موسمِ گل

نسخهٔ خطی شماره ۳۲۴

کتابخانه گنج بخش

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

قرآن کریم مذهب و منقش و مجدول و لوح کامل

گل وبوته نگاری و کتیبه ها وسرجزوهای زیبا،تاریخ کتابت قرن ۱۰ هق

تاریخ نشر: تیر ۱۳۸۰ش/
ژوئیه ۲۰۰۱م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

روی جلد :
جانا ترا که گفت که احوال ما مپرس
بیگانه گرد و قصهٔ هیچ آشنا مپرس
(حافظ)

پدیدآورنده : استاد جواد بختیاری

یـادآوری

* فصلنامۀ دانش ویژۀ آثار و مقالات دربارۀ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هرکتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
- همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
- ترجیحاً همراه یک قطعۀ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدۀ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
خانۀ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس: ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۹۲-۲۲۶۳۱۹۱

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

فارسی امروز شبه قاره

گزارش وپژوهش

نامه ها

سخن دانش

تـــا جهـــان بـــود از ســر آدم فــراز
کس نـبود از راز دانش بـی نیــاز

مردمـــان بـخرد انــدر هـر زمــان
راز دانش را بــه هــرگونه زبــان

گــرد کــردند و گــرامــی داشــتند
تــا بــه سـنگ انـدر هـمی بنگـاشتند

دانش انــدر دل چـــراغ روشـــن است
وز هـــمه بـد بـرتن تـو جـوشن است

(رودکی)

سرانجام به همت خوانندگان و علاقه مندان بـه دانش و خـرد، مـجله دانش بـرغم مشکلاتی فراوان که بر سر راه انتشار آن وجود داشت و همچنان نیز برخی از آنها وجود دارد به جامعه علم و ادب عرضه گردید. از جمله مشکلاتی که مجلات ادبی و علمی با آن روبرو هستند، دریافت مقالات متناسب با سطح مجله و ارتباط و حصول پاسخ سریع از مؤلفان مقاله هاست که متأسفانه بخشی از تأخیر در انتشار بـموقع اینگونه مجلات، مربوط به این امر است، مضاف برآنکه دانش به علت بعد مسافت و فاصله در ارتباط با علاقه مندانش که گاه تا هزاران کیلومتر می رسد، بیشتر در معرض آفات ناشی از این مشکل است و لذا بررسی مقالات در مجله و لزوم انجام برخی اصلاحات و ارسال آن برای مؤلفان، باعث اتلاف اوقاتی فراوان و لاجرم تأخیر در انتشار مجله می گردد. کمبود و فقدان افراد صاحبنظر و متخصص در زبان و ادب فارسی و کار آشنا در امور انتشار مربوط به مجلات تخصصی در اینجا نیز مزید بر علت است که بحمد باری تعالی پس از کوششهای فراوان، دانش موفق شده است که بافائق آمدن بر مشکلات و بهره گیری از تجربیات اهل فن به زمان انتشار خـود نزدیک شود و برای پر کردن خلأ زمانی به طور همزمان نسبت بـه آمـاده سـازی شماره‌های عقب افتاده کوشش نماید تا به خواست خـدا و لطـف عـلاقه مـندان و دوستداران زبان و ادب فارسی در آینده ای نه چندان دور در نوبتهای زمانی خود انتشار یابد.

شایان ذکر است که درشماره حاضر مقالات متعددی به بزرگداشت سخنور متفکر ترکمن، مخدوم قلی فراغی و همچنین بیرام خان شخصیت سیاسی ، فرهنگی نظامی برجسته عصر تیموریان شبه قاره ، اختصاص یافته است. از نویسندگان دانشمند ترکمن، ایرانی ، افغانی و پاکستانی که در این رهگذر با دانش همکاری داشته‌اند، عمیقاً سپاسگزاری می‌گردد .

اکنون بحق می توان گفت که مجله دانش پس از سالها کوشش مسئولان مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و همکاری دانشمندان و صاحبنظران و دوستداران زبان و ادب فارسی وجهه ای منطقه ای و حتی بین المللی کسب نموده که تقریباً در هر شماره آن نه فقط از نویسندگان شبه قاره و جنوب آسیا بلکه از نویسندگان ایرانی وکشورهای آسیای میانه نیز مطالب نغز جهت انتشار به دانش واصل می گردد.

در بخش مطالب مربوط به بزرگداشت مخدوم قلی فراغی و بیرام خان لازم است از مساعی آقای صفربیردی نیازف سفیر ترکمنستان در اسلام آباد و آقای دکتر محمد مهدی توسلی مدیرسابق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سپاسگزاری گردد. همچنین در خصوص سایر مقالات و مطالب مندرج در این شماره لازم است توجه خوانندگان عزیز را به مقالات: نظری به اشعار بعضی از شعرای تاجیک از آقای اسماعیل قهاری (نویسنده تاجیک)، آشنایی باآستانه حضرت علی بن موسی الرضا(ع)، از آقای عزت الله رکوعی و میراث سامانیان در پاکستان از آقای پرفسور دکتر احمد حسن دانی جلب نمود.

از دانشمندان و صاحبنظران و علاقه مندان به زبان و ادب فارسی که دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران، شبه قاره ، افغانستان و آسیای میانه تحقیق می نمایند، انتظار همکاری بیش از پیش داشته منتظر دریافت آثار و مقالات منتشر نشده ایشان در این زمینه می باشیم و همچنین از سخنوران صاحب ذوق فارسی در منطقه درخواست می گردد که برای بهره مندی علاقه مندان، چکیده های فکری منظوم خود را برای چاپ در اختیار فصلنامه دانش قرار دهند.

در اینجا لازم است از همه عزیزان و علاقه مندان به دانش که با نامه و تلفن و نمابر (دورنگار) و یا راههای دیگر ابراز محبت کرده اند ، سپاسگزاری و از صاحبنظران و استادان درخواست نماید که از بذل راهنماییها و یادآوری اشکالات و ایرادها در جهت بهبود کمّی و کیفی مجله خود دریغ نفرمایند و همچنین با ارسال مقالات علمی تحقیقی دست اندرکاران دانش را در پربارکردن آن یاری فرمایند.

والحمدلله اولاً و آخراً

سردبیر

از : سید احمد بن سید جلال الدین کاسانی

به کوشش : دکتر سید سراج الدین [1]

سوادالوجه

اشاره

در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد مجموعه ای رسایل بسیار ارزنده به شماره ۲۲۶۲ محفوظ است که در آن ۱۳ رساله کتابت شده است. نویسندهٔ این رسایل سید احمد کاسانی معروف به خواجگی احمد و مخدوم اعظم، از بزرگان مشایخ ماوراء النهر (فرارودان) بوده و در اواخر سدهٔ نهم و اوایل سدهٔ دهم می زیسته است. موضوع این رسایل تصوف و عرفان است. نویسنده در رسالهٔ «سوادالوجه» که عنوانش از حدیث معروف «الفقر سوادالوجه فی الدارین» گرفته شده به توضیح و تفسیر این حدیث پرداخته و برای اثبات گفتارش، به آیات و احادیث و اقوال اعاظم صوفیه استناد جسته است و اذعان دارد که فقر عالمی است که درویش را از «ما سوی الله» جدا می سازد و به قرب الٓهی می‌رساند. رسالهٔ مذکور با دو نسخهٔ دیگر «سوادالوجه» که در مجموعهٔ رسایلی به شمارهٔ ۹۰۸۸ در همان کتابخانهٔ موجود است، مقایسه شده است. اینک متن منقح این رسالهٔ ارزندهٔ عرفانی به خدمت خوانندگان محترم فصلنامهٔ دانش عرضه می گردد.

---

۱ - استاد زبان و ادب فارسی گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین - اسلام آباد.

بسم الله الرحمن الرحیم

«سوادالوجه»

الحمدلله الذی نور قلوب العارفین بانوار جماله و جلاله و طهر نفوس السالکین بتجلیات اسمائه و صفات کماله و الصلوة والسلام علی رسوله محمد المبعوث لبیان الشرایع والحقایق وعلی آله و اصحابه المشحونة فی المغارب و المشارق.

ص ۵۷۱: - اما بعد قال الله تعالی :

اَللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ [1] اِلی النُور وَالَّذِینَ کَفَرُوا اَولِیاءُهُم الطاغُوت یُخرِجُونَهُم مِنَ النُورِ اِلَی الظُّلَمَات .

وَ قال النبی علیه السلام : الفقر سوادالوجه فی الدارین وکادالفقر اَن یکون کفراً.[2] بیت :

اگر عشقت نیاوردی وجودم از عدم‌بیرون | ز اقلیم عدم ننهادمی هرگز قدم بیرون

بدان ای طالب صادق که ما و هر چه درین زمان در عالمیم، معدوم صرف بودیم که هیچ وصفی از اوصاف و هیچ اسمی[3] از اسماء مارا[4] نبود کان الله ولم یکن معه شیء

بیت :

آن کان حسن بود نبود ازجهان نشان | الآن ان عرفت علی ما علیه کان

---

۱ - سورهٔ بقره (۲) : ۲۵۷.

۲ - مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی ، بدیع الزمان فروزا نفر، ص ۴۵ .

۳ - ب : اسم .

۴ - ج : ندارد .

و قال النبی علیه السلام : کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه . چون به این عالم عدم به ظهور آمدیم این همه اسماء و اوصاف اینجا ظاهر شد . دیگر بدان که عالم عدم عبارت ازآن ظلمت خفی است که هیچ چیز در وی مرئی نمی شود و آن مرتبهٔ ذات صرف است - کان الله ولم یکن معه شیء ازین جهت آن را تعبیر به سیاهی کرده اند(ص ۵۷۱) چنانکه گفته اند ، بیت :

ما ترک سر بگفتیم تا دردسر نباشد [۱] بالاتر از سیاهی رنگی دیگر نباشد [۲]

چون به بیرنگی رسد کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

قال الله تعالی : صبغة الله و من احسن من الله صبغه [۳] ، بیت :

اصل همه رنگها ازان بیرنگی است من احسن صبغة من الله ای دل

بدان که عالم بیرنگی که معبر به سیاهی است مقام وحدت صرف است که هیچ وصفی از اوصاف او را نبود (ص ۵۷۲) . چون به عالم ظهور آمد این همه اوصاف و اسما او را اینجا حاصل شد . سبب دوری سالک ازآن جناب این اوصاف شد . عبارت از وجود هستی سالک این اوصاف است . هرچه گاهی که خواهد سالک از حقیقت خود که عالم وحدت و بیرنگی است باز گردد و به طریقه ای از طرق [۴] این طایفه عمل کرده خود را ازین وجود هستی خلاص ساخت ، او فقیری [۵] است از فقراء این طایفه عمل کرده خود را ازین وجود هستی خلاص ساخت، چونکه هیچ چیز [۶] از نام و نشان وجود هستی دروی باقی نمانده :

تا ذره ای از وجود باقیست در بوتهٔ عشق می گدازیم

---

۱ - ب : بالا تر از سیاهی رنگ دگر نباشد .
۲ - ب : ما ترک سر بگفتیم تا درد سر نباشد .
۳ - سورة البقره : (۲) ۱۳۸ .
۴ - ب - طریق .
۵ - ب = فقیر .
۶ - ب = ندارد .

همه راگداخت ، این زمان حق تعالی [1] ، عوض وجود او ، وجود خود را که معبر به سواد اعظم است به او ارزانی داشت که عبارت از وجه باقی این وجه است. در دنیا و آخرت این زمان جلوه کرد . روی جز این وجه نیست . هرچه صادر می شود از روی ازان وجه باقی است که او را هیچ نیست :

سوادالوجه فی الدارین درویش [2] سواد اعظم آمد نی کم و بیش [3]

قال النبی علیه السلام [4] : الفقر اذا اتم هوالله [5] یعنی فقیر هرچه گاهی که تمام ساخت ، فقر خود راکه عبارت ازآن نیستی و فنای اتم است که کمال او نهایت سیرالی اللّه است [6]. این زمان عوض وجود او ، وجود حق است سبحانه و تعالی . رباعی :

او را که فناشیوهٔ فقیر آیین است نی کشف و یقین‌نه معرفت نی دین است
رفت او زمیان همین خداماند خدا الفقر اذا اتم هوالله این است

این زمان هرچه صادر می شود از وی ازآن حق است سبحانه ، او را هیچ نیست.

آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد کوزه و جو او شود [7]
وصف او فانی شد و ذاتش بقا زان سپس [8] نی کم شود نی بدلقا

(ص ۵۷۳): زبان حال او در این حالت این بیت می سُراید :

من عشقم عشق من چه پرسی جانم همگی ز تن چه پرسی
از سرتا پای محو یارم این است سخن سخن چه پرسی

---

۱ - ب = سبحانه .
۲ - ۴ - ب = چو سوادالوجه فی الدارین در روش .
۳ - ۵ - ب = بی .
۴ - ج = ندارد .
۵ - ج = این است .
۶ - ج = اینٌ .
۷ - ب = محو گردد دروی چون او شود.
۸ - ب = زین سبب .

و قال النبی علیه السلام : و کادالفقران یکون کفرا - چون که[1] مقام فقر به نهایت رسید این زمان واجب می شود سالک را کافر شدن با این دین که ایمان ظاهری [2] است . چنانکه حسین منصور حلاج گفت : کفرت بدین الله والکفر واجب علی و عندالمسلمین قبیح .

چرا که پیش ازین ایمان باین دین ایمان به غیب بود . این زمان که مشاهده شد غیب نماند . مقید شدن درین زمان به این ایمان بنا به باز ماندن است از مشاهدهٔ محبوب حقیقی ، بیت :

کار نادان کوته اندیش است   یادکرد کسی که در پیش است

منقول است از حضرت خواجهٔ بزرگ ، خواجه بهاءالحق والدّین که روزی مولانا صلاح جامع [3] مقامات ایشان در پیش ایشان ایستاده بودند . حضرت ایشان قدس سره فرموده اندکه روندهٔ راه هرچه[4] تعلق است او حجاب راه او است . این بیت :

فرموده اند :

تعلق حجابست بی حاصلی   چو پیوندها بگسلی واصلی

حضرت مولانا صلاح الدین گفته اند که به خاطر من گذشت که مسلمانان را تعلقی باین ایمان ظاهری ه می باشد . آن چون باشد ؟ حضرت ایشان ، قدس سره، تبسم فرموده گفته اند : نشنیده اید که حسین منصور حلاج چه گفته است و این بیت

خوانده اند :

کفرت بدین الله والکفر واجب   علی و عندالمسلمین قبیح

---

۱ - ب = ندارد .
۲ - ب = ظاهر .
۳ - ب = جامعی .
۴ - ب = به .
۵ - ب = ظاهر .

و گفته اند کار ایمان حقیقی دارد و تعریف[1] فرموده اند که : الایمان عقد القلب ینبغی[2] جمیع ماتولیت[3] القلوب الیه من المضار و المنافع سوی الله عز و جل. دیگر آنکه : الفقر سوادالوجه فی الدارین (ص ۵۷۳) پیش اهل ظاهر این می تواند بود که شخصی[4] را از املاک دنیا بسیار بوده باشد و نیز اعمال بسیار از برای آخرت کرده باشد چونکه او را درد این کار در دل پیدا شد، هر چه داشت از دنیایی همه را برخود حرام ساخت[5].

و هر عملی که نیز از برای آخرت کرده بود برخود حرام ساخت، چنانکه منطوق این حدیث است : قال النبی علیه السلام : الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله[6]. چونکه این طایفه از اهل الله اند و دنیا و آخرت را در سر این کار درباختند و مردم می‌گویند او را که دنیا و آخرت خود را هیچ ساخت و روی خود را در دنیا و آخرت سیاه ساخت چونکه می‌باشد درمیانه مردم که شخصی[7] چیزهای خود [را] تلف کرده می گویند که فلان کس روی خود را سیاه کرد یا فسقی[8] کرد. مرد صالحی[9] نیز می گویند که فلان کس روی خود را سیاه کرد و آخرت خود را هیچ ساخت و یا خود می تواند بُود که (ص۵) سوادالوجه فی الدارین نسبت این طایفه [از] جهت ظلیت باشد چونکه ظل الله در حقیقت این طایفه اند. چونکه صورت ظلمت در ظل می باشد. چونکه این صفت در دنیا و آخرت همراه ایشان است سوادالوجه فی الدارین ازین وجه[10] گفته باشند. چونکه حضرت مولانای رومی[11] - قدس سره - فرموده اند.

---

۱ - ب = تفریق.
۲ - ب = ینبغی.
۳ - ب = لوله.
۴ - ب = شخص.
۵ - ب = کرد.
۶ - جامع الصغیر - ج ۲، ص ۱۶.
۷ - ب = کسی.
۸ - ب = صالح.
۹ - ب = فسق.
۱۰ - ب = جهت.
۱۱ - ب = ندارد.

بیت :

کیف مد الظل نقش اولیا است　　دیدن ایشان شما را کیمیا است

سایهٔ یزدان بود بندهٔ خدا　　مرده این عالم و زنده [با] خدا

بدان ای طالب صادق که چون سالک به جایی رسید که هیچ چیز از تعلقها که داشت (ص ۵۷۵) در دنیا و آخرت که عبارت از وجود هستی سالک اینها بود و حجاب از وصل محبوب حقیقی اینها بود همه رفع شد که هیچ چیز از اینها نماند، فقر حقیقی این زمان بروی مسلم شد این فقر [آن] بود که حضرت صلی الله علیه وسلم فخر می کرد بر همه کائنات. [1] الفقر فخری و به افتخر. چرا که احتیاج صفت بشریت است ولایحتاج الیه شئ و نیز نیست محتاج هیچ چیزی به سوی آن فقیر. این مقام، مقام وحدت صرف است، هیچ چیز از نام و نشان و غیر و غیریت باقی نمانده است که محتاج باشد به سوی وی :

کجا غیر و کو غیرو کو نقش غیر[2]　　سوی الله و الله ما فی الوجود

این مقام مقام وحدت صرف است که هر وقت که اضافت ساقط شد وحدت ثابت شد . بیت :

نکو[3] گویی نکو گفتست در ذات　　که التوحید اسقاط الاضافات

و نیز درین مقام گفته اند که الفقیر لایحتاج الی الله . چونکه این مقام نهایت سیرالی الله است . سیر بنده تا همین جا است دیگر او را احتیاج به الی الله نمانده. بیت :

بنده بود اینجا رسید [او] شاه شد　　راهبر و راهرو نماند و راه شد

اما بدان ای طالب صادق که اینها که گفته شد نهایت فقر و وحدت است که او را هیچ چیز احتیاج نیست و هیچ چیز را به او احتیاج نیست . این مرتبهٔ

---

۱ - احادیث مثنوی - ص ۲۳ - قصص و تمثیلات مثنوی - بدیع الزمان فروزانفر - چاپ یکم، چاپخانهٔ مجلس - ۱۳۳۳ .

۲ - ب : نظم .

۳ - ب : کز .

ذات صرف است اما در مرتبهٔ اسما و صفات فقیر محتاج است به همه اشیاء چرا که همه اشیاء در این زمان آیینهٔ جمال نمای اوست چنانکه گفته اند : الفقیر[1] [محتاج][2] الی کل شیءٍ. چنانکه سید امیر حسینی سادات می فرمایند:

همه[3] به خودش نظر نیامد　　از ما به جز این هنر[4] نیامد

(ص ۵۷٦) عزیز دیگر فرمودند ، بیت :

ما آیینه ایم او جمالی[5] دارد　　او را بـرای دیـد او دریـابیم

او به ما محتاج و ما محتاج نه　　عاشقان را به ازین معراج نه

چونکه سالک به این مقام عالی رسید که حق سبحانه و تعالی به ذات خود در آیینهٔ دل سالک تجلی فرمود این زمان جلوه گر[6] در وجود[7] سالک جز ذات صرف نیست ، بیت :

تجلی ربه فی ذاته کل　　لعمرکی لا تغافل عنه فا نهم

درین مقام بود که بعض از اکابر [طریقت] مغلوب شدند[8] و خود را نتوانستند ضبط کردند[9]. نعرهٔ سبحانی و ما اعظم شأنی زدند . و بعض دیگر فریاد اناالحق زدند. اما بدان ای طالب صادق که حضرات خواجگان - قدس الله اسرارهم - به این مقام عالی و اعلی رسیدند[10] و هیچ دم نزدند از کمال قوت و استعدادی که داشتند[11]: چنانکه منقولست از خواجه حضرت عزیزان [خواجه علی را متینی - قدس الله سره] گفته اند که یکی از فرزندان خواجهٔ جهان و خواجه عبدالخالق در منصور می بود منصور بردار نمی رفت .

۱ - ج = فقیر .
۲ - دراصل = لایحتاج .
۳ - ج = لی ما .
۴ - ج = قدر .
۵ - ب = جمال .
۶ - ب = کرد .
۷ - ب = وجودی .
۸ - ج = شده اند .
۹ - ب = ضبط نتوانستند کرد .
۱۰ - ج = ازین رسیده اند.
۱۱ - ب = داشته اند .

منقولست از خواجهٔ بزرگ خواجه بهاء الحق والدین قدس الله سره - که گفته باشند به این مقام که منصور رسیده بود، رسیدم. چند نوبت نفس فریاد برآورد که آنچه منصور گفته بود، بگوید. داری [1] بود در بخارا. او را در ته آن دار بردم. گفتم اگر می گویی جای توایىنست. حق سبحانه تعالی ازکمال عنایت خود مرا ازین مقام گذراند [2] و به مقام اعلی ازان مشرف گردانید و نیز منقولست از حضرت خواجهٔ بزرگ - قدس سره - که یکی در پیش حضرت ایشان از مقام سلطان بایزید - (ص ۵۷۷)، - قدس سره - سخنی گفته باشد. ایشان را غیرتی شده گفته باشند که بیزارم ازآن بهاءالدین که اول قدمش نهایت با یزید نباشد، چرا که این مرتبهٔ عالی که گفته اند عبارت از جذبه است که منتهیان طرق [3] دیگران [4] است و بدایت مبتدیان. این خود [5] خانوادهٔ بزرگ است - قدس الله اسرارهم [6] - چه وجود مطلق را که ذاتست تعبیر به نور سیاهی [7] کرده اند. چنانکه شعار بعضی از درویشان است که هرجه گاه به این مقام عالی رسند سیاه [9] می بندند. مصراع [10]:

بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد

یعنی این اشارت است به آنکه باطن ما به این سعادت مشرف شده است، ظاهر خود را نیز موافق باطن گردانیم که الظاهر عنوان الباطن. مصراع [11]:

آن [12] نور سیاه درین مقام است.

---

۱ - ب = دار.
۲ - ب = گذرانید.
۳ - ب = طریق.
۴ - ب = دیگر.
۵ - ب، ج = ندارد.
۶ - ب = ندارد.
۷ - ب = سیاه.
۸ - ب = ندارد.
۹ - ب = سیاهی.
۱۰ - ب = نظم.
۱۱ - ب = ظلمت.
۱۲ - ب = آن.

منقولست که در زمان خواجهٔ بزرگ و ظهور ایشان به این نسبت شریف شیخی از مشایخ آن زمان شنیده باشند که همچنین عزیزی دربخارا ظهور کرده است. یکی از مریدان خاص خود را فرستاده باشند که برو و ببین که اینها چه نوع مردم [۱] اند و طریق [۲] ایشان چیست ؟ بعد از آن آمده پیش شیخ خود ، شیخ گفته باشد که چون یافتی ایشان را ؟ و گفته باشد هیچ کار و عمل [۳] در ایشان ندیدم . همین ظلمت [۴] خفی درمیانهٔ [۵] ایشان احساس می کردم . مولانا نظام الدین - قدس سره - تحسین می‌کرده‌اند و می گفته اند چه خوش گفته است ظلمت خفی . آنکه حضرت خواجه بزرگ (ص ۵۷۸) گفته اند بیزارم ،ازان بهاءالدین که اول قدمش نهایت بایزید نباشد ، آنست که سلطان بایزید گفتة است که سی سال به ذکر او مشغول بودم و ازو غایب . چون منزل ذکر به پایان رسید [۶] همه او را دیدم . قال النبی علیه السلام حکایةمن الله تعالی : من ذکرنی لم یشهد و من شهدنی لم یذکر . چه این مقام در بدایت مبتدیان این طریق را می باشد که توجه ایشان به همان ذات صرف است که گفته اند که هر که به کمترین از خادمان این مخدومان شود [۷]، هرآینه به مقصود رسد ، بیت :

نقشبندیه عجب قافله سالارند | که برند از ره پنهان به حرم قافله را [۸]
شیران جهان بستهٔ این سلسله اند | روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را

بدان ای طالب صادق که مقصود حق‌تعالی [۹] از آفرینش آدم ورزش این نسبت شریف بود . چنانچه غرض از خلقت بشر محبت رب العالمین است .

---

۱ - ب ، ج = مردمی .
۲ - ب = طریق .
۳ - ج = عملی .
۴ - ب = ظلمتی .
۵ - ب = درمیان .
۶ - دراصل : رسیدن .
۷ - ب : شوندت .
۸ - ب = از دل سالک ره جاذبهٔ صحبت شان | می برد وسوسهٔ خلوت فکر چله را
۹ - ب = حق سبحانه تعالی .

بیت :

هست در مـایدهٔ حسـن بسی نـعمت و نـاز   قـوت عـاشق[1] از میان[2] همه درد و الم است

* * *

قدسیـــان را عشـــق هست و درد نــه   درد را جـــز آدمـــی در خـــورد نــه

بیت :

درد بـاید مـرد را تـا دوست درمـانش کـند   هـرکه را دردی نـباشد او به‌درمـان‌کی رسـد

در گریه و زاری عجب می دارد محب رابـه جـهت وصـل مـحبوب ، بـیت (ص۵۷۹):

گـریه و زاری عـجب سرمـایه ایست   دولت کـــلی قـــوی تـــر دایـه ایست

دایـــه و مـــادر بهـــانه جـــو بـــود   تـا کـه کـی آن طـفل او گریـان شـود

و عشق عبارت ازآن میل و کشش است که می کشد محب را به[3] ذات محبوب.

گـــر کشش[4] است نـــاگهـــان   تـــا نـبری بـه خـود گمـان

پـــیک قـــبول مـــاست آن   کـان سـوی مـات مـی کشد

بـــاش زبـــون هـــر فـــره   تـــا بگشـــایدت گـــره

درد گـــزین کـــه درد بـــه   کـــان بـــه دوات مـــی کشـــد

دیگر بدان که سـبب دوری تـو از مـحبوب حـقیقی ایـن تـعلق هـا و گرفتاری‌ها است که دراین مدت حاصل کرده ای و حجاب تو ازآن جناب اینها شده است. بی آنکه آتش محبت محبوب از ته دل تو سربر زند و بسوزد و این حجابات ،ترا ممکن نیست که وصل محبوب حقیقی میسرت شود .

---

۱ - ج = قسمت من .
۲ - ب = میانه .
۳ - ج = با .
۴ - ب = ج = کششی

بیت :

تعلق حجابست بی حاصلی   چو پیوند ها بگسلی واصلی

از انفاس قدسیهٔ ابو محمد رویم است - قدس الله سره - که : الفقر عدم کل موجود و ترک کل مفقود. چه حضرت خواجه احرار، خواجه ناصر الدین عبیدالله - قدس سره - می فرمودند[۱] که : فقر به نسبت مبتدی وقتی مسلم است که آنچه موجودست از اموال و املاک اعدام کند و به آنچه مالک نیست خاطر[۲] مشغول ندارد و به نسبت کسی که به انقطاع باطن از اغیار می خواهد که به شرف حضور مع الله مشرف شود باید که اعدام تعلقات قلبیه[۳] و خواطر مانع کند به دوام اقبال قلبی[۴] به حق سبحانه[۵] و چنان کند که خواطر مفقود اشارت به آن تواند بود نباید به سبب انقطاع از اسباب آمدن آن خواطر تحقیق فقر به نسبت کسانیکه باطن ایشان به شرف مواهب سنیه و اذواق و حالات مشرف شده است آن است که بموجب همت عالی (ص ۵۸۰) ، گرفتار این مواهب نشوند. منتظر آن باشند که وهاب مطلق جل شأنه ایشان را به تمام[۶] از ایشان نیست گردانیده در مرآت نیستی ایشان ، ایشان را به تجلی ذاته مشرف گرداند، تحقیق فقر به نسبت منتهیان آنست که نه ایشان مانند و نه همت در ایشان. همه آن ماند که از آن جناب است . هر چه از جانب ایشان نماید به حقیقت چونکه مفقود است در ایشان هیچ نماند . یعنی گرفتاری به امانات که واجب الاداست به خداوند امانات جان و گمان هستی را به نور حقیقی گنجایشی نماند. صحوالمعلوم و محوالموهوم، اشارت به این تواند بود . بدان ای طالب صادق که بعد از متحقق شدن سالک به این مقامات[۷] که گفته شد این

---

۱ - ب - می فرمایند.
۲ - ب - خواطر .
۳ - ب - فلسمه ، ج - عملیه
۴ - ب - تمامی .
۵ - ب - تمامی .
۶ - ب - تمامی .
۷ - ب - مقام .

زمان هر چه صادر شود ازو، از قدرت و همت همه از آن جناب است و او را هیچ نیست . چونکه او همه را در سراین کار نیست و معدوم ساخته است چنانکه در جنگ احد دراین مقام در حق آن حضرت صلی الله علیه وسلّم [1] واقع شد ، من الله تعالی : مارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی [2] :

ما رمیت اذ رمیت به ویست [3] همچنین قال الله از صمتش بجست

عبارت از وجود موهوب حقانی این وجودست . نهایت سیرالی الله اینست و مقام بقا [4] بعد الفنا و فرق بعدالجمع و مقام تکمیل و تربیت ناقصان اینست . هر چگاه سالک به این مقام عالی که رسید مشرف شد به وجود موهوب حقانی من الله، مجاز و مأموراست از برای تکمیل و تربیت ناقصان این زمان هرچه می گوید و می کند و به هرجایی که می رود به این وجود می‌گوید و می رود . چونکه فاعل در همه افعال (ص ۵۸۱) در سالک مرئی نمی‌شود و ازین جهت می تواند بود که تعبیر به سیاهی کرده (ص ۱۵ ، س ۲) باشند - چنانکه در شب [5] از شخص [6] اقوال و افعال ظاهر می شود . همه کس می شنوند اقوال اورا و اورا [7] نمی بینند و افعال او را و می بینند سیاهی اورا[8] - چونکه حقیقت آن شخص مرئی نمی شود و جز سیاهی، ازین جهت تعبیر به سیاهی می کنند. دیگر آنکه سالک به این مقام که مقام فناست مشرف شد وقت آن شد که آفتاب حقیقت حق سبحانه و تعالی در وی بتابد و او همچو ستاره به تمامه معدوم شود، مصراع :

چو آفتاب برآید ستاره ها عدم است .

۱ - ب = ندارد .
۲ - سوره الانفال (۸) - ۱۷ .
۳ - ب ، ج = بی ویست .
۴ - ب = ندارد .
۵ - ب ، ج = شب سیاه .
۶ - ب ، ج = شخصی .
۷ - ب = ندارد.
۸ - ج = ندارد .

چون از عدم به سیاهی تعبیر کرده اند. چونکه این صفت و صف او شد در دنیا و آخرت ، سوادالوجه فی الدارین از این جهت نیز می تواند که گفته باشند. بیت :

سـوادالوجـه فـی الداریـن درویش [۱] سـواداعـظم آمـدنه کـم و بـیش

دیگر درمیان [۲] مردم می باشد که کسی که از نظر غایب شد می گویند که فلان کس سیاه شد، چونکه سالک از همه اوصاف خـود غـایب شـده است سوادالوجه فی الدارین ازین جهت نیز می تواند بود که گفته باشند [۳] چونکه سواد حقیقی نیست.

منقولست که میرزا بابر کلان که به محـاصره سـمرقند آمـده است آن همت عالی که از حضرت خواجه احرار خواجه عبیدالله ظاهر شده که او و لشکر او را خراب ساخته است او یک پهلو افتاده بوده و می گـفته است کـه الحمد لله که ما ایشان را عارف اعتقاد می کردیم ، معلوم شد که ایشان عارف [۴] نبوده اند که ما را به همت خراب ساختند چرا که گفته اند عارفان را (ص ۵۸۲) همت نمی باشد ، چونکه ملحدان ازین معنی خبر ندارند که آنچه از عارف صادر می شود از آن او نیست، به او همچنان دانانیده اند و ندانسته اند که آن همت که درین زمان از ایشان ظاهرمی شود از ایشان نیست ، هم ازان جناب است سبحانه و تعالی.

* * * * *

۱ - ج = در روش.
۲ - ب = درمیانه.
۳ - ب = صورت این را که سواد گفته اند می تواند بود که من وجهی سواد گفته باشند.
۴ - ب = ندارد.

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژه مخدوم قلی فراغی و بیرام خان

K

شاه مردان قل مرادی

حضرت مخدوم قلی فراغی شاعر شهیر متفکر و عارف نامی ترکمن

دربارهٔ بزرگان ادب ، سخن گفتن بسیار دشوار است . خصوصاً شخص مورد نظر عارف هم باشد آنجا پر واضح است که نگارنده باید چه اندازه تلاش و تفکر بنماید تا بتواند از هزاران یکی بر صفحهٔ کاغذ بیاورد .

در نیمهٔ دوم قرن هفده و اوایل قرن هجدهم میلادی ، در زمان قادر خان، خان ایل گوکلنگ شخصی به نام مختومقلی یو ناچی (جد مخدوم قلی - فراغی) از تیره گر کز زندگی می کرد، یوناچی بسیار تنگدست بود و زندگانی خود را از طریق آهنگری ، زرگری ، چرمسازی و خدمت دهقانی برای یک نفر سرمایه دار می‌گذراند.

وی در چهل سالگی با همت و کمک اطرافیان و دوستانش ازدواج کرد و در ۴۶ سالگی صاحب فرزندی شد و این نوزاد به نام پدر یوناچی به دولت محمد مسمی گردید ، البته بعد ها دولت محمد را برای اینکه پدرش یوناچی در سن پیری صاحب فرزند شده بود به قری ملا نیز ملقب ساختند . تاریخ تولد مختومقلی یوناچی ۱۶۵۴ و وفات وی ۱۷۲۰ میلادی ذکر شده است .

---

۱ - دبیر انجمن فرهنگی مخدوم قلی فراغی، اسلام آباد - پاکستان .

یوناچی از شعر و شاعری نیز اطلاع داشته است اما آثاری که از او باز مانده بسیارکم است و حتی در دسترس همه نیست .

دولت محمد در سن اقتضای مدرسه ، داخل مکتب می شود، آنطورکه پیداست پسری پراستعداد و ساعی بوده است . اما یوناچی بر اثر مضیقه مالی قادر نبود که برای تحصیلات فرزند ، او را به جای دیگر بفرستد و مخارج تحصیلی وی را تهیه کند. ولی بهر حال دولت محمد به کمک چند تن از داییهای خود توانست در یکی از مدارس خیوه به تحصیلات خود ادامه دهد و علوم و فنون آن زمان را فراگیرد.

شغل اصلی دولت محمد افتتاح مدرسه و تدریس ابناء ایلات خود بود و در این بین کم و بیش به کار زراعت و کشاورزی نیز می پرداخت که این امر در آثارش نیز منعکس است .

دولت محمد یکی از علمای بزرگ و مورد احترام و طرف مشورت ایلات زمانه خود محسوب می شد و با تخلص «آزادی» آثار پرارجی به وجود آورده است از جمله «وعظ آزادی» و «حکایت جابر انصار و مناجات» را می‌توان نام برد. همچنین اشعار زیادی شامل غزل ، رباعی ، قصیده و انواع اشعار دیگر از او باقی مانده است .

دولت محمد آزادی در ۱۷۰۰ متولد شد و در ۶۰ سالگی یعنی ۱۷۶۰ میلادی دیده از جهان فروبست ، آزادی همسری به نام اورازگل داشته که خداوند بدیشان پنج پسر و یک دختر عطا می کند و مخدوم قلی فراغی سومین پسر ایشان است که تولد وی ۱۷۳۳ و وفاتش ۱۷۸۳ میلادی ذکر شده است . اما در این اواخر دست نبشته ای یافت شده است که در آن مخدوم قلی باذنوبی شاعر، گویا در ۱۷۹۷ مناظره شاعرانه داشته است . مقبره های دولت محمد آزادی و مخدوم قلی فراغی در ایران ، نزدیک مرز ترکمنستان و در روستایی به نام "آق توقای" قرارگرفته است که هم اکنون بعد از مستقل شدن

ترکمنستان، مردم آنجا بابرادران ایرانی خود هر سال ۱۸ مئی روز تولد شاعر و عارف نامی ترکمن را گرامی می دارند .

آزادی از نظری مالی در مضیقه بود ، از این لحاظ فرزندش مخدوم قلی دراوان کودکی به کار و زحمت وادار می شود. عصر مخدوم قلی عصر اغتشاش و هرج و مرج بود. شاعر نازک خیال ما غم اندوه خود را از این بابت در بسیاری از اشعار خود منعکس کرده است .

مقارن بافتنه و آشوب، وقتی در این خانواده تنگدست کودکی پابه دنیا نهاد پدرش او را مخدوم قلی نام نهاد یعنی شخصی که چندین غلام و نوکر دارد. این نامگذاری در آن زمان مرسوم بود که برفرزندان خود القاب بزرگ و نامهای بزرگ و چند اسمی می نهادند تا به یمن همین نامهای بزرگ مشهور گردند. دولت محمد هم از مردان قدیم بود و می خواست فرزند او پر آوازه و مشهور و دارای خدم و حشم گردد، بر این اندیشه نام فرزند خود را مخدوم قلی نهاد. ایشان هرگز تصور نمی کرد که روزی برسد همین نوزاد، به جای مختوم قلی صاحب نام و لقبی به نام «مخدومقلی» گردد و غلامی و بردگی را درمیان ایل و تبار خود منسوخ و ممنوع اعلام دارد و به قول شاعر مشرق علامه محمد اقبال لاهوری که می فرماید :

"میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما"

در روایات آمده است که مخدوم قلی از همان عنفوان جوانی از تاخت و تازو غارت گری نفرت داشت همیشه از یاغیان و چپاول‌گران انتقاد می‌نمود. او باعشق و علاقه ای عجیب مشغول سرودن اشعار و جمع آوری آثار خود بود. روزی چند تن از دوستانش او را سرزنش کردند که "با همین زور بازوست که مال و دولت کسب می کنیم و تو ترسو هستی بدین سبب نادار و ناتوان هستی "این سرزنش ها به قدری تکرار شد که آخر الامر مخدوم قلی سلاحی برداشت و براسبی نشست و راه غارت در پیش گرفت تا به آن دوستان

نادانش نشان دهد که فردی جبون و ترسونیست . پس از راه پیمایی دور و درازی به دهقانی برخورد نمود که در کشت زار مشغول کار کشاورزی بود، به ناگاه بر وی تاخت و اورا دستگیر نمود و راه او به خود پیش گرفت در مابین راه ، کنار رود اترک برای رفع خستگی از اسب فرود آمد تا لحظه ای چند بیاساید . در همین هنگام که مخدوم قلی در خواب غفلت بود، دهقان اسیر متوجه شد محلی که مخدوم قلی دراز کشیده در حال ریزش است. چون دست او بسته بود، دوان دوان خود را به او رسانید، بادندان دامن پالتوی مخدوم قلی راگرفت وکشید و نگذاشت او به داخل دریا در آب بیفتد. مخدوم قلی که چنین حرکتی از اسیر خود دید، همانجا دست او را باز نمود و همراه خود به «اوبه» برد، یک اسب و یک شمشیر به او هدیه داد و آزادش نمود . این گوشه‌ای از بزرگمنشی و والاتباری این شاعر ترکمن است . همانگونه که بزرگان گفته اند پهلوانی، شاعری وغیره پاکی می خواهد به قول حافظ که می‌گوید :

نطفه پاک بباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ وگلی لؤ لؤ و مرجان نشود

چنانکه گفته شد مقارن دوران زندگی مخدوم قلی، سرزمین خاورمیانه غرق در هرج و مرج بود. نادر شاه افشار در قوچان ترور شده بود. سرداران او هر کدام برای خود می کوشیدند تا مقامی به دست آورند. پسر نادر شاه در خراسان برروی خزاین بی شمار پدر جا خوش کرده بود. احمد درانی که غلام نادر شاه بود، پس از ترور نادر شاه در قندهار قد علم نموده چشم طمع به متصرفات نادری داشت، روی این اصل همه جا نامه می نوشت و مهر می‌کرد و از هر طرف استمداد می جست. قسمتی ازین نامه ها با ذکر نام چند نفر از سر کردگان ترکمن، در کتاب صنیع الدوله آمده که عده ای به سر کردگی «چو دیر خان» رئیس ایل گوکلنگ رهسپار افغانستان شدند. از جمله آنها

عبدالله و محمد صفا برادران مخدوم قلی نیز جزو آن سپاه بودند که یکی پس از دیگری قبل از اینکه به مقصد برسند در مابین راه به دست دشمنان از بین رفتند. این خبر چنان در مخدوم قلی اثر گذاشت که چند بار از پدر اجازه خواست تا او نیز به دنبال برادران خود برود اما پدرش دولت محمد آزادی به او اجازه نداد. شاعر در مرثیه های «بولر گلمدی» یا «او غلیم آزادیم» به آنها اشاره نموده است که خود حکایت جداگانه ای دارد. گویا زمانه چنین خواسته بود که شاعر ما باید همه عمر را باسوختگی و شکستگی دل طی کند. زیرا فرزندش بابک در هفت سالگی و ابراهیم در دوازده سالگی چشم از جهان فروبستند و پدر را با دیدگان پر از اشک و قامتی خمیده تنها گذاشته دنیا را ترک گفتند . شاعر در سوگ ملا بابک می‌گوید :

"غافیمینگ میوه سی باغی لؤ زیلدی یورا گیمینگ یاغی

هم آرقامینگ غره داغی راضی بولغن ملا بابک"

یکی دیگر از آزمایشهای بزرگ که مخدوم قلی با آن دست و پنجه نرم کرده و پیروزمندانه از میان بیرون آمده ، سختی معیشت او همراه با اغتشاش دورانش بوده هر چند که در تمام عمر در مضیقه مالی بوده و لیکن هرگز روحیه و طبع بلند خود را از دست نداده و برای درهم و دینار قصیده و تعریف و توصیف کسی را نگفته است و هرچه اشعار سروده برای ایل و ملت خود و عقاید خود و دل و زبان و بیان مردم زمانش سروده است چنانکه می فرماید :

دانا من دیب مسکین لری او نوتما

افضل من دیب نامرد لره باش غاتما

ارک استاییب عجب دستانینگ ساتما

ایلنگا بغش ایلاب تو تگین فراغی

من دانا هستم گفته، مسکین هاره از یاد نه بر

افضل هستم گفته، هم صحبت نامرد ها مباش

بخاطر جاه طلبی ، دستان نغز خود را مفروش

آن را تو فراغی ! به ایل و ملت خود ببخش

این شاعر عظیم و متفکر ترکمن گرچه از طرف بعضی سخن ناشناسان و جهال زمان خود به دیوانه بودن و یاوه گویی متهم شده ولی این اتهامات هرگز نتوانسته است ارج و منزلت شاعر را در نزد مردمان واقعی زمان خود و در نزد سخن شناسان حقیقی ادوار بعد، تنزل دهد. چون شاعر آینه تمام نمای غم و شادی مردم خود است سخنان وی چون ورق زر دست به دست می‌گردد، مردم از اطراف واکناف و از اقصی نقاط، برای شنیدن و یاد گرفتن و نسخه برداری از سخنانش به سوی او می شتابند.

اکنون منصفانه باید گفت خدمتی که مخدوم قلی با اشعار اخلاقی و تعلیمی و آثار مشحون از نصایح خود به انسانیت و بالابردن اخلاق و انصاف در نزد مردمان انجام داده است ، اورا در صف اول سخنوران نامدار جهان قرارداده است . چنین است که مورخان ، خصوصاً مورخ و مستشرق شهیر، پروفسور برتلس اثر مخدوم قلی را به جام جم تشبیه که نقش جهان را منعکس کرده است . در حقیقت سخنان مخدوم قلی خود منعکس کننده تمام نمای انسانهای جهان و زمانها است.

سرگذشت و زندگی اکثر شاعران و متفکران ترکمن از روی قراین و شواهدی که پس از فوتشان بدست آمده نگارش گردیده و این خود دلیلی دیگر از بزرگ منشی شاعران این ملت است که در طول حیات ، کمتر به فکر خود بوده اند. درباره سرگذشت زندگی شاعر و عارف نامی ترکمن، مخدوم قلی فراغی نیز این حکایت صدق می‌کند.

اکنون با چگونگی تحصیل و سیر و سیاحت و سفرهای مخدوم قلی آشنا می شویم. در آن زمان که مخدوم قلی دیده به جهان گشود، مسلمانان برای ادامه تحصیلات عالی دینی به شهر بغداد و خیوه و بخارا رهسپار می‌شدند، چون مخدوم قلی به شهر بغداد دسترس نداشت ، پس از گذراندن دوران مکتب در محضر پدر، به ناچار به طرف ترکستان به سمت بخارا

رهسپار گردید تا در حوزه علمیه آنجا به تحصیل خود ادامه دهد.

مخدوم قلی فراغی در سر راه خود به شهر بخارا چندی در نزدیکی شهر خلج در روستایی به نام «قزیل آیاق» اقامت گزید و در آنجا در مدرسه ادریس بابا ادامه تحصیل داد و با استاد نیاز صالح خان آشنا شد، پس از دو سال تحصیل در نزد نیاز صالح خان، مخدوم قلی عازم شهر بخارا شد. در آن شهر بانوری کاظم بن باهری آشنا شد این آشنایی بتدریج به دوستی انجامید تا آنجا که اختلاف و دودستگی بین طلاب ظاهر گردید و داستانی شبیه ملای رومی و شمس تبریزی پیش آمد.

نخست ملا نوری کاظم و سپس مخدوم قلی مدرسه شهر بخارا را ترک گفتند و از مسیر سمرقند و ترمذ از بلخ باستان راه هندوستان در پیش گرفتند. پس از شش ماه سیر و سیاحت در سرزمین عجایب و غرایب هندوستان (هند و پاکستان) از طریق کابل و تاجیکستان و اوزبکستان رهسپار شهر خیوه شدند. آنجا بود که به سفارش جمعی از مدرسان مدرسه خواجه احمد یساوی - که ذکرش رفت - استاد و شاگرد در شهر خیوه رحل اقامت افکندند. مخدوم قلی برای ادامه تحصیل به مدرسه شیر غازی خیوه که مشهور ترین مدرسه و حوزه علمیه آن زمان بود، پانهاد. چندی نگذشت که وی به عنوان «خلیفه» یعنی جانشین استاد حوزه علمیه معرفی گردید. پس از سه سال واندی تحصیل در مدرسه شیر غازی، مخدوم قلی برای سرکشی و دید و باز دید پدر و مادر عازم زادگاه خویش گردید.

هر فردی در زندگی نقطه عطفی دارد که از آن نقطه عطف تحولی در او ایجاد می‌شود و از حالی به حالی دیگر باز می‌گردد. این نقطه عطف در اشخاص متفاوت است. نقطه عطف شاعر همان جرقه عشق است که دریک چشم برهم زدن اورادگرگون می سازد و از مخزنی سرد و خاموش به معدنی مشتعل مبدل می‌سازد خصوصاً که عشق توام باناکامی و شکست هم باشد. در

جهان شاعری پیدا نمی‌شود که به مطلوب خود رسیده باشد و اثری ادبی و هنری از خود بیادگار گذاشته باشد، مخدوم قلی نیز از این جریان نمی‌توانست به دور بماند. هنگامی که مخدوم قلی کوچک بود با دختر خاله اش منگلی هم بازی بود. روزها و ساعتها باهم درکنار هم به سر برده بودند. با رفتن مخدوم - قلی به دنبال تحصیل و گذشتن چند سال، منگلی دیگر بزرگ شده بود و زیبایی او درمیان قبیله سر زبانها افتاده بود و از هر جا خواهانی داشت. روی این اصل مابین مخدوم قلی و منگلی فاصله افتاد و آن بازیها و سرگرمیهای دوران کودکی دیگر میسر نبود. هر چه این دوازهم دور تر می‌شدند علاقه شان به هم بیشتر می‌شد. به هر جهت دست تقدیر کار خود را کرد. چون مخدوم قلی از نظر مالی دست تنگ بود، برادران منگلی خواهر خود را به یک شخص سرمایه دار شوهر دادند. این عمل باعث شد که مخدوم قلی دست از تحصیل بردارد و به شعر و شاعری روی آورد و به قول استاد سخن سعدی که در فراق یار می‌فرماید :

بگذار تا بگریم، چون ابر در بهاران   کز سنگ ناله خیزد، روز وداع یاران

این بیت شعر درست همان سخن دل مخدوم قلی فراغی بود که بنا چار باید بسوزد و بسازد و بنوازد، براستی که اگر مخدوم قلی به یار خود منگلی رسیده بود ما امروز شاهد دیوانی با این همه زیبایی و لطافت و عرفان نبودیم.

شاعر و عارف نامی ترکمن، مخدوم قلی فراغی به علت محبتی که به اهل بیت داشت چندین مرثیه و اشعار عارفانه از خود به میراث گذاشته است؛ خصوصاً عشق و علاقه و اعتقادی که به حضرت علی«ع» داشت، در سروده ها و کلام عارفانه مخدوم قلی وضوح بیشتری دارد.

در اینجا اشعاری را که در وصف آن حضرت سروده است همراه با ترجمه فارسی تقدیم می نماید :

علی (ع) دیر

بـر ضـرب او ریب جناد یلینگ شهرینه کـافر لره غـضب تیلغـان عـلی دیـر
گوزیوموب آچغونچه ترق گونلیک یولی دلدلی بـر فـرسخ تیلغـان عـلی دیـر
بـاشده آزاد اتـدینگ دیـو غوجا غیندان اژدرهـا لبـیندن داغ بوجـا غـیندان
دروازه سـین چکـیب خـیبر داغـیندان یـدی قـلا بـردن دولان عـلی دیـر
گشت ایـله دیـنگ داغی داشی اله ییب غـیلچلر گـمیریب غـانلر یـالاییب
دوغـری گـلیب ادهـم غـانین دیـلاییب مقـاتله غوغـا سـالغان عـلی دیـر
آرسـلان کـمین قـودینگ کـافر یوولری گشـاد اتـد ینـگ نـیچه کـعبه رومـلری
یـر آسـتنده ئولکهتوتـان دیـولری بـاریب بـولک بـولک تیلغـان علی دیر
کـلله گـلدی درگـا هینگـا داد بـیله نظـام بـر دیـنگ سـرحـد لره خط بیله
تمقـام غـیلچ بـیله دلدل آط بـیله تـحت السـرا چـنلی بـارغان عـلی دیـر
مـخدوم قـلی آیـدار تـنده بـو جـا نـینگ یـولینده نثـارات شـاه مـردانـینگ
ال او زادیب دورت کـو نجینه دنیـا نـینگ مـحمد(ص) دیـنینه سـالغان عـلی دیـر

ترجمه شعر مخدوم قلی فراغی که در وصف حضرت علی (ع) سروده است

آنکـه بـر شـهر جنـاده بـا غـضب زد ضـربتش
کـافران را کـرد فـانی بـا ولای هـمتش
بـهر آئـین مـحمد (ص) کـرد عـالی خـدمتش
عـالمی بگـرفته انـوار فیـاض رحـمتش
آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکـه دریک چشـم بـرهم آمـدن چـل روز راه
دلدلش چـون فـرسخی پـیمود انـدر دیدگـاه
عـالمی بـر کـار آن والا گـهر بـاشد گـواه
اوبـه حـق دانـای اسـراراست درشـام‌وپیگاه
آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکــه دست دیــورا بــربست در آغــاز کــار
پــیش از آنــی کــادم خــاکــی بیــابد اقــتدار

پــیش ختــم المــرسلین آزاد کــردش بــا وقــار
تــاز دیــن پــاک احــمد بــاز یــابد افتخــار

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکــه از لبهــای اژدر داغــی انــدر بــر کشــید
در دل گــهواره او را هــمچو کــر بــاسی دریــد

درب خــیبر کــند و بــراسلامیــان دادش نــوید
هــفت دژبــا حــمله ای بگــرفت بــا فتح سعید

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکــه بــا گشت و گــذر کــوه و بیابان کــرد الک
ازثــری تــا بــر ثریــا رفت تــا چــرخ فــلک

عــزتش افــزون شــد ازانســان واز خــور مــلک
نــام او در عــرصه بیجــا بــخوبی گشت حک

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکــه در مــیدان دشــمن ایستادی هــمچو شیر
بــرفکند بــا حــمله اش هــر بــرزو هــر مــرد دلیــر

تیغ بر دنــدان گــرفت و خــرد کــردی چــون حــریر
پــاک کــردی دشــمن رو بــه صفت از داروگیــر

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکــه بــهر عــدل و احسانقامتش را راست کــرد
خون انســانها بــه حــق از قــاتلین در خــواست کــرد

بروه حق رفت ودیــن حــق هــمیدرخــواست کــرد
انــدر ایــن ره جــان و دل بــانور دیــن آراست کــرد

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه چون شیر ژیان میتاخت سوی کافران

با یکی حمله دو صد بیدین نمودی او خزان

خانه کعبه چنین وسعت بدادی در جهان

همچو خا روم در وسعت کران تا بیکران

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه در زیر زمین بگرفت دیوان را همه

قطعه قطعه کردشان با تیغ خود مثل رمه

تا همه باز آمدند با ترس و لرز و واهمه

نظم دادی کشور عالم به خطی یک تنه

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه با شمشیر دلدل از زمین تا کهکشان

کرد او سیر فلک از لامکان تا ملک جان

از زمین بگرفت تاگاه ثری تا آسمان

دید اسرار نهانی هر کجا نیکو عیان

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

شاه مردان را بحق مخدوم قلی است جان نثار

چونکه غیر از شاه مردان نیست شاهی نامدار

آنکه عالم یافته از همتش این اقتدار

در حقیقت آن نکو باشد شه دلدل سوار

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

حضرت علی (ع) و کبوتر چاهی بر اساس شعر علی (ع) و گوکجه کبدر اثری از شاعر شهیر ترکمن مخدوم قلی فراغی و ترجمه فارسی آن

ای یـرانـلر مسلمـانلر	گورینگلر حکم داوری
مـسجد ده او تیر میشدی	برگون مرتضی عـلی(ع)
آرقـه بـرمیش مـحرابه	یـوزین بـرمیش کتـابه
او لوغ کـچیک صحـابه	یـغیلمشدی هم بـاری

ترجمه: روزی حضرت مرتضی علی (ع) در مسجد نشسته بود، او در حالیکه پشت به محراب داده بود، مشغول خواندن قرآن بود در اطراف او اصحاب و یارانش از بزرگ و کوچک مشغول عبادت بودند.

اول شاه حیدر گـوردی	بر گو کجه کـبدر گـلدی
او تیریب تعظیم تـیلدی	سلام علیک یا علی (ع)
سـیر ادردیـم هریـانه	شکـر ادردیم سبحـانه
اسنـا رام انعـام دانـه	الله ریـن آشیـان سـاری

ناگهان چشم شاه حیدر بریک کبوتر چاهی افتاد، کبوتر پری کشید و از پنجره مسجد وارد شد و در مقابل حضرت علی (ع) ایستاد و گفت: سلام علیکم ای علی«ع» من کبوتری آزاد هستم و به همه جا پرواز می‌کنم دانه جمع می‌کنم و به آشیانه ام می برم و خدارا هم شکر می‌کنم.

سن سن دینیم ایمـانیم	سـانگا قربـان بـو جـانم
پـلان یـرده آشیـانم	باش چاغام باریا علی«ع»
یر گو گینگ آرا سینده	خـر مـنلر غـرا سینده
خـدا نـبنگ پنـا سینده	گز یار دیم صحرا لری

ای علی (ع) تو دین و ایمان من هستی من جانم را فدای تو می‌کنم در گوشه‌ای، از صحرا آشیانه ای باپنج جوجه کبوتر دارم، درمیان زمین و آسمان و در لا بلای خرمن هادر پناه خداوند در صحرا می‌گشتم .

دشماندن غافل ایدیم خرم و خوشحال ایدیم
چاغامه مشغول ایدیم گوردیم که بر شاهی پری
گوردیم بر لا چین گلر هـواده هـوا لانـار
بیلدیم کی جانیم آلار آمـان برمز یاعلی (ع)

یک روز که شاد و خرم مشغول دانه دادن جوجه هایم بودم، ناگهان چشم من به شاهینی افتاد که در آسمان چرخ می زد و دنبال طعمه ای می گشت آنگاه فهمیدم که جانمان در خطراست .

قورقیب بی طاقت بولدیم شیرین جاندن ال اوزدیم
سنینگ غاپینگا گلدیم غوتـار مـنی یـا عـلی (ع)
علی (ع) سوزه واقف بولدی کبدرینگ حالین بیلدی
لطف ایله کرم قلیدی دیدی کبدر گل باری

ترسیدم و خیلی زود جو جه هایم را پنهان کردم و حالا از ترس جان به خانه شما پناه آورده ام . حضرت علی «ع» پس از شنیدن قصه کبوتر به حال و روز او پی برد وا ورادر پناه خود گرفت .

کبدر گلدی ئونگینه بار مان لاچین جنگینه
غول او ز ادیب یـنگینه سالدی کبدری عـلی (ع)
بردمده لاچین گلدی حضرته عرضین قلیدی
لطف ایله تعظیم قلیدی سلام علیک یا علی (ع)

حضرت علی (ع) به کبوتر قول داد که اورا از دست شاهین در امان خود نگه دارد. لحظه ای بعد شاهین چندبار از کنار پنجره مسجد رد شد و چشم او به کبوتر افتاد که در حمایت حضرت علی«ع» قرار داشت او به درون مسجد

پرکشید و کنار پای آن حضرت بر زمین نشست و با صدایی بلند گفت : سلام علیکم یا علی«ع» !

شرمنده من غلا جم	در مانده من محتاجم
بوگون ئوچ گوند یر آجم	آویم بر گین یا علی(ع)
صحرالری آولادیم	داغدا شلری گوزله دیم
برکبدری قاو لا دیم	گلبدیر سیزینگ ساری

من شرمنده درگاه تو هستم ولی اکنون سه روز است که گرسنه می باشم. چند ساعت پیش کبوتری را در صحرا دیدم که می توانست گرسنگی مرا برطرف سازد ولی او از ترس جان پیش شما آمد از تو خواهش دارم آن کبوتر را که غذای من است به من پس بدهی.

اول شیری پروردگار	اول صاحب ذوالفقار
اول شاه دلدل سوار	ندا قلیدی قنبری
قنبر چون حاضر بولدی	تعظیم اکرام لار قلیدی
دیدی خدمت نه بولدی	چاغر دینگیز یا علی(ع)

حضرت علی«ع» آن شیر پروردگار که صاحب ذوالفقار بود غلام خود قنبر را صدا کرد، آن غلام خیلی زود به نزد آن حضرت آمد چشم او به کبوتر چاهی و شاهین افتاد و خیره به آنان نگریست.

دیدی چرخی چنبره	مشک غاتیلمش عنبره
دیدی علی(ع) قنبره	آلیب گلگیل خنجری
گورینگ ایندی نا قیلسه	بر راول کرم قیلسه
لا چین دیدی علی(ع) غه	سیز نادر سیز خنجری

حضرت علی«ع» به غلام خود فرمود: برو و خنجر مرا بیاور غلام رفت و لحظه ای بعد با خنجر برگشت حضرت خنجر را به دست گرفت و لحظه ای به آن نگریست و آن را از غلاف در آورد.

ای لا چین من حیدرم — صاحب لطف کرم
ئوز بود یمدن ات برم — سن دیله مه کبدری
خنجر چیقدی غینیندن — تا ات کسه یا نیندن
لاچین توتدی غولیندن — دیدی کسمه یا علی(ع)

شاهین به حیدر که صاحب بخشش و کرم بود چشم دوخت. حضرت‌علی«ع» به شاهین فرمود: ای شاهین من کبوتر را در پناه خود گرفته ام ولی چون تو چند روز گرسنه هستی، قسمتی از گوشت بدن خود را با همین خنجر می برم و به تو می دهم تا بخوری و گرسنگی تو برطرف گردد. حضرت علی«ع» خنجر را به طرف بازوی خود برد ناگهان شاهین به بازوی او پرید و فریاد زد:

سنینگ ایشینگ کر مدیر — غوللا رینگ محتر مدیر
بوات بز گه حرا مدیر — ایا ساقی کوثری
لا چین سایمانگلار منی — کبدر دیمانگلر آنی
سینا مق ئو چین سنی — گلیدیک سیزنگ ساری

یا حیدر کار تو بخشش و کرم است و بازوانت نیز مقدس می باشد نه من شاهین هستم و نه او کبوتر چاهی. ما هر دوتا فرشتگانی هستیم که از طرف خداوند برای آزمایش تو آمده ایم. خداوند یک بار دیگر تو را بوسیله ما مورد آزمایش قرار داده است.

شـاهدن رخـصت آلدیـلر	آیـاق ئـوزره غـالدیلر
او چـوب پـرواز قـیلدیلر	گـیتدیلر آسمـان سـاری
تمـام بـولدی بـو سـوزلر	اتـسـه لر گـسرک اثـر
مـخدوم قـلی خـاکسار	شـاه مـردان چـاکـری

کبوتر چاهی و شاهین هر دو از حضرت علی (ع) اجازه خواستند که بروند و لحظه ای بعد هر دو در کنار هم به هوا بر خاستند و در آسمان اوج گرفتند و از چشم نا پدید گردیدند. قصه ما به پایان رسـید و مـخدوم قـلیّ خاکپای شاه مردان علی (ع) را می بوسد.

* * * * *

پروفسور دکتر محمد آیدوجیف[1]

ترجمهٔ دکتر محمد مهدی توسلی

مخدوم قلی فراغی

فیلسوف، متفکر و شاعر بزرگ ترکمن[2]

در تاریخ هر ملت اشخاص برجسته ای وجود دارند که دارای بهترین شخصیت هستند. اینان سلسله جنبان پیشرفت روحی جامعه هستند که آثارشان سهمی غیر قابل تصور در تمدن جهانی دارد. جای مخصوصی در تاریخ طولانی فرهنگ مردم ترکمنستان به شاعر و سخنگوی نابغه، فیلسوف و متفکر مخدوم قلی فراغی اختصاص دارد. آثارش منبع غیر قابل خاموشی از نیرو و انرژی ابدی برای نسلهای سپاسگزار آینده است. غنای ایده هایش هنوز هرکس را که با اشعار مخدوم قلی آشنا می شود ، متعجب می‌کند. آثار شاعرانه اش در قلب و ذهن ترکمانان وجود دارد. این آثار سمبل (نماد) عشق و برادری، آزادگی و شکوه ، و شعار احیای روح ملی شده است. نام و آثار مخدوم قلی از نظر مردم ترکمنستان از ذهن و عقیده مردم جدایی ناپذیر است.

---

۱ - دکترای علوم تاریخی ، رئیس انجمن انسان دوستی ترکمانان جهان و مدیر آکادمی تاریخ ترکمنستان - عشق آباد.

۲ - این مقاله در کنفرانس بین المللی مخدوم قلی که در ماه مارس ۲۰۰۰ میلادی (اسفند ماه ۱۳۷۹ شمسی) در اسلام آباد پاکستان - برگزار گردید، قرائت شد ، از دوست گرامی ، نویسنده و محقق و مورخ بزرگ ترکمنستان پروفسور محمد آیدوجیف که بالطف بسیار این مقاله ارزشمند را برای ترجمه و نشر در فصلنامه دانش در اختیار اینجانب گذاشته است ، صمیمانه سپاسگزاری می نماید (مترجم).

مخدوم قلی به عنوان شاعر، متفکر و سخنگوی امیدها و رؤیاهای مردم در آغوش ترکمانان تولد یافت، یعنی در محیطی تاریخی که قبایل ترکمانان زندگی می‌کردند، می جنگیدند، برنده می شدند یا شکست می‌خوردند. وی در خانواده ای ثروتمند و شاعر به نام دولت محمد آزادی که شخصیتی برجسته ، تحصیل کرده، معلم اخلاق و سیاست و خیربود و در آغاز سدهٔ هیجدهم در ترکمن صحرا می‌زیست ، متولد شد. دولت محمد دربارهٔ طرز حکومت ، فرمانروایی ، ویژگی های شخصی رهبری و هدایت، انصاف یا ظلم از سوی زمینداران ، مسئولیت آنها برای پیشرفت کشور، توسعهٔ کشاورزی، پیشرفت علوم و آموزش عقاید مخصوصی داشت.

البته احترام و شایستگی دولت محمد آزادی از آن جهت بود که وی در حقیقت همهٔ آن اندیشه ها را به فرزندش مخدوم قلی انتقال داد تا او به عنوان شاعر و متفکر برجسته سدهٔ هیجدهم ترکمنستان شهرت یافت.

مخدوم قلی ایده های شریف پدرش را ادامه و توسعه داد. ایده های پیشرفتهٔ انسانگرایانهٔ بخشی از جامعهٔ ترکمن آن روز، رؤیاهای مردم دربارهٔ احیای اقتصادی، اجتماعی و روحانی سرزمین مادری در آثار هنری او مشخص شده اند.

مخدوم قلی در زمانهٔ بسیار سختی زندگی می کرد، زمانه ای که در خاورمیانه حکومت ها برای بدست آوردن قدرت بیشتر می جنگیدند و امیران ضعیف و در هم شکسته می شدند. اگرچه جنگ بین نیروهای سیاسی مختلف در کشورهای همسایه به اوج خود رسیده بود، ترکمن صحرا از این روی دادها دور مانده بود. جنگ برای بدست آوردن قدرت ، برای سرزمین - های بهتر بین حکومت های ستیزه جوی همسایه باعث وخیم شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم ترکمن شد و آنها را ناگزیر گرفتار جنگ کرد. آثار بوجود آمدهٔ مخدوم قلی در چنان شرایط وجو سیاسی و اقتصادی، تأثیر عظیمی برروی آثاری داشت که اساساً توسط شعارهای مردمی و بحث های فلسفی دربارهٔ زندگی بسیار بد مردم تحت نفوذ بودند. وی دستورات بسیار

مهم اجتماعی و سیاسی زمان خود را که باوضعیت تاریخی مردم ترکمن هماهنگی داشت، انتشار داد.

این شعارها نیز خیلی سریع و هنرمندانه در آثار شاعران منعکس شد زیرا مخدوم قلی زندگی سختی داشت و از تمام مشکلاتی که مردمش تحمل می‌کردند در رنج بود. مشکلات نگهداری روزانهٔ خانواده، غم از دست دادن نزدیکان، مرگ زود رس فرزندان دلبند، جنگ طاقت فرسا علیه قدرتمندان موجود، مواردی بودند که شاعر و متفکر زمانه را دچار مشقت فراوان کرده بود. سرنوشت مشقت بار نفوذ چشمگیری روی خلق آثارش داشت؛ حتی یادداشت های بدبینانه در کارهای مخدوم قلی در ارتباط با تراژدی مردم ترکمن بود. او فقط شعرنسرود تا مردم برای جنگیدن بخاطر بدست آوردن سرنوشت بهتر از آن الهام بگیرند، بلکه او خود نیز فعالانه در این جنگ ها شرکت نمود و در جائی که مردم برای ضروریات حیاتی بحث می کردند، سخنرانی کرد. مردم برای یافتن راههای خروج از جنگ و مشکلات تلاش می‌کردند و مخدوم قلی فعالانه دراین پروسه شرکت می کرد. او بروشنی دریافته بود که بدون وجود تشکیلات و اتحاد و دستورات داخلی نمی‌تواند آینده روشنی برای جامعه ای که در هرج و مرج و درگیری است وجود داشته باشد. او نتیجهٔ زیانبخش جنگهای قبیله ای را تشخیص داده بود و بشدت آن را محکوم می کرد. شاعر و سخنگوی ملت ترکمن تأکید داشت که تمام قبایل ترکمن مشکلی نخواهند داشت اگر آنها به عنوان یک روح و یک قالب زندگی کنند و بایکدیگر جنگ نکنند. مخدوم قلی عمیقاً وضعیت سیاسی پراکنده و اقتصاد متشتت سدهٔ هیجدهم جامعهٔ ترکمن را احساس می‌کرد.

ایدهٔ گام به گام تثبیت قبایل ترکمن و بوجود آوردن یک قلمرو از میان آثار مخدوم قلی هویدا شده است. وی صبورانه قبایل ترکمن را به تثبیت فراخوانده است، نیز برای شکل گیری قلمرو و آینده، دستور ایجاد یک مؤسسهٔ قوی را صادر کرده است. این بیانیهٔ سیاسی دقیق شاعر می باشد.

مخدوم قلی تصوری از فرمانروایی دقیق وعاقل بود که با کلمات شاعر سخن می‌گوید و همانند خورشید رعایایش را گرم می کند، تشنگی آنها را مانند چشمه ساران برطرف می کند و همانند باد بهاری آنها را نوازش می‌دهد. همچنانکهُ شاعر می اندیشد، حاکم ایده آل می بایستی از مردمش محافظت کند، هدفش شادی و خوشبختی مردم باشد، دستورات خوبی را در کشور اجرا کند و حافظ امنیت ساکنان مملکت باشد.

در ۵ رایطی که ترس از غارتگری و تجاوز دشمن وجود داشته باشد، برای فرمانروا بسیار اهمیت دارد که مردم را علیه دشمن آماده کند. مخدوم قلی با شجاعت ترکمن های جنگجوی جیگاتی[۱] راکه در سپاهیگری مهارت داشتند و برای بدست آوردن سربلندی و آزادی مردم از خود ایثار و فداکاری نشان می دادند، تحسین می کرد. وی آنها را «شجاعان بی ترس از جنگ» می‌نامید.

سنت های سپاهیگری و اشعار حماسی‌در آثار مخدوم قلی ادامه‌یافتند. این مفاهیم به روشنی در سده های شانزده و هفدهم در اشعار افسانه‌ای «کوراوغلی»، در خلق شاعران «عاشق»[۲] و خوانندگان «بگشی»[۳] ظاهر شده بودند. ترکیب غنای این سنت ها با استعداد مخدوم قلی باعث شد تا این سنت‌ها به شکلی کامل در اشعار مخدوم تجسم یابند.

مضامین شهرنشینی در آثار مخدوم قلی به وی اجازه داد تا کمیته تاریخی بزرگی را ترسیم کند که بتواند اتحاد زبانی ، روحی ، روانی ، اخلاقی و ملی مردم ترکمن راکه در وضعیت آشفته و پنهانی قرار داشت ، حفظ نماید و برای کمک به اتحاد آنها مؤثر باشد. به عبارت دیگر ، مخدوم قلی تلاش فراوانی برای بیداری اندیشهٔ مردم نمود تا این ایده راکه مردم به یک ملت تعلق دارند و در شکل گیری گرایش های ملی نقش دارند، برجسته نماند.

---

۱ - Jigits

۲ - ashiks.

۳ - bagshy.

مخدوم قلی مسلمانی با ایمان بود. تمام رشته های اندیشه اش، گفته ها و تعلیماتش، سنت ها و نمادهایش گواهی می دهند که شاعر، مسلمانی واقعی و متعهد به دستورات اسلام بوده است و عمیقاً آن دستورات را فرا گرفته ومعاصرانش را به اجرای آن فرامین فراخوانده و آیندگان را نیز به پیروی از آنها اندرز داده است. اشعار فراغی دارای مضامین غنی قرآن، برگرفته از سوره‌ها و آیه هاست. حتی در اصل، بخش هائی از قرآن به زبان قابل فهمی برای توده نوشته شده اند. بنابر این، شکی وجود ندارد که بر طبق آثار مخدوم‌قلی فرهنگ مسلمانان برای توده هاقابل فهم شده و در دسترس قرار گرفته است. او ایده های انسان گرایانه ، شایستگی ، روحیهٔ عالی و بسیاری ارزش های جهانی دیگر را ترویج کرد.

مخدوم قلی وارث و ادامه دهندهٔ سنت های شعری صوفی خواجه احمدیسوی [1] شد. اواین رسوم را در هنگام جوانی ، در خلال دوران تحقیق برای خلق آثارش آموخت. مخدوم قلی راه شاعری خواجه احمدیسوی را برای معاصرین جدید به منظور ارزش نهادن به توانایی و ایده های هنری خویش هموار کرد.

مخدوم قلی دانشی جامع در بسیار از موضوعهای علمی داشت. او در مدرسهٔ ادریس بابا در Halach، در مدرسهٔ Gegeldash [= شاید قزلباش : مترجم] در بخارا و در مدرسهٔ شیر قاضی (Shirgazy) در خیوه تحصیل کرد. در طول سالهای تحصیل با آثار ابن سینا، البیرونی ، الخوارزمی و دیگر اندیشمندان شرقی وآثار افلاطون و ارسطو آشنا و مأنوس شد. وی بخاطر آشنایی با شاعران بزرگی مانند رودکی، فردوسی، عمرخیام ، سعدی ، نظامی ، فضولی، نوایی و دیگر سرایندگان معروف توانست درمیان آنها جایی برای خود دست و پا کند.

---

۱ - یسوی : یکی از بلاد ماوراء النهر و از آنجاست خواجه احمد یسوی از پیشروان سلسلهٔ خواجگان (سلسلهٔ نقشبندیه). دهخدا[مترجم]

شک نیست که اندیشه های فلسفی نقش مهمی در میان کارهای مخدوم قلی ایفا نموده است. در آثارش ، زندگی حرکتی بی پایان دارد.

فکر تصویری شاعر از توازن بین حرکت زندگی و حرکت کاروان با توقف ها و مکث هایش سرچشمه گرفته است. وی دانش آموخته ای استثنایی بود که دانش زیادی دربارهٔ تاریخ داشت و بروشنی به عنوان شخصیت مترقی در آن زمینه شناخته شد.

رشته های مورد علاقه مخدوم قلی بسیار گسترده بود. او فعالانه در تمام حوزه های زندگی جوامع معاصر تأثیر گذاشت. صدای حماسه در اشعار مخدوم قلی نیرومند است. شخصیت شاعرانهٔ او پنهان نیست و مشاهدات او از زندگی بی ربط نیست. نمونه هایی از ویژگی های مردم زمانش و فعالیت‌های آنها بطور کلی و بصورت واقعی در آثارش توصیف شده اند. در تمام آثارش ، او شخصیت های مشخص را خلق کرد. برای نمونه، شخصیت عمومی شجاع و مردانه جنگجویان ترکمن موضوع بسیار چشمگیری در زمان شاعر است.

اشعار شاعرانه مخدوم قلی بطرز عجیبی زیبا هستند. در جوانی اش وی عاشق دختری بنام Mengli شد که اهل دهکدهٔ او بود ، اما نتوانست با وی ازدواج کند. از قرار معلوم ، این موضوع باعث شد تا او عنوان «فراغی» (یعنی جدا افتاده) را برای تخلص خودش انتخاب کند. تقریباً تمام غزلهای عاشقانهٔ او به دختر دوست داشتنی‌اش Mengli هدیه شده است.

شاعر از مسائل عمومی که « چیزهای بسیار کوچک زندگی » خوانده شده‌اند، جدا نماند. چند قطعه از اشعارش دربارهٔ مضرات سیگار کشیدن، بدگویی کردن ، دزدی و خود خواهی افراد است.

چنین فرد نابغه ای می بایستی تنها درمیان مردمی که فرهنگ پیشرفته‌ای را در خلال تاریخ پربار و ارزش های روحانی اندوخته اند، متولد می شد. درحقیقت، سدهٔ هیجدهم ،که زمان تشتت سیاسی مردم ترکمن بود، به عصر جهش در زندگی ادبی و دورهٔ خلق و پیشرفت ادبیات کلاسیک ترکمن تبدیل

شد. در حدود چهل شاعر دیگر در زمان مخدوم قلی زندگی کرده اند و شعر سروده اند. استادان سخنی مانند پدر شاعر یعنی دولتمحمد آزادی، عندلیب، غیبی، مغروپی [(Magrupy)=شاید مغروری] ، شیبنده ، شیدایی شاعرانی هستند که درمیان آنها نقش عمده در شکل گیری و پیشرفت ادبیات کلاسیک ترکمن بازی کرده اند. نیز شاعرانی مانند دردی شهید ، زنوبی ، اراز منگلی در آن زمان می زیستند. این شاعران محیط روشنفکرانه ای آفریدند که استعداد شاعر در آن صیقل می خورد و رشد می یافت. آنها در شکل گیری و حرکت سبک شاعرانه ، طلوع اشعار اندیشمندانه و غنایی و مهارت های سبک شناسی شاعر تأثیر گذاشتند اما مخدوم قلی باآشنا شدن با آثار و سنت های شعر و شاعری پیشینیان و معاصرینش راه مخصوص خود را در ادبیات خلق کرد. یکی از شایستگی های اصلی آثار شاعر نابغه ترکمن اول از همه این بود که وی توانست شکل مناسبی برای انعکاس هنری ایده هایش در آن زمان بیابد. در نتیجه در میان آثارش یک همسانی عالی از فرم و محتوا بوجود آمد. در خلق آموزه‌های هنری سنت های پیشین ، مخدوم قلی موفق شد ابزارهای انعکاس ایده های عصر خود را پیدا کند، چنان زبان شاعرانه ای که به او توانایی بخشید تا مستقیماً با مردم سخن گوید و تقریباً اندیشه هایش را به هر کسی برساند. تمام سیستم شعر سرایی برطبق تقاضاهای توده مردم ایجاد شده بود و در نتیجه توانست امکاناتی برای پذیرش آثارش توسط مردم بوجود آورد. اشعارش، همانند موسیقی سرگرم کننده بین مردم ، غالباً اجرا می‌شوند. آنها دارای تمام اندیشه ها و رؤیاها، دردها و غمها، شادی ها و غرور بسیاری از نسل های ترکمانان است. بطور سنتی ترکمانان با دو تار آواز می خوانند. آغاز و پایان برنامه‌ها یشان با آهنگهای مردمی است که با اشعار مخدوم قلی همراه است. نیروی حرکت مردمی ، براستی با متأثر شدن سحرانگیز از آهنگهای محلی همراه با کلمات و اشعار مخدوم قلی بسیار مؤثر است.

مخدوم قلی ادبیات را به میان توده ها برد و به آن شکلی مردمی داد. تا آن زمان، ادبیات فقط برای چندین گروه قابل فهم بود. حتی زبان ادبی پدرش دولتمحمد آزادی برای خوانندگان عادی کمتر روشن بود. مخدوم قلی می تواند به عنوان بنیانگذار زبان ادبی جدید ترکمن خوانده شود.

علیرغم طرز تلقی شرقی، او توانست اثبات کند که زبان عالی ادبی هنری نه تنها می تواند فارسی یا عربی باشد بلکه زبان مردم ترکمن نیز می تواند در آن حد مورد توجه باشد. زبانی که وی در اشعارش بکار برد، قدرت هنری و انعطاف پذیری و ظرافت بیان شعری مخدوم قلی را کاملاً نشان می‌دهد. بهمین خاطر وی پایه های ادبی قابل فهمی برای تمام قبایل ترکمن و مناسب با نیازهای هنری آنها آفریده است.

در اشعار مخدوم قلی، همانند آیینه، مردم می توانند شخصیت، اعمال، روح حماسی، صحنه های نبرد و زیبایی طبیعی سرزمین خود را در آن ها ببینند. این امکان فقط بخاطر قابل فهم بودن زبان بومی مردمی و شیوه‌ها وسبک شعری شاعر است.

برای نخستین بار در ادبیات کلاسیک ترکمن، مخدوم قلی بیرون از اصول اساسی واقع گرایی آموزه های خود کار کرد. واقع گرایی او فقط بر اساس مشاهدات هنری شخصی خود شاعر ظاهر شده است. میراث اخلاقی و روحی گذشته مردم ترکمن منبع این واقع گرایی بوده است. چشم اندازها و ایده های مردم توسط مخدوم قلی در «کارگاه خلقت» و آراستن آنها با رنگهای هنری اصلی دوباره تمرین شده اند. سنت های پیشرفته صوفیه بخش مهمی در سبک آفرینش او هستند. وی با مهارت در خلاصه کردن مشاهدات هنری شخصی، طرز تلقی روحی و اخلاقی پیشینیان و اخلاق صوفیه در آثارش، توانست ویژگی واقعی شعر تعلیمی را خلق کند.

شیوهٔ کار مخدوم قلی قرن ها به عنوان روش های اساسی توسعهٔ ادبیات ترکمن تعریف شده است. به همین خاطر وی معلم ادبی تمام استادان سخن در قرن نوزدهم و دورهٔ بعد از آن بشمار می رود. شاعران برجسته ای مانند

سعیدی، زلیلی، مولا نیپیس، زینکاری، میاتاجی و میسجینقلیچ سنت های شاعری مخدوم قلی را ادامه دادند. سبک شعری او مرحله پیشرفته مجزایی از تفکر هنری ترکمن آفرید. آثار مخدوم قلی معیار بنیادی برای ادبیات کلاسیک ترکمن ، هستهٔ اتحاد روحانی این ادبیات و خط توسعه آن شد.

این خط توسعه هنوز نمونه خوبی برای ادامهٔ شعر سرایی شاعران ترکمن می‌باشد.

مردم ترکمن تقریباً برای دو قرن آثار مخدوم قلی را به عنوان گنجینهٔ روحانی مورد توجه قرار دادند و چه در هنگام شادی و چه در هنگام غم از انها لذت بردند. هنگام صحبت کردن دربارهٔ دلیری و ترس، عدالت و ظلم، سخاوت و خست، ثروت و فقر، عقل و جهل ، وفاداری و نادرستی ، متانت و بی توجهی ، ستایش خداوند و محکوم کردن شیطان ، ترکمن ها همیشه به کلمات و اشعار مخدوم قلی مراجعه می کنند. آنها معتقدند که افکار او ضرورتاً درست تر از پندار آنهاست. این نظر مردم درباره مخدوم قلی به عنوان هنرمندی نابغه و چهره ای برجسته ، در تاریخ ترکمن بی سابقه است .

شهرت و آوازهٔ مخدوم قلی درمیان ترکمانان بسیار بالاست. او خود نیز این موضوع را کاملاً تشخیص داده بود. بر اساس قدرت کلماتش، او مستقیماً با مردم سخن می گفت و اندیشه هایی که درباره اتحاد مردم، خوبی و عدالت بود، تحسین می‌کرد. بنابر این برای اولین بار مردم از طریق مخدوم قلی دربارهٔ دردها، رویاهای روشن و شاد خود صحبت کرده اند. به همین دلیل است که آثار او دارای اهمیت اجتماعی عظیمی است. بزرگی شاعر در حقیقت به این علت است که سرنوشت وی با خوشبختی مردم سرزمینش گره خورده است. وی گاهی اوقات با اندوه و زمانی با خشم ، و با قدرت عجیب تأثیر عاطفی، نماینده افکار و آرزوهای مردم ، احساسات و غرور ملی شد.

ذکاوت و پیش گویی بزرگ شاعر حقیقت یافت . مردم ترکمن استقلالی را که قرنها برای آنها به صورت رؤیا در آمده بود ، بدست آوردند. ترکمن ها صاحبان و اربابان واقعی سرزمین کهن خود شدند. پیش بینی مخدوم قلی

نابغه به حقیقت پیوست یعنی بهترین ویژگی های اخلاقی ترکمن ها مـانند عزت، سخاوت، وطن دوستی، احترام به همسایگان ، و همبستگی ملی از آنها چهره ای شناخته شده در جهان بوجود آورد.

پس از کسب استقلال در سال ۱۹۹۱، شهرت و آوازهٔ شاعر بـه حـد اعلای درجه افزایش یافت. آثارش به تمامی در شمارگان بسیار انتشار یافت. گام هایی برای یاد بود او و معرفی آثارش در سطح کشور برداشته شده است. رئیس جمهوری ترکمنستان آقای صفر ترکمن باشی بخوبی با آثار مـخدوم قلی آشنا شده و آنها را مورد تحسین قرار داده است.

برطبق دستور رئیس جمهوری ترکمنستان ، هر ساله در روز ۱۹ ماه مه مردم ترکمن آن روز را به نام روز مخدوم قلی شاعر جشن می گیرند.

در برنامهٔ تحقیقاتی انجمن انسان دوستی ترکمـانان جهـان، جـایزه بین‌المللی مخدوم قلی به کسانی که در زمینهٔ مطالعهٔ تاریخ ، میراث فرهنگی و ادب مردم ترکمن کار کرده اند ، اهداء می شود. یوسف آزمن از انگلستان ، میراث دردی قاضی از جمهوری اسلامی ایران و لوئی بیسن هرکدام به نوبت مفتخر به اخذ این جایزه شده اند. کار بزرگ برای تبلیغ آثار مخدوم قلی توسط شاخه های انجمن جهانی انسان دوستی ترکمن در چندین کشور انجام گرفته است. برای نمونه، «جامعهٔ شعر دوستان مخدوم قلی» در انگلستان فعال شده است.

مردم ترکمنستان با غرور از مخدوم قلی شاعر ، فیلسوف ومتفکر یاد می‌کنند. دانشگاه دولتی ترکمنستان ، اتحادیه جوانان ترکمنستان ، یکـی از خیابانهای اصلی پایتخت در عشق آباد، بسیاری از خیابانهای اصلی ، آزاد راهها ، پارکها در شهرها و دهکده هـای ترکمنستـان، مـوزه هـا، سینمـاها، کتابخانه ها ، و دیگر مراکز فرهنگی باغرور به نام مخدوم قلی مزین شده اند. بسیاری از بناهای یاد بود مخدوم قلی در عشق آباد و شهرهای دیگر برپا شده است. شعر مخدوم قلی محدودیت ملی و مرزی ندارد. او نـه فـقط دربـاره ترکمن ها نوشت بلکه برای دیگر مردم آسیای میانه ، آسیای مرکزی و جنوبی،

و شبه قارهٔ هند نیز شعر سرود.

آثار مخدوم قلی مورد آشنا و علاقهٔ مردم دهها کشور سراسر جهان است. آثارش به زبانهای زیادی ترجمه و چاپ شده و یادش توسط مردم جهان زنده نگه داشته شده است. بخصوص ، نامش برای آنهایی که در مکانهایی که او زندگی کرد، کسب علم نمود و دیدار کرد، عزیز است. در ۲۶ نوامبر ۱۹۹۶ بنای یاد بود مخدوم قلی در شهر افسانه ای خیوه جایی که او در مدرسهٔ شیر قاضی کسب علم نمؤد ، گشایش یافت. رئیس جمهوری ترکمنستان و رئیس جمهوری ازبکستان در آن مراسم حضور یافتند. نیز مقبره مخدوم قلی و پدرش دولتمحمد آزادی در دهکده آق توقی در ایران طی مراسم سنگین و پر ابهتی در روز ۱۷ می ۱۹۹۹ انجام شد. در آن مراسم رئیس جمهوری ترکمنستان ، چند تن از اعضای دولت جمهوری اسلامی ایران ، رؤسای استان گلستان (ایران) و بسیاری از دوستداران شاعر شرکت کردند.

آثار جاودانی مخدوم قلی در گنجینه های تمدن جهانی محفوظ است. یکی از نویسندگان مشهور معاصر به نام چنگیز آیتف دربارهٔ مخدوم قلی گفته است : «من میگویم : مخدوم قلی ما، زیرا در آن دوره، یعنی زمان مخدوم قلی، این خوشبختی وجود داشت که شاعر نابغه در سرزمین ترکمنستان متولد شد. در آسیای میانه او شایستگی بزرگ خود را بدست آورد. دورهٔ بعد از او، قرن هیجدهم در ترکمنستان، قرن مخدوم قلی شاعر بود».

این ارزیابی خیلی عالی دربارهٔ مخدوم قلی است. میلیونها مردم که با آثار شاعر آشنا هستند و او را تحسین می کنند ، با این نظر توافق دارند.

* * * * *

جناب صفر بیردی نیازف[1]
ترجمۀ دکتر محمد مهدی توسلی

مخدوم قلی فراغی
بنیانگذار ادبیات کلاسیک ترکمنستان

مخدوم قلی از برجسته ترین فرزندان خاک ترکمنستان، فیلسوف، انسان وشاعری بزرگ بود. دانشمندان علوم اجتماعی معاصر این شاعر را با بزرگانی مانند بیرونی، خیام، نظامی، نوایی، راستاولی و پوشکین و دیگر نوابغ فرهنگ جهانی برابر می دانند. شوق و شور شکسپیر در اشعار شاعر که دقیقاً برای آزادی ، شرافت و حیثیت انسانی دفاع می کند و راه درستِ رسیدن به تکامل را نشان می دهد - وجود دارد. مخدوم قلی معتقد است که واژه واژه‌های اشعار ابدی هستند ، آنها می‌توانند اندیشه و روح انسان را تغییر دهند و به انسان کمک کنند تا بیشتر شریف و واقع بین و درستکار باشد.

فراغی فرزند شاعر و فیلسوف بزرگ دولت محمد آزادی ، در سال ۱۷۳۳ میلادی (برابر با۱۱۱۲ هـ ش) یعنی حدود ۲۶۷ سال پیش در کنار رود اترک، در یک جامعۀ قبیله ای متعلق به قبیلۀ گوکلان متولد شد. پدر نامی او، که فراغی از او الهام بررگ گرفت ، مؤلف رسالۀ عالی فلسفی مشهوری به نام واقزی‌آزت بود. سهم بزرگ ادبی پدرش جای تجلیل دارد. فراغی در محیطی

---

۱ - سفیر جمهوری ترکمنستان در اسلام آباد (پاکستان)

فلسفی و ادبی پرورش یافت. او درمیان دیگران و بهمراه عندلیب نور محمد که بیست سال از وی بزرگتر بود، رشد کرد. عندلیب شاعرِ دانشمند نه تنها به زبان ترکمنی می نوشت بلکه به زبان فارسی نیز شعر می سرود. نیز به عربی سخن می گفت و حماسه لیلی و مجنون را سرود.

فراغی، بهرحال رشد کرد و ستارهٔ درخشان افق ادبی ترکمن شد. به عبارت دیگر، عمق انسان گرایی او توصیف شدنی نیست. در هر خط از اشعارش آنقدر معانی اجتماعی نهفته است که او را به عنوان شاعر اتحاد و همبستگی معرفی می کند. او تا اندازه ای بخاطر همبستگی انسانها جنگیده است، بنابراین مرتب در جستجوی راههایی که انسان را مهربانتر و شریفتر در رفتار و کردارش نشان دهد و وابستگی بین آنها را بیشتر کند می باشد. وی انسانها را وادار می‌کند که همیشه بخاطر بیاورند که به یک ریشه وابسته اند.

در اشعار فراغی گرایش به برجسته نمودن اهمیت وجدان برای انسان، که وی آن را خیر خواهی بزرگ طبیعت برای انسان می نامد، تلقین می‌شود. اشعار وی در اطراف مشکلات و مسائل حل نشدنی انسان می چرخد وسعی دارد تا راه حل درست را بیابد. در چنین مرحله ای جلو افتادن از تمام آن رؤیاها و آرزوها یک خیال است و حقیقت بخشیدن به آنها غیر ممکن می‌نماید. بنابر این علیرغم احتمال کلی، فراغی میهمان خود را هرگز رها نمی‌کند تا وی بتواند در رفتار و اندیشه اش قوی شود و پیچیده ترین مشکلاتش را حل کند.

نمونهٔ بارز در تمام اشعارش، رسیدن به تکامل رفتار انسانی است و وی معتقد است که مانع اصلی در رسیدن به این صفت برجسته، روابط غلط انسانی است. عقیدهٔ او این است که زندگی بی روح، بی معنی و بدون ارزش‌های انسانی خواهد بود اگر مردم خود را در دسته های قوی برادری و اخوت منسجم نکنند.

یکی از عوامل پرنفوذ دینی و عرفانی که فشار زیادی روی مخدوم قلی اعمال نموده است، صوفیگری است که درک فلسفی کامل را دربارهٔ

احتمالات مرزبین روح انسانی با پروردگارش ارائه می دهد و از این رو عمل شخصی انسان محسوب می شود، به طور فشرده و در واقع یک شکل انسانگرایی مذهبی است.

شاعر، در هر حال ، یک صوفی کامل نیست . اعتقادات دینی و فلسفی او منحصر به اندیشهٔ جزیی و تحجر نیست. او همیشه فکر می کند که خدا مدام با انسان است و انسان باخداست. او مستمر سعی دارد تا مردم را برای قدردانی از زندگی واقعی که در جهان دیگر تداوم ندارد متقاعد کند، نیز آنها را متقاعد کند که بشر فقط برای هدف زیستن و شریف زیستن زاده شده است. - او می‌گوید : «زندگی تنها نباید شما را خوشحال کند ، بلکه باید دیگران را نیز خوشحال کند، یا حداقل صدمه به دیگران نزند و باعث آزار یا بدبختی دیگران نشود.»

فراغی اسلام را به عنوان وسیلهٔ آموزش حقایق در نظر می گیرد، یعنی امکانی برای درک جهان ، جستجویی برای یافتن پاسخ به سؤالات بی جواب در رابطه با وجود انسان . او سعی می کند دلایل نابرابری اجتماعی را بفهمد و طبقه بندی انسانها را به دارا و ندار درک کند. او قدرت های روحی و اخلاقی را می‌بیند که می‌خواهند برای درک بالاترین کار انسان کمک کنند.

شاعر تمام ویژگی های نوابغ عصرش را یکجا در خود جمع دارد. توانایی و فرهنگ غنی شاعری او که ادبیات کلاسیک ترکمن برای نسل جدید شاعران رشد یافته اش از آن الهام گرفته است، جای سپاس و قدردانی دارد، شاعرانی مانند:

Kemine , Seydi , Zelili , Mollanepes وغیره...

کتاب های درس های اندیشه و درس هنر ازکارهای برجستهٔ فراغی است که برای نسل امروز و فردا نگاشته است. آثارش جزء گنجینهٔ ادبیات جهان به ثبت رسیده‌اند. ترکمانان پیر می گویند : «مخدوم قلی مانند یک چاه بی عمق است؛ او واقعاً نماد مردم ترکمن است ؛ یک منبع مقدس از طلوع روحانیت است؛ او منبع غرور ملی است.»

ترکمن ها بااحترام نسبت به سهم این شاعر برجسته که به آنها شعر وشاعری ، ژرف اندیشی ، عقیدهٔ گسترده و دید نافذ به روح انسانی را هدیه داده است ، می‌نگرند. نیز وی بخاطر اندرزهایش که در بردارندهٔ خوبی ها، عدالت و شرافت است، بخاطر خدمت به مردم ، بخاطر میراثی که او برای همهٔ مردم باقی گذاشته است، بخاطر اندیشه های بی همتایش، بخاطر تلاش پایان ناپذیرش برای تحقیق و یافتن حقیقت ، قابل احترام است.

در خلال سدهٔ هیجدهم میلادی ، زمانی که مخدوم قلی زنده بود، ترکمنستان مستقل نبود. ترکمانان در یک سرزمین گسترده و وسیع بسرمی‌بردند و بیشتر آنها در صحراها زندگی می کردند. پراکندگی طبیعی مردمان ترکمن یکی از مهم ترین مسائلی بود که مخدوم قلی را نگران می کرد. نوشته هایش که تنها راه برای زنده ماندن ترکمانان و تبدیل آنها به یک قوم ملت موفق بود، به ترکمانان این گونه آموزش می دهد:

«ای ترکمانان ، متحد شوید!

برادران همخون Teke , Lomud , Saryk , Alili یک سرزمین مشترک و یک رهبر مشترک بوجود آورید...

قبایل ، همه برادرند، طوایف دوستان خوب هم هستند.....»

رؤیای شاعر اکنون تحقق یافته است. ترکمانان شهر نشین شده اند و در سرزمین مستقل خودشان حکومت تشکیل داده اند. یکی از خیابانهای اصلی پایتخت ،یعنی عشق آباد، به نام مخدوم قلی خوانده می شود. در یکی از میدانهای پایتخت ، در وسط شهربنای یاد بود مخدوم قلی برپاست. درجهٔ علمی صفر مراد ترکمن باشی رئیس جمهور ترکمنستان به عنوان جایزهٔ مخدوم‌قلی در زمینهٔ ادبیات و هنر نه تنها برای اهدا به دانشمندان ترکمن بلکه در سطح جهانی دایر گردیده است. جشن ادبی مخدوم قلی هر سال در روز ۱۹ ماه مه برگزار می شود. این روز برای ترکمانان سرتاسرجهان که نام مخدوم قلی را سمبل احیاء فرهنگ ملی و جدا نشدنی از ایدهٔ مقدس سرزمین مادری می‌دانند، تعطیل رسمی اعلام شده است. بیشتر اشعار مخدوم قلی به

عنوان یکی از شاخه های ادبیات کلاسیک جهان به زبانهای مختلف ترجمه شده است. در کاراکالا ، در سرزمین اصلی مخدوم قلی ، موزهٔ مخصوصی که به فعالیت های زندگی او اختصاص دارد، بنا شده است.

قبر این شاعر بزرگ نزدیک دهکدهٔ آق توقی کنار قبر دولتمحمد آزادی که امروز در سرزمین ایران است، قرار دارد. اکنون مردم بـرای زیـارت قـبر مخدوم قلی و دولتمحمد آزادی به آنجا می روند. احترام و علاقهٔ ترکمانان برای فرزند برومند خود هرگز خاموش نخواهد شد.

* * * * *

دکتر نصر الله ناصر[1]

مخدومقلی افکارو
علایق وی با مسلمانان شبه قاره
و تاثیر زبان فارسی در اشعار او

دورهٔ زندگی مخدومقلی مطابق به دورهٔ پریشانی ترکمن ها بوده که درین دوره ترکمن ها ازهر جانب مواجه به جبر و مظالم بودند.این اوضاع و احوال سنگین مخدومقلی را نیز مانند دیگر ترکمن ها متأثر نموده است،که به اثر آن مخدومقلی در جستجوی راه بیرون رفت از این وضع می گردد.

در آن وقت مرکز فکری تمدن اسلام از بخارا به هند انتقال یافته بود که در آنجا بنابر مقابل بودن با تمدن و فرهنگ هند و غرب مواجه با عناد و فشار از جانب آنها می گردد، و در نتیجهٔ آن در بین مسلمانان هند اندیشه «اتحاد امم اسلامی و تبدیل کردن نظریهٔ اسلام از حالت رکود بصورت یک حرکت عملی» بوجود می آید.

---

۱ - اتک - پاکستان.

مخدومقلی در دوران تحصیل به یک نفر عالم بنام نوری کاظم معرفت پیدا می کند که بر اثر این معرفت ساحهٔ فکری مخدومقلی وسعت پیدا نموده در نتیجه بخاطر کسب علم و معلومات بیشتر باشخصیت مذکور راهی هندوستان می گردد. بدین ترتیب مخدومقلی در هندوستان با سفرهایی که نموده بود صاحب تجارب و معلومات فراوانی می گردد و علاوه بر آن باتفکر مذکور نیز آشنا شده از آن متأثر می گردد، که تأثیر این اندیشه را در اشعار زیرین مخدومقلی می توان دید :

غافل آدم غم آستینده یاتیب سن — اؤتدی عمرینگ اوشاق دوشاق کاربیله
دنیا مار دیر یا ستانیب سن یاتیب سن — دینجا لارمی بیله یاتان ماربیله
ایمان غازان انصافینگی یوتمه غین — گؤره بیله اؤزینگ اوده آتمه غین
موندە بیدار گچه ورگین یاتمه غین — آنچه دؤزیب یاتاجاق سن گؤربیله
گؤزینگ یومدینگ سندن آیریلدر مالینگ — اؤلا نسونگ نأبیلردیری لرحالینگ
یخشی یامان هرنه ایتگن اعمالینگ — غارشینگ آلیب دورارمدام باربیله

ترجمه به فارسی

ای آدم غافل که در غم خود غرق شده ای / عمر تو مصروف کارهای ناچیز زندگی درگذر است / دنیا که تو به آن اتکاء نموده ای ، درحقیقت ماریست / کجاست راحت و اطمینان به کسی که باماریکجاست / (بصورت تنبیه، انصاف کن و ایمان حاصل نماوبی ایمانی را بگذار) / دیده و دانسته خود را به آتش (نادانی یا دوزخ) میانداز / از خواب غفلت بیدار شو، اینجا جای خوابیدنُ نیست / وقتی به قبر رفتی تابخواهی میتوانی بخوابی / آنگاه که چشم تو بسته گشت ، مال دنیا از تو جدا می گردد / و آنگاه هیچ کسی از زنده‌ها از حال تو خبرنمی گیرد / مگر خوب یا بد، هر عملی که کرده ای / اوست که همیشه باتوست و از تو خبر گیری می کند.

و یا جای دیگری می گوید :

شکــر حــقه بــیزهم بــویوله گــیریب گــچیردیم بــیر نــیچه ایــامی گــؤردیم
مــعرفتینگ دریــا ســینه یــوز اوریب عــارفلار سـؤررلریوز گـامی گـؤردیم

ترجمه به فارسی

خدا را شکر که ماهم به این راه در آمـدیم / و عـمری گـذرانـیدیم و گذشت ایام دیدیم (از گذشت ایام عبرت و بصیرتی آموختیم) / و وقتی به دریای معرفت رخ نمودیم / صدها کشتی دیدیم که عارفان ناخدای آن بودند.

و فرد آخر این نیز با «محمده اینن کلامی گؤردیم» یعنی « کلام نازل شده به حضرت محمد«ص» را دیدم» ختم می گردد که مطلب از «دیدم» در اینجا «از حقیقت آن آگاه شدم» میباشد.

نابغهٔ شرق (علامه اقبال) این تفکر را در نیم قارهٔ هند، باکلام خود از حالات فکر بیرون آورده به آن جان تازه میبخشد که بعدهـا در اینجـا ایـن اندیشه رشد و تقویت یافته به ثمر هم میرسد و پاکستان امروزی را مـیتوان نتیجهٔ آن شمرد.

مخدومقلی بعد از مدتی از هند برگشته ، یک مقدار معلومات و تجارب جدیدی نیز با خود می آورد و می خواهد که مفکوره های مذکور را بالعموم در آسیای میانه و بالخصوص در بین ترکمن ها ، مطابق تقاضای آن جوامع انتشار و بسط دهد، اما باوجود علاقه مند گردیدن ترکمن ها به این افکار و سخنان مخدومقلی، بنابر فشارهای استیلاگرانهٔ روس هـا از یک جـانب و فعالیت های استعماری انگلیس از جانب دیگر و بی رحمی شاهان آن وقت ایران به خاطر تحت تصرف در آوردن مناطق ترکمن نشین و تـرکمن هـا از جانب سومی و علاوه بر اینها به اثر اختلافات بین القبیلوی شان ، در آن وقت برای ترکمن ها فرصت آن میسر نبود که درین باره بسنجند و یا عملاً اقدامی نمایند، بلکه برای آنها زنده ماندن دربین این حوادث نیز مشکل گردیده بود. این اوضاع و احوال بر مخدومقلی نیز مسلط گردیده خانه و اموال وی تاراج و کتب و آثارش از بین برده می شود و حتی خود وی نیز اسیر می‌گردد (که بعداً

در اثر تبادله و یا پرداخت بها آزاد می گردد). در این مورد در اشعار مخدومقلی شواهد فراوان موجود بوده خصوصاً شعر «ویران ایله دی» (ویران نمود) آن بیان همین وقایع است. مخدومقلی باگذشت فوق این حالات و تجارب از سرخود، بخاطر نجات از این بی سروسامانی ها اتحاد و همدستی قبایل ترکمن ها و در نتیجه تقویت یافتن شان را ازین طریق ضروری دانسته و راه تحقق و میسر شدن این امر را نیز تحت یک مفکوره ممکن می داند که «تجدید تفکر دینی و وحدت امم اسلامی » مناسب ترین مفکوره درین مورد بود. بنا بخاطر بهره ور شدن بیشتر از خصوصیات این اندیشه و حصول تجاربی که بتواند در جامعهٔ ترکمن ها نیز عملی شود، در فکر رفتن دوباره به هندوستان می‌شود که این مسئله از شعر تحت عنوان «هندوستانده خیالیم» (فکر هندوستان هستم) او معلوم می گردد (اگرچه این امر برای مخدومقلی میسر نمی شود) البته هدف مخدومقلی از این هندوستان رفتن، در هند زندگی گذراندن و یا در آنجا در آرامی بسر بردن نبوده بلکه هدف از آن ایجاد روابط بین مسلمانان و در نتیجه نزدیک تر شدن شان با همدیگر و همچنان مستفید شدن بیشتر از مفکورهٔ «اتحاد مسلمانان» بوده که شعر ذیل مؤید آنست :

گیل کونگل من سانگا تیلای نصیحت　　بیا ای دل که بتو نصیحت کنم

وطنی ترک رایسدیت گیدیجی بولمه　　ترک وطن کرده رونده مشو

که هندوستان رفتن مخدومقلی غیر از هدف فوق باشد ، این شعر مخالف با آن فکر مخدومقلی می گردد، و هم از شعر زیر نیز به این هدف مخدومقلی می توانیم پی ببریم :

یتمیش ایکی ملت گوماراولی سین

هفتاد ودو ملت مردهٔ خود را دفن می کنند

سکه پرست ملتی لا شی یاندیرار

مگرملت «سکه» پرست که لاش خودرامیسوزاند

قابل یادآوری است که بعضی شارحین اشعار مخدومقلی، کلمهٔ (سکه) را که بنابر موجود نبودن «حروف مخلوط الهاء» در زبان های ترکی و فارسی،

بصورت (سگ) نوشته شده، باکلمۀ (سگ) فارسی اشتباه گرفته «آنهایی که سگ را پرستش می کنند» معنی کرده اند. چون ازیکسو چنین ملتی (که سگ را پرستش کنند) در جهان دیده یا شنیده نشده واز جانبی هم طایفه (سکـه) و مراسم مرده سوزی شان راکه در مذهب آنان جسد انسان بعد از مرگ سوزانده می شود، مخدومقلی خود در سفرش به هند حتماً دیده و شاهد آن بوده، بنابر این باوجودیکه کلمات و جملات فارسی در اشعار مخدومقلی کم نیست، مگر این کلمه نظر به دلایل فوق در حقیقت «سکهه پرست» خواهد بوده نه «سگ پرست» و پیوند «پرست» هم بخاطر جور آمد کلام و اشاره به مذهب، ضمیمه شده است.

مخدومقلی در هر حال هم بوسیلۀ اشعار خود و هم در عمل از تشویق و ترغیب ملت خود به متحد شدن و جدوجهد در راه یکپارچگی و استقلال باز نایستاده است و در این راه آنان را قوت و تقویت بخشیده است که شعر ذیل نمونه ای از آن است:

تورته تورته افلاس یا غدایه دو شد یک — تـقدیر نـامه بـولسه گـورولسین ایندی
فکـر غـازانـینده غـاینه دیـق بیشدیک — دیگمه غان جوش ایلاب اورولسین ایندی
گـوزبیلن گـوردینگیز کـوپلارگدادیـر — نـیچه لر آداشـدی نـیچه فـدا دیـر
ای یـارا نـلار قـوت بـر جک خـدا ویـر — عـلی ذوالفقـاری سـیریلسین ایـندی
نـاحق دؤکـولمه سـین خـیزیل غـانیمیز — غـنیمه غـالمه سـین خـان و مـانیمیز
یـاده سـالینگ امـانت دیـر جـانیمیز — تـانگرا ضـرور بـولسه بـیریلسین ایـندی
فـراغـی یـوز تـوتـار تـرکمن ایـلینه — دشـمن قـول اور مه سین خـیزیل گـلینه
دوسـتلر در بـیزی آخـر تـینگ سـیلنه — غرق ایتماً نکاً رقـیب غـیر یـلسین ایـندی

ترجمه به فارسی

از ترس و هراس بحالت افلاس در افتادیم / اکنون آنچه در تقدیر ما باشد، دیده شود / در دیگ تفکر جوشیدیم و پختیم / اکنون بگذار که خون هم بجوش بیاید / بچشم سردیدید که بسیاری گدا شدند / بسیاری راه خود گم

کردند و بسیاری هم فدا شدند / ای دوستان! یاری وقوت از جانب خداست / اکنون وقت آنست که ذوالفقار حیدری از غلاف کشیده شود / بعد ازین خونهای ما به ناحق نریزد / و خان ومان ما بدست دشمن نیفتند / بیاد بیاورید که جان در نزد ما یک امانت است / اگر دادن آن به خدا (در راه خدا) ضرورت است، اکنون داده شود / فراغی (مخدومقلی) به ملت ترکمن رو می آورد (و از او امید دارد) / که نگذارند دست دشمن به گل های شان برسد / ای دوستان! قبل از آنکه ما را به سیل آخرت (مرگ) غرق کند / هم اکنون خود دشمن باید تا رومار کرده شود.

وی از عواقب نفاق و اختلافات بین خود، آنها را باخبر نموده چنین می گوید:

مسلمانلر غیلچ اور سه بیربیرنه — دین دولت لردؤنیب نقصانه گیلر
ظلم ایلاب بیر بیرین سالسه اسیری — فلک بو نکردن پشمانه گیلر
بیرو بیرینی چایماق ایرمس أرلیکندن — بوایش شیطانی دیر بلکه کؤرلیکدن
آغزی آله لیق آییرار ایلی دیر یلیکدن — دولت دؤنیب دینلار نقصانه گیلر

ترجمه به فارسی

مسلمانان اگر بهمدیگر شمشیر بزنند / از این عمل هم به دین و هم به دولت نقصان میرسد / اگر به یکدیگر ظلم نموده، همدیگر را اسیر کنند / از این فکر (عمل) نه تنها به مسلمانان و انسان، حتی به فلک هم جز پشیمانی چیزی حاصل نمی شود / غارت کردن یکدیگر کار مردانگی نیست / این عملی است شیطانی، و عملی است که از کوری و نادانی سرچشمه می‌گیرد / نفاق ملت و جامعه را از زندگی محروم میسازد / دراین صورت به آن ایل (جامعه) نه دولت سالم می ماند ونه دین.

بدین ترتیب بخش قابل ملاحظه ای از اشعار مخدومقلی در این باره و آنهم به هر کس چه عالم و چه عام، بصورت قابل فهم سروده شده است. بطور مثال در شعری می گوید:

بیر سفره ده ادا قیلینسه آشلار — گوتاریلر اول اقبالی ترکمنینگ

ترجمه به فارسی

اگر گرد یک دستر خوان غذا صرف کرده شود (به اتفاق هم) در آنصورت است که اقبال ترکمن ها بلند خواهد شد.

در این شعر می بینیم که مخدومقلی باچه وضاحتی آرزوی خود را بیان نموده است (البته یک امتیاز مهم اشعار مخدومقلی نیز همین عام فهم بودن و بزبان عامه بودن آن است).

اگرچه رسیدن به این آرزوها برای مخدومقلی و جامعهٔ او ، در زمان حیات مخدومقلی میسر نمی شود مگر اشعار او بحیث یک رهنما در آینده، برای ترکمن ها باقی می ماند. بقول «وامبری» «اشعار مخدومقلی دارای جنبهٔ خاصی است، به این معنی که اولا نمونه کاملی از زبان ترکمنی را بدست می‌دهد، ثانیاً در نوشته های او یک قاعده و نظم محکمی وجود دارد که در سایر آثار ادبی شرق بندرت یافت می شود. اشعار مخدومقلی سبب اتحاد طوایف مختلف ترکمن که باهم سرجنگ داشته گردیده است».

بصورت کلی نظریات مخدومقلی را بنابر مشابه بودن اوضاع و احوال مسلمانان در آنزمان می توان نظریه و افکار مشترک مسلمانان شرق نامید و این اشتراک نظر و تشابه افکار را بطور نمونه در اشعار زیرین اقبال و مخدومقلی می توان مشاهده کرد :

تقدیر

ناأهل کو حاصل هے کبهی قوت و جبروت — هے خوار زمانے مین کبهی جوهر ذاتی

شاید کویی منطق هو نهان اس کے عمل مین — تقدیر نهین تابع منطق نظر آتی

هان ایک حقیقت هے که معلوم هے سب کو — تاریخ امم جس کو نهین هم سے چهپاتی

هر لحظه هے قومون کے عمل پر نظر اس کی — بران صفت تیغ دو پیکر نظر اس کی

«اقبال»

کؤپ نـامبرده مـال بـریب سـن دون دنـیا
تـنی عـقلینگ اوده دوشـیب یـان دنـیا
نه دوغـری گـینه مـهرینگ ایـندیر دیـنگ
هیچ فرقی یوق سنده مردینگ نـامردینگ
آز عـمرینگنی شـورسنگ الوان عشـرتده
احـمق دار بـوبرده غـالار غـفلتده
دنیـا زن دیـر کـؤپ اوینـاشلی أری بـیر
اؤلانـدان سـونگ شـاه و گـدابـاری بـیر
مـخدومقلی گـویچلی بـین دالاشمـانگ
یخشی یامان سوزیم کؤیدور گولیشمـانگ

گؤری گؤکده غایغی هی یـوق سیر گـیدر
نه مـرد لربـار یـوتسیز لیقده خـوار گیدر
نـه ده گـیلمه گـنه سـلام گـوندیردینگ
ارسلان اؤتـار، تـیلکی اؤتـار، شـیر گـیدر
صونگ شیرین جان غالار اوزین حسـرتده
عـاقل بـولان اوزغـمینی ایـرگیدر
بیراویبشده اتینگ غـانینگ سـورمی بـیر
مـونده هـرکیم بولدی جاغیّن بـورگیدر
خـیری غـوییب شـرایـسلره اولاشمـانگ
نـچون هـرکیم بیلدیجـاگـین دیـرگیذر

«مخدومقلی»

ترجمه به فارسی

به بسیاری از نامردان (نالایقان) مال و جاه داده ای ای دنیای دون / که نگاه شان به بالاست و بی پروا و سیر می گذرند / کجاست عقل تو، به آتش بیفتی و بسوزی / چه مردانی هستند که در ناداری و ذلت می گذرند / نه با آن که با تو راستی نمود مهر ورزیدی / و نه باآنانیکه نکردند سلام و محبت نمودی /نزد تو هیچ تفاوتی بین مرد و نامرد موجود نیست /پلنگ هم می‌گذرد، روباه هم و شیر هم می گذرد / (خطاب به اهل دنیا) اندک عمری اگر در عشرت دنیا می‌گذرانی (به اتکاء به عشرت دنیا) / بعد آن جان شیرین تو در حسرت مداوم باقی می ماند / نادان ها اند که در این جا در غفلت می‌مانند/ عاقل کسانی اند که در اینجا غم خود را می خورند و می گذرند / دنیا (خواهشهای دنیا) مانند زنیست که عاشقان زیادی دارد/ هرکه به او مایل می‌شود جسم و روح ، هر دو را می بازد/ مرگ است که به شاه و گدا یکسان است/ مگر در زندگی هرکسی آنچه می‌تواند، می‌شود و می‌گذرد/ مخدومقلی (میگوید) با آنچه از توان شما بیرون است تلاش نکنید(چیزی که در توان است آن را بکنید) / و خیر راگذاشته به شر مصروف نشوید (باآنکه از عهدهٔ

هر دو می توانید برآیید) / از سخنان من بعضی به نظر شما خوب آید و بعضی هم بد، به آن مخندید / چونکه هر کسی آنچه را میداند، میگویدو می‌گذرد.

این بود گوشه ای از افکار مخدومقلی در ارتباط سرنوشت ترکمن ها و مسلمانان در آن زمان، اما بررسی و تحلیل همه جانبهٔ اشعار مخدومقلی اعم از عرفانی، اخلاقی، ادبی، سیاسی - اجتماعی وغیره، ایجاب تحقیق و معلومات وسیع نموده از محدودهٔ این خلاصه و توان نویسندهٔ این سطور بیرون است. مگر این موضوع که با صراحت میتوان گفت و آن اینکه مخدومقلی بنیانگذار ادبیات جدید زبان ترکمنی محسوب گردیده و اشعار او نمونهٔ کامل زبان امروزی ترکمنی است.

شایان ذکر است که امروزه اگرچه مسلمانان شرق و آسیای میانه به استقلال نایل آمده اند، لیکن کارهای زیادی موجود است که در روشنی تعلیمات اقبال و مخدومقلی باید انجام شود. ترجمه و قراردادن آثار اینها در خدمت مردم و در نتیجه رسانیدن کلام آنها به مردم میتواند در حل مسایل کشمیر و افغانستان و همچنان در استحکام علایق و روابط، اعم از سیاسی اجتماعی و فرهنگی بین خلقهای این خطه مؤثر واقع گردیده، موجب شناخت بیشتر و بهتر همدیگر گردد. از جمله بررسیها و تحقیقاتی که از نظر ادبی در دنیای اندیشه بزرگانی چون علامه اقبال و مخدومقلی می توان انجام داد تأثیر زبان فارسی بر اشعار آنان است البته این بررسی در اشعار اقبال به طور فراوان و گسترده انجام شده و همچنان در حال انجام است و از عمده توفیقات محققان وجود اشعار پربار و فراوان علامه اقبال به فارسی است و لیکن درباره مخدومقلی هنوز در آغاز راه است و از علتهای اصلی آن شاید عدم وجود اشعار فارسی در دیوان مخدومقلی است اگرچه وی در سرودن اشعار خود برکنار از تأثیر این زبان و ادبیات پرمایه آن نبوده است و لازم است محققان و دانشمندان از این منظر نیز به بررسی اشعار مخدومقلی بپردازند.

تاثیر زبان فارسی در اشعار مخدومقلی

تمدن شرق ، بالاخص تمدن اسلامی هیچگاه منحصر به یک گروه قومی یا زبان و یا منطقهٔ بخصوصی نبوده واگر هم در دوره ای در یک ساحه اوج و شکوفایی بیشتری یافته ، آن نیز صرفاً مشخصهٔ مردم آن منطقه و محدود به آن نبوده است، بلکه مردمانی از هر ملت وگروه و منطقه ای در آن سهم خود را داشته است . بدین لحاظ است که علاوهٔ بر تأثیر زبان عربی برزبان های منطقه، زبان های خود این منطقه نیز بر یکدیگر تأثیر کرده اند و حتی بیعضی کلمات شکل مشترک بین آنها بخود گرفته است .

در اینجا هدف ما بررسی آن کلمات فارسی نیست که بصورت عموم در زبان ترکمنی مستعمل بوده و در اشعار مخدومقلی نیز آمده است بلکه کلمات و اصطلاحاتی است که مخدومقلی در اشعار خود بخاطر تزیین و یا تکمیل و توضیح بهتر معانی سخن از آنها استفاده و بهره برداری نموده است و مادر اینجا بحیث نمونه چند مثالی از آنها را انتخاب و مختصر توضیحی دربارهٔ آنها ارائه میداریم .

مخدومقلی در یکی از اشعار خود که مخصوص حمد باری تعالی ست ،بیتی دارد که میگوید :

مخدومقلی آیدار حقه ستایش   هر مشکل ایشیمه سن سن گشایش
گیجه گوندیزلرگه بریب نمایش   خورشید ایله ماه تابان یاراندی

در فرد اول این بیت که «مخدومقلی ستایش خداوند حق را میگوید» ترجمه شده، کلمهٔ «ستایش» طوری بکار گرفته شده که از معنی مروج آن که «مدح» باشد و بحق هر کسی می تواند آن را استعمال کند، در سطح بالاتری قرار گرفته است . یعنی بمفهوم «حمد و ثنا» استعمال گردیده است.

در فرد دوم این بیت که ترجمهٔ آن «تویی باعث گشایش یا گشاینده هر مشکل» می گردد : کلمهٔ «گشایش» فارسی را از حالت مصدری آن بیرون کشیده و بشکل فاعل بمعنی «مسبب گشایش یا گشاینده» بکار برده شده است.

به دو فرد اخیر که «شب و روز آفرید و بخاطر آرایش آن خورشید و مهتاب آفرید و یا باآفریدن خورشید و مهتاب شب و روز آراست» معنی میدهد، متوجه شویم و می بینیم که علاوهٔ بر «خورشید و ماه تابان» که کلمات فارسی اند، کلمه «نمایش» صرفاً بمعنی «ظاهر ساختن» نه بلکه بصورت مکمل تر آن یعنی «نمود و آرایش» هر دو بکار رفته است .

بدین ترتیب در دو فرد زیر کلمهٔ «اندیشه» به دو معنی متفاوت استعمال گردیده است . در فرد اول که چنین است . «کد خدالیق اندیشه قیله یین دیسنگ اؤیلان گیل» یعنی «اگر میخواهی در اندیشهٔ کدخدایی باشی، ازدواج کن»در اینجا «اندیشه» بمعنی قبول شدهٔ آن «تفکر» بکار رفته ، اما در این فرد دیگر «اندیشه لی ایش بیتیرمز، میدان ده دألی بواسه» یعنی «در میدان جنگ تا دیوانگی (بی بروایی) نباشد، بااندیشه نمیتوان کاری را پیش برد» می بینیم که «اندیشه» بمعنی «تردد و تذبذب» استعمال شده است .

اینگونه کمالات بعضاً چنان زیبا و بجا استعمال گردیده که فقط میتوان از یک شاعر فارسی زبان انتظار داشت . مثلا در بیت زیر کلمهٔ «گوشمال» بمعنی «تأدیب» چنین آمده است :

دیدیم اونداان نفسیم نیجه رام اولار دیدی بیر پیراولان ایله گوشمال

یعنی «گفتم از هوس های دنیا چگونه نفس خود را رام بسازم (برگردانم) گفت پیرو مرشدی برگزین و ازآن طریق تأدیبش کن».

بعض کمالات فارسی نه تنها بشکل کلمات مجرد، بلکه بشکل ترکیبات نیز دیده می شود. مثلاً «سبوی معرفت نی جسته من نقدینه سین آلدیم» یعنی «سبوی معرفت را جسته من نقدینه اش راگرفتم» که در اینجا ترکیب «سبوی - معرفت» فارسی بوده و هم «جسته» یعنی «پالیده» نیز یک فعل ماضی فارسی است که درین فرد جا بجا شده است .

و بالاخره این گونه کلمات بعضاً بصورت جملات مکمل نیز آمده است. مثلاً

«رونده وآینده مدام اولیب جوینده زبان سنی گوینده دل سنینگ او چون - نالان» که در این بیت جز «اولیب =گشته» «سن = تو » و «او چون = برای» دیگر همه کلمات فارسی اند و یا «مخدومقلی شب و روز جان گداز و یوراک سوز» که در اینجا فقط یوراک (دل) کلمه ترکی است .

در پهلوی اینها جملاتی نیز موجوداند که ترکیب و جمله بندی آنـها فارسی است. کلمات چه فارسی باشند ، چه ترکی و یا عربی . مثلاً «سعی قیل آلغیل بهار فیض حق دان بیرثمر» یعنی «سعی کن تا از بهار فیض حق تعالی به ثمری برسی (در رسیدن به ثمر سودی ببری) . درین فردمی بینیم که ترکیب جملهٔ «بهار فیض حق» مطابق دستور زبانٔ فارسی جمله بندی شده است .

اما قابل یاد آوری است که این نوع جملات یا کلمات بـعضاً بـاعث گردیده که اشتباهاتی برای تدوین کنندگان اشعار مخدومقلی بار آورده و در نتیجه تفاوت هایی بین نسخه های مختلف دیوان اشعار مخدومقلی بوجود بیاید، که یکی از اسباب نگارش این مقاله نیز همین مسئله بوده است. مثال اینگونه تغییرات را در چند بیتی که در فوق ذکر شد می بینیم .

فرد «سبوی معرفت نی جسته ...» که در فوق ذکر شد، در یک تعداد از نسخه‌ها دیده می شود که تدوین کنندهٔ آن نسخه متوجه معنی «سبو» نگردیده و یا زحمت دقت کردن در آن را بخودنداده و آنرا با تغیر «س» به «ص» ویک «با» ی اضافی بشکل «صبویی» نوشته که شاید مأخوذ از « صباوت» فکر کرده باشد. اما این اشتباه باعث گردیده که تمام این فرد متأثر شده بالاخره بشکل «صبویی معرفت نی جسده (یاخسته) من ناهید السین آلدیم» در آید که حتی خود تدوین کنندهٔ آن نیز مفهوم این کلمات درهم و بی سروپا را شاید ندانسته باشد. همچنان مصرعهای سوم و چهارم «مخدومقلی شب و روز ....» چنین است .

«بوسبب دن برف و بوز باسار بغره سوزآلان» یعنی «از سبب همین سوز است که برف به سینه میمالد» «برف و بوز» دو کلمهٔ فارسی و ترکی مترادف است مانند «انگور و اوزوم» در بعضی از نسخه ها بنابر یک اشتباه که «برف»

فارسی را «بریب» ترکی فکر کرده اند، تمام این دو مصرع معروض به تغییر گردیده و برای اینکه جمله دارای یک معنی بوده باشد کلمات «بوز(برف)» به «بوز (روی)» «بغر (جگر)» به « یر (زمین)» و « سوز» به «سود (آب)» تبدیل کرده شده و چنین جمله ای ساخته شده است. «بوسبب دن بریب یوز باساریره سوآلان » که ترجمهٔ فارسی آن «از همین سبب آب گرفته رو به زمین میگذارد»می‌گرددکه بازهم جملهٔ مناسبی در ارتباط با دومصرع اول نمی‌باشد.

همین گونه است «سعی قیل آلغیل .....» این فرد نیز در بعضی نسخه ها دیده می شود که تدوین کنندگان آن باوجودی که آشنایی کامل بزبان فارسی داشته اند،بازهم دچار اشتباه گردیده اند و یا بهتر بگوییم متوجه این باریکی نگردیده اند و کلمهٔ «فیض» را بشکل «پاییز یا فایز» یافته اند وفکر کرده اند که ممکن است «بهار و پاییز» بوده باشد .

موضوع دیگری که باید تذکر داد این است که در بعضی موارد عکس اشتباهات فوق نیز رخ داده است . مثلاً «کؤنگلیمه یدی دور موال گچیلدی» یعنی «به دلم هفت گونه سؤال گذشت» کلمهٔ «دیدی دور» این فرد در بعضی نسخه هایی که در ایران چاپ شده بشکل «یدی جور» و در بعضی نسخه ها «یدی طور» نوشته شده که علت آن مشابه بودن شکل و معنی «دور» و «جور» که یک اصطلاح معمول فارسی مروج ایران است ،مانند « چه جوری - اینجور» و یا «طور»که در فارسی دری معمول است . مانند«چطور و اینطور» می‌باشد، اما باندک دقت معلوم میگردد که این کلمه نه «جور» و نه هم «طور» معمول در زبان فارسی بوده بلکه «دور» ترکی است که معادل «قسم، گونه» فارسی می باشد و معنی «هفت گونه» را میدهد و یا فرد دیگری چنین است «جان خروشه گیلدی غایناب جوشمه دان» «خروش» که بمعنی «شوروغوغا» کلمهٔ فارسی است، درین فرد بمفهومی بکار رفته که مفهوم بالاتری از «جوش و گداز» را باید تمثیل کند. اما در اثر اشتباهات تدوین کنندگان یا گرد آورندگان، این کلمه نیز بعضاً بشکل «خروج» جان خروجه گیلدی - نوشتهٔ شده است . مگر این شکل آن با مطلبی که مخدومقلی میخواسته ابراز کند،

تفاوت پیدا می کند.

مثال این گونه کلمات و جملات در دیوان اشعار مخدومقلی فراوان بوده که نمایانگر تأثیر زبان و ادبیات ملت ها بر همدیگر است . اما نکتهٔ درخور توجه اقسامی که در فوق نیز ذکر کردیم در اینجا آن است که تعدادی از اینگونه کلمات مواجه با تغییرات نیز گردیده اند که توجه تحقیق کنندگان اشعار مخدومقلی را معطوف و دقت و بررسی بیشتر را ایجاب می نماید .

* * * * *

آقای حفیظ الله

حضرت مخدومقلی فراغی

مردی خردمند، توانا، شجیع، با عزمی راسخ و با ارادهٔ قوی و فولادین بود که پس از گذشت دو دهه از قرن هفدهم میلادی دریک دهکدهٔ دهقانی دریک خانوادهٔ بی بضاعت، دیده به جهان گشود . دریـن عـصر سـاختار اقتصادی و اجتماعی با وجود ابزار و آلات کاملاً ابتدایی در مرحله‌ای نسبتاً پیشرفته قرار داشت. در چنین وضعی میزان ثروت ، معیار شخصیت، اخلاق و جوهر انسانی بود. ارج و مقام والای انسان عالی تر از همه نعمات موجود جهان شمرده می شود ولی با وجود این مسائل و قضایا و روابط انسانی و بیان مفاخر اجداد و نیاکان در تار و پود مردمان ریشه دوانیده و باگذشت روزگاران استحکام یافته است . ولی او این کژیها و ناراستیها را با استعداد و تواناییهایی که داشت بی‌هراس در اشعارش به نقد می کشید و باز تاب می‌داد و بر این اعتقاد بود که عدل و انصاف و بزرگی «نه به مال است و نه به سال» بلکه به تقوا و معرفت و علم و دانش است و بر آنها در سروده های «بولدیم گریانه» (شدم‌گریان) و «درد ندر» (درد چیست ؟) تأکیدکرده است و غیرت جوانان و ایثار و فداکاری آنان را در چگونگی حفاظت از وطن مقدس ، ننگ و ناموس، و اتفاق همدلی در اشعاری چون «سیل بیلانی» (مانند سیل)، «داشی سیندیرا» (سنگ را می‌شکند)، «بو دنیا» (درین دنیا)، «عاریله» (مقابله با ننگ

و حفظ نام و شرف)، «قلندر بله» (مانند قلندر)، «ناموس بیلان عار گرگت دیر» (ناموس و عار ضرورت است) ، «محتاج ایلامه» محتاج نساز و «قوچ یگیت» (جوانان قوچ)، بخوبی بیان کرده و مورد تأکید و تجلیل قرار داده است.

مخدومقلی فراغی شاعر بزرگ دانشمند وفاضل و دانای بی همتای عصر خود محسوب گردیده است ؛ زیرا همیشه آثار علمی مختلف دانشمندان را به دقت مطالعه و هرگونه اشتباهات را به گونهٔ علمی، تحلیل نموده است. ارادهٔ آهنین خویش را در مقابل نا ملایمات زمانه مکرراً در سروده هایش که نام برده شده است، نشان می دهد و در کلیهٔ روابط و مناسبات، مردمان را به تقوا و صداقت و عدل و انصاف دعوت نموده است .

در آغاز متذکر شدیم که مخدومقلی در یک خانوادهٔ بی بضاعت متولد- گردید. از اوان خرد سالی برای مساعدت به اقتصاد خانواده اش به فعالیتهای زراعی طاقت فرسایانه در سرزمین میراثی بلکه برای زمینداران و ملاکان شتافت، ولی زمینداران سخن حق و زبان مانند شمشیر برندهٔ شاعر را بر نمی‌تافتند. وی علاوه بر فعالیتهای کشاورزی در آهنگری و زرگری نیز تجربهٔ کافی داشت . اکثر سروده های پدر در قلب او نقش گردیده بود. آموختن علم و دانش و مطالعهٔ آثار علمی را یگانه آرزوی خویش قرار داده بود. ابتدا در مدارس روستاها و بویژه دهکده‌اش باوجود مشکلات اقتصادی خانواده اش به تحصیل پرداخت و در آموختن علم و دانش لیاقت و قریحهٔ قوی وی نمونه و الهام بخش سایر همقطارانش واقع گردید. استادانش به علت قدرت او در فراگیری مسائل علمی به بهانه های مختلف او را به شاگردی نمی‌پذیرفتند. ولی باکمک مادرش مدتی در مدارس عالی و بویژه در مدرسهٔ زیبای شیر غازی به تحصیل علم و دانش پرداخت. ذوق و دانش او در شعر «گوزل شیر غازی» (شیر غازی زیبا) بخوبی هویدا است. در آن عصر فن و تخصص مانند

امروزه پیشرفت نکرده بود. ستیزه ها و دشمنیهای صاحبان سرمایهٔ و زمینداران به کمک جهالتهای تاریخی ادامه داشت. مدعیان تقوا، و زهد و حکمت و دانایی، سخنوران صداقت وراستی را زنده می بلعیدند . قاضی‌ها، ملاها، و صوفی هایی را که بنابر هراس زمانه و وابستگیهای دنیوی از جق و عدل و انصاف دوری می جستند در اشعارش به دستار سفید و ملاخطاب می‌کند و قضاوت سطحی و قلابی قاضیان را در اکثر سروده هایش نکوهش می‌کند. اشعار «گچیب بارا دیر»، «غم بله» و «امیره دوفار» نمونه هایی از آنهاست.

او همان گونه که قاضیان ریاکار و دین به دنیا فروش را «جاینه دگماز» می‌نامد که با افکار هرزه و پوچ خود باعث بدبختی انسانها می‌شوند از افراد با صداقت و حق‌شناس که در مجالس دانشمندان و علما شرکت می کنند و اهل‌علم و دانش هستند به نیکی یاد می‌کند و در اشعارش از آنها با عنوان «صحبت بخشیدید» نام می‌برد.

دانشجویان و علاقه مندان شعر و ادب که بر اثر گردش ایام هر یک به عللی در جایی ساکن گردیده اند و بسیاری از آنان با گوشت و پوست خود نبرد حق و باطل را لمس کرده اند، دیوان اشعار حضرت مخدومقلی را مانند مردمک چشم حفاظت نموده به آن علاقهٔ نا گسستنی دارند. زیرا سرشت و رفتار و مناسبات اجتماعی برپایهٔ حق و راستی و تقوا بنا گردیده و بریادگار زوال ناپذیر باز ماندگان و علاقه مندان استوار گردیده است . تقوا، صداقت و راستی زوال ناپذیر است و هر اندازه مناسبات اجتماعی بر اساس تقوا و صداقت پی ریزی گردد آسودگی، فراوانی ، برادری و زندگی شکوفا را مژده - می‌دهد. پیش به سوی افق تقوا، صداقت، اخوت و برادری.

* * * * *

از : صفربیردی نیازف[1]
ترجمه دکتر محمد مهدی توسلی

بیرام خان ، فرزند بزرگ مردم ترکمن

پیش از استقلال ، تاریخ ، فرهنگ ، سنت ها و میراث ملی ترکمنستان مورد بی توجهی قرار داشت ، به طوری که این موضوع باعث بی اطلاعی از قهرمانان ملی گذشته مان شده بود ؛ اما اکنون دولت ترکمنستان مبادرت به انجام برنامه ای حجیم برای آگاهی بیشتر مردم دربارهٔ تاریخ ، نیاکان و قهرمانان بزرگ ترکمنستان نموده است. تاریخ ترکمنستان سرشار از مردمانی است که با هدف مثبت به جهانی گام نهادند و نام شان را در تاریخ جاودانه کردند. از جملهٔ شاعران ، متفکران و فیلسوفان معروف ترکمن، مخدوم قلی، Zelilli ، Saidi ، Mollenepes وغیره هستند که شکوه و عظمت فرهنگی.ترکمنستان را جاودانه کرده اند.

بی شک تاریخ کامل نخواهد شد اگر نام شاعر برجسته ، سیاستمدار و رهبر نظامی بزرگ مغول ، محمد بیرام خان (بهرام خان) که جای کافی در تاریخ و ادبیات جهان را به خود اختصاص داده است، ذکر نشود. پیش از اینکه او در شبه قاره جائی که بخش اعظم عمرش را سپری کرده، شناخته و مشهور شده باشد، در سر زمین مادریش ترکمنستان مشهور شده بود.

---

۱ - سفیر جمهوری ترکمنستان در اسلام آباد (پاکستان).

بیرام خان ، بنابر بعضی منابع ، در بدخشان (مرز تاجیکستان امروز) متولد شد، هرچند بعضی محل تولد او را غزنه (در افغانستان) می دانند. مادرش نگینه خانم و پدرش سیف علی بیگ از نسل میرزا جهان شاه ، از امرای مشهور طایفه قراقویونلو و از نزدیکان بابر بود. در زمان فرمانروایی مغولان بزرگ که توسط بابر تأسیس گردید، سیف علی حکمران غزنی بود.

بیرام خان بزودی پدرش را از دست داد و از زمان طفولیت به بلخ رفت، جایی که اقوام ثروتمندش تعلیم و تربیت او رابعهده گرفتند و وی در هنر و علم تجربه یافت. بعد از تحصیلات مدرسه ای، بیرام خان زبانهای ادبی اصلی مانند ترکی، فارسی و عربی را آموخت . در شانزده سالگی به طور داوطلب وارد سپاه شاهزاده همایون شد. شجاعتش باعث جلب نظر همایون به او شد و در نتیجه در حلقهٔ ملتزمین همایون پذیرفته شد. بعد از مرگ بابر، همایون در سال ۱۵۳۰م . به تخت نشست و بیرام خان به عنوان مشاور نزدیک وی منصوب شد. او برای همایون همهٔ کوشش خود را بکار برد، از این رو یکسال بعد از آن که شیر شاه سوری - رهبر نظامی افغانی - تخت مغول راتصاحب کرد و حکومت جدیدی اعلام کرد، بیرام خان تخت از دست رفته مغول را بازگرداند و مرزهای امپراتوری را گسترش داد. با بکار بردن قدرت کامله، همایون را با برادرانش آشتی داد؛ همچنین او دیدار رسمی و سیاسی برای همایون با شاه طهماسب صفوی (فرمانروای ایران) ترتیب داد تا بتواند نظر وی را برای کمک به همایون جلب کند. در جریان ملاقاتها و گفتگوهای عالی بین همایون و شاه طهماسب ، بیرام خان بخاطر لیاقت و شایستگی اش در طول آن سالها از طرف شاه طهماسب به لقب خان خانان مفتحر گردید. نیز همایون وی را به عنوان حامی و مربی فرزندش اکبر برگزید.

بعد از مرگ همایون در سال ۱۵۵۶م ، اکبر به عنوان امپراتور نامیده شد، و از ۱۵۵۶ تا ۱۵۶۰ میلادی بیرام خان به عنوان نایب حکومت اکبر فرمانروایی مغول را به عهده گرفت. اکبر برای او احترام فراوان قایل بود و او را «خان بابا» می نامید. در این ضمن ، در سال ۱۵۵۷ بیرام خان با نوهٔ دختری

بابر، شاهزاده سلیمه سلطان بیگم که دختر میرزا نور الدین چغانی بود ازدواج کرد. این شاهزاده شاعره ای معروف بود و در اشعارش به "مـافی" تـخلص داشت.

شاهزاده سلیمهٔ سلطان بیگم همانند بیرام خان از طرف مادری اساساً به یکی از قبایل بهارلوی ترکمن وابسته بود. بر طبق بعضی منابع سلیمه سلطان نه تنها شاعره ای با استعداد و بانوی زیبای خوشرفتاری بود بلکه در رابطه و مذاکره مهارت داشت بـطوری کـه گـفتگو هـای زیـادی را در خـلال دورهٔ امپراتوری بزرگ اکبر و فرزندش جهانگیر ترتیب داد. سلیمه سلطان بعد از یک دورهٔ طولانیِ خوشی و آرامش و زندگی موفق و پر رونق در سال ۱۶۱۲م بدرود حیات گفت. اشعارش که به زبان فارسی سروده شده تاثیر زیادی روی گنجینه ادبی دورهٔ مغولان بزرگ بجای گذاشت.

علیرغم کار بزرگ اصلاحات انجام شده زیر نظر بیرام خان ، اعضای خاندان سلطنتی از فرمانروایی ترکمانان راضی نبودند . آنها دائـماً در کـار نایب‌السلطنه و روابطش با دربار دخالت و فضولی می کردند و سعی داشتند رابطه حکومت را با بیرام خان درهم بشکنند. امپراتـور از طـریق دشمنـان بیرام‌خان مطلع گردید که اسراری بین بیرام خان و شاه ایران، طهماسب میرزا وجود دارد به این معنی که وی می خواهد تاج و تخت مـغولان را تـصرف نماید. در نتیجه، در سال ۱۵۵۶ بیرام خان از کار برکنار گردید و از دربار رانده شد. باوجود این، دشمنان به این راضی نشدند. آنها خاطر اکبر را علیه بیرام خان به قدری مشوش کردند که اکبر راضی شد سربازانش را برای تنبیه حامی و مربی پیشینش روانهٔ جنگ با وی کند . بعد از یک جنگ سرنوشت ساز بیرام خان شکست خورده پیامی به اکبر نوشت و وی حامی و مربی پـیشینش را بخشید و تمام القاب گذشته وی را به او بازگرداند.

بهرحال ، در سال ۱۵۶۱ میلادی ، بیرام خان بطور وحشیانه ای توسط رهبر افغانان به نام مبارک لوکانی به قتل رسید و در Pathn (گجرات) مدفون گردید. هفده سال بعد اقوامش تصمیم گرفتند جسد او را به مشهد مقدس برده

نزدیک حرم مطهر حضرت امام رضا (علیه السلام) بخاک بسپارند. اکبر در همان موقع عبدالرحیم فرزند بیرام خان را به دربار فراخواند و نواخت و او را به تمام القاب پدرش مفتخر گردانید.

بیرام خان همانند بسیاری از رهبران بزرگ زمان خود نه تنها مردی کاردان بود بلکه شخصیتی فرهنگی نیز بشمار می رفت. وی در زمینه مسایل انسانی اشعار خوب و عالی سروده است. نیز همانند بابر، هم در زمان جنگ و هم در زمان تبعید به تدوین اشعارش می پرداخت. وی میراث ادبی گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت. وی نیز به فارسی و ترکی شعر می سرود و علاقۀ وافری به موسیقی ترکی و هندی داشت به حدی که توانست چندین کار برجسته در زمینه موسیقی خلق کند و مجالس ادبی زیادی تشکیل دهد. وی حامی بزرگ شاعران و ادیبان زمان خود بود.

بیرام خان جای بسیار مهمی در تاریخ شبه قارۀ هند به خود اختصاص داده است. بدون هدایت و رهبری ارزشمند او ، بقا و دوام سلسلۀ مغولان امکان پذیر نبود. نیز بدون رهبری او فرمانروایی مغولان بزرگ قطعاً در رنج و عذاب و پراگندگی باقی می ماند . نقش بیرام خان به صورت بازیگری عمده در فرمانروایی همایون ، باعث شد میراث و قدرت مغولان تداوم یابد. زمان تصدی وی به عنوان نایب السلطنه و صدراعظم در خلال زمان اکبر، به عصر بیرام خان ، شهرت یافت ، یعنی زمانی که او با تمام قدرت به خدمت مشغول بود.

عبدالرحیم خان فرزند بیرام خان نیز ، که عنوان خان خانان را یافت ، حتی از پدر مشهور خود فراتر رفت و نام خود را به عنوان رهبر تشکیلات و کلیه امور برجسته نمود. وی فرماندهی اکثر لشکرکشی ها را به عهده داشت و نگهداری و سرپرستی بیشتر شاهزادگان را عهده دار شد. وی یکی از رهبران عمدۀ نظامی ، سیاستمدار و کارگزاری عالی در دوران طلایی امپراتوری مغول بخصوص در زمان اکبر بود . اما او در تاریخ جهان به عنوان شاعری برجسته شهرت یافت که به سیزده زبان بویژه فارسی، عربی، هندی و

سانسکریت تسلط داشت. در دورهٔ آخرین سالهای حیاتش ، گرفتار توطئه بعضی از وابستگان جهانگیر امپراتور مغول شد و به زندان محکوم گردید. عبدالرحیم ، همانند بیرام خان ، نقشی حیاتی در تاریخ مغول هند بازی کرد و تأثیر بزرگی در تاریخ و ادبیات کشورهای منطقه یعنی هند و پاکستان و بنگلادش گذاشت.

درست بعد از استقلال ترکمنستان ، در سال ۱۹۹۱، مردم ترکمنستان از تاریخ باشکوه خود نقاب برگرفتند و تلاش کردند دربارهٔ قهرمانان ملی گذشته خود - که نقش عمده و اساسی بازی کرده بودند ، تأثیر فراموش نشدنی در تاریخ ناحیه بجای گذاشته بودند بیشتر بدانند.

بیرام خان یکی از آن بزرگ مردمی بود که نقش ابدی در دوران طلایی امپراتوری مغول بازی کرد. حکومت ترکمنستان اولویت زیادی به یافتن حقایق و چهره های برجسته تاریخ گذشته اش می دهد. درجهٔ علمی صفر- مراد ترکمن باشی رئیس جمهوری ترکمنستان بوجود آمده است تا محققین معروف علوم ،تاریخ و سیاست به منظور احیاء و نقاب برگرفتن از میراث، تاریخ ، فرهنگ و سنت های مردم ترکمنستان تلاش نمایند. نیز در این رابطه مؤسسه ای مخصوص بنام «آکادمی ادبیات» که مسؤول تحقیق دربارهٔ حقایق ناشناخته در خصوص ترکمانانی است که نام آنها بایستی با زر در تاریخ نوین ترکمنستان نگاشته شود، ایجاد گردیده است. مطمئناً بیرام خان یکی از آن شخصیت هاست. برای ادای احترام و بزرگداشت به این رهبر بزرگ زمانه، در یکی از خیابانهای اصلی پایتخت ترکمنستان یعنی عشق آباد بنایی برپا شده که به روشنی نشانهٔ عشق ، غرور ، و محبت مردم ترکمنستان به اوست. آکادمی ادبیات نیز گزیده اشعار بیرام خان و فرزندش عبدالرحیم خان خانان را به زبانهای فارسی و ترکمنی منتشر کرده است.

ترکمنستان ، بعد از کسب استقلال ، سیاست دوستی و همزیستی مصالحت آمیز باکشورهای همسایه را آغاز کرده است. این اصول بر اساس سیاست خارجی صلح آمیز ترکمنستان پایه ریزی شده است . سیاستی که

ریشه در پیشینهٔ تاریخی مردم ترکمنستان دارد. انسان دوستی اجـداد مـا و سیاست کشور توسط آنهایی پی ریزی و به وجود آمده است که نقش جاودانی در تأسیس افکار مردم ترکمنستان و سیاست خارجی امـروز کشـور بـازی کرده‌اند. با نگاهی بـه حقـایق گـفته شـده ، رئـیس جـمهوری و حکـومت ترکمنستان باتوجه کامل و تشویق ، تمام مراحل هدایت به سوی زنده کردن سنت ها و میراث و تاریخ و حقایق تاریخی عظیم مردم ترکمنستان دارند، نیز توجه به زندگی و فعالیت های نمایندگان برجسته ملت دارند. البته بیرام خان یکی از اسطوره های ترکمنهاست که سوابق تاریخی اش به عنوان یکـی از آفرینندگان وجه آسیایی حکومت در سدهٔ گذشته مورد توجه می باشد.

در این رابطه بی شک خوش آمد گـویی رئـیس جـمهور ترکمنستـان آقای‌صفرمراد ترکمن بـاشی بـه شـرکت کنندگـان در سمینـار بـین المـللی پانصدمین سالروز بیرام خان در ۲۷ مارس ۲۰۰۰م در اسلام آباد و شـرکت هیئت ترکمنی در این کنفرانس به روشنی نشان دهندهٔ علاقه شدید حکومت ترکمنستان در روند احیای سنت های باستانی و میراث غنی تاریخی مردم ترکمنستان است.

* * * * *

دکتر محمد مهدی توسلّی[1]

بیرام خان و ایران

در تاریخ ایران، پیش از آغاز فرمانروایی صفویان ، یعنی از اواخر سدهٔ هشتم تا سدهٔ نهم هجری، حدود ۹۴ سال، یکی از طوایف بزرگ ترکمانان به نام قراقونویلو (بمعنی صاحبان گوسفندان سیاه) در بخش بزرگی از ایران آن روز حکومت می‌کردند. معروفترین امیر این سلسله میرزا جهان شاه بود.[2] وی مشهورترین امرای این سلسله بود که به ادبیات و هنر علاقهٔ وافر داشت. به همین دلیل آثار معروفی از جمله مسجد کبود در تبریز از وی بیادگار باقی مانده است.

طایفهٔ قراقویونلو خود نیز به طوایف کوچکتری بخش می شد. یکی از مهم ترین طوایف آن ، طایفهٔ بهارلو بود. به گفتهٔ مؤلف کتاب عبدالرحیم خان ـ خانان (۱۳۷۱ه‍ ش / ۱۹۹۲م) در این طایفه شخصیت های مهم و معروفی ظهور کردند که جوهرهٔ مردانگی و شجاعت آنها در تاریخ زبانزد گردید. از جملهٔ آنها علی شکر بیگ بود که به دلیری و آداب و رسوم سرداری و فن لشکر کشی شهرت داشت.[3]

---

۱ - استاد دانشگاه و مدیر سابق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

۲ - طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۲۶.

۳- عبدالرحیم خان خانان، ص ۶۱.

صاحب کتاب مآثر الامرا دربارهٔ وی می نویسد : « در زمان قدرت دولت سلسلهٔ قراقویونلو، علی شکر بیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت، و تا حال آن ولایت به قلمرو علی بیگ شکر مشهور است.»[1]

یار علی بیگ نوهٔ علی شکر بیگ، در زمان حکومت شاه اسماعیل صفوی، در عراق عجم امارت داشت. وی به دلایلی از آنجا به بدخشان مهاجرت کرد و سپس به قندوز نزد امیر خسرو رفت و در اواخر حکومت وی، با پسر خود سیف علی بیگ به خدمت بابر شاه در آمد. یکی از فرزندان سیف علی بیگ، بیرام خان نام داشت. هنگامی که سیف علی بیگ در بدخشان اقامت داشت ، بیرام خان متولد گردید و آغاز طفولیت خود را در آن شهر گذراند. از بد حادثه، در همان زمان کودکی، وی پدر خود را از دست داد و ناچار به بلخ رفت و در آنجا به تحصیل علوم پرداخت . در شانزده سالگی به خدمت همایون شاه در آمد.

دهخدا می‌نویسد : «از امراء و وزرای معروف سلسلهٔ تیموریان هند (و اصلاً ایرانی)، متوفی به سال ۹۶۸ ه‌ق.: پسر سیف علی بیگ از طایفهٔ بهارلو (بود). در بلخ ولادت یافت و در جوانی به خدمت ظهیرالدین بابر و سپس به همایون شاه پیوست. چندی بعد در رکاب همایون به دربار ایران پناه جست و در اعادهٔ سلطنت همایون سعی بسیار کرد. وقتی همایون وفات یافت وی اکبر را امپراتور خواند و اسباب جلوس او را براریکهٔ سلطنت فراهم آورد. بیرام در قلع و قمع مفسدان و مخالفان اکبر اهتمام بسیار نمود معهذا اطوار خشن و مستبدانهٔ او و نفوذ دایهٔ اکبر عاقبت بین بیرام و اکبر اختلاف پدید آورد. اکبر او را معزول کرد و خود زمام امور را به دست گرفت. بیرام به عزم حج آهنگ مکه کرد اما قبل از عزیمت در گجرات کشته شد. جسد او را به مشهد نقل نمودند. بیرام آیین تشییع داشت و از قریحهٔ شاعری نیز بهره مند بود . دیوان شعرش در دست است.»[2]

صاحب کتاب عبدالرحیم خان خانان می نویسد : « امرای همایون شاه

۱- ص ج ۱ ، ص ۳۷۹.

۲- مادهٔ ب، لغتنامهٔ دهخدا، ص ۴۹۳.

نیز از علما و شعرا و صاحبان هنر و دانش حمایت و تشویق و سرپرستی می‌نمودند. در میان این امرا بیرام خان خان خانان پدر عبدالرحیم خان خانان خیلی شهرت داشت. خود او شاعر خوبی بود، یک دیوان شعر فارسی و ترکی هم از او به یادگار مانده است»[۱].

از سرگذشت وی پیداست که بیرام خان بعد از وفات بابر شاه، به خدمت همایون در آمده و در نزد وی بسیار پیشرفت کرد و به مدارج عالیه دست یافت و از خواص دربار همایون شد. وی در چندین جنگ همایون را همراهی کرد و دلیری و شجاعت خود را به اثبات رسانید؛ به ویژه در جنگ قنوج کمال شجاعت و دلیری خود را نشان داد. اگرچه در آن روی داد موفق نشد و ناگزیر به قصد طلب کمک به سوی دیگر شتافت، اما در تمام آن مدت اخلاص خود را به همایون به منصهٔ ظهور رساند. وی در حالت جنگ و گریز، در راه مالوه با شیر شاه سوری ملاقات کرد. باوجودی که شیر شاه تلاش نمود او را به جانب خود گرد اند و از دوستی او به نفع خود بهره برداری نماید، ولی وی نپذیرفت و در حالت یأس و اضطراب در فرصتی کوتاه در نزدیکی برهان پور به همراهی ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار کرده روانه گجرات شد.[۲] متأسفانه درمیانهٔ راه، گرفتار عوامل شیر شاه شد و نزدیک بود که هلاک گردد. هر چند وی از آن مهلکه نیز جان سالم بدر برد، ولی دوست بزرگوارش ابوالقاسم قربانی وی شد. سرانجام به گجرات رسید و مورد تفقد سلطان محمود گجراتی قرار گرفت. سلطان محمود سعی فراوان نمود تا بیرام خان در رفاقت وی بماند، اما او نپذیرفت و اجازهٔ سفر حجاز خواست و از آنجا به بندر سورت رفت. در سورت اطلاع یافت که ولی نعمت او همایون در سند است. بنابراین به سرعت خود را به سند رسانید و در مسافرت ایران نه تنها همایون را همراهی کرد بلکه به کارهای شگرف دست زد.

همایون که از دشمن سرسخت خود شیر شاه سوری پی در پی شکست خورده بود و از اختلافات برادرانش عاجز و رنجور بود و تخت و تاج خود را

۱- عبدالرحیم خان خانان، ص ۴۶.
۲- عبدالرحیم خان خانان، ص۶۳.

از دست داده بود ، ناگزیر متوجه ایران شد. در این سفر بیرام خان همراه او بود و در هر منزلی بهترین یار و پناه او محسوب می شد. امرا و خواص و همراهان همایون را در سفر به ایران بین ۴۲ تا ۷۱ تن نوشته اند[۱] که بین آنها از همه برجسته تر ، بیرام خان بود. زمانی که این کاروان به پوشنگ رسید، بنا به اشارهٔ شاه طهماسب صفوی ، بیرام خان به عنوان سفیر همایون ، همراه ده سوار ویک پیک بخدمت شاه ایران روانه شد.[۲]

نقش بیرام خان در این سفارت بسیار برجسته بود. درایت و کاردانی خاص بیرام خان نظر شاه طهماسب را بخود جلب کرد و در اخذ تصمیم وی برای کمک به همایون ، به منظور باز گرداندن حکومت از دست رفته ، بسیار مؤثر واقع گردید. رایزنی های بیرام خان باعث شد تا شاه صفوی به افتخار همایون جشن و مهمانی خیلی مجللی ترتیب دهد و از وی پذیرایی گرمی به عمل آورد.

منظره‌ای از آن جشن بر یکی از دیوارهای کاخ چهل ستون اصفهان در همان زمان نقاشی شد. آن منظره به زیبایی تمام شکوه و عظمت آن جشن را به تصویر کشیده است و تا امروز پا بر جاست.

بیرام خان علاوه بر حسن درایت از اخلاق پسندیده و فراست و دانایی فوق العاده ای بهره مند بود به گونه ای که شاه طهماسب تحت تأثیر او قرار گرفت. چون از استعداد شایسته و لیاقت و نجابت و شرافت خانوادگی وی مطلع شد ، از وی خواست که هنگام بازگشت همایون ؛ در ایران بماند و منصب امیرالامرایی طایفهٔ ترکمانان ایران را بدست آورد. اما بیرام خان نپذیرفت و از شاه طهماسپ پوزش خواست. این عمل او بسیار مورد توجه و تمجید شاه طهماسب قرار گرفت و نزد همایون بسیار از وی تعریف کرد و در حق او سفارش ها نمود و طی مراسمی او را به لقب «خان خانان»

۱- تذکره هفت اقلیم ، ج ۱: ۴۳۲.
۲- تذکرهٔ الواقعات (همایون نامه)

مفتخر گردانید.[۱]

صاحب مأثر رحیمی می نویسد :« بادشاه عالیجاه ظل الله شاه طهماسب را این اراده بود که خان خانان بیرام خان را نگاهدارد وطایفهٔ ترکمانان نیز چون سرداری و بزرگی نداشتند در بودن او مبالغه می نمودند و مطلب شاه آنکه سلطنت و بزرگی طایفهٔ ترکمانان را به دستور جد و آبایش در کف کافی او گذارد. خان خانان حقوق خدمت خود و شفقت و مرحمت و الطاف جهانبانی منظور داشته از سلطنت قدیم موروثی و وطن اصلی و اقوام نزدیک درگذشت و خدمت ایشان را بر همه ترجیح داده بماندن راضی نشد».[۲]

زمانی که همایون در آستانه ورود به خاک ایران بود ، چون نامهٔ وی به دربار ایران رسید شاه طهماسب صفوی در قزوین پایتخت خویش بسر می‌برد. وی فرمانی برای محمد خان تکلو حاکم هرات فرستاد و از وی خواست تا مقدم همایون و همراهانش راگرامی دارند. به خاطر حسن شهرت بیرام خان ، به امرای خود در «فرمان نامه» دستور داد تا رعایت حال او را نیز بنمایند. صاحب مآثر رحیمی در این خصوص می نویسد که شاه طهماسب فرمان داد « چون امرای مذکور به ملازمت برسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود. هریک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه رأس اسپ پیشکش نمایند که سه اسپ صاحبگی باشد و دیگری به امیر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر به امرای مخصوص بهرکس لایق باشد بدهند..» (ص ۵۸۱ - ج ۱ مآثر رحیمی).

چون همایون تصمیم گرفت به هند مراجعت نماید ، شاه طهماسب به او رخصت مراجعت داد و فرزندش مراد میرزا را با لشکری از سربازان شجاع و دلیر قزلباش و تجهیزات جنگی با او روانهٔ هند کرد و با تشریفات خاصی با او خداحافظی نمود. همایون در سر راه به هند ، قندهار را محاصره کرد و بعد

---

۱ - خانخانان : ص۶۸.

۲ - مآثر رحیمی، ص۵۰۵، ج۱.

از چهل روز محاصره شهر را به تصرف در آورد. بنابر قولی که به شاه طهماسب داده بود ، حکومت قندهار را به اسم شهزاده مراد ،پسر شاه طهماسب کرد و خود به طرف هند لشکر کشی نمود. در همین زمان ، از بد حادثه ، شاهزاده مراد بر اثر بیماری مختصری درگذشت . همایون در نتیجه حکومت قندهار را به بیرم خان که خیرخواه و مورد اتحاد وی و شاه طهماسب بود ، واگذار کرد. سپس به کابل رفت و برادر سرکش و نافرمان خود را که کامران میرزا نام داشت و حاکم آنجا بود ، شکست داد و بر آن شهر تسلط یافت. بعد از اندکی تصمیم گرفت که راه خود را به هند ادامه دهد، به همین خاطر بیرام خان را از قندهار فرا خواند و او را سپهسالار لشکر خود کرد. بدین گونه بیرام خان به همراه همایون عازم فتح هند شد و در جنگهای مختلف هند بویژه در جنگ (ماچهی واره) ماچیواره و «سرهند» با کمال شجاعت و دلیری شرکت کرد و از سعی و کوشش و حسن تدبیر او هند بار دیگر به تصرف همایون در آمد.[1]

امرای همایون از علما و شعرا و صاحبان هنر و دانش حمایت و سرپرستی و تشویق می نمودند. در میان این امرا ، همچنانکه صاحب شرح احوال عبدالرحیم خان خانان می نویسد بیرام خان خان خانان خیلی شهرت داشت.(ص ۴۶). این امیر والا مقام تا پایان عمر همایون همچنان با درایت و شجاعت تمام به خدمت پرداخت و چون همایون بر اثر سقوط ازبام ناگهانی درگذشت (محرم سال ۹۶۴) بیرام خان که در آن موقع با شاهزاده اکبر در نزدیک لاهور بسر می برد از ادامهٔ سفر جنگی برای تنبیه و تأدیب معاندان همایون باز ایستاد و به سوگواری پرداخت. بعد از پایان مراسم، در تاریخ ۱۱ ربیع الاول سال ۹۶۳ هجری جشنی برپا کرد و جلال الدین محمد اکبر را به پادشاهی و جانشینی همایون برگزید و به خدمت وی در آمد. زمانی که اکبر بر تخت سلطنت جلوس نمود، نخستین اقدامی که کرد بیرام خان را وزیر اعظم خود نمود و منصب نیابت سلطنت را نیز بدو تفویض کرد. انتخاب مزبور

۱- ص ۶۹: خانخانان.

خود مبین این نظر بود که بهتر و لایق تر از بیرام خان کسی را برای این شغل و مقام سراغ نداشت. زیرا بیرام خان دارای ارادهٔ آهنین و مجرب و کار آزموده بود و در سلوک و رفتارش با رعایای متمرد و سرکش اکبر و نیز برای هدایت و سوق دادن قوای او به طرف کشمکش و جنگی که در جلو داشتند شایسته و قابل بوده است (همان، ص ۴۷). اگرچه اکبر تحصیلات عالی نداشت و حتی وی را فردی بی سواد نوشته اند (ص ۴۷ ، همان) ولی علما و صاحبان دانش و هنر و شعرا را تشویق می نمود و همه را سرپرستی می کرد. این امر باعث پیشرفت و ترقی علوم و ادبیات در آن زمان شد و آن دوران را در سرزمین او-عصر طلایی نامیده اند.

بیرام خان به مدت ۵ سال با اقتدار تمام به رتق و فتق امور مملکت برای اکبر پرداخت و اکبر در کمال آرامش به شکار و سیر و گردش اشتغال داشت. اما دیری نگذشت که حسودان شروع به بدگویی و سعایت به حضور اکبر کردند و سرانجام پادشاه را از بیرام خان متنفر کردند. نتیجه آن شد که اکبر وی را از منصب خود برداشت . بیرام خان بعد از دو روز برای حج و زیارات از اکبر اجازه خروج خواست و عازم شد. اما در راه گرفتار عده دیگری از بدخواهان شد و ناجوانمردانه بر سر او ریختند و او را به قتل رساندند. (جمعه ۱۱ جمای الاول ۹۶۸ هجری). شاعر معروف آن زمان قاسم ارسلان مشهدی این ماده تاریخ را برای وی سرود :

بیرم به طواف کعبه چون بست احرام
در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش
گفتا که ۹۶۸ هـ «شهید شد محمد بیرام»

بعد از مدتی نعش بیرام خان را از پتن (گجرات)به دهلی منتقل کردند و بعدها بنابر وصیتش به کوشش قلی خان به مشهد مقدس انتقال داده در حوالی

روضهٔ اقدس (باغ در پایین پایی) حضرت امام رضا علیه السلام به خاک سپردند و آنجا ایوان بزرگی تعمیر نمودند.

بیرام عقیده و علاقهٔ وافری به حضرت امام رضا علیه السلام داشت. در زمان صدارت خود یک علم و پرچم مرصع به زر و جواهر نذر مشهد رضویه کرد. روی آن پرچم این غزل مولانا تحریر یافت:

سلام علی آل طه و یسین

سلام علی آل خیر النبیین

بیرام خان یکی از شخصیت های برجستهٔ علمی و سیاسی و فرهنگی در تاریخ شبه قاره به شمار می رود . تاریخ نویسان و تذکره نویسان از وی به نیکی یاد کرده اند و همگی صفات ممتاز و هنر دوستی و دانش پروری و معرفت و سیاست و درایت و دلیری و هوش و ذکاوت فراوان او را ستوده اند. نیز از دینداری و اعتقادات محکم او سخن رانده اند. وی به بذله گویی و حاضر جوابی نیز شهره داشت. در شعر نیز تبحر داشت و به زبان فارسی و ترکی شعر می سرود. دیوان اشعار او در کراچی به چاپ رسیده است (۱۹۷۱) . وی قصیده ای در مدح حضرت رسول اکرم (ص) دارد که با این بیت شروع می شود:

محمد عربی کآبروی هر دوسراست

کسی که خاک درش نیست خاک برسر او

بی تردید پیشرفت های همایون و فرزندش اکبر مرهون خدمات دو شخصیت برجستهٔ تاریخ هند یعنی بیرام خان و فرزندش عبدالرحیم خان خانان است.

* * * * *

اندیشه
و
اندیشه مندان (۲)

پروفسور دکتر احمد حسن دانی

میراث سامانیان در پاکستان

فرمانروایی سامانیان در بخارا، به عنوان رستاخیز فرهنگی مردم آسیای مرکزی، با الهام از اسلام و زبان فارسی بنیاد گذاری شد. رسم و آداب سغدی‌های باستانی احیای یک حوزهٔ فعالیت نوین را زیر نظر تاجیک‌ها و ترک‌ها به دست آورد بطوری که توانست تشکیلات فرهنگی جدیدی به وجود آورد. این گسترش فرهنگی، با دو ویژگی دین اسلام و زبان و ادب فارسی، به مناطق دیگر فرمانروایی سامانیان کشیده شد. شهر بخارا پایتخت جدید این فرمانروایی بود که در مرکز این گسترش فرهنگی نوین قرار گرفت. در حیطهٔ مذهب، نشان جدیدی از شخصیت روحانی برروی سکه‌های اسلام نقش بست و آن اسلام متصوفه بود که در سرتاسر حکومت سامانیان گسترده شد. آنگاه که فرمانروایان سامانی، خراسان را به کمک فرمانده آنجا یعنی البتکین تسخیر کردند، خراسان یک مرکز فرهنگی فارسی ایرانی اسلامی شد و آداب و رسوم خراسانی را با آداب و رسوم بخارا آمیختند تا آنجا که یک بنیانگذاری فرهنگی نوین به وجود آمد. در همین حال سبکتکین داماد البتکین، بر او برتری یافت، و این فرهنگ را به غزنه و اطراف آن کشانید و شهر غزنه

---

۱ - استاد مدعو دانشگاه قائداعظم، مدیر مؤسسه تمدن آسیایی تاکسیلا و دبیر انجمن فرهنگی اکو - پاکستان.

جایگزین شهر بخارا و خراسان در تمام زمینه‌های فرهنگی گردید. پس از آن که پسر سبکتکین، سلطان محمود، راجه‌های هندو را در سرزمین پنجاب شکست داد، توانست آن فرهنگ را در سرتاسر گوشه و کنار این سرزمین جدید گسترش دهد. بخارا و غزنه و خراسان، صوفیان بزرگ، دانشمندان فارسی، علما، دانشوران و ستاره شناسان راگسیل داشت و آنها دانه‌های این برنامهٔ جدید فرهنگی را در شهر های ملتان ، اوچ و لاهور پاشیدند. باعث تعجب نیست لاهور، که اکنون جزیی از پاکستان است، نخستین دارالخلافه اسلامی (پایتخت مسلمانان) در سرزمین هندوان گردید و به جانب رشد و تعالی روی آورد، همان گونه که قبلاً بخارا و غزنه به ترقی و پیشرفت رسیده بودند.

پیشرفت سپاه سلطان محمود به جانب شرق باعث گردید تا پایتخت حکومت راجه‌ها یعنی شهر اودبهاندا پور (کُنْد جدید در ساحل رود سند) ویران شود و بسیاری از قلعه‌های کوهستانی به تصرف سپاهیان وی در آید و رشتهٔ حکومتی و دفاعی هندوان، که روی کوه ها و تپه ها، مراکز دفاعی ساخته بودند، پاره پاره شود. محمود که از قبیلهٔ کایای ترکمان ها بود، ارتش نیرومندی را سروسامان بخشید که از نیروهای قدرتمند افغانی تشکیل شده بودند. وی موقعیت نیرومند خود را در قلعهٔ کوهستانی تاکسیلا بنیان گذارد و مستحکم گردانید، همانجایی راکه خود تسخیر کرده بود و به «ماری قلعه» موسوم شده بود، همان نام که هم اکنون «مارگله» یا «تپه‌های مارگله» نامیده می‌شود، که در جانب شرقی آن شهر اسلام آباد واقع شده است، همانجایی که پایتخت پاکستان است. در بالای تپه های مارگله بنیاد قلعهٔ غزنوی نهاده شده که به نام «گهری قلعه» معروف است و یک مسجد و یک مدرسه نیز دارد. شباهت با همین مراکز فرهنگی اسلامی در پایگاه های کوهستانی دیگر شناسایی شده است مانند: چکوره نزد «دیر»؛ در اودگرام نزد سوات، در گالا در ساحل غربی رود سند، و در نندانه در کوهستان نمک، در آنجا که ابو

ریحان بیرونی، طول کرهٔ زمین را اندازه گیری کرد. بسیار مهمتر از همه چهار قبر آجری است از چهار شخص ناشناخته در لال مرهه شریف، نزد شهرستان دیره اسماعیل خان که سنگ قبر اسمعیل سامانی فرمانروای معروف بخارا را به یاد می آورد. مراکز اسلامی بزرگتر دیگر در پنجاب جنوبی قرار دارد، که در راه قدیمی از غزنه به هندوستان واقع شده است. این همان جایی است که شهرهای تونسه، اوچ، ملتان، و پاک پتن، صوفیان بزرگ غزنوی از سرزمین افغانستان، حضرت شاه محمد سلیمان تونسوی، شیخ سیف الدین کازرونی، شاه یوسف گردیزی و قاضی شعیب جد شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر در آنجا آرامگاه‌های مقدس خود را آراسته‌اند. از همان آغاز همهٔ این شهرها، مراکز صوفیانی گردید که روابط فرهنگی و تعلیماتی خودشان را با بخارا وابسته گردانیدند. از آن جمله شهر ملتان است که صوفیان مسلمان، همانند مولانا بهاءالدین زکریا ملتانی، نفوذ معنوی و عرفانی خود را در سند و بلوچستان به اعلا درجه رسانید. صوفی بسیار مشهور دورهٔ بعد در سند، لال (= لعل) شهباز قلندر است که طریقت قلندریه را به طریقه و اسلوب بو علی قلندر پانی پتی جامهٔ عمل پوشانید و پیروی می کرد. شهباز قلندر از شهر مرند در نواحی تبریز (ایران) به سند آمد و در سیون شریف، همان شهر قدیمی "سیوستان" طریقهٔ خود را بنیانگذاری کرد. به هر حال، مشهور ترین مرکز اسلامی که در پنجاب مرکزی گسترش پیدا کرد، شهر لاهور بود که در آنجا شاه اسمعیل بخاری خود را مستقر گردانید، حتی پیش از آن دارالخلافهٔ اسلامی شده بود، و بعد از آن، یعنی بعد از آن که سید علی جُلاّبی هجویری که از هجویر در حوالی غزنه آمد و در این شهر طریقهٔ عرفانی و ادبی خود را آغاز کرد آن شهر به نام داتا نگرِی موسوم شد.

۱ - تاکسیلا، ۲ - نندانه

فرماندهان ترکی هندو شاهی، پایگاه ها (= قلعه‌ها) و معبدهای خود را در این دو مرکز، که روش دفاعی خود را علیه گذرگاه های پادشاهان غزنوی که از طرف سرزمین پنجاب به سوی آنها روی آورده بودند، بنیان کردند. غزنویان نندانه و مسجد نمونهٔ آسیای مرکزی آنجا را که هنوز در همان محل موجود است، گرفتند. قلعهٔ مستحکم نظامی تاکسیلا درگرهی هنوز بر روی تپهٔ صخره یی دیده می شود که از برآمدگی اصلی یک نهر سراشیبی بسیار تند جدا شده است. این قلعه توسط یک باروی دو طرفه مستحکم شده بود. این دیوار به وسیلهٔ آخرین نوع سنگ تراشی دو پهلو نما سازی شده است. باروهای دو طرفه در نقشه، نیم دایره هستند، و با فواصل دقیق جایگزین شده‌اند. در تپه‌های مقابل نیز استحکامات وجود دارد، به طوری که قلهٔ آن تپه بسیار سخت و ناهموار و غیر قابل تسخیر است. در اینجا هر کس می‌تواند باقیمانده‌های خانه‌ها و ساختمان‌های دیگری را نیز دیدار کند.

این قلعه بعدها نیز توسط غزنویان مورد استفاده قرار گرفت، مودود، نوهٔ سلطان محمود، در اینجا یک شهر و یک سرا ساخت و آن را فتح آباد نام گذاری کرد. مورخ مغول، ابوالقاسم فرشته، دربارهٔ مدارس و دانشکده‌ها و مساجد و ساختمانهای گوناگون که سلطان مسعود ساخت، گفت و گو می‌کند. در حال حاضر، هر کس می‌تواند یک مسجد قدیمی در داخل قلعهٔ نظامی گهری نزدیک یک چشمهٔ آب ملاحظه کند. نیز یک مسجد قدیمی در کنار تالاب نزدیک گیری (= گهیری - گری)، باداشتن دیوارهای قلوه سنگی و گنبد، و سومین مسجد قدیمی باداشتن یک گبند شیار دار، و همچنین یک زیارتگاه قدیمی در خارج قلعهٔ نظامی وجود دارد. همچنین در همان منطقه یک مدرسه (= دارالعلم) مشهور خود نمایی می‌کند که ادامهٔ هنرهای آرایش و خوشنویسی است . درست تا عهد و زمانهٔ سلطان محمد بن سام غوری در اواخر قرن ۱۳ میلادی ، دانشجویانی که از این محل گذشته‌اند آن را همانند مارگله دانسته‌اند.

۳ - یودگرام

یودگرام در سوات، برسر جادهٔ اصلی لشکرکشی از افغانستان به جانب این منطقهٔ کوهستانی، واقع شده است؛ جایی که راجه های هندو ترکی، یک قلعهٔ مستحکم در قلعهٔ مخروطی کوهی که به نام راجه گیری (= راجه گهری) معروف است ساختند. این قلعه نیز توسط سلطان محمود غزنوی فتح شد، و بعداً مورد استفادهٔ او قرار گرفت، ازاین قلعه ها مدارکی شامل چندین چراغ روغنی سنگی با کتیبه‌هایی به خط عربی بدست آمده . یک کشف مهم در اینجا صورت گرفته و آن قدیمترین مسجد است که در این منطقه در تاریخ ۱۰۴۸ تا ۱۰۴۹ میلادی ساخته شده است. این مسجد توسط منصور نوشتکین در عهد سلطنت سلطان عبدالرشید ساخته شد. این مسجد در یک امتداد بزرگ زمین هموار شده در نیمه راه کوه راجه گیری (= گهیری) واقع شده است. ساختمان آن از سنگ‌های متورق و آجرهایی در سبک و طریقهٔ گندارای قدیم با تراش های سنگی ساخته شده است. ساختمان مسجد، یک مسجد اساسی با نقشهٔ مربع مستطیل که مرکب می شود از سه قسمت: سالن نماز مستطیل شکل، یک ایوان به جانب مشرق با یک دستشویی چهارگوشه در وسط و بالاخره یک ساختمان اضافی به جانب شمال. ساختمان مسجد، شامل یک آسایشگاه در بالای آن باشکل ستون‌های مربع شکل، پنج ستون از شرق به غرب، و هشت ستون از شمال به جنوب ساخته شده است . ساختمان اضافی دارای سه اطاق است. دیوار داخلی مسجد، سه با روی مدور شکل دارد. این دیوار های مدور شکل شاید برای حجره های طلاب مورد استفاده قرار می‌گرفته است. این گونه مساجد از آسیای مرکزی نقش پذیری داشته است.

۴ - لال مرهه شریف

لال مرهه شریف در چهل کیلومتری جنوب دیره اسماعیل خان در دشت گومل واقع شده است، که راه اصلی از غزنه به ملتان بود. در اینجا،قدیمترین قبرهای عهد غزنویان را می توان دید که سبک آرایش و ساختن آنها از قبر اسماعیل سامانی در بخارا سرچشمه گرفته است. ظاهراً سه چهار قبر در قبرستان لال مرهه شریف بجای مانده، و یک قبر گورستان چیره حفظ شده که در بیست کیلومتری لال مرهه شریف واقع شده است. همهٔ قبرها دارای تک گنبدهای مدورهستند با ساختن ظاهر آجری درنمای خارجی و- چند کاشی نیز به کار برده شده است. دو تا از قبرها، برج هایی در گوشه داشته‌اند و یکی از آنها گنبد شانه‌یی شانه مانند داشته است. به نظر می‌رسد که این مکان باید در یک موقعیت جغرافیایی مهم در هنگام پیشرفت سلطان محمود غزنوی از غزنه به جانب سند و پنجاب فتح شده باشد. همانگونه که سنگ قبر در اینجا کاملاً مربوط به معماری دورهٔ سامانی‌ها در آسیای مرکزی می شود، به همان ترتیب نیز از آرایش ظاهری و ابتدایی این ساختمان‌ها اطلاعاتی می‌آید. این سبک در تمام منطقه پنجاب جنوبی رائج شد. سبک کاشی کاری استادانه بسیار خوب در ملتان و سند با ارتباط داشتن نشانه‌های هنری از آسیای مرکزی ایجاد شد.

۵ - اوچ ۶ - ملتان

لفظ اوچ، یک نام نوین است که به "دوگره"داده شده، احتمالاً برای معبدهای پیش از اسلام. این شهر در یک نقطهٔ بلند تر از ساحل رود خانه واقع شده و به همین جهت به نام اوچ (یعنی بلند) گفته شده است. این شهر نزدیک به تلاقی پنج رود خانه قرار دارد که پنج ند (= پنجند) نامیده می شود. این شهر مرکز دو فرقهٔ عرفا و صوفیه یعنی قادریه و سهروردیه است. شهر به دو بخش تقسیم می شود. یکی "گیلانی" و دیگری «بخاری». نخستین

صوفی سهروردی که به اینجا آمد، به نام سید جلال الدین منیر شاه، میر سرخ
بخاری، شناخته شده است. او ابتدابه شهر «بکهر» در سند وارد شد و سر
انجام در تاریخ ۱۲۴۴ م به "اوچ" مهاجرت کرد و بنیاد یک مرکز اسلامی را در
اینجا استوار گردانید. نوهٔ او، سید جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت
بخاری. برادرش سید صدر الدین مشهور بود، که معروف به "راجو قتال" بود.
اینها همه مشغول گسترش عرفان و تصوف اسلام در این منطقه بودند.

شهر ملتان برای سومین بار بعد از ورود شاه یوسف گردیزی در ۴۸۱
هق/۱۰۸۸ میلادی در عهد پادشاهان غزنوی ساخته شد، شهر ملتان در حال
حاضر در اطراف آرامگاه شاه یوسف گردیزی که از گردیز (در غزنه) به اینجا
آمد، و آن را فتح کرد، بنا نهاده شده است. این آرامگاه در نوع خود یگانه است
باشکل چهار گوش (مربع مستطیل) و بام مسطح. آرامگاه حاضر کاملاً با
کاشی‌های لاجوردی و رنگارنگ آرایش شده است و لیکن به نظر می رسد که
آرایش های کنونی در دورهٔ مغول تجدید شده است و هنوز شهر جدید در
اطراف آرامگاه، الهامات و اثرات شهری خود را، از دورهٔ سامانیان اخذ
می‌کند. در همین شهر قدیمی ملتان است که فعالیت هنری آسیای مرکزی،
سبک و اسلوب آسیای مرکزی را هنوز در خود گرفته است. بعداً از زمان شیخ
بهاءالدین زکریا ملتانی، سبک معماری دیگری در این شهر معرفی شد که از
«مرو» آمده بود. از همه بالاتر، شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی که مرید شیخ -
جلال‌الدین منیر شاه بخاری اوچی بود، طریقهٔ سهروردیه را توسعه بخشید و
با تأسیس پیوستگی نوین بابخارا، برنامه های تعلیمات تازه را آغاز کردند به
طوری که در این منطقهٔ فرهنگی تأثیر عمیق گذاشتند.

۷ - لال (= لعل) شهباز قلندر

نفوذ عارف ملتانی بهاءالدین زکریا به طور وسیع در سند گسترش پیدا
کرد. حتی پیش از او، شیخ نوح بهکری که مرید شیخ شهاب‌الدین سهروردی

بود، نیز دراین ناحیه حضور داشت، به هر حال، مرید شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی، لال شهبازّ قلندر بود، که نام حقیقی او، شیخ عثمان است. او از (مرند) نزدیک شهر تبریز (ایران) آمد. او نیز به شاگردی یا مریدی بو علی قلندر در آمد و به دستور او در سند اقامت گزید و به طریقهٔ قلندریه آغاز تدریس و تعلیم کرد و زندگی عارفانه پیش گرفت. او توسط محمد پسر سلطان بلبن دهلی تشویق شد، تا به ملتان بیاید و در آنجا زندگی کند اما لال شهباز در سند باقی ماند و مشهور ترین عارف و صوفی در آن ناحیه شد. اثر و نفوذ شیخ بهاءالدین نشانی از میراث سامانیان است، اما لعل شهباز، طریقهٔ قلندریه را بیشتر عمومی ساخت، و سر انجام پیران صوفیه در سند درمیان مردم ، بسیار عزیز به شمار آمده‌اند.

۸ - لاهور

نخستین صوفی مسلم که در ۱۰۰۵ میلادی به لاهور رسید، شیخ اسمعیل بخاری نامیده می‌شود. ورود او در اینجا حتی پیش از سلطان - محمودغزنوی بوده وگفته می شود نایب او شمرده می شد. در همهٔ زندگیش ، وی با حدیث و قرآن وعظ می کرد که همهٔ آنها را در بخارا فراگرفته بود. او نخست اثر و نفوذ خود را روی مردم محلی اعمال کرد و سپس آنها را به اسلام دعوت نمود.

۹ - حضرت داتا گنج بخش

به هر حال، معروف ترین عارف یا صوفی لاهور، حضرت شیخ علی بن عثمان جُلاّبی هجویری است که عموماً به نام «داتا گنج بخش» شناخته می‌شود. او بنا بر دستور پیر خود شیخ حسین زنجانی به طور یک جانشین یا قائم مقام پیر خود وارد لاهور شد. با هوشمندی استادانهٔ خود و سهم او در ادب عرفانی، ثابت کرد که می تواند رشتهٔ پیوستگی تصوف را آن گونه که در

خراسان و ایران گسترش یافته بود آن را به شکلی مقبول در منطقهٔ شبه قاره آورد. او از هجویر نزدیک غزنه به همراه دو دوست خود احمد حمادی سرخسی و ابو سعید هجویری به لاهور آمدند. او در ۱۰۰۹ م ولادت یافت، و در ۱۰۷۲ م در گذشت. علاوه بر ساختمان (خانقاه) یک مسجد نیز بادستان خودش ساخت. مهم ترین کوشش او در کار تصوف و عرفان اثر او کشف المحجوب است که خلاصه و چکیدهٔ دانش تصوف است تا آنجا که بعدها نیز در این منطقه از شهرت خاص برخوردار شده است. او همهٔ آگاهی های عرفانی را از کتاب های مختلف از بخارا تا لاهور گرد آوری کرد و محققان بزرگ تصوف را که در آن زمان معروف بودند، دیدار کرد. او از تصوف یک تعریف شناخت کامل به دست داد. آنگاه که او به لاهور آمد. حاکم لاهور رای راجو بود که به دین اسلام وارد شد و به "شیخ هندی" موسوم گشت. اولاد او از آن زمان تاکنون، نگهبانان درگاه حضرت داتا گنج بخش می باشند. صوفیان دیگر نیز می باشند که نسبت نیاکانی آنان می تواند به زمانهٔ سامانیان در آسیای مرکزی برسد. آنان همگی در گسترش دادن تصوف اسلامی دراین منطقه (یعنی شبه قاره اکنون پاکستان) از آسیای مرکزی، و ایران و افغانستان نقش مهمی بازی کرده‌اند و همین طور این دین کامل را در یک سطح عالی مذهبی در آوردند.

این عارفان (صوفیان) مسلمان یک نقشه ویژهٔ طریقه اسلامی را برای زندگی در دورهٔ سامانیان از آسیای مرکزی شناسانیدند. این میراث سامانی ادامه یافت حتی بعد از حکومت آنان در بخارا که حاکمان ترک دیگر جای آنان راگرفتند. این بسیار اهمیت دارد که متوجه باشیم این حاکمان ترک دیگر، نه فقط به اسلام و ادب فارسی روی آوردند، بلکه آنان را تشویق کرد تا به دورهٔ امیر تیمور نیز رسیدند.

۱۰ - میراث سامانی

بنا بر این در هر جا که ترک ها رفتند، آنها میراث سامانی را با خود حمل کردند و اینگونه فرهنگ اسلامی را در مناطق جدید اسلامی از عادات خودشان به شمار آوردند، همین حالت در سرزمین پاکستان برقرار شد. در زمان همین حاکمان جدید ترک بود که آنها تحت تأثیر آداب و رسوم سامانیان بخارا قرار گرفتند، به طوری که سرتاسر پاکستان، یک خانهٔ واقعی اسلامی صوفیانه شد و این بزرگترین هدیهٔ سامانیان به پاکستان بوده است. همانگونه که دربالا دیده‌ایم، حتی بعداً هم این روش مخصوص و برجسته ادامه یافت، و ما می‌دانیم که بعدها چگونه آن صوفی مسلمان، میر سید علی همدانی، به همراه هفتصد مرید خود از تاجیکستان به کشمیر آمد و با خودش نه فقط اسلام عرفانی را آورد، بلکه بسیاری هنر ها و صنایع دستی، زبان و ادب فارسی، و آن گونه آداب را آورد که همهٔ آنها، مخصوص تاجیک ها بود. برای این منطقه دلیل است که کشمیر و تاجیکستان از نزدیک بسیار به هم پیوسته شده اند، و اینگونه شناخت عظیم فرهنگی در این نقشه فرهنگی وجود دارد.

در حالی که اروپایی‌ها (خاورشناسان)، دربارهٔ حمله های سلطان محمود غزنوی آن قدر بسیار گفت و گو می‌کنند، در صورتی که یک چهرهٔ سیاسی موقتی است. آنها دربارهٔ نتیجهٔ واقعی این حادثهٔ سیاسی کاملا فراموش کار شده‌اند.

نخستین نتیجهٔ بزرگ اتحاد با وحدت سیاسی در این مناطق بود که اکنون شامل پاکستان وکشورهای آسیای مرکزی است که توسط سامانیان پایه گذاری شده بود. دوم ترقی و پیشرفت اسلام و اسلام آوردن (مردم) است که سرتاسر اخلاقیات تاجیک‌ها، ترک ها و پاکستانی ها را دگرگون کرد، از جمله کشمیر، که راه زندگیش توسط تأثیر صوفیان اسلامی مشخص شد. اما مهم تر زبان و شعر فارسی بود که چهار چوب بیان مقاصد برای این منطقهٔ دست نخورده است و از سند تا آمودریا (سیحون) و سیر دریا (جیحون). خواه شهر لاهور، یا ملتان، خواه شهر غزنه یا کابل، بخارا یا سمرقند؛ فارسی، زبان

همهٔ مردم شد و همین گونه باقی ماند وبالاخره زبان رسمی شد، تا اینکه استعمار گران، زبان انگلیسی را در سرزمین سند تحمیل کردند و روس ها با زبان روسی شان در آسیای مرکزی اعمال نفوذ نمودند. زبان فارسی با خود یک مقصد حماسی نوین و یک سبک و رسم ادبی آورد. در سر زمین سند، حماسه‌های هندی به حماسهٔ عظیم شاهنامه تبدیل شد. به طوری که تخیلات مردم را در داخل تمام منطقه برای قرن ها تا امروز در بر گرفت. در همین سرزمین زیبای کشمیر است که صدها شاهنامه با تصاویر و مینیاتورهای مکتب کشمیر به وجود آمده است. از همان سرچشمهٔ فارسی است که داستان‌های مشهور لیلی و مجنون ، یوسف و زلیخا، سسی پنون و دیگر داستان ها در زبان های محلی پاکستان مورد انتخاب و اقتباس قرار گرفته است. آداب و رسوم مردمی و ادب فارسی به طور کامل مورد توجه ادبیات و آداب و رسوم سرزمین سند واقع گردید. وقتی که این مردم با سازهای سیمی موسیقی و دف های خود می نوازند و آواز می‌خوانند، کاملاً هر کس می‌تواند در یابد که ضربت های موسیقی عام، همان میراث عام است که از عهد سامانیان در اینجا آمده است. زندگی روزانهٔ مردم این منطقهٔ مهم، به وسیلهٔ سبک معماری نوین، طرح های خانه ها و کوچه ها، شغل دوزندگی و صنعتگری، آشپزی و سبک و اسلوب تنورها(تندورهای نان پزی)که همان نوع نان‌ها، همان کباب‌ها، همان تکه کباب ها تولید می‌کنند در سر تا سر منطقه گسترش یافته است. وقتی که سفرهٔ خودمان را پهن می‌کنیم و همان نوع غذا را می‌چشیم، فقط این میراث همگانی را در می یابیم که آن از روزگار سامانیان به ما رسیده است. هر گاه ما به اطراف و جوانب می‌رویم در لباس عمومی مردم با شلوار و قمیص و شروانی های دکمه دار نگاه می‌کنیم، ما از اسب سواری و تصویری از سفر به همراه کاروان و استفاده از کاروانسراهای عمومی را به خاطر می‌آوریم. این آداب و رسوم است که مردم در سر تا سر منطقه به صورت میراث عمومی از زمانهٔ سامانیان معرفی شده به دست آورده‌اند.

تاجیک ها یا ترکها، افغان ها یا ایرانیان، پاکستانیان یا کشمیریان در یک نقشهٔ فرهنگی همگانی از روزگار سامانیان تا روزگار ما، به هم بافته شده‌اند، و آن احیای اندیشه و تجدید، میراث عمومی فرهنگی است که سرنوشت آیندهٔ ما خواستار آن می باشد.

مراجع

۱ - عبدا... چغتایی: "تاکسیلا تجدید بناشد" در پیشرفت‌های نخستین کنگره تاریخ و فرهنگ پاکستان، جلد اول تألیف : پرفسور احمد حسن دانی، اسلام‌آباد ۱۹۷۰ م ص ۲۷۳ - ۳۱۰.
۲ - سیر اورال سنین : دیدار مقدماتی باستان شناسی در شمال غربی هندوستان و در جنوب شرقی ایران، کلکته، ۱۹۳۷ م.
۳ - محمد نذیر خان: یک کتیبهٔ تاریخی غزنویه از اوده، سوات، در "شرق و غرب" ج ۳۵، ش ۱، ۱۹۸۵ م.
۴ - احمد حسن دانی: باستان شناسی اسلامی. سبک چوبی پاکستان شمالی، اسلام آباد، ۱۹۸۹م ،فصل ۳، دکتر عبدالرحمان، اخوشتکین مسجد راجه گیری، در مجلهٔ آسیای مرکزی، ج ۱۱، ۱۹۸۸ م، ص ۳۳ - ۳۸.
۵ - دکتر تاج علی: قبرهای ناشناخته در وادی گومل در پاکستان، دانشگاه - پیشاور، ۱۹۸۸م.
۶ - شیخ محمد اکرام: آب کوثر، چاپ فیروز و پسران، ۱۹۵۲ م.
۷ - اعجاز الحق: تذکرهٔ صوفیان پنجاب، کراچی، ۱۹۶۲ م.
۸ - دکتر احمد نبی خان: ملتان، تاریخ و معماری، اسلام‌آباد ۱۹۸۵.
۹ - سید محمد اولاد علی گیلانی: اولیای ملتان، لاهور، ۱۹۶۳ م.

* * * * *

اسماعیل قهاری[1]

نظری به اشعار بعضی از شعرای معاصر تاجیک

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

تاجیکان از قدیم الایام مردم شعر دوست و شعر سرایند. این بود که در قرن ده میلادی بزرگترین نابغهٔ زبان و هنر استاد ابو عبدالله رودکی را به صحنهٔ ادبیات عالم شمول فارسی آوردند . ظهور چنین استاد سخن یک امر تصادفی نبوده، بلکه افاده کنندهٔ استعداد و برجستگی ملی این مردم است .

گویند که هر فرد دیهاتی اینْ دیار بداهةً شعر می گفت . آری جای تعجب نیست سرزمین سحر انگیز و دلربای تاجیکان که کوه های برف پوش به فلک پیچیده، رودهای شوخ و شفاف، چشمه ساران صاف و زلال، نسیم فرحبخش و گوارا، منظر های دل فریب، مرغکان نغمه سرا دارد، هر بیننده را به وجد آرد و مصرعی چند شعر گوید. زیباییهای طبیعت این دیار در اشعار شعرای آن خیلی فراوان به چشم می‌رسد:

ای نسیم بهشتی دریا
در دل من قرار کن باری

---

۱ - دانشجوی دراسات علیا بخش زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد.

فرصت خیلی مناسب است که بنده گوشه ای از اشعار بعضی از شعرای معاصر تاجیک را که در اختیار دارد برای معرفی به دوست داران و هواداران شعر فارسی تقدیم کند. جای تأسف از آن است که بضاعت ما از آن چه تقدیم می شود بیشتر نیست و امکانات از این زیادتر را در اختیار نداریم.

لائق شیرعلی

شاعر نامدار و مشهور تاجیک - استاد لائق شیرعلی ۲۰ مای سال ۱۹۴۱ میلادی در دیه مزار شریف ناحیهٔ بنجکنت استان خجند واقع در شمال تاجیکستان به دنیا آمده است:

ابتدای من دیه خرد مزار
انتهای من جهان بی کنار

او در سال ۱۹۶۳ میلادی از دانشکدهٔ معلمین، بخش تاریخ فیلولوجیا شهر دوشنبه فارغ التحصیل شده، مدتی چند به حیث مدیر بخش ادبی در صدای تاجیکستان ایفاء وظیفه کرد. او کارمند روزنامهٔ "کامسومال تاجیکستان" و مدیر بخش نظم مجلهٔ "صدای شرق" بعد ازآن سر دبیر این مجله بود، این چنین مشاورت اتحادیه نویسندگان تاجیکستان را به عهده داشت.

او در سال ۱۹۷۸ به جائزهٔ دولتی تاجیکستان به نام "استاد رودکی" در ساحهٔ ادب سرفراز گشت، اینچنین او دارندهٔ عنوان شاعر خلقی تاجیکستان و یک عده نشان و میدال های فخری است.

عضو ریاست اتحادیهٔ نویسندگان تاجیکستان و رئیس بخش نظم آن است. او به ترجمهٔ اشعار ادبیات عالمی از شعرای چون هیاتی به فارسی مکانت ویژه را در میان اهل علم ادب دار است. حالا او رئیس مرکز احیاء زبان فارسی می باشد.

لائق شیر علی تا امروز ده ها مجموعهٔ اشعار خود را برای دوست داران شعر ادب فارسی تقدیم کرده است ، قابل تذکر است که بعضی از آن مجموعه‌ها را نامبر کنیم: "خانهٔ دل"، "خانهٔ چشم"، "مرد راه"، "دعای مادر"،"فریاد بی فریاد رس".

بیهوده نیست که شاعر مجموعهٔ اشعار نوین خود را فریاد بی فریاد رس نام نهاده است، از آن که اغلب اشعار این مجموعه گواه مشاعر و قریحهٔ درد آشنای او و صدای و ندای هزاران دل های پاره پاره و جگر های سوختهٔ فرزندان ملت او است :

صبحی به تاج بی سر ملت گریستم　　شامی به مرگ مظهر ملت گریستم
یکپارچگیش را همی کردم آرزو، دریغ　　بر پاره پاره پیکر ملت گریستم

لائق شیر علی شاعر ملت خود است. او با دل حساس خود تمام هموم ملت را بر دوش خود می بیند. او از زمره شاعرانیست که به قول علامه اقبال لاهوری در سینهٔ ملت خود وظیفه دل را می بازند:

شاعر اندر سینهٔ ملت چو دل　　ملت بی شاعر است انبار گل

آری لائق از غم واندوه، عذاب و شکنجه، فقر و ناداری، دوری از اصل خویش، جدایی از فرهنگ نیاکان، پراکندگی و از هم جدایی، بیگانه پرستی و دشمن تراشی و دیگر مصائب و آلامی که ملت او را گلوگیر است خوب آگاه است و از آن رنج میبرد. به ویژه از مرض محل گرایی که چون و بای ملت او را به گرداب نابودی می‌کشاند:

در محل بازی مثل گردیده ایم　　گرچه پیوند کیانی گوهریم
از چنین علت بمیریم عن قریب　　که تو از فرخارو ما از فلغریم
کس نپرسد تا کجا پرواز عقل ؟　　"از کجایی" گفته از جا میپریم

روز و شب بیدار شمس خاوران　　ما ز خواب آلودگان خاوریم
حضرت اقبال بر ما بد مگیر　　ما اگر در خواب سکته اندریم
"خیز از خواب گران" گفتی ولی　　در سمرقند آن چنان بی مبنریم

در بخارایی که درگاه دریست / با دری گفتاری بیرون از دریم
نیست ملت را ز بس یک پارچگی / پاره پاره لقمهٔ شورو شریم
ریزه ریزه شرحه شرحه جسم و جان / بار ملت را کجا هم می بریم؟

شاعر در مقام دیگری می فرماید:

جنگ بین محل اجل آورد / ای برادر، بس است، دل به زن است
یک وصیت کنم ، به یاد بگیر / در تنت گر نه هیچ پیرهن است
تاجیکا، اصل خویشرا دریاب ! / ورنه فردات بی نشان شدن است

در سال ۱۹۹۲ در آزمون "سرود دوستی ایران و تاجیکستان" دو سرود لائق شیرعلی پیش بری شد. اولی به نام "زنده رودو پنج رود" دومی به نام "خراسان بزرگ" سرود اولی برنده جائزه اول آزمون گشت:

زنده رود و پنج رود

ز رود رودکی بود / سرود ما درود ما
ز رشتهٔ سخن بود / بقای تارو پود ما
طلوع مهر جاودان / زمین باش و بود ما

سرود پنج رود را / ز زنده رود بشنویم
درود زنده رود را / ز پنج رود بشنویم
بیا سرود بشنویم / بیا درود بشنویم
سرودی از یگانگی / درود جاودانگی
ز باغ مهر ما دمد / جوانه ها، جوانه ها
ز مغز و جان ما رسد / ترانه ها ترانه ها
بویم بسر کنار هم / به سخن بی کنارها

سرود پنج رود را / ز زنده رود بشنویم

درود زنده‌رود را ز پنج رود بشنویم
بیا، سرود بشنویم بیا، درود بشنویم
سرودی از یگانگی درود جاودانگی

من و تو!

هیچ دانی، که چه‌کردیم به مادر من و تو؟ یا چه کردیم به هم، جان برادر، من و تو؟
سعی‌کردیم به ویرانی کشور من و تو روکه اُف بر تو و من باشد وتُف برمن‌و تو
هر دو مان مایهٔ ننگیم، امان از من و تو! من و تو هر دو جفنگیم، امان از من و تو!

(ملک الشعرا بهار)

من‌وتو یاتوومن؟خوب،چه‌کاری کردیم؟ بادل خلق چه سان‌گفت و گذاری کردیم؟
چه نوی در بر این کهنه دیاری کردیم؟ هیچ! گلزار وطن را چو مزاری کردیم
بسکه فرهنگ نداریم، امان از من و تو! ناموس ننک ، نداریم، امان از من و تو!

من و تو حوصله تنگیم، امان از من و تو! من و تو دبّه و دنگیم، امان از من و تو!
من و تو گیج وگرنگیم، امان از من و تو! پور دوریم و دورنگیم، امان از من و تو!
من و تومست و ملنگیم، امان از من و تو! بنده نشئه و ننگیم، امان از من و تو!

تو از این سو،من از آن سوی چو سنگر کردیم ملک غارت زده را غارت دیگر کردیم
سروری خواسته و سربری را سرکردیم سر خود را بستودیم و پیمبر کردیم
بس که ما خودخر لنگیم،امان از من و تو! جملگی وقف درنگیم، امان از من و تو!
توازاین سو،من ازآن سوی تفنگ آوردیم بهر سر کوبی هم، آهن و سنگ آوردیم
خلق غفلت زده را سخت به‌تنگ آوردیم از سر راه ورا بر سر جنگ آوردیم
چون به حکم دیگرانیم، امان از من و تو! دشمن و دوست ندانیم، امان از من و تو!

سخنی هیچ نه از فرکیانی گفتیم تو بدخشانی ، خجندی، ختلانی گفتیم
تو سمرقندی ، زرفشانی، و خانی گفتیم تو بخاری، تو حصاری، تو فلانی گفتیم

بسکه بیگانه پرستیم، امان از من و تو! مست و بیمایه و پستیم، امان از من و تو!

داد، صد داد از این خدمت فرزندی ما آه، صد آه از این خویشی و پیوندی ما
یافت چون رخنه به دیوار محل بندی ما بی خرد تافت به اورنگ "خردمندی" ما
بسکه اورنگ نداریم، امان از من و تو! فهم و ارژنگ نداریم، امان از من و تو!

بانگمان بود به نام وطن و سود وطن بانگمان بود تو گویی همه فرمود وطن
زاتش دعوت ما دعوی بهبود وطن سوخت آن سان،که برآمدبه فلک‌دود وطن
چونکه‌بی‌جلوه و رنگیم،امان ازمن و تو ! مثل یک پوکه فشنگیم، امان از من و تو!

اول از بهر دیموکراسی تلاشی کردیم بهر فردای وطن جاده تراشی کردیم
موکنی، روی کنی، سینه خراشی کردیم عاقبت مردم خود را مستلاشی کردیم
بسکه یک پاره نبودیم، امان از من و تو! به یک انگاره نبودیم، امان از من و تو!

نیست قانونی، ولی خدمت قانون کردیم خلق را گفته و از زندگی بیرون کردیم
خون او ریخته سرسان و الاخون کردیم الغرض دامن تاریخ پر از خون کردیم
بسکه دادار نداریم، امان از من و تو ! بسکه سالار نداریم، امان از من و تو !

من و تو؟ آه زدست شرو شور من و تو! آه از دست دل و دیدهٔ کور من و تو!
آه از کوتهی عقل و شعور من و تو! هر دو کندیم به هم پنجگی گورمن و تو!
هردوبدخواه خود استیم،امان ازمن و تو! که چنین خوار شدستیم، امان از من و تو!

اینك از، بیهنری باد به کف مردم ماست از پی پاره نانی زده صف مردم ماست
مانده حیران و پریشان دو طرف مردم ماست بین آب و الو[1] بیم و تلف مردم ماست
خرمن سوخته داریم، امان از من و تو! دو لب دوخته داریم، امان از من و تو!

۱ - الو: آتش.

وای بـر مـا کـه کیـان تـاج کیـان را کشتند خویش و بیگـانه هـمه تـاجیکمان را کشتند
پیش من، گو، نه فـقط پـیرو جوان را کشتند پیش من گوی هـمه کـون و مکـان را کشتند
چون‌که مـادشمن‌خویشیم،امـان‌ازمـن‌وتو! آتش خـرمن خـویشیم، امـان از مـن تـو!

بـعدازایـن فـاجعه چون‌بـازسرافـراز شـویم؟ باز چـون قـابل شهکـاری و اعجـاز شـویم؟
بازچـون هـم رمـق وهـم دل‌وهـم‌راز شـویم؟ که درایـن زنـدگی از مـردگی آغـاز شـویم؟
چون که ما بـاز همـانیم، امـان از مـن و تـو! بـهر هـم گـور کـنانیم، امـان از مـن و تـو!

حـال بـا شـوکت دیـرینه تـهی پاشده‌ایـم تـاج داران نگـون بـخت تـهی پاشده‌ایـم
دور از اصـل خـود افتـاده و در وا شـده‌ایـم اهـلیت نیست کـه و امـاندهٔ دنیـا شـده‌ایـم
لائـق قـهر خـداییـم، امـان از مـن و تـو! که چنین زنده جـداییم، امـان از مـن و تـو!

پس، بیا، دست‌بـه هـم داده و پیمـان سـازیم در بـدو نـیک بـه هـم بـوده و دوران سـازیم
در حـریم دلمـان مـعبد ایمـان سـازیم نه شمـالی،نـه جـنوبی،یکـی انسـان سـازیم!
تـا دیگـر بـار نگـوییم: امـان از مـن و تـو! تـا بـه تکـرار نگـوییم: امـان از مـن و تـو!

بازار صابر

شاعر نامور تاجیک استاد بازار صابر ۱۰ اکتبر سال ۱۹۳۸ میلادی در دیه صوفیان ناحیه فیض آباد جمهوری تاجیکستان در خاندان کشاورز به دنیا می‌آید ولی به زودی از پدر یتیم می ماند، او در جنگ دوم جهانی شهید شده بود.

در سـر کـوچه هـای فـیض آباد چشم بـر راه کهنه شام و سَحر
کـودکیم هـنوز گریـان است در کـف او خـط سیـاه پـدر

پس از مرگ پدر، *بازار* در یتیم خانهٔ شهر حصار پرورش یافت، در سال ۱۹۵۷ دیپلم متوسطه گرفت و سال ۱۹۶۲ دانشگاه دولتـی تـاجیکستانرا در رشتهٔ زبان و ادبیات تاجیکی (فـارسی) خـتم کـرده، سالها در مطبوعـات

(همچون روزنامهٔ معارف و مدنیت مجلهٔ صدای شرق ، هفته نامهٔ عـدالت) خدمت کرده و ده سال در اتحادیهٔ نویسندگان تاجیکستان به عنوان مشاور نظم کار کرده است .

بازار صابر قریحه و استعداد خود را در شعر ذاتی و شعر را همزاد خود می داند.

مـن آن شـاعر کـه استـادی نـدارم   روان شـد شـعر مـن از شـیر مـادر

بازار صابر چون هر یک فرد تاجیک دوست دار و محب سرزمین نیاگان خود است این نکته در اشعار او هویدا است . واضح تر از این مقاله نوشتهٔ او در نشریهٔ ادبیات و صنعت در سال ۱۹۹۲ است که بعد از سفر اولین او به کشور نیاگان بود، وی تأثرات سفر خود را چنین نگاشته است :

"سفر من به ایران، سفر به سرزمین سبزی بود کـه سالها اینجـانب آرزویش می‌کردم. سفر به جوی رکن آباد و باغ مصلا، سفر به زاینده رود و دماوند و جنگلستان مازندران، سفر به قدمگاه پر افتخار عزیزانم، نیایم، سفر به جایگاه مقدس به برج و گنبد و مقبره ها، به سمبولها، به طلسم و تعویذ و فال. سفر به عالم فرهنگ به عالم عشق، سفر به شهرهای قدیم، سفر به بوستان و گلستان ، سفر به شاهنامه، سفر به تمدن سفر به افسانه ..."

او یاد ایران را هرگز از لوح دل ستردنی نمی داند.

یاد تو چـو خـون‌نیست‌که بـیرون رود از دل   از دل نـرود یـاد تـوگر خـون رود از دل

بازار صابر در سال ۱۹۷۸ به جائزهٔ ادبی رودکی نائل گشت و در سال ۱۹۹۵ به سمت نمایندگی در مجلس تاجیکستان رسید. تا امروز هفت کتاب بازار صابر به طبع رسیده است :

"پیوند" (۱۹۷۲) "آتش بزرگ" (۱۹۷۴) "گل خار" (۱۹۷۸) "مژگـان شب" (۱۹۸۱) "آفتاب نهـال" (۱۹۸۲) "بـاچمیدن بـاچشیدن" (۱۹۸۴) "چشـم سفیدار" (۱۹۹۱).

با تو چون دیوار می شینم

دریـغ است ایـران کـه ویـران شـود　　بـه کـام پلنگـان و شـیران شـود

فردوسی

خشگلان در زیر گل از زلزله
گیلانیان در زیر گل از زلزله
جنگل مازندران تابوت شد
تابوتکش دنیا همه

از جهان خارا شکن نی
گورکن می خواهد ایران
جامه نی، بهر شهیدانش کفن می خواهد ایران

من همین سال روان را سال ماتم کردم اعلان
سال ماتم ایران
این دل من از المهایش سیاه است
چون علمهای سیاهش از المهای شهیدان

ای سپاس مرز ایران
نیست کم در گردن من قرض ایران
این زمین زیر پایم بخشش بی منت از ایران است
این زبان مادریم قرض بی مهلت از ایران است
دیده ام من زور قانون کشیش
در خون ایرانی خویش

باتوام، مرز شهیدان بهشتی
باتوام، ای ملک آیتها، زیارتها

باتوام ، ای عالم فاتح و فاتحه
باتوام، گیلانی و رشتی
باتو چون دیوارت می شینم که دیورات نشسته
باتو من محکمتر از دیوار می شینم

از جسد های عزیز انت، ایا ایران!
گر بروی دست من نیست
هست در روی دل من مرده ها بسیار تر از هر مزار
مرده بسیار است مارا در مزار و در کنار

می شناسد مردم خاور شناس
شهر مارا در دوسه روز
لیک گورستان مارا در دو سه سال
نیست آخر شهر ما مردم وسیع
هست گورستان ما مردم وسیع

خوابهای شرقی مارا
می پراند زلزله
یا صلوات جنازه
خوابهای شرقی ما تا سحر خواب سوالی
فردای ما فالی

خوابهای شرقیم را من
با آب چشمم می کنم تعبیر
این زمان در آب چشمم
رشت و گیلان می شود تصویر

ساعت شهر ایستاده
در ساعت مرگش
روزنامه ، هفته نامه ، ماهنامه
نامه ها و نامه ها و نامه ها و نامه ها
جمله از تعزیت و صورت سیه پوش

هر طرف پر از تلفهای المناك عمومی
خاکدانها چون وطن خاك عمومی
سختی بی حد عمومی
بدبختی بی حد عمومی
جانها یکجایه و جانها عمومی
گوشه دلهاتنگ گلها عمومی
در مصیبتها
می نشینند آدمان رسمی با رسم عزا
یك لحظه خاموش
لیك من، هوشم به ایران
هر لحظه مدهوش

می تراود شفق

می‌تراود شفق از شیشهٔ صبح
می برد چشم مرا چون دریا
به هوا می گذرند از نظرم
صبحدم سیلهٔ مرغان هوا

گویی از لانهٔ چشمان من
می پرند این همه مرغان بهار

من به آنها به الم می نگرم
که بهار آمد و من بی خبرم

خواهم امروز پرفشان باشم
همره سیلهٔ مرغان باشم
همره باد بهاران باشم
من پریشان باشم
بگریزم مگر از خویش
بگریزم مگر از بی خویشی
که من عمری کس تنها بودم
همه جا بودم و بی جا بودم
چون به مرعان هوا می بینم
در افقها در وا می بینم
خواهم از شادی همه بر گردم
چون پرستو به وطن برگردم

دلم آزرده و چشمم پرنم
بنیشینم به لب بام پدر
و در اٰن گوشهٔ سبز
لانه ای ازگل و خاشاك كنم

گلرخسار صفی

شاعره گلرخسار صفی در سال ۱۹۴۷ میلادی در دیه یخچ ناحیه در بند جمهوری تاجیکستان به دنیا آمده است، او در کودکی والدهٔ خود را از دست داده دردو غم جدایی از مادر مشاعر این طفل را آرام نمیگذاشت. این بود که او نخستین شعر خود را در دوازده سالگی سرود و در پانزده سالگی آنرا

منتشر کرد.

اغلب اشعار گلرخسار صدای درد و رنج دلهای مردم مظلوم و ستم کشیده تاجیك است :

برای زرد و خزان
شعر یاد می گویم
برای سبز و جوان
بیت شاد می گویم
دمی که گریه ز خمین کند گلو گیرم
به عشق مرده خود
زنده باد می گویم

شعر گلرخسار به فرمودهٔ علی اصغر شعر دوست یکی از زنده ترین، زیباترین و هنری ترین وجوه شعر تاجیك را به تماشا نهاده است. دائره وسیع واژگان، تنوع درونمایه های شعر، اسلوب و ساخت زیبا برخورداری از پشتوانهٔ غنی فرهنگی و ... موجب شده است که وی را نه تنها در ایران بلکه در اکثر محافل فرهنگی جهان به عنوان سخنگوی شعر تاجیکستان بشناسند. دل مشغولی های متنوع شاعره به شعر او رنگارنگی و تنوع خاص بخشیده است. نخستین این دغدغه ها دغدغهٔ انسانی ناب است فارغ از حس جنسیت و فراتر از محدودیت تعلق به جای .

گاهی که عاشق نیستم دنیا همه غمخانه است
عشق و امید دیگران از بهر من افسانه است

تا امروز چندین مجموعهٔ اشعار از گلرخسار چاپ شده است .

مهمترین این مجموعه ها "بنفشه" (۱۹۷۰) "خانهٔ پدر" (۱۹۷۳) "بنیاد دل" (۱۹۷۷) "گهوارهٔ سبز" (۱۹۸۰) "آتش سغد" (۱۹۸۱) "روح عریان یا هفت سرود ناگفتهٔ رابعه" (۱۹۸۳). در همین سال داستان "ماتم سفید" و در سال ۱۹۸۹ "تخت سنگین" را منتشر کرد

زخم نهان

بمان گلبرگ روی من خزان گردد
تو عمری بی خزان و گل فشان باشی!
بمان من سوزم و تو در امان باشی
بمان من میرم و تو جاودان باشی
بمان، هر لحظه جنگ نامرادیها
به رخسارم خط آژنگ بگذارد
بمان عشق تو چون زخم نهان دل
مرا هر لحظه و هر روز آزارد

توان بس توانا را به تو بخشم
بیفتم من اگر تو ناتوان باشی
به پاس این همه امید قربانی
مبادا دشمنم را یار جان باشی
مبادا که عزیز دیگران باشی

گویید به نوروز.....

گویید به نوروز که امسال نیاید
بر کشور خونینکفنان در نگشاید
بلبل به چمن نغمهٔ شادی نسراید
خون می دمد از خاك شهیدان وطن وای
ای وای وطن وای !...

خلیل الله خلیلی

گویید به نوروز
که نونیست غم ما
از حسرت خونین کفنان

چشم نم ما
از وحشت عاق پدران
پشت خم ما
گویید به نوروز که هر روز بیاید!

هر روز بیاید!
در غمخانه گشاید
ز آیینهٔ دل زنگ جراحت بزداید
بلبل الم ملت بیچاره سراید
گویید به نوروز که نوروز بیاید!

گویید به نوروز
که رزمیده بیاید
از سنگر مردان شرف دیده بیاید
از گور شهیدان گل غم چیده بیاید
گویید به نوروز که پیروز بیاید!

تا میهن ما پایگه میرشکار است
در گلشن ما کشتن گل غنچه بهار است
هر پشته مزار است
مزار دل زار است
گویید به نوروز الم سوز بیاید!

در گوش رسد نالهٔ مرغان گرفتار
گل بوش کند مرقد یاران وفادار
جاوید کند عمر فر برق شرربار

گویید به نوروز که خوش روز بیاید!
بی حسرت و بی وحشت و مسرور بیاید
برفاتحه داور مستور بیاید
بر چشم و دل غمزدگان نور بیاید
گویید به نوروز فرآموز بیاید...
دلخواه و دل آگاه و فرآموز بیاید
برگلشن سرمازده خوش سوز بیاید
گویید به نوروز که نوروز بیاید
عاشق نکند یادگل افشای چمن وای
شاعر نرسد بر در امداد سخن وای
"خون می دمد از خاك شهیدان وطن، وای! ...
ای وای سخن
وای چمن
وای وطن
وای !...

نمیبخشم !

تو می گویی که بی من شام تو روز است
ترا در جای من باد صبا بخشد
تو می گویی، زمستان نو نوروز است
ترا دیوار برفی بی صدا بخشد
تو می گویی : سمای بخت تو صاف است
دروغت را دل درد آشنا بخشد .
تو می گویی که بی من سخت خوشبختی
نمی بخشم ترا، هرگز
دروغترا اگر بخشد

خدا بخشد!

عصیان خستگی

زندگیم منت افسانه است
بوستانم زینت ویرانه است
سرگذشتم قصه هر خانه است
خسته ام، از خودنمایی خسته ام!

ناپسندان را پسندم ساده نیست
دعوی دار بلندم ساده نیست
سوزو درد پند بندم ساده نیست
خسته ام، از خود جزایی خسته ام!

خویش بدکیشم حبیب دیگراست
درد بخش من طبیب دیگراست
روزی روزم نصیب دیگراست
خسته ام، از پارسایی خسته ام!

رهنما و رهنوردم رهزن است
آنچه می سوزم به سانش گلخن است
آنکه می دانم جهانش میهن است
خسته ام، از باوفایی خسته ام!

طایر بربسته کیهان خود
زادهٔ آزادی و زندان خود
زیور خود، قیمت ارزان خود
خسته ام، از بی نوایی خسته ام

از فغان خنده های خویشتن
از صدای بی صدای خویشتن
از سر بی سر پناه خویشتن
در پناه اشك و آهم خسته ام ،
خسته ام، از پادشاهی خسته ام !

فیض سفر

شاعر فیض سفر ۷ نومبر سال ۱۹۶۵ در شهر کولاب استان کولاب واقع در جنوب تاجیکستان در خاندان شاعر عشور سفر به دنیا آمده است . تحصیلات ابتدایی خود را در شهر کولاب به پایان رسانیده، به دانشگاه دولتی تاجیکستان (واقع در شهر دوشنبه) در بخش زبانهای شرق قبولی گرفت، در سال ۱۹۹۰ بعد ختم دانشگاه به زادگاهش برگشت و بحیث استاد زبان عربی در مکتب زادگاهش ایفای وظیفه کرد. فعلا استاد دانشگاه دولتی به نام ابو عبدالله رودکی شهر کولاب است . اشعار او مدام در روزنامه و مجله های جمهوری به طبع رسیده اند. او خیالات رنگین، سخن آرای گوارا و نگاه بی آلایش عاشقانه و شاعرانه دارد او اشعار خود را در قوالب عروض سنتی می‌آفریند.

مجموعه "کسب پدر" نمونه بهترین اشعار او را در بر می گیرد :

هر صفحه ای برای قلم جانماز بود
در شعر هم عبادت دلبر نموده ایم
دانندهٔ کلام خداوند پی برد
جز بر خدای عاشق دیگر نبوده ایم

شمار ملت ما هم نمی بیند فزونی را

شمار ملت ما هم نمی بیند فزونی را

اگر ایزد نگیرد ره کشاکشهای خونیرا

گلستانی که در وصفش زبان بود ناتوان، شد خار
به عیب غیر می بینیم خاری و زبونی را

برون‌ازمرزکه‌خویش‌است‌وکه‌درویش‌ازما پرس،
چرا که خوب می دانیم اوضاع برونی را

شراب تلخ صوفی می نبوده، حرف ربانیست،
سواد می شناسی نیست ساقی کنونی را

پیاپی باده می‌نوشد،غزل در وصف می خوانده،
که گویا خوب می فهمد غزلهای جنونی را

درون سینه دل دارد ز غمهای جهان سوزش
نمی دانم کجا سازم غم و سوز درونی را

صحرای بخت گر چه پر از خار دیده ایم
کردیم وانمود، که گلزار دیده ایم

وز باب عشق یار سخن گفته ایم اگر
جانها به زور نفس گرفتار دیده ایم

جزخویش بس که مادیگران خوانده‌ایم بد
بیگانه را ز خویش دل آزار دیده ایم

آسودگی دهر گر امید کرده ایم
عمری به دهر محشر و بازار دیده ایم

کردیم آرزو و هوسهای بیشمار
ما خوابها به دیده بیدار دیده ایم

هر آن که قدر یاری را نداند گمان دارم، که خواری را نداند
شود صیاد روزی صید بازی اگر باز شکاریرا نداند
کسی دلشاد گردد از برارم آلها، بسی براری را ندانند
چرا من دوست دارم آدمیرا که هیچ او دوست داریرا نداند؟
که میگوید، که در راه محبت دل ما بی قراری را نداند؟
ز نو سازند اگر تخت سیاست محبت باز سازی را نداند

لعل جوبه میرزا حسن

شاعر لعل جوبه میرزا حسن ماه ناومبر سال ۱۹۵۱ میلادی در دیه تودیم ناحیهٔ شغنان به دنیا چشم گشاد، ناحیهٔ شغنان از زیبا ترین مناطق استان بدخشان واقع در شرق تاجیکستان است.

لعل جوبه سال ۱۹۷۳ دانشگاه آموزگاری شهر دوشنبی را ختم کرده چون استاد زبان و ادبیات در مکتب رقم ۵۸ ایفای وظیفه می کند، او از سال ۱۹۷۶ به این طرف شعر می گوید. در این مدت شعرهای او در روزنامهای "بدخشان ساویتی" جوانان تاجیکستان" "آموزگار"، "ادبیات وصنعت" به طبع رسیده اند، نخستین مجموعهٔ اشعار او " روزبهار" است.

اشعار لعل جوبه بیان گر طبیعت سحر انگیز دلربای زادگاه او بدخشان‌اند:

به زیر شعلهٔ مه شام گاهان	نهاده قله سر در چادر خواب
به تارش پارهٔ ابر سیاهی	نهان سازد نگاه گرم مهتاب

روزبهار

در محفل و در خندهٔ گل های بهار
آهنگ طرب ناک سراب است نوائن
گل باغ سروریست چو دنیای جوانی
چون تیر و کمان کوه و کمر ساخته رنگین
این روز چه روزیست،
فیروز بهاریست

آن بلبل شوریده در غنچه نهانی
با تار دل خویش همی خواند ترانه
باخندهٔ گل بشکند ارمان بهاری
از بعد بسا قصهٔ شیرین شبانه
این روز چه روزیست،

فیروز بهاریست

دمساز گلی تا به سحر دانهٔ شبنم
در صبح صفا سوی فلک رخت کشد باز
در دیدهٔ خورشید کند خانهٔ خلوت
چون بوی گلی سوی هوی تخت کشد باز
این روز چه روزیست،
فیروز بهاریست.
بس در کف هر خندهٔ خورشید بهاری
ریزند همه شوشهٔ شیرازه بامت
در برگ گل تازهٔ پندار تجلی،
با شبنم اندیشه کشم شعر به نامت
این روز چه روزیست،
فیروز بهاریست

امواج دمان میپرد از صخرهٔ این رود
در دامن هر موجهٔ او بوی بهار است.
کان میرود امروز به هر کوی و به هر جوی،
نوشید، ببویید که پیغام بهار است،
این روز چه روزیست،
فیروز بهاریست

دیه
به زیر شعلهٔ مه شامگاهان
نهاده قله سر در چادر خواب
به تارش پارهٔ ابر سیاهی
نهان سازد نگاه گرم مهتاب

ز قلبش شر شره ریزد به پایان
رسد گردی ز دریا تا به خورشید
به تار خاره سنگ کوه پیچد
تو گویی موج چون دستار اسپید
به مشت خویش کوبد باد سردی
به روش با هزاران آه و غلغل
به فرقش ماه میریزد غبارش
به گردش پیچتابی خورده دریا

به تارش گاه باران است گه برف
بهاران جنگ دارد با زمستان
زپای ترمها سر میکشد گل
رسد آواز طبل کوه ساران

خراشد با ستیغش سینهٔ ابر
سحرگه قله تا دامان مهتاب
چراغان میشود از شعلهٔ ماه
سحر دیهم به زی پردهٔ ماه

غزل

گر دل مرا ز سینه برون میکنی بکن — با زور عشق خویش جنون میکنی، بکن
دیدم که لاله داغ جدایی به دل نهاد — قلبم چو لاله غرقهٔ خون میکنی، بکن
بار فراق میکشم ای سنگدل شنو — این بار را اگر تو فزون میکنی، بکن
شمع وفاست مونس من در دل شبان — آنرا خموش گر تو کنون میکنی، بکن
گر صبح جام لاله ز شبنم نمود پر — در دیده ام سرشك تو خون میکنی، بکن
بنیاد گشته کاخ وفا با ستون عشق — گر با سپه تو میل ستون میکنی، بکن
سوزد ز عشق جان، نسوزد ایمان من — آن گاه عشق گر تو نگون میکنی، بکن

مظفر سغدزاد

شاعر مظفر سغد زاد سال ۱۹۵۰ در دیه نیکنات ناحیهٔ پنجکنت استان خجند واقع در شمال تاجیکستان به دنیا آمده است. او سال ۱۹۷۲ دانشگاه دولتی تاجیکستان را ختم نموده فعلا به حیث استاد در مکتب به نام فیض الله انصاری زادگاهش کار میکند.

اشعار مظفر در بسیاری از مجله و روزنامه های جمهوری به طبع رسیده اند. این چنین بعضی از اشعارش در مجموعه های دسته جمعی "رشته باران"، " نوسفر"، "به جوی نو آب آمد" نشر شده اند. اشعار سغدزاد بیانگر عشق و محبت، مهر وطن و تجسم گر دیار کهسار خوش منظر او می باشد:

در لب رودهای کوهستان
بادل پر سرور می گردم
در دل من ترانهٔ دریا
از غم و غصه دور می گردم
می براید چو آفتاب از کوه
در دلم آفتاب می رخشد
همچو گل ماهیهای زرینی
در نظر موج آب می رخشد

آبك چشمهٔ مصفایی،
عاقبت رفته و به جو ریزد
همچو آوای کبک خوش خوانی،
از دل من ترانه می خیزد

من و دریا

نشینم در لب دریای کوهی
بیینم روزهای رفته ام را

ببینم چین وآژنگ جبینم
من از آژنك و چین روی دریا

دل دریا برابر با دل من
دل من هم برابر با دل او
دل او سنگ ساحل را رباید
دل من می رباید یار نیکو

من از پستی بلندی ها بجویم
ولی دریا به پستیها روان است
سرود او اگر فریاد آب است
سرود من همه فریاد جان است

ترا بار دیگر دریابم ای گل

فدای چشم های پر خمارت
به جلوه آب کردی پیکر من
تبسم در لبانت موج بر موج
خیال رنگه رنگه در سر من

ترا می جستم از آواز بلبل
ترا از آسمان پر ستاره
ولی دریافتم باری ز تقدیر
ترا در این جهان بیکناره
ترا دریافته شاداب هستم
واز هر یك نگاهت مست بی یاد
ولی ناگه برفتی از بر من
درون سینه ام فریاد فریاد

ترا بار دیگر دریابم ای گل
همه عالم به دستت می سپارم
اگر خواهی، دل و جانم برایت
همان چشمان مستت می سپارم

محمد یوسف دوران زاد

شاعر محمد یوسف دوران زاد سال ۱۹۶۳ در دیه آخوند ناحیهٔ در بند جمهوری تاجیکستان چشم به دنیا گشاد. تحصیلات خود را در رشتهٔ اقتصادیات بازرگانی دانشگاه دولتی تاجیکستان فرا گرفته، در حال حاضر مشغول در امور بازرگانی است.

دوران زاد اکثر اشعار خود را در قالب شعر نو یا خود شعر آزاد ایجاد می‌کند، اگرچه اشعار نوشتهٔ او در وزنهای سنتی هم کم نیست. اشعار محمد یوسف بیانگر دل آگاه و گواه محبت و عشق صمیمی شاعر نسبت به وطن و مردم اویند:

مرا در سینه تنها راز من نیست　　در آن باشد تمام راز دنیا
دمی گر گوش بدهم بر دل خویش　　سراپا بشنوم آواز دنیا

مادر ....

دوشنبی، ای دوشنبی
مادر سبزینه سبزینه پوش من
نبیند درد را اصلا سر سبزت
نماند از تپیدن هیچ گه نبضت
دوشنبی، ای دوشنبی
مادر من،
مادر او،
مادر صدها هزاران قهرمان مادر
وای مادر اندر مردان بی مادر

تراکی ماه وروزت هست؟
تولد میکنی هر ساعتی صد بار
تولد میکنی تکرار با تکرار
تو پیریرا نمیدانی
ز بس از طفل سیریرا نمیدانی
اگر چه پیر گردیدیم
همچون کودک شیر خوار
نمی خواهیم زآغوشت رهایی را
جدایی را
بهشت جاودان ماست
دور دامن سبز تو،
ای مادر،
تولد میکنی هر ساعتی صد بار
تولد میکنی تکرار با تکرار
که این را زمرهٔ‌ای گمره نمی خواهند
به هر جایی دهند آواز
کو امروز یا فردا
رود ناگه سر فرزند
تمنایم ایا مادر
تولد کن به قصد این گمره
کسی تا در کنارت غیر فرزندت نیابد ره ...
دوشنبی، ای دوشنبی
مادر سبزینه سبزینه پوش من
نبینی درد و داغ کودکانت را
نبیند کودک تو درد و داغت را

دل من خود بود شش قطعه دهر

نمی دانم چرا گویند مردم دل کوچک درون سینه خواب است
دل من خود بود شش قطعهٔ دهر چو رود قطعه ها در پیچ و تاب است

مرا در سینه تنها راز من نیست در آن باشد تمام راز دنیا
دمی گر گوش بدهم بر دل خویش سراپا بشنوم آواز دنیا

گهی باشد دلم جان باز بیکار گهی باشد دلم سرباز سرحد
امانی دیارم را شب و روز نگهبانی کند از نیک و از بد

ببند او که در یك گوشه مردم حقیر و گشنه و بیحال گشته
بسان کشتهٔ پامال بیکس زدست ناحق پامال گشته

دل من همچو دنیای گشاد است ورا هست آسمان و ماه و انجم
چو در روی زمین در مزرع آن نمو یابد بهاران دانه گندم

دل من خود بود شش قطعهٔ دهر ندیدم گر چه پیکار گذشته
ولی از کشتگانش یاد آرم دل من می شود هر بار کشته

دل من خود بود شش قطعهٔ دهر بود این قطعه ها پر سوز و پر ساز
تپشهای دل خلق جهان را همیشه میکنم در سینه احساس

* * * * *

محمد اسماعیل اکبر[1]

سهم افغانستان در اقبال شناسی

چنانچه می دانیم آشنایی با علامه اقبال در افغانستان توأم باشعر هایش به افغانستان از طریق چاپ و نشر اشعار فارسی آن بـزرگوار و هـمچنین از طریق اشخاصی که در هند آن زمان از محضر او کسب فیض نموده اند، آغاز شده و بنا بر جذابیت و مساعدت فضای فرهنگی افغانستان گسترش یـافته است. این آشنایی و تأثیر پذیری از علامه اقبال بطور محیرالعقولی گسترده بود. نه تنها درمیان حلقات ادبی، بلکه درمیان علمای دینی، مراجع طریقت، عرفان و تصوف و تمام منورین افغانستان او را به یک چهرۀ مأنوس خودی، مؤثر و محرک تبدیل کرده است . من مطلب را از خاطرات و یادداشت های شخصی خودم آغاز می کنم تا تصوری ولو مختصر و مخدود نفوذ و تأثـیر اقبال در افغانستان درمیان مردم حاصل گردد.

۱ - در سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ من در جریان گشت و گذرهایی به گوشه و کنار کشور به محلاتی از ولایت تخار افغانستان سفر کردم این محل که ماورای کوکچه را در بر میگرفت شامل ولسوالی های رستـاق، چـاه آب ینگی قلعه و دشت قلعه بود. من کمتر، کتابخانۀ شخصی را دیدم که در آنها کلیات یا مجموعۀ جداگانۀ اشعار اقبال موجود نباشد. مرحوم حاجی عین -

---

۱ - محقق و پژوهشگر افغان.

الدین عینی از فضلای چاه آب و مرحوم میرزا محمد ابراهیم تقصیر از شعرای رستاق از مقلدین و پیروان اقبال در ادب و سخن بودند، در محافل ادبی که به اشتراک شعرا، فضلا، علمای دین و حتی ریش سفیدان و متنفذین صورت می‌گرفت، از قدما بیدل و از معاصرین اقبال همیشه مطرح بوده و محتوای فکری و بدایع آثار ایشان مورد بحث قرار می گرفت. آقای سلطان وکیل کریم الله خان، میرزا غلام محمد خان، محمد علی خان که یک دکاندار و بزاز محلی بود، بسانکات و اشعار از اقبال نقل می کردند و قطعات مکملی از اورا حفظ داشتند . در سالهای اخیر در شهر مزار شریف من شرف مصاحبت عالم و فاضل گوشه گیر افغانستان مولوی صالح محمد فطرت را داشتم. موصوف ده‌ها سال بحیث مدرس در دارالعلوم دینی اسدیهٔ مزار شریف وظیفه داشته است. تمام افکار ، اظهارات و صحبت های خود را با استفاده از اشعار و اقوال علامه اقبال تقویت می‌نمود و زینت می بخشید. نباید فراموش کنم که اولین مشوق شخصی من به مطالعهٔ آثار اقبال، مولوی عبدالرزاق ترکمن بود که سابقهٔ بیشتر از نیم قرن مدرسی در ولایات شمال کشور دارند. همچنان من با ارادتمندان حلقهٔ ادبی و عرفانی عارف شهیر معاصر افغانستان غلام سرور دهقان کابلی صحبت ها و دیدار هایی داشته ام که از جانب او با اندیشه های اقبال آشنایی یافته بودند. این تأثیرات، در زبان محتوا، عواطف و جذبات اشعار عارف موصوف افغانی بیشتر مجسم است بایاد آوری این خاطرات می‌خواستم به یک نکتهٔ اساسی اشاره کنم که نباید از اینکه در افغانستان آثار و تحقیقات زیاد دربارهٔ علامهٔ ما به نشر نرسیده است، به این نتیجه رسید که تأثیر اقبال در آنجا محدود بوده، همچنین به این خصیصهٔ فرهنگی افغان ها توجه دهم که آنان هنوز فیض صحبت زنده را از آثار قلمی برجسته تر می‌دارند و از قرائت باوجد و حال و اظهار نظرهای عارفانه و حکیمانه دربارهٔ آنها بیشتر مستفیض می گردیدند تا از طریق کتب و رسالات . بلافاصله باید نکتهٔ سومی را نیز ذکر کنم و آن برجستگی مشرب عرفانی اقبال است که در افغانستان آن زمان زنده، پویا و جوشان بوده است، من بسا از صوفیان طریق،

علمای دین و مردم عامی را دیده ام که به قرائت شعر:

ای غنچهٔ خوابیده چو نرگس نگران خیز   کاشانهٔ ما رفت به تاراج غمان خیز

گریسته اند در زندان پلچرخی، با میر محمد ولی از ریش سفیدان تخار و جمشید خان شعله از فضلای آن ولایت همصحبتی هایی دست داد. این دو شخصیت بسا از اشعار اقبال را به حافظه داشتند و با زمزمهٔ آنهامحظوظ می‌شدند. میر محمد ولی دعائیه مشهور اقبال :

یارب درون سینه دل باخبربده

را با وجد و حال خاصی زمزمه می کرد که شور انگیز بود.

۲ - جنبه های انقلابی افکار اقبال درمیان شعرای انقلابی حتی چپی‌های افغانستان تأثیرات ژرف داشت. یکی از زندانیان سیاسی تندرو، حاشیهٔ دفاعیهٔ خود را با این اشعار انقلابی مزین ساخته بود که انعکاس گسترده‌ای در حلقات سیاسی داشت .

هر که حق باشد چوجان اندرتنش   خم نگردد پیش باطل گردنش

درجهان نتوان اگر مردانه زیست   همچو مردان جان سپردن زندگیست

واین تأثیر پذیری از اقبال حتی از زمان مشروطه خواهان مشهور است. همچنان اشعار:

خواجه از خون رگ مزدور سازد لعل ناب

از جفای دهخدایان کشت دهقانان خراب

انقلاب، انقلاب ای انقلاب......

ساحل افتاده گفت: گرچه بسی زیستم....

خدا آن ملتی را سروری داد.....

قبای زندگانی چاک تاکی......

مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست......

وصدها اشعار دیگر در اکثر میتینگ ها و تظاهرات و اجتماعات سیاسی گروه های انقلابی قرائت و استقبال می گردید. در اینجا نیز باید نکته ای علاوه کرد که این انقلابیون و سیاسی ها اشعار اقبال را مطابق افکار خود تعبیر و

تفسیر می کردند و به گفتهٔ مولانای بزرگ هر یک به ظن خود یار او شده بودند.

در هنگام کودتای داودخان برای مبارزه با خوشبینی ساده اندیشانهٔ روشنفکران و مردم در میان شعرای تخارو بدخشان مشاعره‌ای به اقتفای غزل معروف علامه اقبال :

لالهٔ ایـن چـمن آغشتهٔ رنگ است هـنوز سپر از دست میندازکه جنگ است هـنوز

به راه انداخته شد که به حدود سی پارچه شده بود . متأسفانه من امروز چیزی از آنها به حافظه ندارم.

۳ - تأثیرات اقبال در مطبوعـات رسـمی افغـانستان از زمـان سـراج الاخبار دیده می شود خصوصاً محمود طرزی اکثر سرمقاله های این نشریه را بااشعار زیبا و متین اقبال مزین می ساخت از جمله مقالهٔ مشهور «عروة الوثقی» با این مصرع حضرت اقبال شروع شده است :

حدی را تیز تر می زن چو محمل راگران بینی

قرار معلوم اولین رساله دربارهٔ شرح حال و اندیشه های اقبال از طرف شاهزاده احمد علی درانی در مجلهٔ کابل سال ۱۳۱۱ نشر شده است. می‌گویند این شخص در مدت اقامتش در هند از محضر علامه اقبال، فیض فراوان برده است .

گزارش جریان سفر اقبال به افغانستان با اشعار و مقالات استقبالیه از جانب قاری عبدالله ملک الشعراء، عبدالعلی مستغنی ، جیلانی اعـظمی ، سرور صبا، سرور گویا اعتمادی در رساله‌ای نشر شده و اشعار اقبال دربارهٔ افغانستان و تأثیرات او از جریان سفر به زیارت آرامگاه ظهیرالدین محمد بابر در کابل ، مزارات غزنه و قندهار در رساله‌ای در کابل چاپ شده که حتماً در دسترس محققین قرار گرفته است .

شعرای افغانستان از جمله استاد خلیل الله خلیلی قصاید، قطعـات و غزلیات پر شوری دربارهٔ شخصیت و افکار علامه به نشر رسانده اند.

استاد غلام حسن مجددی، مقالاتی در مجلهٔ ادب پو هنتون کابل دربارهٔ اندیشه های اقبال به نشر رسانده اند.

مرحوم عبدالهادی داودی اشعار اردوی اقبال را به فارسی ترجمه و در کابل نشر نموده بودند که سرور گویا نیز قبلاً به صورت پراکنده به این مهم اقدام نموده بوده است .

ضیا قاری زاده شاعر برجستهٔ معاصر ، فرزند ملک الشعرا قاری عبدالله یک رسالهٔ پروفیسور احمد آتش محقق ترکی دربارهٔ علامه را ترجمه و به چاپ رسانده اند.

نویسندهٔ محقق و ژورنالیست برجستهٔ افغان محمد قدیر تره کی دربارهٔ جاویدنامه مقالهٔ پرمحتوایی به نشر رسانده اند.

استاد بهاءالدین مجروح پروفیسور فلسفه، جوانب فلسفی افکار اقبال را در چند مقاله توضیح نموده اند. شاعر فقیر و متصوف افغانستان مولوی خال محمد خسته که مدتی را در هند مهاجر بوده اند با علامه اقبال محشور و همصحبت بوده و در اشعار و افکارشان تأثیرات اقبال بسیار بارزبوده. موصوف رساله‌ای به نام «بندهٔ خاص خدا = ۱۳۵۷ هـ ق» که مادهٔ تاریخ وفات علامه نیز هست، نوشته اند که متأسفانه اقبال چاپ نیافته و در آرشیف ملی افغانستان محفوظ است .

رساله‌ای تحت عنوان معنی عشق از نظر اقبال بقلم دکتر روان فرهادی چاپ شده است . همچنان نمونه های اشعار علامه اقبال در نصاب تعلیمی مضامین قرائت فارسی بعد از صنف چهارم الی دورهٔ تحصیلات عالی زبان و ادبیات در افغانستان شامل و معمول بود و ازین طریق اهل معارف باذوق، مشرب و تفکر موصوف آشنا می شدند.

در شمارهٔ ششم جدی سال ۱۳۶۹ اخبار هفته در مقاله‌ای تحت عنوان «فرهنگ باید سیاست را تلطیف کند» در شماره ۱۷ اسد سال ۱۳۷۰ انیس تحت عنوان «موقعیت تاریخی و مسئولیت ادبی ما» بحثی مبتنی براینکه انقلاب فکری واقعی در زبان فارسی از اقبال آغاز می شود، از طرف اینجانب طرح و در مطبوعات و محافل پیگیری گردید که بعداً در جریدهٔ ندای اسلام در شهر مزار شریف نیز انعکاس یافت وحتی تا حال در بین شعرا و

نویسندگان این بحث ادامه دارد.

باآنکه به نسبت وجود سیاست های نامساعد و مشکلات طبع و نشر، آثار مطبوع زیاد دربارهٔ اقبال ، چاپ نشده، اما تأثیرات او درمیان اهل عرفان و ادب، علمای دینی، سیاسیون، روشنفکران و دیگر بخش های آگاه جامعهٔ افغانی بسیار گسترده بوده و اورا به یک چهرهٔ کاملا خودی تبدیل کرده است .

یک نکتهٔ دیگر که شاید چندان مهم به نظر نیاید ولی براشاعه و تأثیر اندیشه های او نفوذ وسیع داشته است ساختن آهنگ ها برای اشعار اقبال از جانب موسیقی دانان افغانی بوده است که این پارچه ها را من به خاطر دارم :

«برخیز که آدم را هنگام نمود آمد»

و

«گشاده روز خوش و ناخوش زمانه گذر»

از ضیاء قاری زاده با تخلص هنری کبوتر

«به بحر رفتم و گفتم به موج بیتابی»

و

«صورت نپرستم من، بتخانه شکستم من»

از دکتر صادق فطرت ناشناس

«بیا که تازه نوامی تراود از رگ تار»

از مسحور جمال

«جانم در آویخت باجویباران»

از وحید قاسمی

«ناقهٔ سیارمن»

و ده ها آهنگ دیگر.

۴ - اما عمده ترین هم آواز اقبال و ادامه دهندهٔ راه او در طریق احیای تفکر دینی در اسلام، در افغانستان علامه استاد صلاح الدین سلجوقی است . چنانچه می دانیم در زندگی نامهٔ اقبال که به همت فرزند فرزانه شان نشر گردیده از همصحبتی های اقبال باقونسل افغانی در بمبئی و دهلی

صحبت‌هایی رفته. این قونسل، همانا صلاح الدین سلجوقی است . علامه سلجوقی در خط فکری اقبال و در جهت تفصیل مطالبی که از جانب علامه اقبال به اجمال یاد آوری شده آثار ارزشمندی به نشر رسانده اند. کتاب پرارج تجلی خدا در آفاق وانفس، ادامه و تکمیل احیاء تفکر دینی در اسلام یک اثر برجسته است. مقدمه‌ای بر علم اخلاق، تفصیل اسرار خودی و رموز بیخودی بامراجعه به تمام تاریخ حکمت و عرفان علی الخصوص در تمدن اسلامی می‌باشد. کتاب جبیره یک اثر ابتکاری در جهت توضیح ، تکوین عالم امکان و تکامل جامعهٔ بشری است که با دیدگاه قرآنی تشریح شده است . تقویم انسان ادامهٔ این کتاب است دربارهٔ مقام انسان و نقش اعتقاد در کمال یابی او و همچنین جستجوی یک بنیان گسترده و قویم تفکر دینی . رسالات گوشه‌ای از پیغام نو که در ذیل ترجمهٔ محمد«ص» در شیرخوارگی و خرد سالی چاپ شده. تفصیل اجتماعیات و سیاسیات اندیشهٔ اقبال است که بامبانی حکمی و عرفانی تقویت گردیده است ، و کتب نگاهی به زیبایی، افکار شاعر و نقد بیدل ادامه و تکمیل نظر علامه اقبال در زمینهٔ احیاء و انکشاف ادب و هنر در جوامع اسلامی می باشد و بالاخره کتاب افسانهٔ فردا موضعگیری اعتقادی و فرهنگی اسلامی است در برابر جهانی شدن تمدن، اقتصاد علم، تکنولوژی و فرهنگ معاصر. یعنی می خواهم بگویم که لب افکار علامه اقبال دربارهٔ ضرورت احیای تفکر دینی، تقویهٔ سلوک و تهذیب اسلام، احیای شخصیت دینی و بعد دلیرانه اخذ و جذب تمدن براین مبادی و مبانی قویم ، آن طوری که به صورت تفصیلی و منسجم در آثار علامه سلجوقی اشاعه یافته، من اطلاع ندارم که درجای دیگری چنان پیگیرانه تعقیب شده باشد که متأسفانه هم در افغانستان، هم در ایران و پاکستان مسکوت مانده و باید مورد توجه قرار گیرد.

و اما عرایضی که خودم میخواهم علاوه کنم این است، حرکات سیاسی کردار گرایانه و تسلط دیدگاه های مبتنی برمنافع تنگ نظرانهٔ سیاسی باعث به فراموشی سپرده شدن بعضی از جنبه های اساسی فکر اقبال گردیده است که باید به آنها عمیقاً توجه گردد. چنانچه شاهد هستند امروز در افغانستان تلاش

عظیم تاریخی در جریان است، متأسفانه مطبوعات ظاهربین ، منفی باف دنیای معاصر چهرهٔ تاریکی ازین توفان عظیم تاریخی ارائه می کنند . این مردمی که نقش قاطع در ازهم پاشی امپراتوری شوروی ایفا کردند امروز دریافته اند که پیکر بریده شدهٔ امت اسلامی در آسیای میانه بدون ایجاد یک نظام باثبات، دور اندیش و هدفمند در افغانستان احیا نمی گردد و آنها به طور کامل به شخصیت خود دست نمی یابند، آنها باصدها رشته علایق با ملل مسلمان منطقه ازنیم قاره گرفته تا ایران و ترکیه پیوند داشته اند اما امروز مراجع سیاسی و فرهنگی دول مسلمان به افغانستان و آسیای میانه یعنی جوشان ترین کانون تمدن اسلامی در طول تاریخ ، خاستگاه امام بخاری ها، امام سغدی ها، امام ما تریدی ها و صدها افتخار دیگر عالم انسانیت و جوامع اسلامی توجه شایسته ندارند. منظور من البته مداخله سیاسی درین کشور ها نیست . احیای علایق دینی و فرهنگی است . مجامع دینی ترکیه با ایجاد چند مکتب در افغانستان و آسیای میانه دور نمای خوبی از روابط خود با این کشورها ترسیم کرده اند. آیا ایران و پاکستان در کنار درگیری ها و مصروفیت های گسترده شان در منطقه، نمی توانند به چنین اقداماتی که جنبهٔ آشکار، مؤثر و مثبت دارد متشبث گردند؟ آیا حلقات فرهنگی این کشور ها با ایجاد مراکزی برای مطالعهٔ وجوهات مشترک تاریخی عقیدتی و فرهنگی نمی توانند بسا از گره ها و معضلات را باز کنند؟ بطور مثال اگر اندکی توجه را به گستردگی تاریخی و جغرافیایی طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه نماییم به احیای یک سلطنت معنوی از دهلی گرفته، تا اوش و سمرقند یاری نکرده ایم؟

آیا احیای حلقات بیدلی، انگشت گذاشتن به یک نقطهٔ حساس اعتقادی، ذوقی و ادبی مشترک نیست؟ ما می توانیم از اندیشه های علامه‌اقبال در راه احیاء و التیام این روابط و سیعاً بهره بگیریم طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه که متعالی ترین نحلهٔ معرفت اسلامی در تجسم و تمثیل متوسط بوذن دین اسلام در رابطه به معنویت و مادیت، فردیت و جمعیت است، بیان معاصر خود را در اندیشه های اقبال یافته است . اسرار خودی و رموز بیخودی، تأکید اقبال

برخلوت و اعتزال آگاهانه، کراری وزیرکی ارزش وقت را دریافتن و تمرکز همه قوای باطنی برامر لازم به نظر من تفصیل همان مقولات سفر در وطن ، خلوت در انجمن ، هوش دردم و نظر بر قدم است و این افکار وقتی به ثمر می‌رسند که با این نهاد عمیقاً اعتقادی پرورده شده در طول تاریخ پیوند بیابند. امروز حرکت اسلامی در افغانستان از یکجانبگی صدمهٔ زیاد می بیند، این یکجانبگی را به نظر ما جنبهٔ عرفانی اندیشهٔ اقبال تکمیل می کند و می‌تواند حلقهٔ وصل تمام اقوام مسلمان منطقه گردد، از تندی و خشونت بکاهد، تعصبات راکم کند، وحشت و هراس را زایل سازد و تبلیغات منفی راخنثی کند . به این ابیات توجه کنید در اسرار شریعت :

آدمی اندر جهان خیر و شر | کم شناسد نفع خود را از ضرر
کس نداند زشت و خوب کار چیست | جادهٔ هموار و نا هموار چیست
شرع برخیزد ز اعماق حیات | روشن از نورش ظلام کاینات
گر جهان داند حلالش از حرام | تاقیامت پخته ماند این نظام

اما اگر در همین جا توقف کنیم، ممکن است دین به ظاهر بینی، قشریت، جمود و تعصب بینجامد که این بزرگترین خطر برای احیای مسلمین است، راه چاره حرکت به سوی باطن است و آن توسط طریقت حاصل می‌گردد، علامه اقبال می فرمایند :

پس طریقت چیست ای والاصفات؟ | شرع را دیدن به اعماق حیات
فاش می خواهی اگر اسرار دین | جز به اعماق ضمیر خود مبین
گرنبینی دین تو مجبوری است | این چنین دین از خدا مهجوری است

آگاهان می دانند که این اظهارات اقبال کاملا منطبق بانصّ و روح قرآنی است :

تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است | گفتم کنایتی و مکرر نمی کنم

والسلام علی من اتّبع الهدی .

*****

عزت الله رکوعی[1]

آشنایی با آستانهٔ حضرت علی بن موسی الرضا(ع)

هارون پسر دوم مهدی ملقب به الرشید به سال ۱۷۵ هجری، فضل بن یحیی برمکی را از حکومت خراسان معزول و به جای او علی بن عیسی را به حکمرانی آنجا منصوب می کند.

علی بن عیسی مرکز حکومت خود را در شهر بلخ قرار می دهد و ظلم و ستم و تجاوز را به مردم خراسان پردامنه تر از حکام گذشته دنبال می نماید. چنین است که در زمان این حاکم جبار، خطهٔ خراسان به رهبری رافع بن نصر، سرزمین آشوب و ناآرامی و اعتراض می شود (فصل نامهٔ شماره ۱۳). هارون در سال ۱۹۲ برای رفع غائلهٔ رافع و رسیدگی به تعدیات علی بن عیسی و جنگ با خوارج مشرق ایران با سپاهیان خویش عازم آن دیار می گردد لیکن در راه ناخوشی براو راه می یابد و چون به گرگان می رسد مرض شدت می کند، وی از آنجا با حال نزار به توس می رود و مرگ او در جمادی الثانی سال ۱۹۳ در این شهر اتفاق می افتد. به فرمان مأمون جسد هارون را در کاخ حمید بن قحطبه که بعدها جسد مبارک حضرت رضا(ع) نیز در آنجا مدفون شد به خاک می سپارند(۱).

---

۱ - برگرفته از: سرزمین ما، مروری به تاریخ معماری ایران، تهران: نشرکیهان، ت.ن، ص ۱۳۳-۱۶۱.

در زمان خلافت مأمون، علویان عراق نهضت شدیدی ایجاد می کنند. مأمون برای رفع این جنبش و جلب نظر علویان و ایرانیان و تحکیم پایه های خلافت خود و شرعی نشان دادن آن از ارادت و عشق مردم خراسان سود می‌جوید و امام هشتم(ع) را از مدینه به خراسان دعوت می نماید. ابتدا حضرت‌رضا«ع» از دعوت مأمون سرباز می زند اما پس از اصرار فراوان که با تهدید همراه بود، آن را می پذیرد و با همراهان خود از طریق بصره و اهواز و فارس به سوی زادگاه زبا دری هجرت می‌نماید و در ادامهٔ راه بسر زمین فیروزه (نیشابور) در محله ای که کوی قزوینی ها نام داشت نزول اجلال می فرماید.

اما پس از ترک نیشابور (۲) و رسیدن به مرو مأمون با شایستگی تمام از آن حضرت استقبال می کند و احترام و تجلیل برای ورود و اقامت آن حضرت در آن شهر بجا می آورد. حضرت رضا(ع) مدتی را نیز در مرو می گذراند و سپس مأمون دختر خود را به عقد او در می آورد و مقام ولایت عهدی را به معظم له پیشنهاد می‌کند؛ حضرت باناخشنودی و ناراحتی ، برای مصالح اسلام آن امر را قبول می کند. این اعمال اگرچه مورد استقبال شیعیان قرار می‌گیرد لکن مقبول طبع پیروان سنت و جماعت قرار نمی گیرد و بهمین خاطر مأمون آن حضرت را در توس مسموم و به شهادت می رساند و آنگاه برای فریب مردم جنازهٔ آن حضرت را بااحترام هرچه بیشتر تشییع می‌کند و آن را بربالای سر هارون به خاک می سپارد. پس از این رخ‌داد سناباد به مشهد الرضا شهره می شود و رفته رفته از رونق و اعتبار شهر توس کاسته می‌گردد و مشهد الرضا به اعتبار می رسد.

مشهد در فراز و نشیب

اما این اعتبار و توسعه و رونق مدت زمانی به طول نمی انجامد، بدین معنی که بنای اولیهٔ آرامگاه آن هشتمین اختر تابناک بر اثر جهل و تعصب سبکتگین ترک (۳) ویران می گردد، و دوباره بنا به دستور محمود غزنوی و به همت سوری بن معتز، جان تازه ای می گیرد(۴)، و سپس در دورهٔ سلاجقه

ساختمان مقبره به دست غزان که دردناک تر از حملهٔ مغول بود، خراب می‌گردد و بعد به موجب کتیبهٔ متصل به متن سنگ قبر آن حضرت، بنا در حدود سال ۵۱۶ هجری، به دست شخصی به نام ابوالقاسم احمد بن علی - العلوی حسینی برپا می شود (۵)، و چند سال بعد نیز ابوطاهر بن سعدالقمی وزیر سلطان سنجر گنبد باشکوهی بر روی قبر آن حضرت بنا می‌کند(۶)، و زمرد ملک دختر سلطان محمود بن محمد سلجوقی ازاره روضه را باکاشی‌های نفیس رنگی به اشکال کوکبی و مسدس و مثمن می آراید و مجدداً در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه، شهری که تمامی تحولات اجتماعی و تاریخی خود را مدیون آستان قدس رضوی بود با حمله خانمان سوز مغول یکسره به یغما می‌رود و ویران می گردد و همین مسأله سبب می شود که خرابیهایی نیز به ساختمان بقعه واردگردد و نزدیک به یک قرن بعد غازان خان به تعمیر بقعه می پردازد و سپس به فرمان برادرش سلطان اولجایتو، (۷) گنبدی مرتفع برشانه های دیوار حرم برپا می‌گردد(۸) و روی آن گنبد در سال ۹۳۲ به فرمان شاه طهماسب اول زراندود می شود و دیری نمی گذرد که طلاجات مذکور به وسیله سپاه عبدالمؤمن اوزبک فرزند عبدالله خان ثانی امیراوزبکان به غارت می رود، لکن این چپاول و غارت را شاه عباس اول بنابر نذری که کرده بود جبران می کند.(۹)

مجموعهٔ آثار آستان قدس رضوی

این مجموعه که یکی از باعظمت ترین اماکن مقدسهٔ جهان اسلام است بحق موزه ای است از آثار گوناگون فن معماری که می توان آن را از نظر کتابت خطاطی و آیینهٔ کاری و گچ بری و کاشی کاری و نقاشی و مقرنس کاری و سایر رشته های هنری، زینتی بر تارک معماری ایران و تاریخ هنر اسلامی به شمار آورد.

این ابنیهٔ بی‌نظیر در حال حاضر مشتمل بر پنج صحن به نام‌های انقلاب و آزادی و امام و جمهوری و قدس، و همچنین بناهایی به اسامی مسجد گوهر

شاد، مهمانسرای حضرتی، نقاره خانه، دارالسعادة، دارالاخلاص، دارالولایة، دارالشکر، دارالسلام ، دار الحفاظ، دارالسرور، دارالذکر، دارالزهد، دارالسیادة، حرم، ضریح، گنبد زراندود، دومناره با روکش طلا، کتابخانه و موزه، مسجد بالاسر، غرفات دواشکوبه ، و سقاخانه و گنبد اللهوردیخان و گنبد حاتم خانی و متعلقات دیگر می باشد.

صحن انقلاب (عتیق یا عباسی سابق) که در جبهۀ شمال روضۀ مقدسه جای گرفته به شکل شمالی و جنوبی ساخته شده و برگرد خود چهار ایوان و غرفاتی را با ترکیب موزون و هم‌آهنگ کنار یکدیگر جای داده که در آن نشانه‌ای از معماری زمان امیر علی شیر نوایی (۱۰) و مجموعه ای از ویژگیهای معماری قرن یازدهم هجری قمری شکل گرفته اند.

در این صحن که طول آن حدود ۱۰۴/۵۰ متر و عرض آن به ۶۴/۵۰ متر می‌رسد گذشته از آنچه گفته شد و همچنین سه در ورودی و پنجرۀ بزرگی از برنز و فولاد ، سقا خانه ای بنا شده معروف به سقاخانه اسمعیل طلایی . این سقاخانه دارای ساختمانی است با سقف گنبدی با هشت دهانه بربدنه و با پوششی از مطلا ، در داخل سقاخانه سنگاب یک‌پارچه ای به ارتفاع ۱/۳۶ متر و ضخامت ۲۵ سانتیمتر و محیط ۶/۲۰ متر و دهانه ۱/۹۸ متر گذارده شده که می‌گویند به امر نادر شاه آن را از هرات آورده اند.

ایوان شمالی

ایوان شمالی که طول آن ۱۴/۸۰ متر و عرض آن ۸/۲۰ متر و ارتفاعش به ۲۲/۵۰ متر می رسد در زمرۀ بناهای دوران سلطنت شاه عباس صفوی است لکن به موجب کتیبه ای که برپیشانی آن به خط ثلث زرد بر زمینۀ کاشی‌های لاجوردی رنگ نقش بسته به عهد شاه عباس دوم مورد بازسازی و مرمت قرار گرفته است. این کتیبه که مورخ به سال ۱۰۵۹ هجری و به خط محمد رضا امامی می‌باشد به شرح زیر است :

امر به تعمیر هذه العمارة المبارکة الرضویه السلطان الاعظم و الخاقان المعظم مولی الملوک العرب و العجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه عباس الثانی الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان خلد الله ملکه، کتبه محمد رضا الامامی فی ۱۰۵۹

ضمناً در این ایوان گذشته از ساخت و سازهای درونی همراه با مقرنس کاری و خطوط مختلف فراوان ، دو کتیبه بر دو سر پایه های ایوان جای گرفته که مضمون آن دو حاکی از آن است که ایوان مذکور به عهد محمد شاه قاجار به وسیله شخصی به نام حاجی قبادعلی مرمت کامل شده است. این دو کتیبه به شرح زیر خوانده می‌شود:

۱ - بسعی مقرب الخاقان حاجی قباد علی بیکای حاجی خانقلی بیکا نایب آقائی

۲ - ناظم امور سرکار فیض آثار جناب حاجی میرزا موسی خان از مال موقوفه موفق به تعمیر شد.

ایوان غربی

ایوان غربی که زیر برج ساعت قرار گرفته ، باسنگ خلج و ازاره سنگ سیاه و سطح نمای آن با کاشی کاری نفیس زیبا و کاشی های معرق چند رنگ همراه با مقرنس های تزیینی و خط نوشته هایی مانند آیة الکرسی و سورهٔ هل اتی و آیهٔ مبارکهٔ نور و احادیثی از صحیح بخاری پوشیده شده و از متن کتیبه‌ای که به خط ثلث برجسته برلوحی از سنگ نقر گردیده و بر سر در خارجی ایوان نصب گردیده چنین پیداست که ایوان مذکور به عهد شاه عباس اول برپا شده ولی در زمان سلطنت شاه عباس دوم به وسیله ایشیک آقاسی تاجر باشی و به معماری استادانی چون شریف و عرب شیرازی تجدید بنا گردیده است. این کتیبه که خط محمد رضا امامی را به تماشا می‌گذارد به شرح زیر خوانده می‌شود :

امر هذا بتجدید الباب المبارک العباسی ، السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم مالک الرقاب الامم مولی الملوک العرب والعجم السلطان بن ، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس الثانی الصفوی حسینی بهادرخان خلدالله ملکه

ایوان شرقی

ایوان و سردر شرقی صحن که نقاره خانهٔ آن ظاهراً در عهد قاجاریه برپا شده (۱۱)، تزیینات سطوح آن متقارن با ایوان غربی شکل گرفته و در ورودی آن بر اساس کتیبهٔ موجود در سال ۱۰۴۴ ساخته و پرداخته شده است. این کتیبه که بر پیشانی سردر جای گرفته به شرح زیر است :

هو الباقی

در زمـــان شــــهنشه دوران — آن نسب بـوتراب دیـن پـرور
خسرو بر و بحر شاه صفی — ســایهٔ لطــف ایــزد داور
دری از بــهر صحن کرد تمام — بــندهٔ نـیک خـواه آن ســرور
کــلب آل علی خلف که بود — حـلقه درگـوش درگـهش قـیصر
وه چه در کز پی ضیاء هرصبح — بــوسدش آستــان شــه خــاور
وه چه در کز ره شرف جبریل — کـرد جاروب گـردش از شـهپر
چون زدولت سرای شاه رضا — یــافت ایـن بـاب زیـنت دیگـر
خـوانـد معمـار کـاینات اورا — قــبله گــاه دعــای اهــل نــظر
چون پی چشم زخم او گردون — اختر آورد و ریخت در مجمر
بانگ تحسین ز آسمان برخاست — کــه مریزاد دست صنعت گـر
دهر گفت این نشان دولت را — کَس مبینــاد بسته تــا مــحشر

هاتفی گفت سال تاریخش

<u>ابهر فردوس ره بجو زین در</u>
۱۰۴۴

ایوان جنوبی

کهن ترین و جالب ترین و مهم ترین قسمت این صحن ایوان جنوبی آن است که حدود سال ۸۸۵ هجری به فرمان امیر نظام الدین علی شیرنوایی بنا شده است (عکس شماره ۱۷). در این ایوان که سطوح نمای داخل آن با پوسته‌ای از طلا پوشانده شده و بر روی آنها بر گره های شش بندطبل شل تزیین گردیده است (شکل شماره ۶) گذشته از چهار در طلا که هریک ارتباط و فضای ایوان را با بخش‌هایی از داخل حرم برقرار می کند و علاوه بر دو کتیبهٔ سراسری حاوی عباراتی دربارهٔ فضیلت زیارت مرقد حضرت رضا(ع) و ازاره ای به ارتفاع دو متر از سنگ مرمر الوان و کتیبهٔ دیگری دربارهٔ تعمیر ایوان که از عهد ناصرالدین شاه به یادگار مانده، مشتمل بر قصیدهٔ مفصلی است در بیست و دو بیت که مضمون آن حکایت از این می‌کند که در اواخر سلسلهٔ صفویه ، به وسیلهٔ والی خراسان نادر قلی (نادرشاه بعد) ایوان مذکور و منارهٔ بالای آن تعمیر و زراندود گردیده و منار پشت ایوان عباسی - که می‌نویسند معمار آن استاد علینقی مشهدی بوده - ساخته و پرداخته شده است(۱۲). این قصیده که شاعری ندیم نام یا تخلص بوده و کاتب آن محمد- علی بن سلیمان نام داشته ، به شرح زیر است:

حبّذا زین منظر عالی که فردوس برین

بردرصحنش چو زائر از صداقت جبهه ساست

آسمان زین آستان فیض سعادت می برد

وز فضایش عالم انوار در کسب ضیاست

چشم انجم روشن از گردوغبار درگهش

دیدهٔ سیاره را مانند ثاقب توتیاست

شهریاران را ازاین ایوان کیوان روزوشب

دیدهٔ امید چون کشکول بردست گداست

مـاه از مـهر مـی بـخشد ضیـاء آئـینه اش
شکل خورشیدی عیان اینجازهرخشت طلاست

رسـته از صحن جنـان گـلدسته ای زریـن مـهر
آشیـان مـرغ آمـین است یـادست دعـاست

یـانوروزان مشـعل نـوریست در دست زمـین
کـز فـروغ آن مـنور تـا ابد صحن سماست

جـان فـدای روضـه ای کـز فـضل رب العـالمین
مغفرت در جستجوی و معصیت دردست ویاست

فیض رحمت بین کز اندک اشک در یک‌طرفه عین
رستن گلهای عـفو از تـخم عصیان جابجاست

کـرد تـجدید بنـا اینجـا سکـندر طـالعی
کز غلامـان در سلطان عـلی مـوسی الرضاست

کـلب درگـاه امـیرالمـؤمنین نـادرقلی
آنکـه در هرکـار امـیدش بـتوفیق خـداست

والی ملک خـراسـان آنکـه از اخـلاص و صـدق
نـیت صـافش بـحق از روز اول آشنـاست

دیـده تـا فـیض نـظر از سـاقی کـوثر مـدام
بـرکفش مـانند نـرگس متصل جام طـلاست

هـم زیـمن فـیض او انـدر جهـان افشـار را
برتمـام خـلق ایـران تـاقیامت فخرهـاست

چون زدست جود او اینجـا بـمصرف مـی رسـد
این طلا را هرکه دست افشار مـی گـوید رواست

تـاجبخش عـرصهٔ عـالم کـه از شـمشیر او
فـتنه و آشـوب هـا پنهـان بـه کـنج انزواست

آنکـه از چـین جـبین و قهرمـان صـولتش
رای هـند و قـیصر و خـاقان بـمحنت مبتلاست

لشکر او را خطاب از غیب شد اصحاب دین
در حقیقت حامی شرع مبین مصطفی«ص» است
شحنهٔ عالم درآن ملکی که شبگیری کند
دزد را رنگی نباشد گرهمه دزد حناست
از قزلباشی علم گشته ز شخص همتش
صفه و گلدسته و صحن مقدس زوطلاست
شد بتوفیق خدا ایوان و گلدسته تمام
باد باقی تا اثر از گردش دوران بپاست
از زبان کعبه گفتم بهر تاریخش ندیم
دم بدم زان صفه و ایوان هویدا صد صفاست

کتبه محمد علی بن سلیمان الرضوی غفرذنوبهما فی شهور سنه خمس و اربعین ومائة و الف (۱۱۴۵ هق).

مناره ها

به طوری که بیان شد در ساختمان آستان قدس رضوی دو مناره به قرینه شکل گرفته اند. یکی از این دو مناره در مجاورت گنبد و آن دیگری به فاصلهٔ نسبتاً زیادی در شمال صحن عتیق و بربالای ایوان شمالی (عباسی) به نمایش در آمده است. منارهٔ گنبد که از روی یک پایهٔ مدور ارتفاع گرفته، احتمالاً متعلق به عهد سلجوقیان می‌باشد و از بالا به پایین شامل دو کتیبه است که سال ساختمان آن در هیچیک از کتیبه ها موجود نیست، ولی مؤلف تاریخ آستان قدس آن را از زمان شاه طهماسب اول (۱۳) دانسته، و دانشنامهٔ ایران و اسلام آن را به عهد سلطان محمود غزنوی و سوری بن معتز (۱۴)، نسبت می دهد» بهرحال ارتفاع این مناره که بوسیلهٔ نادر شاه زراندود گردیده از سطح زمین ۴۰/۵۰ متر و محیط قاعدهٔ آن به ۱۳ متر می رسد و کتیبهٔ زیر مقرنس آن به خط ثلث بهاء الدین محمد جعفرالخادم مشتمل بر صلوات بررسول اکرم«ص» و

ائمهٔ معصومین«ع» و آیهٔ شریفهٔ ۴۱ از سورهٔ فاطر و برکتیبهٔ تحتانی آن یک آیه از اول سورهٔ (الفتح) نقش بسته است ، و اما منارهٔ دیگر که پشت ایوان شمالی برپا شده از لحاظ شباهت ظاهری با منارهٔ مذکور رقابت دارد منتها بـا ایـن تفاوت که منارهٔ اولی در عهد سلاجقه ولی منارهٔ اخیر الذکر در زمان نادر شاه افشار بنا گردیده است .کتیبهٔ این مناره بشرح زیر است :

عالیجناب سلالهٔ سادات العظام امیر سید احمد الحسینی سرکشیک وکلب عتبهٔ علیهٔ روضهٔ رضویه محمد جعفر الخادم فی شهر رمضان المبارک ۱۱۴۶

دار السیادة

از ایوان طلا به دارالاخلاص و از آنجا به دار السیادة می رویم . قدمت دارالسیادة که در امتداد محور شمالی و جنوبی طراحی شده به زمان سلطان - محمد بن مسعود سلجوقی می رسد (۱۵) ولی به امر گوهر شاد خاتون همسر شاهرخ شاه تیموری ساختمان آن تعمیر و بازسازی شده است . بانی آیـنه کاری آن را صاحب المآثر والآثار ، محمد تقی مـیرزای رکـن الدوله بـرادر ناصرالدین شاه ذکر کرده و می نویسد: آینه کاری دارالسیادة از اروقهٔ ملحقه بروضهٔ حضرت رضوی علیه السلام در تولیت نواب والا محمد تقی میرزای رکن الدوله در سنهٔ ۱۲۹۹ ، انجام شده است (۱۶). فضای داخل دارالسیادة بوسیلهٔ یک در طلا ارتباط خود را با مسجد گوهر شاد برقرار می کند و وجود یک راهرو و یک در طلای دیگر که در جانب شرق دارالسیادة قرار گرفته اند ارتباط این قسمت از مجموعه را با دارالحفاظ برقرار می‌سازند. بربالای این سر در قطعه ای است در دوازده بیت بخط خوش نستعلیق برجسته، دچـار شکست هایی شده که بفرمان نامبرده در سال ۱۰۸۶ هجری تعمیر و مرمت گردیده است. این قطعه همچون متن چهار ترنجی - که برگریوهٔ گنبد جای گرفته و اشاره بخرابی زلزله نموده است - بشرح زیر خوانده می شود:

سلیمـان زمـان چشـم و چـراغ دودهٔ شـاهان

کـه کـمتر چاکـر درگـاه او فـغفور خـاقان شـد

بنـا تـاکـرد قـصر دولتش از صـنع یـزدانی

بنـای ظـلم در روی زمـین یکبـاره ویـران شـد

شهنشـاهی کـه گـرگ از لرزهٔ بیم شبـان دایـم

بـدور عـدل او در پـوستین بـره پنهـان شـد

کجـا شیر ژیـان دارد بـعهدش دست بـرصیدی

بن ناخن بخون آغشته اش از زخـم دنـدان شـد

بـفرق شـاه گرتـاج شـهی نـازد روا بـاشد

که خاک درگـهش زیـنت ده دیـهیم شـاهان شـد

بـحمدالله عطـا فـرمود ایـزداین سلیمـان را

هرآن چیزی که فـخر خسـروان و تـاجداران شـد

تزلزل چون بـه ایـن عـالی بنـا افتـاد وداد لرزش

بهرسو رخنه ها چون چاک در دلهـا نمـایان شـد

بـتجدید بنـایش داد فرمـان شـاه دیـن پـرور

کف گنجور همت از پیش سیم و زر افشـان شـد

چـو نیسـان کـف جـودش نـمود آغـاز درپـاشی

کف سائل صدف سـان پرزگوهرهـای الوان شـد

بـاندک مـدتی از مـعجز اقبـال سلطـانی

بنائی شد که چشمـان مـلائک روشـن از آن شـد

چـراغ دولت شـه بـاد روشـن تـا ابـد یـارب

چنان کز مهراین گـنبد فـروزان شـمع ایـوان شـد

خـرد گـفت از زبـان قدسیـان تـاریخ تـعمیرش

مطـاف جـن و انس آبـاد در عـهد سلیمـان شـد

۱۰۸۶

دارالحفاظ

دارالحفاظ که ساختمان آن در دوران تیموریان شکل گرفته، بنایی است مستطیل شکل که ارتفاع آن تا زیر طاقش که با سه تویزه پوشیده شده به ۱۲/۸۳ متر می‌رسد. آئینه کاری دارالحفاظ بفرمان حسام السلطنه سلطان مراد میرزا صورت گرفته (۱۷) (ایرانشهر جلد سوم ص ۱۳۱۰) و مزار عباس میرزا نیز در جبهه جنوبی آن جای داده شده است.

این قسمت از مجموعه بوسیلهٔ یک در طلاکاری شده ارتباط خود را با حرم مطهر برقرار می کند، در اطراف این سر در بخط ثلث برجسته برکاشی‌های چینی کتیبه ای جاسازی شده که بانی آن را علی بن محمد مقری، و کاشی ساز را محمدبن ابی طاهر و سال اتمام آن را ۶۱۲ هجری تعیین می کند این کتیبه که در دنبال آن بخط سفید برجسته در دو سطر نام عامل وکاشی ساز آن ذکر گردیده به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحیم هذه الروضة المقدسة المعظمة المکرمة المطهرة لمولانا الامام المعصوم الشهید المظلوم الرضا علی بن الکاظم ابن الصادق ،جعفر بن الباقر محمدبن زین العابدین علی بن الشهید بکربلا حسین اخ الحسن بن علی ابن ابیطالب ،امیرالمؤمنین و امام المتقین و وصی رسول رب العالمین محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب صلوات الله علیه و علی آله الطیبین الطاهرین و اصحاب المنتجبین. عمل العبد المذنب الراجی رحمة ربه مولی الامام علیه الصلوة والسلام علی بن محمد المقری غفرالله له ، اضعف عبادالله محمد بن ابی طاهر بن ابی الحسین ما عمله و صنعه فی تاریخ غرة جمادی الاولی سنة اثنی عشر و ستمائة غفر الله له وللوالدیه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بمحمد وعترته الطاهرین.

حرم مطهر

حرم بصورت مربعی بوده به ابعاد (۱۰/۴۰×۱۰/۴۰ متر) که مساحت آن بعد از عملیات توسعه به ۱۳۵ متر مربع بالغ شده است. ضلع جنوبی حرم (پیش روی مبارک) ۱۳/۲۰ متر، ضلع شرقی (پایین پای مبارک) ۱۱ متر، ضلع شمالی (پشت سرمبارک) ۱۳/۲۰ متر و ضلع غربی (بالای سرمبارک) ۹/۴۰ متر می باشد.

از داخل حرم بوسیلهٔ چهار صفه به خارج رفت وآمد می شود که هر یک از آن ابنیه نام جداگانه ای دارد، حرم از صفهٔ پیش روی مبارک به دارالحفاظ و از صفهٔ شرقی به گنبد حاتم خانی و از صفهٔ غربی به مسجد بالاسر و از صفهٔ شمالی به توحید خانه متصل می گردد، و ازارهٔ آن تا ارتفاع ۲۰ سانتی متر از سنگ مرمر شفاف و بالای آن به ارتفاع ۹۲ سانتی متر باکاشی های خشتی بسیار گرانبها و ارزشمند مشهور به سلطان سنجری مزین شده و روی این کاشی های نفیس آیاتی از قرآن و احادیث معصومین وکلمات قصار حکیمانه با خطوط رقاع و ثلث و نقش های اسلیمی برجسته را بنمایش گذارده اند.

از بالای این کتیبه تا منتهی الیه پوشش سقف تمام سطوح و سقف مقرنس کاری شدهٔ آن آیینه کاری شده و در کمربند زیرکاسهٔ گنبد کتیبه ای دیگر جای گرفته بخط ثلث جلی به عرض ۸۰ سانتی متر شامل سورهٔ مبارکهٔ (الجمعه) که پس از ختم کتیبه ، نام علیرضا عباسی در آن نقش بسته است.

بر روی بام حرم مطهر، گنبد زرین و درخشانی برپا گردیده که از دو قسمت تشکیل شده است (گریو و تیزه) ارتفاع گریو آن ۸/۷۰ متر وبلندی سرطوق یعنی تیزهٔ گنبد ۳/۵۰ متر و ارتفاع آن از کف حرم تابالای گنبد ۳۱/۲۰ متر و بلندی از کف حرم تا مرکز کاسهٔ گنبد ۱۸/۸ مترومحیط خارجی آن به ۴۲/۱۰ متر می‌رسد.

آقای غلامحسین معماریان دربارهٔ این گنبد دوپوش می نویسد : گنبد داخلی در پاکار خود ضخامتی برابر ۷۰ سانتمیتر دارد که در تیزهٔ آن که به

حدود ۳۰ سانتی متر می رسد روزنه هایی در محل پاکار گنبد تعبیه شده اند. استخوان بندی گنبد داخلی از ۸ باریکه طاق تشکیل شده که هر یک از آن ها در محل تیزهٔ گنبدبه وسیلهٔ نهنبن یا کلاف آجری بهم متصل شده اند. عرض این باریکهٔ طاق ها ۴۵ سانتی متر و در محل شروع برابر ۹۲ سانتی متر و در محل اتصال بانهنبن ارتفاع آن در حدود ۵۰ سانتی متر است و قطر کلاف آجری آن در حدود ۲/۵۰ متر می باشد. قطر داخلی گریو در حدود ۱۱/۶۰ متر و دهانهٔ گنبد خارجی در حدود ۱۱/۲۸ متر است و افراز گنبد از تیزهٔ گنبد داخلی تا تیزهٔ گنبد خارجی در حدود ۱۱/۷۰ متر می‌باشد. گریو در محل شروع ضخامت در حدود ۸۰ سانتی متر و ارتفاع ۸/۷۰ متر ضخامتی برابر با ۶۰ سانتی متر دارد. ضخامت مقطع گنبد خارجی در محل شروع آن ۷۰ سانتی متر و در محل تیزه در حدود ۵۰ سانتی متر است. استخوان بندی داخلی گنبد بیرونی از ۸ خشخاشی بزرگ و ۱۲ خشخاشی کوچک تشکیل شده، خشخاشی های بزرگ دارای عمقی در حدود ۱/۷۵ متر و عرضی در حدود ۴۵ سانتی متر و ارتفاعی در حدود ۱۳ متر دارند. خشخاشی های اصلی از محل شروع با باریکهٔ طاق های گنبد داخلی بهم متصل می شوند. خشخاشی های کوچک دارای دو اندازهٔ متفاوت می باشند، ۹ عدد از آنها دارای عرضی در حدود ۴۳ سانتی متر و عمقی در حدود ۱/۱۵ متر و سه عدد آنها در حدود ۴۳ سانتی متر عرض و ۶۰ سانتی متر عمق دارند و ضمناً ارتفاع خشخاشی های کوچک از خشخاشی های بزرگ بیشتر است.

استفاده از چوب در ساختمان گنبد بانظمی خاص صورت گرفته، از ارتفاع حدود ۷ متر چهار عدد تیرچوبی در دو جهت در داخل پوستهٔ گریو متصل می باشند و بین خشخاشی ها و در ارتفاع بالا نیز این اسکلت چوبی با نظم کامل دیده می شود (نیارش سازه های طاقی ص ۲۵۰).

سطح نمای گنبد مذکور با دو ردیف کتیبه بخط ثلث برجسته آذین شده مضمون کتیبه‌ای که در داخل چهار ترنج بشیوهٔ موج کشیده جای گرفته حکایت از این دارد که گنبد طلای رضوی بر اثر زلزله سال ۱۰۸۴ هجری خرابی

پیدا شد و در سال ۱۰۸۶ هجری شاه سلیمان صفوی آن را باز سازی و تعمیر نمود، و اما در کتیبه ای دیگر که در مرز گر بو و تیزهٔ گنبد نقش بسته اشاره به نذری می کند که شاه عباس اول آن را بر عهده داشت و در سال ۱۰۱۰ هجری قمری آن را عملی نموده است. کتیبهٔ دوم بنقل از مطلع الشمس بطرح زیر خوانده می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم من عظايم توفيقات اللـه سبحـانه ان وفـق السلطان الاعظم مولى المـلوک العـرب و العـجم صـاحب النسب الطاهر النبوى و الحسب الباهر العلوى تراب اقدام خدام هذه الروضة الملكوتية مروج آثار اجداده المعصومين السلطان بن السلطان ابـو المظفر شاه عباس الحسينى الموسوى الصفوى بهادر خان فاستسعد بالمجيئى ماشياً على قدميه من دار السلطنة اصفهان الى زيارة هذه الحرم الاشرف و قد تشرف بزينة هذه القبة من خلص ماله فى سنة الف و عشر و تم فى سنة الف و ست عشر. عمل كمال الدين محمود نازل يزدى، كتبه عليرضا العباسى.

گنبد اللهوردیخان

گنبد اللّهور دیخان که در زمان نادر شاه از آن بعنوان مهمانخانهٔ سلطنتی استفاده می شد(عالم آرای نادری ص ۱۰۳) در شمال شرقی حرم مطهر بنا شده و از جنوب به گنبد حاتم خانی از آثار حاتم بیگ اردو بـادی تـبریزی ملقب به اعتماد الدوله از اعقاب خواجه نصیر الدین تـوسی، و از آنجـا بـه دارالسعادة محل مدفن محمد ابراهیم خان امین السلطان ارتباط می یابد. این بنا که بخرج اللهوردیخان (۱۸) ساخته شده از داخل بصورت هشت ضلعی زیبایی است که تمام جدار آن با کاشی های عهد صفوی تزیین یـافته است. بنای مذکور به استثنای جبهٔ شمالی از هر طرف بوسیلهٔ یک صفه بـه ابـنیهٔ

متصل بحرم ارتباط دارد و ازارهٔ آن از سنگ مرمر و کاسهٔ گنبد آن از نظر مقرنس کاری حائز اهمیت و در زیر کاسهٔ آن کتیبه ای است کمربندی بخط ثلث سفی برزمینهٔ کاشی های آبی رنگ که در ابتدا سورهٔ (الجمعه) و بدنبال آن سورهٔ مبارکهٔ اخلاص جای گرفته است.

صحن آزادی (صحن نو)

این صحن که در مشرق رواق های اطراف حرم قرار دارد بموجب کتیبه‌ای که برىالای ایوان جنوبی آن نقش بسته، در عهد فتحعلیشاه قاجار از در آمد موقوفات آستانه بنا گردیده و کاشی کاری و تزیینات آن در زمان محمد شاه قاجار به کوشش حاجی میرزا موسی خان خاتمه پذیرفته است (۱۹).

صحن مذکور که طولش ۸۱/۵۰ متر و عرضش به ۵۱ متر می رسد دارای چهار ایوان در چهار طرف و دو طبقهٔ غرفات فوقانی و تحتانی است. ایوان غربی که زیر قوس یک و چهار قرار گرفته (۲۰) (نگاه کنید به شکل ۷) و ارتفاعش به ۲۰/۱۰ متر و عرض به ۷/۲۵ متر می رسد به عهد حکومت آصف الدوله (۲۱) به اهتمام میرزا محمد حسین خان قزوینی عضد الملک مطلا گردیده وبهمین سبب معروف به ایوان طلا گردیده است. بر پیشانی این ایوان که سطوح داخلش باگره کندسرمه دان و گره سرمه دان قناس بزرگ تزیین گردیده (نگاه کنید بشکل ۸) به خط ثلث زرد بر زمینهٔ کاشی های لاجوردی رنگ که بشرح زیر خوانده می شود:

العظمة والجلال و القدرة و الکمال لخالق اعلام الشامخة و الجبال الراسیات و هذا الطاق الرفیع و البنیان المنیع شاهد علی قدرة الصانع المبدع للبدایع وقد تشرف بعمارة هذه الرواق و الایوان بانی مبانی العدل و الاحسان والی مملکت خراسان آصف الدوله العلیة العالیة و زین لمطلق الموقوفات کتبه محمد حسین الشهید المشهدی فی ۱۲۶۲

صحن امام

این صحن در سمت جنوب حرم مطهر و مقابل خیابان تهران قرار دارد و مساحت کل آن ۹۳۹۸ متر مربع است که از آن مساحت حدود ۱۰۲۴ متر مربع زیربنای موزه و کتابخانه و مقبرهٔ شیخ بهائی و ۶۰۰ متر مربع زیربنای تالار تشریفات و ۷۷۷۴ متر مربع مساحت صحن می باشد (۲۲).

ساختمان این دو عمارت که تماماً با بتون مسلح بنیان شده در سال ۱۳۱۶ شمسی آغاز و در سال ۱۳۲۴ به اِتمام رسیده است. در موزهٔ آستان قدس علاوه بر اشیاء گرانبها از قبیل دو محراب نفیس با تاریخ ۶۱۲ هجری قمری و سنگاب بزرگ بی نظیری کار احمد و محمد سنگ تراش بتاریخ اول شعبان ۵۹۷ و منبر سه پله خاتم کاری شده با تاریخ ۱۳۰۱ هجری، سنگ قبری وجود دارد بابعاد (۴۰×۳۰ سانتی متر) متعلق بمرقد مطهر حضرت رضا(ع) که از جمله آثار تاریخی و هنر خطاطی بشمار می رود. این سنگ که در سال ۵۱۶ هجری تراشیده شده و حجار آن عبدالله بن احمد مره بوده شامل یک متن محرابی شکل در وسط و دو کتیبه در حاشیه بخط کوفی برجسته و یک کتیبه بخط نسخ برجسته در کنار محرابی و کتیبه ای در پایین می باشد. این کتیبه ها به شرح زیر خوانده می شوند:

حاشیهٔ اول: بسم الله الرحمن الرحیم صل علی محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی ومحمد و جعفر و موسی و علی و محمد و الحسن و القائم الحجة حاشیهٔ دوم بموازات حاشیهٔ اول: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنو الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون حاشیهٔ سوم که محراب دربرگرفته: امر بعمارة المشهد الرضوی علی بن موسی علیه السلم العبد المذنب الفقیر الی رحمة الله ابوالقسم علی ابن احمد العلوی الحسینی تقبل الله منه پیشانی و متن: الله اکبر، هذا مقام، الرضا علیه، السلم اقبل، علی صلواتک،

و لا تکن من الغا فلین شعبان سنة، ستة عشر و خمسین حاشیه پائین سنگ: مائة عمل عبدالله بن احمد مره

مسجد گوهر شاد

این مسجد که از بناهای ارزنده و برجستهٔ قرن نهم هجری قمری بشمار می‌رود، در جنوب ساختمان دارالسیادة قرار گرفته و در مدت ۶۰۰ سالی که از بنای آن بدست استاد قوام الدین شیرازی گذشته (۲۳) (عکس شماره ۱۸) عناصر تزیینی خود را که متعلق بدورهٔ تیموریان و صفویه می باشد همچنان محفوظ داشته است.

در این مسجد که صحن آن بشکل مستطیل ساخته شده گذشته از تاریخ اتمام بنا که ۸۲۱ رقم خورده، تاریخ های دیگری از ۱۰۵۲ الی ۱۲۷۶ هجری بنظر می‌رسد که تماماً حاکی از تعمیراتی است که در این فاصله بوسیلهٔ شخصیت های دوران صفویه و قاجاریه در داخل آن بعمل آمده است. صحن مذکور که برگرد خود چهار ایوان همراه با خطوط گوناگون، ثلث، نسخ، نستعلیق، کوفی، بنائی، و کاشی های نفیس معرق و غیر معرق و نقوش گره از قبیل، سرمه دان سلی (عکس شماره ۱۹) و شش بندی ته بریده (عکس شماره ۲۰) در بغل کش ایوان جنوبی، و هشت صلیب آلت لغت در بغل کش ایوان غربی (نگاه کنید به شکل شماره ۹) و همچنین منبری از چوب گردو و گلابی بشیوهٔ منبت و گنبدی پیازی شکل و محراب و دو منارهٔ پوشیده با اسماء الهی و گره هشت مقرنس و هفت شبستان و غرفاتی که با ترکیب موزون و هم آهنگ کنار یکدیگر جای داده همه و همه طرحی از تزیینات و آرایش سطوح نماها را به نمایش می گذارند که در زمان شاهرخ شاه تیموری شکل گرفته اند. مهم ترین قسمت این مسجد ایوان جنوبی آن است که با مقرنس کاری و سوره های قرآنی و احادیث و اسماء الهی آذین شده است، دهانهٔ این ایوان ۱۲/۴۸ متر و ارتفاع آن ۲۶ متر و عمق آن ۳۵/۳۶ متر و ارتفاع کل آن به

۴۲/۶۴ متر می رسد. برلبۀ این ایوان دو نیم ستون تو پر قرارگرفته به ضخامت ۶ متر و ارتفاع ۴۲/۶۴ متر که بطور یقین بیشتر به جهت جلوگیری از رانش طاق در طرح منظور شده اند.

بانی این مسجد ملکۀ نیکوکار و خیراندیش گوهرشاد خاتون همسر شاهرخ شاه تیموری و دختر امیر غیاث الدین ترخان است (۲۴) که نام این زن و شوهر بخط ثلث فرزندشان بایسنغر (۲۵) بر متن کتیبه دونمای ایوان مذکور نقش بسته است. این کتیبه در پایان به این عبارت ختم می شود، کتبه راجیا الی الله بایسنغر بن شاهرخ بن تیمور کورگان فی ۸۲۱.

گنبد مسجد با تزیینات ساده و زیبای خود بر گوشه سازیهایی استوار گشته که از سطح زمین تا زیر سقف یکپارچه بنظر می رسد و این امر سبب شده تا سقف در این بلند تر و کشیده تر جلوه کند.

گنبد مذکور برروی ساقۀ نسبتاً کوتاهی برپا شده ودربارۀ آن آقای غلامحسین معماریان می نویسد: دهانۀ آن حدود ۱۵ متر و محیطی در حدود ۶۳ متر داشته با ضخامتی حدود ۲/۵۰ متر با مقطع گنبد داخلی از بیضی باخیز زیاد با استخوان بندی داخل هر دوگنبد از خشخاشی های بزرگ و مجموعه ای از تیرهای چوبی با ضخامت در حدود ۳۰ تا ۴۰ سانتی متر که متأسفانه گنبد اصلی بر اثر بمباران روس ها آسیب می بیند و بهمین سبب در سال ۱۳۳۹ شمسی گنبد اصلی برچیده می شود و گنبد فعلی از بتون مسلح توسط آقای مهندس آخوندزاده با همان اندازه جایگزین گنبد اصلی می گردد (نیارش سازه های طاقی).

زیرنویس،

۱ - تاریخ کامل ایران، ص ۹۴

۲ - شهر زیبای نیشابور در شمال استان خراسان بین ۵۸ درجه و ۵۰ دقیقه طول و ۳۶ درجه و ۱۳ دقیقه عرض جغرافیائی قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح دریا به ۱۲۱۰ متر می رسد.

۳ - زینت المجالس، ص ۲۲۲

۴ - راحة الصدور، ص ۹۴

۵ - برای دیدن این سنگ می توانید به موزهٔ آستان قدس رضوی مراجعه کنید.

۶ - ایرانشهر، ص ۱۳۰۷

۷ - صاحب تاریخ جهانگشای جوینی می نویسد: غازان خان بن ارغون خان به مساعدت امیر نوروز در سنهٔ ۶۹۴ بدست صوفی زاهد شیخ صدرالدین داماد علاء الدین عطا ملک، مسلمان می شود و به تبعیت او تمام امرا و لشکریان مغول اسلام می‌آورند.

۸ - مطلع الشمس، جلد دوم، ص ۵۳

۹ - بطوری که دور گنبد مطهر نوشته شده، شاه عباس اول در سنه ۱۰۱۰ هجری بنابر نذری که کرده بود از اصفهان پیاده به مشهد می رود.

۱۰ - نظام الدین امیر علی شیر متخلص به نوائی از امرای دانشمند دربار سلطان حسین بایقرانبیرهٔ امیر تیمور گورکانی است. وی در سال ۸۴۴ هجری در هرات متولد شد و از دوران کودکی با سلطانحسین میرزا همدرس و هم مکتب بود و زمانی که سلطانحسین به هرات مسلط شد این مرد درویش مسلک را به امارت دیوان خاصه منصوب کرد و در سال ۸۹۲ او را بحکومت استراباد فرستاد و چندی بعد او را بوزارت برگزید.

۱۱ - نقاره خانه قبلی که در همین محل در زمان قاجاریه ساخته شده بود چون مصالح آن از چوب و حلبی تهیه شده و فوق العاده نازیبا و سست بود

برداشته شد و به جای آن نقاره خانهٔ جدید با استحکام و زیبایی خاصی بنا گردید.

۱۲ - مجمل التواریخ ،ص ۳۶۴

۱۳ - تاریخ آستان قدس ، ص ۱۰۳

۱۴ - دانشنامهٔ ایران و اسلام ، جلد اول ، ص ۹۰

۱۵ - مشهد طوس ، ص ۴۴۲

۱۶ - المآثر والآثار، ص ۷۸

۱۷ - سلطان مراد میرزا پسر سیزدهم عباس میرزا نایب السلطنه ، در ربیع الثانی سال ۱۲۳۳ متولد و در دوم جمادی الاولی سال ۱۳۰۰ هجری در سن ۶۷ سالگی درگذشت و در همین دارالحفاظ بخاک سپرده شد.

۱۸ - از اللهوردیخان که در تسلط مجدد ایران برجزایر و بنادر خلیج فارس و بسیاری از نبردهای دیگر شرکت داشت پلی هم در اصفهان بر جای مانده به نام پل اللهوردیخان باسی و سه چشمه و یاپل جلفا که دو بخش از شهر اصفهان را بهم متصل می سازد.

۱۹ - حاج میرزا موسی خان برادر کوچکتر میرزا ابوالقاسم قائم مقام و داماد فتحعلیشاه قاجار است . وی در سال ۱۲۲۰ هجری متولد و پس از مرگ پدر بوزارت عباس میرزا نایب السلطنه رسید. نامبرده از سال ۱۲۴۸ تا سال ۱۲۶۲ هجری نیابت تولیت آستان قدس رضوی را داشته و در سال ۱۲۶۲ در مشهد در سن ۴۲ سالگی درگذشت و در داخل حرم مدفون گردید.

۲۰ - طریقهٔ ترسیم قوس یک و چهار : دهانهٔ کار خط B و A را به چهار قسمت مساوی تقسیم می کنیم و بعد خطی عمود بطول نصف دهانه بر نقطهٔ L وارد می سازیم و سپس میخی روی نقطه L میکوبیم و بعد ریسمان را به نوک مدادی بسته آن را روی نقطهٔ A قرار می دهیم و با حرکت ریسمان قوس A.D. را رسم کرده و بعد میخی روی نقطهٔ M کوبیده و

سر ریسمان را از روی نقطهٔ K رد و بر نقطهٔ D وارد و آن را تا نقطهٔ W دنبال می‌کنیم و بعد سمت دیگر قوس را بهمین ترتیب تکمیل می نماییم.

۲۱ - آصف الدوله پدر حسن خان سالار ، داماد فتحعلیشاه و خواهرش همسر عباس میرزای نایب السلطنه بود.

۲۲ - ایرانشهر، جلد دوم ، ص ۱۳۲۱

۲۳ - استاد قوام الدین پسر زین الدین که نام وی بر کتیبه ای بر انتهای کتیبه دورنمای ایوان جنوبی مسجد گوهر شاد نقش بسته در نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری قمری در شیراز متولد شد و بعدها در خراسان بسر برد و سرانجام ۲۳ سال پس از اتمام بنای مسجد گوهر شاد در حالیکه از سالخوردگی نالان بود زندگی را بدرود گفت.

۲۴ - گوهر شاد خاتون را در نهم ماه مبارک رمضان سال ۸۶۳ هجری بفرمان سلطان ابو سعید بن محمد بن میرانشاه بن تیمور به اتهام جاسوسی بنفع ابراهیم بن علاء الدوله پسر بایسنغر که نبیرهٔ وی بود اعدام و در نزدیکی فخر المدارس هرات همانجایی که بعداً امیر علی شیر را دفن کردند بخاک سپردند، و ابو سعید نیز ۱۲ سال بعد در جنگ با اوزون حسن اسیر گردید و بدست یادگار محمد تیموری از خانواده گوهر شاد بقتل رسید.

۲۵ - بایسنغر پسر شاهرخ شاه ، اهل هنر را تشویق بسیار می کرد و در کتابخانهٔ او پیوسته چهل تن از خوشنویسان و مذهبان ومصوران مشغول کتابت و تذهیب و تصویر بودند.

* * * * *

فارسی امروز
شبه قاره

دکتر غلام ناصر مروت[1]

نگاهی در مسلک و مشرب و اسلوب شیخ عطار
در آئینهٔ آثار و اشعار وی

عرفان و تصوف به شعر و ادب فارسی رونق بخشید، در آن روح تازه دمید و دامنهٔ آن را وسعت و گسترش داد. عرفان چشم بصارت ادبیات فارسی را نور بصیرت بخشید و تصوف دامن تخیل و تعقل ادب فارسی را باگلهای تفکر و تعمق مالا مال نمود. ادبی که در گذشته صرف اظهار فصاحت و بلاغت مدح و ستایش امراء و سلاطین و داستان سرائی رزم و بزم و ذکر گل و بلبل و شمع و پروانه و حسن و عشق می‌گردید با عرفان و تصوف رنگی تازه یافت و سیر آن از ظاهر به باطن و از مجاز به حقیقت و از الفاظ به معنی تغییرداده شد. بالفاظ دیگر توجه افکار و احساسات شعراء و نویسندگان فارسی بجای «عالم سازی» به «آدم سازی» معطوف گردید. کلام شعرای صوفی که مراحل مجاهده و ریاضت را در مکتب عرفان سپری کرده و مشتمل به افکار پاکیزه بود، باکلام شعرای بی خبر از سیر و سلوک خیلی تفاوت دارد:

میان ماه من تا ماه گردون   تفاوت از زمین تا آسمان است

جایی که ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی (متوفی ۵۹۸ هجری) شاعر نیمه دوم قرن ششم هجری که به مسلک تصوف ارتباط نداشت، میگوید:

---

۱ - رئیس بخش فارسی دانشگاه پیشاور.

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیرپای
تابوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد [۱]

صد قرن برجهان گذرد تازمان ملک
اقبال درکف چوتو صاحب قران دهد [۲]

آنجا صد سال بعد در نیمه دوم قرن هفتم شاعر معروف سعدی شیرازی می فرماید:

چه حاجت که نه کرسی آسمان
نهی زیرپای قزل ارسلان

مگو پای عزت بر افلاک نه
بگو روی اخلاص برخاک نه [۳]

و همان حکیم سنائی غزنوی که در نخست در مدح و ستایش سلاطین از قصیدهٔ سرایی دمی نمی آسود و بخاطر بدست آوردن یک لقمه نان و یک سکهٔ زر و سیم و یک دانهٔ دروگهر سپاهی کمتر از خود را مدح می نمود و در برابر او زانو میزد:

ای سنائی نشود کار تو امروز چوچنگ
تا بخدمت نشوی و نه کنی قامت چنگ

سر سرهنگان، سرهنگ محمد هروی
که سر آهنگان خوانند، مراورا سرهنگ

گر بسقلاب برد باد نهیبش نشگفت
که سیه روی شود مردم سقلاب چوزنگ

بر پلنگ ار بنهد دست ز روی شفقت
نجم سیاره نماید نقط از پشت پلنگ [۴]

ولی عرفان و تصوف چنان درسی از بی نیازی به وی داد که از دنیا و مافیها بکلی مستغنی گردید چنانکه دریک قطعه می فرماید:

من نه مرد زر و زن و جاهم
بخدا گر کنم وگر خواهم

ور تو تاجی نهی ز احسانم
برسر تو که تاج نستانم [۵]

زبان شیرین فارسی در سخنوری عارفانه و صوفیانه سه امام دارد حکیم سنائی و فریدالدین عطار نیشاپوری و مولانا جلال الدین رومی. سنائی خشت اول این عمارت نهاد، عطار این عمارت عارفانه را بالا برد و رومی آن را به عروج رسانید و راست اینست که ظهور سنائی و عطار تمهید ظهور

---

۱ - دیوان ظهیر فاریابی چاپ اول طوس مشهد ۱۳۳۷ ص ۱۱۲.
۲ - ایضاً ص ۱۱۴.
۳ - کلیات سعدی شیرازی (بوستان ص ۱۲) انتشارات اقبال تهران.
۴ - دیوان حکیم سنائی غزنوی مرتبه مظاهر مصفا چاپ امیر کبیر، تهران ص ۱۸۷.
۵ - مصیبت نامه تصحیح دکتر نورانی وصال ص ۳۶۷.

رومی و باعث تخلیق عظیم ترین شاهکار شاعری عارفانه «مثنوی معنوی» شد چنانکه بقول مولانا رومی :

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ... ما از پس سنائی و عطار آمدیم

نام عطار بدون تردید محمد است زیرا علاوه برآنکه اغلب تذکره نویسان اورا به همین نام نامیده اند خود شیخ عطار در بعضی از اشعارش نام خود را محمد ذکر کرده است چنانکه گوید:

من محمد نامم و این شیوه نیز ... ختم کردم چون محمد ای عزیز

لقب عطار نیز بدون تردید فریدالدین است زیرا باز علاوه براینکه تمام مؤرخین و تذکره نویسان او را بدین لقب خوانده اند خود شیخ عطار در بسیاری از قصاید و غزلیات خود را فرید می نامد:

ختم کن اسرار گفتن ای فرید ... چون بسی گفتی ز گویایی بست [1]

آن ستم کز صنم کشید فرید ... بس گمان آفت دل و دینست [2]

همدم عیسی شود بی شک فرید ... گردمی برهد ازین زندان که هست [3]

زندگی عطار

آغاز و پایان زندگی عطار بدرستی معلوم نیست. سال تولد و وفات او را تذکره نویسان به تفاوت ذکر کرده اند[4] . سال تولد عطار در حدود ۵۴۰ هجری می باشد و سال وفاتش در حدود سال ۶۱۸ هجری در قتل عام نیشاپور در فتنۀ مغول اتفاق افتاده است . بنا بر این شیخ عطار قریب به هشتاد سال عمر کرده است چنانکه خود دربارۀ سنین عمر خویش ذکر می کند :

۱ - دیوان عطار تصحیح تقی تفضلی چاپ پنجم ۱۳۶۸ تهران ص ۴۸.

۲ - ایضاً ص ۶۶.

۳ - ایضاً ص ، ۷۰ .

۴ - ولادتش بقول دولتشاه و قاضی نورالله در سال ۵۱۳ هجری و بگفتار هدایت در ریاض العارفین و مجمع الفصحاء بسال ۵۱۲ هجری اتفاق افتاده است .همین طور دربارۀ مرگ عطار در اقوال تذکره نویسان اختلاف خارق العاده ای وجود دارد چنانکه قاضی نورالله شوشتری مرگ او را در ۵۸۹ هجری ذکر میکند ولی دولتشاه و حاجی خلیفه در کشف الظنون و امین احمد رازی در هفت اقلیم ۶۱۹ هجری و ۶۲۷ هجری ذکر کرده است و همه از نفحات الانس جامی نقل کرده اند.

مـرگ در آورد پـیش وادی صـد سـاله را عمر تو انگـنـد شست درسـر هفتـاد وانـد[1]

شیخ عطار از خدا خواسته بوده است که با رویی از گـریه خـونین و پیشانی خاک آلوده جان بجهان آفرین تسلیم کند :

خدایا جانم آنگه خواه کاندر سجده گه باشم زگریه کرده خونین روی و خاک آلوده پیشانی[2]

و شاید تصادفاً از تیغ خونریز مغول باچنین وضع و حالی یعنی باروی خونین و پیشانی خاک آلوده جان بجهان آفرین تسلیم کرده باشد.

شیخ عطار در نیشاپور[3] ولادت یافته و در طلب مشایخ و اولیاء سفر بسیار نموده و ری و کوفه و مصر و دمشق و مکه و هندوستان و ترکستان را سیاحت نموده و بالاخره باز در نیشاپور اقامت گزیده ، میگوید :

شـهر شـابورم تـولد گـاه بـود در حرمگـاه رضـا ام راه بـود

سـربر آورده بـمجبوبی عشـق سـیر کـرده مکـه و مـصر و دمشـق

کـوفه و ری تـاخراسـان گشـته ام سـچن و جـیحونش را بـسبریده ام

مـلک هندوستـان و ترکستـان زمـین رفـته چـون اهـل خطـا ای سـوی چین

عـاقبت کـردم بـه نیشـابور جـای اوفتـاد از مـن بعـالم ایـن صـدای

عطار روزگار جوانی رابا تحصیل معارف و خدمت مشایخ و تهذیب نفس و کسب علوم گذراند تا سر انجام خود بمقام ارشاد رسید و کعبه اهل دل گردید. دولتشاه میگوید «بیست و نه سال در شهر نیشابور بوده است بسیاری از اکابر و مشایخ را دریافته بود و باعارفان صحبت داشته و چهار صد جلد کتاب اهل طریقت را مطالعه نموده و جمع کرده»[4]. چنـانکه از اشعـار ذیـل مستفاد می شود :

---

۱ - دیوان عطار ص ۷۵۶.

۲ - دیوان عطار ص ۸۳۲.

۳ - تذکره نویسان مولد شیخ عطار را کدکن از اعمال نیشاپور قرار داده اند . پس از حملهٔ غزان بسال ۵۴۸ هجری شهر نیشاپور ویران شد و چندی بعد شادیاخ که در جانب راست نیشاپور واقع بود جای آنرا گرفت و چون باز در حملهٔ مغولان ویران گشت این بار نیشاپور به محل قدیم خود عودت یافت. بنابر این مولد عطار خواه کدکن و خواه شادیاخ که هر دو از اعمال نیشابور بوده اند منسوب به شهر نیشاپور است .

۴ - تذکره الشعرأ ص ۱۲۰.

دریغا سی و نه سال تمامت — بکردم در معانیها سلامت
همه اوقات من در پیش مردان — برفت از دست کو مرد صفادان

از ابتدای کار او اطلاعی در دست نیست جز آنکه نوشته اند که پدر وی در شادیاخ عطاری[1] عظیم القدر بود و بعد از وفات او فریدالدین کار پدر را دنبال کرده و دکانی آراسته است و علاوه به دارو فروشی در دواخانه سرگرم طبابت نیز بوده است چنانکه در خسرو نامه گوید:

بمن گفت ای بمعنی عالم افروز — چنین مشغول طب گشتی شب و روز
طب از بهر تن هر ناتوان است — و لیکن شعر و حکمت قوت جان است

جای دیگر در همین خسرو نامه گوید:

بداروخانه پانصد شخص بودند — که در هر روز نبضم می نمودند[2]

در این ضمن که از شفای جسمانی فراغتی می جست بامور روحانی می‌پرداخت و اشعار معنوی میساخت چنانکه در باب نظم مثنوی مصیبت نامه و الهی نامه گوید:

مصیبت نامه کاندوه جهانست — الهی نامه کاسرار عیانست
بداروخانه کردم هر دو آغاز — چگویم زود رستم زین و آن باز[3]

مسلک و مشرب شیخ عطار

شیخ عطار علاوه برداشتن دار و خانه ای که در هر روز در حدود پانصد شخص باو مراجعه میکرده و باو نبض می نموده اند ظاهراً مردی متمول و متمکن بوده است و بطوریکه خود شیخ عطار می فرماید نه تنها احتیاج بکسی نداشته بلکه بیش از آنچه باید داشته و از همه کس فارغ بوده است:

بحمدلله که در دین بالغم من — به دنیا از همه کس فارغم من
هر آن چیزی که باید بیش ازآن هست — چرا یازم به سوی این و آن دست[4]

---

۱ - عطار در آن روزگار کسی را می گفته اند که همه اصناف داروها را بفروشد یا بسازد و شغل دارو فروشی در پیش ، مثل امروز در فرنگستان تا درجه ای متلازم با صناعت پزشکی بوده است .

۲ - خسرو نامه چاپ تهران بتصحیح احمد سهیلی خوانساری ص ۳۳ .

۳ - ایضاً.

۴ - الهی نامه چاپ استنبول بتصحیح هـ ریتر ص ۳۶۷

و به مناسبت همین بی نیازی است که شیخ عطار مناعت طبع و همت بلند خویش را حفظ کرده است و از قدر و قیمت سخن نکاسته و آن را بمدح نیالوده چنانکه گوید:

به عمر خویش مدح کس نگفتم — دری از بهر دنیا من نسفتم

از آثار عطار بخوبی پیداست که وی مردی وارسته از هوای نفسانی و هواجس دنیوی بوده و خود را از سالکان واقعی وادی طریقت میدانسته است چنانکه بنظریهٔ وحدت وجود و اتحاد باحق و فنای دراو اعتقاد داشته تمکن این حالات عرفانی و کمالات نفسانی در وجود وی چنان او را بی نیاز و مستغنی از غیر خدا ساخته بود که جز مشاهدهٔ جمال حق و فنای در کمال او وی را آرزویی نبود. ازین رو بر خلاف دیگر شاعران دنیا پرست اعتنایی به صاحب دولتان و زورمندان زمان خود ندارد و مطلقاً نامی از هیچکس نه بخوبی و نه ببدی نمی برد و از آفرین گفتن و نفرین کردن بایشان هر دو بیزار است . شرح حال استغنای خود را در خاتمت کتاب منطق الطیر بیان کرده است :

چون زنان خشک گیرم سفره پیش — ترکنم از شوربای چشم خویش

من نخواهم نان هر ناخوش منش — بس بود این نان و این نان خورش

شد غناءالقلب جان افزای من — شد حقیقت کنزلایفنای من

شکر ایزد راکه درباری نیم — بستهٔ هر ناسزاواری نیم

من ز کس بردل کجا بندی نهم — نام هر دونی خداوندی نهم

نه طعام هیچ ظالم خورده ام — نه کتابی را تخلص کرده ام

نه هوای لقمهٔ سلطان مرا — نه قفا وسیلی دربان مرا[1]

همین بی نیازی و استغنای قلب است که شیخ عطار را به طرف عالی ظرفی و وسعت مشرب سوق داده و حتی این بی نیازی مطلق را از هر دین و آئین گاهی باکمال صراحت بیان می کند چنانکه گوید :

۱ - منطق الطیر چاپ دوم تهران ۱۹۶۲ میلادی بتصحیح دکتر محمد جواد مشکور ص ۲۹۳ .

کـفر کـافر را و دیـن دیـندار را ذرّه‌ای دردت دل عطـار را[1]

بعضی از تذکره نویسان دو کتاب بنام مظهرالعجائب و لسان الغیب به شیخ عطار منسوب کرده و از روی اشعار آن دو کتاب شیخ عطار را از زمرهٔ اهل تشیع شمرده اند. مرزا محمد خان قزوینی در مقدمه انتقادی در شـرح احوال شیخ عطار بعضی از اشعار مظهرالعجائب و لسان الغیب را نقل کرده است که در آن بر خلاف کتب[2] سابقه براین که صریحاً اظهار میدارد کـه از

---

۱ - ایضاً ص ۱۴.

۲ - علاوه براینکه آقای سعید نفیسی بدون تردید در کتاب خود راجع به عطار به صراحت گفته است که شاعری دیگر بنام عطار تونی الاصل و مولدش نیشاپور بوده و در قرن نهم می زیسته و خـود را فریدالدین عطار می خوانده مردی جعال و دروغزن و سست شعر و کم مایه بـوده است و بـعضی از کتابهائیکه به شیخ عطار منسوب شده اصلاً از اوست منجمله مظهرالعجائب و لسان الغیب است که به هیچ وجه از فریدالدین عطار نیشاپوری نیست . خود شیخ عطار در کتاب معروف خود منطق الطیر که زبدهٔ مؤلفات اوست بصراحت گفته است که از نظر ظاهر شریعت معتقد به کیش اکثر مسلمانان یعنی اهل سنت و جماعت بوده است و مناقب ابوبکر و عمر و عثمان و علی المرتضی رضی الله عنهم را بفحوای « لا نفرق بین احد منهم» بدون تفریق بیان کرده است :

(الف : در مناقب ابوبکر "رض")

خـواجـه اول کـه اول یـار اوست ثـانی اثـنین اذهمـا فـی الغـار اوست

صـدر دیـن صـدیق اکـبر قـطب حـق در هـمه چـیز از هـمه بـرده سـبق

هـرچـه حـق از بـارگاه کـبریا ریـخت در صـدر شـریف مـصطفی«ص»

آن هـمه در سـینهٔ صـدیق ریـخت لاجـرم تـابود ازو تـحقیق ریـخت

چـون تـو کـردی ثـانی اثـنینش قـبول ثـانی اثـنینِ او بـود بـعد از رسـول«ص»

(ب : در مناقب عمر فاروق «رض»)

خـواجـهٔ شـرع آفـتاب جـمع دیـن ظـل حـق فـاروق اعـظم شـمع دیـن

خـتم کـرده عـدل و انصـاف او زحـق در فـراست بـرده از مـردان سـبق

آنکـه دارد بـر صـراط اول گـذر هست او از قـول پـیغمبر«ص» عـمر«رض»

کـار دیـن از عـدل او انجـام یـافت نـیل جـنبش زلزله آرام یـافت

چـون نـبی مـیدید کـو میسوخت زار گـفت شـمع جـنت است ایـن نـامدار

(ج : در مناقب عثمان «رض»)

خـواجـهٔ سـنت کـه نـور مطلق است بـل خـداونـد دو نـور بـرحـق است

آنکـه غـرق بـحر عرفـان آمـده است صـدر دیـن عثمـان عفـان آمـده است

رونـقی کـین عـرصهٔ کـونین یـافت از دل پـرنور ذوالنـورین یـافت

هـم بـعدل او شـد ایمـان مـنتشر هـم ز حکـمش گشت قـرآن مـنتشر

هـم پـیمبر گـفت در کشـف حجـاب حـق نـخواهـد کـرد بـا عثمان حسـاب

(د : در مناقب علی «ع»)

خـواجـهٔ حـق پـیشوای راسـتین کـان عـلم و بـحر حـلم و قـطب دیـن

اهل سنت و جماعت است اظهار تشیع خود بصراحت و بدون تقیه گوید :

شیعهٔ پاکست عطار ای پسر — جنس این شیعه بجان خود بخر
ما ز فاروق التجا برکنده ایم — پی ز نورین شما ببریده ایم
بوحنیفه را ز دست بگذار تو — خود برو اندر پی کرار تو

شیخ عطار مؤمنی سنی بوده یامعتقد به مسلک اهل تشیع، نزد ارباب نظر و اهل بصیرت چندان اهمیت ندارد . حق اینست که شیخ عطار مؤمنی راسخ العقیده و عارفی پاک طینت بوده است که خود را از هرگونه تعصبات پاک داشته بود . فکر او بلند تراز اینگونه اختلاف فروعی بوده و در آثار اصلی خود چند بار بدوری خویش از تعصب اشاره کرده است و بارها هر چهار خلیفه راشد را بیک نحو ستوده و باحترام یاد کرده است چنانکه در حاشیه نقل کردیم . در منطق الطیر بعد از ذکر مناقب هر چهار خلیفه راشد «درذم تعصب» میگوید :

ای گرفتار تعصب مانده — دائماً در بغض و درحب مانده
گر تو لاف از هوش و از لب میزنی — پس چرا دم از تعصب میزنی
در خلافت نیست میل ای بی خبر — میل کی زیبد ز بوبکر و عمر
میل اگر بودی در آن دومقتدا — هر دو کردندی پسر را پیشوا
هر دو گر بردند حق از حقوران — منع واجب آمدی بر دیگران
گر نمی آید کسی در منع یار — جمله را تکذیب کن یا اختیار
ورکنی تکذیب اصحاب رسول «ص» — قول پیغمبر نکردستی قبول
گفت «هریاریم نجمی روشن است»[1] — بهترین قرنها قرن من است»[2]

ساقی کوثر امام رهنما — ابن عم مصطفی «ص» شیر خدا
مقتدای دین باستحقاق اوست — مفتی مطلق علی الاطلاق اوست
چون علی از عینهای حق یکی است — عقل را در بینش اوکی شکی است
هم زاقضیکم علی جان آگه است — هم علی مشغول فی ذات الله است
(منطق الطیر ص ۲۷ - ۲۹)

۱ - «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم» - جمع الفوائد مؤلفه محمد بن محمد بن سلیمان

ای کاش ما همه مسلمانان عالم در این زمان چه اهل سنت وچه اهل تشیع اشعار مذکورة الصدر شاعر محبوب خود را در نظر داشته همه اصحاب و اقربای رسول خدا«ص» را بلا تفریق بفحوای حدیث مصطفی (صلی الله - علیه و آله وسلم) الله الله فی اصحابی لا تتخذواهم غرضاً من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم»[3]. نه فقط محبوب ترین و محترم ترین کائنات میداشتیم بلکه هر چهار خلیفه راشد و هر جلیس بزم نبوت را اعتقاداً و عملاً شمع هدایت و مقتدای خود می پنداشتیم. بقول مرد آهنین عزم آیت الله امام خمینی «اسلام غیر از دعوت اتحاد چیزی دیگر نیست ... آنان که درمیان مسلمانان سنی و شیعه رخنه اندازی میکنند دشمنان اسلام هستند ... ما و مسلمانان سنی ملت واحد هستیم باهم برادران هستیم اگر کسی برعکس این حقیقت چیزی دیگر گوید او مفسد است تخریب کار است»[4].

شیخ عطار فلسفه و حکمت یونان را مایهٔ ضلالت میدانست چنانکه در منطق الطیر گوید:

کی شناسی دولت روحانیان — درمیان حکمت یونانیان

کاف کفر اینجا بحق المعرفه — دوستتش دارم زفای فلسفه

زانکه گر پرده شود از کفر باز — تو توانی کرد از کفر احتراز

لیک این علم جدل چون ره زند — بیشتر برمردم آگه زند

حکمت یثرب بس است ای مرد دین — خاک بریونان فشان در درد دین[5]

طبع مدینه منوره ۱۳۸۱ ه، ج ۲ ص ۲۹۲.

۲ - «خیرامتی قرنی ...الخ (الحدیث) صحیح بخاری باب فضائل الصحابه.

۳ - مسند احمد بن حنبل جلد ۵ ص ۵۴، طبع المکتب الاسلامی بیروت.

۴ - اتحاد و یک جهتی امام خمینی کی نظر مین - قونصلیت جنرال اسلامی جمهوری ایران - لاهور - ص ۱۰، ۱۲، ۱۴.

۵ - منطق الطیر ص ۲۹۱.

پایهٔ سخن و سبک عطار

شیخ عطار بحق از شاعران بزرگ متصوفه و از مردان نام آور تاریخ ادبیات ایرانست. کلام ساده و گیرندهٔ او باعشق و اشتیاقی سوزان همراه است همواره سالکان راه حقیقت را چون تازیانهٔ شوق بجانب مقصود رهبری کرده است وی برای بیان مقاصد عالیه عرفانی خود بهترین راه را که آوردن کلام بی پیرایهٔ روان و خالی از هر آرایش و پیرایش است انتخاب کرده است. وی اگرچه بظاهر کلام خود وسعت اطلاع سنائی و استحکام سخن و استادی آن سخنور نامی را ندارد، ولی زبان نرم و گفتار دل انگیز او که از دلی سوخته و عاشق و شیدا برمی آید حقایق عرفان را بنحوی بهتر دردلها جایگزین میسازد و توسل او بتمثیلات گوناگون و ایراد حکایات مختلف هنگام طرح یک موضوع عرفانی را برای مردم عادی بیشتر و بهتر روشن و آشکارا میدارد. اگرچه عطار شعر خود را ذریعه اظهار بلاغت و فصاحت نشمرده و حتی خود را از زمرهٔ شاعران نامدار ندانسته بلکه می خواسته است که سخن را بهانه ای ساخته ناقهٔ بی زمام راسوی قطار بکشد. او موافق دعوی خود متوجه بمعانی بوده و هر یک از تصنیفات خود را برای توجیه مطالب عرفانی ساخته است چنانکه گوید:

شاعرم مشمر که من راضی نیم　　　مرد حالم شاعر ماضی نیم

تو مخوان شعرش اگر خواننده ای　　　ره بمعنی بر اگر داننده ای[1]

باز هم بحر بی کرانهٔ معانی که در دل عطار چنان مواج و متلاطم بوده است که طبع گهر بارش نمی دانسته است چگونه آنها را به رشتهٔ نظم در آورد:

زبس معنی که دارم می ندانم　　　که هر یک را بهم چون می رسانم[2]

و بهمین جهت یکی از «پرگوی ترین» و «بسیار گوی ترین» شعرای ایران بوده است چنانکه خود اعتراف کرده است:

---

۱ - مصیبت نامه بتصحیح دکتر نورانی وصال ص ۳۶۸.

۲ - خسرو نامه ص ۳۲۹.

از ازل چـون عشق بـاجان خـوی کـرد   شـور عشـقم ایـن چـنین پـرگوی کـرد

و در خسرو نامه گوید:

کسی کو چـون مـنی را عـیب جـویست   هـمی گـوید کـو او بسیـار گـویست

و لیکـن چـون بسـی دارم معـانی   بسـی گـویم تـو مشنو مـی تـو دانـی

گـهر آخـر بـدیدن نـیز ارزد   چـنین گـفتن شـنیدن نـیز ارزد

شیخ عطار نه تنها حالات عارفان را جستجو کرده و با سرار آنان پی برده بلکه خود عمری در طریق عرفان سیر و سلوک کرده و در آتش عشق الهی سوخته و ازین راه در افق عرفان تابش کرده است. بیجهت نیست که بزرگترین شاعر عرفان مولانا جلال الدین رومی او را پیشوا و بزرگ دانسته و خود را در برابر او کوچک شمرده است :

هـفت شـهر عشـق را عطـار گشت   مـا هـنوز انـدر خـم یک کـوچه ایـم

* * *

من آن ملای رومی ام که از نطقم شکر ریزد   و لیکن در سُخن گفتن غلام شیخ عطـارم

طبع عطار روان و فکرش در جولان بوده و ازینرو تالیفات بسیار از نظم و نثر بوجود آورده حتی شمارهٔ آن را بعدد سورهٔ های قرآن مجید نوشته اند چنانکه در کتاب مجالس المؤمنین آمده:

مقـابل عـدد سـورهٔ کـلام نـوشت   سفینهـای عـزیز و کتـابهای گـزین

شیخ عطار نیز مانند شاعران دیگر خراسان قصاید ساخته ولی بـا دو فرق اساسی یکی اینکه در قصیده ، عطار سبک تغزل را بکار نبرده و بطور کلی روش قصاید فرخی و عنصری و منوچهری را ندارد . دوم آنکه قسمت مهم شعر آنان صرف مدح سرایی شده در صورتیکه عطار این طرز را بکلی ترک کرده چنانکه خود گفته است :

بعمر خویش مدح کس نگفتم

قصاید او متوجه به نعت و پند و موعظت و عرفـان و از خـواص آن تضمین آیات قرآنی و احادیث نبوی و ذکر ناپایداری جهان و لزوم بیداری

انسان است و در این معانی الحق داد سخن داده است و خود درین فن به متانت سخن خود پی برده است :

بشعر خاطر عطار را دم عیسی است	از آنکه هست چو موسی اشی صد ید بیضا
ز وقت آدم تا این زمان نیافت کسی	نظیر این گهر اندر خزانهٔ شعراء[1]

باوجود قصیده عرفانی باید گفت استادی عطار بدون تردید در غزل عرفانی است که گذشته از سنائی کسی را براو سبقت نبوده و سنائی هم گرچه پیش از او غزلهائی شیرین صوفیانه سروده ولی سخنش در شیوایی و سوزندگی بپایهٔ سخن عطار نمی رسد. عطار در این فن نه تنها تاحدی مبتکر است بلکه سرمشق شاعران عرفانی بعد از خود مانند مولانا جلال الدین رومی و حافظ شیرازی است . آتش عشق و سوز محبت در سر تا سر دیوان عطار بطوری محسوس است که هر صاحبدلی آنرا بخواند بی درنگ مشتعل خواهد شد . بدیهی است تمام غزلیات آتشین عطار تعبیر از ذوق و افکار عرفانی او میکند :

دست در دامن جان خواهم زد	پای بر فرق جهان خواهم زد
اسب برجسم و جهت خواهم تاخت	بانگ برکون و مکان خواهم زد
چون مرا نام و نشان نیست پدید	دم بی نام و نشان خواهم زد
هان مبر ظن که من سوخته دل	آن دم از کام و زبان خواهم زد
از دلم مشعله ای خواهم ساخت	نفس شعله فشان خواهم زد[2]

باید دانست با اینکه سخن عطار ساده است و پیچیدگی ندارد و الفاظ در مقابل معانی معلوم بکار رفته ، بازگاهی در موارد تشبیه از صنایع شعری وقیاس خیالی و نکته پردازی نمونه هایی بدست داده مثلا لب را به عناب، خط را بریحان، دهان را به پسته و دندان را بمرجان مانند کرده ، زلف راگاهی به زنجیر گاهی بشب گاهی بدام گاهی به هندو وگاهی بکفر تشبیه نموده، خال راگاهی به دانه و گاهی به زنگی بچه مانند کرده ولی اینگونه تشبیهات در

۱ - دیوان عطار ص ۷۲۰ .
۲ - دیوان عطار ص ۱۷۵ .

دیوان عطار کاملاً نادراست . همچنین وصف طبیعت که در اشعار فرخی و عنصری و منوچهری فراوانست بسیار کم مورد توجه عطار واقع گشته و ابیاتی مانند ابیات زیرین در دیوان او کمیاب است :

باد شمال میرسد جلوه نسترن نگر — وقت ز عشق گل بلبل نعره زن نگر
سبزهٔ تازه روی را نوخط جویبار بین — لالهٔ سرخ روی را سوخته دل چومن نگر
یاسمن لطیف را همچو عروس بکربین — باد مشاطه فعل را جلوه گرسمن نگر
نرگس نیم مست را عاشق زرد روی بین — سوسن شیر خواره را آمده در سخن نگر
لعبت شاخ ارغوان طفل زبان گشاده بین — ناوک چرخ گلستان غنچهٔ بی دهن نگر[1]

بخش بزرگ اشعار عطار مثنویهای متعدد اوست که همه را در معانی عرفان و تصوف نظم کرده و نامی ترین آنها منطق الطیر است .

شیخ در این داستان سفر مرغان برای وصال سیمرغ سیر و سلوک عارفان و راه کوشش و ریاضت را برای رسیدن بدرجهٔ عالی آدمیت و دریافتن حقیقت قصد کرده است . پیداست راه کمال رنجهای فراوان دارد و مرد جوینده و بردبار خواهد تا طی مقامات درجه ذیل نماید :

اول مقام طلب ، دوم مقام عشق ، سوم مقام معرفت ، چهارم مقام استغناء، پنجم مقام توحید، ششم مقام حیرت، هفتم مقام فنا .

اینست مراحل رسیدن مرد عارف بکمال چنانکه مرغان نیز پس از پیمودن این هفت وادی وتحمل دشواریهای بی پایان و رسیدن بوادی فنا سرانجام بدرگاه سیمرغ رسیدند عکس خود را در آنجا دیدند:

هم ز عکس روی سیمرغ جهان — چهرهٔ سی مرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند این سی مرغ زود — بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود
کشف این سرّ قوی در خواستند — حل مایی و تویی در خواستند
بی زبان آمد از آنحضرت جواب — کاینه است آنحضرت چون آفتاب
هر که آید خویشتن بیند در او — جان و تن هم جان و تن بیند دراو[2]

---

۱ - دیوان عطار، ص ۳۰۶.
۲ - منطق الطیر ص ۲۷۵ .

بدینگونه مرد عارف چون مقامات را طی نماید و مراحل را به پیماید و بکمال برسد خواهد دید دیاری جز یار نبوده و خدا را در خود خواهد یافت و سر «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بر او پدید خواهد شد.

رسم عطار در اغلب مثنویها و از آنجمله در منطق الطیر آنست که پس از ذکر مطالب حکایتهای صوفیانه آورده و به تمثیل مقصود پرداخته است و این سبک بخصوص مورد اقتباس مولانا جلال الدین رومی واقع شده بلکه گاهی عین عبارات شیخ را مولانا رومی اقتباس کرده مانند این مثال:

عطار در منطق الطیر در شرح وادی عشق گوید:

کس در این وادی بجز آتش مباد و آنکه آتش نیست عیشش خوش مباد[1]

مولانا جلال الدین رومی گوید:

آتشست این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد[2]

در سوانح مولوی اثرشبلی نعمانی آمده است «تصنیفات عطار برای مولانا دلیل راه بوده است» و بعد شبلی نعمانی می نویسد «منطق الطیر عطار و حدیقهٔ سنائی از حیث نفس شاعری نسبت به مثنوی مولوی بالاتراست ازین رو هر کس می تواند از آن ها لطف برد و در هر مجمع و محفل ممکن است رواج پیداکند بر خلاف مثنوی که در سرزمینی سروده شده که زبان فارسی در آنجا زبان عموم نبوده است مضافاً باینکه در حدیقه و منطق الطیر مسائل دقیق و پیچیده ای بیان نشده است بلکه افکار و خیالات صاف و روشن سلوک و اخلاق است که به فهم هر کس در میآید بر خلاف مثنوی که قسمت اعظم آن در بیان مسائلی است که به فهم علمای دقیق النظر هم مشکل درمیآید»[3]

۱ - منطق الطیر ص ۲۲۲.
۲ - مثنوی دفتر اول ص ۱.
۳ - سوانح مولانا روم ص ۸۷.

مآخذ و مصادر

۱ : اتحاد و یک جهتی امام خمینی کی نظر مین ، چاپ قونصلیت جنرل اسلامی جمهوریهٔ ایران لاهور.
۲ : الهی نامه بتصحیح هــ . ریتر چاپ استنبول.
۳ : تذکرة الشعراء مؤلفه امیر دولتشاه سمرقندی .
۴ : دیوان حکیم سنائی غزنوی مرتبه مظاهر مصفا، چاپ امیر کبیر تهران.
۵ : دیوان ظهیر فاریابی، چاپ اول ، طوس مشهد ۱۳۳۷ .
۶ : دیوان فریدالدین عطار نیشاپوری بتصحیح تقی تفضلی ، چاپ پنجم، ۱۳۶۸ تهران .
۷ : ریاض العارفین مؤلفه رضا قلی هدایت طبع تهران ۱۳۰۵ .
۸ : سوانح مولانا روم ، مؤلفه شبلی نعمانی چاپ مجلس ترقی ادب ، کلب رود، لاهور ۱۹۶۱ .
۹ : جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری از آقای سعید نفیسی طبع تهران ۱۳۲۰ .
۱۰ : صحیح بخاری باب فضایل الصحابه «رض» .
۱۱ : خسرو نامه بتصحیح احمد سهیلی خوانساری ، چاپ تهران .
۱۲ : کشف الظنون مؤلفه حاجی خلیفه .
۱۳ : مجالس المؤمنین مؤلفه قاضی نورالله شوشتری .
۱۴ : مجمع الفصحاء مؤلفه رضا قلی هدایت طبع قدیم تهران .
۱۵ : مصیبت نامه بتصحیح دکتر نورانی وصال.
۱۶ : مسند احمد بن حنبل طبع المکتب الاسلامی بیروت جلد ۵.
۱۷ : منطق الطیر بتصحیح دکتر محمد جواد مشکور ، چاپ دوم ، تهران ۱۹۶۲م.
۱۸ : نفحات الانس مؤلفه مولانا عبدالرحمن جامی.
۱۹ : هفت اقلیم مؤلفه امین احمد رازی .
۲۰ : Literary History of Persia by E.G Brown
۲۱ : مثنوی مولوی چاپ انتشارات جاویدان تهران .
۲۲ : کلیات سعدی شیرازی (بوستان ص ۱۲) انتشارات اقبال تهران .

دکتر ریحانه افسر [1]

شیخ سماوالدین سهروردی ملتانی دهلوی
و خدمات ادبی و عرفانی او

فاتحین عرب که در آخر قرن اول هجری به شبه قاره هند و پاکستان تسلط یافتند و اسلام را بالاتر از وادی سند بردند - اگرچه دراین منطقه این دین تازه در قلب مردم جای گرفته و اسلام بربت پرستی غالب گردیده بود - ولی از زمان غزنویان به بعد بود که اسلام بوسیلهٔ عارفان وصوفیان وبزرگان دین به نقاط دور دست هند راه یافت. دراین ضمن سلسله چشتیه مهم ترین و بزرگترین سلسلهٔ عرفانی در شبه قاره است. بنیانگذاراین سلسله خواجه - معین‌الدین چشتی«رح» (م. ۶۳۳ هـ ق) است. عارفان به این طریقهٔ بزرگ خدمات پرارزشی و شایانی به اسلام و ادبیات عرفانی به شبه قاره انجام داده‌اند. روی همرفته سلسله سهروردیه بعد از سلسله چشتیه معروفترین و بزرگترین سلسله عرفانی در شبه قاره هند و پاکستان است. صوفیان این سلسله درمیان مردم کار ارشاد و اشاعهٔ دین را شروع کردند و این گونه صوفیه نه تنها در مردم نفوذ داشتند بلکه پادشاهان هم به آنها ارادت می ورزیدند و برای آنها احترام فراوان بجای می آورند. در اول بعضی خلفای نامور این سلسله مثلا شیخ سلطان سخی سرور«رح» (م. ۵۷۷ هـ ق)، شیخ نورالدین - مبارک غزنوی«رح» (م.۶۳۲ هـ ق)، شیخ مجدالدین حاجی«رح» (م.۶۳۸هـق)، قاضی حمید الدین ناگوری«رح» (م. ۶۴۳ هـ ق)، در هند آمده بودند ولی

---

۱ - استاد گروه ادبیات فارسی، دانشگاه کراچی

گسترش سلسله سهروردیه در هند بدست شیخ بهاوالدین زکریا ملتانی«رح» (م.۶۶۶ ه ق)، راه یافت و در ملتان و اچ و مقامات دیگر خانقاه های معروف سلسله سهروردیه ساخت. چنانچه در عهد شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی«رح» شهر ملتان، یک مرکز اسلامی و روحانی مسلمانان شبه قاره در آمده بود. در این سلسله معروفترین بزرگان شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی«رح» (م.۷۳۵هق)، سید جلال الدین بخاری«رح» (م. ۶۹۰ ه ق)، مخدوم جهانیان جهانگشت«رح» (م.۷۸۵ هق)، شیخ صدرالدین راجو قتال«رح» (م.۸۲۷هق)، شیخ سماوالدین ملتانی دهلوی«رح» (م.۹۰۷ ه ق)، شیخ زین العابدین ادهن دهلوی«رح» (م.۹۳۴ ه ق)، و شیخ جمالی دهلوی«رح» (م.۹۴۲ ه ق)، و غیرهم قابل ذکر هستند. ولی ما در این مقاله دربارهٔ عارف بزرگ این سلسله شیخ سماوالدین ملتانی دهلوی«رح» و خدمات ادبی و عرفانی او مطالبی را بیان می نماییم .

شجرهٔ نسب و اسلاف

شیخ سماوالدین در زمان سلطنت لودیان (۸۵۵ ه تا ۹۲۳ ه) در قرن نهم و آغاز قرن دهم هجری، اکابر مشایخ و علمای سلسله سهروردیه در هند بشمار می‌رود. شیخ سماوالدین ملتانی از خانوادهٔ قریش بوده و شجرهٔ نسبش تا صحابی رسول«ص»، حضرت زبیر بن عوام«رض»، می رسد. شجرهٔ نسب او اینطور است:

شیخ سماوالدین بن خواجه فخرالدین بن خواجه فتح الله جمال الدین بن اسماعیل بن ابراهیم بن شیخ حسین بن شیخ کمال الدین بن شیخ حسن بن عیسی بن نوح بن محمد بن سلیمان بن داؤد بن یعقوب بن ایوب بن هادی بن عیسی الاکبر بن مصعب بن زبیر بن عوام«رض» (۱).

اسلاف شیخ سماوالدین در سند به سال ۱۴۵ ه ق، چند نفر از خانوادهٔ حضرت زبیر بن عوام«رض» در دورهٔ سلطنت عباسیه در عهد خلیفه ابو - جعفرمنصور (۱۳۶ ه تا ۱۵۸ ه) آمدند و درآن روزگار طرف حکومت عباسیه

استاندار سند عمر بن حفص بن عثمان معروف بـه هـزار مـرد (۲) بـوده و جماعتی از خانوادۀ زبیری در سند در شهر کنباه (کهمبـایت) (۳) اقـامت گزیدند.

عمر بن عبدالعزیز هباری اسدی (م. ۲۷۰ ه) در سند به سال ۲۴۰ ه (۴) سلطنتی مستقل تشکیل داد و در زمان او و فرزندانش این ناحیه تحت سلطنت منصوره بود ولی بعد از خاتمه سلطنت منصوره در سال ۳۸۴ ه خاندان زبیری هم بادیگر اقوام عرب از شهر کنباه به ملتان مهاجرت کردند و این خاندان در ملتان به نام قریشی زبیری و به سبب زندگی گزاردن به شهر کنباه، "کنبوی" معروف شدند و به مرور زمان "کنبوه" شهرت یافتند.

نام و نام پدر

اسم کامل شیخ، سماوالدین و از خاندان "کنبوه" معروف بود . بعضی تذکره نویسان و مؤرخان اسم شیخ بهاوالدین اشتباه نـوشته انـد. اسـم پـدر شیخ خواجه فخرالدین معروف به "بده" و اسم پدر بزرگ خواجه فتح الله بود. در آن زمان خواجه فتح الله پدر بزرگ شیخ سماوالدین در شهر ملتان رئیس بود و پدرش خواجه فخرالدین و عمویش خواجه فضل الله از رؤسای ملتان بشمار می رفتند (۵).

تاریخ و مقام ولادت

شیخ سماوالدین در سرزمین پاک ملتان بدنیا آمد، سال ولادت شـیخ بطور دقیق معلوم نیست تذکره نویسان و مؤرخان قدیم مانند سیرالعارفین و اخبار الاخیار در این ضمن ، هـیچ اطـلاع نـداده انـد ولی مؤلفـان کلمـات الصادقین و سنوات الاتقیاء دربارۀ سال تولدش ۸۰۸ ه نوشته انـد و مـؤلف کلمات الصادقین چنین نوشته است: «در سال هشت صد و هشت در خطۀ پاک ملتان از کتم غدم بعالم وجود قدم نهاد» (۶).

تحصیلات مقدماتی و عالیه

شیخ سماوالدین تحصیلات مقدماتی از پدرش فراگرفت و علوم ظاهری از مولانا ثناءالدین بن قطب الدین (م. ۸۴۰ ه) شاگرد میر سید شریف جرجانی (م ۸۱۸ ه) بدست آورد و جمله علوم مثل فقه، حدیث و تفسیر از استاد فاضل فراگرفت، شیخ سماوالدین از کودکی نماز پنجگانه و نماز تهجد هیچ وقت قضا نمی‌کرد. برادر حقیقی او شیخ اسحاق دربارهٔ وی چنین گفته است :

"... در آنچه ایشان بدوازده سالگی رسیده بود هرگز نماز تهجد ایشان فوت نبودی، پدر بزرگوار ایشان ستاده نموده بود که چون این چیز بفلان جا رسد نماز تهجد می‌باید گذارد. حضرت ایشان از اندرون حجره لحاف بسر روی مبارک کشیده می دیدند و وضو تجدید می نمودند و نماز تهجد ادا می‌کردند" (۷).

شیخ سماوالدین در مورد فراگرفتن تحصیلات و تربیت خود به شیخ جمالی اینطور ذکر می کرد:

"...در حین دوازده سالگی مشغول به تعلیم بوده ام که پدر بزرگوار در نیم شب پیش خودم خواند ولآلی الفاظ به نصایح می افشاند و می گفت: "الهی بادشاها سماوالدین را از کرم عمیم خود ابواب سعادت ابدی و اسباب دولت سرمدی مفتوح و میسر گردان". پیداست که دعای آنچنان پدر در حق این چنین پسری چه قدر تأثیر دهد (۸).

چنانکه شیخ سماوالدین از کودکی در خانوادهٔ متدین و در محیط علمی پرورش یافته و از کم سنی در دلش ذوق و شوق اطاعت خداوندی پیداشد و شیخ سماوالدین از محبت و توجه ذاتی و صحبت منزهٔ پدرش فراگرفته و نه فقط علم ظاهری حاصل نموده بلکه طبیعتش بجانب علم باطنی مایل گردید و در معمولات روزمره از تربیتش هم فیضیاب می شد. چنانچه پدر هر صبح از درگاه خداوند تعالی در حق وی دعا می کرد و ببرکات دعایش در عنفوان جوانی بمرتبه عالی رسید. رجحان به عبادت و جستجوی مرشد و ارادت به مرشد [illegible]

شیخ سماوالدین بعد از علوم ظاهری مایل به علوم باطنی شد و ایام زندگانی را در سیر و سلوک و در طریق تصوف و عرفان گذرانید وی در جوانی به خدمت حضرت سید راجو قتال رسید و از وی نظرها یافته و شیخ سماوالدین و پدرش، هر دو مرید حضرت صدرالدین محمد معروف به شیخ راجو قتال (م. ۸۲۷ ه) بوده ولی خرقهٔ خلافت از شیخ کبیرالدین اسماعیل حسینی بخاری (م. ۸۲۵ ه) نبیرهٔ حضرت سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (م.۷۸۵ ه) یافته بود.

دربارهٔ خلافت و ارشاد شیخ سماوالدین در سیرالعارفین چنین ذکر شده است:

"... و چنین استماعیست که پدر بزرگوار ایشان مرید و مربوب حضرت محبوب العارفین و مطلوب المحققین حضرت سید صدرالدین محمد نیر سپهر اعمال المعروف به شیخ راجوی قتال بود. اگرچه حضرت مخدومی مرشدی و مولائی شیخ سماو الملة والدین قدس سره مربوب و محبوب ایشان بودند و لیکن خرقه خلافت و ارشاد از حضرت شیخ الاسلام زبدة المشائخ شیخ کبیرالدین اسماعیل که بظاهر و باطن آئینهٔ انوار نبوی و مظهر آثار مصطفوی بود، داشتند" (۹).

رویهمرفته شیخ سماوالدین در مورد ارادت به مرشد خود و در دورهٔ عبادت و ریاضت، از شیخ جمالی چنین اظهار نمودند:

"... بعد رحلت حضرت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین محمد (شیخ راجو قتال) که پیر و مرشد پدر من بوده است. روزی بملازمت قطب سپهر معرفت حضرت شیخ المشایخ شیخ اسماعیل که ولی عهد حضرت ایشان بود مشرف شدیم و عرض نمودیم که از کمال حضرت مخدومی هیچ نقصان نپذیرد اگر این ذرهٔ حقیر را به مهر و شفقت پرورش دهند و از سرگشتگی به سعادت ارشاد و استقرار بخشند. حضرت ایشان بجواب فرمودند و اظهار تواضع نمودند که حضرت برادرم شیخ المشایخ شیخ فضل الله بسی اهل کمال و صاحب حال است ترا بر ایشان رسانم و خرقه بدهانم من از غایت ادب مرید بگشتم. القصه بعد از چند روز نیز همان عبارت عرض نمودم و باز

حضرت ایشان همان جواب بتواضع و انکسار فرمودند آن زمان از عنایت اعتقاد و نهایت اتحادی که داشتم عرض نمودم که ای خداوندکاربنای ارادت و معامله پیری و مریدی و مرشدی و مسترشدی بربط قلب و فرط محبت نهاده اندمن این معنی به نسبت حضرت مخدومی مستحکم و مستقیم می‌یابم. بمجرد تسامع این کلام درکنار گرفتند و در حجرهٔ خاص خود بردند و تلقین ذکر فرمودند و بخرقهٔ خاص خود بعد ادای دوگانه مشرف گردانیدند ذالک فضل الله یوتیه من یشاء" (۱۰).

در همان زمان که شیخ سماوالدین از مرشد خود خرقه و خلافت یافت و در دلش این خیال پیدا شد که حالا علوم ظاهری را ترک گفته بصفائی باطن بکلی مشغول بشوم این مفهوم که در قلبش گذشت فوراً به دل مرشد (شیخ - کبیرالدین اسماعیل) منکشف گشت و وی چنین فرمودند :

"تعلم که بنای شرع و اساس دینی بدان برپاست ترک نباید کرد از خدای تبارک و تعالی خواسته ام که اهل ظاهر و باطن از تو فایده گیرند چنانچه پیران ما ظاهر و باطن معمور و آراسته بوده اند. امیدوارم که تو نیز همچنان آراسته و پیراسته باشی. سبحان الله زهی تاثیر دعاست.

زان روز که ز سپهرزاده برگام نبی قدم نهاده (۱۱)

سپس شیخ سماوالدین بعد از تربیت باطنی و مراحل سلوک را پیمود و در سلسله طریقت سهروردیه در ملتان برمسند تدریس و افاده فائز شد. سلسلهٔ طریقت و رشتهٔ تصوف و شجرهٔ انتساب خرقهٔ شیخ سماوالدین به ترتیب ذیل است :

"شیخ سماوالدین، خلیفه شیخ کبیرالدین اسماعیل، خلیفه صدرالدین- راجو قتال، خلیفه جلال الدین مخدوم جهانیان جهانگشت، خلیفه شیخ رکن الدین عالم ابوالفتح، خلیفه شیخ صدرالدین عارف، خلیفه شیخ بهاوالدین زکریا، خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی، خلیفه شیخ ضیاءالدین ابونجیب سهروردی، خلیفه قاضی وجهیه الدین سهروردی، خلیفه شیخ ابو محمد - عمویه عبدالله، خلیفه شیخ اسود احمد دینوری، خلیفه شیخ ممشاد علوی -

دینوری، خلیفه خواجه سید جنید بغدادی، خلیفه خواجه سری سقطی، خلیفه خواجه معروف کرخی، خلیفه خواجهٔ داؤد طایی، خلیفه خواجه حبیب عجمی، حضرت امام حسن بصری، حضرت علی کرم الله وجهه، حضرت محمد رسول الله صلعم" (۱۲).

در سال ۸۴۸ ه سردار قوم لنگاه، رای سهره ملقب به سلطان قطب الدین لنگاه (م. ۹۳۰ ه) بر ملتان حمله آور شد و به علت هرج و مرج در ملتان، شیخ سماوالدین با افراد خانواده اش از آنجا نقل کرده به شهر رنتهمبور و بیانه آمده و چند سال در آنجا اقامت گزیدند (۱۳).

مسافرت شیخ به شهر رنتهمبور

بسال ۸۴۸ ه شیخ سماوالدین باخانواده اش از ملتان به رنتهمبور مراجهت نمودند و آنجا در کار درس و تدریس و ارشاد و هدایت مشغول شدند. مؤلف سیرالعارفین دربارهٔ تربیت روحانی و ارشاد عرفانی، برطبق آنچه از شیخ عبدالله استماع بوده، چنین آورده است :

"در ایامی که حضرت شیخ سماوالملة والدین قدس سره در قصبه پلاتیه نزدیک رنتهمبور ساکن بوده اند. این درویش بعد تشریف بیعت در مبدای سلوک خدمت ایشان می‌کرد ... روزی بعد ادای نماز اشراق درویشی بمجلس ایشان در آمد مکتوبات حضرت عین القضات همدانی برابر داشت. چنانچه حضرت مخدومی مکتوبات مذکوره از دستش گرفتند و یک دو ورق مطالعه فرمودند. بعد ازان در تعریف حضرت او در آمدند و بزبان مبارک راندند که او را روزی بیست جای طعام بود . او إصلاً از حجرهٔ خویش بیرون نیامد و در بیست جاهم در یک وقت حاضر گشت . باستماع این کلام چون مبدای سلوک بوده است خطرهٔ در خاطرم گذشت که آیا شخص واحد در یک وقت معین بیست جا چگونه حاضر شده باشد. بمجرد این خطره مستغرق شدم و با خود گفتم که دراین معنی هیچ شبهه نیست که حضرت مخدومی برزبان مبارک خود میراند. القصه وقت نماز ظهر از اندرون حجره دستک

زدند. این حقیر به معتاد خود طشت و مشربه تیار ساخت و در حجره در آمد. بمجرد در آمدن در چهار گوشهٔ آن حجره حضرت ایشان را جدا جدا نمودم بعد زمانی همان یک مخدوم را دیدم، دانستم که این اظهار از جهت آن خطره است که در دل گذرانیده بودم. برفور فرمودند که درویشان را قوت تمثیل بدین حد باشد اگر خواهند در یک وقت صد جا حاضر شوند. بعد از ان فرمودند که این معنی مهما امکن اظهار نباید ساخت" (۱۴).

شیخ سماوالدین بعد از مدتی چند از رنتهمبور به شهر بیانه تشریف بردند.

مسافرت شیخ به شهربیانه

شیخ سماوالدین به شهر بیانه تشریف آوردند ولی به آمدن این شهر هیچ تاریخ در دست نیست و اقامت شیخ در اینجا طولانی بود و درکار درس و تدریس و ارشاد و هدایت مصروف شدند. البته در آن زمان شهر بیانه از حیث سیاست بسیار اهمیت حاصل کرده بود و بین سلاطین شرقی و سلاطین دهلی نبرد ادامه داشت و گاهی ایالتی جزو حکومت دهلی می آمد و گاهی سلاطین شرقی برآن چیره می‌گردیدند چنانچه از این سبب اقامت گزین شیخ - سماوالدین، در این شهر یک گونه اهمیت سیاسی حاصل میشود. اگرچه تعلق شیخ از سیاست براه راست نبود ولی سلطان حسین شرقی و بهلول لودی هر دو به حاصل کردن توجه شیخ خواهان بودند. در این ضمن مؤلف سیرالعارفین اینطور ذکر کرده است :

"روزی سلطان احمد جلوانی (حاکم بیانه) در حضرت آن عارف ربانی مجال آستان بوسی یافت. سید خونده میر رسولدار که بخطاب مرتضی‌خان مخاطب است برابر او بود و بعضی از امرای دیگر را نیز در اندرون خواندند و بمقابل خود نشاندند. در ایام سلطان حسین جونپوری بعزم اخذ دارالملک دهلی حرسهاالله عن آفات و البلیات میان سرعت بکمر قوت مستحکم ساخته بود. سلطان احمد جلوانی دست موافقت بفتراک

مرافقت او داشت. القصه بحضور حضرت آن سرو حدیقهٔ مشیخت چنار دار بایستاد و هر دو دست بالتماس فاتحه بکشاد و معروض داشت که از حضرت‌مخدومی و مولائی التماس فاتحه دارم برین نیت که حضرت سلطان‌حسین جونپوری را فتح دهلی شود که او بادشاهی عظیم القدر است. بمجرد این استماع بشرهٔ مبشرهٔ حضرت مخدوم متغیر گشت. برفور فرمود که: "ای احمد آباؤاجداد تو نواخته سلطان بهلول انارالله برهانه بوده اند و تو نیز پرورده اوئی. ترا نشاید که چندین حقوق نعمت و نمک یکبارگی بخاک مذلت اندازی زیراکه کفران نعمت موجب مذلت و عدم دولت است مراچند نسبت بدعای ظالمی که دست تظلم کشاده پای تعدی از دایره عدالت بیرون نهاده بقصد عزیز یکه دل دویده همواره بخدا می‌آرد و شقایق وار سرتعهد از زمین تعبد عبادت برنمی دارد باشم" (۱۵).

چون احمد جلوانی این حرفها شنید خیلی منفعل گشت و باور کرد که هر گز دست مراد سلطان حسین بدامن مقصود نخواهد رسید و بتدریج هم به سلطان بهلول خواهد پیوست. مقصود ازین حکایت این است که بادشاهان را از روی دیانت و دین بدین طریق نصیحت باید و باوجود اینکه سلطان احمد مذکور مردی تندخوی بود و آن روز حضار مجلس را معلوم شد که از دهشت شیخ چون حرف مضاف در خود می خیزد تا آن زمانکه رخصت یافت.

از مطالعه تذکرهٔ سیرالعارفین و از واقعات در این تذکره مندرج است (۱۶). معلوم میشود که شیخ سماوالدین به شهر ناگور و شهز گجرات هم مسافرت کردند و مدتی چند در این شهرها اقامت نمودند:

مسافرت به شهر دهلی

شیخ سماوالدین از بیانه به دهلی آمدند و تاحیات در همین شهر اقامت گزیدند. اگرچه به آمدن شیخ به شهر دهلی، تاریخ درست معلوم نیست ولی از سیرالعارفین معلوم میشود که اقامت شیخ در دهلی در سالهای ۸۷۵ تا ۸۸۰ هـ می باشد.

درین زمان سلطنت دهلی زیر تسلط سلطان بهلول لودی (۸۵۵ تا ۸۹۴هـ) بود و سلطان بهلول لودی خیلی ارادتمند و معتقد شیخ سماوالدین بود و گاه گاهی به خدمت شیخ حاضر می شد ، شیخ سماوالدین هم با بهلول لودی بسیار محبت داشت و ایشان هم او را درست ترین وارث و جانشین سلطنت دهلی تصور می کرد ولی این مهر و محبت با سلطان هیچ غرض دنیاوی یا ذاتی نمی داشت .

معمولات و دوره ارشاد و هدایت

شیخ سماوالدین از اول تا آخر عمر خود به عادت همواره به عبادت و ریاضت اشتغال داشت . بطوریکه حیاتش برای خداوند تعالی بود و برای خوشنودی خدا راه می رفت، همیشه بیاد خدا را سرمایهٔ زندگانی می دانست و در بین امور مادی و معنوی ارتباط نوعی بوجود آورده بود و در راه سلوک زحمت های شاقه کشیده بود. مؤلف سیرالعارفین در ذکر معمولات شیخ چنین بیان نموده است :

نیم شبی وضوی تجدید فرموده در نماز شروع می نمود. مقدار یک پاس شب در نوافل می گذاشت نیم پاسی دیگر تا صبح صادق در مراقبه می‌بود و دیدهٔ باطن بمشاهدهٔ حق می کشود بعد ازان شروع در سنت موکده نماز فجر می کرد و علمای اهل ظاهر و صلحای اهل باطن بنماز فجر ایشان جمع می شدند ... بعد از تفرج نماز چاشت و اشراق که مشغول سبق و درس علما و صلحا می شدند نیز حاضر می‌بود و بمقدار نیم روز در تدریس اشتغال می‌نمودند. بیشتری درس گفتن حضرت ایشان تفاسیر و احادیث و اصول فقه به بعضی طالبعلمان که پایهٔ دانشمندی داشته‌بود. بعد ازان بتربیت مریدان اهل‌یقین و طالبان حقیقت دین رجوع می کرد بحکم کلمواالناس علی قدر عقولهم برحسب استعداد و اتحاد هر یکی ارشاد می فرمود ... بعد از افادت براهل سعادت بنماز عصر می ایستاد و بمشاهده قربت حق تعالی دیدهٔ باطن می‌کشاد و مستغرق جمال الله می گشت چون اذان صلوة مغرب می‌شنود

چشم از مراقبه می کشود بعدادای صلوة مغرب و نوافل اوابین بمراقبه مستغرق می‌ماند بعد از نماز عشای از مسجد قدم مبارک بسمت دولتخانه میراند و در آنجا چهار گوشه پرتوشه فراز می نمود والوان نعمت می فرمود و خود نیز بموافقت حضار دست در تناول می کشود و اهل دلانی که گرسنه انعام مستدام او بودند لقمه بکام مراد ایشان می انداخت و سینه زمره طلب را بنور سرور مسرور معمور می‌ساخت بعد تفرج طعام خاص و عام را بشرف رخصت و اجازت مشرف می گردانید. هر یکی به معموری باطن و مسروری ظاهر بمرکز و منزل خود مراجعت می‌نمود و خود برتختی که از رسن درشت ساخته بودند زمانی پای استراحت فراز می کرد و به اشتغال باطن فرومی رفت (۱۷).

اخلاق و رفتار شیخ

شیخ سماوالدین در اخلاق اوصاف حمیده و صفات پاکیزه داشت، بدنیاکم التفات نمود و در توکل و قناعت کامل بود. شیخ جمالی در سیرالعارفین چنین توصیف نموده است :

"قطب المشایخ شیخ سماوالملته والدین قدس سره، اگرچه از جملهٔ مشایخ کبار متاخرین بود فاما از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و با یزید در اطوارش می نمود. در جذب خواطرر تصرفی عظیم داشت. بهر علیلی که نظر مبارک می انداخت سینهٔ او را از امراض باطن بکلی پاک می ساخت. اشفاق نبوی و اخلاق مصطفوی در ادوار و اطوارش هویدا بود بجانب هر مریدی که تبسم فرمودی کارش باتمام نمودی. بیت :

فی الحقیقت همچو خورشید سپهر　　برجهان انداختی انوار مهر (۱۸)

شیخ سماوالدین کثیرالایثار بود و دست عطا کشاده بود و از اسباب دنیاوی همواره محترز بود و بجز مایحتاج هیچ پسند نمی کرد. در این ضمن از شیخ اسحاق رحمة‌الله برادر حقیقی شیخ سماوالدین نقل است :

وقتی در ملتان قحط عظیم افتاد و غله بکلی ناپدید گشت دانهٔ جرت چون دانهٔ مروارید عزیز گشت در آنچنان ایام اگرگاهی سیر جرت یا گندم

دست می داد آن را می‌جوشانیدند و دانه های آن شمرده به آدمیان خانه می‌رسانیدند هرچه حصهٔ ایشان رسیدی نصیب فقیران گردانیدی و فاقه بر فاقه کشیدی و اصلا به ظهور نیاوردی ، ایثار عظیم داشته هرگز درمی و دیناری بملک خود نمی گذاشت باوجود هزار های فتوح رسیدی نصیب مستحقان و فرزندان مساوی گردانیدی چنانچه این فقیر مدتها در ملازمت ایشان بودی هرگز مالک نصاب نیافته (۱۹).

رویهمرفته مؤلف سیرالعارفین در ضمن فقر و غنی شیخ سماوالدین چنین می‌نویسد :

"... فقر و غنی در دیدهٔ حق بین او مساوی می نمود. اگر هزار تنکه زر سرخ از جای فتوح رسیدی پانصد قرض می‌کشیدی و باهل حاجت بخشیدی و موجب قرض آن بودی چون معلوم اهل فقر گشتی که امروز چین از فتوح رسیده است ضرورت دست طلب به پیش بردی و آن هزار تنکه چون به مستحقان رسیدی مستحقان دیگر را ازآن سیم مقروض نصیب می‌رسانیدی. شفقت دربارهٔ فقراو غربا و یتیمان بحدی داشتی که در موسم هر میوه این طائفه را در حضور خود نشاندی والوان در پیش آن قوم فشاندی و خود نیز بموافقت ایشان دست تناول میراندی و باوجود شکرانه فتوح هزار ها متواتر رسیدی و از برای قدر کفاف خود نیز قرض می کشیدی یکبار بحضور این فقیر دو هزار تنکه فتوح رسید. همه را بایثار مستحقان کشید. هم دران حین جمعی دیگر رسیدند حضرت مخدوم زاده برجادهٔ شیخ المشایخ نصیرالملته والدین را فرمان شد مردمانیکه بعد قسمت رسیده اند ایشان را محروم نباید ساخت. هزار تنکه دیگر قرض کرده بدیشان دهند درین میان این درویش تبسم کرد. فرمودند چه خندیدی عرض نمودم سبحان الله اگر درویشان زمانه را فتوحی می‌رسد.ایشان نیز قرض می‌کنند تاکسی نداند متبسم شدند" (۲۰).

در ذکر شفقت ولطف شیخ بر مخلوق خدا، مؤلف اخبار الاخیار اینطور می‌گوید : "وی گاهی بردر خانهٔ خود می ایستاد و می گفت و غلبه شفقت و مهربانی بر خلق خدا بران می دارد که جمیع خلایق را در چشم سماوالدین راه باشد" (۲۱).

شیخ جمالی قصه ای که باوی پیش آمده بود، چنین بیان می کند:

"روزی به هنگام صلوة شام امام معهود حاضر نبود اشارت امامت به قاضی بدرالدین حاکم خطهٔ بیانه فرمودند قاضی مذکور بصف امامت مثال سنان صفدران برخواست و به تسامع ادای قدوقامت را بیاراست و شمشیر زبان را چون زبان شمشیر برعزم ادای مخرج قرآن تیز راندن گرفت بعد فاتحه الکتاب بسوی سورهٔ لایلاف شتافت از بس که شمشیر زبان را به تیزی راند بجای والصیف و السیف خواند. این حقیر بعد سلام صلوة روی کلام بسوی امام نهاد و گفت مخدوم عجب مردی صف شکن بوده که سمند سرعت را درمیان قرأت چنان تیز تاختی که صلوة مقتدیان را بسیف لسان سرانداختی بمجرد تسامع این الفاظ بشره مبشره آن گوهر معدن حیابتغیر گشت. اگرچه فی تلک الوقت اظهار ننمود فاما روز دیگر در خلوت فرمود که فلان کس قاضی بدرالدین را از کلام شما انفعالی روی نمود او را خوشنود باید ساخت، روز دیگر خوشنود کرده شد (۲۲).

اگرچه تعلق و آمیزش شیخ بابندگان خدای تبارک و تعالی از جهت تکمیل خاص و عام بودی ولی هر که از خواص و عوام پیش ایشان رسیدی البته دهشت ایشان در وی تاثیر تمام کردی و همه مردم آداب ایشان واجب داشتی و شیخ هم باهمه کس اخلاق و محبت صمیمانه داشت.

کرامات و تصرفات روحانی

ذات شریف شیخ سماوالدین بصفات الله موصوف بود و در کشف و کرامات معروف، نظر شفقت او برمنعم و درویش و بربیگانه و خویش یکسان بودی در نظر فرزند وغیره فرق ننمودی و فاسق را بی تجدید امر معروف به الفاظ شهد آمیز بکلی از جادهٔ فسق و فساد به سجادهٔ صلاح و اعتقاد آوردی در سیرالعارفین واقعه ای چنین آمده است:

"روزی پسر شهاب خان فرمان نویس سلطان العادل بهلول انار الله برهانه شیخ محمد نام است در مجلس حضرت ایشان در آمد این درویش

حاضر بود خواست که او را از مجلس بیرون کشد از نور باطن قصد این فقیر دریافتند برفور روی مبارک بسوی من کردند و این بیت خواجه حافظ قدس سره برزبان راندند

همه کس طالب یارندچه هشیار چه مست همه جاخانهٔ عشق است‌چه‌مسجدچه کنشت

بمجرد تسامع این بیت حالتی در شیخ محمد مذکور که یکی از فاسقان مشهور بود، پدید آمد فی الحال سربرزمین نهاد و دست انابت بحضرت ایشان داد و مرید گشت بعد ازان تا زنده بود گرد مناهی نگردید و شیوه صلاح ورزید و یکی از مقبولان گشت (۲۳).

رویهمرفته قصه ای از مولانا عطاالله دانشمند که مرید شیخ سماوالدین بود، چنین می‌گوید :

"در خطهٔ ناگور عورتی بود صالح ارادت بحضرت ملک المشایخ داشت او را ماده گاوی بود شیردار، ازان شیر ماده گاو جغرات بستی و پیش حضرت‌ملک‌المشایخ می‌آوردی و آنچه حضرت ملک المشایخ از خطهٔ ناگور عزیمت گجرات فرمودند ماده گاوْ آن عورت را دزد برد بعد دوسه روز آن عورت بگفت که یا مخدوم سماوالملة والدین گاه گاهی شیر و جغرات آن ماده گاو بحضرت شما رسیده است آنرا چون دزد برد البته آن ماده گاو بمن رسانید این بگفت و بنماز مشغول گشت. در عین نماز آواز حضرت المشایخ شنید که بی‌بی اینک ماده گاو شما رسانید شده است محافظت نگاهدار . چون سلام کرد ماده گاو را در صحن خانه ایستاده دید" (۲۴).

شیخ جمالی دربارهٔ کشف و کرامات شیخ سماوالدین چنین می نویسد :

"وقتی حکیمی از طرف بنگاله آمده بود - همان روز این فقیر را دید و پارهٔ سیماب کشته پیش این فقیر نهاد مقدار نیم حبه بخوردم هم در آن ایام ضعفی تمام براندام راه یافته بود و اشتها بکلی رفته از خوردن نیم حبه سیماب قوتی در بدن سقیم و اشتهای عظیم روی نمود، گفتم چه باشد که ترکیب کشتن سیماب بمن نمائی. چنانچه او قبول نمود. همان روز به خدمت ملک المشایخ اتفاق واقع شد چون به خدمت حضرت ایشان رسیدم برفور فرمودند که فلان

کس سیماب بکلی کشته نمی شود، نعوذ بالله منها اگر خام ماند ضرر به اندام رساند نظر بر نفع او نباید کرد. بدانستم که حضرت ایشان را این معنی مکشوف شده است عرض نمودم که مخدوم مرا حرارت محبت شما کافی است . پیداست که حرارت سیماب چه نفع بخشد، فرمود که انشاءالله تعالی قوت شما از نور باطن بظهور پیوند و بمجرد تسامع این سخن سستی در وجود نماند" (۲۵).

همینطور بقول شیخ جمالی وقتی که در مسافرت حج بیت الله و بلاد اسلامیه مسافرت می رفت و دوران مسافرت چند جا امری چه در بیابان و چه در آبادانی به بیم هلاکت رسید و امید حیات بکلی منقطع گشته، حضرت (شیخ سماوالدین) را بچشم سرمعاینه نمودم گوئی به بشاشتی تمام بیرهٔ برگ تنبول بدستم می دهند - همان زمان آن زحمت بصحت و سلامت مبدل گشته اگر از کمالات مکاشفات و رویت حق تعالی او معیت روح مصطفوی و بشارت و اشارت حضرت نبوی که در شان ایشان بوقوع پیوسته در قلم آرم البته مختصر نگنجد (۲۶).

چونکه شیخ سماوالدین به مسلک سهروردیه منسلک بود . کشف و کرامات را نمی پسندید و بطور مثال واقعه ای دربارهٔ بزرگی حضرت عین القضات همدانی که فوق ذکر شده است (۲۷). شیخ خلفای خود را هم همین نظر را تلقین می کرد.

فرزندان شیخ سماوالدین

اکثر تذکره نویسان و تاریخ نویسان، دربارهٔ فرزندان شیخ سماوالدین دو پسر و یک دختر ذکر کرده اند ولی بقول مؤلفان شجره سهرورد، سلسله عالیه، خاندان زبیری کنبوی والمشاهیر، سه پسر و سه دختر را نام برده اند. اسمهای گرامی آنها بقرار زیر است .

۱ - شیخ عبدالله بیابانی (م. ۹۳۶ هـ.) (۲۸)

پسر ارشد و مرید شیخ سماوالدین بود و درویش، مجذوب الحال و

صاحب کشف و کرامات بود - هر روز یک بار ختم قرآن می نمود از غایت تنفراز خلق صحبت ایشان اجتناب می کرد و دائم در بیابانها و کوه ها و گورستانها بسر می برد - یک پسر عبدالکریم الملقب به گهورن داشت و در سال ۹۳۶ ه در «مندو» به ایالت مالوه وفات یافت و همین جا مد فون گشت - جمالی چندین داستان دربارهٔ او در سیرالعارفین ذکر کرده است شیخ جمالی، ترکیب بند در رثای او در دیوان خود گفته است (۲۹). چند بیت ازوست :

یارب امروز چه روزیست که عالم خالیست	پر به ظلمت شده ازنور مسلم خالیست
دهر ماتم کده شد فتنه در آفاق گرفت	خود ولی نیست در آفاق که از غم خالیست
یعنی از روی زمین مطلع انوار برفت	قرة العین سماوالحق ازین دار برفت
دل بیابان بلا ما همه سرگر دانیم	پیشوای دل و دین قافله سالار برفت
ما همه حاجتیان بی سرو سامان ماندیم	کعبهٔ دل چه شد و قبلهٔ امید کجا است

۲ - شیخ نصیر الدین دهلوی (م. قبل از ۹۴۱ ه) (۳۰)

پسر دوم شیخ سماوالدین بود و مرید پدر و صاحب شریعت و طریقت و مظهر آثار و برکات بود. قایم مقام پدر بزرگوار و مرجع مآب خلایق بود . در عهد سلطان سکندر لودی شیخ الاسلام بود. شیخ شش پسر داشت - پسر اول شیخ فتح الله مفتی شهر دهلی بود پسر دوم شیخ عبدالغفور معروف به میان لادن شاگرد پدرش و شیخ عبدالله تلنبی و مرید شیخ سماوالدین بود. شیخ - سماوالدین درباره او فرموده که « شیخ عبدالغفور چراغ ما است» (۳۱). او در زمان سکندر لودی مشیر مذهبی بود. پسر سوم شیخ بده جمال الدین معروف به میان جمال خان مرید پدر و مرید شیخ سماوالدین بود. در علوم عقلی مخصوصاً در فقهٔ و تفسیر و عربی نظیری نداشت . مفتی شهر دهلی بود . شرح عضدی، شرح مفتاح و شرح انوار در فقه نوشت . پسر چهارم شیخ عبدالعزیز معروف به دولت خان هم مرید پدر بود . در زمان سلیم شاه سوری تا زمان اکبر شاه مفتی دهلی بود. همین طور میان ظفر خان و شیخ ابراهیم مرید و خلیفه شیخ نصیرالدین بودند. شیخ جمالی ، ترکیب بند در رثای او گفته است

خرین بند ازوست : (۳۲).

بسرمرقد تو نور کرامت نثار باد	ذاتت فریق رحمت پروردگار باد
گرزانکه بی هیچ دلی را قرار نیست	جایت بقصر روضهٔ دارالقرار باد
زینسان که در فراق نبی رفتی از جهان	جانت بروح پاک نبی در جوار باد
گرزانکه بی تو دردل یاران جراحتست	یاد رخ تو مرهم هر دل نگار باد
برتربت تو او پدر پیشوای تو	هردم هزار رحمت آمرزگار باد
بودی همیشه همدم و همراز و غمگسار	اکنون مرا خیال رخت غمگسار باد
مانند ذکر والد و پیر وبرادرت	همواره ذکر خیر تو در روزگار باد

دانسته ام از رحمت پروردگار خویش

ذکر شما سه تن شرف روزگار خویش

۳ - شیخ جیئو (۳۳)

پسر سوم شیخ سماوالدین بود - در تذکره های معروف ذکر نشده است مؤلف خاندان زبیری کنبوی بحواله شجرهٔ سهرورد نوشته است که او در موضع "دوده" پرگنه فیروز پور در ایالت میوات مدفون است .

شیخ سماوالدین سه دختر هم داشت دختر اول بی بی زینب همسر شیخ جمالی دهلوی بود ، دختر دوم بی‌بی مریم«ع» و دختر سوم بی‌بی مرصع بود، دربارهٔ آنها هیچ تفصیل در دست نیست .

شیخ حامد بن فضل الله جمالی دهلوی (م. ۹۴۲ ه)

شیخ جمالی دهلوی عموزاده شیخ سماوالدین و داماد بودو دختر شیخ بی بی زینب در نکاح او بود علاوه ازین شیخ سماوالدین مرشد شیخ جمالی بود ودر خدمتشان مدارج عرفانی و علوم روحانی را طی نمود و بمقامات عالی عرفان رسید. جمالی احوال زندگانی اش را مفصلاً در آخر «تذکره سیرالعارفین» نوشته و دربارهٔ روابط خود بایشان مشروحاً نگاشته و دوازده قصیده در دیوان بمدح وی سروده و مثنوی مرآة‌المعانی را بنام او معنون کرده است. در مثنوی «مرآة المعانی» نه تنها در آغاز آن ، مدح مرشد نموده بلکه

سرتاسر مثنوی پر از لمعات انواری است که از آن مرشد کامل مقتبس و مکتسب می‌باشد . جمالی در مثنوی «مراة المعانی» در توصیف مرشدش چنین سروده است (۳۴).

از پس توحید و نعت مصطفی　　برگشایم مدح پیر با صفا

بلکه اول واجب آمد برمرید　　تا بسازد نام پیر خود کلید

چون کلید نام پیر آمد بدست　　برگشاید قفل هر گنجی که هست

* * *

هرچه دارم از طفیل ذات اوست　　نور من از شعلهٔ مشکات اوست

خاطر من کاندرو مهرش عیانست　　آفتاب آسمان جاودانست

از جمالش شد جمالی آفتاب　　زان جمالی را جمالی شد خطاب

از جمالش در جمالم نور خاست　　نسبت من با جمالش گشت راست

نسبت من با جمال او بست　　در جمال من کمال او بست

همین طور شیخ جمالی در مثنوی مهر و ماه در مدح مرشدش چنین گفته است : (۳۵).

بمحراب درش شام و سحرگاه　　سجودش می کند «هم مهرو هم ماه»

وجود او ، درخت روح پرور　　نهالش ، شجرهٔ «چشت و سهرور»

بعالم هر مدیرش مقتدایی　　گروه رهبران را رهنمایی

* * *

چو برفرق سرما آن کلاه است　　کف پایم بفرق «مهر و ماه» است

اگرچه روی ظاهر دورم ازوی　　بباطن ، هر نفس پر نورم ازوی

بمعنی گر ازویم بود دوری　　کجا می بست صورت زو صبوری

دلم بر آستانش هست محتاج　　که خاکش مردم چشمم کند تاج

خدایا مردم چشم جمالی　　مدار از خاک آن درگاه خالی

شیخ جمالی در زمان مسافرتها مشغول بوده ، شیخ سماوالدین همیشه در حق او بوقت تهجد دعای خیرو عافیت و برای سلامتی او می‌خواند.

چنانچه در «سیرالعارفین» اینطور می نویسد : (۳۶).

... "سالها مرور اگرچه مهجور از دیدهٔ ایشان دور بود، زمان زمان از التفات باطن آنحضرت روبیحد وعد می یافت. چنانچه این دعا در وقت تهجد فوت نفرمودند تا آنکه بخاک بوسی آستانهٔ آنحضرت رسیده شد «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم اللهم ارجع الجمالی الینا سالماً و غانماً و ارزقنا مشاهدة جماله و نور عینی بنور لقایهٔ برحمتک یا ارحم الراحمین». در آنچه بشرف سعادت قدمبوسی مخدومی مشرف گشتم در کنارم گرفت وروییم بوسید و فرمود که الحمدلله . این دعای من که سالها در وقت تهجد می‌خواندم - باری باستجابت مقرون گشت - همان زمان بحضور ایشان حضرت مخدوم زاده برجاده ملک المحققین شیخ نصیرالملت والدین قدس سره فرمودند که شما در دریا به جهاز بوده باشید که مخدوم فرمودند، الحمدلله شیخ جمالی از بیت الله مراجعت نمود، شاید این زمان به بلاد گجرات رسیده باشند - بعد از چند روز مسافری رسید و خبر عزیزالوجودی رسانید .

اواخر ایام و وفات و مدفن و سال وفات

در سال ۹۰۷ ﻫ وقتی که شیخ جمالی از مسافرت آخرین بیت الله و بلاد اسلامیه مراجعت نموده بخدمت مرشدش رسیده و چند روز بخدمتشان بود که روزی مرشدش باجمالی آرزوی دیدن پسر بزرگ خود شیخ عبدالله بیابانی کرد که مدتی بود ترک دنیا کرده در جنگلها و دشتها زندگی می کرد . شیخ جمالی آماده شد که او را پیدا بکند. شیخ سماوالدین نامیه ای پر مهر بنام او داد و در آن بیت زیر را نیز نوشت (۳۷).

طاقت و صبر مرانیست برین هجر طویل قدمی زود بنه بر سراین پیر علیل

اما، ناگهان جمالی از حرکت باز داشت موقع رحلت اوازین دار فانی فرا- رسیده بود و او نمی خواست که جمالی از جنازهٔ او دور بماند خلاصه هفته ای بیشتر نگذشت که در هفدهم ماه جمادی الاول رحلت نمودند جمالی دربارهٔ درگذشت و تدفین او چنین آورده است : (۳۸).

«... ازآن پس مقدار یک هفته در استغراق مع الله می بود و به هیچ کس سخن نمی فرمودند تلاوت قرآن مجید برزبان می راندند و مستغرق بمشاهدهٔ حق تبارک و تعالی می بودند، در وقت هر نماز وضوی تجدید می ساختند و خود را در بحراحدیت می انداختند بعد ادای نماز عشاء چشم گشودند و تبسم فرمودند و رحلت نمودند . وفات حضرت ایشان در هفدهم ماه جمادی الاول بود. تاریخ وفات حضرت شیخ این است . قطعه :

مرشد انس و ملک "شاه سماوالدین" چون نعت

ای جمالی برسر عرش آمد جای او

"هشت" خلد آمد بنام او اگر پرسد کسی

سال تاریخش بگو"هشت" آمده برنام او (۹۰۷ ه)

... مدفن حضرت ایشان بالای حوض شمسی واقع است چند سال از رحلت آنحضرت سلطان قدس سره را در واقعه دیده بودند ، گوی به کرانهٔ حوض شمسی ایستاده اند. اشارت به صفا می نمایند که جای شما اینجاست، مقبرهٔ مطهرهٔ حضرت مخدومی هم در آن مقام واقع است».

شیخ جمالی بروفات مرشدش در دیوان خود ، ترکیب بند در رثای او گفته و بند اول و آخرین بند از دیوان جمالی چنین آمده است : (۳۹).

مطلع

این چرخ بیقرارچه بازی نمود باز / برروی روزگار در غم گشود باز

از درد او غم از دل آفاق کم نبود / صد محنت و بلا بسر غم فزود باز

تخم امید سبز نکرده بکشت دل / داس ستم کشیده ز بیخش درودباز

سیاره امید من آورد در طلوع / چون آفتاب گشته ز عالم ربود باز

دردا که باز فتنه محنت کشوده چشم / واحسرتا که دیدهٔ بختم غنود باز

هر نالهٔ که بعد نبی میزدند خلق / گوش زمانه از دل عالم شنودباز

تیغ ستم که چرخ نشان داد سالها / این دم بفعله برسرما آزمود باز

یعنی بزخم او دل ما را دونیم ساخت

درد و بلا به سینهٔ ما مستقیم ساخت

مقطع:

ای سر تو بذات خدامستدام باد	روح ترا بغیب هویت مقام باد
خمخانه عشق و باده تجلی و جام نور	از ساقی حقّت می وحدت بجام باد
گر خلق را بقبله قعود و قیام شد	مارا بتربت تو قعود و قیام باد
تو خاصهٔ خدا و مرید تو خاص و عام	منزلگه تو قبلگه خاص و عام باد
هر طالبی که مسکن او شد جناب تو	جایش همیشه روضهٔ "دارالسلام" باد
مارا که در طواف حریم تو حرمتست	همواره آستان تو "بیت الحرام" باد
تو پیرو خدای و نبی و جای تو	در صحبت " النبی علیه والسلام " باد

پنجم ترا شمرد نبی در "چهار یار"
"از جان و دل قبول نمودندهر چهار"

شیخ جمالی دربارهٔ آخرین شعر ترکیب بند که در رثای مرشد نوشته چنین می نویسد: (۴۰).

... بعد وفات حضرت ایشان حضرت خلاصة الابرار زبدهٔ اخیار شیخ معمور پرنور حضرت شیخ عبدالغفور ، حضرت خلاصة المشایخ والاولیاء شیخ جمال هانسوی را که خلیفهٔ حضرت سلطان المشایخ قطب العالم شیخ فرید الدین قدس سره اند شبی در خواب دید و از حضرت ایشان پرسید که مقام شیخ ما سماوالملته والدین کجاست ایشان فرمودند که شیخ شما پیوسته در چهار یار حضرت خلاصهٔ موجود است می باشیم چنانچه این بیت کاتب در ترکیب بند مرثیه ایشان مسطور شده است ".

"پانوشتها"

۱ - (۱) المشاهیر، فیض احمد ص ۲۸ (۲) خاندان زبیری کنبوی حسین احمد زبیری کنبوی جلد ۲ ص ۵ - ۲۸۴ بحوالۀ (I) مصباح العارفین، شیخ زین العابدین ادهن (نسخه خطی رامپور) (II) شجرۀ سهرورد، احمد خان اکبر شاهی (نسخه خطی رامپور)

۲ - تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ترجمۀ دکتر محمد ابراهیم آیتی جلد ۲ ص ۴ - ۳۶۳.

۳ - کهمبایت : ریاستی قدیم در ایالت گجرات به هنداست که آن در دهانۀ خلیج واقع است و این شهر در زمان قدیم بندر بزرگ گجرات بوده است (رک : سفر نامه ابن بطوطه، ص ۳۹۵، ۴۱۳ ، دایرة المعارف اسلامیه جلد ۱۷ ص ۴۰۹).

۴ - فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر الشهیر بالبلاذری، بتصحیح ، دکتر آذر تاش آذر نوش (بخش مربوط به ایران) ص ۴۲ - ۳۴۳.

۵ - خاندان زبیری کنبوی، حسین احمد زبیری کنبوی جلد ۲ / ۲۸۴ تا ۲۸۵ .

۶ - کلمات الصادقین، محمد صادق کشمیر همدانی بتصحیح دکتر سلیم اختر ص ۱۰۴ سنوات الاتقیاء بدرالدین سرهندی (نسخۀ خطی ۱۴۳۰).

۷ - سیرالعارفین، شیخ حامد بن فضل الله جمالی ص ۱۷۳ .

۸ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۴ .

۹ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۴ اخبار الاخیار ص ۲۱۷ ، ثمرات القدس ص ۸۰۹، سنوات الاتقیا ص ۱۴۳ ، کلمات الصادقین ص ۱۰۴ .

۱۰ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۵ .

۱۱ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۵ .

۱۲ -(I) سیرالعارفین : شیخ حامد بن فضل الله جمالی ص ۱۰۴ تا ۱۰۵ (II) اولیای ملتان ، بشیر حسین ناظم ص ۱۴ .

۱۳ - ر.ک سیرالعارفین ص اخبار الاخیار ص ۲۱۷ ، ثمرات القدس ص ۸۰۹، کلمات الصادقین ص ۱۰۵ ، سنوات الاتقیا ص ۱۴۳ ، خزینة الاصفیا ص ۷۴ ، سلسلۀ عالیه ص ۱۱، المشاهیر ص ۳۸ تا ۳۹ .

۱۴ - سیرالعارفین ، شیخ حامد بن فضل الله جمالی ص ۱۸۱ ، کلمات الصادقین ص ۱۰۵، سنوات الاتقیاء ب ۱۴۳ تا ۱۴۴، خزینة الاصفیا ص ۷۵ و سلسله عالیه ص ۱۱ .

۱۵ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۷ تا ص ۱۷۸ .

۱۶ - ایضاً ایضاً ص .

۱۷ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۵ تا ۱۷۶ .

۱۸ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۲ .

۱۹ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۳.

۲۰ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۶ تا ۱۷۷ .

۲۱ - اخبار الاخیار عبدالحق محدث دهلوی ص ۲۱۷ ، ثمرات القدس ص ۸۰۹، خزینة - الاصفیا ج ۲ ص ۷۴ .

۲۲ - سیرالعارفین شیخ حامد بن فضل الله جمالی ص ۷۹ ، المشاهیر ص ۳۶ .

۲۳ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۲ .

۲۴ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۳ .

۲۵ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۳ تا ۱۷۴.

۲۶ - ایضاً ایضاً ص ۱۸۲ .

۲۷ - ر.ک : همین مقاله بر صفحه ۵ تا ۶ .

۲۸ - سیرالعارفین ص ۱۸۲ ، شجرهٔ سهرورد (نسخهٔ خطی رامپور) سلسله عالیه ص ۱۲ تا ۱۳ خاندان زبیری کنبوی ص ۱۱۳ ، ص ۲۸۸ و اخبار الاخیار ص ۲۱۸ تا ۲۱۹، ثمرات القدس ص ۸۱۴، خزینة الاصفیا ج - ۲ ، ص ۸۴ .

۲۹ - دیوان جمالی ص ۱۲۹ تا ۱۳۱ .

۳۰ - سیرالعارفین ص ۱۸۲ تا ۱۸۳ شجرهٔ سهرورد ، سلسله عالیه ص ۱۳ تا ۱۴ خاندان زبیری کنبوی ص ۲۸۸ تا ۲۸۹ و المشاهیر ص ۴۸ تا ۴۷ ، ثمرات القدس ص ۸۱۵.

۳۱ - سیرالعارفین ص ۱۸۳.

۳۲ - دیوان جمالی ص ۱۳۵ .

۳۳ - خاندان زبیری کنبوی ص ۲۸۴ تا ۲۸۸ بحواله شجرهٔ سهرورد (نسخهٔ خطی رامپور) .

۳۴ – مرآة المعانی شیخ حامد بن فضل اللہ جمالی ص ۱۶ تا ۱۷ ۔

۳۵ – مثنوی مہرو ماہ ایضاً ص ۱۱ تا ۱۲ ۔

۳۶ – سیرالعارفین ایضاً ص ۱۸۲ ۔

۳۷ – ایضاً ایضاً ص ۱۸۴ ۔

۳۸ – ایضاً ایضاً ص ۱۸۳ تا ۱۸۴ ۔

۳۹ – دیوان جمالی ایضاً ص ۱۲۵ و ۱۲۸ ۔

۴۰ – سیرالعارفین ایضاً ص ۱۸۴ ۔

* * * * *

پروفسور دکتر سید وحید اشرف [1]

مطالعهٔ خواجه حافظ شیرازی
از حیث زبان و سبک بیان

از ترکیب اندیشه و ذوق شعر بوجود می آید ولی خوبی شعر موقوف برین است که پیراهنش که بافتهٔ الفاظ است چقدر زیبایی و موزونی دارد و تراکیب و سبک شعر چقدر متناسب و زیبا است. شعر حافظ ازین حیث ممتاز است. الفاظ زیبا و متناسب، محاورات موزون، ابتکار در سبک و افکار، انسجام، صلابت و استحکام، شیرینی و روانی از مختصات شعر حافظ میباشد. سبک بیانش و افکار او توانسته است تا امروز تر و تازه بماند.

در بیمانندی سبک حافظ جای حرف نیست. چیزیکه او را از سایر شعرای فارسی متمایز و ممتاز میگرداند زبان و بیان اوست. اگرچه زیبائی زبان و بیانش را شرح دادن کاری بس دشوار است زیرا لطف و نازکی ایجاز و کنایه و محاورات و غیرآنها متحمل بسط و شرح نمی شود، ولی کوششی نموده ام که بعضی از ممیزات زبانش را شرح دهم تا معلوم شود که او چگونه بوسیلهٔ محاورات و تراکیب و ایجاز و کنایه زبان را زیبایی بخشیده است.

---

۱ - رئیس سابق بخش عربی، فارسی و اردو، دانشگاه مدرس - هند.

محاورات

زبان فارسی نسبت به دیگر زبانها که دارای ادب عالیه است، افعال ومصادر مفرد کمتر دارد ولی این را بر کم مایگی این زبان نبایستی محمول کرد زیرا زبان فارسی دارای محاورات بسیار است و این محاورات و افعال مرکب زبان را شیواتر و لطیف تر و زیباتر و شیرین تر می سازد. چون گوینده ای یا نگارنده ای با قریحه وسلیقهٔ خوبی آنها را بکار میبرد سخنش دارای مزایای بسیار می شود و مقبول خاطر خاص و عام می گردد. ایجاز و کنایه و ایهام و سادگی همه حلقه بگوشان این هاست ولی آراستن سخن از این ها کار هرکسی نیست. حافظ درین هنر یکتاست . دیوان حافظ محاورات بسیار دارد و این محاورات خیلی بجا بکار برده می شود و دارای مزایای لطیف و گوناگون می‌باشد. حافظ بیشتر محاورات را بمناسبت لفظی و معنوی بکار میبرد و این ها موجب لطف سخن می گردد. مثلاً

زاغ چون شرم ندارد که نهد پابرگل   بلبلان را سزد ار دامن خاری گیرد

«دامن خاری گیرد» دارای معنین است . یکی اینکه بلبلان را باید که شکوه بخار کنند که چراگل را از زاغ محفوظ نداشته و دیگر اینکه حالا بلبلان را می‌زیبد که بنوک خار خود را بکشند تا تخفیف و تحقیر گل را نتوانستند دید.

این جا از یک محاوره دو تا معنی پیدا شده و این ایهام مرشح است. از ایهام لطف سخن بالا گردد و از ایهام مرشح بالاتر . شعریکه محرک جذبه میباشد باالتیام الهام موجب نشاط خاطر هم می شود.

کوته نکند بحث سر زلف تو حافظ   پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

در این شعر از «این سلسله» بحث و سرزلف هر دو می توان تعبیر کرد و شعر دارای دو مفهوم می باشد. این را صنعت اوماج می گویند.

حدیث حافظ از سر و سمنبر   چو وصف قدّ تو بالا گرفتست

شدم عاشق ببالای بلندش   که کار عاشقان بالا گرفتست

در اشعار مزبور لطف محاوره «بالاگرفتست» مستلزم توضیحات نیست.

ایجاز و اختصار خصوصیت غزل است. یک شعر غزل با اقتصار الفاظ دارای معنی بزرگ می شود و از کنایه سخن مختصر تر می گردد و بمعنی لطیف تر و وسیع تر ، ازین رو غزل و کنایه باهم علاقهٔ خاصی می دارد. ولی برای این وصف ذهن مبتکر و طباع و چابکدست می‌باید. حافظ درین فن دستی دارد که دیگران مجال آن ندیده اند و این است که اساتید بزرگ پیش او سرفرو میبرند. در اشعار زیر استادی حافظ ملاحظه بفرمایید :

بنفشه طرهٔ مفتول خود گره میزد   صبا حکایت زلف تو درمیان انداخت

این چنین بلاغت بیان شیوای خاص حافظ است. شبلی نعمانی در شرح این شعر می نویسد:

«بنفشه گویی جمیله ایست و زلفش خیلی زیبا و او با ناز نشسته در طرهٔ خود گره میزد. درین بین صبا بیامد و ذکر زلفش آغاز کرد. بنفشه در عین کبر و ناز خجل شد. طرفگی این است که خجل شدن بنفشه مذکور نیست و بجای تصریح، کنایه بکار رفته است»

گاهی شاعر خیال خود را این گونه خرج می دهد که او یک راه فکر متعین میکند و تعیین حد آن فکر نمی کند و ازین طور فکر و احساسات سامع را حرکت داده لطف سخن را بر طبع سلیمش رها مینماید و سامع بقدر ذوق و احساس و فکر خویش از شعر متلذذ می گردد. چون :

هر سرو قد که برمه و خور حسن میفروخت

چون تو در آمدی پی کار دگر گرفت

سایر لطف این شعر در محاوره «پی کار دگر گرفت» گنجانیده و ازین سامع بقدر ذوق خود بهره ای می توان برداشت.

رسیدر غم عشقش بجانم آنچه رسید   که چشم زخم زمانه بجان او مرساد

شاعر گوید که من در عشق محبوب گرفتار شدم و بعد از آن بر من گذشت آنچه گذشت ، برای ابراز حال احتیاج بزبان قال نیست که این از زبان حال پیداست ، ولی عشقم شهره ای داده که گمان میبرم که او را چشم زخم

برسد و جان او گرفتار بلا بشود. خدا او را ازین بلا محفوظ دارادا

درین شعر شاعر نه کیفیت عشق خویش را اظهار داده، نه تصویر حسن محبوب را برشتۀ تحریر آورده ولی هر دو را بوجه کمال اظهار نموده است. کیفیت کمال این عشق و حسن مبنی بر محسوسات و تخئیل سامع است.

همین کنایه در شعری از خسرو هم بکار رفته است.

جراحت جگر خستگان چه میپرسی زغمزه پرس که این شوخی از کجا آموخت

ولی شعر حافظ بر شعر خسرو مرجح تر است زیرا خسرو عشق خویش را از دیگر عشاقان ممتاز و ممیز نمی نماید و شعر حافظ ازین نقص پاک است.

غالب در اردو بطرز خیلی جالب گفته است:

نظر کهین نه لگے اس کے دست و بازوکو یه لوگ کیون مرے زخم جگر کو دیکھتے هین

روبر رهش نهادم و بر من نظر نکرد صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد

این جا از محاوره «لطف چشم داشتم» خواننده بمطابق ذوق خویش محظوظ می توان گشت. پیداست که باوجود کنایه و وسعت معانی، اشعار بالا این قدر واضح است که در مفهوم شعر هیچ اشکال نیست.

مصراع دومی غزل عموماً به فعلی تمام می شود و همه شعراء هم در غزل و هم در قصیده فعل رابتکرار می آورند.

و درین ضمن هم قریحه ای و ذوقی که در شعر حافظ جلوه می کند خیلی جالب است.

توجه بفرمایید که با چه استادی فعل بست را با محاورات گوناگون بکار برده است:

خدا چو صورت و ابروی دلگشای توبست گشاد کار من اندر کرشمه های توبست

ز کار ما و دل غنچه صد گره بگشود نسیم گل چو دل اندر پی هوای تو بست

چو نافه بر دل مسکین من گره مفگن که عهد باسر زلف گره گشای توبست

در ابیات زیر لطفی که بواسطۀ ردیف «زدند» پیدا شده از فعل دیگر ممکن نیست:

۱ - دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند　　گل آدم بسر شتند وبه پیمانه زدند
۲ - ساکنان حرم سرّو عفاف ملکوت　　بامن خاک نشین بادهٔ مستانه زدند
۳ - آسمان بار امانت نتوانست کشید　　قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند
۴ - جنگ هفتاد و دوملت همه را عذربنه　　چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

مضمون بیت سوم را غالب و اقبال هم نظم کرده اند ولی بپایهٔ شعر حافظ نرسیده . غالب می گوید :

برده آدم از امانت هرچه گردون برنتافت
ریخت می بر خاک چون در جام گنجیدن نداشت

اقبال در دو بیت نظم کرده است :

چه گویم از من و از توش و تابش　　کند انا عرضنا بی نقابش
فلک را لرزه بر تن از فر او　　زمان و هم مکان اندر بر او

غالب در اردو با ابتکار مخصوص خود همین خیال را اظهار داشته است:

گرنی تهی هم په برق تجلی نه طور پر
دیتے هین باده ظرف قدح خوار دیکهکر

ترنم آهنگ صوتی مخصوصاً آنجا دیدنی است که در دنیا تکرار فعل واقع شده مانند این غزل: گر ز دست زلف مسکینت خطایی رفت رفت (الخ).

دوش میگفت که حافظ همه رویست وریا　　بجز از خاک درش باکه بود بازارش

شعر زیر غالب دارای مضمون شعر بالا است وسبکش خیلی جالب :

وفا کیسی کهان کا عشق جب سر پهورنا ٹهرا
تو پهر ای سنگدل تیراهی سنگ آستان کیون هو

درین شعر در مصرع اولی حرف جزا «تو» قبل از «وفا کیسی کهان کا عشق» محذوف است و نثر این مصرعه این طور است :« جب سر پهورنا ٹهرا تو وفا کیسی اور کهان کا عشق» و این سخن محبوب است که باندازِ تجاهل عارفانه بعاشق گفته شده است چنانکه در شعر زیر میرتقی میر بطور تجاهل عارفانه میگوید :

هوگـا کـسی دیـوار کـ سائـ کـ تـلـ مـین کیـا کـام مـحبت سـ اس آرام طـلب کـو

و مصرعه دوم جواب عاشق است و مفهوم اینکه : «ای محبوب اگر خیال تان چنین است، ببین که من فقط به آستانهٔ تان چرا سر می زنم. حتماً این دلیل عشق صادق من است.»

در شعر حافظ هم مصرعه اولی سخن محبوب است و مصرعه دومی جواب عاشق :

تو بتقصیر خود افـتادی ازیـن در مـحروم   از کـه مـی نـالی و فریـاد چـرا مـیداری

در اردو شاد عظیم آبادی همین خیال را باکمال بداهت اداکرده است :

یه بزم می هــ یاںکوتاه دستی مین هــ محرومی

جو بـرهکر خود اتـهالـ هاتهمین مینا اسی کا هــ

چـــون بهنگـــام وفـــا هـــیچ ثبـــاتت نـــبود

مـــیکنم شکـــر کـــه بـــرجـــور دوامـی داری

ثبات در کردار فی الحقیقت دلیلی ست بر سیرت خوب مردم . همین خیال را غالب با ابتکار مخصوص خویش در اردو اظهار داشته است:

وفـــاداری بشـــرط اســـتواری اصـــل ایمـان هــ

مرئـ بتخانـــ مین تو کعبـ مین گارو برهمن کـو

اشعار مزبور فقط مشتی نمونه از خرواری هست برای نمایاندن شیوهٔ مخصوص حافظ .

ضرب الامثال

در زبان و ادب خواه از حیث اظهار معنی یا از حیث زیبایی زبـان و سبک بیان ، ضرب المثل دارای اهمیت خاص است. ضرب المثل بسبب مفهوم و معنی مخصوص خویش جزو لغت می گردد و ازین رو موجب وسعت و زیبایی زبان می گردد.

گاهی شاعر فقره ای را که بطور ضرب المثل رایج است پیراهن شعر میپوشاند، ولی کمال شاعری این است که گفتهٔ خود شاعر جزو امثال بگردد.

میخواهم که توجه خوانندگان را باین وصف حافظ بگردانم ، چه این دلیلی است هم برفکر برنا و دقیق و هم بر پختگی ذوق و قریحه او.

شعری که بعنوان مثل بکار میرود علاقه بواقعه ای دارد یا به اخلاق و معاشرت مردمان محیط شاعر یا به اساس اخلاق انسان عادی یا به تصوری عالمگیری یا بعلم و حکمت ، ولی محرک شعر خواه واقعه ای باشد یا اخلاق و معاشرت مردمان محیط شاعر یا چیزی دیگر ، چون شعر در حیطهٔ مثل می‌آید، از قید زمان ومکان بیرون افتد و شاعری که شعری را با چنین وصف متصف میگرداند دوامش برجریدهٔ عالم ثبت می گردد و پیداست که فقط آن شعر ضرب المثل میتوان گشت که سلیس و روان ، منیع و استوار ، فصیح و موجز باشد. ازین لحاظ حافظ یکی از بزرگترین شاعران فارسی است. آقای علی دشتی درکتاب خود « نقشی از حافظ » درست مینویسد:« نکته های اخلاقی و فکری بطور فراوان با شیوه‌ی مخصوص او در دیوانش دیده می شود و بسیاری آنها بطور امثال بکار میرود و بسیاری دیگر خصایصی دارد که بعنوان مثل در طی بیان و نوشته در آید زیراگاهی اثر یک شعر حافظ و یک مثل سایر بیش از نوشتن یک صفحه است.» چند اشعار و مصراع ازین قبیل ملاحظه بفرمایید :

۱ - هرکس آن درود عاقبت کار که کشت

۲ - در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

۳ - هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

۴ - هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد

۵ - هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

۶ - رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی

۷ - وعظ آن گاه کند سود که قابل باشی

۸ - فکر هرکس بقدر همت اوست

۹ - هر کسی پنج روزه نوبت اوست

۱۰ - بر فروغ خور نجوید کس دلیل

۱۱ - بقدر دانش خود هرکسی کند ادراک

۱۲ - کسی که کار نکرد اجر رایگان نبرد

۱۳ - یکی همی رود و دیگری همی آید

۱۴ - چراغ مصطفوی باشرار بولهبی ست

۱۵ - نه هر درخت تحمل کند جفای خزان

۱۶ - براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

۱۷ - هرکه را نیست ادب لایق صحبت نبود

۱۸ - چند پوشیده بماند سخن پنهانی

۱۹ - هیچ راهی نیست کانرانیست پایان غم مخور
۲۰ - در هجر وصل باشد و در ظلمتست نور
۲۱ - رموز مملکت خویش خسروان دانند
۲۲ - یاسخن دانسته گو ای مرد عاقل یاخموش
۲۳ - سهلست تلخی می در جنب ذوق مستی
۲۴ - ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی ست
۲۵ - عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو
۲۶ - نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
۲۷ - نه هرکه سربتراشد قلندری داند
۲۸ - خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش
۲۹ - درد عاشق نشود به بمداوای حکیم

تراکیب

تراکیب الفاظ موجب زیبایی و شیرینی اشعار می گردد و از تطویل کلام باز میدارد. بسیاری تراکیب است که آفریدهٔ ذهن حافظ است که دلیل بر بلندی تخییل و قوت قریحهٔ اوست. زیبایی تشبیه و استعاره، نازکی تخییل ، خوبیهای رمز و کنایه در یک ترکیب الفاظ گنجانیده و از ترکیب اشعار بر می‌آید که پاره های آسمان ادب است. برای نمونه در اشعار ذیل خوبیهای تراکیب را ملاحظه بفرمایید:

۱ - خشت زیر سر وبرتارک هفت اخترپای
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
۲ - جز فلاطون خم نشین شراب
سر حکمت بما که گوید باز
۳ - شیراز و آب رکنی آن باد خوش نسیم
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است
۴ - گرد بیت الحرام خم حافظ
گر تواند بسر بپوید باز
۵ - عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
حالیا غلغله درگنبد افلاک انداز
۶ - بلند مرتبه شاهی که نه رواق سپهر
نموله ای زخم طاق بارگه دانست
۷ - در زوایای طربخانهٔ جمشید فلک
ارغنون ساز کند زهره بآهنگ سماع

حافظ برای یک چیز مترادفات لطیف و دلپسند آورده است که شعر را زیبایی می بخشد و هم قوت متخیله و دقت مطالعهٔ طبیعی شاعر رابروز میدهد. چون : مترادفات شراب : بادهٔ جام تجلی صفات ، کیمیای فتوح، پیر گلرنگ، شراب موهوم ، شرب زرکشیده ، جام زر افشان ، جام هلالی ، بکر مستور، راوق خم، آب اندیشه سوز ، قدح آیینهٔ کردار ، دختر گلچهر رز، بیت

الحرام قم، فلاطین خم نشین ، ساغر درّ خوش آب، نقاب زجاجی .

مترادفات فلک :طربخانهٔ جمشید فلک ، گنبد نیلی حصار، گردون دون پرور، سقف مقرنس ،کاخ ابداع ، بحر معلق ، فلک حقه باز ، مزرع سبز فلک، بلند سادهٔ بسیار نقش، سبز خنگ گردون .

مترادفات روز حشر: پیشگاه حقیقت ، روز داوری، روز پسین ، روز رستاخیز، هنگام درد.

مترادفات جهان: رباط دودر، دو راهه منزل،کنج محنت آباد، دشت مشوش، عروس هزار داماد، خاکدان غم، دام گاه ، جهان سست نهاد، صدف کون ومکان، عجوزه، کهنه کشته زار ، دیر شش جهتی، عرصهٔ بزمگاه، سراچهٔ ترکیب، دام گو حادثه، دیر خراب آباد، زندان سکندر .

مصطلحات و تلمیحات:در شاعری برخی از الفاظ بطور اصطلاح بکار- برده می شود و شاعر مصطلحات نو نیز می تواند ایجاد کند که هر یکی از این الفاظ تعبیر مخصوصی داشته باشد و تعبیرش محض بواقعهٔ مخصوص محدود نباشد بلکه هر لفظی جهانی بدوش است - جهانی که مشتمل بر تصورات و تخیلات ادبی است ؛ و واقعه خواه مبنی بر تخیل باشد یابر حقیقت ، شاعر بر آن اعتقادی دارد که گویی احتیاج بدلیل نمی دارد، مانند گل وبلبل، شیرین و فرهاد، کرکس و باز، ساقی وشراب، نوشیروان و جام جم وغیرآنها. بعضی ازین ها تلمیحات است و بعضی محض سمبلها - سرمایهٔ گرانمایه از ادبیات فارسی و اردو مشتمل بر این هاست و از روی این هاست که شاعر حقایق زندگی را بطرز جالب و زیبا دربیان می آورد و در اندک الفاظ معنی بزرگ پیدا می شود و سخن بمصداق « ماقل و دل » می گردد.

خواجه حافظ تلمیحات عادی را چنان زیبایی می بخشد که شعرش گویی «سحر حلال» می گردد. بریک تلمیحش هزار توضیح قربان و بر یک

اجمالش هزار تفصیل نثار. گویی یک تلمیح غمزهٔ محبوب است که هوشربای مردمان بیشمار است. ملاحظه بفرمایید :

۱ - بده جام می و از جم مکن یاد	که می داند که جم کی بود و کی کی
۲ - شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد	ز تخت جم سخنی مانده است و افسرکی
۳ - یک مفلس پاک در ره عشق	بهتر ز هزار حاتم طی
۴ - بگذر ز کبر و ناز که دیده‌ست روزگار	چین قبای قیصر و طرف کلاه کی
۵ - آسمان گومفروش این عظمت کاندرعشق	خرمن مه بجوی ، خوشهٔ پروین بدوجو
۶ - فرق‌است‌زآب‌خضرکه‌ظلمات‌جای اوست	تا آب ما که منبعش الله اکبر است
۷ - آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند
۸ - در عیش نقد کوش که چون آبخورنماند	آدم بهشت روضهٔ دار السلام را
۹ - تو و طوبی و ما و قامت یار	فکر هرکس بقدرهمت اوست
۱۰ - خال‌مشکین‌که‌بدان‌عارض‌گندم گونست	سر آن دانه که شد رهزن آدم بااوست
۱۱ - سرود مجلس جمشید گفته اند این بود	که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

غرض که زبان و سبک خواجه حافظ شیرازی شامل همه مزایا و محاسن شعریست و مخصوصاً در اشعارش لطف محاوره دیدنی است. حافظ برای خرج دادن افکار و اردات قلب خویش به تشبیه و استعاره احتیاج نمی‌دارد و این نیز دلیلی است بر استادی و مهارت او در زبان و بیان . او از کثرت استعمال محاورات سادگی سخن را برپاداشته است. سلاست و روانی پیرایهٔ شاعری اش است. او از قریحهٔ عالی و فکر توانا و ابتکار و تجدد در سبک، طرح سخن ریخته که زبان و سبک شاعری پارسی را حیات تازه بخشیده است.

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب	تا سر زلف سخن را بقلم شانه زدند

* * * * *

دکتر محمد ظفر خان

مثنوی باد مخالف غالب

غالب مثنوی «باد مخالف» را در اوان شباب وقتیکه در بلدهٔ کلکته به سلسلهٔ استغاثه برای اضافه مقرری رفته بود در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف مقصور بعنوان «آشتی نامه» در سلک نظم کشید چنانکه از آخرین بیت این مثنوی که بقرار ذیل است، منکشف می شود.

آشتی نامهٔ و داد پیام — ختم شد والسلام و الاکرام[1]

این مثنوی مشتمل بر یک صد و پنجاه و چهار بیت است و پرده از بعضی ازگوشه‌های حیات شاعر بر می دارد.

عقب نمای مسافرت کلکته

غالب در عنفوان شباب شکار نامساعدت روزگار شد. خرج از دخل زیاد بود. او گمان می برد که حکام انگلیسی بوقت تعیین مقرری برای خانواده‌اش انصاف را ملحوظ نداشته اند. خاطرش از دست تنگدستی پریش و دلش از خروش قرض خواهان ریش شده بود. چاره ای بجز این ندید که استغاثه در عدالت عالیه داثر کند چنانچه سفر را بر حضر ترجیح داده کمر

---

۱ - غالب . اسد الله خان ، کلیات غالب (فارسی) مطبوعه لاهور، ۱۹۶۵م. ص ۱۳.

همت چست بسته بصوب کلکته روانه شد تا برای حصول مقصود دست و پا زند. شاعر نام برده وضع وخیم خویش و صعوبات سفر را که کمتر از سقر نبود در نامه ای چنین می نگارد:

«هنگامهٔ دیوانگی برادر یک طرف و غوغای وام خواهان یکسو آشوبی پدید آمد که نفس راه لب و نگاه روزنهٔ چشم فراموش کرد و گیتی بدین روشنی روشنان در نظر تیره و تار شد. بالبی از سخن دوخته و چشمی از خویش فروبسته جهان جهان شکستگی و عالم عالم خستگی باخود گرفتم و از بیداد روزگار نالان و سینه بر دم تیغ‌مالان به کلکته رسیدم»[1].

این سخنور شیرین زبان در آن زمان مدیون بیشتر از چهل هزار و کمتر از پنجاه هزار پول بود.[2] چنانچه از هجوم مصائب دل شکسته شده می خواست که ترک وطن کند لکن چون به کلکته رسید و آرمید او را کمی سکون و قدری اطمینان قلبی دست داد. غالب در نامهٔ مزبور می نویسد:

«آن همه بخشایش که مشاهده رفت امید گشایش آورد و ذوق آوارگی و هوای بیابان مرگی که مرا از دهلی بدر آورد، بدل نماند و هوس آتشکده‌های یزد و میخانه های شیراز که دل را بسوی خود می کشید و مرا به پارس می‌خواند از ضمیر بدرجست»[3].

ریشه دوانی مخالفینش

درین سفر شومی قسمتش نیز هم رکابش بلکه پیشاپیش بود. غالب بروز ۲۰ فوریه ۱۸۲۸ میلادی وارد بلدهٔ کلکته شد ولی قبل ازین مرزا افضل بیگ[4]

---

۱ - حالی، الطاف حسین. شمس العلماء، یادگار غالب (اردو) مطبوعه مجلس ترقی ادب، لاهور، ص ۲۵ و حیات غالب، تألیف دکتر محمد اکرام چاپ لاهور، ص ۸۸.

۲ - محمد اکرام، دکتر. حیات غالب (اردو) مطبوعه اداره ثقافت لاهور، ۱۹۸۲م، ص ۹۸. پاورقی شماره ۱ بحواله متفرقات غالب. ص ۱۰۰.

۳ - همان. ص ۸۸.

۴ - مرزا افضل بیگ پسر مرزا جیون بیگ بود. خواهرش بنام امیرالنساء بیگم در عقد خواجه حاجی (م: ۱۸۲۶م) بود و از بطنش شمس الدین عرف خواجه جان و بدر الدین عرف خواجه امان متولد شدند و آنان ورثای خواجه حاجی بودند. این خواجه خانه زاد و دست نگر نصر الله بیگ خان بود. او به

برادر نسبتی خواجه حاجی (م : ۱۸۲۶م) و طرفدارانش که در ادارات دولتی اثر و رسوخ داشتند به جهت مخالفتش زمینه را هموار کردند. آنان در حلقهٔ اهل تسنن او را رافضی و در حلقه اهل تشیع صوفی و منکر خدا معرفی نمودند و در طبقه شعرا گفتند که این شخص قتیل [1] را برملا به بدی یاد می کند و سخنوران کلکته را بدیدهٔ اغماض می‌نگرد و هیچ اهمیت نمی دهد[2].

گفتهٔ مخالفین غالب سراسر غلط نبود. زیرا این امر مسلم است که غالب از شیعیان اثنی عشری بود. عقیدت و ارادت و حب و ولای او به امیرالمومنین حضرت‌علی علیه السلام از قصاید منقبتی او واضح ولایح است [3] بقول مالک رام، شیعیتش تا به این حد بود که او حضرت علی کرم الله وجهه را بر دیگر صحابه کرام«رض» ترجیح می داد. بعبارت دیگر نشان امتیازی شیعیت او تبرا نبود بلکه تولا بود یعنی بحضرت علی علیه السلام اظهار محبت و عقیدت به

احمد بخش خان نصرالله بیگ خان تعلقات استوار کرد. چون نصرالله بیگ خان در ۱۸۰۶ میلادی فوت شد احمدبخش خان دسیسه کاری را بکار برده خواجه حاجی را عموی غالب نشان داد و او را در مقرری غالب شریک ساخت. غالب چون به سن شعور رسید، حقیقت حال بر او منکشف شد چنانچه پی ازالهٔ این ناانصافی دست و پا زد .درین اوان مرزا افضل بیگ خان منجانب اکبر شاه ثانی پادشاه دهلی بعهدهٔ وکالت فایز شده به کلکته آمد و بنای دوستی به منشی عبدالکریم میر منشی شعبه فارسی نهاد و بخانه‌اش بطور میهمان قیام پذیر شد. اینان در مخالفت غالب جهد بلیغ نمودند. اغلباً غالب بدین علت به مولوی سراج الدین نوشت که « عدو جاه مند و مالدار و من تهی دست و تنها ، خلقی سر آزار من دارد و گروهی تشنه خون است.»

برای آگاهی بیشتری رک. مکتوب غالب (اردو ترجمه) از لطیف الزمان خان . مطبوعه لاهور ، ۱۹۹۵م ص ۲۲ الی ۲۴ و صص ۳۳ - ۳۴ و صص ۹۵ - ۹۶ و مجموعه نثر غالب ، ترتیب و تهذیب و تحشیه خلیل الرحمن داؤدی، چاپ مجلس ترقی ادب لاهور، طبع اول، نوامبر ۱۹۶۷ م. رقعات غالب، نامهٔ ششم بنام مولوی سراج الدین ، ص ۴۲.

۱ - قتیل نامش دلوانی سنگ ، باشندهٔ فریدآباد، بخش دهلی بود. او حلقه بگوش اسلام شد و نامش محمد حسن نهادند. چندی بدهلی قیام کرد و بعد ازان در لکهنؤ سکنی گزید. شاعر اردو و فارسی بود. او را در انجا شهرت و مقبولیت دست داد. در سال ۱۲۳۲ هـ ق (۱۸۱۷م) در لکهنؤ انتقال کرد.

برای اطلاعات بیشتر رک به یادگار غالب اثر الطاف حسین حالی مطبوعه لاهور ص ۲۹ و مکتوبات غالب (اردو و ترجمه) از لطیف الزمان خان چاپ لاهور ، ص ۳۴، پاورقی شماره ۱ ، بحواله تامس بیل - این . اورینتل بائیوگرافیکل دکشنری مرتبه ایچ.جی.کین لندن ۱۸۹۴ میلادی ، ص ۳۱۷.

۲ - لطیف الزمان خان. مکتوبات غالب ،(اردو ترجمه) چاپ لاهور ۱۹۹۵م ، ص ۳۴.

۳ - محمد ظفرخان. دکتر، مقاله بعنوان قصاید غالب در منقبت حضرت علی«ع» ، مطبوعه مجله سروش (فارسی) اسلام آباد، شماره مارس - آوریل ۱۹۹۴م و شماره مه - ژوئین ۱۹۹۴م.

شدت می کرد [۱]؛ اما بعض اوقات بمناسبت موقع و محل او خود را از اهل تسنن نشان می داد. حالی در «یادگار غالب» باین صوب اشاره کرده است[۲].

این نیز بعید از حقیقت نیست که این شاعر نامدار همواره «کوس انا و لا غیری» می زد. او خود را نابغهٔ روزگار و سخنور بی مثال و زبان دان بی همال می‌پنداشت و گمان می کرد که در نظم سرایی از اقران و امثال هیچ کس بپایهٔ او نمی رسد و این دعوی خیلی در دماغش جا داشت که کسی را چه از متقدمین و چه از معاصرین بخاطر نیاورده می گفت که او را بزبان فارسی پیوند ازلی است . غالب در نامه ای که بنام عبدالغفور سرور (بزبان اردو) نوشت در آن دربارهٔ سخن سرایان برصغیر پاکستان و هند اظهار نظر نمود. می گوید که «در سخنوران هندوستان بجز امیر خسرو دهلوی علیه الرحمة کسی استاد مسلم الثبوت نشد ... ناصر، بیدل و غنیمت فارسی شان چه جور است؟ کلام هریک را بنظر انصاف ملاحظه کنید. آیا منت و مسکین و واقف و قتیل در سخنوری دارای آن مقام و مرتبه هستند که باید آن را در حساب آورد» [۳]

بی مناسبت نباشد اگر متذکر گردیم که دیگران را بدیدهٔ احترام ندیدن و حرمت شان را نگهداری نکردن و چشم احترام از آنان و هوا خواهان شان داشتن خیال باطل بستن و دماغ بیهوده پختن است ، چنانچه حامیان قتیل و شیفتگان دیگر سخن سنجان جلیل شبه قاره در محافل مشاعره همواره از راه استخفاف بر غالب بنای خرده گیری و انتقاد می گذاشتند و او را مورد تخطئه و نکوهش قرار می دادند و انای او را مجروح می ساختند و طبیعی است که ازین ایراد گیری بیجا او عصبانی می‌شد و بیش از پیش کلمات ناشایسته بر زبان می آورد.

---

۱ - مالک رام ، ذکر غالب، ص ۲۶. نقل از حکیم فرزانه ، نوشته دکتر شیخ محمد اکرام ، مطبوعه ادارهٔ ثقافت اسلامیه لاهور، ۱۹۷۷م، ص ۱۳۶.

۲ - حالی، الطاف حسین، شمس العلماء، یادگار غالب، چاپ لاهور، ص ۱۱.

جن لوگون کو هے مجهـ سے عداوت گهری　　کهتے هین مجهے وه رافضی و دهری

دهری کیونکر هو جو که هوئے صوفی　　شیعی کیونکر هو ماوراء النهری

۳ - مهر، غلام رسول، خطوط غالب ، مطبوعه کتاب منزل، لاهور، ص ۲۹۷.

غالب مقلد بیدل (م: ۱۱۳۳ هـ ق) است. متاسفانه در اینجا فرصت نداریم که تاثیر گیری غالب از بیدل در کلام منظوم و منثورش حرف بمیان آریم لکن بدون ترس و تردید بگوییم که غالب در عنفوان شباب یعنی وقتیکه آغاز شاعری کرد از مقلدان او بود ولی چندی بعد بر پند میر تقی میر (م: ۱۲۲۵ هـ ق) که یکی از اجله شعرای زبان اردو بود عمل پیرا شده این روش را ترک نمود، اما در فارسی نثر- نگاری پیروی از ابوالفضل (م : ۱۰۱۰ هـ ق) برادر فیضی وزیر دربار اکبر اعظم و بیدل محسوس می شود[۱].

انعقاد محافل مشاعره

غالب عقب نمای انعقاد محافل مشاعره در مدرسهٔ سرکار کمپنی چنین ارائه می‌دهد: «از نوادر حالات اینکه سخنوران و نکته بیانان این بقعه پس از ورود این خاکسار بروز نخستین یک شنبه هر ماه سال میلادی بزم سخن می‌آراستند. سخن گویان در مدرسهٔ سرکار کمپانی جمع می شدند و غزلهای اردو و فارسی قرائت می کردند. ناگاه مردی گرانمایه که از هرات به سفارت رسیده بود ، در ان انجمن می آید و اشعار مرا شنیده بآهنگ بلند ستوده و برکلام نادره گویان این قلمرو تبسم های زیرلبی می فرماید . چون طبایع بالذات مفتون خود نمایی است همگان حسد بردند .

از اقتباس بالا مستفاد می شود که پس از آنکه غالب رحل اقامت در کلکته افگند بروز نخستین یک شنبه هر ماه محفل مشاعره منعقد می‌شد. غالب بتاریخ ۲۰ فوریه ۱۸۲۸ میلادی در بلدهٔ کلکته رسید بنا بگفتهٔ سید اکبر علی ترمذی « اولین مشاعره بروز یکم ژوئین ۱۸۲۸میلادی انعقاد پذیر شد. غالب در آن شرکت کرد و شعرای کلکته

---

۱ - عندلیب شادانی ، مقاله بعنوان غالب کا اسلوب نگارش (پنج آهنگ مین) اسلوب نگارش غالب (در پنج آهنگ) مطبوعه مجله صحیفه (اردو) ژانویه ۱۹۶۹م. ص ۱۶۶ و مقاله دکتر احسن الظفر بعنوان تاثیر بیدل بر غالب ، مطبوعه فصلنامه دانش شماره ۵۱ زمستان ۱۳۷۶، ص ۲۹ بعد.

منظومات خود را نیز در آن مجلس شعر خوانی قرائت کردند. غالب پنداشت که این همه به جهت عزت افزایی و بزرگ داشت اوست ولی بزودی پی برد که از جمله بنیانگذاران این انجمن یکی از اعزهٔ مولوی عبدالکریم که میزبان مرزا افضل بیگ است برای استهانت او دامی گسترده است.

طبق تحقیق محقق مذکور در مشاعرهٔ دومین که بتاریخ ۸ ژوئین ۱۸۲۸ میلادی منعقد شد. غالب نیز شرکت جست و در هر دو زبان یعنی اردو و فارسی غزلیات طرحی خواند. درین مجلس مشاعره وکیل رئیس هرات مرزا حسین علی هم حضور داشت. او ستایش اشعار غالب کرد لاکن تلامذهٔ قتیل برکلامش ایرادگیری کردند. همچنین بار سوم محفل مشاعره بتاریخ ۱۵ ژوئین ۱۸۲۸ میلادی برپا شد. غالب پاسخ اعتراضات معترضین داد و غزل خویش قرائت کرد[۱]، طرفداران قتیل بعضی از اشعار آن غزل را نیز مورد انتقاد قرار دادند[۲].

اینجا ناگزیر است بگوییم که محقق موصوف دوچار به سهو شده است زیرا بقول غالب محفل مشاعره هرماه نه که هر هفته بروز یک‌شنبه منعقد می شد. غالب در سه مشاعره شرکت کرد لذا می توان گفت که اولین مجلس مشاعره اگر بتاریخ یکم ژوئین برپا شد، محفل دومین بتاریخ ششم ژوئیه و سومین محفل شعرخوانی سوم اوت انعقاد پذیر شده باشد.

غالب که خود را «گنج معانی» می دانست چون از معتقدان قتیل طرف انتقاد قرار داده شد، مغلوب الغضب شده نه تنها سخن گویان پذیرفته را به لحن شدید ناسزا گفت بلکه حاضرین و سامعین مجلس را هم سزاوار حرف ناشایسته قرارداد نتیجتاً با حُیثیت یک شخصیت

---

۱ - لطیف الزمان خان ؛ مکتوبات غالب (اردو ترجمه) چاپ لاهور ۱۹۹۵م، ص ۱۱۶ بحواله کلیات نثر فارسی ص ۱۷.

۲ - اکبر علی سید ، مقدمه مکتوبات غالب ، ص ۵۹.

ناپسندیده تلقی گردید. یکی از هوا خواهان قتیل نزد نواب سید علی اکبر خان منتظم امام بارگاه هگلی که از خیر خواهان غالب بود ، رفته شکایت رفتار ناهنجارش کرد.

علت سرودن مثنوی و سال نگارش

غالب از حقیقت حال بی خبر چون بهر ملاقات نواب مذکور رفت او در آن گفتگو حرف مشاعره درمیان آورده پند داد و سرزنش نیز کرد و گفت آیا اینجا برای سخن پروری و شعر گویی آمده ای ؟ هوشیار باش ، راه دشوار است و راهزن بسیار. دعوی برتری بگذار و به همه مصالحت کن . نظمی در اعتذار بنگار وبمن فرست تا بتوانم زنگ ملال از آیینه دل دشمنانت بزدایم و آشوب خصومت را فرو بنشانم چنانچه بفحوای هرچه از دل خیزد بر دل ریزد. غالب چون تعظیم و تکریم آن بزرگوار بر ذمهٔ خویش واجب می شمرد. این اندرز را به سمع رضا اصغاء نمود و مثنوی بعنوان «آشتی نامه» نگاشت و بصوب آن ناصح مشفق فرستاد و اعراض از شرکت در جلسه شعر خوانی کرد. ازاین رو می توان حدس زد که شاعر نامور این مثنوی را در اوت ۱۸۲۸ میلادی یا چندی بعد سروده باشد. نقول این مثنوی به مولوی کرم حسین بلگرامی و مولوی عبدالقادر رامپوری و مولوی نعمت علی عظیم آبادی و امثال و نظایر آنان فرستاده شد[۱].

آغاز مثنوی

این مثنوی بدین نمط شروع می شود :

ای تماشائیان بزم سخن	وی مسیحا دمان نادره فن
ای گرانمایگان عالم حرف	خوش نشینان این بساط شگرف
ای سخن پروران کلکته	وی زبان آوران کلکته[۲]

۱ - محمد اکرم . «شرح حیات غالب» چاپ لاهور ، ۱۹۸۲م، ص ۸۲ ، پاورقی شماره ۱.
۲ - غالب ، اسد الله خان ، کلیات غالب (فارسی) مطبوعه لاهور، ص ۱۲۲.

غالب در ابتدای این مثنوی در یازده شعر سخن پروران و زبان آوران و رئیسان و مقیمان کلکته راباالقاب گوناگون نواخته است ولی در آخر:[1]

ای گرامی فنان ریخته گو نغز دریا کشان عربده جو[1]

گفته کنایةً آنان را هدف تنقید ساخته است یعنی دراین شعر مخالفین را مخاطب به «ریخته گو» کرده طنز وتعریض را بکار برده است. غالب گوید شما که ریخته گو هستید ادعای فارسی دانی شما شگفت آور است. خواننده مثنوی چندبار چنین طعن و تشنیع را مشاهده می کند .

شاعر بینوا بعد از این در بیست و پنج شعر بی بسی و بی کسی ، کس میرسی و بیچارگی خویش را بیان کرده گفته است که من بخت برگشته به جهت کاری در شهر شما آمده ام. لاریب من میهمان ناخواندهٔ شما هستم ولی میهمان را نواختن در سراسر عالم مرسوم است. من دل شکسته و غمزده ، خسته و ستم دیده اینجا رسیده‌ام. من به برگ بینوایی ساخته دوراز وطن جان به لب آمده ام و این غم و غصه مرا وادار به بدخویی کرده است . برمن که غریب الوطنم اگر نتوانید که رحم کنید ، چرا ستم را روا می دارید؟

اسد الله بخت برگشته در خم و پیچ عجز سرگشته
به تظلم رسیده است اینجا بامید آرمیده است اینجا
کار احباب ساختن رسم است میهمان را نواختن رسم است
آن راه و رسم کار سازی کو شیوهٔ میهمان نوازی کو؟
چه بلاها کشیده ام آخر که بدین جا رسیده ام آخر
مویه چون موی کرده است مرا غصه بدخوی کرده است مرا
برغریبان کجا رواست ستم رحم گرنیست خود چرا است ستم؟[2]

اعتراضات معترضین و رد آنها

غالب اکنون اعتراضات معترضین را یک یک می شمارد و سؤال می کند که پاسخ اعتراضات شما را از من که داد؟ مطالعه نامه های غالب و این مثنوی

---

۱ - همان.

۲ - غالب ، اسد الله خان ، کلیات غالب (فارسی)، چاپ لاهور، صص ۱۲۲ - ۱۲۳.

منکشف می‌کند که غالب در مجلس مشاعره که بقولش در آن قریب پنج هزار نفر حضور داشتند[1] غزلی مشتمل بر یازده بیت که به مطلع زیر آغاز می‌یابد قرائت کرد:

تا کیم دود شکایت ز میان برخیزد　　بزن آتش که شنیدن ز میان برخیزد

معتقدان قتیل بر شعر نهم این غزل که بقرار ذیل است :

جزوی از عالمم و از همه عالم بیشم　　همچو مویی که بتان را ز میان برخیزد

ایرادگیری کردند. غالب درین ضمن به عبدالرزاق شاکر می نویسد که ترجمهٔ آن بزبان فارسی بدین نمط است :

«الله الله در کلکته چه شور نشور برخاسته بود، شعر من :

جزوی از عالمم و از همه عالم بیشم　　همچو مویی که بتان را زمیان برخیزد

خستهٔ جراحتهای اعتراض شده بود. منشأ اعتراض اینکه عالم مفرد است ربط آن به «همه» حسب اجتهاد قتیل ممنوع است .

یعنی کلمهٔ همه را نمی توان با کلمهٔ «عالم» باهم آورد زیرا عالم مفرد است و همه افادهٔ معنی جمع کند. غالب درین ضمن در نامهٔ مزبور می نویسد که ترجمه اش در فارسی چنین است :

«این واقعه چون بگوش کفایت خان سفیر شهزاده کامران درّانی رسید او چند شعر از اساتذه خواند که دران همه عالم و همه روز و همه جا مرقوم بود»[2].

غالب چوهدری عبدالغفور را هم ازاین واقعه مطلع می سازد و در نامه ای می نگارد :

در جواب معترض گفته شد که حافظ می گوید : همه عالم گواه عصمت اوست[3].

---

۱ - مهر، غلام رسول ، خطوط غالب، چاپ لاهور، ص ۵۳۶ - ۵۳۷.
۲ - همان، ۵۴۷.
۳ - شعر حافظ به قرار ذیل است:

گر من آلوده دامنم چه عجب　　همه عالم گواه عصمت اوست

حافظ شمس الدین ، محمد، «دیوان حافظ» مطبوعه نولکشور پریس - لکهنؤ - ۱۹۱۷م، ص ۲۲.

و سعدی می سراید : عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست[1].

برین شعر اعتراض دوم این بود که تاوقتیکه بعد از کلمه «بیش» لاحقه «تر» نیاریم استعمال نمی شود لذا «بیشتر» گفتن درست و تنها بیش گفتن غلط است. در پاسخ این اعتراض گفته شد که کلمه «بیش» بدون لاحقه تر در کلام اساتذه مستعمل است و مولانا نورالدین ظهوری ترشیزی (م : ۱۰۲۵ ه‍ ق) تنها واژه بیش را دربیتی استعمال کرده چنین سروده است :

کم از آنم که در معذرتم باید زد بیش از آنی‌که دهی‌خجلت تقصیر مرا[2]

اعتراض دیگر این بود که برمیان معشوق مو برخاستن عقلاً یا عادتاً محال است نیز اینکه برای مو یا سبزه استعمال کلمه برخاستن درست نیست. غالب بیتی از استاد خواند که دران «برخاستن» مترادف روئیدن بکار برده شده است و آن بیت اینست :

از رخ خط مشک سوده برخاست آتش بنشست و دود برخاست[3] (کذا)

غالب به سخن فهمان و منتقدان مخاطب شده پرسش می کند، آن که بود که بنای عربده نهاد و زلف گفتار را درهم و بزم اشعار را برهم کرد و شعرم را نادرست گفت؟

مهربانان خدایرا انصاف	تا نخست از که بود رسم خلاف
زلف گفتار را که در هم کرد	بزم اشعار را که برهم کرد؟
همه عالم غلط که گفت نخست؟	پارهٔ زین نمط که گفت نخست؟
موی را بر کمر که گفت غلط؟	شعر را سر بسر که گفت غلط؟
چون بدید کاعتراض خطاست	هرچه غالب نوشته است بجاست
رشتهٔ باز پرس تاب که داد	معترض را زمن جواب که داد[4]

---

۱ - بیت شیخ سعدی علیه الرحمة باین قرار است.

به جهان خرم‌ازآنم‌که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه‌عالم‌که همه‌عالم‌از اوست

نقل از مکتوبات غالب (اردو ترجمه)، مترجم لطیف الزمان خان ، چاپ لاهور، ۱۹۹۵ م ، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

۲ - همان ، ص ۱۶۴.

۳ - همان ، ص ۱۶۵.

۴ - غالب . اسد الله خان، کلیات غالب (فارسی)چاپ لاهور، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

شما بخوبی آگاه هستید که بجای من جوابات اعتراضات معترضین دانشوری دیگری داد و بی گناهیم را باثبات رسانید ولی صد حیف که همه برگفته اش گوش ندادند و کسی بیاوری من لب نگشود. آیا تقاضای انصاف نبود که معترض را لااقل سرزنش می کردید ؟

چون بدیدید بی گناهی من | تا نشستید رو سیاهی من
هر که دیدم ره خموشی رفت | بود لازم بر آن گرفت گرفت [1]

اظهار ندامت از غالب

غالب اکنون اظهار ندامت کرده می گوید که من تسلیم کنم که ازاین اعتراضات بیجا بستوه آمده بودم و از شدت غم و غصه لب گزیدم و در گفتگوی گله مندانه کمی حرف گلو گیر زدم که موجب آزردگی کار پردازان انجمن شد. همین که از رنجیدگی شان مطلع شدم، غرق عرق خجالت شده خطای خویش را تسلیم کرده ، پوزش می خواهم :

تا بشوریده دل زبی جگری | بفغان آمدم ز خیره سری
گله مندانه گفتگو کردم | پاره ای در سخن غلو کردم
چون شنیدم که نکته پردازان | قدر دانان و انجمن سازان
ازمن آزرده اند زان پاسخ | به نیایش بخاک سودم رخ
آب گردیدم و چکیدم من | قطره آسابسر دویدم من
روی دعوی بسویم آوردند | سخن من برویم آوردند
داغ گشتم ازآن ملامت ها | سوختم از تف ندامت ها
کاش باعتراض ساختمی | ناله در زیر لب گداختمی [2]

غالب گوید که مخالفین من بیتی از غزل من انتخاب نموده روش عیب جویی و ناانصافی را اختیار کردند. آن بیت اینست :

---

۱ - همان ۱۲۴.

۲ - همان کلیات ، صص ۱۲۴ - ۱۲۵.

شور اشکی به فشار بن مژگان دارم طعنه بر بی سرو سامانی طوفان زده ای [1]

آنان تنقید برین بیت کرده گفتند که کسره زدهٔ بعد از مضاف الیه می آید. پاسخ دادم که کسره در زدهٔ اضافی نیست بلکه یای وحدت است. این شنیده همه ساکت وصامت ماندند.[2] غالب در مثنوی جواب این اعتراض بالتفصیل داده است. او می‌گوید که ایراد گیری آتش بجانم زده است زیرا نه تنها من چنین می نگارم بلکه سخنوران پیشین هم چنین نوشته اند. بزبان شاعر بشنوید :

اعتراض آتشم بجان زده است شعله در مخزن استخوان زده است
زده را کسره از ظرافت نیست یای وحدت بود اضافت نیست
واضع طرز این زمین نه منم در خور سرزنش همین نه منم
دیگران نیز گفته اند چنین گوهر راز سفته اند چنین
شورش آماده رفته اند همه هم برین جاده رفته اند همه
در نورد گزارش زده ها کرده اند از نشاط عربده ها [3]

غالب حدس می زد که این همه اعتراضات از راه نافهمیدن مطلب این کلمه است چنانچه اول امثله داده سپس مفهوم و معانی واژه «زده» را در زبان اردو بیان می‌کند :

اکثر از عالم شتاب زده می زده ، غم زده، شراب زده
می زده ، غم زده که ترکیب است بقیاس فقیر تقلیب است
چو بر آید ز انگبین مومش زدهٔ غم دمند ز مفهومش
لیک در بعض جا نه در همه اش لفظ «مارے ہوئے» ست ترجمه اش
وین خود از شان ناطق است که هست حق بود حق نه باطل است که هست [4]

---

۱ - همان. ص ۶۱۵. مطلع این غزل که دوازده شعر دارد چنین است :

میرود خنده بسامان بهاران زدهٔ خون گل ریخته و بگلستان زدهٔ

۲ - لطیف الزمان خان - مکتوبات غالب (اردو ترجمه) مطبوعه لاهور، ۱۹۹۵م، ص ۱۶۵.

۳ - غالب ، اسد الله خان - کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور ، ص ۱۲۵.

۴ - همان ، ص ۱۲۶.

پیشتر ازین چنانکه اشارت رفت غالب کمتر کسی از شعرای پارسی گوی شبه‌قاره را در خور اعتنا می شمرد حتی که بر فارسی دانی سخنور عالی قدر مثل میرزا بیدل (م: ۱۱۳۳ هق) هم انگشت می نهد ولی اکنون برای تثبیت دعوی خویش مبتلای تعارض روانی شد. نمی دانست چه کند. مجبوراً بیتی از بیدل که مثل او هندی نژاد بود بطور سند آورد لاکن قبل ازینکه بیتی از او نقل کند او را بر دیگر شعرای برصغیر ارج و رجحان می دهد و به القابات مثل «محیط بی ساحل» و «قلزم فیض» نواخته چنین می نگارد:

همچنان آن محیط بی ساحل قلزم فیض میرزا بیدل
از محبت حکایتی دارد که بدین سان بدایتی دارد
عاشقی ، بیدلی جنون زدهٔ قدح آرزو بخون زدهٔ
اولش خود مضاف مقلوب ست دومین تاکدام اسلوب ست
کرده ام عرض همچنان زدهٔ طعنه بر بحر بیکران زدهٔ
مگر این شعر زان نمط نبود ور بود شعر من غلط نبود[1]

غالب یقین کامل داشت که معترضین اینرا ندیده نخواهند انگاشت و این اعتراض شان بجا باشد که بیدل هندی نژاد او و مثل قتیل زبان دان است ، ازاین رو بیت بیدل سندی را نشاید . چنانچه گفت :

گرچه بیدل ز اهل ایران نیست لیک همچو قتیل نادان نیست [2]

مصراع ثانی شعر مزبور برای خشمگینی معتقدان قتیل کفایت می کند.

پس ازین غالب می سراید :

صاحب جاه و دستگاهی بود مر او را زین نمدکلاهی بود
دعوی بنده بی سرو بن نیست شعر بیدل بجز تفنن نیست
پارهٔ از کلام اهل زبان می فرستم بخدمت یاران
تا بدین پرده آشنا باشند با من زار هم نوا باشند [3]

---

۱ - همان ، ص ۱۲۶.
۲ - همان ، ص ۱۲۶.
۳ - همان ، ص ۱۲۶.

متاسفانه «پارهٔ از کلام اهل زبان» در مثنوی دیده نشده بلکه جای دیگر اعنی مکتوبات غالب نیز در نظر ما نیامده است

تذلل غالب

غالب چنانکه از مطالعهٔ این مثنوی به وضوح می پیوندد می دانست که باشندگان کلکته و کار پردازان انجمن خاطرهٔ خوشی ازاو ندارند لذا مجبور شد که یک بار دیگر راه فروتنی را پیماید و از در آشتی در آید و بصلح گراید لذا بعد ازین در بیست و سه بیت اظهار عجز و انکساری و بیان آرزوی دل می‌کند چنانچه او می گوید که من از جادهٔ عهد و پیمان انحراف کرده ام. وعدهٔ خاموشی را به باد فراموشی داده ام. من ساده لوح از رنگ و ریو نا آشنا بر غریو جاهلانه خویش تاسف می کنم. من که خاک پای سخنورانم، بزرگان را بدیدهٔ احترام می نگرم. رمز فهمان و نکته وران رابندهٔ بی دام هستم. من از آویزش بیان نمی ترسم البته بیم آن دارم که پس از سالیان دراز این قصه سمر خواهد شد که سفیهی که ننگ دهلی بود به برگ بینوایی اینجا رسیده و آرمیده ولی از شوخ چشمی وزشت خویی با بزرگان طرح ستیزیدن ریخت و تذمیم آنان کرد. دیگر اینکه من چون ازین شهر رهسپار دیار خویش شوم ساکنین اینجا شاد و خرم شوند و کس برای وداع کردن من نخواهد آمد. من از دعوی سخنوری دست بردارم و اکنون تاب هنگامه آرایی ندارم:

آه ازان دم که بعد رفتن من	خون دهلی بود بگردن من
تا بسوم رنج دوستان باشم	بر دل انجمن گران باشم
خسته و مستمند بر گردم	دژم آیم نژند برگردم
به وداعم کس از شما نرسد	شوق را مژدهٔ وفا نرسد
زین سپس نیست دعوی سخنم	ندمد دود شمع ز انجمنم
ناله بی حرفه چون جرس نزنم	بی صدا گردم و نفس نزنم
نشکنم بر رخ بیان رنگی	بر نه خیزد ز سازم آهنگی
تاب هنگامه ام خدا را نیست	مهربانان دلست خارا نیست[1]

۱ - همان، ص ۱۲۷.

ازاین ابیات معلوم می شود که غالب می خواست که بوقت مراجعت از کلکته دانشوران و سخن فهمان آن بلده بجهت الوداع گفتنش بیایند و باعزو توقیر وی را رخصت کنند لاکن از آثار و قراین هویدا ست که این خواب شیرین شرمندهٔ تعبیر نشده باشد زیرا نخوت پسندی او را نگذاشت که دست مخالفان خویش را ببوسد بلکه او را مایل بگزیدن شان بنمود. بعبارت دگر بگوییم او هرچند کوشید که آتش غیظ و غضب خویش را فرو نشاند لکن انانیت که در طبعش بود هر بار سرخویش برمی آورد و او را آمادهٔ تذلیل قتیل وغیرهم می کرد.

انانیت غالب

غالب اگرچه در اشعار بالا می گوید که او از دعوی سخنوری و از هنگامه - آرایی دست کشیده است ولی حقیقت برعکس ازین است زیرا بعد ازین رگ انانیت او به شدت تپید و در پانزده شعر اظهار نظر دربارهٔ خویش و قتیل کرده می گوید اینکه بر زبان عارف و عامی افتاده است که غالب پیرو قتیل نیست ، راست است من در جهان سخن همچو هماییم مثل مگس زله بردار خوان نعمت او نیستم . من از محضر قتیل مستفیض نشده ام . حاشا و کلا از شهرتش رشک نمی برم. من از هوا خواهانش و نه از ناقدانش هستم. دربارهٔ قتیل نه تنها من بلکه همه فارسی دانان و دانایان صائب الرای می دانند که او از اهل زبان نبود بدین سبب گفتهٔ او اعتماد و استناد را نشاید :

وینکه در پیشگاه بزم سخن — بزبانها فتاده است زمن
که فلان با قتیل نیکو نیست — مگس خوان نعمت او نیست
زله بردار کس چرا باشم — من همایم مگس چرا باشم
فیض از صحبت قتیلم نیست — رشک بر شهرت قتیلم نیست
نه هوا خواهی ای نه دشمنی‌ای — درمیان است پای هم فنی ای
مگر آنان که فارسی دانند — هم برین عهد و رای و پیمانند
که ز اهل زبان نبود قتیل — هرگز از اصفهان نبود قتیل

لا جــرم اعتمــاد را نــسـزد   گــفته اش استنــاد را نــسـزد

ســخن است آشکــار پنهان نیست   دهــلی و لکــهنو ز ایــران نیــست [1]

یکی از تضادهایی که در طبیعتش دیده می شود، در اشعار بالا انعکاس یافته‌است. بالیقین دهلی و لکهنو در ایران نیست لاکن چرا از یادش رفت که او خود و بیدل نیز مثل قتیل هندی نژاد و از ساکنین دهلی هستند لذا گفته شان چگونه قابل اعتماد و سزاوار استناد است. غالب در صدد دفاع خویش آمده می‌گوید که من معترف تاثیر فوق العادهٔ کلام بلاغت نظام سخن وران ذی احترام مثل حزین لاهیجی (م : ۱۱۸۰ ه‍ ق) طالب آملی (م : ۱۱۴۰ ه‍ ق) عرفی شیرازی (م : ۹۹۹ ه‍ ق) نظیری نیشابوری (م : ۱۰۲۱ ه‍ ق) ظهوری ترشیزی (م : ۱۰۲۵ ه‍ ق) هستم ازین رو بی رو و ریا می گویم که من نتوانم که از چنین سخن سرایان ذی شان که علو مرتبت و رفعت مقام آنان از شرح و بیان مستغنی است روگردان بشوم و دامن شان را از کف رها کنم بویژه علَم عِلم ظهوری آسمان سا است او در تن لفظ جان میدمد. مقلد این شعرای شهیر کم نظیر که خود گنج معانی است، قتیل (م : ۱۲۳۲ ه‍ ق) و واقف (م:۱۱۹۵م ه‍ ق) [2] را در مقابل ایشان به ارزنی نمی ارزد.

ای تمــاشاییان ژرف نگــاه   هــان بگــویید حسبةً للّــه

کــه چســان از حــزین بپیچم سـر   آن بجــادو دمــی بــدهر ســمر

دامــن از کــف کــنم چگــونه رهــا   طــالب و عــرفی و نــظیری را

خــاصه روح و روان مــعنی را   آن ظــهوری جهــان مــعنی را

آنکــه از ســرفرازی قــلمش   آسمــان ســا است پــرچم علمش

طــرفه انــدیشه آفــریده اوست   دز تــن لفــظ جــان دمــیدهٔ اوست

آنکــه طــی کــرد ایــن مــواقــف را   چــه شنــاسد قــتیل واقــف را [3]

---

۱ - همان، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲ - نور العین واقف از شعرای پارسی گوی پنجاب بود. دیوانش محتوی هشت صد غزل است. (رک. اورینتل بائیوگرافیکل دکشنری، مرتبه طامس بیل. ص ۳۷۹). طبق بیان مؤلف خزینته الاشعار در سال ۱۱۹۵ ه‍ ق وفات یافت. (نقل از مجله دانش شماره ۴۸-۴۹، ص ۲۷۷).

۳ - غالب، اسد الله خان، کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

مدح و ستایش قتیل

غالب اکنون بجهت موادعه بمدح قتیل رجوع می کند تا پیروان آن شاعر را ازش گله نماند ولی از موقف خود دست برنمی دارد و رک گویی را بکار برده می‌گوید که خواستهٔ من از ستایش قتیل فقط خوشنودی و رضا جویی احباب است که از معتقدان او هستند لیکن بهر حصول این مطلوب از حقایق چشم نخواهم پوشید و فضایح او را محاسن جلوه دادن برای من ممکن نیست. اصلا نخواهم گفت که او از اهل ایران است ، یا سعدی ثانی است البته اینقدر می توان گفت که از من هزار بار بهتر است. من کف خاکم و پایهٔ رفعتش آسمان سا است و خاک نتواند که بآسمان برسد. هم چنین من نمی توانم که کماحقه از عهده مدحت سرایی او برآیم. غالب در تعریف و توصیف قتیل هفت شعر سروده است که بقرار ذیل است :

من کف خاک و او سپهر بلند	خاک را کی رسد بچرخ کمند
وصف او حد چون منی نبود	مهر در خورد روزنی نبود
مرحبا ساز خوش بیانی او	حبذا شور نکته دانی او
نظمش آب حیات را ماند	در روانی فرات را ماند
نثر او نقش بال طاؤس ست	انتخاب صراح و قاموس ست
پادشاهی که در قلمرو حرف	کرده ایجاد نکته های شگرف
خامهٔ هندوی پارسی دانش	هندیان سر بخط فرمانش[1]

شاعر خوش نوا بظاهر در مدح قتیل مبالغه را بحد غلو رسانده و اظهار عاجزی و فروتنی خویش کرده است لکن درین عجز و انکساری او صد گونه عجب و غرور مستور است و طنز و تعریض بر قتیل بظهور می پیوندد.

در پایان ناگفته نماند که این خیال در خاطر ما خطور می کند که آیا این اصل متن آن مثنوی است که غالب در اعتذار نگاشت و بوساطت سید اکبر علی بجانب حامیان قتیل فرستاد تا نائره مخالفت شان اطفاء بپذیرد و باب

---

۱ - همان کلیات ، ص ۱۲۹.

مسالمت ومصالحت گشوده شودیا تحریف و تبدیل شده متن است. زیرا از مطالعهٔ مثنوی چالشگری غالب حس می کنیم. او هرچه دربارهٔ خویش و قتیل و دیگر سخن گویان جلیل برصغیر گفته است ازش امید نتوان کرد که این «آشتی نامهِ و وداد پیام» بر قلوب مخالفینش موثر واقع گردیده باشد و آنان «بر او و بر بی گناهی او» رحم کرده معذرتش را پذیرفته باشند. غلط نباشد اگر بگوییم که غالب بعد از مراجعت از کلکته برین مثنوی تجدید نظر کرد و بعد از حک و اضافهٔ اشعار عنوانش «باد مخالف» کرد. که اکنون همین عنوان موزون تر بود.

این مثنوی برین اشعار بپایان می رسد:

این رقم ها که ریخت کلک خیال — بود سطری ز نامهٔ اعمال
از من نارسای هیچ مدان — معذرت نامه ایست زی یاران
بو که آید ز عذر خواهی ما — رحم بر ما و بی گناهی ما
آشتی نامهٔ وداد پیام — ختم شد والسلام والاکرام[1]

* * * * *

۱ - همان کلیات، ص ۱۳.

دکتر نورالسعید اختر [1]

فردوسی مهاراستر
ملا فیروز ابن کاووس ابن رستم جلال باروچی

پارسیان هندنه فقط در زمینه های اقتصادی و صنعتی از نبوغ و استعداد خاصی برخوردارند بلکه در زمینه های ادبیات و هنر نیز خدمت شایان به این سر زمین ارزانی داشتند.

معرفی ملا فیروز

نیاکان ملا فیروز از موبدان بنام باروچ (گجرات) بودند. پدروی دستور کاووس رستم جلال از نوساری (گجرات) و یکی از دستوران والامقام آتشکدهٔ باروچ بشمار میرود. سلسلهٔ خاندانش به دودمان مرزبانان سورت میرسد. ایشان به فرقهٔ کامدین تعلق دارند.

ملا فیروز در ششم جولای سال ۱۷۵۸ میلادی متولد شد. نامش را پشبوتن نهادند. پدرش از طفولیت تشنهٔ دانش و فضل بود و آثاری چند از او در کتابخانه های بمبئی، گجرات و حیدرآباد موجود است. او یکی از نام آوران علمای زبان پهلوی فارسی و عربی بود. وی به علم تجوم آشنایی کامل داشت. روی این اصل تقویمی تهیه نموده بود و اکثر پیش گویی های وی

---

۱ - دانشیار دانشکدهٔ مهاراشتر بمبئی.

درست بود. برای تکرار کبیسه و تحقیق پیرامون آن در سال ۱۷۶۸ میلادی به ایران مسافرت کرد که این مسافرت مدت ۱۲ (دوازده سال) بدرازا کشید و پس از تحقیق و تصحیح تقویم در سال ۱۷۸۰ میلادی به هندوستان مراجعت نمود. بنابه درخواست و توصیهٔ خیر خواهان بندر سورت را ترک گفته وارد عروس البلاد یعنی بمبئی گردید.

در همین سال ۱۷۸۰ میلادی در محلهٔ فنس واری بروایات قدیم آتشکدهٔ «آتش بهرام» را در ساختمانی وسیع بنا نهاد. پدرش در سال ۱۷۹۴ میلادی مسئولیت دستور اعظم را به ملا فیروز سپرد و ملا کاووس جلال نزد نظام حیدرآباد اقامت گزید و بقیهٔ عمر را در حیدرآباد سپری کرد و در ۲۶ فوریه سال ۱۸۰۲ میلادی دعوت حق را لبیک گفت.

فیروز پشوتن هشت ساله بود که پدرش وی را از باروچ به سورت آورده بود.[۱] درین زمان پارسیان که در سواحل هندوستان زندگی می کردند در مورد کبیسه به نزاع پرداخته بودند.

ملا کاووس برای تحقیق و آشکار نمودن حقیقت در سال ۱۷۶۸ میلادی به طرف ایران جرکت نمود که در این سفر ملا فیروز نیز به همراه او بود. از طریق مسقط عازم بندرعباس و پس از سه ماه و نیم به شهر یزد وارد شدند. در این مسافرت بود که ملا کاووس جلال پرسشهای خود را در مورد کبیسه نزد انجمن یزدیان عرضه داشت و جوابها را دریافت نمود.

در سال ۱۷۷۸ میلادی فرزند لایق و شایسته را نزد موبد ایرانی تعلیم زند و اوستا و وندیداد داد. ملا فیروز در مدت چهار سال موارد دین زردشتی را آموخت و در ۱۷۷۱ میلادی رسم دستار بندی وی به دست دستور اعلی پایان یافت.

بعد از سپری شدن سه سال و سه ماه هر دو نفر عازم اصفهان شدند و در اصفهان ملا فیروز وارد مدرسه جهت فراگیری زبان عربی شد. اینجا یک سانحهٔ عجیب بوجود آمد. دانشجویان سید زادگان برنشستن دانشجوی

---

۱ - احوال و آثار ملا فیروز، از مثنوی ملا فیروز: بعنوان "احوال زندگی ملا فیروز" مملوکه: راقم.

زردشتی برصف اول معترض شدند. ناچار ملا فیروز هیچ اعتراضی نکرد و جای پایین گرفت. ولی در امتحان این بچه زردشتی بر سیدزادگان گوی سبقت برد. همه از ایشان متعجب شدند و وی را لقب «فیروز» بخشیدند بعد ازان این بچه پشوتن به لقب فیروز در عالم معروف گشت.

هر دو نفر به مدت چهار ماه در اصفهان توقف نمودند و سپس به طرف شیراز حرکت کردند. محمد کریم خان، حاکم شیراز در تکریم و احترام آنها از هیچ کوششی مضایقه نکرد و حتی به درخواست ملا جلال جزیهٔ بهدینان را عفو نمود. ایشان از شیراز به طرف بوشهر و بغداد حرکت کردند و مدت یک سال ونیم در آنجا گذراندند. در اینجا بود که ملا فیروز از استادان زبان ترکی و عربی را آموخت. هنگامی که خلیفهٔ بغداد استعداد و هوش ملا فیروز را دید ایشان را مورد عنایت قرارداد و لقب ملا و خلعت فاخره به رسم هدیه بخشید و اجازهٔ پیچیدن سرخود را به دستار سرخ به ملا فیروز عطا نمود. این منتهی تکریم از طرف خلیفه بود. بعد از دوازده سال هر دو نفر به بندرگاه سورت وارد شدند. (سال ۱۷۸۰ میلادی نهم ماه فوریه).

ملا فیروز عمر با ارزش خود را خدمت علم و دانش و فرهنگ و مذهب گذرانید و مدت پنجاه سال شمع وجودش پرتو افشان مجمع علاقه مندان فرهنگ و دانش و مذهب بود و چه بسیار افراد و دانشمندان که از فیض وجودش بهره ها جستند و هر کدام به نوبهٔ خود مشعل افروز مجامع دیگر شدند. نتیجتاً این گوهر تابناک و این مجسمهٔ فضل و دانش و اسوهٔ فضیلت در ۸ اکتوبر سال ۱۸۳۰ میلادی لب فروبست و چراغ وجودش که روشنی بخش این جهان پر غوغا بود خاموش گردید روانش شاد و راهش پر رهرو باد.

هر چند در ادبیات فارسی شیخ اجل سعدی، حافظ و فردوسی زبانزد خاص و عام هستند لیکن ملا فیروز به تنهایی تمام خصوصیات افاضل فوق را بهره مند بود. او مانند شیخ اجل سعدی، در کودکی سفر اختیار کرد و به آموختن علم و هنر پرداخت.

مانند حافظ شیرازی در شعر به تصوف رو آورد، جارجنامه بروزن

شاهنامۀ فردوسی مشتمل بر شصت هزار (۶۰۰۰۰)، شعر از او به یادگار است، یعنی می‌خواهم بگویم شمه از روح سعدی، حافظ و فردوسی در روح او وجود داشت. وی تسلط کامل به زبان های مختلفی چون گجراتی، ژند اوستا، پهلوی، فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، سانسکریت، و صرف و نحو عربی داشت. تعداد آثارش بیش از ۳۵ مورد قلمداد شده است. تعدادی از آنها به چاپ رسیده است و تعدادی به صورت نسخ خطی در کتابخانه های مختلف وجود دارند.

بزرگترین تذکره نویس جنوب هند مولوی عبدالجبار خان صوفی ملکاپوری می‌گوید که در کتابخانۀ ملا فیروز مهم ترین کتابهای منیع و مخصوص خطی موجود است که استفاده از آن برای محققان از ضروریات است.

آثار چاپ شده ملا فیروز

۱ - دساتیر مع تفسیر دو دفتر سال ۱۸۱۸ میلادی (در زبان انگلیسی).

۲ - رساله استش هود سال ۱۸۲۸ میلادی (در زبان فارسی).

۳ - دنکارد منظومه.

۴ - مینوخرد.

۵ - عدل برای قوای برآدم سال ۱۸۲۹ میلادی، بمبئی جواز کبیسه در شریعت زردشتیان.

۶ - پندنامه برنهج شیخ فریدالدین عطار سال ۱۲۲۴ یزدجردی.

۷ - احوال ملا فیروز ۱۱۵۳ یزدجردی (گجراتی). اصل فارسی مملوکه راقم (نهصد اشعار دارد).

۸ - جارج نامه سه جلد سال ۱۸۳۷ میلادی (فارسی) بعد از وفات مؤلف.

۹ - (؟) مطبوعۀ خانه سماچار..... تعداد صفحات ۲۳۲ سال ۱۸۲۸ میلادی.

۱۰ - به ادلۀ قویه بر عدم جواز کبیسه سال ۱۸۲۷ در جواب حاجی محمد هاشم اصفهانی.

دست نوشته ها

۱ - کلیات ملا فیروز ، نایاب (گمشده از کاماانستی تیوت : بمبئی).
۲ - قصیده در مدح مهاراجه چندو لال شادان ، دیوان نظام حیدرآباد.
۳ - احوال و آثار ملا فیروز از مصنف (فارسی) مملوکهٔ راقم .
۴ - مثنوی در مدح و وصف دستور فرامجی، سهراب جی، مهرجی رانا نوساری برای جداعلی را اکبراعظم اراضی برای آتشکده و کتب خانه بخشش کرده بود .
۵ - نسخهٔ تقویم الرمل از ملا فیروز (در زبان عربی).
۶ - قصهٔ کاووس و افساد (فارسی).
۷ - قصاید در محامد اشرف الامراء مارکوئس هیستنکس گورنر جنرل بهادر.
۸ - بیست تا تصانیف در زبانهای مختلف هم بنظر می آید.

ملا فیروز شخص دانشوری که پیکرش به خوبی های گوناگون مانند موبد جلیل القدر عالم دین زردشتیان ، محقق ، منجم ، فلسفی، مورخ، شاعر، لغت نویس و نثرنگار آراسته و پیراسته بود . برای احاطه کردن این خوبی های گوناگون را یک کتابی درکار است و بنده اینجابه اختصار دربارهٔ احوال و آثار ملا فیروز چند سطور نوشته است که هنوز کسی اورا در زبان فارسی معرفی نکرده است .

کتب خانهٔ ملا فیروز وکاما اورینتل انستیتیوت

اولاً کتب خانهٔ ملا فیروز در احاطه داری سیته فنس واری ، بمبئی برای محققان تهیه کرده بود . در دسامبر سال ۱۹۱۶ میلادی لارد و لنگدن سنگ بنیاد، کی ، آر، کاماورینتل نهاده بود. برای کتب خانهٔ ملا فیروز یک گوشه ای دراین انستیتیوت مخصوص کرده بودند. این کتب خانه دارای کتب نادره و دست نوشته های زیادی می باشد. پروفیسر ایدورد رهستیک در روز ۳ جولائی سال ۱۸۱۹ میلادی فهرست مخطوطات این کتب خانه به رشته

تحریر در آورد . در سال ۱۹۱۴ میلادی آقای سید عبدالله بریلوی ضمیمه برای این فهرست مخطوطات و کتب چاپ شده ترتیب داد و بعد ازآن این فهرست چاپ گردید.

آقای غروی هم یک فهرست کتاب های خطی و چاپ شده این کتب خانه ماشین کرده است و دعوی کرده است که قدیم ترین دست نوشتۀ حماسه فردوسی دارای این کتاب خانه است .

شعر گویی ملا فیروز

ملا فیروز شاعری گرانقدر و با ارزش بود . او در هر صنف شاعری شعر سروده است . کلیاتش که دارای قصائد و مثنویات و قطعات و رباعیات بود نایاب و کمیاب است و یک نسخۀ دست نوشتۀ کلیاتش در کتب خانۀ کاما اورینتل انستی تیوت دیده می شود ولی در فهرست کتب خانۀ ملا فیروز وکاما یک عبارت در زبان انگلیسی بنظر می آید نوشته است "Missing" گمشده ، هنوز کسی او را نیافته است بنده در تلاش این کلیات حیران و سرگردانم . ولی چند شعر چیده چیده و یک نظم طویل به نام «احوالنامۀ ملا فیروز» بعد از تلاش بسیار پیدا کردم ملاحظه فرمایید .

سید محمد علی صوفی صافی بندر سورت یک مصرعه به توسط دوستان نزد ملا فیروز فرستاد و از او مصرعۀ ثانی خواست . ملا فیروز غزلی مشتمل بر هشت اشعار به کمال استطاعت فرستاد :

عالم خراب گشته جهل مرکبست — از جهل زوز جاهل میشوم چون شبست
این مصرعه نخست غزل هست از کسی — گو شاه ملک و معنی و فرخنده.مشربست
دریای علم بحر فضایل محیط فیض — سحبان بگاه نطق بسرش طفل مکتبست
وقت است تنگ و شکر از وقت ثانیه — فیروزگاه خامشی و بستن لبست

از ملا فیروز یک قصیده در مدح مارکویس هیستنکس گورنر جنرل بهادر یافته شده که دارای ۱۳۴ شعر است . ملاحظه کنید القاب و آداب و چند شعر از اشعار این قصیده .

زبدۀ نوینان عظیم الشأن مشیر خاص حضور فیض معمور شاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف الامراء مارکوئس هیستنکس گورنر جنرل بهادر امیر اعظم عساکر پادشاهی و سرکار کمپنی انگریز بهادر، ناظم ممالک محروسۀ متعلقۀ کشور هند.

دل پـاک آن مـهتر سـرفراز | چـو جـام جسم آگـاه شـد ز راز
بـه روشـن روانش بـود آشکـار | طلب خـواهش آنجـا گشـودن چکـار
ز انـدازه افـزون سـخن شـد دراز | بـرآرم سـپس زیـن دو دست دراز

عرض مطلب و اظهار نیاز

کـنون مـن دسـتوری نـامجوی | بـه دل آن چـه ره یـافته آرزوی

❋ ❋ ❋

نگـندم یکـی نـامۀ نـظم بـن | درو هـمچو گـوهر فـروزان سـخن
بـه نـام شهنشـاه گـردون غـلام | کـزو تـخت و افسـر بـود شـادکام
مـران نـامه را داده ام زیب و فـر | شـدم نـام آن جـارجنـامه سـمر

❋ ❋ ❋

ز نـام همـایون آن ارجـمند | شـود نـامش از هـر بـلندی بـلند
چپ و راست گشـتم بـه گـیتی بسـی | خـریدار دانش نـدیدم کسـی
هـمی جسـتم انـدر جهـان فـراخ | ز بـخشش درخـتی بگسـترده شـاخ
بـخواهـم ازان نـامور بـارگاه | بـیندازد از مـهر بـرمن نگـاه
خـدایـا بـدارش هـمیشه بکـام | خـرد یـاورش بـاد و پـاینده نـام

جارج نامه

در سال ۱۸۰۷ میلادی مطابق سال ۱۲۲۱ هـ (۱۱۷۶ یزدجردی) بـه درخواست استاندار بمبئی سرجوناتن دنکن نوشتن آغاز کرد. ملا فیروز در تتبع فردوسی تاریخ دور سلطنت انگلیسیه در هند را به نـظم در آورد. ایـن تاریخ دور انگلیسیۀ هند اولین ترجمه‌ای است کـه در زبـان فـارسی یـافته می‌شود. ازاین حیث این حماسه دور انگلیسیۀ هند بسیـار مـهم است. مـلا

فیروز جارجنامه را در زمان استاندار (گورنر) الفنستن سرجان مالکم هم نوشت. این حماسه در سه جلد مبسوط است و هر یک جلد جارجنامه دارای بیست هزار شعر است. ملا فیروز تادم آخرین یعنی سال ۱۸۳۰ مشغول به نوشتن جارجنامه بود. برادر زاده اش در سال ۱۸۷۳ برلیتهو گراف آنرا چاپ گردانید.

اشعار آغاز جارجنامه

دربارهٔ سبب تصنیف در جلد اول جارجنامه گوید:

سخن پروران در جهان فراخ — زهر داستانی بنا کرده کاخ
و لیکن نبرده درایـن کاخ دست — نکرده دریـن قصر جای نشست

* * *

رود هر کجا ذکر در انجمن — به اول برانند از تو سخن
به نام فروزندهٔ تاج و گاه — جهاندار با شرم و دین جارجشاه
به پیرایه ایـن نامهٔ نامور — که از تو شود جارجنامه سمر
چو فردوسی آن اوستاد سخن — که داده به شهنامه داد سخن
به گیتی بود نام او یادگار — بماند ز تو نیز در روزگار
شنیدم چو زینگونه فرمان او — دل و جان نمودم گرو گان او
ز ایزد امان جویم و یاوری — که آرم به انجام ایـن داوری
به گیتی چو مرگ است انجام کار — زمن جارج نامه بود یادگار

در پایان جارجنامه، جلد سوم، ملا فیروز می نویسد:

بدارند تا زنده باشد ببند — دگر هیچ نارند بروی گزند
سپاس از خداوند فیروز گر — سیوم نامه را آوریدم بسر
به اندازهٔ دانش خویشتن — ز آغاز تا بُن رساندم سخن

احوال زندگی ملا فیروز

این مثنوی دارای نهصد شعر است و برنودوشش برگ گسترده است.

ملا فیروز در ترقیمهٔ این مثنوی گوید:

مر این برسر گذشته قصهٔ خویش	به نظم آوردنش آرم سبب پیش
سپاس و شکربی پایان خدا را	که در انجام یاری داد مارا
به روز بهمن و ماه سپندار	ز من انجام شد این نغز گفتار
هزار و صد سنه باپنجه و پنج[1]	گذشته بد که بنهادم من این گنج
هران بهدین و موبد کین بخواند	به فیروز آفرین از دل رساند

ایرج بن دستور سهراب جی این مثنوی را در سال ۱۲۴۸ یزدجردی از کلیات ملا فیروز نقل کرده بود.

* * * * *

---

۱ - ۱۱۵۵ یزدجردی.

شعر فارسی امروز شبه قاره

از : صاحبزاده واحد رضوی

نعت

ز حسنت ماه رخشان آفریدند — ز بویت باغ و بستان آفریدند
ز نورت لمعه‌ای را برگرفتند — ازان خورشید تابان آفریدند
نبود اندر جهان چیزی که آن دم — ترا ای جان خوبان آفریدند
هر آن جایی که در «اسراء» رسیدی — فقط بهر تو جانان! آفریدند
کرم کردند از روز ازل این
که واحد را ثناء خوان آفریدند

از : پروفسور ولی الحق ولی انصاری - لکهنؤ

غزل

ما مسلمانیم و باشد ره نما قرآن ما — هست پنهان اندرونش چشمهٔ حیوان ما
جلوهٔ آن حسن بهر چشم ما گردد نقاب — کی تواند دید آن را دیدهٔ حیران ما
غم مخور چون‌بعد رفتن زین جهان‌بی ثبات — هم گل و هم لاله روید از تن بی جان ما
بی نیاز عاقلان هستیم ما اهل جنون — عقل می جوید گل عرفان دربستان ما
طایر قدسیم، بر روی زمین مارا مجوی — می پرد زانسوی گردون رفعت طیران ما
از نهال زندگی ما مجو برگ و ثمر — در زمین شور مارا کاشته دهقان ما

گرسنه بودن به از او نوشیدن خون بشر — نیست آلوده ز اشک دل فگاران نان ما
می کند آزاد ما را از فساد قید تن — بشکنداز دست مرگی ناگهان زندان ما
انفعال عامیان بهتر ز زهد پرغرور — خوشتر از فصل بهار تست تابستان ما

بهرندی بر ولی بودند یاران طعنه زن
این صدا آمد ز عرش او هست از خاصان ما

از : ظفر عباس

نقش ثبات

صد شکر کردگار که دانش رسیده است — آب حیات علم دل و جان چشیده است
دیدم نه چند ماه روی این پری جمال — خار فراق در دل شیدا خلیده است
در دور سردمهری این روزگار دون — اما دلم ز تابش دانش تپیده است
ما را دراین جریدهٔ عالم ثبات نیست — نقش ثبات بر دل ما این جریده است
دانش که عرش رفعت کون و مکان ظفر — این طائر خیال به آنجا پریده است

از : رئیس احمد نعمانی - علیگره

غزل

تمام عالم جان پر ز نور خواهد کرد — چو آفتاب جمالش ظهور خواهد کرد
مه و ستاره همیشه ظهور خواهد کرد — ولی، علاج دل ناصبور خواهد کرد ؟
چه دردها که شود بهرهٔ ستم زدگان — چه فکر ها که به سرهاخطور خواهد کرد
به لب تلاوت قرآن، به لب هوای بتان — که چاک پردهٔ این مکرو زور خواهد کرد
منوش جز می الفت، اگر حریف منی — ترا زمانه خراب غرور خواهد کرد
خبر دهید حریفان بست پیمان را — ز گرد آرزو، مردی ظهور خواهد کرد

کسـی کـه دوری او کـرد بـی حـضور مـرا هم از بقای خودم بی حضور خـواهـد کـرد
حیات‌چیست؟محیطی‌که‌آب‌آن‌همه خـون زهی کسی که از این خون عبور خواهد کرد
ز کـارهای بـدو نـیک غـم مـخور کـه اگـر پـدر تمـام نکـردست، پـور خـواهـد کـرد
کسـی کـه در غـم جـانان ز پـافتاد رئـیس سفر بـه عـالم سـورو سـرور خـواهـد کـرد

از : خانم رضیه اکبر[1]

زندگی من

زندگی من
چون دریا چرخ می زند ،
دراین دریای طوفانی
قایق زندگانی
غوطه می خورد
پیش می رود
هیچ ساحلی در انتظارم نیست
هیچ کسی منتظرم نیست
آن روزهای خوبی
که با تو بودم
بود مثل حبابی
اکنون !
جز دل شکسته چیزی نماند باقی
پرستوها کوچ کرده
برگهای درختان ریخته
هر چیز دگر گون شده
ای همسر من ! ای همسر زندگی من !
هنوز که ،

۱ - دانشیار ، گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین - اسلام آباد .

سفر زندگی نرسیده است به پایان
برین جاده ها تنها
تنهای تنها هستم!
منتظر آمدنت هستم
من که،
خسته تر از باد هستم!

از : معین نظامی [۱]

در لحظه ای سبز

(۱)

اران حیاط روستای آینه
به کوچه های شهر سنگها رسیده ام
به جای بوی گندم
و به جای طعم نیشکر
چه بوی زشت دودها خریده ام
و طعم تلخ یک تشنج روانی ای چشیده ام
و سالهای سال شد
که هیچ جا
پرنده های سبز را ندیده ام

(۲)

ز ربع قرن آن طرف
دوباره، گویی زاده ام
کنار آب جوی سادگی

۱ - استادیار گروه زبان و ادب فارسی دانشگاه پنجاب، لاهور.

چو کودکی ستاده ام
به بوی گندم و به طعم نیشکر
دلک نهاده ام
دو مرتبه
به جمع همدل پرنده های سبز
بالها گشاده ام

از : فائزه زهرا میرزا[1]

وصال دوست

عشق او بردل و جانم شده سرشار چنان — من ز خود بی‌خبرم گشته گرفتار چنان
جلوه گر روح من آورده نوای جان سوز — شد بهاران چمن حرف گهر بار چنان
خوش نصیبم که ز دیدار شدم شاد امروز — ورنه چون عاشق غمدیده دل افگار چنان
هر که چون الفت جانانه به دستش ناید — رفته از محضر دلدار ستمکار چنان
تشنه لب آمده برساحل دریا هر دم — بو که سیراب شود از لب دلدار چنان
وصل محبوب اگر می نشود در دنیا — رونق جلوهٔ حق نیست به دیدار چنان
کلبهٔ ما شده گلشن چو بیامد یارم — بام و در گلشن و گل شد همه گلزار چنان
پیکر صدق و صفا، مهرو وفا ، جلوه نما — شد عیان این همه اوصاف پدیدار چنان
«فائزه» هر دو جهان را بدهد بهروصال — می رود سوی تمنای دل زار چنان

* * * * *

۱ - دانشیار ادبیات فارسی دانشکدهٔ دولتی دخترانه مارگله، F-7/4 اسلام آباد.

گزارش
و
پژوهش

سید مرتضی موسوی[1]
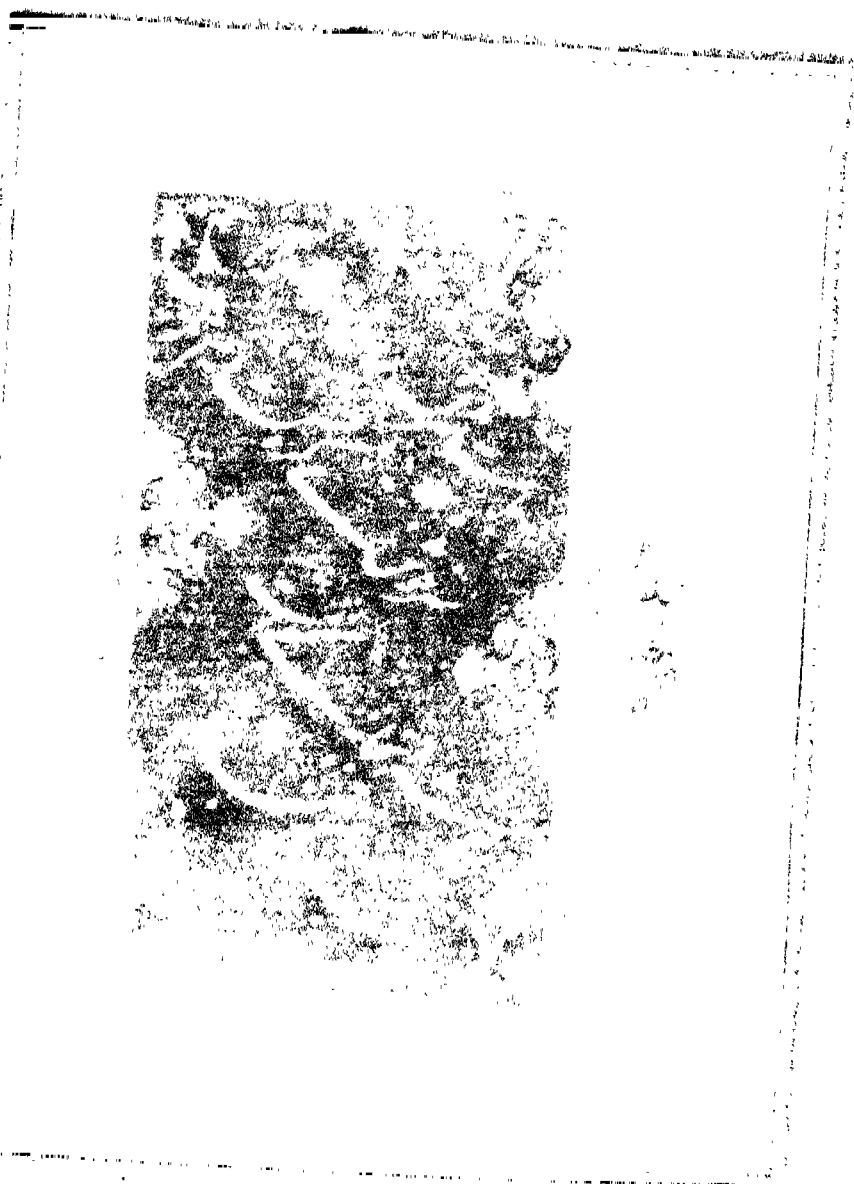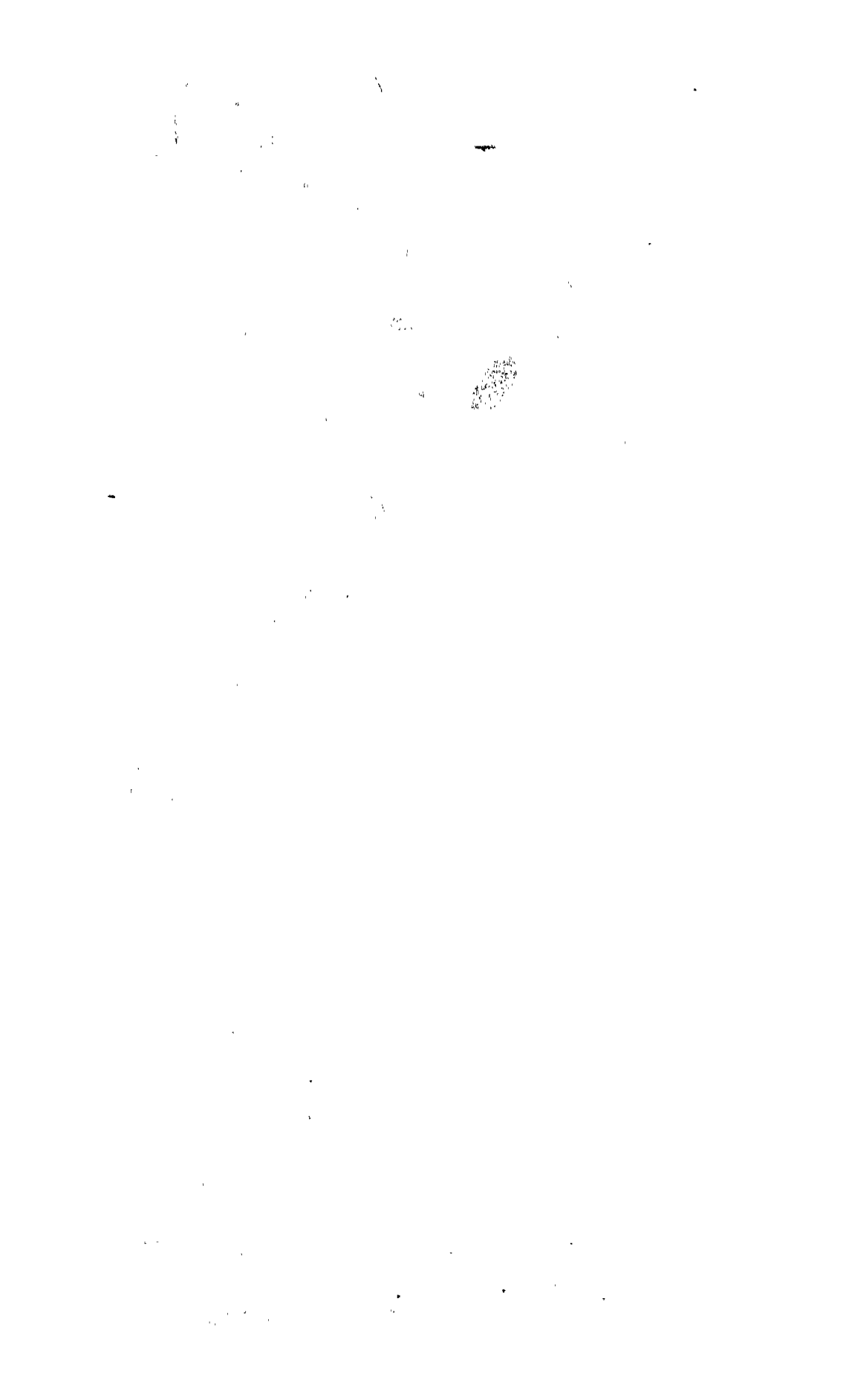
تشکیل کنفرانس
«نقش امام خمینی در احیای تفکر اسلامی»
و دیدار
حجة الاسلام سید حسن خمینی از پاکستان

بمناسبت بیست و یکمین سالگرد انقلاب اسلامی و صدمین سالروز ولادت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام سید روح الله خمینی، در ساعت ۱۰ بامداد تاریخ پنجشنبه ۱۰ فوریه ۲۰۰۰ کنفرانسی با حضور شخصیتها و رجال دو کشور برادر ایران و پاکستان و شرکت صدها نفر از دانشمندان و نویسندگان و استادان دانشگاه ها و افراد برجسته از طبقات مختلف مردم در پاکستان در محل سفارت جمهوری اسلامی ایران، ترتیب و تشکیل یافت. ریاست این گردهمایی علمی و با اهمیت بین‌المللی، بعهدهٔ حجة الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی نوهٔ دلبند امام راحل بود، که روز قبل جهت دیدار رسمی چهار روزه از پاکستان وارد اسلام‌آباد شده بود. آقای سید حسن خمینی در حین اقامت کوتاه در کراچی توسط مقامات عالیرتبهٔ حکومت استان سند مورد استقبال قرار گرفت. معظم له در آرامگاه قائداعظم محمد علی جناح بنیانگذار جمهوری اسلامی پاکستان حضور بهمرسانیده تاج گلی نثار آرامگاه رهبر کبیر نمود.

---

۱ - مدیر کل سابق مراکز ملی پاکستان اسلام آباد

سمینار علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید و نعت در ثنای حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) توسط برادران فریدی گشایش یافت. اعلام برنامه توسط برادر دانشمند آقای دکتر غضنفر مهدی صورت می‌گرفت. نخستین ناطق این جلسه حجة الاسلام آقای سید سراج - الدین موسوی سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در پاکستان بودند که اهداف تشکیل کنفرانس و مختصات کم نظیر حضرت امام خمینی را برای شرکت کنندگان کنفرانس بازگو نمودند. سخنرانی سفیر جمهوری اسلامی با عرض خیر مقدم به حجة الاسلام سید حسن خمینی و اعضای هیئت عالیرتبهٔ ایرانی که باتفاق مشارالیه جهت دیدار از پاکستان و شرکت در کنفرانس به اسلام آباد وارد شده و شرف حضور داشتند، آغاز گردید. در بازشناخت شخصیت حضرت امام، برخی از وقایع حایز اهمیت تاریخی که ایشان شرح دادند، حضار را تحت تاثیر عمیق قرارداد. گفتار جناب آقای سفیر با این که بعنوان حرف آغاز ایراد شد پیرامون اتکاء امام به خدای بزرگ و برتر و اعتماد معظم له به قاطبهٔ مردم دور می زد. بعنوان میزبان کنفرانس جناب آقای سفیر از کلیهٔ حضار که نه فقط از اسلام آباد و راولپندی بلکه از سراسر پاکستان دورهم آمده بودند ابراز خرسندی و سپاسگزاری نمودند و شرکت کنندگان پاکستانی را بزبان اردو مخاطب نموده خلاصهٔ نطق فارسی خویش را بیان فرمودند که حسن تاثیر ویژه ای در جمع داشت.

آنگاه آقای دکتر عبدالمالک کانسی وزیر امور مذهبی و بهداشت دولت فدرال پاکستان که میهماندار آقای سید حسن خمینی و هیئت ایرانی همراهشان نیز بود - پشت تریبون قرار گرفت و در باب فضائل علمی و عملی امام خمینی سخن گفت . وی همچنین پیرامون مناسبات حسنه میان دو ملت ایران و پاکستان مطالبی را یاد آور شد.

سپس از آقای اسحاق مدنی عضو هیئت ایرانی که سمت مشاور رئیس جمهوری اسلامی ایران را عهده دار میباشند، دعوت بعمل آمد تا سخنانی پیرامون موضوع کنفرانس ایراد نمایند. مولانا مدنی که به مسلک اهل سنت

متعلق و مسافرتهای عدیده ای قبلاً به پاکستان کرده اند ، در بدوامر از آقای سید سراج الدین موسوی سفیر جمهوری اسلامی ایران تقدیر شایانی نمود پیرامون اینکه جهت تشکیل چنین کنفرانس پرشکوهی که با شرکت شخصیتها و رجال سراسر پاکستان صورت گرفته است، زحمات فراوانی متحمل گردیده اند و جمع چنین افراد سرشناس از صحنه های مختلف فعالیت ، معجز آسا بوده است. مولانا مدنی آنگاه ببرخی از گوشه های زندگانی امام راحل اشاره کرد و اتحاد و یکپارچگی ملت ایران را ببرکت تعلیمات رهبر عظیم الشان جمهوری اسلامی بازگو نمود.

آنگاه آقای وسیم سجاد رئیس اسبق مجلس سنای پاکستان پشت تریبون آمد و مقاله ای علمی در باب نقش امام خمینی در نهضت انقلاب اسلامی قرائت نمود. وی بصراحت اعلام کرد که حضرت امام خمینی فقط امام و پیشوای ملت ایران نیستند ، مشار الیه امام و رهبر همهٔ امت اسلامیه می‌باشند.

در این هنگام آقای سید سجاد علی، رئیس بازنشسته دیوان عالی کشور رشتهٔ سخن را بدست گرفت و وضع ایران عزیز را نخست در دورهٔ ما قبل انقلاب اسلامی بررسی نمود و تبدل و تحول وسیعی که طی دو دههٔ اخیر در سایهٔ تعلیمات امام خمینی صورت گرفته است، مشروحاً بازگو نمود. دوتن از سخنرانان جلسه آقای دکتر زوار زیدی و آقای مصطفی گوکل از ایراد خطابه صرف نظر کرده وقت خود را به آقای سجاد دادند تا مشارالیه بتوانند مقاله خود را تماماً ارائه بدهند.

سپس ژنرال میرزا اسلم بیگ رئیس اسبق ستاد ارتش پاکستان و ریاست کنونی سازمان تحقیق و پژوهش «فریندز» که دو هفته قبل، آخرین دیدار را از جمهوری اسلامی ایران بعمل آورده بود، در پشت میز خطابه قرار گرفت و در عقب نمای جنگ تحمیلی هشت ساله که در اوائل بثمر رسیدن انقلاب اسلامی در ایران مقرون بود ، به شخصیت عدیم النظیر حضرت امام خمینی و پامردی نیروهای نظامی و استقامت ملت ایران تحسین و ستایش نمود. وی

خاطر نشان ساخت که ملت مسلمان ایران اشاره و آن را اهداف تعیین شدهٔ امام راحل را مدنظر داشته، خود را در خط امام پیش می برد. در این ضمن یادآور گردید که عناصر محافظه کار، اصلاح طلب و میانه رو همه و همه در جهت نیل به اهداف عالی امام فعالیت دارند و فعالانه در انتخابات عمومی ششمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی ایران شرکت مینمایند.

پروفسور پریشان ختک رئیس دانشگاه الخیر کشمیر آزاد با وصف کسالتی که داشت پشت تریبون قرار گرفت و با اشاره به بعضی از ابیات - فارسی شاعر متفکر علامه محمد اقبال، انقلاب اسلامی ایران و رهبر عالیقدر آن امام‌خمینی را مورد ستایش فراوان قرار داد.

سپس آقای جهانگیر بدر دبیر کل حزب مردم در باب کارنامهٔ بزرگ امام‌خمینی در ضمن بیداری ملت ایران و نفوذ نهضت انقلاب اسلامی در سایر کشورهای جهان سخن گفت.

آقای مرتضی پویا رئیس حزب جهاد پیرامون نفوذ ایده آل انقلاب بر طبق تعلیمات عالیهٔ امام‌خمینی در عقب نشینی ارتش اتحاد شوروی از افغانستان، نهضت استقلال طلبی در فلسطینی های خاورمیانه و جنبش آزادیخواهی کنونی در کشمیر اشغالی هند سخن گفت. وی به توطئه های صهیونی نیز اشارت نمود و ملل اسلامیه را از این توطئه ها برحذر نمود.

سپس ژنرال حمید گل در نطق خود با مقایسهٔ نهضت استقلال طلبی مسلمانان شبه قاره برهبری قائداعظم که در پرتو افکار شاعر متفکر اسلام علامه محمد اقبال تحقق یافت و نهضت تاریخی انقلاب اسلامی ایران رهبری امام خمینی نتیجه گرفت که هر دو نهضت اساساً ازیک سرچشمه اسلام مستفیض گردیده اند. در ضمن بیانات خود، ناطق ابیات عدیده ای از اقبال، اقتباساتی از سخنرانیهای قائداعظم و امام خمینی را بعنوان شاهد نقل کرد. نکتهٔ مهم دیگری که خاطر نشان ساخت این بود که امام خمینی نه فقط فقیه بزرگ عصر حاضر بوده بلکه یک شخصیت متحرک و فعال بی همتای زمان خود نیز بوده است.

مولانا اطهر نعیمی رئیس هیئت رویت هلال در ضمن اشاره به چند بیت معروف شیخ اجل سعدی شخصیت امام راحل را مصداق تصورات شیخ تلقی نمود.

علامه عقیل ترابی خطیب طراز اول کشور اسلامی پاکستان در سخنان خود به مقام علمی و وجاهت جهانی و رهبری انقلاب آفرین امام خمینی خاطرنشان ساخته به استفاضه از محضر امام در حوزهٔ علمیه قم اشاره نمود. همچنین اشاره به کشمیری الاصل بودن اجداد امام نموده پیوستگیهای دو ملت ایران و پاکستان را بازگو نمود.

پروفسور شایستهٔ زیدی در مقاله خود پیرامون چگونگی آغاز و ارتقاء نهضت انقلاب اسلامی در ایران اشاره کرد و رهبری باکفایت امام خمینی را ستود.

آنگاه آیت الله سید محمد بجنوردی عضو هیئت ایرانی پشت تریبون آمدند و علاقهٔ عمیق امام خمینی به کشور و ملت پاکستان را یاد آور شده افزودند چرا چنین نباشد ؟ پاکستان کشوری است که بااسم اسلام در معرض وجود آمده است. ایشان در ضمن اشاره به هفته وحدت که از ۱۲ ربیع الاول تا ۱۷ ربیع الاول بنا به ابتکار امام خمینی در ایران و برخی از کشورهای اسلامی برگزار می شود، خاطرنشان ساختند که عناصر ضد اسلامی توطئه می چیدند تا میان فرق و مسالک فقهی مسلمانان تفرقه بیندازند، حضرت امام راحل با کیاست این امر را دریافتند و جهت خنثی ساختن چنین دسیسه کاریها و ایجاد یگانگی و اتحاد و همبستگی اقدامات گوناگونی را ارائه و ابتکار فرمودند که یکی از آنها هفته وحدت است.

در این موقع از حجة الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی دعوت بعمل آمد تا حضار علاقه مند را با بیانات خود مستفیض نمایند. آقای حسن خمینی اظهار خوشوقتی کردند که در پاکستان در چنین اجلاسیهٔ علمی حضور بهمرسانیده اند. همچنین ابراز امیدواری نمودند که چنین فرصتها در آتیه هم میسر باشد. از اینکه سخنان ایشان توسط مترجمی به اردو ترجمه

میشد ، علاوه کردند چه خوب می بود که یا من بزبان اردو می توانستم سخن بگویم و احساسات قلبی خود را برای شما بازگو کنم یا همه حضار محترم بزبان فارسی آشنایی کافی و وافی می داشتند. آقای حسن خمینی حمایت و پشتیبانی ایران از کلیهٔ نهضت های آزادیخواهی و مبارزه های استقلال طلبی از جمله در کشمیر ، فلسطین ، چیچن اعلام نمودند. معظم له از خداوند متعال مسئلت نمودند که این جنبش های اسلامی با موفقیت کامل مقرون باشند.

آقای حسن خمینی در باب علایق عدیدهٔ دینی و فرهنگی و تاریخی میان دو ملت ایران پاکستان یاد آور شده ابراز امیدواری نمودند که در آینده مناسبات میان دو کشور اسلامی استحکام و توسعه خواهد یافت.

در این هنگام پایان برنامهٔ کنفرانس اعلام و پذیرایی از شرکت کنندگان بعمل آمد.

بی مناسبت نیست که ببرخی از دیدار های مهم آقای سید حسن خمینی در پاکستان نیز در این مقال اشاره شود . همان روز ۱۰ فوریه ۲۰۰۰، آقای خمینی باتفاق هیئت ایرانی ، با رئیس دولت پاکستان ژنرال پرویز مشرف دیدن کردند. در ضمن استقبال از هیئت ایرانی برهبری آقای حسن خمینی ، رئیس دولت پاکستان ابراز امیدواری کردند که در پیرو دیدار مشارالیه از پاکستان علایق تاریخی و فرهنگی و دینی موجود میان دو کشور تحکیم بیشتری خواهد یافت. رئیس دولت همچنین یادآور شدند که ایران و پاکستان میتوانند در ایجاد اتحاد و همبستگی میان کشورهای مسلمان و امت اسلامی نقش موثری ایفاء نمایند. آقای سید حسن خمینی متقابلاً اظهار سپاسگزاری کردند و اظهار دانستند که دیدار ایشان و هیئت همراه ، از پاکستان بسیار مثمر بوده است. ایشان خاطر نشان ساختند که بعنوان رئیس سازمان کنفرانس اسلامی، ایران متوجه به مسئولیتهایی مربوط به امت اسلامی از جمله کشمیر میباشد. دکتر عبدالمالک کانسی وزیر امور مذهبی دولت فدرال پاکستان ، حجة الاسلام سید سراج الدین موسوی سفیر جمهوری

اسلامی ایران، اعضای هیئت ایرانی منجمله آیت الله سید محمدبجنوردی، سید رضا (یاسر) مصطفوی خمینی، مولانا اسحق مدنی، سید محمد هاشمی، و جلال الدین نائینی مدیر کل وزارت امور خارجه ایران و همچنین مستشار سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد آقای جلال کلانتری در این دیدار حضور داشتند. سپس ضیافت شامی از طرف رئیس دولت پاکستان بافتخار آقای خمینی و هیئت ایرانی ترتیب داده شد که در آن اعضای هیئت شورای امنیت و هیئت دولت فدرال و مقامات عالیرتبهٔ پاکستان نیز شرف حضور داشتند.

روز بعد (۱۱ فوریه ۲۰۰۰) حجة الاسلام سید حسن خمینی باتفاق هیئت ایرانی با پرزیدنت محمد رفیق تارر رئیس جمهوری اسلامی پاکستان در ایوان صدر (اقامتگاه رسمی ریاست جمهوری) دیدن کردند. آقای رئیس جمهوری از شخصیت نابغه امام خمینی تجلیل بعمل آوردند و کارنامهٔ بثمر رساندن انقلاب اسلامی و تحول و تبدل در جامعه ایران بر طبق موازین اسلام و احیای افکار اسلامی توسط امام راحل را ستودند. رئیس جمهوری پاکستان یاد آور شدند که شیخ سعدی، مولانا رومی، حافظ شیرازی، مولانا جامی و علامه اقبال میراث مشترک فکری ما می باشند. حجة الاسلام سید حسن خمینی اظهار داشتند که دولت و مردم ایران برای مناسبات مودت آمیز با پاکستان ارزش خاصی قائلند و هیچگونه تحولات در این منطقه بمناسبات دو جانبهٔ ما تأثیری نخواهد داشت.

حجة الاسلام سید حسن خمینی در جلسات مختلف علمی و مذهبی نیز حضور بهمرسانیده نطقهایی ایراد کردند که از جمله آنها سخنرانی بعد از نماز جمعه در مسجد جامع اثناء عشری اسلام آباد بود. در ۱۲ فوریه ۲۰۰۰ معظم له و هیئت همراه از طریق کراچی به ایران مراجعت فرمودند.

* * * * *

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۴)

۳۱ - کلیات میرزا عبدالقادر بیدل

این کتاب حاوی مجموعهٔ سروده های ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ ه ق / ۱۶۴۴ - ۱۷۲۰ م) است که از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات اسلامی در لاهور در چاپخانهٔ معارف به طبع رسیده است و مشتمل بر سخن مدیر و احوال و آثار شاعر در ۲۴ صفحه است. متن کتاب در ۴۹۶ صفحه به صورت عکسی از روی نسخهٔ چاپی (کلیات بیدل) انجام یافته که به سال ۱۳۰۲ ه ق به اهتمام شیخ نورالدین جیواخان در مطبع صفدری بمبئی به طبع رسیده است. فهرست مطالب این نسخه دلیل این موضوع است : پیشگفتار (۹ صفحه)، غزلیات (ص ۲ - ۲۶۲)، مثنوی محیط اعظم (ص ۲۶۲ - ۳۵۴)، نکات بیدل (ص ۳۵۵ - ۴۲۴)، حکایات و اشارات (ص ۴۲۵ - ۴۷۵)، رباعیات (ص ۴۷۶ - ۴۹۶). سزاوار بود که فهرست اعلام و فهرست اشعار نیز به ترتیب حروف الفبایی به دست داده می شد. باوجود این چاپ عکسی این نسخه مغتنم است و در حال حاضر نایاب است!

۳۲ - سیرالاولیاء (در احوال و ملفوظات مشایخ چشتیه)

تألیف محمد بن مبارک علی کرمانی (متوفی ۷۱۱ ه ق / ۱۲ -

۱۳۱۱م). این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات اسلامی (اسلامیک بوک فاؤندیشن، لاهور) در سال ۱۳۵۶ ه ش / ۱۳۹۸ ه ق / ۱۹۷۸ م به طبع رسیده است. این کتاب با سخن مدیر و مقدمه به قلم سید عارف نوشاهی و متن کتاب در ۶۰۸ صفحه در چاپخانه معارف لاهور به طبع رسیده است. متن کتاب منقسم برده باب است. باب اول: احوال مشایخ چشتیه (از حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم) تا نظام الدین اولیاء. باب دوم: احوال خلفای معین الدین سنجری (سجزی): قطب الدین بختیار کاکی، فریدالدین گنج شکر. باب سوم: احوال مریدان فریدالدین گنج شکر، خویشاوندان نظام الدین اولیاء و سادات خانوادهٔ خود مؤلف. باب چهارم: احوال خلفای نظام الدین اولیاء. باب پنجم: احوال بعضی یاران اعلا که به شرف ارادت و قربت سلطان المشایخ نظام‌الدین اولیاء مخصوص و مشرف بوده اند. باب ششم: فرایض مرشدی و مریدی. باب هفتم: ادعیهٔ حضرت فریدالدین و حضرت نظام الدین اولیاء. باب هشتم: عشق حقیقی و مشاهدهٔ حق. باب نهم: سماع و موسیقی و وجد صوفیان. باب دهم: سخنان و نامه های حضرت نظام الدین اولیاء. چاپ این کتاب به صورت عکسی از روی نسخهٔ چاپی ۱۳۰۲ ه ق/ ۱۸۸۵ م به انجام رسیده و به طرزی زیبا و با جلدی نیکو و کاغذ خوب چاپ شده است و لیکن در حال حاضر نایاب است.

اما افسوس که فهرست اعلام ندارد!

۳۳ - گلشن راز (انگلیسی و فارسی)

سرودهٔ شیخ سعدالدین محمود شبستری (ولادت در اواسط قرن هفتم ه ق / ۱۲۵۰ م و وفات به سال ۷۲۰ ه ق/ ۱۳۲۰ م) در تبریز اتفاق افتاد. این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات اسلامی (لاهور) در چاپخانهٔ مکتبهٔ جدید لاهور (به سال ۱۳۵۷ ه ش / ۱۳۹۸ ه ق / ۱۹۷۸ م) به طبع رسیده است. متن کتاب به دو زبان

فارسی و انگلیسی است که به سال ۱۲۹۷ هق / ۱۸۸۰ م به کوشش وینفیلد به انجام رسیده است . متن گلشن راز به سال ۷۱۷ هق / ۱۳۱۷ م در پاسخ پانزده سؤال دربارهٔ عقاید صوفیه یا متصوفین اسلامی که امیر حسینی ، عالم و عارف معروف صوفی هرات مطرح کرده بود ، سروده شده است.

کتاب باسخن مدیر آغاز می شود . مقدمهٔ دوم معرفی گلشن راز، به قلم آقای دکتر سید علی رضا نقوی است . متن فارسی کتاب ۵۸ صفحه ، متن ترجمه و شرح انگلیسی کتاب ۱۱۰ صفحه است. این مثنوی باکاغذ خوب و جلد زرکوب زیبا و چاپ افست نشر یافته است . این کتاب هم هیچ گونه فهرست مطالب و اصطلاحات و اعلام ندارد که البته در چاپهای بعد باید جبران شود.

۳۴ - رسالهٔ ابدالیه

تألیف یعقوب بن عثمان چرخی شیرازی (شبرزی ؟) متوفی در ۸۵۰ هق/۱۴۴۷ م به تصحیح و ترجمهٔ اردو دکتر محمد نذیر رانجها. این کتاب با سرمایهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در مکتبهٔ جدید پریس در لاهور در سال ۱۳۹۸ هق/ ۱۳۵۷ هش / ۱۹۷۸ م و به تعداد (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه چاپ شده است . در آغاز سخن مدیر، مختصات کتاب و فهرست مطالب . پیش گفتار مصحح در احوال و آثار مولانا یعقوب چرخی در ۳۴ صفحه ، متن رساله ۳۶ صفحه، تعلیقات (ص ۳۷ - ۸۸) و در پایان نمونهٔ نسخه های خطی ، چهار صفحه به زبان انگلیسی (ترجمهٔ سخن مدیر) و خلاصهٔ مقدمهٔ مصحح آمده است . موضوع رسالهٔ ابدالیه اولیاء الله و کرامات و خوارق عادات و مظاهر صفات و اخلاق و روحیات و طرز سلوک و طریقت آنان است . این رساله با حجم اندک ، مفاهیم عرفانی غنی و ارزنده دارد. متن فارسی آن روان و آمیخته بااشعار عرفانی است. مصحح محترم همهٔ آیات قرآنی و احادیث و اشعار فارسی را در پایان کتاب آورده است . راهنمای رسالهٔ ابدالیه در پایان کتاب بر ارزش کار مصحح می افزاید .

۳۵ - مثنوی معنوی مولوی (دفتر اول)

سرودهٔ مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به رومی باترجمه و مقدمه و حواشی اردو از قاضی سجاد حسین دهلوی. سخن مدیر و پیشگفتار دکتر وحید قریشی استاد دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب (لاهور) در ۳۲ صفحه. این دفتر همچنین بامقدمه مبسوط و مشروح آقای قاضی سجاد حسین محقق و رئیس مدرسهٔ عالی فتحپوری دهلی همراه است، قطعهٔ ماده تاریخ سرودهٔ آقای قمر سنبهلی (مثنوی روم کا هـــ خـوب اردو پیرهن = ۱۹۷۴) بسیار زیبا است. فهرست عنوانهای متن (۳ صفحه)، متن دفتر اول (۴۰۴ صفحه) و ترجمهٔ زیر نویس به اردو و در حاشیه بعضی نکات ادبی و عرفانی و لغوی و دستوری نیز به دست داده شده است.

۳۶ - دفتر دوم

سخن مدیر (۲ صفحه)، فهرست مطالب (۴ صفحه)، مقدمهٔ مترجم (۴ صفحه) متن دفتر دوم (۳۵۶ صفحه).

۳۷ - دفتر سوم

سخن مدیر (۲ صفحه)، فهرست مطالب (۴ صفحه)، مقدمهٔ مترجم (۱۲ صفحه) متن دفتر سوم (۴۵۶ صفحه).

۳۸ - دفتر چهارم

سخن مدیر (۲ صفحه)، مقدمهٔ مترجم (۱۲ صفحه) متن دفتر چهارم و فهرست مطالب (۳۶۸ صفحه).

۳۹ - دفتر پنجم

سخن مدیر (۲ صفحه)، مقدمهٔ مترجم و فهرست مطالب و متن دفتر پنجم (جمعاً ۴۲۴ صفحه).

۵۷ - دفتر ششم [1]

سخن مدیر (۲ صفحه)، فهرست مطالب (۴ صفحه)، مقدمهٔ مترجم و صفحات مصور (آرامگاه مولانا) و قطعهٔ ماده تاریخ قاضی سجاد حسین در سفر به ایران (تهران)، ترکیه، مصر، عراق (بغداد) و کشورهای عربی به قلم خلیقی تونگی. متن دفتر ششم (۵۳۰ صفحه). این شش دفتر مثنوی در حال حاضر نایاب است.

۴۰ - مثنوی خموش خاتون

این کتاب در سال ۱۳۵۷ هـ ش به طبع رسیده بود و لیکن به سبب مشکلاتی متنشر نشده بودتا اینکه در سال ۱۳۷۵ هـ ش/ ۱۹۹۷ م بار دیگر به طرز جدید حروفچینی شد و به طبع رسید و منتشر گردید. کتاب مشتمل بر سخن مدیر و پیشگفتار به قلم مصحح آقای دکتر سید مهدی غروی مدیر اسبق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۳۸ صفحه) متن کتاب (در ۷۷ صفحه) ولی فاقد فهرست اعلام است. چاپ این اثر براساس نسخهٔ خطی منحصر بفرد کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است که به شماره ۷۸۹۸ در آنجا محفوظ است. رعدی شخصیتی بوده ادیب و سخنور و سراینده ای آزاده و دربارهٔ زبان فارسی اینگونه سروده است:

فارسی جوهریست پاکیزه — که جهان را ازوست درویزه
فارسی دهر را چو جانان است — فارسی خسرو زبانان است

متن مثنوی خموش خاتون در آغاز یک ورق افتادگی دارد و در ادامه حمد خداوند جلیل و سپس نعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - وسلم است و سپس اشعاری "در شکایت از معشوق عهد شکن و ..." و بعد اشعاری در مدح جهانگیر شاه آمده است و بعد از آن داستان شهریاری است که هر روز بانویی در شبستان در می آورد و آگاه شدن از وجود دختر «رای» و

---

۱ - دفتر ششم پس از مدتی بطبع رسید بهمین دلیل ذیل شماره ۵۷ به آن داده شده است، ولی جهت تکمیل اطلاعات شش دفتر مثنوی در اینجا آورده ایم.

خواستگاری کردن او توسط شهریار و آداب و رسوم ازدواج قدیم و خبر یافتن خموش خاتون از این واقعه و داستان های پیوسته به یکدیگر و بالاخره اینکه شاه برتخت پادشاهی می نشیند و خموش خاتون را به ایوان شاهی در می‌آورد و داستان به پایان می رسد. این داستان عشقی به صورت مثنوی سروده شده است .

۴۱ - تذکرهٔ ریاض العارفین (جلد دوم)

تألیف آفتاب رای لکهنوی، تصحیح و تعلیقات و فهارس به قلم مرحوم سید پیر حسام الدین راشدی ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان جلد اول. این کتاب به شمارهٔ ۱۸ انتشارات مرکز چاپ شده، و جلد دوم نیز شامل سخن مدیر و پیشگفتار سید عارف نوشاهی است و به تعداد (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه در انجمن ترقی اردو (کراچی) و در جدید اردو تایپ پریس (لاهور). به طبع رسیده است . محتوای این کتاب (ج ۱ و ۲) تذکرهٔ شاعران است که به ترتیب حروف الفبایی از (الف تا یاء) به معرفی جمعاً ۲۱۵۵ شاعر پرداخته است . در تعریف احوال و آثار شاعر، نخست نام و نسب و تخلص شاعر را می آورد و سپس اندکی از زندگینامهٔ اورا در حدود آگاهی مؤلف (آفتاب رای لکهنوی) به دست می دهد. آنگاه اشعاری چند از هر شاعر را (غزل ، قصیده ، قطعه ، رباعی ، مفردات و....) می‌آورد. فهرست اعلام (جای ها،کتاب ها، اشخاص، قبیله ها) در پایان آمده است . این تذکره (ج ۱، ۵۳۸ ص، ج ۲، ۳۰۶ ص) باچاپ خوب وکاغذ اعلا و جلد مطلوب در اختیار محققان و ادیبان قرار است .

۴۲ - فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج بخش (جلداول) مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

تألیف احمد منزوی، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. این کتاب شامل سخن مدیر (۲ صفحه)، پیشگفتار مؤلف

(۲۴صفحه)، متن کتاب (۴۳۴ صفحه)، (فهرست اعلام ۲۴۱ تا ۴۴۸)است. روش فهرست نگاری براساس موضوع تقسیم بندی شده است بدین شرح : بخش یکم : تفسیر، بخش دوم : تجوید ، بخش سوم : دربارهٔ قرآن (فهرست مؤلفان علوم قرآنی)، بخش چهارم : ریاضی ، بخش پنجم : موسیقی، بخش ششم : ستاره شناسی و اختر بینی (فهرست مؤلفان علوم ریاضی، موسیقی، ستاره‌شناسی)، بخش هفتم : طبیعیات، بخش هشتم : کیمیا، بخش نهم : پزشکی، بخش دهم : چند دانشی (علوم همگانی) و در آخر فهرست مؤلفان علوم تجربی و چند دانشی آمده است . در هنگام تألیف این فهرست تعداد نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش ۸۰۸۰ نسخه و تعداد کتاب های چاپی ۱۲۴۰۴ مجلد بوده است . این فهرست (ج ۱) به تعداد (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانهٔ جدید اردو تایپ پریس در لاهور به طبع رسیده است. تاریخ چاپ کتاب ۱۳۵۷ هـ ش / ۱۳۹۸ هـ ق / ۱۹۷۸ م است که با کاغذ خوب و تجلید ممتاز و قطع وزیری (۲۴×۱۷ س م) در دسترس محققان و علاقه‌مندان به نسخ خطی فارسی قرار گرفته است .

۴۳ - جمهوری اسلامی ایران کا آئین

این کتاب ترجمهٔ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که در ۲۴ آبان ماه سال ۱۳۵۸ هـ ش / ۲۴ ذی الحجه سال ۱۳۹۹ هـ ق به تصویب مجلس شورای اسلامی ایران رسیده است . محتوای کتاب در دوازده فصل است و هر فصل برچند اَصل . جمعاً ۹۲ صفحه دارد. ناشر آن مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است که آن را باهمکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (اسلام آباد) منتشر کرده است و به تعداد (شمارگان) ۳۰۰۰ نسخه در ۱۵ اکتوبر ۱۹۸۰ م در راولپندی در چاپخانه ایس . تی پرنترز به طبع رسیده است .این کتاب باکاغذ خوب و جلد شمیز بارسم الخط اردو چاپ شده است و اکنون نایاب است .

۴۴ - بیسوین صدی کی اسلامی تحریکین

متن فارسی از : استاد شهید آیت الله شیخ مرتضی مطهری، ترجمه به اردو : دکتر ناصر حسین نقوی، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، با همکاری رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران. راولپندی . ۱۹۸۰ م ، چاپخانهٔ ایس . تی . پرنترز، به شمارگان تعداد ۳۰۰۰ نسخه ، ۷۶ ص . فهرست مطالب کتاب، بدین ترتیب است : (۱) اصلاح . (۲) نهضت های اصلاحی در تاریخ اسلامی ، (۳) سید جمال الدین اسد آبادی، (۴) ویژگیهای سید، (۵) آرزوی سید، (۶) ویژگی های دیگر سید. (۷) شیخ محمد عبده ، (۸) شیخ عبدالرحمن کواکبی، (۹) فقدان (کمی) در موجهای اصلاحی جهان عرب، (۱۰) علامه دکتر محمد اقبال، (۱۱) جنبش های اصلاحی شیعه، (۱۲)جنبش اسلامی ایرانی، (۱۳) چگونگی جنبش، (۱۴) هدف های جنبش، (۱۵) رهبری ، (۱۶) بحران، (۱۷) شرایط پیروزی رهبر انقلاب اسلامی ، اگرچه این کتاب جزو انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است ، و لیکن اکنون نایاب است .

۴۵ - نخستین کارنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

نگارش : دکتر سید مهدی غروی مدیر اسبق (دومین مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، منتشر شده اسفند ماه ۱۳۵۷ هش / مارس ۱۹۷۹ م. این کتاب به جهت توصیف انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به چاپ رسیده که بیانگر فعالیت های انجام شده از بدو تأسیس میباشد. محتوای این کتاب مطابق فهرست آغاز آن چنین است : (۱) اشاره به تأسیس مرکز (صفحه ۱)، (۲) انتشارات هفت گنجینه (۱) (ص ۲)، (۳) انتشارات به طریق مشارکت (ص ۲۴)، (۴) کتاب ها، رساله ها و مجموعه‌های زیر چاپ و آماده برای چاپ (ص ۳۲)، (۵) تحقیقات و طرح‌های پژوهشی (ص ۳۹)، (۶) تدریس و ترویج زبان و ادبیات فارسی (ص ۴۳)، (۷) کتابخانه و عکاسخانه (ص ۵۷) ، (۸) نیروی انسانی

(ص۵۸)، (۹) نقطهٔ پایان (ص ۶). این کتاب در ۶۴ صفحه و با جلد شمیز طبع و نشر شده است.

۴۶ - لوایح جامی (فارسی و انگلیسی)

متن اصلی از مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی، ترجمهٔ انگلیسی از ای.اچ. وینفیلد، مقدمه از: شاهدالله فریدی (کراچی) به زبان انگلیسی، چاپ جدید لوایح جامی از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری مؤسسه کتاب اسلامی (لاهور)، بدون سخن مدیر و معرفی کتاب و پیشگفتار و از روی نسخهٔ چاپ اروپا، افست شده است. متن فارسی (۵۵ص)، متن انگلیسی (۶۱ صفحه). ناشر این کتاب مرکز تحقیقات فارسی - ایران و پاکستان است سال چاپ ۱۹۷۸ م و تعداد (شمارگان) مشخص نیست.

۴۷ - فهرست نسخه های خطی فارسی (جلد دوم)
کتابخانهٔ گنج بخش

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، تألیف: احمد منزوی، شامل سخن مدیر (۲ صفحه) شناسنامهٔ کتاب (۱ صفحه) و بدون پیشگفتار مؤلف است. محتوای این کتاب معرفی نسخه های خطی فارسی است به ترتیب موضوع که جلد دوم بدین شرح است: بخش یازدهم: منطق (ص ۴۳۹) بخش دوازدهم: حکمت، فلسفه (ص ۴۴۹)، بخش سیزدهم: ملل و نحل، (ص ۴۷۰)، بخش چهاردهم: کلام و عقاید (ص۴۷۹)، بخش پانزدهم: عرفان (ص ۵۴۵)، بخش شانزدهم: فلسفهٔ عملی (ص۸۶۶)، فهرست مؤلفان علوم عقلی (ص ۹۹۳)، متن سخن مدیر و شناسنامهٔ کتاب به زبان انگلیسی در آخر آمده است (ص ۱۰۰۸). این کتاب با کاغذ اعلا و جلد عالی و تجلید ممتاز در اختیار همگان است و لیکن در حال حاضر نایاب است.

۴۸ - فهرست نسخه های خطی فارسی

کتابخانهٔ گنج بخش (جلد سوم)مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد)

تألیف : احمدمنزوی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . محتوای کتاب همانند (ج ۱ و ۲) براساس موضوع است بدین شرح: بخش هفدهم : هنر (ص ۱۰۱۱)، بخش هیجدهم : فرهنگنامه (ص ۱۰۱۹)، بخشِ نوزدهم : دستور زبان (ص ۱۰۸۵)، بخش بیستم : نامه نگاری (ص ۱۱۴۱)، بخش بیست و یکم : بلاغت (ص ۱۲۱۹) ، بخش بیست و دوم : عروض و قافیه (ص ۱۲۳۱)، بخش بیست سوم (ص ۱۲۴۱)، بخش بیست و چهارم : متن های ادبی، شرح متن ها(ص ۱۲۵۳)، بخش بیست و پنجم : داستان (ص ۱۳۱۳)، بخش بیست و ششم : دیوان ، شرح دیوان اصطلاحات واضافات (هر سه مجلد) (ص ۱۸۸۵)، فهرست مؤلفان بخش های ادبی (ص۱۸۹۵). این کتاب نیز با کاغذ خوب و چاپ ممتاز و تجلید اعلا در چاپخانهٔ جدید اردو تایپ پریس در لاهور به طبع رسیده و از طرف مرکز- تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اختیار علاقه مندان نسخه های خطی - فارسی قرار گرفته است و لیکن در حال حاضر نایاب است .

۴۹ - علامه محمد اقبال (۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ م)

احوال و آثار به فارسی

تألیف احمد ندیم قاسمی، ترجمهٔ سید مرتضی موسوی ، این کتاب از طرف کمیتهٔ ملی برگزاری جشن صد سالهٔ میلاد علامه محمد اقبال باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در چاپخانه «فنون پریس» (لاهور) و در چاپخانهٔ امپریال پرس (راولپندی) و انجمن ترقی ادب لاهور به طبع رسیده است سال چاپ ۱۹۷۷م، ۵۸ص. تصاویر تاریخی و اشعارگوناگون از آثار مختلف علامه اقبال در این اثر به طبع رسیده و کتاب را سودمند و مؤثر ساخته است . این کتاب اکنون نایاب است .

۵۰ - علامه اقبال، اسلامی فکر کے عظیم معمار (اردو)

تألیف دکتر علی شریعتی (متن فارسی)، ترجمهٔ مرحوم دکتر محمد ریاض خان. این کتاب بامقدمهٔ آقای دکتر قاسم صافی از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد) در سال ۱۹۸۲م توسط چاپخانهٔ ایس .تی.پرنترز راولپندی به طبع رسیده است . تعداد (شمارگان) ۲۰۰۰ و در ۶۴ صفحه باتصاویری از دکتر علی شریعتی و علامه دکتر محمد اقبال و با جلد کاغذی و چاپ خوب در اختیار همگان قرار گرفته است، و لیکن در حال حاضر نایاب است . -

۵۱ - میاسه و مقداد (داستان فارسی)

نگاشته : معزالدین محمد حسینی اردستانی (میر میران) وابستهٔ دستگاه عبدالله قطب شاه (۸۳ - ۱۰۳۵ ه‍ ق) برمبنای یک نسخهٔ خطی از کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد) به شمارهٔ ۱۰۷۶۱ به چاپ رسیده است مؤلف کتاب دانشمندی بوده به نام معزالدین محمد حسینی اردستانی مشهور به میر میران ، فرزند امیر ظهیرالدین محمد که از ایران به هند آمده و در دستگاه عبدالله قطب شاه (۱۰۳۵ - ۱۰۸۳ ه‍ ق) جایگاهی یافته است و کتاب دیگر خود را به نام «کاشف الحق» به نام این پادشاه (به سال ۱۰۵۸ ه‍ / ۱۶۴۸ م) منتسب کرده است .

۵۲ - دیوان حافظ شیرازی

باترجمهٔ اردو و شرح از عبادالله اختر. سخن مدیر از دکتر سید مهدی غروی (دومین مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، پیشگفتار از دکتر محمد ریاض خان. این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری مؤسسهٔ الکتاب گنج بخش رود (لاهور) در چاپخانهٔ «بختیار پرنترز» لاهور به تعداد (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه به صورت عکسی به

چاپ رسیده است. جمعاً ۶۸۴ صفحه (۳۲ ص مقدمه + ۶۵۲ ص متن) دارد. دیوان حافظ شیرازی بازیر نویس اردو و شرح لغات و اصطلاحات در حواشی مورد استقبال عموم اردو زبانان در پاکستان و هند قرار گرفته است و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری مؤسسهٔ الکتاب و مؤسسهٔ انتشارات اسلامی، دوبار آن را به طبع رسانده است : یکی ترجمهٔ عبادالله اختر و دوم ترجمهٔ قاضی سجاد حسین. باتوجه استقبال همگانی از این هر دو چاپ در حال حاضر هر دو نایاب است.

۵۳ - انقلاب ایران (سندی)

این کتاب از متن فارسی باترجمه و مقدمهٔ «محمد عثمان دیپلائی» به زبان سندی از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (اسلام آباد) در چاپخانهٔ ایس تی پرنترز (راولپندی) در سال ۱۹۸۱ م به تعداد (شمارگان) ۵۰۰۰ نسخه و در ۵۶ صفحه به چاپ رسیده است. موضوع این کتاب، انقلاب ایران و اثرات آن در جهان می باشد که اکنون نایاب است.

۵۴ - خودسازی (هم کیســـرهین ؟)

تألیف دکتر علی شریعتی (متن فارسی) ترجمهٔ اردو از محمد خالد فاروقی. این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (اسلام آباد) به تعداد (شمارگان) ۲۰۰۰ نسخه در چاپخانهٔ ایس تی پرنترز (راولپندی) در سال ۱۹۸۰ م. و در ۴۴ صفحه چاپ رسیده است. موضوع این کتاب چنان که از نام آن معلوم است خودشناسی و خود آگاهی و شناخت اخلاق و روش و زندگی انسان است. این کتاب نیز در حال حاضر نایاب است.

* - یاد آوری : بجز شمارهٔ ۵۷ که برای رعایت ترتیب شش دفتر مثنوی بعد از شماره ۳۹ آورده شده است عناوین مربوط به بقیه تاکنون منتشر نگردیده

است.

۵۵ -

۵۶ -

۵۷ - مثنوی مولوی (دفتر ششم).

۵۸ -

۵۹ -

۶۰ -

۶۱ - ایران و مصر مین کتب سوزی (مسلمانون پر عائد ایک تاریخی الزام کا تجزیه)

تألیف آیت الله شهید مرتضی مطهری (متن فارسی کتاب سوزی ایران و مصر)، با مقدمهٔ فارسی و انگلیسی و ترجمه و حواشی دکتر سید عارف نوشاهی (اردو). این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در چاپخانهٔ ایس. تی. پرنترز، راولپندی، در تاریخ ۱۹۸۱ م به طبع رسیده است. این کتاب به طرزی مفید باحواشی و فهارس اعلام به بازار علم و ادب و فرهنگ و ادب اسلامی عرضه شده است. مسائل گوناگون علمی و فرهنگی در آن مطرح و از جهات مختلف بحث و نقد گردیده و نتایج سودمند به دست داده شده است و در حقیقت از توجه به دانش و اهمیت علم از نظر مسلمانان بحث و از عقاید آنان دفاع گردیده است. این کتاب در ۱۴۴ صفحه تقدیم ارباب علم و ادب گردیده.

۶۲ - فهرست نسخه های خطی فارسی (جلد چهارم)
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
تألیف: احمد منزوی، سخن مدیر (۴ صفحه)، تقسیمات آن همانند جلد ۱ و ۲ و۳ بر اساس موضوع است، بدین شرح: بخش بیست و هشتم: سفرنامه (ص ۱۹۲۵)، بخش بیست و نهم: جغرافیا (ص ۱۹۲۹)، بخش سی‌ام: تاریخ، قسمت اول (ص ۱۹۴۱)، بخش سی ام تاریخ، قسمت دوم (ص ۲۰۱۹)، بخش سی و دوم: تذکرهٔ شاعران (ص ۲۰۶۳)، بخش سی و

سوم : سیراولیاء الله و بزرگان (ص ۲۰۶۹)، بخش سی و چهارم : فقه (ص۲۱۶۵)، بخش سی و پنجم: علوم غریبه (ص۲۳۲۵)، بخش سی و ششم: دعا و اوراد (ص ۲۳۵۱)، بخش سی و هفتم : مستدرک (ص ۲۳۹۵)، فهرست نام های کتاب ها (نسخه های خطی) چهار مجلد (ص ۲۴۲۷). فهرست مؤلفان ونویسندگان و شاعران و چهار مجلد (ص ۲۴۸۱). چهار صفحه به زبان انگلیسی در آخر کتاب در معرفی مؤلف و متن کتاب و شناسنامهٔ کتاب آمده است . این کتاب در خرداد ماه ۱۳۶۱ ه ش/ شعبان ۱۴۰۲ ه ق / ژوئن ۱۹۸۲ م از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به طبع رسیده و توزیع شده و لیکن اکنون نایاب است .

میر سید محمد نور بخش و مسلک نور بخشیه (اردو)

این کتاب در ۴۸۰ صفحه، به تعداد (شمارگان) ۵۰۰ نسخه و بهای ۲۰۰ روپیه به علاقه مندان عرفان و تصوف نوربخشیه اهدا شده است . آقای دکتر غازی محمد نعیم یک پزشک است و به زبان و ادب، اردو ، فارسی و انگلیسی آثار خودر ا نشر می دهد . این کتاب برده باب منقسم است : باب اول: حالات زندگی نوربخش ، باب دوم : مریدان و خلفای نور بخش ، باب سوم: مقام روحانی و عملی نوربخش ، باب چهارم : شجرهٔ طریقت نوربخش، باب پنجم : نهضت نور بخشیه، باب ششم : نوربخشیه کشمیر و بلتستان. باب هفتم : تصنیفات نور بخش ، باب هشتم : طریق سلوک نور بخش ، باب نهم : دبستان اعتقادی و فقهی نور بخش، باب دهم : نور بخش و اتحاد بین - المسلمین. در پایان کتاب، منابع و نمونه های بعضی از کتاب های مورد استفاده و نظرات چندتن از بزرگان نوربخشیه آمده است . در این کتاب اشاراتی به سلسلهٔ نوربخشیه در ایران شده است . این کتاب از «فهرست اعلام» بی بهره مانده است . امیداست آقای دکتر غازی محمد نعیم در نشر اینگونه آثار علمی و فرهنگی پیروز و سرفراز باشند .

*****

دکتر محمد حسین تسبیحي

معرفی
کتابها و نشریات تازه

۱ - نغمهٔ الست (اردو)

تألیف مفتی سید محمد حنیف ، مرتبهٔ (تصحیح) سید اعجاز احمد، موضوع این کتاب : نعت و منقبت و مدح و منظومه های گوناگون اجتماعی و ادبی و سیاسی است، چاپ لاهور، ۲۴۰ ص ،کاغذ خوب، جلد زیبا و رنگین ، ۱۹۹۹ م ، شمارگان/ ۱۰۰۰ نسخه ، بها/ ۱۰۰ روپیه .

۲ - مبانی آموزش زبان و ادبیات فارسی (فارسی)

نوشتهٔ پروفسور دکتر حسین رزمجو استاد مدعو ، از دانشگاه فردوسی مشهد، به سعی و کوشش پروفسور دکتر آفتاب اصغر و پروفسور غلام معین-الدین نظامی ، از انتشارات گروه فارسی دانشکدهٔ خاور شناسی لاهور، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، شمارگان ۵۰۰ نسخه، ۲۸۸ ص ، چاپ سال ۱۳۷۸ ه ش / ۱۴۲۰ ه ق . این کتاب در هشت فصل است با پیشگفتار (دکتر آفتاب اصغر) و مقدمهٔ دکتر حسین رزمجو. مطالب کتاب همگی دربارهٔ ادب فارسی، تدریس فارسی و شناخت متون فارسی و روش تدریس و سیر تاریخی و ادبی و فرهنگی زبان فارسی . جلد ممتاز ،کاغذ اعلا ، چاپ زیبا، بها : ۳۰۰ روپیه .

۳ - پاکستان مین اردو ترقیاتی اداری (اردو)

ترتیب و تدوین از : پروفسور ایوب صابر، چاپ لاهور، از انتشارات «مقتدره قومی زبان»، ۱۹۸۵م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۸ + ۲۶۰ ص، کاغذ

خوب ، جلد شمیز ، بها ۶۵ روپیه .

۴ - کلیات قانون (ترجمه از متن عربی به زبان اردو)

متن عربی از ابو علی عبدالله بن سینا (ابن سینا)، مترجم : خواجه رضوان احمد ، چاپ راولپندی، ۱۹۹۹ م، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، ۵۱۲ ص ، جلد شمیز، کاغذ خوب ، بها ۲۸۰ روپیه .

۵ - الاشارات و التنبیهات

اردو ، متن عربی ، از : ابو علی سینا ، ترجمهٔ دکتر محمد میان صدیقی ، ناشر مقتدره قومی زبان ، اسلام آباد ۲۷۴ ص، چاپ ۱۹۹۹ م . شمارگان (تعداد) ۵۰۰ نسخه، جلد شمیز رنگین و کاغذ خوب ، بها : ۲۷۴ ص .

۶ - شیر خدا یا اسدالله حضرت علی المرتضی (ع) The Lion of Allah
تألیف سید افسر علی شاه به زبان انگلیسی
(Written by : Syed Afsar Ali Shah) باویرایش پروفسور سید مرتضی موسوی و خانم پروفسور دکتر شگفته موسوی .
جلد اول : ۳۲ ص ، (مقدمه) + ۳۶۸ص (متن). چاپ لاهور (سال چاپ و شمارگان ندارد)، جلد اعلا و کاغذ خوب ، بها ۳۵۰ روپیه،
جلد دوم : ۱۲ ص ، (مقدمه) + ۳۸۸ ص ، تصاویر و شواهد عربی و فارسی. چاپ راولپندی، سال چاپ ندارد، جلد خوب و کاغذ خوب ، بها ۳۵۰ روپیه .
این دو مجلد کتاب ارزنده فاقد فهارس لازم است و امید است در چاپهای بعد به این مهم نیز توجه گردد.

۷ - چراغ نوا (مجموعهٔ نعت اردو و فارسی)

از : شاعر لکهنوی آقای دکتر رئیس نعمانی ، چاپ لکهنؤ (هند) ، ۶۴ ص ، کاغذ خوب و جلد شمیز ، ۳۰ روپیه.

۸ - رشف الزلال فی تحقیق فی الزوال (سندی)

تألیف مخدوم محمد هاشم تتوی، چاپ حیدرآباد (سند)، ۸۰ ص، جلد شمیز، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۳۰ روپیه.

۹ - تنقیح الکلام فی النهی عن قرآة خلف الامام

تألیف مخدوم محمد هاشم تتوی (متن عربی)، ترجمه به اردو از مولانا ابوالعلاء محمد عبدالعلیم ندوی، چاپ حیدر آباد (سند)، ۲۲۴ ص، چاپ ۱۴۱۵ ه‍ق، کاغذ و جلد خوب، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ندارد.

۱۰ - ذریعة الوصول الی جناب الرسول

تألیف مخدوم محمد هاشم تتوی (متن عربی)، ترجمه به سندی از مولوی رفیع الدین چنو، چاپ حیدرآباد (سند)، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۱۸۴ ص، جلد خوب و کاغذ خوب، بها ۲۵۰ روپیه.

۱۱ - کمال عترت (اردو، فارسی کی ایک قدیم لغت)

تصنیف میر محمد عترت اکبر آبادی، ترتیب و تدوین از: دکتر سید عارف نوشاهی، چاپ مقتدره قومی زبان، (۱۹۹۹) اسلام آباد، شمارگان (تعداد) ۵۰۰ نسخه، جلد و کاغذ خوب، ۲۴۰ ص، بها ۱۰۵ روپیه.

۱۲ - سندهی زبان و ادب کی تاریخ (اردو)

از: پروفسور دکتر حیدر سندهی، چاپ مقتدره قومی زبان، ۱۹۹۹ م اسلام آباد، شمارگان (تعداد) ۱۰۰۰ نسخه، ۲۴۸ ص، جلد و کاغذ خوب، بها ۷۵ روپیه.

۱۳ - فیض (شاعری اور سیاست)

از پروفسور فتح محمد ملک، چاپ لاهور، ۱۹۹۴ م، شمارگان (تعداد) ۱۰۰۰ جلد و کاغذ خوب، ۷۵ روپیه.

۱۴ - قباء (قبر پرستی)

تألیف مولانا محمدقاسم‌سومرو، قاسمیه لائبریری (کتابخانهٔ قاسمیه)، چاپ ۱۹۹۹ م، حیدرآباد (سند)، (شمارگان) تعداد ۱۰۰۰ نسخه، ۲۴۸ ص، جلد و کاغذ خوب، بها ۶۰ روپیه.

۱۵ - مهران جوموتی (سندی)

دربارهٔ مخدوم محمد هاشم تتوی، تألیف مولانا محمد رمضان پهل پوتو، چاپ ۱۹۹۷ م، کراچی ۸۰ ص، کاغذ خوب، (شمارگان) تعداد ۱۱۰۰ نسخه، بها ۲۰ روپیه.

۱۶ - گلستان سعدی (باترجمهٔ محاوره سندی)

ترجمه از: مولانا محمد قاسم سومرو، چاپ ۱۹۹۸ م، حیدر آباد (سند)، ۲۲۰ ص، چاپ خوب و کاغذ مناسب و جلد زیبا، ۹۰ روپیه.

یاد آوری:

کتابهای چاپ شده در سال ۲۰۰۰م و ۲۰۰۱م دریافتی مرکز در شماره های بعدی دانش معرفی خواهند شد.

* * * * *

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره

باسپاس از عزیزانی که مارا مرهون محبت های خود داشته و با ارسال نامه اظهار لطف فرموده اند . به نظر می رسد پاسخ به نامه ها در فرصتهای کوتاه مورد انتظار خوانندگان هیچ فصلنامه ای نیست، لیکن گذشت بیش از حد از زمان معمول نیز موجب اختلال در ارتباط مناسب باخوانندگان می گردد. اگرچه این مشکل را خوانندگان گرامی باارسال نامه و یا حضور صمیمانهٔ خود در دفتر مجلهٔ دانش تا حدی برطرف کرده اند ولی امیدواریم که با رفع مشکلات بتوانیم زمان این ارتباط را کوتاه ترکنیم . باعنایت به نامه های فراوان ارسال شده برای مجلهٔ دانش در اینجا سعی شده است که تا حدامکان نامه های شما گرامیان درج شود و در ابتدا باتشکر از پروفسور سید منصور احمد خالد که دانش را مورد لطف قرارداده اند، ضمن درج شعر زیبای ایشان در وصف مجلهٔ دانش امید آن داریم که باکوشش شایستهٔ همکاران مجله، پاسخگوی این محبت ها باشیم .

نگار است و روی نگار است دانش

روش در روش مشکبار است دانش   چمن را چو ابر بهار است دانش
جمالش حبیب است صاحبدلان را   نگار است و روی نگار است دانش
چراغ شعور و خرد را ضیایی   مسی معرفت را خمار است دانش
هنرهای امروز و دیروز در بر   به ملک ادب شهریار است دانش
نویسندگان را گل آرزوها   دل قاریان را قرار است دانش
به میدان نقد و نظر اعتباری   به تحقیق، محکم عیار است دانش

صدایش چو فردوس گوش است خالد
چو آهنگ صوت هزار است دانش

* استاد ارجمند و شاعر گرامی جناب آقای دکتر رئیس احمد نعمانی از مرکز مطالعات فارسی علیگره (هند) با ارسال چندین نامهٔ پرمحتوا، دانش را مورد لطف قرارداده اند. ضمن تشکر به اطلاع ایشان می رسانیم که یکی از اشعارشما زینت افزای بخش شعر فارسی امروز در شبه قاره است و بقیه هم به نوبه در شماره های بعدی بچاپ می رسد.

DANESH

Quarterly Journal
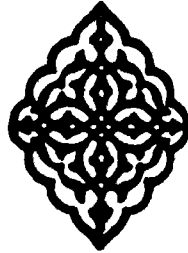
Address:

House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***
Ph : 2263191-92 Fax : 2263193
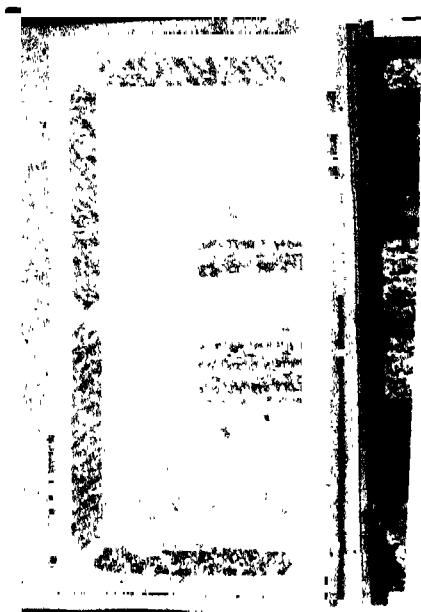
۱ ـ نسخهٔ خطی شماره ۳۱۰
قرآن کریم با تفسیر در کنارهٔ صفحات
تهذیب گل و بوته نگاری و نقاشی
دندان موشی و خط نسخ و نستعلیق
کتابت قرن ۱۱ هـ ق
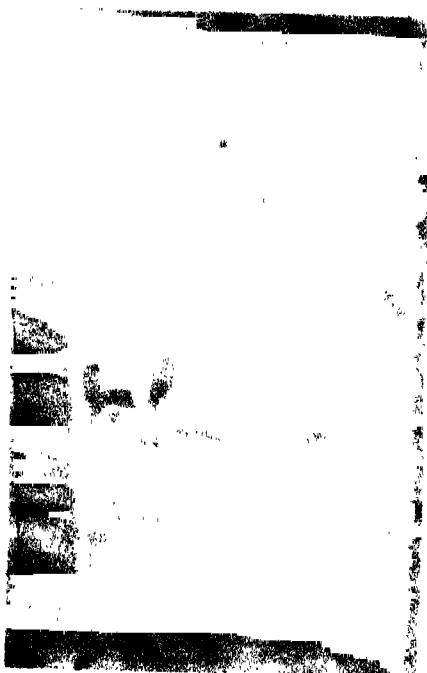
۲ ـ نسخه خطی شماره ۳۱۴
شاهنامهٔ فردوسی:
داستان کشتن بهرام گور شتر مرغ ها و
گورخر و شیر و دوختن پشت آنها را به
یکدیگر و در تعجب ماندن نوکران او
تاریخ کتابت ۱۰۵۸ هـ ق

درد عشقی کشیده ام که مپرس
زهر هجری چشیده ام که مپرس
گشته ام در جهان و آخر کار
دلبرے برگزیده ام که مپرس
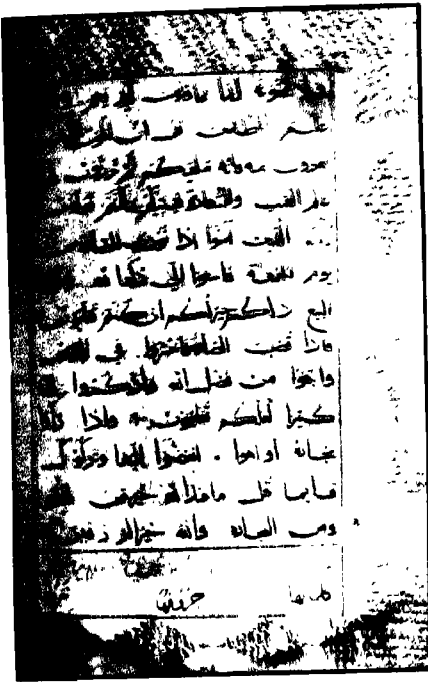
شمارهٔ ۲

۱ - نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۱۰ : قرآن کریم (با تفسیر)
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
گل و بوته نگاری و نقاشی دندان موشی در کنارهٔ صفحات
- کتابت قرن ۱۱ هـ ق .

شمارهٔ ۱

۲ - نسخه خطی شماره ۳۲۰ قرآن کریم (باتفسیر)
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خط بهار و زیر نویس عربی و فارسی و تفسیر و اختلاف
قراآت در کنارهٔ صفحات - کتابت قرن ۹ هـ ق .

۵۹-۵۸
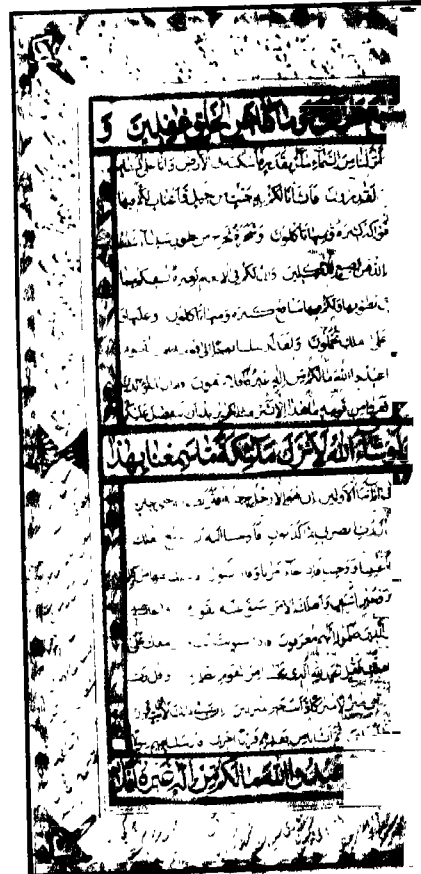
پاییز و زمستان

۱۳۷۸

تاریخ نشر: شهریور ۱۳۸۰ش/

سپتامبر ۲۰۰۱م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

روی جلد :

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس
زهر هجری چشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار
دلبری برگزیده‌ام که مپرس

پدیدآورنده : استاد جواد بختیاری
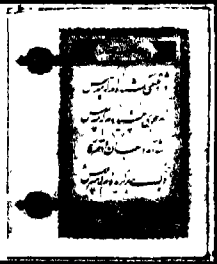
یـادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
  - ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود ، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ــ پاکستان

دورنویس : ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۹۲-۲۲۶۳۱۹۱

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

فارسی شبه قاره

گزارش وپژوهش

نامه ها ....

سخن دانش

چـو دیـدار یـابی بـه شاخ سـخن　　　　بـدانـی کـه دانش نیـاید بـه بـن

به لطف حق و با پایمردی و پشتیبانی صاحبنظران و پژوهشگران و خوانندگان علاقه‌مند به دانش ، برگ سبزی دیگر از گلستان دانش ارمغان جامعه علم و ادب می‌گردد. در فاصله انتشار این دو دفتر استادان و پژوهشگران و علاقه مندان نکته‌سنج علاوه بر یاد آوری نکاتی مفید با ارسال مقالات و قطعات ادبی خود به طور عملی نیز در همراهی با دانش شرکت جستند که کوشش شد تا از برخی آنها در این شماره مجله نیز بهره گرفته شود. در همین جا لازم است اشاره شود که به علت کثرت مطالب و به منظور بهره گیری مناسب تر از صفحات دانش از این شماره، میزان سطرها در هر صفحه به طور متوسط از ۲۴ سطر به ۳۰ سطر افزایش داده شده است و در آینده نیز کوشش می گردد که دیگر شماره های مجله به همین ترتیب چاپ و منتشر شود.

چنانکه در شماره پیش گذشت، مشکلات مربوط به دورهٔ فترت انتشار مجله تا مدتی پابرجا خواهد بود ولی امید است با همت شما همراهان این مشکلات روز به روز کمتر شده بتدریج هر شماره از مجله در زمان خود منتشر گردد. در این باره به آگاهی خوانندگان گرامی می‌رساند که هم اکنون مطالب سه دفتر دیگر دانش فراهم آمده است که مراحل ویرایش و آماده سازی برای چاپ و انتشار را می‌گذرانند و اگر مشکل پیش بینی نشده ای واقع نشود ان شاء الله ظرف دو ماه آینده منتشر خواهد گردید.

در این شماره نیز مجله شامل مقالات متنوعی در حوزه ادب فارسی و ایرانشناسی بویژه از استادان و محققان کشورهای شبه قاره است که از جمله آنها می‌توان از که من مانند رومی گرم خونم از خانم دکتر فرحت ناز،امثال و حکم فارسی متداول در شبه قاره از دکتر یونس جعفری و هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال از آقای دکتر تحسین فراقی،مرزهای جغرافیایی و مسلمانان در دیدگاه اقبال لاهوری از خانم روزینه انجم نقوی و تمثال اشیاء و ازهار الادویه از آقای دکتر عارف نوشاهی نام برد. در مقاله اول نویسنده کوشش کرده است که با الهام از مصراعی از اشعار علامّه اقبال و با بهره گیری از آراء و نظریات دیگران دربارهٔ اقبال به تبیین افکار و اندیشه‌های متفکّر بزرگ شرق و بیان عناصر اصلی تفکر او بپردازد و در ضمن مقاله همچنین احوال و آثار او را نیز مورد بررسی قرار داده است . مقاله امثال و حکم

فارسی متداول در شبه قاره نوشته جامعی است درباره امثال و حکمی که عمدتاً در فارسی امروز نیز به‌کار می رود و محقق ارجمند آن کوشش کرده است تا حدامکان همه این امثال و حکم را در یک جا فراهم آورد.بدین جهت حجم مقاله از حد متعارف مقالات افزونتر شده است و طبق معمول مجلات باید در دو شماره منتشر می شد و باعنایت به اینکه دو شماره از مجله در یک دفتر و باهم منتشر می گردد بنابر این مجموعه مقاله نیز باهم آمد تا این مقاله با ارزش راکه در حقیقت می توان پیوست گونه ای بر تالیف سترگ علامه دهخداکتاب امثال و حکم فارسی محسوب کرد، خوانندگان علاقه مند در یک جا مطالعه کنند.البته در مقاله جای تحقیق بیشتر بویژه در توضیح ضرب المثلها وجود داردکه امید است که نویسنده گرامی آن و یا دیگر پژوهشگران کوشا در این زمینه تحقیقات بیشتری را عرضه دارند. در مقاله هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال، نویسنده به تصویر اوضاع حاکم در روزگار اقبال و تسلط انگلیسها بر مقدرات شبه قاره بویژه در ابعاد فکری و فرهنگی می‌پردازد و آنگاه با استناد به اشعار اقبال و اندیشه های نهفته در آن به معرفی و تبیین دیدگاه اقبال درباره انسان و تمدن غربی و خوی و خصلتهای آن می‌پردازد. در مقاله مرزهای جغرافیایی و مسلمانان... نویسنده به بررسی نظریه های مختلف درباره وطن و قوم و ملت و جنبه های مادی و معنوی آن پرداخته آنگاه نظریه اقبال درباره وطن را مورد بررسی قرار می دهد و نتیجه می گیرد که امت محمدیه از مکان ، وطن، قوم، نسل، نسب وغیره آزاد است. بنابر این علامه اقبال وطن پرستی راکه باعث ایجاد دشمنی و عصبیت در بین ملتها می شود و در حقیقت کوشش طاغوت برای پاره کردن اتحاد ملت اسلامیه است ، نفی می‌کند و بر وطن دوستی تأکید می‌ورزد. موضوع مقاله تمثال اشیاء و ازهار الادویه معرفی کتابی است با همین نام که در بیان طبیعت جنت نظیر وادی کشمیر با زیباییهای متنوع آن تألیف شده است و در واقع دایرة المعارف گیاهان و پرندگان و حیوانات آن سرزمین است.

از خوانندگان دانش پژوه و علاقه مند انتظار می رود که با ارسال دیدگاهها و نظریات خود دربارهٔ این شماره از مجله ما را در تداوم انتشار دانش یاری فرمایند.

و ما توفیقی الاّ بالله .

سردبیر

به کوشش :دکتر سعید بزرگ بیگدلی[1]

۱ - رسالهٔ مرآت الوجود
۲ - رسالة الفوائد فی نقل العقاید
(مجموعهٔ آثار شاه داعی الی الله شیرازی)

اشاره

در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نسخهٔ منحصر به فرد «مجموعهٔ آثار شاه داعی الی الله شیرازی» به شمارهٔ ۸۴۹ محفوظ است. در این نسخه ۷۶ اثر ارزندهٔ ادبی و عرفانی و لغوی و فلسفی به نثر و نظم یکجا (متن و حاشیه) کتابت شده است[2] و ۶۸۴ صفحه دارد. تاریخ تألیف و گردآوری این نسخه ۸۶۵ هـ ق است. مصنف و شاعر: نظام الدین محمود بن الحسن الحسنی (۸۱۵ - ۸۶۹ هـ ق) مدفون در شیراز، و کاتب محمود بن حسن محمود الحسنی است. کلیات اشعار و مثنویات این مجموعه به همراه ۱۶ رسالهٔ آن به تصحیح و تنقیح و حواشی و اعلام فهارس آقای دکتر دبیر سیاقی در سال های ۱۳۳۹ هـ ش / ۱۹۶۰م و ۱۳۴۰هـ ش / ۱۹۶۱م در تهران، باسرمایهٔ کانون معرفت و مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی چاپ ونشرشده است. دو رسالهٔ دیگر به نام «تحفة المشتاق» و «جواهر الکنوز» تحت عنوان متن منتشر نشده در مجلهٔ دانش (شماره ۴۴، ص ۱۱ - ۱۸ و شمارهٔ ۴۵، ص ۱۳ - ۴۰) به طبع رسیده است و همچنین شرح مثنوی (حواشی مثنوی ۶ دفتر) ونسایم گلشن (شرح گلشن راز) از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به کوشش محمد نذیر رانجها طبع و نشر شده است. اینک دو رسالهٔ تصحیح شدهٔ دیگر این مجموعه همراه با تصویر اصل رساله ها در نسخه خطی تحت عنوان: ۱ - رسالهٔ مرآت الوجود، ۲ - رسالة الفوایـد فـی نـقل العقاید تقدیم خوانندگان گرامی دانش می شود.

امیدواریم توانسته باشیم گوشه‌ای دیگر از آثار شاه داعی الی الله شیرازی را به خوانندگان گرامی فرهنگ و ادب و عرفان فارسی بشناسانیم[3].

---

۱ - استادیار گروه فارسی دانشگاه تربیت مدرس و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

۲ - در بررسیهای بعدی مشخص شد که تعداد آثار به ۸۲ می رسد و در این خصوص لازم است از کوششهای آقای دکتر محمد حسین تسبیحی کتابدار گرامی کتابخانه گنج بخش سپاسگزاری نمود.

۳ - در تصحیح رساله های مذکور برای قرائت بهتر، برخی اصلاحات در نگارش واژه ها به عمل آمده است که به نمونه هایی از آن در ذیل اشاره می شود:

رساله مرآت الوجود

بسم الله الرحمن الرحیم هو حامده بمحامده و الصلوة علی حبیبه سید الکل فی الکل محمد وآله فی جمیع مجامع الوجود ومشاهده

بیت

این رقعه که فیض نام دارد
مـرآت وجـود نـام دارد

نزد طایفه‌ای کـه خـود را اصحـاب کشـف و شـهود و ذوق و وجـود می‌خوانند «و العهدة علیهم فی عقاید هم» اسم حق تعالی بر وجـود مـطلق اطلاق می‌کنند بر وجهی که اطلاق قید نباشد و می گویند، بیت :

مطلق از اطـلاق و لا اطـلاق اوست　　بی نیاز از وصف جفت و طاق اوست

و از عبارت وجود بحت و ذات سادج که مرتبهٔ او غیب هویت است، همین مدلول می خواهند و این مطلق را به وصف وحدة حقیقیه موصوف می دانند نه بر وجهی که وصف وحدت امری زاید برآن ذات سادج باشد بلکه عین آن ذات بود، و باوجود اتّصاف به وحدت آن ذات را تعیّنـات کـثیره مـن الازل الی‌الابد اعتبار می‌کنند که آن ذات مـتعیّن است بـه آن تعیّنـات و کـثرت آن تعیّنات قادح در وحدت او نیست، زیرا که وحدة حقیقیه و عین ذات است و کثرت اعتباریه وغیر ذات، چنانچه موجود حقیقی آن ذات است متّصف به وحدت حقیقیه که عین اوست و تعیّنات چون اعتباریه‌اند، معدوم اند چه امر

الف - «ة» و «ـة» در انتهای کلمه های عربی گاه به صورع « ـة » و گاه «ت» آمده است که در همه جا به صورت «ت» تغییر داده شد، مانند: جهت، قدرت ، جماعت ، ارادت؛

ب - طبق معمول نسخه های خطی در کلمه های فراوان نقطه ها عموماً کمتر و در مواردی نادر بیشتر است که گاه یک کلمه را با دو قرائت می توان ضبط کرد در این کلمه ها نیز سعی شده است که با توجه به متن ، تغییرات لازم داده شود ، مانند: بدید ------>پدید ، جنینها ------>چنینها، تمیز------>تمییز، جنانجه ------>چنانچه و نظایر آن؛

ج - فعل ربطی است همراه با ضمیرها و اسمها و دیگر کلمه ها پیوسته نوشته شده در همه جا به صورت جدا آورده شده است ،مانند : محتجبست ------>محتجب است ، آنست ------>آن است وغیر آن، و همچنین فعل ربطی سوم مشخص جمع «اند» گاه پیوسته وگاه جدا از واژه های پیش از آن آررده شده است که در تصحیح عموماً همان صورت متن رعایت شده است ، مانند : ذاتند ، شریعت اند، مختلفند، موجودند، وغیر آن؛

د - در همه کلمه ها «گ» به صورت «ک» ضبط شده است که در تصحیح به صورت اصلی آن آورده شده است ، مانند : می کردند ------>می گردند ، مکر ------>مگر وغیر آن؛

ه - کلمه های تنوین دار که عموماً منصوبند، نشانه تنوین ندارند و همچنین کلمه های مشدّد در بیشتر موارد علامت تشدید ندارند که در اینگونه موارد نیز اصلاح لازم صورت گرفته است.

اعتباری در خارج وجود ندارد و معدوم حقیقی آن تعیّنات که بالاعتبار موجوداند و به حقیقت معدوم و از وجهی که آن تعیّنات در علم حق وعقول و نفوس و قویٰ و مشاعر ثبوت دارند که آن ثبوت را وجود علمی و عقلی و ذهنی و خیالی گویند نظر به ثبوتشان عین وجود مطلق‌اند وهم باوجود مطلق در حکم یک چیزاند و همه متحداند به وحدت او و از وجهی که سابقاً گفته شد که حقایقی‌اند به خصایص از یکدیگر ممتاز غیر وجود مطلق‌اند و موجود نیستند چه ، در خارج تحقق و ثبوت ندارند .

پس در تعیّنات وجود مطلق کلیه و جزئیّه دو نظر باشد: نظری از جهت ثبوت علمی، و نظری از جهت تحقق عینی. در نظر اوّل که موجوداند وجه تعیّنات حق‌اند تعالی نه در نظر دوم که وجود ندارند و ازآن وجه که موجودند وتعیّنات حق‌اند ملاحظه می رود که ذات درآن تعیّنات ظهورکرده تاهر تعیّنی در هر مرتبه‌ای که باشد ذات باشد و آنِ مرتبه باتعیّن خاصّ، و ازین حیثیت تعینات اعتباریهٔ اسما اعمّ از آنکه آن اسما را اسماء الّهی یا کَوْنی گویی و اسماء الّهی اسماء ذاتیه باشند که شدت اختصاص به ذات دارند یا اسماء وصفیه که آن شدت اختصاص به ذات ندارند یا اسماء فعلیّه که به اعتبار تأثیرات مختلفه از حق تعالی مقتضی وجود آثار غیر متناهیه اند و اسماءکَوْنی و انسانی اعم از آنکه اسماء اجناس و انواع و اصناف باشد یا اسماء حقایق و ذوات و اعراض و افراد و اشخاص یا اعلام و غیر اعلام و مشتقّه و غیر مشتقّه.

واگر ملاحظه می رودکه آن تعیّنات قیام به ذات دارند و نه مرتعیّنی ذات است با آن تعیّن بلکه چنان اعتبار می رود که تعیّنی است قایم به ذات بی ملاحظهٔ معیّت، و ازین حیثیت تعیّنات قایمه به ذات صفاتند اعمّ ازآنکه آن صفات متّسم به سمت قدم باشد یا حدوث تعینات معتبره که تعینات کثیره اند ذات را من الازل الی الابد.

و از وجه ثبوت عین ذات اند و از وجه تحقّق در خارج که ندارند غیر ذاتند به اعتبار آنکه تعیّنات ذاتند در هر مرتبه ای که اعتبار شان رود اگر نظر به آن می کنیم که همه نسب ذاتند عین یکدیگر باشند و مدلول از جمیع نسبت باشد و ازین حیثیت میان اسماء و صفات ترادف باشد. چنانچه شیخ صدر الدین قونوی[1] مقرّر می دارد و اگر نظر به آن می‌کنیم که ذات درآن تعینات

---

۱ - صدرالدین ابوالمعالی محمد بن اسحاق (المتوفی ۶۷۳) اصلاً اهل قونیه و از بزرگان علماء تصوف و مشاهیر شاگردان محیی الدین عربی است که آثار و تألیفات او درمیانهٔ عرفا و اصحاب تحقیق

ظهور دارد، آن نسب و تعیّنات اسما باشد تا آن نسب و تعینات به ذات قیام دارند، صفات باشند، چنانچه میان اسما و صفات ما به الاشتراک و ما به الامتیاز باشد. ما به الامتیاز اعتبار ظهور ذات است در آن نسب و اعتبار قیام آن نسب به ذات، و ازین حیثیت اسما و صفات مرادف نباشد، و از حیثیت ما به‌الاشتراک که نسبیّت است عین یکدیگر باشند، تأمّل تعرّف. و ازآن حیثیّت که نسبتی چند میان تعیّنات اعتباریّه ملاحظه رود که آن نسبت نیز تعیناتی باشد در ظهور مرتب بر تعیّنات دیگر تعیّنات مترتبه اعتبار می‌رود که نسب صدوری‌اند ازآن تعینات دیگر بانسب وقوعی بر آن تعیّنات اگر نسب صدوری‌اند آن تعیّنات را افعال و آثار خوانند و اگر نسب وقوعی‌اند آن تعیّنات را صور و نقوش نامند. نقوش و صور و آثار و افعال وصفات و اسما همه تعیّنات ذاتند و حُجب و استار او که ذات بحسب عزّت خود به آن تعیّنات محتجب است از ادراک بصایر و اَبصار ما، و ازین وجه «ظلمات بعضها فوق بعض»[1] باشد منتهی به عین الحیات ذات و از وجهی دیگر همه تعیّنات ذاتند، ذات از همه ظاهر، چه همه محالی و مظاهراند ذات را و همه انوار او نور علَی نُور.

پس ذات درآن حال که باطن است به این حجب ظاهرست به این حجب و درین حال که متعیّن است به تعیّنات آخریّت ازین حجب متعیّن است به تعینات اولیّت ازین حجب «هو الاول و الآخر و الظاهرو الباطن و هو بکل شیء علیم»[2] کان ولم یکن شیءٌ قبله والآن کما کان طایفه‌ای چون وجود در تعیّنات به وجوه مذکوره در نظر شهود آرند گاه گویند، بیت :

یاری ست مرا ورای پرده ــــ انوار رخش سرای پرده
این پرده مرا ازو جدا کرد ــــ این است خود اقتضای پرده
عالم همه پردهٔ مصوّر ــــ اشیا همه نقشهای پرده

بیت

تو پس پرده و ما خون جگر می ریزیم ــــ وه که گر پرده بر افتد که چه شور انگیزیم

شهرت بسیار دارد... علاوه بر فنون تصوف صدرالدین در علوم شرع و فنون ظاهر مهارتی بسزا داشت... تألیفات او در تصوف مانند مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و نفحات الهیه همواره مرجع دانشمندان بوده و آنها را از روی تعمق خوانده و شرح می کرده اند (نقل با تلخیص از زندگانی مولانا جلال الدین محمد به قلم بدیع الزمان فروزانفر ؛ ص ۱۱۸-۱۱۹).

۱ - سورهٔ نور (۲۴) ، بخشی از آیهٔ ۴۰.

۲ - سوره الحدید (۵۷)، آیه ۳.

وگاه گوید : بیت

هر ذرّه که می بینی خورشیددر او پیداست — در دیدهٔ مابیند چشمی که به حقّ بیناست

بیت

روی تو در جلوهٔ اللّه و نور — دیدهٔ ما از تو چرا ماند دور

***

دیدهٔ ما باز نشد سوی تو — ورنه نهان نیست ز کس روی تو

وگویند : بیت

ما را حجاب نیست و گرهست غیر نیست — هم‌عین ماست آنچه تو گویی حجاب ماست

و همچنین گویند : بیت

من و ما و تو و او هست یک چیز — که در وحدت نباشد هیچ تمییز

چون کسی ایشان را گوید که چنینها مگویید که مستلزم آن است که حادث را قدیم گفته باشید و قدیم را حادث تلقی، به مثل این بیت کنند و گویند:

بیت

وجود اندر کمال خویش ساری است — تعیّنها امور اعتباری است

و مثل این نظم خوانند که : بیت

چو ممکن کرد امکان برفشاند — بجز واجب دگر چیزی نماند

و استدلال به حدیث و قرآن بر وجهی نمایند که مطابقه با مقاصد ایشان داشته باشد و دو گواه بر کشف خود گذرانند و العهدة علیهم فی نفس المطابقة: گواه اوّل از حدیث، اَصْدق قول قاله العرب، قول لبید «الاکل شیءِ ما خلاء اللـه باطل» وگواه دیگر از قرآن:«کل شَیءٍ هٰالِکٌ اِلاّ وجهه لَهُ الحکم والیه تُرجعون»[1]

تَمّ

و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین.

---

۱ - سورهٔ القصص (۲۸) آیهٔ ۸۸.

ا بافرینش او موجود اند اما سخن در وجود او از عقیده هر طایفهٔ نقل میرود حکما و فلاسفه میگویند که وجود صانع واجبست یعنی از غیر نیست
داو عین حقیقت او نه امریست زاید بر حقیقت او و حقیقت او را که بدید نیست و او واحد است و از و واحد دیگر موجود است که وجود این
د باو ست و باینده باو و ازین واحد واحد دیگر موجود است و ازین دو واحد جدا از واحد اول که وجود او بخود است و محتاج نیست اشیاء
نده موجود شدند اما واحد اول صانع است و واحد دوم نام عقل است و مصنوع صانع و واحد سیوم نام او نفس است و مصنوع و همچنین اشیا
اسطه عقل و نفس موجود شدند همه مصنوعات اند بواسطه مر صانع را و عقل و نفس و سایر مصنوعات همه در خارج موجودند و بحقایق از یکدیگر ممتاز
اند و صانع در خارج موجود است بحقیقت و صفات از مصنوعات ممتاز اما امتیاز صانع از مصنوع که عالمش خوانند بوجوب در وجود که
صانع قدیمست لیکن قدیم بالذات که ذات او مؤثری پیش از خود ندارد و وجود مصنوع قدیمست لیکن قدیم بالزمان که ذات او مؤثری پیش از خود
مدا که هیچ زمانی نبوده است که این مصنوع با صانع نبوده است پس مصنوع در وجود محتاج است بصانع و اینست معنی حدوث مصنوع که وجود او
بسته با صانع در زمان مقارن است پس ممکن نبود که صانع بی مصنوع باشد و قدیم بالذات بود و واجب و مصنوع بی او نباشد بصانع باشد و قدیم بالزمان بود و ممکن
هم بمعنی احتیاج در ذات بصانع و صوفیه موحده همچنین گویند در صانع که حکما گفته اند لیکن در مصنوع گویند که حقایق مصنوعات اعتباریست
[illegible] در خارج موجود نیست و مصنوعات همین نامی چند و اعتباری چند و خیالی چند مثل سراب که آب می نماید و اثبات ایشان از روی مصنوعیت
شد بحسب اعتبار با لوازم و حقایق نه علی سبیل الحقیقة و الیقین از برای مراتب و اوصاف ظهور وجود و لجهة نفی است و دهریان گویند که
موجود نیست و دهر که زمان مطلق است اثر در اشیا میکند و موجود میشوند و معدوم میگردند و طبیعیان گویند که اشیا همیشه که موجودند
طبیعت موجودند و باز بفساد طبیعت معدوم میشوند و صانع نیست پس نزد حکیم فلسفی صانع و مصنوع هر دو بحسب حقیقت و یقین در خارج
د باشند لیکن مصنوع از آن روی که مجموع عالم است قدیم باشد بحسب زمان نه بحسب ذات و بحسب ذات حادث و محتاج باشد بصانع که
بالذاتست و محدث است و محتاج نیست و نزد صوفیه موحده صانع بحسب حقیقت و یقین در خارج موجود باشد و مصنوع بحسب حقیقت و یقین
نباشد و باعتبار [illegible] [illegible] اعتبار وجود شان دهد و نزد متکلمان که علماء شریعت اند بحسب ادلهٔ عقلیه و شرعیه صانع عالم موجودست
ح و قدیم است مطلقا که نه در ذات و نه در زمان پیش از و هیچ موجود نیست بلکه او بود و زمان نبود و او همه پیدا کرد و مصنوعات را در هر چه پیدا
ر کرده اند و مجموع عالم نبوده و بقدرت او موجود شده و اکنون که موجود شد پس از آنکه موجود نبود همه وجود خارجی دارند و یقین در خارج موجودند
جماعة که متکلمان مجتهدین فرقه اند سنی و معتزلی و شیعی و ناصبی و تفاوت بسیار در رابطه و اثبات و نفی آن دارند و در مبادی آفرینش نیز مختلفند در اعتقاد
و در هر چند موافق حکما اند الا در آنکه مجموع عالم حادث بالزمانست نه قدیم بالزمان که همه موافق یکدیگرند و هیچ اختلاف در این اصل ندارند
سنت و جماعت که التفات بدلایل عقلیه کمتر میکنند مگر بحسب شرع ضرورت و الا از کتاب و سنت و اجماع و طریقه سلف و تقلید ایشان
ال میکنند میگویند که صانع عالم همیشه بوده و هست و خواهد بود و عالم نبود و آن حضرت عالم بقدرت بی آلت و حکمت بی علت پیدا فرمود
ن آفرینش او مصلحتهاست و او صانع قدیمست و مخلوقات و مصنوعات او همه حادث موجود میشوند باراده او و معدوم میشوند و هیچکس را ادا
خود اختیار نیست و صانع فاعل مختار است اما بعد از خلقت آفرینش [illegible] مکلف است باختیاری که حق تعالی باو داده بحسب عقل و حواس و

الات قدرة وحق این اعتقادست که اهل سنت وجماعت راست واعتقاد حکما وفلاسفه باطلست چون قدم عالم وکفراست واعتقاد دهری هم کفر وباطلست واعتقاد صوفیه موحدین چون میکویند که بکشف یافته واین طوریست وراء عقل باکی که در حین عقل نیست چه توان گفت که بخرد معنی ندارد اما اختیاری که ممنوع راهست بحسب عقل انسانراست وجن وایشان هردو مکلف اند که نیک بکنند وبد نکنند وملایکه هرگناه را نمیکنند بامر حق تعالی وانسانرا نوعی اختیاری نه تمام بخشیده چنانچه گفته شد بحسب عقل ظاهری والات قدرتم بی جبر اصلی باشد که کو او را دست بسته اند وافعال نه از او صادر میشود وقدریه که همین اصل نهاده که گویند انسان برهمه چیز قادرست جز جبر وحق والله اعلم بحقایق الامور

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی رسوله محمد واله الطیبین الطاهرین این مختصریست در کیفیت تفال از قران مجید در این فال بخصیص چیزی که مشهور است اما در اصل تفال باسم نیکو وکلمه حسنه احادیث واخبار هست اما از سلف اهل بیت رسول وعلما امت ومشایخ طریقت منقول که از کلام عزیز ملک حمید تفال میکرده اند چنانچه از امام جعفر صادق از اهل بیت وامام فخر الدین رازی از علما وشیخ ابو العباس بونی از مشایخ نقل روایت کرده اند ودر تفال چند طریقست وبهر وجه که هست باید که بحضور دل ووضو کامل متوجه این تفال وابتدا بصلوات رسول کند واختتام همچنین وفاتحة الکتاب بعد از احمد بخواند وبعد از ان بگوید اللهم انی تفالت من کتابک العزیز وانت تعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب الهمنی رشدی وبین لی امری وبینی باشارات من دقایق کلامک الجلیل بکرمک وانعامک یا ارحم الراحمین پس باهتمام خاطر کشاید اگر بسم الله الرحمن الرحیم در اول صفحه براید هم مقصود حاصل است وگفته اند که سه شماره نکند که با وجود بسم الله احتیاج بدید نچیزی دیگر نماند واگر در میان صفحه براید یا در سطر هفتم بغایت نیکوست واگر چنانچه مفهوم نیست هفت ورق دیگر باز نکند که اول واخر سطور بیبیند که چه صفت حاجت نیست که بسم الله اشارت بحصول مراد است که در تعظیم کند وتعجیل تا لسبب الله تعالی سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی چه بسم الله امده در تفال بسوی حق تعالی که توکل که مقصودی که داری ان بر امد سعادت از هر جهت در بر امد وچون صفحه از بسم الله خالیست چند طریقست یا در اول صفحه نگاه کند وبیبیند که چه آیتست اگر تمام نباشد سابق ولاحق آیت ببیند واز معنی ان آیت اشارت فهم کند یا کلمه اول را اعتبار نماید واشارت در یابد یا حرف اول وبعضی ان باشد که ابتدا ونهایت اول یا کلمه اول یا حرف اول نکند تا فال بصراحت وارد غیر ماند واگر میکند سطر هفتم نگاه کند وهمچنانچه در اول یا با اشارت ایه یا کلمه یا حرف کار میکرد در اینجا نیز همچنان کند وبعضی ان بود که این محل تجاوز نکند واگر تجاوز به هفت ورق بگذرانند ودر ورق هفتم که کشاد در سطر اول وهفتم چنانچه در اول گفتیم نگاه کند یا در آیت یا کلمه یا در حرف وطریقی دیگر انست که مصحف کشاد چند درهم وصفحه نگاه کند وببیند که چند الله نوشته هی یابد بشمارند وبعد دان ورق باز کنند واشارت از آیت یا کلمه یا حرف چنانچه گفته شد فهم کنند اکنون اشارت آیت از معنی آیه فهم توان کرد ومناسبت ان با مقصود صاحب فال رعایت کردن واز ان کلمه همچنین از معنی کلمه امداد از آیه گاه باشد که سابق ولاحق ان صفحه باید کرد تا فهم معنی حاصل شود ومناسبت مقصود صاحب فال بان توان اندیشید ودر کلمه رعایت سابق ولاحق نباید کرد از نفس همان کلمه نما اشارت فهم باید کرد واین معنی نزد ذکی دشوار نیست واما اشارت حرفی حکمی عام دارد که در بزرگان گفته که اگر حروف بلند اشارت به صورت ... از اشارات از نظم ونثر چند لفظی میگویم تا هر کس را فایده در تفال حاصل باشد والله الموفق والملهم قال الله تعالی الر الله لا اله الا هو الحی القیوم اگر الف براید اول واخر کار ومیانه هم نیکو باشد واستقامت احوال لازم وانا

رسالة الفوايد فی نقل العقايد

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد لايق حضرت خداوند راست ومدح فايق جناب رسالت مآب محمدی و تحاياء با مزايا اولاد و اتباع و ورثه و اشياع رسول را عليه السلام.

و بعد به التماس دوستی علی سبيل الاستعجال بر طريق نقل از عقايد اهل حق و باطل در معرفت صانع و مصنوع، اين چند سطر نوشته گشت و در آخر مذهب اهل سنت و جماعت که بر صراط مستقيم اند و عقيدهٔ ايشان باز نموده می آيد و ختم برآن می کند، و الله الموفق.

چون حکم بر شیء بحسب و لوازم کنند، اول بحث از وجود او ببايد کرد، می‌گوييم که صانع اشياء موجود است و اشياء به آفرينش او موجوداند، اما سخن در وجود او از عقيدهٔ هر طايفه‌ای نقل می رود.

حکماء فلاسفه می گويند که وجود صانع واجب است يعنی از غير نيست، و وجود او عين حقيقت او، نه امری است زايد بر حقيقت او، و حقيقت او را کنه پديد نيست و اوحد است، و از او واحدی ديگر موجود است ، که وجود اين واحد به اوست ، و پاينده به او، و از اين واحد، واحدی ديگر موجود است ، و از اين دو واحد، بعد از واحد اول که وجود او به خود است و محتاج نيست، اشياء متعدده موجودند، اما واحد اول صانع است، و واحد دوم نام عقل است و مصنوع صانع، و واحد سيوم نام او نفس است و مصنوع، و همچنين اشياء که به واسطهٔ عقل و نفس موجودند، همه مصنوعات اند به واسطه مرصانع را، و عقل و نفس وساير مصنوعات همه در خارج موجودند و به حقايق از يکديگر وخواصّ ممتازاند و صانع در خارج موجود است و به حقيقت و صفات از مصنوعات ممتاز.

امّا امتياز صانع از مصنوع که عالمش خوانند به وجوب است در وجود، که وجود صانع قديم است، ليکن قديم بالذات که ذات او مؤثّری پيش از خود نمی خواهد و وجود مصنوع قديم است ليکن قديم بالزمان که ذات او موثری پيش از خود می‌خواهد اگر هيچ زمانی نبوده است که اين مصنوع با صانع نبوده است.

پس مصنوع در وجود محتاج است به صانع و اين است معنی حدوث

مصنوع، و اگرچه وجود او همیشه باصانع در زمان مقارن است، پس صانع به خود باشد و قدیم بالذات بود، و واجب. و مصنوع به خود نباشد، به صانع باشد و قدیم بالزمان بود، و ممکن و حادث به معنی احتیاج در ذات به صانع

و صوفیهٔ موحده همین گویند در صانع که حکما گفته اند، لیکن در مصنوع گویند که حقایق مصنوعات اعتباری است. به غیر از واجب تعالی، در خارج موجود نیست، و مصنوعات همین نامی چند و اعتباری چند و خیالی چند مثل سراب که آب می نماید و اثبات ایشان از روی مصنوعیت که هستند بحسب اعتبار بالوازم و حقایق نه علی سبیل الحقیقة و الیقین از برای مراتب و اوصاف ظهور وجود واجب تعالی است.

و دهریان گویند که صانع موجودنیست و دهر که زمان مطلق است اثر در اشیاء می کند و موجود می شوند و معدوم می گردند.

و طبیعیان گویند که اشیا همیشه که موجودند بحسب طبیعت موجودند و باز به فساد طبیعت معدوم می شوند و صانع نیست .

پس نزد حکیم فلسفی صانع و مصنوع هر دو بحسب حقیقت و یقین در خارج موجود باشد لیکن مصنوع ازآن رو که مجموع عالم است، قدیم باشد بحسب زمان نه بحسب ذات ، و بحسب ذات حادث و محتاج باشد به صانع که قدیم بالذات است و محدث است و محتاج نیست.

و نزد صوفیهٔ موحده صانع بحسب حقیقت و یقین در خارج موجود باشد و مصنوع بحسب حقیقت و یقین موجود نباشد و به اعتبار از بهر فایده‌ای که گفتند اعتبار وجود شان رود.

و نزد متکلمان که علماء شریعت اند بحسب اَدِلّهٔ عقلیه و شرعیّه صانع عالم موجود است در خارج و قدیم است مطلقاً که نه در ذات و نه در زمان پیش از او هیچ موجود نیست بلکه او بود و زمان نبود و او دهر پیدا کرد و مصنوعات را در دهر بیافرید و موجود گردانید و مجموع عالم نبوده و به قدرت او موجود شده و اکنون که موجود شده پس ازآنکه موجود نبود، و همه وجود خارجی دارند و به یقین در خارج موجودند. امّا این جماعت که متکلمان اند چندین فرقه اند سُنّی و معتزلی و شیعی و ناصبی، و تفاوت بسیار در اَدِلّه واثبات و نفی آن دارند و در مبادی آفرینش نیز مختلفند در اعتقاد که بعضی در چیزی چند موافق حکما اند اِلاّ در آنکه مجموع عالم حادث بالزمان است نه قدیم بالزمان که همه موافق یکدیگرند و هیچ اختلاف دراین

اصل ندارند.

و اهل سنّت و جماعت که التفات به دلایل عقلیه کمتر می کنند، مگر بحسب شدّت ضرورت، و الاّ ازکتاب و سنّت و اِجماع و طریقهٔ سلف و عقاید ایشان استدلال می کنند، میگویند که صانع عالم همیشه بود و هست و خواهد بود و عالم نبود وآن حضرت عالم به قدرت بی آلت و حکمت بی علت بیافرید و در ضمن آفرینش او مصلحتهاست، و او صانع قدیم است و مخلوقات و مصنوعات او همه حادث، موجود شوند به ارادت او و معدوم شوند، و هیچکس را در آفرینش خود اختیار نیست و صانع فاعل مختار است.

امّا بعد از خلقت آفرینش، آدمی مکلّف است به اختیاری که حق تعالی به او داده بحسب عقل و حواسّ و آلات قدرت و حق این اعتقاد است که اهل سنّت و جماعت راست، و اعتقاد حکماء فلاسفه باطل است در قدم عالم و کفر است، و اعتقاد دهری و طبیعی کفر و باطل است، و اعتقاد صوفیهٔ موحده چون می‌گویند که به کشف بازبسته، و این طوری است ورای عقل با کسی که در حَیّز عقل نیست چه توان گفت تکفیر دیوانگان ، معنی ندارد.

اما اختیاری که مصنوع را هست بحسب عقل انسان راست و جنّ و ایشان هر دو مکلف‌اند که نیک بکنند و بد نکنند، و ملایکه هرگز نافرمانی نمی‌کنند به امر حق تعالی ، و انسان را نوعی اختیاری نه تمام، بخشیده چنانچه گفته شد بحسب عقل و حواسّ وآلات قدرت. پس جبر را اصلی نباشد که گویند او را دست بسته اند و افعال نه از او صادر می شود و قدر را همچنین اصلی نباشد که گویند انسان بر همه چیز قادر است به جزم و ختم.

والله اعلم بحقایق الامور

تمّت.

* * * * *

اندیشہ
و
اندیشہ مندان(۱)

ویژه علامه اقبال

دکتر فرحت ناز[1]

که من مانند رومی گرم خونم «اقبال»

علامه محمد اقبال یکی از بزرگترین متفکران و دانشمندان اسلامی است و مهم‌ترین خصایص شاعری وی دقایق معانی و علو مقاصد و بلند فکری اوست که برای احیای تفکر دینی در بین مسلمانان و حفظ وحدت جهان اسلام تأثیری تمام داشته است. اقبال شعر را تنها وسیلهٔ ابراز احساسات و پیام اتحاد جسته تا از آن ملت گسیختهٔ اسلام را شیرازه بندی نماید. وی همچنین معتقد است اندیشه هایی که فاقد جنبهٔ حیات است، ملتها را مرده می سازد و باید از این نوع افکار دوری جست .

نغمه می باید جنون پرورده ای   آتشی در خون دل حل کرده ای
نغمه گر معنی ندارد مرده ایست   سوز او از آتش افسرده ایست

اقبال در یک خانوادهٔ کاملاً شرقی و نجیب به دنیا آمد. افراد خانواده باهم دیگر الفت و یگانگی داشتند و هریک از آنها راسخ العقیده بودند که خیر بر شر برتری خواهد یافت. اقبال در همچینن خانواده تربیت یافت و حصول علم را آغاز کرد و از سیالکوت (یکی از شهرستانهای پاکستان) تا به اروپا رفت و در فلسفه درجه دکتری گرفت. ما همه می دانیم ابتدا اقبال به زبان اردو شعر می‌سرود و تامدتی به همین زبان شعر می‌گفت. ولی زودمتوجه شد که دامنهٔ این زبان برای‌بیان معانی و اندیشه های عمیق او محدود است و نمی‌تواند ابزار محکمی برای اظهار افکار فلسفی و دینی و فرهنگی او باشد از این رو زبان فارسی رابرگزید. خود او می گوید که من دیدم آن افکار جز در ظرف فارسی ریخته نمی‌شود.

---

۱ استاد گروه فارسی ، دانشکده دولت فدرال بانوان - اسلام آباد.

گرچه هندی در عذوبت شکر است | طرز گفتار دری شیرین تر است
پارسی از رفعت اندیشه ام | در خورد با فطرت اندیشه ام

« اقبال با سرودن اشعار فارسی و نشر افکار گرانبهای خود به این زبان شیرین، چراغ نیم مردهٔ فارسی را در شبه قاره پر فروغ کرد. او مجدد زبان فارسی در جنوب آسیا است و با اشعار فارسی خود ارتباط معنوی دلهای هموطنان خود را تجدید نمود. روش و سبک سخن اساتید ایران را در هند زنده ساخت و افکار و مضامین ادبی فارسی را بصورتی بدیع بازگفت و شرح و تفسیر کرد.»(۱)

نکته جالب توجه این است که زبان مادری اقبال پنجابی و زبان ملیش اردو بود. دوران کودکی و جوانی زبان فارسی را در هیچ مدرسه یا دانشکده‌ای نیاموخته بود، ولی با زبان و ادب فارسی اُنس گرفته بود و زمانی که در اروپا مشغول تحصیلات عالیه بود تحت تاثیر شعرای ایرانی قرار گرفته بود که حتی در مغرب زمین آوازه پیدا کرده بودند. او وقتی احساس کرد که معارف و مضامین ذهنی اش در ظرف اردو نمی گنجد با مطالعه اشعار سعدی وحافظ وخیام و مولوی و امیر خسرو و شعرای سبک هندی مثل عرفی و نظیری وغالب و دیگران فارسی را آموخت وافکار بسیار عالی خود را درقالب آن زبان ریخت. وی فقط سه مجموعه از اشعار خود را به زبان ملی خویش یعنی اردو نوشت وشش مجموعه دیگر را به زبان فارسی که زبان روح و زبان الهامی او بود (It comes to me in Persian) به رشته تحریر در آورد.

باید متذکر شد که اقبال از جوانی تحت تأثیر گفته های متصوفین ایران قرار گرفته بود. گرچه سالهای متمادی در فلسفه و افکار غرب وشرق مطالعاتی دقیق نموده با متفکران بزرگ و جدید مثل کانت ، هگل ، شوپن ، هاور ، نیچه و برگس تا چند گام همرکاب هم بود ولی بزودی آنها را عقب گذاشته جلوتر از آنها رفته تا به منزلی رسید که به مولانای روم می پیوندد.

طبعاً اقبال به فلسفه میل داشت ولی بعد از آن اگر به چیزی عشق ورزید حتماً ادب فارسی بود برای اثبات این مدّعا می توان به مقالهٔ دکتری او استناد کرد. این رسالهٔ تحقیقی دربارهٔ « توسعه و تکامل مابعدالطبیعه در ایران » است که در اثنای تحصیل در اروپا و تدوین رسالهٔ دکتری اقبال آثار همه شاعران بزرگ ایرانی را خواند و با ریشه‌های اندیشه ایرانی آشنا شد، ولی از شاعرانی که پیرو افکار خویش مردم را به ترک دنیا و فنای ذات و ناامیدی سوق می‌داند،

دوری جست و در بعضی موارد در گفتار خودبه چنین شعرایی انتقاد می‌کرد، اشعار خیام را دوست نداشت زیرا ازو بیمناک بود که شاعری است منکر هستی، نه تنها مردم را در گرداب یأس و ناامیدی می اندازد بلکه آنها را سوی خواب گران و مرگ می کشد. از نظر وی اشعار حافظ نیز در بردارندهٔ تصوفی منفعل بود. اقبال بر ضد نظریه های منفی بعضی از نظر وی اشعار علم عصیان بلند کرد و اغلب در اشعار خویش آنها را تکذیب کرد، نظم معروف او «ساقی نامه» بیانگر تفکر اقبال پیرامون تصوف است. اقبال بزودی جلال الدین رومی را به عنوان شخص هم فکر و هم ذوق خویش کشف نمود لذا رومی را پیشوا و راهنمای روحانی و فکری خودقرار داده کلام خویش را پر از فیضات وبرکات وی کرد.

مولانا سید ابو الحسن ندوی در «نقوش اقبال» می گوید :که تعمیر ذات اقبال از پنج عنصر وجودی به تکامل رسیده است. این پنج عنصر نه تنها او را در قیاس با هممعصران خویش زنده و جاوید کرده بلکه هستیش را مثل گوهر تابدار فروزان کرده است. آن پنج عبارتند از:

عنصر اول : یقین و ایمان محکم است.اقبال این عنصر را از مدرسه باطنی خویش حاصل کرده است، همین یقین محکم و ایمان بالله نخستین مربی و مرشد اقبال است و سرچشمه حکمت و فراست و قوت و توانایی اوست.

عنصر دوم : قرآن است که ذات اقبال را به تکامل رساند. این کتاب عظیم و متبرک از همه چیز بیشتر بر اقبال تأثیر گذاشت. مبدأ و منبع اصل عقیده ها در باطن اقبال، قرآن مجید می باشد. هیچ کتاب وذات دیگر جای آن را نمی تواند بگیرد.

گر تو می خواهی مسلمان زیستن — نیست ممکن جز به قرآن زیستن

تیرے ضمیر په جب تک نه هونزول کتاب — گره کشا هے نه رازی نه صاحب کشاف

عنصر سوم : عرفان نفس است که در تعمیر ذات اقبال خیلی مهم است. بعد از حصول عرفان نفس و شناخت خودی در یک کس وی بتدریج صفات باری تعالی را در ذات خویش جذب می کند و عاقبت به أخذ مقام کبریایی نایل می‌گردد. اقبال برای عرفان ذات دلیل های موجهی آورده است. به عقیده وی

مقصود حیات انسانی تعیین و تربیت خودی است و تعمیر حقیقی ذات، مدیون عرفان نفس است و باید که بشر تا آنجایی که امکان دارد شخصیت خود را یکتا ومنحصر به خود نماید.

عنصر چهارم :آه سحر گاهی است. این عنصر هم به ذات اقبال جلاء داده، و هم به شعرش معانی تازه و افکار نو و قوت تأثیر بخشیده است. اقبال آه سحرگاهی را متاع عزیز وگرانبها تلقی می کند و حیات بدون آه سحرگاهی را هیچ وتهی می داند.

عطار هو رومی هو رازی هو غزالی هو　　　کچھ ہاتھ نہیں آتا بی آہ سحرگاہی

عنصر پنجم : مؤثر ترین عنصری که در هستی ذات اقبال نقشی مهم دارد، مثنوی معنوی جلال الدین رومی است که تحت تأثیر جذبه‌های شدید وجدانی وباطنی سروده شده است. این کتاب نه تنها پر از گنجیه‌های قوت حیات است بلکه سرشار از نکته‌های حکمت آمیز و رفیع ترین مضامینی و معانی ادبی است. اقبال در این عصر جدید، شاهد افکار وتخیلات مادی وعقلی بی روح اروپا بود. جنگ و ستیز بین روح و ماده به اوج رسیده بود. در این تشویش خاطر و پریشان نظری، اقبال از مثنوی مولانای روم یاری خواست و به گفته خود او، در این حالت بی یقینی مولانا دستش را گرفت و راهبری نمود. پس اقبال پیر روم را راهنمای کامل خود دانسته فاش می‌گوید حل وفصل نکته های عقل و فرد تنها در سوز آتش رومی پنهان است. چشم من از فیض او روشن است و امروز از برکات او، در سبوی کوچک فکر و نظرم بحر ذخار موج زن است.

علاج آتش رومی کے سوز میں ہے تیرا　　　تیری خرد پہ ہے غالب فرنگیون کا فسون
اسی کے فیض سے میری نگاہ ہے روشن　　　اسی کے فیض سے میرے سبو میں ہے جیحون ۲

اقبال ارادت و عقیدت خویش را به رومی اظهار داشته او را پیر و مرشد و راهبر خودخوانده خود را مرید و شاگرد مکتب وی شمرده است.

پیر رومی مرشد روشن ضمیر　　　کاروان عشق و مستی را امیر
پیر رومی خاک را اکسیر کرد　　　از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

مولانا جلال الدین رومی و مثنوی معنوی همیشه پیش چشم اقبال بوده است. غیر از یک اثر اقبال به نام «علم الاقتصاد» هیچ کتاب دیگر او چه منثور باشد و چه منظوم از ذکر متنوع رومی خالی نیست. اقبال چندین بار از فیضان رومی نام برده است و خویش را مرید معنوی او می خواند و او را به لقب‌های مرشد روم، مرشد رومی و پیر روم و پیر حق سرشت یاد کرده است. اقبال مدت مدیدی در تصانیف رومی ، مثنوی ، دیوان کبیر و فیه ما فیه غوطه زن بوده است. به همین علت جلال الدین رومی تأثیر بزرگی بر افکار و اندیشه های اقبال گذاشت. با مطالعه افکار هر دو، آنها را یک روح در دو جسم می بینیم . هر کتاب و مقاله ای که درباره اقبال نوشته شده است چه به زبان اردو ، فارسی و یا انگلیسی یا غیر از اینها، از تذکر ارادت و تکریم اقبال نسبت به رومی خالی نیست. هر یک از نویسندگان به چشم خود وابستگی آنها رامشاهده کرده . و عقیده و فکر و نظر خود را ابراز داشته است. در اینجا نمونه هایی از نوشته های استادان و محققان صاحبنظر در این خصوص نقل می‌گردد.

«رومی در راه تفهیم و تفسیر قرآن هم آهنگ اقبال است.اقبال رومی را مرشد و راهنمای خود قرار می دهد ،و این رابطه روحانی ما بین اقبال ورومی باندازه ای محکم و عمیق می شود که اقبال گاهی احساس می کند که روح رومی در جسد او حلول کرده است و از تأثیری که روح رومی به او بخشیده است، اقبال خود را رومی این عصر می پندارد.»(۳)

«اقبال هر بار که به ذات و فکر مولانا جلال الدین رومی علاقه خود را نشان می دهد در واقع تحت تاثیر یک نوع احترام وعقیدت قرار می گیرد. این ارادت و تکریم را به دیگر بزرگان هم دارد ولی عشق و انسی که به او می دارد رنگ و کیفیتی دیگرست. رومی نور چشمش است، اقبال راه حل مسئله‌های فکری انسانی به دست این مفکر و صوفی می‌بیند. دنیای سوز و دردمندی حتماً دنیای رومی است. اقبال به همه میراث فرهنگی و فکری مسلمانان را پیش نظر داشته است و آثار و افکار محققان و دانشوران نیز جلو چشمش بود ولی از همهٔ خوبان تنها مولانای روم را پیر ومرشد و راهنمای خویش برگزید ، چرا؟ این سؤال برای شناخت و مطالعه اقبال خیلی مهم است.»(۴)

«اقبال کمال فن و حکمت را همه نتیجهٔ فیض و تتبع رومی می داند، جاوید نامه کاملاً شاهد این مدعا است. بحر و سبک اسرار و رموز وتمثیل آن نیز دلیل این امر است که اقبال به مولانای روم عقیدت فراوان داشت و در همه

افکار خویش تحت تأثیر او قرار گرفته است و بر این تأثیر پذیری نیز ناز می‌کند.(۵)

«گرچه اقبال برضد آن تصوفی است که حافظ گفته است ولی روحانیت جلال الدین رومی رابه چشم ارادت می بیند ولی در عین حال تصور ترک خودی عارف رومی راقبول ندارد و در فضای وحدت الوجود با او هم پرواز نیست.»(۶)

« تردیدی نیست که شعر گفتن اقبال در زبان فارسی بدان جهت است که در کودکی و جوانی از مثنوی مولانا جلال الدین ملهم شده در ۱۹۱۵میلادی، در ۳۸ سالگی، آغاز به شعر گفتن به زبان فارسی کرد و نخست به تقلید از مثنوی رومی پرداخته و مثنوی « اسرار خودی» را گفت و بلا فاصله مثنوی دیگر خود به نام «رموز بیخودی» را در سال ۱۹۱۶ میلادی سرود . اقبال خود در این زمینه اشارات بسیار دارد.

«شمع خود را همچو رومی برفروز روم را در آتش تبریز سوز»۷

«نکته ای که باید بیشتر به آن توجه کرد این است که درمیان صدها شاعر بزرگ و کوچک که تقلید از مثنوی کرده اند هیچ کس به اندازه اقبال به آن نزدیک نشده است. نه تنها بسیاری از عقاید و افکار مولانا را درشعر اردوی خودبیان کرد بلکه در شعر فارسی گاهی به اندازه ای به مولانا نزدیک شده که این را نوعی اعجاز باید دانست»(۸)

« اقبال به حقیقت کسی است که سالها از عمر پر برکت خود را با بزرگترین اندیشمند جهان اسلام یعنی مولانا جلال الدین رومی خالق مثنوی معنوی گذرانیده در هر ذرهٔ از آمال و افکار و آرمان های خود به فلسفهٔ عقلی و حکمی او چشم دوخته. افکار اقبال به دریای پهناوری می ماند که هر روز وهر ساعت می توان در امواج دلپذیر آن غوطه زد و مرواریدهای تازه ای به دست آورد.»۹

«مولانا جلال الدین رومی در مأخذ فکر اقبال مثل سنگ میل اهمیت دارد. همین رومی است که در زنده رود جاوید نامه، خضر راه اوست و او را به گردش دنیای افلاک و فضای طلسماتی می برد و چون حکیم مشرق بعد از انجام دادن کارهای حیات، اقوام شرق را پیغام می داد آنگاه روان این حکیم راهبر به صورت نوای سروش مژده انقلاب می دهد .رومی به نظر اقبال هم کلیم است و هم حکیم ، مجدّد و مصلح نیز می باشد او را به اسم های شاعر و

ساحر و ولی و مجذوب نیز می نامند، هادی در مراحل حقیقت عقده گشای غوامض شریعت وشارح دقایق حکمت است.رومی شفا دهنده بیماری‌های روحانی و ذهنی ملت منحط ما است. پس اقبال سعی دارد که در افکار خویش تعلیمات او را بار دیگر زنده گرداند در این بحر به حدی فرو می رود که به گوهر رسیده خود را همه او می شمارد. اقبال مکرّر دعوت می‌کند که در دریای عمیق فکر رومی غوطه زن باشید.

گسسته تار هے تیری خودی کا راز اب تک   که تو هے نغمۂ رومی سے بی نیاز اب‌تک ۱۰

«اقبال رومی را سرچشمۂ فلسفه خود می دانست. اگـر رومـی بـحر پرآشوب است اقبال خویش را خریدار ساحل می گوید و اگر رومی کاروان سالار است اقبال خود را راهرو این کارون می‌خواند. اغلب نوشته های اقبال جلوه نمای عکس بزرگ رومی است. روان اقبال سرشار از ذکر این صوفی و مفکر عظیم است - شعر فارسی اقبال از مثنوی « اسرار خودی» آغاز گردید و او علت عمده این را رومی می داند، ولی قبل از این مثنوی، اقبال دو بار در رسالۂ دکتری خود «ارتقای مابعدالطبیعة در ایران» ارادت خویش را به رومی اظهار داشت و می توان گفت که از همین اظهار خیال، رومی در افکار و آثار اقبال وارد شده بود.»۱۱

«اقبال مولوی را از آغاز تا پایان دوست دارد و در تمام مسایل حکمی و عرفانی صرفاً به او ارج می‌نهد. اقبال در همه آثار فارسی و اردو و انگلیسی، شخص خود را سرتاسر مدیون ومرهون مولوی قلمداد کرده و بـه استثنـای مثنوی گلشن راز جدید در سایر مثنوی های خود که عبارتند از اسرار خودی و رموز بیخودی و بندگی نامه و جاوید نامه و مسافر و پس چه باید کرد ای اقوام شرق، بحر رمل مسدس محذوف یعنی بحر مالوف مولوی را بـرگزیده است و در موارد لازم از اشعار او برای اثبات نظریه خود آورده است. اگرچه مثنویهای جاوید نامه ، مسافر ، پس چه باید کرد و بزرگی نامه از لحاظ موضع.ومضمون با مثنوی معنوی مولوی ظاهراً اختلاف دارند ولی در سراسر اینها رشته فکر هیجان انگیز مولوی غلیان می کند. چیزی که اقبال را از مـولوی تشـخیص می‌دهد تنها محیط و زمان است که به مقتضای آن اقبال شیوۂ بیان راگاه گاهی تغییر و دگرگون نموده وگرنه او همان جلال الدین رومی است که هفت صد سال پیش مردم را به عقاید حقانی و حقایق صرف اسلامی فرا می خواند- اقبال می‌گوید:

چـو رومـی در حـرم دادم اذان مـن | ازو آمـوختم اسـرار جـان مـن
«بـه دور فـتنهٔ عـصر کـهن او | بـه دور فـتنهٔ عـصر روان مـن»۱۲

در اینجا بانگاهی پرنده وار (سیمرغ وار) به شعر و افکار اقبال و به طوراختصار به انتخاب از مجموعه های شعر اقبال که حاوی اهم مطالب و معانی پرتاثیر و نماینده افکار بلند رومی است آورده می شود تا بدانیم که اقبال به چه اندازه واله و شیفتهٔ رومی بود ، تا بتوان گفت :

یک زبان و یک دل و یک جان شدیم

آثار اقبال مثل یک آیینه است که فکر و نظرش را منعکس می کند و عظمت گفتار او را در الهامی که از مولانای رومی کسب کرده است هویدا می‌کند.

اولین و برجسته ترین اثر اقبال در زبان فارسی، مثنوی «اسرار خودی» است. او علت تصنیف این مثنوی را اثر فیض مولوی می داند:

بـاز بـر خـوانـم ز فـیض پـیر روم | دفـتر سـر بـسته اسـرار عـلوم
جـان او از شـعله هـا سرمـایه دار | مـن فـروغ یک نـفس مـثل شـرار
پـیر رومـی خـاک را اکسـیر کـرد | از غبـارم جـلوه هـا تـعمیر کـرد

در تمهید این کتاب اقبال با شوق و ارادتی فراوان از رومی ذکر می کند و بعد از این رویایی را شرح می دهد که در آن رویای با مولانا روم گفتگو کرده ومشرف به دیدار او گشته است و می گوید که محرک اصلی تصنیف مثنوی «اسرار خودی» همین رویابوده است .

روی خـود بنمود پـیر حـق سـرشت | کـو بـه حـرف پـهلوی قـرآن نـوشت
گـفت ای دیـوانـهٔ اربـاب عشـق | جـرعه ای گـیر از شـراب نـاب عشـق
تابه کـی چـون غنچه مـی بـاشی خموش | نگـهت خـود را چـو گـل ارزان فـروش
آتش اسـتی بـزم عـالم بـرفروز | دیگـران را هـم ز سـوز خـود بسـوز

مثنوی « اسرار خودی» در بحر معروف مثنوی مولانا جلال الدین رومی (بحر رمل مسدس محذوف یا مقصور) است که به سال ۱۹۱۵ میلادی به چاپ رسید و مشتمل بر موضوعات مربوط به آفرینش و جلب صفات عالی

اخلاقی و روحی و امتزاج قوه مادی و معنوی در بشر می باشد که با اشعار نغز غزل رومی آغاز می گردد.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر — کـه از دام ودد ملولم و انسانم آرزوست
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت — شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما — گفت آنکه یافت می نشودآنم آرزوست

پس از ذکر خودی، ذکر عظمت و قوت عشق دلیل این حقیقت است که فلسفه خودی و عشق اقبال کاملاً ازپیام الهام بخش و تعلیمات رومی فیض یافته است. چنانکه می گوید :

شمع خود را همچو رومی برفروز — روم را در آتش تبریز سوز

اقبال در « اسرار خودی» اغلب از اشعار رومی تضمین هم کرده است. در تمهید آن گفته است :

ساقیا بر خیز و می در جام کن .....

نیز آورده است :

علم را برتن زنی ماری بود — علم رابر دل زنی یاری بود
هر کسی از ظن خود شد یار من — و ز درون من نجست اسرار من۱۳

«رموز بیخودی بخش دوم اسرار خودی است وبه سال ۱۹۱۸میلادی به چاپ رسید. همانطور که اقبال کلمه خودی را یک رنگ و آهنگ نو داده است، بعینه لفظ بیخودی را هم به معنی جدید آراسته است. این مثنوی نیز از یک شعر پر شور رومی شروع شده است و هم در بیخودی شعر رومی را نیز نقل کرده است.

جهد کن در بیخودی خود را بیاب — زودتر والله اعلم بالصواب

در مثنوی تضمین از اشعار رومی نیز شده است و تحت عنوان «حسن سیرت ملیه از تادب به آداب محمدیه است» اقبال در تأیید دیدگاه خویش به شعر رومی استناد می کند:

مرشد رومی چه خوش فرموده است آنکه یم در قطره اش آسوده است
«مگسل از ختم الرسل«ص» ایام خویش تکیه کم کن برفن و برگام خویش»

اقبال در این مثنوی رابطه فرد و ملت را شرح می دهد و این حقیقت را تاکید می‌کند که ملت از فرد و فرد از ملت تقویت می شود و برای رسیدن به هدف حیات بشر انضمام او با جماعت ضروری است. وی بعد از بحثی طولانی اشعار خویش را با این شعر رومی به پایان می رساند:

نکته ها چون تیغ پولاد است نیز گر نمی فهمی ز پیش ما گریز

در آخر مثنوی تحت عنوان «عرض حال مصنف به حضور رحمةً للعالمین » عشق رسول صلی الله علیه وآله وسلم » را بیان کرده عشق بی پایان به دیار محبوب را با الفاظ رومی بازگو می کند:

مسکن یار است و شهر شاه من پیش عاشق این بود حب الوطن ۱۴

اقبال هر دو مثنوی خود را مثل گل سرسبد ، از اشعار رومی آغاز می‌کند ولی در اختتام هم رومی را فراموش نکرده به نوای عاشقانه شعر رومی رموز بیخودی را به سرانجام می رساند.

پیام مشرق سومین تألیف اقبال به فارسی است و جالب‌ترین مجموعه شعر در زبان فارسی یا گلدسته‌ای است از گلهای رنگارنگ که در سال ۱۹۲۳ میلادی در جواب «دیوان شرقی» گوته شاعر بلند پایه آلمانی سروده شد و اقبال آن را به مغرب زمینیان تقدیم نموده است.در این مجموعهٔ شعر که مشتمل بر چهار جزو است : لالهٔ طور، افکار، می‌باقی ونقش فرنگ ، اقبال ، افکار مشرق ومغرب را مقایسه و مقابله کرده و در تمهید این کتاب می‌گوید که این مجموعه شعر را در جواب دیوان شرقی گوته شاعر آلمانی گفته ام و منبع حرارت شعر من از «دم پیران مشرق زمین» می باشد:

در جوابش گفته ام « پیغام شرق» ماه‌تابی ریختم بر شام شرق
او ز افرنگی جوانان مثل برق شعلهٔ من از دم پیران شرق

در آغاز این مجموعه اقبال رومی را فراموش نکرده بلکه از خزینهٔ حکمت او بهره‌ور گردید.

مرشد رومی حکیم پاک زاد سرّ مرگ و زندگی بر ما گشاد
«هر هلاک امت پیشین که بود زانکه بر جندل گمان بردند عود»

در بخش «افکار» زیرعنوان حکمت و شعر اقبال بو علی سینا و رومی را جداگانه علامت حکمت و سوز قرارداد که در حصول گوهر مقصودبوعلی موفق شدولی رومی از سوز وعشقی‌که در قلب‌وجگر داشت،این‌گوهر را ربود:

بــو عــلی انــدر غبــار نــاقه گــم / دست رومــی پــردۀ مــحمل گــرفت
ایــن فــرو تــر رفت و تــا گــوهر رسید / آن بــه گــردابــی چــوخس مــنزل گرفت
حــق اگــر ســوزی نــدارد حکــمت است / شــعر مــی گــردد چــو ســوز از دل گــرفت

در جزو می‌باقی بعد از حافظ شیرازی: اقبال در غزلسرایی به رومی ارج نهاده و از آن عارف بزرگ پیروی نموده است و اثر دلپذیری کـه ازو دارد خواننده را مسحور می‌سازد. همین سحر در فکر و اسلوب رومی نیز دیـده می‌شود:

مـطرب، غـزلی، بـیتی از مـرشد روم آور / تــا غــوطه زنــد جــانم در آتش تـبریزی
بیــا کــه مــن زخــم پـیر روم آوردم / می سخن که جـوان تـر زبـادۀ عـنبی است

در این شعر غزل معروف رومی را به این صورت تضمین کرده است:
شـعلۀ در گـیر زد بـرخس و خـاشاک مـن / مرشد رومی که گفت «منزل ماکبریاست»
زیر عنوان« جلال و هگل» اقبال هگل و رومی را مقایسه کرده در مقابل فکر تابناک رومی فلسفه هگل را به سراب تعبیر می کند و در این نظم، اقبال پیهم چندین شعر در بیان عظمت رومی می‌آورد.
در جزو « نقش فرنگ» اقبال معترف عظمت گوته است و به همین علت بود که پیام مشرق در جواب دیوان گوته نوشته شد. تحت عنوان « جـلال و گوته» از زبان رومی وصف گوته را نوشت :

گــفت رومــی ای ســخن را جــان نگــار / تــو مــلک صـید استی و یـزدان شکـار۱۵
فکــر تــو در کــنج دل خــلوت گــزید / ایــن جهــان کــینه را بــاز آفــرید
ســوز و ســاز جــان بــه پیکر دیـده ای / در هــدف تــعمیر گــوهر دیــده ای
اگر گوته رومی را به نام دانای اسرار قدیم یاد کرده است ،اقبـال نـیز وی را حق‌شناس و حق بین گفته مراتب ارادت و تکریم خود را نشان داده است.

زبور عجم چهار مین مجموعۀ کلام فارسی شاعر مشرق است. به گفتۀ اقبال این کتاب برای اهل شرق است. زبور عجم مجموعۀ غزلیات است که بیشتر آنها به سبک اشعار رومی ساخته شده است. قسمت مهم کتاب، مثنوی گلشن راز جدید است و در آخر بندگی نامه را دارد. غزلهای زبور عجم همان سوز و ساز و لذت غم را دارد که خود خالق کتاب گفته است:

اگر ہو ذوق تو فرصت مین پرھ زبور عجم   فغان نیم شبی بی نوائی راز نهین

دریای عشق والهانه و عقیدت اقبال به رومی در زبور عجم نیز موج زن است، در بیشتر غزلها وجد و کیف و سرور و مستی مولوی رومی عیان است. ۱۶

مثنوی گلشن راز جدید رابه استقبال «گلشن راز» شیخ محمود شبستري ساخته است. در تمهید این منظومه می گوید: من می خواهم ملل مشرق را از خواب بیدار کنم. در مثنوی گلشن راز جدید و بندگی نامه شاعر نیز سوز درون و افکار بلند معانی رومی را ذکر می کند و در اختتام آن از خودی و از قوت سوز قلب، جذبه تسخیر کائنات را در دلها می‌انگیزد و دعوت می‌کند که از سوز دل من بهره ور شوید که قلب من از سوز و تپش رومی گرم خون است:

شراری جستۀ گیر از درونم   که من مانند رومی گرم خونم
وگرنه آتش از تهذیب نو گیر   برون خود بیفروز اندرون میر

در بندگی نامه اقبال فکر و معنی را روح فن قرار داده تلقین می نماید که نغمه‌های جنون پرورده و متلاطم را بیافرینید، در آنجا، دو شعر رومی را تضمین کرده دیدگاه خویش را قوی ترعرضه می کند:

راز معنی مرشد رومی گشود   فکر من بر آستانش در سجود
«معنی آن باشد که بستاندترا   بی نیاز از نقش گرداند ترا
معنی آن نبود که کور وکر کند   مرد را بر نقش عاشق تر کند»

مثنوی جاوید نامه مثنوی داستان سیر افلاک اقبال است. یک نمایشنامه پرشکوه از ارتقاء معراج آدم است که در آن فلسفه حیات به صورت تمثیلی و تخیلی بیان شده است. گمان می رود که مشوّق و محرّک اقبال در تحریر این مثنوی «کمدی الهی» دانته و «فتوحات مکیه» شیخ اکبر بوده است.

از آغاز تا پایان پیر رومی چو مرشدی کامل دست اقبال را گرفته او رهبری می‌نماید و همه جا درافلاک او را به ارواح بعضی از گذشتگان معروف جهان معرفی می نماید. شاعر پیش از آغاز سفر افلاک محرم راز ندارد. تنها در غروب آفتاب بر کنار دریا ایستاده غرق افکار و اندیشه است وبرای تسکین قلب خویش غزل دل انگیز رومی را بر لب زمزمه می کند:

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست　　بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

روح پیر رومی از سوی کوهها نمودار می شود بر لب‌های او به صورت حرف و صوت اسرار هستی جلوهٔ گر می شود که آیینه دار سوز درون و دانش و حکمت است. رومی برای تماشای حقیقت او را به آن سوی افلاک راهنمایی می کند. اقبال از این پیکر نورانی، از حقیقت وجود و عدم و خوب و به سؤال می‌کند و روح رومی در جواب این سؤال ها فلسفه شعور وآگهی بلیغ و دلنشین را بیان می کند. خلاصه در این شاهکار تخلیقی شاعر از قرب رومی مستفیض است و از فیض او از رخ حقایق زندگی پرده گشایی می کند. پس هر جا که ذکر رومی می رود اقبال بانهایت نیاز و عقیدت و احترام و محبت لب می گشاید:

رومی آن عشق و محبت را دلیل　　تشنه کامان را کلامش سلسبیل

پیر رومی هر زمان اندر حضور　　طلعتش بر تافت از ذوق و سرور

پیر رومی آن سراپا جذب و درد...

پیر روم آن صاحب ذکر جمیل　　ضرب او را سطوت ضرب کلیم

پیر روم آن مرشد اهل نظر

پیر رومی آن امام راستان　　آشنایی بر مقام راستان

رومی آن آیینه حسن ادب　　با کمال دلبری بگشاد لب

در قسمت آخر جاوید نامه « در خطاب به جاوید» به شاعر نژاد نو توصیه و خطاب می‌کند که :

پیر رومی را رفیق راه ساز　　تا خدا بخشد ترا سوز وگداز

زانکه رومی مغز را داند ز پوست　　پای او محکم فتد در کوی دوست

شرح او کردند و او را کس ندید　　معنی او چون غزال ازما رمید ۱۷

مثنوی مسافر را اقبال بعد از مسافرت به افغانستان سروده است.در ۲۱ اکتوبر ۱۹۳۳ میلادی به دعوت پادشاه افغانستان، نادر شاه به آن کشور سفر کرده بود.

اقبال از غزنی و مزار حکیم سنائی و از آرامگاه های بزرگان دیگر دیدن کرده و تأثرات خود را به طرز دلنشین بیان نموده است. در این سفر باز رومی همراه شاعر است. چون اقبال خرقه مبارک را زیارت می کند، در عالم جذب ومستی غزلی پر سوز در تأیید فروغ افکار عشق آمیز و عشق آموز رومی می سراید و در آنجا می گوید که قلب پیران حرم را فقط از شراب شعر رومی می توان به سرور و مستی سرشار کرد:

وقت است که بگشایم میخانه رومی باز　　　پیران حرم دیدم در صحن کلیسایت

در مثنوی مسافر اقبال اشعاری باعنوان «خطاب به اقوام سرحد » را نیز شعرهای مزین به پیر رومی می سازد :

رزق از حق جو، مجو از زید و عمر　　　مستی از حق جو، مجو از بنگ وخمر

گل مخر گل رامخور گل را مجو　　　زانکه گل خوار است دائم زردرو

دل بجو تا جاودان باشی جوان　　　از تجلی چهره ات چون ارغوان

بنده باش و بر زمین رو چون سمند　　　چون جنازه نی که برگردن برند۱۸

مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق آخرین مثنوی اقبال است که در آن اقبال سیاست دولتهای استعماری را با حکومت الهی مقایسه می کند و اسرار سیاست فرنگ را فاش می‌سازد - در تمهید آن در ذکر پیر رومی می‌گوید که نوید آثار حیات در شرق از همین دانای راز می باشد:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر　　　کاروان عشق و مستی را امیر

منزلش برتر ز ماه و آفتاب　　　خیمه را از کهکشان سازد طناب

نور قرآن درمیان سینه اش　　　جام جم شرمنده از آیینه اش

مثنوی «در اسرار شریعت» را اقبال با ذکر رومی و شعری از او آغاز می‌کند:

نکته ها از پیر روم آموختم　　　خویش را در حرف او واسوختم

مال را گر بهر دین باشی حمول　　　«نِعمَ مالٌ صالحٌ» گوید رسول(ص)۱۹

ارمغان حجاز آخرین مجموعه رباعیات شاعر مشرق است. این کتاب مشتمل بر دو قسمت است یکی به اشعار فارسی و دیگری به شعرهای اردو اختصاص دارد ، ولی بیشتر کلامش به زبان فارسی است . اقبال در آخرین سالهای زندگی خود به علت کسالت نتوانست به حجاز مسافرت کند و فریضه حج گزارد پس در عالم تخیل خود را یکی از زائران حجاز مقدس تصور کرده ماجرای مسافرت را به شعر فارسی سروده است. اقبال در اینجا نیز پیر رومی را فراموش نکرده و با اعتراف به عظمت پیر خود ده رباعی به صد احترام و محبت هدیه و تقدیم وی کرده است. در اینجا به ذکر دو رباعی اکتفا می‌گردد:

به کام خود دگر آن کهنه می ریز — که با جامش نیرزد ملک پرویز
ز اشعار جلال الدین رومی — به دیوار حریم دل بیاویز

گره از کار این ناکاره وا کرد — غبار رهگذر را کیمیا کرد
نی آن نی نوازی پاکبازی — مرا با عشق و مستی آشنا کرد [20]

اقبال در شعر اردو نیز رومی را فراموش نمی کند و با احترام زیادی از تب وتاب و سوز گداز و رفعت فکر رومی بهره گرفته کلام خود را جلاء می‌بخشد. در بال جبرئیل اشعاری راکه به صورت مکالمه آورده است تفسیری کامل از حقایق گوناگون دربارهٔ رومی است. در جواب سؤالهای مرید هندی این اشعار رومی راتحریر می کند.

علم را برتن زنی ماری بود — علم را بر دل زنی یاری بود
دست هر نااهل بیمارت کند — سوی مادراً تیمارت کند
مرغ پر نارسته چون پرّان شود — طعمه هر گربه درّان شود
آدمی دید است و باقی پوست است — دید آن باشد که دید دوست است
بندهٔ یک مرد روشن دل شوی — به که بر فرق سر شاهان روی

باز در کتاب بال جبرئیل در جواب « یورپ کے ایک خط » شاعر، پیر روم را «بحر پر آشوب و پر اسرار » و « سالار قافله شوق » خوانده و شعر عارفانه وی را نقل کرده است:

که نباید خورد و همچو خران		آهوانه در ختن چر ارغوان
هرکه گیاه و جو خورد قربان شود		هر که نور حق خورد قرآن شود۲۱

در یک نظم از « ضرب کلیم » اشعار رومی را متاع گرانبها برای پرورش خودی قرار داده هدیهٔ عقیدت تقدیم کرده است :

گسسته تار هستیری خودی کا ساز اب تک		که تو هے نغمهٔ رومی سے بی نیاز اب تک۲۲

در کتاب « بانگ درا» زیرعنوان «خضر راه » این شعر رومی را به الفاظ زیر تضمین کرده است :

گفت رومی هر بنای کهنه کاباداں کنند		می ندانی اول آن بنیاد را ویران کنند

در همین نظم یک شعر رومی را که درباره تعصب فرقه ای است به الفاظ خود بیان کرده است:

ای که نشناسی خفی را از جلی هوشیار باش		ای گرفتار ابوبکر وعلی هوشیار باش ۲۳

اقبال در خطبه های انگلیسی و در نوشته های دیگر نیز مولانای رومی را ستایش کرده است.در طی نامه‌ای برای حکیم محمد حسین عرشی نوشت :

«اگر از خواندن رومی گرمی شوق در قلب پیدا شود دیگر چه لازم است شوق خود مرشد است. مدتی است که مطالعه کتب را ترک کرده ام گاهی اگر می خوانم تنها قرآن یا مثنوی رومی است.» ۲۴

فی الجمله اقبال در اقسام وانواع شعر استاد است. در دیوان او همه نوع شعر نظیر مثنوی و غزل و قطعه و دوبیتی و ترکیب بند و مستزاد می‌توان یافت. ولی چنانکه دیدیم بیشتر توجه او به مثنوی بوده است. رویهمرفته می‌توان او را شاعری تمام و جامع کمال دانست ، میان شعرای فارسی گوی خارج از ایران مثال او دیده نشده است و مهم این است که افکارش از فلسفه و عرفان شرق بویژه از آثار مولانا جلال الدین رومی مایه و توشه گرفته است. او نه تنها افکار و معانی رومی را در کلام خود گنجانیده است بلکه مثل یک آیینه تمام زیبایی و رنگ و آهنگ وی رابه طرز دلپذیری منعکس کرده است که چون بدقت بنگریم می‌بینیم که همان شعر وسخن رومی است که در آیینه شعر اقبال به شکل تازه ای جلوه گر شده است:

بشنو از آن فیلسوف پاکزاد		مولوی ثانی آن اقبال راد ۲۵

اگرچه راه همان است کاروان دگر است

اقبال در میدان فن با رومی به اندازه ای نزدیک است که گاهی در جواب غزل او غزل می سراید و گاهی از دیوان وی شعر ومصرع یا قسمتی از آن را

باکمال مهارت به نحوه ای بیان می کند که به جای رومی کلام خود اقبال به نظر می‌رسد و لطف مخصوص خود را هم از دست نمی دهد.

پس در این شکی نیست که اقبال رومی این عصر است ولی باید در نظر داشت که این عصر نسبت به عصر رومی بمراتب وسیع تر و از حیث اوضاع ادبی وعلمی پیچیده تر می باشد، ولی مثنوی مولانای روم برای اقبال یک قندیل روشن است که بانور آن جاده های تاریک و پر پیچ عصر حاضر را طی می‌نماید و از فیض پر برکات رومی به لقب « حکیم الامت » نایل می‌گردد ۲۶

در انجام این مقال باید گفت سعی شده است که اندیشه و افکار مولانای روم و علامه اقبال راکه هریک بحری بیکران است درکوزه‌ای گنجانند که البته کاری است غیر ممکن لذا این نوشته را بانقل مقوله ای از بیاض اقبال به پایان می‌رسانم:

« برای روشن ساختن عمیق ترین حقایق زندگی ، به شکل تمثیل و داستان ، لطانت فوق العاده ای درکار است ، شکسپیر ،مولانا رومی و حضرت عیسی فقط سه مثال اند از لطانت نادر الوجود».۲۷

حواشی و منابع

۱ - اقبال ایرانیون کی نظر مین ، داکتر خواجه عبد الحمید عرفانی ، اقبال اکادمی ، کراچی، ۱۹۵۷ ، ص ۲۳۶ - ۲۳۷.

۲ - نقوش اقبال، مولاناسیدابوالحسن ندوی، سروسزبک کلب کراچی، ۱۹۸۸ -ص۶۷-۶۸.

۳ - رومی عصر ، خواجه عبدالحمید عرفانی ، کانون معرفت ، ایران، ۱۳۳۲ ش ، ص ۶۰.

۴ - اقبالیات ، احسان اکبر، المسطر ، راولپندی ، ۱۹۸۸، ص ۷۰ .

۵ - اقبال اور تصوف ، پرونیسر محمد زمان،بزم اقبال ، مکتبه جدید پریس نوائے وقت هاوس، لاهور ، ص ۹۰.

۶ - پرونسور نکلسن ، ترجمه اسرار .The Secrets of the Self لندن ، ص ۱۴, XIV

۷ - اقبال ایرانیون کی نظر مین ، اقبال اور سعید نفیسی ، ص ۹۸

۸ - ایضاً ، اقتباس از سخنرانی استاد نفیسی ، ۲۶ فوریه ۱۹۵۶، کراچی ، ص ۱۱۶.

۹ - اقبال نامه، محمد حسین تسبیحی، منزاپرنتنگ کارپوریشن،اسلام‌آباد، ۱۳۷۲، ص۱۲-۱۳.

۱۰ - مسایل اقبال ، داکتر سیدعبدالله ،مغربی پاکستان اردو اکیدمی، ۱۹۷۴ ،ص ۲۶.

۱۱ - فلسفه اقبال ، احمد ندیم قاسمی ، مرتبه بزم اقبال، لاهور، ۱۹۸۴، اقبال کی فارسی

شاعری کا تنقیدی جائزه ، ص ۳۳۱.

۱۲ - اقبال در راه مولوی ، دکتر سید محمد اکرم ، اقبال اکادمی، لاهور ، ص ۱۲۵.

۱۳ - اسرار و رموز ، اقبال ، شیخ مبارک علی تاجر کتب ، لاهور ، ۱۹۲۴م.

۱۴ - ایضاً

۱۵ - پیام مشرق ، اقبال ،مکتبه عبد المجید پروین رقم ، لاهور، تاریخ ندارد.

۱۶ - زبورعجم ، اقبال، مکتبه شیخ غلام علی ایند سنز، لاهور ۱۹۶۶.

۱۷ - جاوید نامه ، اقبال، مکتبه شیخ غلام علی ایند سنز، لاهور ۱۹۶۶.

۱۸ - مسافر، در مجموعهٔ زبور عجم .

۱۹ - پس چه باید کرد ای اقوام شرق ایضاً.

۲۰ - ارمغان حجاز ، اقبال ، شیخ غلام علی ایند سنز، لاهور، ۱۹۸۶م.

۲۱ - بال جبریل ، اقبال ، پاکستان تائمز پریس، لاهور، ۱۹۷۲.

۲۲ - ضرب کلیم ، اقبال.

۲۳ - بانگ درا ، اقبال.

۲۴ - اقبال اور فارسی شعراء ، دکتر محمد ریاض ، اقبال اکادمی لاهور ، ۱۹۷۷ ، ص ۱۰۲.

۲۵ - رومی عصر ، شعر از احمد گلچین ، ص ۱۷۰.

۲۶ - اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزه ، دکتر عبدالشکور احسن، اقبال اکادمی ، لاهور، ۱۹۷۷، ص ۲۸۳ - ۳۸۴.

۲۷ - شذرات فکر اقبال ، دکتر افتخار احمد صدیقی ، لاهور ، ۱۹۷۳، ص ۱۵.

۲۸ - اقبال اور دوسرے شاعر ، خواجه منظور حسین ، نیشنل بک فاوندیشن، لاهور، ۱۹۷۷م.

۲۹ - اقبال کے فکری آئینے ،مرتبه حسن رضوی ، سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور، ۱۹۹۰م.

۳۰ - کلیات شمس ، به تصحیح استاد فروزانفر ، جلد ۱ تا ۵ ، تهران، ۱۳۴۴ - ۱۳۴۸ش.

* * * * *

دکتر تحسین فراقی [1]
ترجمه علی بیات [2]

هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال

از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی تا آغاز نیمه اول قرن بیستم در شهر لاهور روزنامه ای به انگلیسی منتشر می شد. از مسئولان این روزنامه رود یارد کپلینگ (۱۸۶۵ - ۱۹۳۶م) مشهور است که مولف سری کتاب های Jungle Book بود.اطفال معصوم حتی امروزه نیز در مدارس انگلیسی زبان در پرتو ارادت دینی منظومهٔ "Baa Baa Black Sheep" وی را می خوانند.
"The White man's burden" منظومه ای دیگر از آثار اوست. به قطعه شعری از این مجموعه که دارای یک گونه لحن قدسی است، توجه کنید: اگرچه دیار مغرب از افتخار زادگاه بودن پیامبران الهی محروم بوده است ولی افرادی در آن زیسته اند که دارای لحن پیامبرانه [؟] هستند :

Take Up the White man's burden
Send forth the best ye breed.
Go, bind your sons to exile
To serve four captives.need.
To wait in heavy harness
on fluttered folk and wild.
your new caught sullen peoples
Half - devil and half - child.

مدتها پیش از این لحن پیامبرانه [!] استعمار اروپایی ، مسئولیت پرورش و تربیت ذهنی و فکری اقوام آسیایی و آفریقایی را استعمارگران انگلیسی و غربی به «گردن سفیدفام » خویش گرفته بودند. عموماً تصورات را مجرد می‌دانند ولی باید گفت که مجرد نیستند، بلکه دارای دست و پا هستند. زمانی

---

۱ - استاد گروه زبان و ادبیات اردو ، دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور.
۲ - گفتار حاضر از کتاب « اقبال چند نئـ مباحث » نوشتهٔ دانشمند محترم ، استاد دکتر تحسین فراقی برگرفته شده است. این کتاب در سال ۱۹۹۸ میلادی موفق به دریافت جائزه دولتی شد. مترجم.

که اعضای این نظریه برتری و تربیت شروع به رشد کرد، حیطهٔ وسعت آن به ممالک متعدد آسیایی و افریقایی نیز رسید. دراین قطعه شعر انگلیسی ، کلمه‌ها و ترکیبهایی وجود دارد که قابلیت توجه بیشتری را دارد، شاعر ساکنان آسیا و افریقا را مبتلا به بیماری ذهنی و وحشی می داند و این مردمان را بیزار از زندگی و در خود گمگشته وصف می کند. انسانهایی که نیمی ابلیس و نیمی دیگر بچه‌اند، وی عقیده دارد که آنان مستحق این لطف هستند که قوم یا اقوام متمدن غمگسارانه به آموزش و تربیت آنها بپردازند. اکنون دانستن اینکه این وظیفه به چه نحو و با چه حسن سلیقه ای انجام شده ، نیاز به کتابی خونچکان دارد که اینک وقت آن است و نه فرصت این اجازه را می دهد. اگرچه استعمار غربی امروزه نیز این وظیفه را با همان شور واشتیاق انجام می دهد.

قبل از بیان تجدید حیات امت اسلامی ، علامه اقبال به کمک نیروی شاعری خویش ، امراضی راکه امت اسلامی بدان مبتلا بود و حتی پیش از آن ، از تمام معیارهای ایمنی آن آگاه ساخت و بزرگترین علل بیماریها را مرگ «خودی » و مرعوبیت بی جا از تمدن غربی می دانست . وی به حقیقت فرهنگ و تفکر غربی پی برده و آلات مختلف استعمارگران غربی را در کمال استادی و زیبایی برملا نمود. این عمل نه تنها در ادبیات زبانهای ممالک اسلامی افتخار آمیزاست،بلکه درادبیات جهانی‌نیزدارای جایگاه ویژای‌است.

آنچه برهمگان روشن است این است که علامه اقبال در بیشتر آثار شعری و نثری خود ، عناصر خانمانسوز و روح کش تمدن غربی را به تواتر و باشور و احساس بیان نمود، لیکن در این باب پیام مشرق، زبور عجم، بال‌جبریل ، جاوید نامه ، ضرب کلیم و پس چه باید کرد به طور ویژه ای قابلیت غور و مطالعه را دارند.

در بیشتر خطابه هایی ، که به زبان انگلیسی ایراد شده است، به کشنده بودن مظاهر و برتریهای تمدن غربی اشاره کرده است. برای نمونه در خطبه ای با نام «اصول حرکت در اسلام » بابیانی رسا می فرماید:

Believe me, Europe today is the greatest hindrance in the way of man's ethical advancements[1]

در اینجا این سوال مطرح می شود که چرا اروپا در مسیر پیشرفت اخلاقی بشر، همانند سد سکندر عمل می کند؟ در ترکیب عناصر آن تمدن کدام کاستی موجود است که خود علامه باوجود آنکه در سال ۱۹۰۷میلادی در

1-The Reconstruction of Religious thought in Islam .۱۷۹،(ناشر:شیخ اشرف

اروپا به سر می بردند، مجبور به سرودن این اشعار شدند :

دیار مغرب کـ رهنـ والوا خدا کی بستی دکـان نـهین هـ
کهرا جسـ تم سجمهـ رهـ هو، وه اب زر کم عیار هوگا[1]
تمهاری تهذیب اپنـ خنجر سـ آپ هی خودکشی کرـ گی
جـو شـاخ نـازک پـه آشیـانه بنـ گـا نـاپائیدار هوگـا[2]

در بیتی دیگری بااطمینان خاطر بیشتری رو به مرگ بودن تمدن غربی را چنین بیان می کند:

زنـده کـرسکتی هـ ایـران و عـرب کـو کـیون کـر
یـه فـرنگی مـد نـیت کـه جـو هـ خـود لب گـور[3]

در این خصوص وی خود جواب می دهد که در آغازین مراحل تفکر غربی در نها نخانه آن تمدن ، آزادی عقل نیز خود را آشکار ساخته بود. به همین دلیل جلوه های تمدن غربی را « بی کلیم » و شعله های آن را « بی خلیل» می انگارد و آنرا به طور کلی از عشق و عرفان بی نصیب می داند.[4]

عقل آزاد از محور الهام و وحی ، در زبان مولانای روم «عقل جزئی» و در زبان اقبال « دانش برهانی» نامیده می شود. این عقل جزئی در قرون آینده بارشد سریع اختراعات علمی و غلبه بر جهان طبیعت ، آنچنان دچار کبر و غرور شده که فریاد «من هستم و غیر از من چیز دیگری وجود ندارد» سرداد و حاوی تمام طرز تفکر واحساس مغرب شد.

رویهٔ تحلیلی عقل جزئی ، عناصر طبیعت را قطعه قطعه کرد و اتحاد بشریت را جزء جزء نمود. «عالم خوندمیری»[5] بسیار بجا نوشته است که :« در

---

۱ - ای ساکنان خطهٔ مغرب، دنیای خداوند: دکان نیست، آنچه را شما طلای ناب مـی انگـارید در حقیقت طلایی کم عیار است.

۲ - تمدن شما باخنجر خویش خودکشی خواهد کرد: زیرا هر آشیانه‌ای که بر شاخهٔ نازک ساخته شده باشد ، بی نهایت سست خواهد بود.

۳ - چسان مدنیت فرنگی ، ایران و عرب را می تواند زنده بسازد ، در حالی که خـود مـردهٔ لب گـور است.

۴ - در ضمن ، در مجموعهٔ پیام مشرق در شعر « میخانهٔ فرنگ» که گویای نظریات وی است به اشعار ذیل توجه کنید:

یـاد ایـامی کـه بـودم در خمسـتـان فـرنگ
جام او روشـنتر از آئـینه‌ی اسکـندر است
چشم مست می فروشش باده را پروردگار
باده خواران را نگاه ساقی‌اش پیغمبر است
جلوه‌ی او بی کـلیم و شـعلهٔ او بـی خـلیل
عقل نـاپروا، متـاع عشـق را غـارتگر است
در هوایش گرمی یک آه بـی تـابانه نـیست
رند این میخانه را یک لغزش مستانه نیست.

۵ - عالم خوند میری : از منتقدان بنام اردو و اقبالشناس مشهور متوفی بـه سـال ۱۹۸۲مـیلادی در

جایی که شناخت جهان به عنوان یک غیر یا یک بیگانه (The Other) در دنیای غرب صورت گرفت در همان زمان در دنیای شرق بنای هماهنگی یا هارمونیک انسان و کائنات بر بنیاد تفکر نهاده شده در نتیجه از سویی در جهان غرب کشمکشهایی با یک جهت وجود شناختی صورت گرفت و در اثر آن در آنجا یعنی در یونان ، تراژدی، پایه ریز می شد و در همان ایام مشرق زمین تا مدت های مدیدی حتی از تصور تراژدی حقیقی ناآشنا ماند».
رویه آزاد اندیشی عقل جزئی در اصل خود دلیل گرفتاری و اسارت اوست. در «پیام مشرق» در نظم « نقش فرنگ» چه پیام درست و بجایی برای دانای فرنگ ارسال داشته است:

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ — عقل تا بال گشود است گرفتار تر است
چشم جز رنگ گل و لاله نه بیند ور نه! — آنچه در پرده رنگ است پدیدار تر است
عجب آن نیست که اعجاز مسیحاداری — عجب این است ک بیمار تو بیمارتر است
دانش اندوخته ای ، دل ز کف انداخته ای — آه! زان نقد گرانمایه که در باخته‌ای [۱]

در ادامه همین پیام خلاصه وار چنین می توان گفت که: در مکتب حکمت و فلسفه ، عشق و شدائد آن جایی ندارند. دل او از تپش عشق بی بهره است و از غمزهٔ نهانی لذتی نصیب او نمی شود، هرچه در کوه وبیابان سرگردان شود، بازهم در شکار غزال رعنا ناکام خواهد ماند [۲] هرچه در گلستان گردش کند، گریبانش از شاخهٔ گل محروم خواهد بود وتنها راه چاره این وضعیت این است که :

چاره این است که از عشق گشادی طلبیم — پیش او سجده گزاریم و مرادی طلبیم [۳]

ولی در نگاه تمدن غربی ، عشق قدر و قیمت ندارد. علامه در «جاوید نامه» در بخش طاسین مسیح ، در نظمی باعنوان رویای حکیم تولستوی [۴] چنین بیان کرده است که باید گفت که این در حقیقت یک رویا نیست بلکه در پردهٔ رؤیا یک پیکرهٔ نادر تراشیده و تمدن غربی را در پیکر یک انسان نشان

حیدر آباد دکن (هند) کتاب «اقبال کشش اور گریز » او بسیار مشهور است.
۱ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش - ص ۲۵۸.
۲ - این سخن را اقبال در جای دیگر باعنوان ،ظن وتخمین سے ہاتھ آتا نہیں آہوے تاتاری: آهوی تاتاری با ظن و گمان حاصل نمی شود. بیان کرده است. بال جبریل ص ۵۷.
۳ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش ، ص ۲۵۸.
۴ - تولستوی : نویسنده و حکیم و مصلح روسی.

داده است. پیکری که مصداق آن به قول خود اقبال«چهرهٔ روشن ، اندرون از چنگیز تاریکتر » می باشد. قبل از معرفی این پیکره ، وی یک جوان را به نحوی به نمایش می گذارد که در روزگار مشکلات و سختی ها او از حواریون حضرت عیسی «ع» بوده ولی بعد ازآن به آن حضرت خیانت کرده از طرفداران حاکم روم یعنی «افلاطوس » می گردد. به سزای خیانتش تا کمر غرق در دریای سیماب می شود و هر زمان که این دریا بیشتر منجمد می شود صدای در هم شکستن استخوانهای آن جوان بیشتر به گوش می رسد. درست در همین زمان ، آن پیکرهٔ زیبای زنانه ، که افرنگین نام دارد، زبان طعن می‌گشاید ولی آن جوان در جواب وی با ناراحتی و لحنی طنز آمیز چنین می‌گوید که :

آفرنگین ای ریا کار گندم نمای جو فروش ،به دست توشیخ و برهمن ملت فروش گشته اند. کافر مسلکی تو عقل و دین هر دو را خوار و زبون کرده و توسط خوی دلال صفتانه تو عشق ذلیل گشته، عشق تو غیر از اذیت و آزار هیچ نیست ، کینهٔ تو مرگ ست و آنهم مرگی که باید اجل ناگهانیش نامید. تو همنشینی آب و گل را چگونه اختیار کردی؟ کار توبه این گونه بوده که بنده را از برابر خدا ربودی و او را از نعمت بندگی محروم ساختی آن گرهی که به ناخن حکمت ودانش تو گشوده شد ، چیزی جز «چنگیزی» نتیجه ای نبخشید. به دست تو وجود بشریت قبرستان روح شده است و مرگ تو پیغام زندگی برای جهانیان است [1]

این اعلام جرم برضد تمدن غربی در بسیاری دیگر از آثار اقبال موجوداست. از جمله قطعه ای در زبور عجم غیر قابل فراموش است:

فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ   فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ [2]
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ   معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز
از خواب گران ، خواب گران،خواب گران خیز
از خواب گران خیز

این عمل ریاکارانه و دورویی تلبیس باملل فقیر و در خودمست دنیا چه بازیی کرد و چه فریب هایی داد نیاز به تفصیل زیادی دارد که شرح آن در این مختصر

۱ - ر.ک. کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش ص ۳۰۰.
۲ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش : صفحه ۱۴۰ - ۱۴۱.

نمی گنجد.

در شعری تحت عنوان « سیاسیات حاضره» در مجموعهٔ « پس چه باید کرد» این موضوع را به تفصیل برملا نموده است زیرا به عقیده وی سیاسیات حاضره ، غلامان را بیشتر در ورطه غلامی می افکند و حکومت شاهی را از پس نقابی آراسته در شکل جمهوریت نمایان می کند. او مرغ اسیر در قفس را به جای آنکه زیبایی آزادی را بنمایاند، آنچنان راضی می کند که آشیان ساختن در جنگل و مرغزار را پر خطر می بیند و به او اینچنین تفهیم می کند که در جنگل خطر روبر شدن با شاهین وشهباز وجود دارد و باید دست از جان شست . بنابر این بهتر است قفس صیاد را به عنوان خانه و آشیانه پذیرفت:

گفت بامرغ قفس ، ای درد مند!	آشیان در خانه صیاد بند
هرکه سازد آشیان در دشت و برغ	او نباشد ایمن ازشاهین و چرغ [1]

« ادوارد سعید » در کتاب کم نظیر خود با نام « شرق شناسی»[2] این عیاری وتلبیس و دورویی را با یک مثال توأم با حقایقی چند بیان نموده است که ذکر آن در این‌جا خالی از لطف نیست. او می نویسد که هنگامی که ناپلئون بر مصر غلبه کرد ، می کوشید تا ثابت کند جنگ‌های او در این دیار برای سربلندی اسلام است ،گویا او نیز برای ایمنی مرغ اسیر چنین می کند. وی دستور داد که سخنانش به زبان فصیح عربی و قرآنی ترجمه و ارائه شود، همچنین به لشکریانش دستور داد که به احساسات اسلامی توجه کامل بکنند. ولی باوجود این تمهیدات، وقتی فهمید که مسلمانان قاهره تحت فرمان او در نمی‌آیند، تدبیر تازه ای اندیشید و حکم داد که ائمه جماعات محلی ، قضات و مفتیان و علماء ، تعلیم قرآن را به نفع لشکر عظیم فرانسوی تأویل کنند. برای اجرای این برنامه تعداد شصت تن از علمای دانشگاه الازهر را به اقامتگاه خویش طلبید و آنها را در جریان برنامه نظامی خویش قرارداد. سپس در حضور همان علما به طوری دین مبین اسلام ، رسول گرامی و قرآن مجید را مورد تمجید وستایش قرارداد که خودنشانگر آگاهی خوب او از این امور بود. بالاخره این حیله کارگر افتاد و اهالی قاهره به سرعت مخالفت با حضور

۱ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش : صفحه ۴۰۵.

۲ - ادوارد سعید نویسندهٔ کتابی به انگلیسی با نام Orientalism (شرق شناسی).

سپاهیان فرانسوی را ترک کردند.[1]

چنانچه قبلاً نیز بیان شد ،علامه اقبال در مثنوی « پس چه باید کرد» نفاق ، مکاری و عیاری مغرب زمین و همچنین ستمهای استعمارگرانه ای که بر بشریت روا داشته است ، به نحو احسن و با دردمندی همراه با بیانی ساده بازگو نموده‌اند.به نظر من در هیچ یک از مجموعه آثار خودبیش از این مثنوی، تمدن غربی رامورد انتقاد قرار نداده است. برای مثال چند نمونه از اشعار این مثنوی را ملاحظه فرمایید.

آدمیت زار نالید از فرنگ — زندگی هنگامه بر چید از فرنگ
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد — زیر گردون رسم لا دینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره ای — هر زمان اندرکمین بره ای
عقل وفکرش بی عیار خوب وزشت — چشم او بی نم ، دل او سنگ و خشت
علم ازو رسواست ، اندر شهرو دشت — جبرئیل از صحبتش ابلیس گشت
شرع یورپ بی نزاع قیل وقال — بره را کرد است برگرگان حلال
نقش تو اندر جهان باید نهاد — از کفن دزدان چه امید گشاد
آن جهانبانی که هم سوداگر ست — برزبانش خیر و اندر دل شر است
گوهرش تف دار و در لعلش رگ است — مشک این سوداگر از ناف سگ است
هوشمندی از خم او می نخورد — هرکه خورد اندر همین میخانه مرد
وقت سودا خند خند و کم فروش — ما چوطفلانیم و او شکر فروش
و ای آن دریا که موجش کم تپید — گوهر خود را ز غواصان خرید [2]

برای رسیدن به اهداف استعمارگرانه و نیز برقراری استیلای خود بر سرزمین اشغالی، غارتگران غربی از تمامی حربه های روانی استفاده می‌کنند. در این ضمن از خدمات کلیسا و دست اندرکاران آن استفاده های بهینه به عمل آورده‌اند. تقریباً نود و پنج سال قبل توسط یک مجمع مسیحیان که در سال ۱۹۰۲ میلادی در شهر تورنتو برگزار شده بوده گزارشی بالغ بر صدها صفحه به چاپ رسید که عنوان آن عمومی سازی جهانی مسیحیت [3] بود.

---

۱ - ادوارد سعید از صفحه ۸۲ همین کتاب.

۲ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش ، مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» ص ۴۰۹ تا ۴۱۲.

3 - " World - wide Evangelization".

بخشی از این گزارش باعنوان «هندوستان مرکز حوزهٔ مبلغین»[1] توسط یکی از خبرنگاران فتح گره انتشار یافته بود که خلاصه آن به شرح ذیل می باشد.

« ما مدیون حکومت بریتانیا هستیم که باایجاد راههای خوب و شبکه‌های مطلوب راه آهن موقعیتی فراهم آورد که تبلیغ مسیحیت درگوشه و کنار هندوستان میسر شده است. اوقحطی اتفاق افتاده در همان زمان رابرای مردم هندوستان امتحانی بزرگ قلمداد می کند و این چنین مدعی است که این واقعه در حق ما کمتر از رحمت نبود که راه مسیحی شدن بسیاری از مردمان فقیر را نیز هموار نمود. در حقیقت مردم کوتاه نگر چنین می اندیشند که اگر انگلیس به این قاره حکومت نمی کرد این کشور از داشتن راه آهن و جاده های خوب محروم می شد.

دلایل ذکر شده برای روشن شدن اذهان آنان کافی است . از ستایشگران برکات بریتانیا، یوسف کمبل پوش [۲] ، جانسی و حالی [۳] و نیز تعدادی دیگر از دانشوران را نیز می توان نامبرد، اما در مورد «حالی» چنین می توان گفت که اشعار وی در حقیقت نتیجهٔ بندگی و بیچارگی بود . صدای اصلی او این است:

صحرا مین کچھ بکریون کو قصاب چراتا پھرتا تھا

دیکھ کے اس کو سارے تمھارے آگئے یاد احسان همین [۴]

قابل توجه است که این جاده ها و شبکه های راه آهن و دیگر وسایل سریع‌السیر حمل ونقل به این دلیل به وجود آمدند که همه اینها وسایل مورد نیاز استعمارگران فرنگی تبار بودند. این وسایل فقط برای تبلیغ مسیحیت مورد استفاده قرار نگرفتند بلکه برای لگد کوب کردن تمام نهضتهای محلی خواهان آزادی نیز استفاده شدند. داستان این استعمار اقتصادی بسیار درد آور است. اس .اس. تاربرن حدود یک قرن پیش درکتاب خود با نام : "Asiatic Neighbours" نمای حقیقی این استعمار اقتصادی را ارائه کرده است. وی می‌نویسد :« چرخهای نخ ریسی دستی هندوستان ، نمی توانستند با کارخانه‌های نخ ریسی انگلیس به رقابت بپردازند ، مردم هندوستان از حق حفاظت از صنایع و حرف بومی خود محروم شدند ، تاجایی که در پنجاه

---

1 - "India as a mission field"

۲ - یوسف کمبل پوش ، سفرنامه نویس است. وی نخستین سفرنامه خود راباعنوان «عجائبات فرنگ» در مورد سفر به اروپا به نگارش در آورد. این سفرنامه اولین سفرنامه در زبان اردو است. نویسندهٔ مقاله مورد نظر جناب دکتر تحسین فراقی این کتاب سودمند را در حدود سال ۱۹۸۳میلادی به چاپ رسانید.

۳ - حالی : مولانا الطاف حسین حالی شاعر و منتقد معروف (۱۸۳۷ تا ۱۹۱۴ میلادی)

۴ - قصابی در صحرا تعدادی بز را می چراند ، این منظره مرا به یاد نیکی های تو انداخت.

سال بعد تقریباً دومیلیون بافنده و خانواده های آنان از حرفهٔ آبایی خود محروم شده ازگرسنگی جان سپردند، در حالی که در همان زمان مردمان شهر منچستر به قیمت محرومیت آنان ثروتمند تر می شدند»[1]

پذیرفتن این واقعیت نیز بسیار ضروری است که بر هر نقطه از مشرق زمین و جهان سوم که استعمار قدم می‌نهاد روحانیون کلیسا ، مبلغین مسیحیت و مستشرقین با تمام توان از آن پشتیبانی می کرده اند . تمامی این واقعیات را علامه اقبال به خوبی می دانست به همین خاطر می فرماید :

متاع غیر په هوتی هے جب نظر اس کی — توهین هر اول لشکر کلیسا کے سفیر[2]

جالب اینجاست که نود و هشت در صد از مستشرقین خودداز مبلغین مسیحیت بوده اند. پی بردن به این مسئله که تمدن غربی به مسلمانان و ساکنان مشرق زمین چه «نوادراتی » عطا کرده است ، در مجموعهٔ «ضرب کلیم » قطعه‌ای با نام «اروپا و سوریه » سروده شده است که می توان آن را به تمام اقوامی که تحت استعمار جسمانی یا ذهنی عرب می باشند، تعمیم داد. ابیات ذیل تا حدود زیادی روشنگراین مطلب است که در عین حال نیش دار نیز می‌باشد»:

فرنگیون کو عطا خاک سوریانی کیا — نبی عفت و غمخواری و کم آزاری
صله فرنگ سے آیا سوریا کے لیے — مئی تمار هجوم زنان بازاری[3]

جهان غرب از سویی ، از اینکه به بیشتر ممالک شرقی پدیدهٔ ، «می و قمار و هجوم زنان بازاری» هدیه کرده است، بسیار مسرور است .البته اگرچه به خاطر این نکته غمگین نیز هستند که :چرا بعضی از این کشورها از این «نعمتها» و«فضائل» محروم هستند. آنان این سری ممالک را بی بهره از فرهنگ و تمدن می انگارند. نظم اردوی علامه با نام « انتداب » در این باب بسیار ماهرانه سروده شده است که البته دارای طنزی نیش دار ودر عین حال گویا است :

---

۱ - Asiatic Neighbours ، بامراجعه به کتاب A Look at the West (میجر جنرل محمد اکرم) ص ۶۸.

۲ -زمانی‌که چشم‌او(استعمار غرب)به اموال دیگر می‌افتد پیش قراولان سپاهش سفرای کلیساهستند.

۳ - خاک سوریه به فرنگیان ، نبی عفت و غمخواری و کم آزاری هدیه نمود و در مقابل آن برای سوریه از فرنگ هدیه «می و قمار و هجوم زنان بازاری » رسیده است.

کهـان فـرشتهٔ تـهذیب کـی ضـرورت هـ　　نهین زمانه حـاضر کـو اس مـین دشـواری
جهان قمـار نـهین ، زن تـنک لبـاس نـهین　　جهان حـرام بتـاتـ هـین شـغل مـیخواری
بدن مین گرچه هـاک روح ناشکیب و عمیق　　طـریقهٔ اب وجـد سـ نـهین هـ بـیزاری
نـظر وران فـرنگی کـا هـ یـهی فـتوی　　وه سر زمین مدنیت سـ هـ ابـهی عـاری [1]

نتیجهٔ همین کج بینی است که غرب دچار این مسائل خوفناک اجتماعی شده است. وضعیت نابهنجاری که به خاطر شراب و قمار وزنان بازاری در غرب به وجود آمده ، برای خود اندیشمندان غربی نیز مسئله ساز شده است. ولی باسازشهای حکام و سرمایه داران ، صنعت شراب سازی روز به روز در حال افزایش است. بزرگترین منبع در آمد خانوادهٔ «کنیدی» گفته می‌شود از شراب سازی است . تحقیقات در زمینهٔ الکل نشان می دهند که این شیء به جـای تحریک احساسات شاد، موجب خمودگی و افسردگی می شـود وتمـام آن قوای والای انسانی که در واقع ادارهٔ بخش قوای پست انسانی را عـهده دار هستند از کار می‌اندازد.[2]

با اینکه خود جهان غرب از تمام این مسائل آگاه است ولی نتوانسته است راه چاره ای برای آن بیندیشد، و شاید در صدد علاج این واقعه نیست. در پس پرده این حادثه افسوسناک ، آن تصور از آزادی مطلق کار فرماست که خود نتیجه بی حریم بود تمدن فرنگی است. ضرب المثل تأسف بار :"All is the fair in love and War" خود محصول همین کج فهمی وبیراهه روی است.

آن زمان که جنگ برای تصرف زمین ، نام دیگر گـرسنگی مـی شـود وعشق صرفاً مترادف تشنگی جنسی می گردد، این چنین مقوله هایی ساخته می شوند.انسان قرن بیستم با دو جنگ بسیار هولناک جهانی روبرو شـد و امروز نیز این خطر هر لحظه او را تهدید می کند. میلان کندیرا قصه نویسی دانشمند از جمهوری چک سلواکی در کتاب خود با نام Art of Novel مصائب به وجود آمده به خاطر برتری تمدن غربی را باخاطری بسیار رنجور چنین بیان کرده است: « این قول دکارت بسیار مشهور است که (انسان آقا و ناظم

---

۱ - نیازی به فرشته تمدن وجود ندارد و عصر کنونی در این باب بامشکلی روبرو نیست در جایی که قمار نیست، زن تنک لباس نیست درجایی که مشغله میخواری حرام خوانده‌می‌شود اگرچه در جسم او روحی ناشکیب و عمیق وجود دارد ، لیکن از روش قدما و آباء و اجداد اظهار بیزاری نمی‌کنند و سرزمینی با اوصاف فوق ، در نظر نظریه سازان فرنگی از مدنیت بی بهره است.

۲ - برای آگاهی از اثرات منفی شراب خواری و پرورش خوک به کتاب A look at the west باب یازدهم مراجعه شود.

طبیعت است » این معجزه گر میدان علم و تکنولوژی و این دارندهٔ عنوان آقا و ناظم طبیعت اکنون چنین احساس می کند که هیچ چیز در ملکیت خویش ندارد. او اکنون آقای جهان طبیعت نیست زیرا در این سیاره ، طبیعت رو به نابودی است. این انسان آقای تاریخ نیز نمی باشد، زیرا تاریخ نیز تحت سیطرهٔ او در نیامده است. او حتی سرور خویش هم نیست ، زیرا که او غلام نیروهای بی منطق خویش شده است. اگر خدا رفته است و انسان نیز آقایی نمی کند، پس آقا کیست؟ در واقع این سیاره بدون هیچ مالک وآقایی در خلأ در حرکت است و این «کم وزنی هستی غیر قابل تحمل»[1] است.
حقیقت این است که نظریه « فوق بشر منهای خدا»ی نیچه و نظریه «فوق ملی» تروتسکی خود باید منجر به این نتیجه هولناک می شد. آنچه اقبال از زبان مولانای روم در مورد نیچه گفته است به همان میزان دربارهٔ گمراهی، حیرانی، فلسفه گوناگون ومتضاد آن،بی آبرویی و محرومیت از ایمان تمدن غربی صادق است.

مرد ره دانی به نور اندر فرنگ	پس فزون شد نغمه اش از تار چنگ
راه‌رو را کس نشان از ره نداد	صد خلل در واردات او فتاد
مستی او پر زجاجی را شکست	از خدا ببرید و هم از خود گسست [2]

در اینجا بیان این حقیقت نیز بسیار ضروری است که علامه اقبال تمدن غربی را به طور کامل مردود نمی داند. وی به عنوان یک حکیم روشن ضمیر و دارای طبیعت متوازن ، جنبه های مثبت آن را قابل پیروی می داند. او در غرب روح بی قرار سرگردان در پی دستیابی به حقائق علمی وتجسس در ماهیت آن را مستحق تحسین می دانست مصداق این ادعا ، شعری باعنوان« شعاع امید » از مجموعه ضرب کلیم است که از زبان یک حور با نگاهی سرزنده و یک شعلهٔ با روح ، به اظهار این حقیقت جاودانه پرداخته است :

مشرق سے هو بیزار نه مغرب سے حذر کر   فطرت کا اشاره هے که هر شب کو سحر کر[3]

به طور قطع مشرق ، خاستگاه نور ومغرب جایگاه ظلمت است ولی نباید

۱ - عبارت انگلیسی آن به این شرح است :"Unbeatable lightness of Being"
۲ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش صفحه ۳۵۴.
۳ - نه از مشرق بیزاری بجوی و نه از مغرب دوری کن . تقاضای طبیعت این است که هر شب را به سحر باید رساند.

فراموش کرد که به یک اشاره دست قدرت الهی در مشرق آفتاب غروب می‌کند ودر همان زمان در مغرب طلوع می نماید. نگاه علامه به هر نسبت که عوارض تمدن غربی را می دید به همان اندازه در اوضاع و عناصر تمدن شرقی نیز عمیق بود. بهترین نمونه تقابل بین شرق و غرب را در یکی از دوبیتی‌های وی که خود این دوبیتی نمونه خوبی از ایجاز نیز هست می توان مشاهده نمود:

به روما گفت با من راهب پیر — که دارم نکته ای از من فراگیر
کند هر قوم پیدا مرگ خود را — ترا تقدیر و ما را کشت تدبیر

به همین دلیل علامه، احساس غرور به زمان حال و تسلیم تقدیر بودن مشرق یا مسلمانان را صریحاً رد می کنند و حقیقت را در یک بیت چنین بیان می کنند:

تقدیر کی پابند نباتات و جمادات — مؤمن فقط احکام الهی کا هے پابند[1]

اگر تمام سرمایه نوشتاری علامه را در شعر و نثر تحت بررسی قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که باوجود اعتراف وی به جنبه های مثبت موجود در تمدن غربی، جنبه های منفی موجود در آن را فائق می داند و برای بیان و اعلان این نکات از قدرت شعر گویی خویش به نحو احسن استفاده کرده ، با امت اسلامی به ویژه و با بنی نوع بشر به طور عام به غمخواری پرداخته است.

«سخنی به نژاد نو » شعری در جاوید نامه و «نصیحت پیر مردبلوچ به پسرش » در ارمغان حجاز، هر دو دارای یک پیام جاودانه برای ملل اسلامی هستند:

دنیا کو هے پھر معرکه روح و بدن پیش — تهذیب نے پھر اپنے درندون کو ابھارا[2]
الله کو پامردی مؤمن په بھروسا — ابلیس کو یورپ کی مشینون کا سهارا
اخلاص عمل مانگ نیاکان کهن سے — شاهان چه عجب گر بنوازند گدارا

* * * * *

۱ - نباتات و جمادات پای بند سرنوشت هستند. مؤمن فقط پای بند احکام الهی است نه سرنوشت .

۲ - دنیا دو باره با جنگ روح وبدن مواجه خواهد شد. زیرا تمدن دوباره درندگان خویش را برانگیخت خدا به ایستادگی و مقاومت مؤمن اعتماد دارد و ابلیس به مسیونرهای اروپایی متکی است از آباء و دنیا کان کهن خود اخلاص در عمل بطلب زیرا که : شاهان چه عجب گر بنوازند گدارا.

روزینه انجم نقوی[1]

مرزهای جغرافیایی و مسلمانان
در دیدگاه اقبال لاهوری

آخرین مقاله اقبال (به زبان اردو) تحت عنوان فوق در روزنامه «احسان» لاهور به چاپ رسید. این مقاله در جواب مقاله مولانا حسین مدنی باعنوان «اسلام و قومیت» نوشته شده است. ارزش والای این مقاله برای جلب توجه به نظریهٔ پاکستان و تشخص ملی مسلمانان شکّی نیست. همین تشخص ملی بود که سبب شد پاکستان به وجود بیاید. برای اینکه در شبه قاره ملتهای مختلف زندگی می کردند ولی مسلمانان از هر حیث، ملیت و تشخص جداگانه‌ای داشتند.

بااینکه همیشه شعار ملت متحد در شبه قاره به گوش می رسید ولی اغلب مسلمانان هیچ وقت بااین نظریه موافقت نکردند. اگرچه برای از بین بردن وحدت ملی و تشخص ملیت مسلمانان نهضت های مختلف برپا گردید و رهبران مانند مسلمانان حضرت مجدد الف ثانی ، شاه ولی الله نیز در جواب این نهضت ها «نهضت اصلاحی» و مانند آن را تشکیل دادند. حضرت مجدد الف ثانی در عهد پادشاه اکبر و جهانگیر شعار «ملت ما جداست» را سرداد و همچنین سرسید احمد خان اولین کسی بود که برای مسلمانان هند سیاستمدارانه لفظ «قوم» را به کار برد. ایشان با مطالبهٔ کانگرسی *[2] که براساس نظام جمهوری اروپایی بود، مخالفت نمودند و در سخنرانی خودشان گفتند: «پیشنهاد کانگرس دربارهٔ آن کشور که در آن دو ملت باهم زندگی می کنند خلاف مصلحت است».

براساس این نظریه، مسلمانان همیشه تشخص ملی خود را حفظ نمودند. اگر این احساس زنده نبود آن وقت مسلمانان در شبه قاره از بین می‌رفتند. از نوشته های علامه محمد اقبال تا ۱۹۰۵م فهمیده می شود که

---

۱ - مدرّس گروه فارسی دانشگاه اسلامیه بهاولپور.

* - ایشان حتی واژهٔ کانگریسی را نیز دوست نداشتند.

ایشان اول معتقد به وطنیت جغرافیایی بودند برای همین ایشان قائل به وحدت هندو و مسلم بودند همانطوری که در اشعار ملی هندی می فرمودند.

مذهب نهین سکهاتا آپس مین بیر رکهنا　　هندی هین هم وطن هے هندوستان همارا

وقتی که اقبال لاهوری نظریهٔ خود را به دقت مطالعه نمود به این نتیجه رسید که نظریهٔ غربی برخلاف وحدت وطنیت انسانی است که این نظریه انسانیت را در مرزهای جغرافیایی اسیر می کند و در شعر خود اشاره هم نمود.

اقوام مین مخلوق خدا بتتی هے اس سے　　قومیت اسلام کی جڑ کٹتی هے اس سے

در نامه ای به دکتر نکلسن نوشت :

اسلام سرسخت ترین حریف عقیدهٔ رنگ و نسل بوده است و این بزرگترین سنگ است که در راه هدف انسانیت وجود دارد. می بینیم که عقیدهٔ قومیت که اساس آن نسل یا مرز کشور جغرافیایی است در دنیای اسلام دارد به مقام اعلی می رسد و مسلمانان هدف اخوت جهانی را فراموش کرده و به این عقیده تمسک پیدا کرده فریب می خورند . این عقیده قومیت را در محدودهٔ ملک و وطن مقید می کند . بنابر این من به عنوان یک مسلمان و همدرد بنی نوع یادآوری می کنم که وظیفهٔ حقیقی آنها نمو و ارتقاء همه آدم است»(۱).

پس اقبال لاهوری نظریه «هر ملک ملک ما است که ملک خدای ما است» را قبول داشت در اواخر ۱۹۳۷ یا اوائل ۱۹۳۸ م همنوای نیشنل کانگرس هند مولانا حسین احمد مدنی در بعضی از سخنرانیها تاکید می‌کند که :

«در زمان موجود اقوام از اوطان بوجود می آیند نه از نسل و مذهب. ببینید ! تمام کسانی که در انگلستان زندگی می کنند یک قوم به شمار می‌آیند و همین وضع در آمریکا ، ژاپن و فرانسه وجود دارد»(۲) .

اقبال لاهوری ازین کلام این نتیجه را گرفت که در نزد ایشان اساس قوم یا قومیت بر وطن است و این برای اقبال لاهوری باعث اذیت بود. به قول پروفسور عثمان :

«این جمله از زبان افراد غرب زده یا غیر مسلم مثل پندت نهرو باعث تعجب نبود ولی این کلمات از زبان یک عالم که وابستگی اش با مرکز دینی

مثل دیوبند است، ادا شده است. لذا نه تنها باعث تعجب بلکه باعث اذیت نیز هستند»(۳) .

و این تعجب و ناراحتی اقبال در قطعه زیر اظهار شد :

عجم هنوز نداند رموز دین ورنه سرود بر سر منبر که ملت از وطن است

ز دیوبند حسین‌احمد این چه بوالعجبی است چه بی خبر ز مقام محمد عربی است

به مصطفی برسان خویش را که دین همه اوست

اگر به او نرسیدی تمام بولهبی است (۴)

بعد از چاپ این قطعه پیروان مولانا مدنی بشدت ناراحت شدند و در جواب این قطعه، قطعات زیاد می‌نوشتند و قول مولانا را تائید می‌کردند. مقاله‌ها نوشته شد و در همین ردیف این مقاله اقبال نیز «مرز جغرافیایی و مسلمان » به چاپ رسید. در این مقاله یک بار دیگر اقبال لبادهٔ اصل انسانیت‌کش وطنیت جدید را پاره کرد و در مقابل آن پیام جهانی اسلام را با دلائل کافی ابلاغ نمود که مبنی بر جمع نمودن بنی آدم است. مثلاً می‌فرمایند :

«اعتراض آن وقت جا دارد وقتی که گفته شود که در زمان حال اقوام از اوطان تشکیل می شوند و به مسلمانان هند مشاورت داده شود که آنها این نظریه را اقتداء کنند که با این مشاورت نظریهٔ قومیت جدید فرنگ برای ما روشن می شود که اهم آن جنبهٔ دینی دارد»(۵).

خیلی وقت بود که اقبال نظریهٔ وطنیت را رد می کرد . زیرا پذیرش آن باعث بود که وحدت دینی اسلام شکسته شود.

به اعتبار اصطلاح جغرافیایی این امر با اسلام متصادم نیست زیرا که اقوام به اوطان و اوطان به اقوام نسبت داده می شوند و طبیعی است که هر انسان وطن را دوست دارد ولی در ادبیات سیاسی مفهوم وطن را روشن کرده می‌فرمایند:

«ولی در زمان حال در ادبیات سیاسی مفهوم وطن فقط جغرافیایی نیست بلکه وطن یک اصول است به این اعتبار هیئت اجتماعیه انسانی یک جنبهٔ سیاسی نیز دارد و اسلام نیز قانون هیئت اجتماعیه انسان را تائید می‌کند. وقتی که لفظ وطن به مفهوم سیاسی آن به کار می رود آن وقت با اسلام تضاد پیدا می‌کند».(۶).

چونکه اسلام از لحاظ جغرافیایی لا محدود است و پیغام آن جهانی

است و آن را در یک کشور یا خطه نمی توان محصور کرد. همینطور در جای دیگر می فرمایند:

«چیزی که اسلام به آن خاتمه داد نمی توان آن را برای تنظیم سیاسی مسلمانان اصل و اساس قرارداد. پیامبر اسلام از زادگاه خودش هجرت نمود و زندگی و رحلت آن حضرت «ص» در مدینه در حقیقت به طور غیر مستقیم به همین مطلب اشاره دارد»(۷).

و به همین علت است که هر دستور العملی که غیر اسلامی باشد از نظر اقبال غیر معقول و مردود است زیرا اسلام نظام اجتماعی است برتر و اینجا در مسئله قومیت وی نظر اسلام را مطرح می کند.

«چیزهایی که بنده از قرآن فهمیده است طبق آن اسلام تنها داعی اصلاح اخلاق انسان نیست بلکه در عالم بشریت و در زندگی اجتماعی بشر نیز خواستار انقلاب اساسی تدریجی می باشد. انقلابی که نظر قومی و نسلی آنها را عوض کرده فقط ضمیر انسانی را در نظر داشته باشد.... و این اسلام بود که اول از همه به نوع انسان پیام داد که اساس دین قومی، نسلی، انفرادی و شخصی نبوده بلکه خالصاً انسانی است و هدف دین باهمه امتیازات فطری، متحد و منظم کردن بشر است و این دستور را نمی توان بر اساس قوم و نسل عملی کرد.»(۸)

اقبال چقدر خوب ما را با تعلیمات اسلام آشنا می‌کند که اسلام چه می‌خواهد ؟ و در اسلام نظریهٔ قومیت چیست؟ نظریه قومیت یعنی انقلاب اساسی و کامل که کاملاً نظر قوم و نسل را عوض کرده فقط ضمیر انسانی را در نظر داشته باشد.

پس از آن اقبال نظریهٔ وطن مولانا مدنی را مورد بحث قرار می دهد که ایشان در سخنرانی خودش از لفظ قوم و ملت استفاده نمود و اساس آنرا وطن قرارداد. علامه اقبال ازین دو مطلب اینگونه دربارهٔ مسلمانان شبه‌قاره نتیجه‌گیری می‌کند:

۱ - مسلمانان از حیث قوم یک چیز و از حیث ملت چیز دیگرند.

۲ - چونکه از حیث قوم آنها هندی هستند لذا باید با هندی های دیگر مربوط و منضم شوند. بنابر این مذهب و سیاست جدا هستند.

طبق نظریه فوق مسلمانان دو تا جنبه دارند یک جنبهٔ مذهبی و دومین

سیاسی و تلقین نمودند که مذهب یک مسئله شخصی است . لذا باید پیش خود نگه داشت و بعلت این نظریه به تشخص قومی مسلمانان لطمهٔ شدیدی وارد شد در حالیکه اگر اساس نظریهٔ پاکستان ببینیم همین چیز باعث شد که کشور مجزا میخواستند تا مسلمانها بتوانند آنجا طبق قوانین اسلامی زندگی کنند یعنی بوجود آمدن پاکستان در واقع بوجود آمدن کشور اسلامی بود، نه که کشور غیر اسلامی - بلکه در اسلام مذهب و سیاست لاینفک (جدایی ناپذیر) هستند و از یک دیگر جدا نیستند. بعد از این نظر عمیق اقبال بازهم معترف است که ایشان عالم دین نیستند و متخصص زبان عرب نیستند.

قلندر جز دو حرف لا اله کچھ بھی نہیں رکھتا

فقیه شهر قارون هے لغت های حجازی کا(۹)

سپس اقبال تفریق فرضی لفظ « قوم و ملت » را عالمانه مورد بحث قرار می‌دهد که طبق قول مولانا مدنی معنی قوم «جماعة الرجال فی الاصل دون النساء» است و به اعتبار لغت در قوم زنان به شمار نمی آیند در حالی که در قرآن هرجا که قوم موسی و قوم عاد ذکر شده است وجود زنان نیز در مفهوم آن وجود دارد. دوم اینکه معنی «ملت» دین و شریعت نیز هست اگرچه دین و ملت کفار نیز است «این ترکت ملة قوم لایومنون بالله» یعنی یک قوم میتواند یک ملت شود ولی هیچ جا نیامده است که یک ملت یک قوم باشد و بعد ازین توضیح اقبال نتیجه گیری می‌کند که افرادی که از اقوام و ملل مختلف جدا شده اند و به ملت ابراهیمی پیوسته‌اند خدای متعال آنها را نه یک قوم بلکه در مقام یک ملت یاد کرد یعنی ملت یا امت جاذب است و اقوام نمی توانند جاذب باشند . علامه اقبال همچنین می فرمایند:

«در عهد حاضر احوال زمان، علمای هند را مجبور کرده است که آنها حرفهایی بزنند و تأویلهایی کنند که منشأ آنها قرآن و نبی«ص» نیستند ... افراد بنی آدم فقط یک تقسیم دارند : موحد و مشرک و در دنیا فقط دو تا ملت وجود دارند و ملت سومین وجود ندارد. در مقابل امت مسلمه فقط یک ملت وجود دارد و آن «الکفر ملة واحدة» است (۱۰) . علامه اقبال با بیان مقام محمدی«ص» این مقاله را زینت می بخشد که : قبل از بعثت قوم ایشان (ص) «قوم» بود و آزاد بود. ولی وقتی که امت محمد مصطفی«ص» می خواست به وجود بیاید، مقام «قوم» ثانوی شد. افرادی که مطیع ایشان (ص) شدند، همه

آنها امت مسلمه یا ملت محمدیه شدند. اول آنها اسیر ملک و نسب بودند ولی پس از اینکه شرف به ملت محمدیه شدند، ملک و نسب اسیر آنها شد. یعنی در واقع آنها از هر نوع اسیری ملک و نسب آزاد شدند و همین پیغام محمدی«ص» است.

کسی که پنجه زد ملک و نسب را	نداند نکتهٔ دین و عرب را
اگر قوم از وطن بودی، محمد«ص»	ندادی دعوت دین بولهب را(۱۱)

از این استدلال این نکته به اثبات می رسد که امت محمدیه از مکان، وطن، قوم، نسل، نسب وغیره آزاد است و چنانچه نظریهٔ وطنیت مولانا مدنی را بپذیریم در اساس اسلام شکوک زیادی ایجاد می شوند. در شبه قاره بعد از بیداری سیاسی، مسلمانان آزادی‌خواه می خواستند بدانند که بعد از آزادی چه می‌شود؟ حیثیت ایشان چه خواهد بود؟ ولی تصور می کردند که شاید این سؤال خلاف حریت پسندی باشد بنابر این هیچکس جرات نمی کرد که بپرسد ولی علامه اقبال لاهوری توضیح این مسئله را مطرح کردند.

«از حیث مسلمان بودن برما واجب است که سدّ غلامی انگلیس را شکسته به حکومت ایشان خاتمه بدهیم و از این آزادی هدف ما آن نیست که اسلام پایدار باشد و مسلمانها قوی باشند ولی حکومت انگلیس برآن اصل دوام پیدا کند زیرا یک باطل را از بین بردن برای اینکه باطل دوم دوام پیدا کند معنی ندارد»(۱۲).

این همان نظریه‌ای است که نظریه پاکستان بر آن اساس قرار گرفته است. بنابراین مسلمانها علمدار قومیت اسلامی هستند قومیتی که برخلاف قومیت غربی است. اسلام تمام بنی آدم را به سبب توحید برادر می داند در حالیکه قومیت غربی دشمن وحدت انسان و اتحاد بود و قومیت غرب انسانها را بنا برزبان ، رنگ ، نسل و اغراض اقتصادی درگروههای حربی (متحارب) تقسیم می‌کرد و اسلام در مقابل آن جامعه انسانی را از حدود رنگ و نسل ، زبان و اغراض اقتصادی آزاد ساخته به توحید آشنا کرد. قبل ازین نیز اقبال در سخنرانی اش «نظر عمرانی برملت بیضاء» را توضیح داده بود.

«حقیقت اسلام برای ما همین نیست که اسلام فقط یک مذهب است

بلکه خیلی بیشتر از این است . در اسلام مفهوم قومیت با خصوصیات کامل آن نهفته است ... طبق تصور اسلامی وطن یا خانهٔ ابدی ما آن است که در آن زندگی می کنیم نسبتی که بین انگلستان و انگلیسی ، آلمان و آلمانی برقرار است همان نسبت بین اسلام و مسلمانها است»(۱۳) .

بقول دکتر ایس.ایم.منهاج الدین«... اسلام تصور وطنیت پرستی را نفی می کند بنابر این ایشان برای مسلمانها به علت جذبهٔ برادری انسانی جهانی و تعلیمات اسلامی تمام جهان را وطن مسلمانها قرار داده اند . مسلم هین هم وطن هین سارا جهان همارا (۱۴) اساس دیگر ملت اسلامیه ایمان و عقیده و ابدیت و آفاقیت رسالت محمدی«ص» است

«خاص هـ ترکیب مین قوم رسول هاشمی»

لذا وسعت اسلام و مسلمان منحصر به وطن نیست وهمین خلاصهٔ مقاله اقبال است. اگرچه سعی و کوشش طاغوت هم همین است که تصور وطنیت در کشورهای اسلامی پذیرفته شود و عصبیت و دشمنی به علت این تصور به وجود آید تا اتحاد ملت اسلامیه را پاره کرده آنان را تحت کنترل خود قراردهد.

علامه اقبال وطن دوست است نه وطن پرست بنابر این می فرمایند :

«درست است حب وطن یک امر طبیعی است و جزء زندگی و اخلاق انسان است ولی چیزی که از همه بیشتر لازم است مذهب انسان ، فرهنگ او و رسوم ملی او است و همین امور هستند که انسان باید برای آنها زندگی کند و برای همین امور باید انسان جان خود را فدا کند»(۱۵).

جای دیگر در مقالهٔ خودش «مسلم و ثقافت» می نویسد :

«مسلمانان، مذهب، فرهنگ، عزت و آبروی خودشان را فقط تحت پوشش حکومت اسلامی می توانند محفوظ نگه دارند»(۱۶).

در واقع همین استقرار حکومت اسلامی باعث تشخص قومی مسلمانان شد. حکومت اسلامی که مردم در آن طبق رسوم و فرهنگ اسلامی زندگی کنند.

به طور مختصر می توان گفت که تنوع فکر، صداقت ، تعمق نظر اقبال برای راهنمایی دائمی ما ارزش دارد بویژه آنکه در مقاله اقبال گذشته نزدیک را می‌توان دید در حالی که برای آینده نیز چراغ هدایت است.

منابع و مراجع

۱ - شیخ عطاء الله (مرتبه) اقبالنامه ، حصه اول ، لاهور، ۱۹۵۱م، ص ۴۶۸.

۲ - حسین احمد مدنی ، متحده قومیت اور اسلام ،لاهور، ۱۹۵۷م، ص ۴.

۳ - محمد عثمان، اقبال کی عظیم نثر، مکتبۂ جدید لاهور، بار دوم ۱۹۷۵م،ص ۱۷۰ .

۴ - اقبال ، ارمغان حجاز ، لاهور ، ۱۹۴۴م.

۵ - عبدالواحد معینی (مرتبه) مقالات اقبال، آئینه ادب لاهور ، بار دوم ۱۹۸۲م ص ۲۶۳.

۶ - ایضاً ، ص ۲۶۴ .

۷ - شذرات فکر اقبال ، جاوید اقبال (مرتبه) افتخار احمد صدیقی (مترجمه) ، بزم اقبال لاهور ، لاهور ، ص ۸۳.

۸ - مقالات اقبال ، ص ۲۶۵ - ۲۶۶ .

۹ - ایضاً ، ص ۲۷۰ .

۱۰ - ایضاً ، ص ۲۷۳ - ۲۷۴ .

۱۱ - ایضاً ، ص ۲۷۵ .

۱۲ - ایضاً، ص ۲۷۹ .

۱۳ - ایضاً، ملت بیضا پر ایک عمرانی نظر، ۱۶۴ .

۱۴ - ایس ایم منهاج الدین ، تصورات اقبال ، لاهور، بار اول ۱۹۸۹م، ص ۹۴ .

۱۵ - ابوالحسن علی ندوی ، نقوش اقبال ، کراچی ، ۱۹۷۹م، ص ۲۸۰ .

۱۶ - محمد حنیف شاهد ، مفکر پاکستان ، لاهور ، ۱۹۸۲م، ص ۱۱۷ .

* * * * *

دکتر ساجد الله تفهیمی [1]

فردوسی و اقبال
(بعضی از ارزشهای مشترک بین دو شاعر ملی)

می گویند حکیم ابو القاسم فردوسی شاعر ملی ایران است و علامه محمد اقبال لاهوری شاعر ملی پاکستان و همین شاعر ملی بودن اولین و مهمترین ارزش مشترک بین فردوسی و اقبال می باشد.

شاعر ملی کیست؟

این سوال مختصر جواب بسیار مفصلی را ایجاب می‌کند ولی محدودیت مقاله و کمبود فرصت اجازهٔ این امر را نمی دهد. باز هم به طور خلاصه می توان گفت که شاعر ملی آن است که در سراسر کلام خود ملت و موضوعات ملی را سرمایهٔ سخن قرار داده و مهمات تاریخی و سیاسی و ویژگیهای اجتماعی و اخلاقی وسنتهای فرهنگی و ادبی ملت خود را در آثار شعری و ادبی حفظ نموده باشد.

شاعرملی‌آن است که همهٔ تواناییهای شخصی و روحی و استعدادهای فطری و ذهنی و صلاحیتهای شعری و ادبی خود را در راه تعالی و استحکام و صلاح ملت به کار انداخته باشد.

شاعر ملی کسی است که به وسیلهٔ اشعار پرجوش و دل‌انگیز در اعماق اذهان و قلوب هموطنان خود جذبات و عواطف ملی ومیهن دوستی را ایجاد و راسخ کرده آنان را در راه نیل به اهداف ملی ومقاصد اجتماعی به راه راست راهنمایی کند؛

شاعر ملی کسی است که در جهان شعر و ادب سنتها و روشهای نوین و

---

۱ - استاد گروه زبان فارسی دانشگاه کراچی - پاکستان .

محکم از خود باقی گذاشته تا قرنها در طبقات مختلف مردم متداول و مورد استفاده و تقلید باشد،مخصوصاً عموم شعرای آن ملت تحت تأثیرات شدید کلامش قرار گرفته همان راه او را بپیمایند و در پیشبرد کار آغاز کرده او ساعی و کوشا باشند؛

و در آخر شاعر ملی کسی است که ملتش با اعتراف به خدمات ادبی و فرهنگی بالاتفاق او را به خطاب " شاعر ملی " سرفراز فرموده باشد.

حکیم ابو القاسم فردوسی از یک طرف و علامه محمد اقبال لاهوری از طرف دیگر همین افتخار شاعر ملی بودن را از ملتهای خود دارند.

البته پیش از اینکه موضوع اصلی سخن را ادامه دهیم، باید توجه خوانندگان محترم را به چند نکته جلب کنیم:

اول اینکه تصور ملت در اذهان هر دوشاعر بزرگوار از هم متمایز و متفاوت بوده است.وقتی که فردوسی شاهنامه را می سراید، ظاهراً تصور ملت در ذهن او ملت ایرانی می باشد و او در سراسر شاهنامه گویا همین تصور را از ملت دارد. البته تصور ملی علامه اقبال وسیعتر و در برگیرنده همهٔ ملت اسلامیه می باشد و تمام نظریات و افکار ملی او از همین تصور ملی سر چشمه می‌گیرد.

دوم اینکه اگرچه در بادی النظر و ظاهر احوال وجه خاص مشترک میان این دو شاعر ملی به نظر نمی خورد چنانکه مثلاً فردوسی تاریخ ملی قدیم ایران را به ترتیب خاصی ضبط و تحریر کرده است، ولی علامه اقبال هدف تاریخ نویسی را پیش نظر نداشته و اصلاً بدین کار دست نزده است ولی باز هم چون ما جنبه ها و اقدار (ارزشهای) مشترک را در آثار ایشان جستجو می‌کنیم، منظور ما اشتراک معنوی و هماهنگی در تمایلات ذهنی و طبعی و توافق در تعیین و تحصیل عالیترین و شریفترین اهداف شاعری و سخنرانی ایشان می باشد.

سوم اینکه به علّت بعد زمانی طولانی هزار ساله بین فردوسی و اقبال ، و نیز به جهت اختلاف احوال و اوضاع تاریخی و سیاسی و اجتماعی در دوره‌های متفاوت هر دو شاعر، مبانی شاعر ملی بودن آنها نیز تفاوت دارد.

البته باوجود این بعد زمانی طولانی یک قدر مشترک از لحاظ تاریخ

اجتماعی و فرهنگی بین هر دو شاعر هم وجود دارد، و آن چنین است که فردوسی در زمانی به وجود آمد که ملت او یعنی ملت ایرانی فرهنگ و تمدن قدیمی خود را در برابر فرهنگ وتمدن اسلامی تا حد زیادی از دست داده و در قرون اولیه اسلامی تا زمان فردوسی در تمام شعبه های زندگانی به یک انقلاب بزرگی دچار و از نتایج آن بهره مند شده بود و اکثر سنتهای قدیمی ملی ومیراثهای فرهنگی باستانی از صفحات تاریخ ایران کم کم محو شده غالباً احساس ملیت اسلامی هم جای احساس ملیت ایرانی را فراگرفته بود.

اقبال نیز هزار سال بعد از فردوسی در عصری به وجود آمد که وضع عمومی ملت او یعنی ملت اسلامیه با وضع عمومی ملت فردوسی یعنی ملّت ایرانی تا اندازه ای شبیه بود. ملت اسلامیه در زمان اقبال یعنی در اواخر قرن نوزدهم ونیمه اول قرن بیستم میلادی در تمام بلاد اسلامیه در کلیه بخشهای زندگانی ، چه از لحاظ دینی و چه از لحاظ دنیوی ، روی به انحطاط داشته و سنتهای روشن گذشتهٔ طولانی خود را از دست داده به جای حفظ اوصاف ظاهری و معنوی و ویژگیهای دینی و فرهنگی خود ، تحت تاثیرات شدید و عمیق فرهنگ غیر اسلامی ملتهای غرب و اروپا قرار گرفته بود.

فردوسی و اقبال هر دو در احیای تاریخ و تمدن ملتهای خود کوششهای فراوان و ثمر بخشی کرده اند؛ به طوری که فردوسی تاریخ چند هزار سالهٔ سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ملت ایران را به صورت شاهنامه نگهداری کرد، و اقبال در حفظ میراث معنوی چهارده قرن ملت اسلامیه در سایر آثار شعری و نثری اردو و فارسی خود کوشش نمود.

از اوصاف مشترک دیگر این دو سرایندهٔ بزرگ یکی این ست که قلب و روح هر دو شاعر سرشار از جذبات و عواطف شدید ملی است، و این سرشاری و سرمستی و دلگرمی در اشعار آنان فراوان وجود دارد. در شاهنامه در مواردی که فردوسی به ذکری از کشور و مردم ایران می پردازد، خیلی حساس می شود ، و بزرگی ها و مفاخر ملت خود را با عواطف شدید ملی تعریف و توصیف می کند. ذکری از بزمهای نشاط و رامش پادشاهان باشد یا توصیف منظره های رزمگاه وسربازی پهلوانان ایرانی ، در تمام این نوع موارد جوش و جذبه و حمیت ملی از اشعار او پیداست.

البته فردوسی در مواردی که ملتش دچار آلام و مصایب و شکست بوده، تحت تأثیر شدید قرار گرفته ، محسوسات الم انگیز و تأثرات ناخوشی و ناراحتی خود را بشدت ابراز می نماید، و در بعضی جایها اظهار این نوع جذبات و حمّیت ملی بتندی می‌گراید تا حدی که بر تعصب و حمیت دینی هم غالب می شود، چنانکه او در ضمن توصیف حمله های مسلمانان که اتفاقاً عرب نیز بوده اند، به سخت ترین الفاظ و درشت ترین لهجه در نامهٔ رستم به سعد بن ابی وقاص از زبان رستم اظهار نفرین کرده می‌گوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار — عرب را به جایی رسید ست کار
که تخت کیان را کند آرزو — تفو باد بر چرخ گردان تفو

همینطور اکثر کلام اقبال دارای این نوع جذبات و عواطف ملی می‌باشد. اقبال به وسیله اشعار و آثار خود کوشیده است تا این احساسات را دردرون ملت یعنی مسلمانان عالم برانگیخته و به هیجان آورده ، آنان را در راه تعالی و استحکام ملّی فعال بکند.

اقبال هم مانند فردوسی اقوام غیر و مخالف ملت اسلامیه مخصوصاً ملتهای غربی را که موجبات زوال و انحطاط مسلمانان عالم را در تمام زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و علمی و دینی و اخلاقی و غیره فراهم آوردند، تحت انتقاد شدید و مورد نفرین و مذمت قرار می دهد. مثلاً در مثنوی " پس چه باید کرد ای اقوام شرق" در منظومه‌ای باعنوان " حرفی چند با امت عربیه" می گوید:

ای ز افسون فرنگی بی خبر — فتنه ها در آستین او نگر
از فریب او اگر خواهی امان — اشترانش را ز حوض خود بران
حکمتش هر قوم را بی چاره کرد — وحدت اعرابیان صد پاره کرد
تا عرب در حلقهٔ دامش فتاد — آسمان یک دم امان او را نداد

البته هر دو شاعر جریان وقایع دردناک تاریخی و سیاسی و حوادث

ملی را از دیدگاه عبرت مشاهده می کنند و با درد ودلسوزی تمام تاثرات درونی خود را اظهار می نمایند. فردوسی در شاهنامه این روش را رعایت کرده است که علاوه بر موارد دیگر، در پایان دورهٔ هر پادشاه از باب ملاحظات چند بیت می آورد که متضمن مطالب عبرت آمیزی است که خالی از حکمت و موعظت نیز نمی باشد، چنانکه در آخر داستان کیومرث می گوید:

چو آمد مر آن کینه را خواستار — سرآمد کیومرث را روزگار
جهان سر بسر چون فسانه است و بس — نماند بد و نیک بر هیچ کس
جهان فریبنده را گرد کرد — ره سود پیمود و مایه نخورد

یا در خاتمهٔ ذکر بهرام گور گفته :

دریغ آن کئی فر و آن چهر و برز — دریع آن بلند اختر و دست و گرز
بدو بود آراسته تخت عاج — ز روم و ز چین بستد او ساز و باج
چنان شد که درویش بی نان و آب — چه سود آمدش مردی و جنگ و تاب
چو کم توشه با او برفتن یکیست — همیدون برو داغ و درد اندکیست
چه باید همی پادشاهی و ناز — چو در پادشاهی نمانی دراز
خنک مرد درویش با دین و هوش — فراوان جهانش بمالید گوش
که چون بگذرد زین جهان نام نیک — بماند ازو هم سر انجام نیک

هیمنطور او زوال سلطنت پادشاه معروف و بزرگ اساطیری ایران یعنی جمشید را نیز به عنوان یک نمونهٔ عبرت ارائه می دهد، و در ضمن می خواهد این نکته را روشن کند که با داشتن بزرگی و جلال و شکوه و فر تمام شاهنشاهی ، سبب زوال جمشید درحقیقت احساس تکبر و خود بینی اوست که بالاخره او را به ادعای خداوندی جهان وا داشت . به سزای این ادّعای باطل خداوند جهان جمشید را مجازات نمود، و مردم کشور ایران را از او دلسرد و متنفر کرد، تا اندازه ای که ایشان به جای اوپادشاهی ضحاک ستمکار را قبول کردند. فردوسی این واقعه را بتفصیل و به نحو عبرت انگیزی بیان می‌کند و در ضمن می گوید:

جهان بُد بآرام ازان شاد کام	ز یزدان بدو نو بنو بُد پیام
چو چندین برآمد برین روزگار	ندیدند جز خوبی از شهر یار
جهان سر بسر گشت مر او را رهی	نشسته جهاندار با فرّهی
یکایک بتخت مهی بنگرید	بگیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس	ز یزدان بپیچید و شد نا سپاس
گرانمایگان را ز لشکر بخواند	چه مایه سخن پیش ایشان براند
چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
بزرگی و دیهیم وشاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست
گر ایدون که دانید من کردم این	مرا خوانند باید جهان آفرین
همه موبدان سرفکنده نگون	چرا کس نیارست گفتن نه چون
چو این گفته شد فریزدان ازوی	گسست و جهان شد پُر از گفتگوی
سه و بیست سال از در بارگاه	پراگنده گشتند یکسر سپاه
منی چون بپیوست با کردگار	شکست اندر آورد و برگشت کار
چه گفت آن سخنگوی با فرو هوش	چو خسرو شوی بندگی را بکوش
بیزدان هر آنکس که شد نا سپاس	بدلش اندر آید ز هر سر هراس
بجمشید بر تیره گون گشت روز	همی کاست آن فرّ گیتی فروز
چو جمشید را بخت شد کند رو	بتنگ آوریدش جهاندار نو
برفت و بدو داد تخت و کلاه	بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه
نهان گشت و گیتی برو شد سیاه	سپردش بضحاک تخت و کلاه

اقبال هم جا بجا در کلام خودتلمیحاً اشاراتی راجع به سوانح مهم تاریخ ملی به منظور عبرت انگیزی ارائه می کند. این نوع مواد در آثار اردو و بویژه در منظومه های تصویر درد ، بلاد اسلامیه ، صقلیه ، گورستان شاهی، شکوه جواب شکوه ، شمع اور شاعر ، غره شوال ، مسجد قرطبه ، مسجد قوت الاسلام و غیره فراوان وجود دارد. اقبال در این منظومه ها بویژه حال زار و انحطاط مسلمانان و اسباب و علل آن را با دلسوزی بیان می کند. در آثار فارسی هم این نوع اشعار عبرت آمیز احیاناً به چشم می خورد، چنانکه در کتاب " رموز بیخودی"در ضمن گفتاری راجع به جمعیت ملت اسلامیه سرنوشت امت حضرت موسی علیه السلام یعنی بنی اسرائیل را مایه عبرت دانسته می‌گوید:

در جهـــان جـان امـم جـمعیت است | در نگـــر ســرّ حــرم جـمعیت است
عــبرتی ای مســلم روشــن ضــمیر | از مآل امت مــوسی بگـــیر
داد چــون آن قــوم مــرکز را ز دست | رشـــتهٔ جــمعیت مــلت شکست
آنکــه بــالید انـدر آغــوشش رُسل | جــزو او دانـــنده اســرار کــل
دهــر ســیلی بـر بنـاگـوشش کشـید | زندگی خون گشت و از چشمش چکید
رفت نــم از ریشــه هــای تــاک او | بــید مــجنون هــم نــروید خــاک او
از گــل غــربت زبــان گـم کـرده‌ای | هــم نــوا هــم آشیــان گـم کــرده ای
شـمع مُـرد و نـوحه خـوان پـروانـه اش | مشت خــاکــم لرزد از افســانه اش

یکی دیگر از خصایص مشترک فردوسی و اقبال این است که هـر دو شاعر بزرگوار در زمینه های مخصوص شعری خود شیوه هـای تـازه ای را مطرح کردند که مورد تقلید شعرای ما بعد قرار گرفت. فردوسی در حمـاسه سرایی ملی بلند ترین پایه و مقام منفرد را حائز بوده است. ولو اینکه پیش از فردوسی حماسه سرایی در فارسی آغازگردیده بود و شعرایی مانند ابو شکور بلخی و رودکی سمرقندی و دقیقی طوسی به سرودن منظومه های حماسی پرداخته اند ، ولی این افتخار فقط نصیب فردوسی بوده است که او هنر حماسه سرایی را به منتهای کمال برساند. بعداً بسیاری از شعرای فارسی در ایران و در شبه‌قاره پاکستان و هند به شاهنامه نویسی گراییدند، و شاهنامه های عدیده مانند شاهنامهٔ احمد تبریزی ، شاه نامهٔ قاسمی، شاهنامهٔ تغلق، شاهنامه کلیم ، شاهنامهٔ بختاور خانی ، شاهنامهٔ قدسی ، شاهنامهٔ نادری و شاهنامه شاه عالم وغیره به منصهٔ ظهور آوردند، ولی هیچ یک از آنها به پایهٔ شاهنامهٔ فردوسی نرسید.

علامه اقبال هم مانند فردوسی در جهان شعر و سخن مقام منفردی را داراست . مبالغه نیست اگر بگوییم حماسه سرایی مانند فردوسی در تمـام تاریخ شعر و ادب به وجود نیامده است هیمنطور اقبال نیز در تاریخ شعر و سخن بی مانند است، و کمال هنر او در این است که او از سُنتها و شیوه های قدیمی شعری بویژه از لحاظ معنوی انحراف کرده موضوعات تازهٔ حکیمانه و فیلسوفانه و مربوط به حقایق زندگانی انفرادی و اجتماعی را در شعر و ادب وارد کرد، و آن را از تنگنای اظهارات شخصی خود شاعر یا مدح سرایی او

درباره دیگران ، خارج کرده حدود آن را وسعت داد، و اهداف عالی ومقاصد شریف انسان سازی و ملت سازی را برای شعر و ادب تعیین نمود.

اقبالؒ هم مانند فردوسی مورد تقلید شعرای معاصر ودورهٔ بعد از خود قرارگرفته است. مخصوصاً در کلام شعرای اردوی معاصر شبه قاره تأثیرات معنوی اقبال را می توان مشاهده نمود.آنها هم در تقلید از اقبال شعر وشاعری را از دایره شخصیت پرستی آزاد نموده و موضوعات ملی و اجتماعی را سرمایهٔ شاعری ساخته اند. ولی شاعری جامع‌الکلام و نادر البیان همچو اقبال دیگر به ظهور نرسیده است.

یکی از اقدار (خصوصیات) مشترک دیگر بین فردوسی و اقبال این است که در کلام هر دو شاعر مطالب حکیمانه و نکات فیلسوفانه به فراوانی وجود دارد. باوجود اینکه حکمت و فلسفه رشتهٔ اختصاصی فردوسی نیست ، و ایراد مباحثی مربوط به فلسفه و حکمت هرگز از اهداف شاهنامه نبوده، ولی باز هم فردوسی جا بجا نکات عمدهٔ حکیمانه را در ضمن بیان وقایع ایراد می‌کند. بویژه در پایان هر داستان و واقعه مطالبی مانند ناپایداری جهان و گردش آسمان و بی مهری و بی وفایی زمانه و این نوع مضامین دیگر را با شیوه‌ای مؤثر و حکیمانه اظهار می دارد.اشعار او در توصیف خرد و دانش نمونهٔ عمدهٔ نکات حکیمانه او ست.

کلام اقبال هم مملو از مطالب حکیمانه و فیلسوفانه می باشد. او از فلسفه و حکمت بهرهٔ وافر داشته و در سطوح دانشگاهی به مطالعهٔ دقیق آن پرداخته بوده است و نظرات و افکار مخصوصی دارد که در حوزهٔ اقبالشناسان و اقبالدوستان به عنوان فلسفهٔ خودی و فلسفهٔ بیخودی شناخته می شود. اقبال این نظرات را در دو کتاب مثنوی به نام " اسرار خودی " و " رموز بیخودی" بتفصیل مورد بحث قرار داده است. آثار دیگر او در حقیقت شرح و تفسیر و توضیح نکات دقیق همین فلسفهٔ اوست.

فردوسی و اقبال بنا بر همین شیوهٔ گفتار حکیمانه از طرف حکیمان و دانایان ملتهای خویش به ترتیب افتخار خطاب " حکیم" و " حکیم الامة" را یافته‌اند.

* * * *

اندیشه
و
اندیشه‌مندان (۲)

از : دکتر رضا مصطفوی سبزواری [1]

دو ترجمهٔ سرائیکی ناشناخته از رباعیات خیام و نقد و بررسی آنها

شبه قاره پاک و هند همواره جایگاه و پایگاه زبان و ادب فارسی بوده و بسیاری از متون معتبر این زبان بارها در آن دیار تصحیح و چاپ و انتشار یافته و بسیاری متون ارزنده زبان فارسی نیز با همّت عالمان و عارفان و شاعران آن خطه پهناور و بارآور خلق و ابداع گردیده و متنهای بسیاری شعر یا نثر نیز به زبانهای گونه گون رایج در آن سرزمین، منظوم یا منثور برگردانیده شده است، به گونه‌ای که می‌توان باتوجه به شواهد موجود گفت : کمتر متن معتبر و مهمی در زبان فارسی وجود داشته که به یکی از زبانهای شبه قاره پاک و هند ترجمه نشده باشد و در این میان بعضی متون فارسی چندین بار به برخی زبانهای شبه‌قاره برگردانیده شده است. مثلاً تا سال ۱۳۵۰ ش کتاب کشف المحجوب هجویری پانزده بار، دیوان حافظ بیست و دوبار و گلستان سعدی بیست و نه بار و مثنوی مولانا جلال الدین و همچنین رباعیات خیام هر یک هجده بار فقط (۱) به اردو ترجمه شده است که بی شک پاره ای از ترجمه ها نیز در این آمار (۲) نیامده است . جای نهایت شگفتی است که گاه شهرت و آوازهٔ بعضی شاعران ادب فارسی و آثار آنان به استناد نسخه های خطی و آثار ترجمه شدهٔ آنها در شبه قاره بیش از حد تصوّر بوده است.(۳) از جملهٔ همین متون ترجمه شدهٔ زبان فارسی در شبه قاره رباعیات حکیم ابو حفص یا ابوالفتح غیاث - الدین عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری (۴) معروف به حکیم خیام است که پژوهشهای خیام شناسی در شبه قاره هند و پاکستان البته بجز نسخه های خطی موجود و چاپ متن اصلی رباعیات و یا چاپهای گوناگون آن و نیز به غیر از کتابهای تحقیقی مستقل دربارهٔ خیام و رباعیات او، شامل دو دسته

---

۱ - استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی ج.ا.ایران - اسلام آباد.

زیراست :
الف : برگردان رباعیات خیام به نظم ؛
ب : برگردان رباعیات خیام به نثر همراه با شرح و توضیح .
ما در این مقدمه فقط به نمونه هایی از دو دسته اخیراشارت می کنیم .
الف : نمونه های دستهٔ اول عبارت است از :

نذرخیام:ترجمهٔمنظوم رباعیات خیام از راجا مکهن لال در سال ۱۲۶۰ه ق شامل ۳۲۳ رباعی که ظاهراً نخستین ترجمه اردوی رباعیات خیام محسوب می گردد .

تاج الکلام : از لایق حسین قوی امروهوی شامل ۷۶۴ (؟) رباعی خیام به نظم، چ دهلی، مطبع شاه جهانی .

خم خانه خیام : از افسرالشعرا، آغا شاعر قزلباش (م ۱۳۶۰ ه) باترجمهٔ حدود دویست رباعی به صورت اردو چاپ دهلی ۱۳۴۶ (ه ق) .

خمکده خیام : از ناز والی خیرپور سندھ شامل منتخبی از رباعیات خیام و ترجمهٔ آنها به صورت منظوم خیرپور سندھ (س. ن) .

ترجمه منظوم : از سید شاه محمد در سدهٔ چهاردهم هجری قمری .

ترجمهٔ منظوم : از واقف امروهوی چاپ دهلی ۱۳۸۰ ه ق .

مقام خیام : ترجمهٔ منظوم رباعیات خیام از عبدالرحمان طارق چاپ لاهور، مکتبهٔ نواز، ۱۳۷۱ ه ق .

می دوآتشه : ترجمهٔ منظوم رباعیات خیام شامل شصت و سه رباعی خیام و برهمان وزن از سید کاظم علی شوکت بلگرامی (م ۱۳۴۲ ه ق). این ترجمه از ترجمهٔ انگلیسی وین فیلد (۶) استفاده شده و هر رباعی اردو روبروی متن انگلیسی قرار دارد. این ترجمه شرح احوال خیام و هم مترجم را به قلم پسرش

سید محمد علی بلگرامی همراه با تقریظهایی از مشاهیر نیز در بردارد. کتاب چاپ حیدرآباد دکن در مکتبه ابراهیمیه (س، ن) است .

دو جام : ترجمهٔ منظوم صد و شصت رباعی خیام در قالب قطعه و دوبیتی از عبدالحمید عدم (م ۱۳۹۸). این کتاب در مکتبه ماحول در سال ۱۳۸۰ هـق در کراچی انتشار یافته است .
خیمه کی آس پاس : ترجمهٔ منظوم ۷۵ رباعی خیام از میراجی از روی ترجمه انگلیسی ادوارد فیتز جرالد (۵) است که این ترجمه انگلیسی در سالهای ۶ - ۱۳۷۵ و مجدداً ۱۲۸۹ به چاپ رسیده است و ترجمهٔ اردوی آن در سال ۱۳۸۴ هـق در لاهور به چاپ رسیده و پروفسور جیلانی کامران بر آن دیباچه نوشته است .

ب : اما ترجمهٔ به نثر و شرح رباعیات خیام نیز بارها در شبه قاره انجام گرفته است که نمونه هایی از آنها به شرح زیر است :
خم خانهٔ خیام : ترجمه و شرح رباعیات خیام همراه با شرح احوال شاعر و شعر او از سید احمد علی حسینی نشتر شادانی رامپوری است که به سال ۱۳۵۶ هـق در لاهور انتشار یافته است .
رباعیات عمر خیام : وسیلهٔ محشر نقوی از روی ترجمهٔ انگلیسی به اردو برگردانیده شده و همراه با ترجمهٔ انگلیسی فیتز جرالد در مطبع اعظم حیدرآباد دکن به سال ۱۳۶۵ هـق انتشار یافته است .
بادهٔ گلفام : ترجمهٔ به نثر از محمد سعید شیداهمراه با زندگینامه، چاپ لاهور، تاج بک دپو (س . ن) .

رباعیات حکیم عمر خیام : با شرح و ترجمه و نقد آنها از جلال الدین احمد جعفری زینبی الله آبادی وسیلهٔ تاج بکدپو (س. ن) در لاهور انتشار یافته است .

میکدهٔ خیام : شرح و ترجمه دیگری از رباعیات خیام است که وسیلهٔ محمد محمود شادان رامپوری و مفتی محمد مظهر جلیل شادانی در سال ۱۳۵۳ هـ با تجدید نظر سید اولاد حسین شادان بلگرامی به انجام رسیده و در سال ۱۳۵۴

(هـ ق) وسیلهٔ شیخ مبارک علی در لاهور چاپ شده است .
میکده خیام یعنی رباعیات خیام : ترجمه و شرح نسیم که به سال ۱۳۸۸ در لاهور انتشار یافته است و بالاخره از میان ترجمه ها و شرحهای رباعیات خیام می توان به ترجمه و شرح امام الدین چاپ لاهور (س .ن) ترجمه و توضیح محمد نذیر چاپ پیشاور به سال ۱۳۸۴ (هـ ق) اشاره کرد .

اما از رباعیات خیام دو ترجمه به زبان سرائیکی وجود دارد یکی از آنها می گلفام نام دارد که ترجمهٔ منظوم سرائیکی رباعیات عمر خیام است و وسیله دکتر مهر عبدالحق به انجام رسیده و به سال ۱۹۷۳ در ملتان پاکستان انتشار یافته است و دومی شاهکار نام دارد که عبدالعزیز نشتر غوری به سلل ۱۹۷۱ میلادی از رباعیات خیام به زبان سرائیکی به انجام رسانیده است ، البته پیش از نقد و بررسی ترجمهٔ های منظوم سرائیکی رباعیات خیام لازم است مقدمتاً دربارهٔ زبان سرائیکی توضیحی داده شود.

زبانی که در منطقه های مرکز پاکستان شامل شهرهـای : میـان والی، رحیم یار خان، بهاول نگر، مولتان، مظفرگره، بهکر، لیه ، دیره اسماعیل خان، دیره غازی خان و شهرستانهای بالای ایالت سند سالها رواج داشته ، امروزه به نام سرائیکی شهرت دارد که البته تا سال ۱۹۶۳ بانامهایی مـانند: ملتـانی، بهاولپوری، اوچی ، دیره وال و همچنین سرائیکی معروف بوده است و پس از کنفرانس ملتان در سال ۱۹۶۳ باهمکاری دو انجمن ادبی بـه نـامهای «بـزم ثقافت ملتان» و «مجلس ادبی سرائـیکی بهـاولپور» در اجـلاسی چـنین بـه تصویب رسید که همهٔ زبانهای منطقهٔ جنوبی پنجاب به نام سرائیکی خوانده شود .

سرائیکی از مهمترین زبانهای محلی پاکستان محسوب می گردد کـه حدود پانزده میلیون تن با این زبان تکلم می کنند و در این حالی است که مردم پنجاب آن را یکی از گویشهای زبـان مـلی خـود یـعنی پنجـاب مـحسوب می دارند(۷).

در دورهٔ اسلامی پس از این که سند و ملتان در سال ۹۲ هـ ق به دست مسلمانان فتح گردید، مورخان و پژوهشگران دورهٔ اسلامی همه جـا از ایـن زبان به عنوان زبان سندی یاد کرده اند(۸). شادروان پیر حسام الدین راشدی نیز آن را یکی از چهارگویش سند دانسته که مردم ناحیهٔ شرقی سند و بهاولپور به آن سخن گویند (۹).

برای گسترش و پیشرفت زبان سرائیکی انجمن هایی به نام «انجمن ادبی سرائیکی» در شهر بهاولپور، «مجلس ادبی سرائیکی ملتان» ، «بزم ثقافت ملتان دائر گردید و کتابها و مقاله های زیادی دربارهٔ ادب و فرهنگ و مردم و تاریخچهٔ زبان سرائیکی انتشار داد ، دربارهٔ وجه تسمیهٔ « سرائیکی» دانشمندانی مانند پروفسور دلشاد کلانچوی اظهار نظر هایی کرده اند (۱۰) و از جمله محقق گرانمایهٔ ایرانی ابوریحان بیرونی آن را مأخوذ از «سوتیرا» (۱۱) دانسته است که زبان منسوب به آنجا به «سویراکی» شهرت داشته و به مرور زبان به سرائیکی تغییر یافته است (۱۲) .

ادبیات سرائیکی نسبت به زبانهای دیگر پاکستان غنی و پرباراست و دلیل آن هم وجود عارفان و صوفیان والامقامی از جمله بهاءالدین زکریا سهروردی ملتانی، شمس الدین سبزواری، جلال الدین بخارایی وغیره بوده است. ادبیات سرائیکی از سدهٔ هفتم هجری رشد بیشتری داشته و اشلوک (=اقوال) فریدالدین گنج شکر (۱۳) از نمونهٔ های این بالندگی محسوب می‌گردد.(۱۴)

یکی از مضامین ادبی شعرا و نویسندگان سرائیکی که البته باسبکی هنرمندانه هم بیان گردیده، مرثیه سرایی آنها در وصف حضرت سید الشهدا امام حسین(ع) است و بدین جهت باید آنان را در مرثیه سرایی سرآمد شاعران شبه قاره محسوب داشت (۱۵)، این موضوع یعنی وجود آثار منظوم و منثور شاعران سرائیکی دربارهٔ مرثیه سرایی و مصائب شهدای کربلا مورد تأیید دیگر پژوهشگران وازجمله پروفسوردلشادکلانچوی‌نیزبوده است(۱۶).

از شاعران مشهور زبان سرائیکی می توان فریدالدین گنج شکر(۱۷)، مولوی عبدالکریم، علی حیدر، لطف علی، سچل سرمست، حافظ جمال الله، شاه مراد، منشی غلام حسین شیدا، خواجه فرید، جمال خان لغاری، مادهولال حسین و پس از خواجه فرید که باید او را نمایندهٔ طراز اول شعر سرائیکی دانست، شاعرانی مانند بهار ملتانی، عاشق ملتانی، مضطر ملتانی، خرم بهاولپوری را باید کرد و از شاعران معاصر سرائیکی نیز می توان از خلیق ملتانی، حسن رضاگردیزی، نقوی احمد پوری، ریاض رضوی، صدیق طاهر، اقبال سوکری و جانباز جتوئی یاد کرد .

ادبیات منثور سرائیکی نیز در خور توجه است که ترجمهٔ اشعار فارسی به زبان سرائیکی هم درمیان آنها دیده می شود و از جملهٔ این نویسندگان

سرائیکی می توان پروفسور دلشاد کلانچوی را یاد کرد که غزلیات غالب دهلوی رابه نثر سرائیکی ترجمه کرده و دیگری دکتر مهر عبدالحق از ادبای بنام سرائیکی است که قرآن مجید را به زبان سرائیکی برگردانیده و یکی از کارهای با ارزش دیگر او ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان سرائیکی است .

می گلفام ترجمهٔ منظوم رباعیات خیام به زبان سرائیکی است که دکتر مهر عبدالحق برای نخستین بار در سال ۱۹۷۳ در ملتان پاکستان چاپ و منتشر کرد. در این ترجمه ۳۱۳ رباعی خیام باترتیب حرف قافیه نقل گردیده و سپس ترجمهٔ هر رباعی به صورت منظوم در زیر هر رباعی خیام آمده است .

مترجم ابتدا پیشگفتاری تحت عنوان پیش لفظ آورده که در آن به زندگینامهٔ خیام پرداخته و ۱۳ کتاب از معروفترین آثار منسوب به او را ذکر کرده است .

مترجم سرائیکی رباعیات خیام ظاهرا از وسواسی علمی برخوردار بوده و از اینکه نتوانسته نسخهٔ قابل اعتمادی از رباعیات اصیل خیام را برای ترجمه به دست آورد، ابراز تأسف کرده (۱۸) و سپس در مورد معتبر ترین نسخه رباعیات خیام به گفته سید سلیمان ندوی، استناد می کند که او گفته اصل آن نسخه در سال ۸۶۵ ه ق در تبریز نگارش یافته و دارای ۱۵۸ رباعی می باشد و در کتابخانهٔ بودلین نگهداری می گردد(۱۹). مترجم رباعیات خیام سپس به چهارده نسخه خطی دیگر موجود در جهان اشارت می کند و محل نگهداری آن نسخه ها و همچنین تعداد رباعیات مندرج در هر نسخه را نیز ذکر می کند و چنین می نماید که احتمالاً خود او آن نسخه را دیده بوده است .

تعداد رباعیات این نسخه ها متفاوت است،کمترین تعداد براساس ذکر مترجم رباعیات خیام ۱۴۳ رباعی است و در کتابخانهٔ مملوکهٔ سید سلیم صاحب (لاهور) و ظاهراً نسخه ای دیگر باهمین تعداد رباعی در شهر پتنای هندوستان (۲۰) و نسخه دیگری باهمین تعداد در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می گردد (۲۱) و در سال ۸۶۹ استنساخ گردیده و بیشترین تعداد ۸۰۱ رباعی است که در کتابخانه کیمبرج انگلستان وجود دارد و به سال ۱۱۹۵ ه ق نوشته شده است . در خور توجه این است که در استنساخ این نسخه ها هر چه به زمان ما نزدیکتر می شود بر تعداد رباعیات نسخه ها افزوده می گردد.

پانزده نسخه دیگری که مورد بررسی مترجم سرائیکی خیام قرار گرفته به نقل خود او به این شرح است :

۱ - نسخهٔ قدیمی ایران سال ۶۰۲ (هـ ق)؛
۲ - نسخهٔ قدیمی انگلستان که بوئن آن را ترجمه کرده، ۶۵۸ (هـ ق)؛
۳ - نسخهٔ بابوگوری پرشاد سکسینا لکهنو، هندوستان (۸۲۶ هـ ق) ۲۰۶ رباعی ؛
۴ - نسخهٔ پاریس ، ۸۵۲ (هـ ق)؛
۵ - نسخهٔ قسطنطنیه ۸۶۱ (هـ ق)؛
۶ - ایضاً ۸۶۴ (هـ ق)؛
۷ - نسخهٔ کتابخانهٔ بودلین ۸۶۵ (هـ ق)با ۱۵۸ رباعی ؛
۸ - نسخهٔ مملوکهٔ سید سلیم لاهور ۸۶۸ (هـ ق)، با۱۴۳ رباعی ؛
۹ - نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس ۸۶۹ (هـ ق)؛
۱۰ - نسخهٔ مملوکه سید نجیب اشرف ندوی ۹۱۱ (هـ ق)؛
۱۱ - نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس ۹۲۰ (هـ ق) با ۲۱۳ رباعی ؛
۱۲ - نسخهٔ اساسی چاپخانهٔ کاویانی برلن ۹۰۰ (هـ ق)، با ۳۲۹ رباعی ؛
۱۳ - ایضاً ۸۲۳ - اف، اف، ۹۲ - ۱۱۳، ۹۳۱ (هـ ق) با ۳۴۹ رباعی ؛
۱۴ - نسخه کتابخانه خاورشناسی پتنا، ۲ - ۹۶۱ (هـ ق)، با ۶۱۳ رباعی ؛
۱۵ - نسخه کتابخانه دانشگاه کیمبرج انگلستان ۱۱۹۵ (هـ ق)با ۸۰۱ رباعی ؛

مترجم سرائیکی رباعیات خیام باتوجه به تعدد و تفاوت رباعیات خیام در نسخه های مختلف، مشخص کردن دقیق رباعیات اصیل راکه مورد قبول صاحب‌نظران نیز قرار گیرد، کاری دشوار دانسته است. این دانشمند سرائیکی همه جا متن مورد ترجمهٔ خود را همان متن رباعیات خیام می داند و حتی متن مصحّح محمد علی فروغی و دکتر غنی سبزواری را از جهت اعتبار علمی در درجه دوم اهمیت می شمارد (۲۲). پس از اینکه این مترجم سرائیکی، متن رباعیات خیام را برای ترجمه انتخاب می کند، رایزن فرهنگی وقت پاکستان (۲۳) از شهر راولپندی پاکستان متن تصحیح شدهٔ محمد علی فروغی و دکتر قاسم غنی سبزواری را برای مترجم ارسال می دارد که به گفته مترجم در آن چاپ ۱۷۸ رباعی اصلاً (۲۴) از خیام دانسته شده است اما مترجم در برگردان رباعیات خیام اصل را برنسخهٔ سید سلیمان ندوی قرار می‌دهد و البته با تعهد و امانت داری ای که دارد اختلاف هر چهار نسخه (۲۵) منتخب خود را در حاشیهٔ متن منتخب خود ذکر می کند. دکتر مهر عبدالحق به وجود اشتباههایی نیز در نسخهٔ قزوینی اشارت دارد، مثلاً رباعیهای

شماره‌های ۱۱ و ۳۶ آن نسخه راکه به صورت زیر ضبط شده باهم می سنجد :

ای آمــده از عــالم روحــانی تــفت
حیران شده در پنج و چهاروشش و هفت
مــی خــور چــوندانــی از کجــا آمــده ای
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت (۲۶)

* * *

در یــاب کــه از روح جــدا خــواهی رفت
در پــردهٔ اســرار خــدا خــواهــی رفت
مــی نــوش نــدانــی از کجــا آمــده ای
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت (۲۷)

مترجم سرائیکی رباعیات خیام دربارهٔ این دو ربـاعی چـنین اظهـار عقیده می کند که تکرار کامل مصراع چهارم در این دو رباعی دلیل این است که باید آنها از دو شاعر مختلف باشد و بنا بر این رباعی دوم حتماً از خیام نیست .

نیز رباعی های شمارهٔ ۸۷ و ۸۸ نسخهٔ فروغی را که به صورت زیر نقل گردیده و مضمون آنها تقریباً شبیه به هم است باهم مقایسه می کند:

گـویند بـهشت و حـورعین خـواهـد بـود
آنجـا مـی و شیر و انگـبین خـواهـد بـود
گــر مــا مـی و معشوق گـزیدیم چـه بـاک
چون عـاقبت کـارچـنین خـواهـد بـود (۲۸)

گـــویند بـــهشت و حـــوروکوثر بـــاشد   جــوی مــی و شــیر و شــهد و شکـر بـاشد
پـــرکن قـــدح بـــاده و بـــردستم نـــه   نـقدی ز هـزار نـسیه خـوشتر بـاشد (۲۹)

دکتر عبدالحق براین باوراست که باتوجه به اینکه موضع هر دو رباعی یکی است و ذوق و سلیقه نیز رباعی دوم را بر رباعی نخستین برتری می‌دهد، بنابراین رباعی نخستین که در نسخه فروغی آمده از خیام نیست .

برای مترجم سرائیکی رباعیات خیام، قدرت زبـان سـرائـیکی بـرای ترجمهٔ فارسی رباعیات اهمیت خاصی دارد و براین باوراست که در هر زبان واژه‌ها به جامعهٔ آن زبان تعلق دارند، در حالی که در جامعهٔ دیگر آن نقش را ندارند، به باور او رابطهٔ زبان سرائیکی بازبان فارسی چندان نزدیک است که در زبان ملی خود او یعنی اردو هم چنین نزدیکی ای وجود ندارد، همچنین نه

تنها طبیعت این دو زبان یکی است بلکه بیشتر مواد واژه ها نیز مشترک است و حتی تصریف افعال نیز در هر دو زبان مشابه دیگری است و.علاوه براینها هر دو زبان از جهت دستوری هم خاصیت اختصار سازی (۳۰) و ادغام مشترکی دارد (۳۱) بدیهی است مشترکات یاد شده در زبان سرائیکی و فارسی کار ترجمه را آسان می کند و سبب می گردد که در ترجمهٔ اشعار، مفاهیم متن اصلی بیشتر و بهتر قابل انتقال باشد و همین نزدیکی زبانهای سرائیکی و فارسی باعث شده تا مترجم بتواند از عهده ترجمه مصرع به مصرع که البته خودکاری دشوار است ، نیز برآید تاهم ترتیب مصرعها در ترجمه حفظ گردد و هم روح اصلی مفاهیم آسیب نبیند .

مترجم سرائیکی رباعیات خیام خود را مقید ساخته تا به هنگام ترجمهٔ رباعی به رباعی ، بحر عروضی را نیز رعایت کند. اماانتخاب بحر اختصاصی برای رباعی دشوار می نموده زیراکسرهٔ اضافهٔ فارسی در زبان سرائیکی کمتر استعمال دارد و بنابراین از میان بحرهای رایج بحری را که آهنگین نیز بوده انتخاب کرده که آن بحر متدارک مسجع است و البته خود را مقید ساخته تا در سراسر ترجمهٔ خود ازاین بحر استفاده کند. لطف این کاراین است که خواننده پس از خواندن سه چهار رباعی ، دیگر در خواندن رباعی ها اشکالی احساس نمی کند. بحرِ انتخاب شده هفت رکنِ به صورت زیر دارد :

فِعلُن فِعلُن فِعلُن فِعلُن فِعلُن فِعلُن فِعلُن (۳۲)

در ترجمهٔ منظوم رباعیات خیام مأنوسترین بحر شعر سرائیکی نیز بکار گرفته شده که قبلاً هم بعضی آثار ادبی در این بحر سروده شده و این بحر یعنی دُوهرَه (۳۳) معروف ترین قالب شعری زبان سرائیکی همان بحری است که بیشتر شاعران مشهور سرائیکی آن را برای دوبیتی های سرائیکی بکار برده‌اند و این در حالی است که زبان ترجمه نیز در این ترجمهٔ منظوم در عین روانی، رساهم هست و باداشتن همهٔ این اوصاف روح ترجمه نیز حفظ شده و با سرشت زبان سرائیکی همخوانی دارد .

برروی هم و دریک ارزشیابی حساب شده و کوتاه باید گفت دقت دکتر مهر عبدالحق در ترجمهٔ رباعیات خیام سبب گردیده تا ترجمهٔ منظوم سرائیکی او به اصل خود بسیار نزدیک گردد (۳۴) و بنابراین درمیان همه ترجمه های شبه قاره از امتیاز بالایی برخوردار باشد و همهٔ اینها در حالی است که متن اصلی منتخب مترجم نیز یکی از نسخه های صحیح رباعیات

خیام بوده است .

الیاس عشقی (۳۵) یکی از محققان ادبی پاکستانی در سال ۱۹۷۲ در شهر ملتان دربارهٔ ارزش ترجمهٔ دکتر مهر عبدالحق، سخنی کوتاه و مزاح آمیز و پرمعنایی گفته که : «ترجمهٔ دکتر مهر عبدالحق زن زیبائی را ماند که وفادار نیز هست و او با ترجمه دقیق خود از رباعیات خیام این گفتهٔ مشهور را که «ترجمه همانند زنی است که اگر زیبا است وفادار نیست و اگر وفادار است، زیبا نیست»، باطل گردانیده است» (۳۶).

دربارهٔ ترجمه منظوم سرائیکی دکتر مهر عبدالحق، آقای قاضی رازی یکی از منتقدان زبان سرائیکی مقاله ای به زبان سرائیکی نوشته (۳۷) و ضمن آن گفته است که خوب بود ترجمهٔ رباعیات خیام در همان بحر خود رباعیات سروده می شد ، در حالی که مترجم، ترجمهٔ اشعار را در بحر متدارک مسجع سالم سروده که این موضوع از یک سو ضعف مترجم منظوم رباعیات به شمار می رود و از سوی دیگر، خود ناتوانی زبان سرائیکی را ثابت می کند و این در حالی است که به استناد «دوهره» ها یعنی دوبیتی های خواجه غریب نواز ثابت شده است که زبان سرائیکی زبانی گسترده و قوی است (۳۸).

همچنین آقای قاضی رازی اعتقاد دارد که ترجمهٔ سرائیکی آقای دکتر مهر عبدالحق زیبایی و قوت تألیف رباعیات خیام را ندارد و این موضوع بدان جهت است که شراب و کباب و مضامینی از این قبیل که در رباعیات خیام آمده، مضامینی خلاف مزاج و سرشت زبان و ادبیات سرائیکی محسوب می‌گردد (۳۹) و البته چنین مضامینی در این زبان وجود ندارد ؛ منتقد رباعیات خیام بر این باور است که مترجم رباعیات خیام باید به جای ترجمهٔ این اثر خیام به ترجمه آثار شاعران دیگری می پرداخت که فاقد مفاهیم مربوط به شراب و کباب و از این دست مفاهیم است.

از انتقادهای دیگر او این است که در ترجمهٔ سرائیکی رباعیات، پاره‌ای اغلاط دستوری و معانی وجود دارد و نکات مربوط به تذکیر و تأنیث نیز در زبان ترجمه رعایت نشده است (۴۰) همچنین فصاحت و بلاغت و شیرینی و سرمستی ای که در رباعیات عمر خیام وجود دارد، نیز در ترجمهٔ سرائیکی وجود ندارد (۴۱).

از داوریهای غیر علمی و متعصبانهٔ دیگر آقای قاضی رازی یکی هم این است که چرا در ترجمهٔ سرائیکی واژه های زیادی از فارسی و عربی (۴۲)آمده

در حالی که این امری طبیعی و بدیهی است و در همهٔ زبانهای شبه قاره حتی تاحدود ۶۰ در صد از واژه های فارسی استفاده شده است. گاه نیز ضمن ترجمه سرائیکی، کلمه هایی برای تکمیل وزن شعر آورده شده که معادل آنها در اصل رباعیات وجود ندارد (۴۳) گاهی نیز ترجمهٔ رباعیات فاقد وزن است (۴۴) وگاهی نیز قافیه آنها درست نیست مثلاً سر (به فتح) با سر (به کسر) قافیه شده است. گاهی نیز کلمه ای در یک مصراع تکرار شده (۴۵) و نیز گاهی کلمه‌ای بازاری و غیر ادبی در ترجمه بکار گرفته شده است (۴۶).

بر روی هم باید گفت داوریهای آقای قاضی رازی، تا اندازه ای تعصب آمیز و در مواردی هم نیز غیر علمی است.

ترجمهٔ دیگر رباعیات خیام در زبان سرائیکی، شهکار نام دارد که پیش از ترجمه دکتر عبدالحق وسیلهٔ یک شاعر معروف پاکستانی به نام عبدالعزیز نشتر غوری (۴۷) از سوی آکادمی «سرائیکی ادبی مجلس» در شهر بهاولپور پاکستان در سال ۱۹۷۱ انتشار یافته است و این فضل تقدم ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان سرائیکی همیشه برای او محفوظ است. در این ترجمه منظوم حدود ۷۸ (۴۸) رباعی از خیام ترجمه شده که هر رباعی خیام روی یک صفحه تنظیم گردیده و ترجمهٔ منظوم سرائیکی در زیر آن آمده است. مترجم در این ترجمه پای بند ترجمه تحت اللفظی نبوده و فقط می خواسته معنا را بخوبی به خواننده انتقال دهد و بنابراین ترجمه ای آزاد است که گاه نیز از معنای اصلی فراتر رفته است. نکتهٔ دیگر در این ترجمه آن است که برخلاف دکتر عبدالحق که ترجمهٔ منظوم همهٔ رباعیات را فقط در یک بحر عروضی سروده بود، او از بحور گوناگون استفاده کرده است. متن رباعیات خیام در ترجمهٔ منظوم نشتر غوری، برخلاف ترجمهٔ عبدالحق از هر نسخه بدلی خالی است.

لازم به یاد آوری است که ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان سرائیکی علاوه بر دو ترجمهٔ منظوم مستقل یاد شده، بازهم به صورت پراکنده در پاکستان رواج داشته است. مثلاً به عنوان نمونه می توان از ترجمهٔ منظوم سرائیکی دکتر ایاز احمد (۴۹) یادکرد. کتاب او «دهیر برساتان دی بعد» (۵۰) یعنی: «بعد از باران زیاد» نام دارد که در آن منتخبی از اشعار سه شاعر به شعر سرائیکی ترجمه شده است و آن سه شاعر عبارتند از: فیض احمد فیض، احمد فراز، عمر خیام، در این کتاب فقط پنج رباعی (۵۱) از خیام نقل شده که ترجمهٔ سرائیکی هر رباعی در زیر آن آمده است.

پانوشتها و منابع مقاله

۱ - این آمار فقط برای زبان اردو و بجز آثار فارسی ترجمه شده به زبانهای دیگر شبه قاره است.

۲ - ر.ک : ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی تألیف اختر راهی از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، مقدمهٔ کتاب

۳ - برای نمونه مراجعه شود به مقاله مفصل نگارنده با عنوان :« عطار در هند» در مجلهٔ نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ اول، تابستان ۱۳۷۵

۴ - نام کامل خیام ، بر اساس تحقیق استاد همایی در مقدمهٔ طربخانه است. ر.ک. طربخانه از انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳ ، تهران ، ص ۳

۵ - Edward Fitzgerald

۶ - Whin field

۷ - ر.ک: پایان نامهٔ آقای C.CHAKALE تحت عنوان : سرائیکی زبان مرکزی پاکستان به زبان انگلیسی

۸ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم از مقدسی، مروج الذهب از مسعودی المسالک و الممالک ابن حوقل

۹ - ر.ک« سندی ادب» تالیف پیر حسام الدین راشدی

۱۰ - ر.ک : سرائیکی اور اسکی نثر، دلشاد کلانچوی ۱۹۸۲

۱۱ - منطقه ای در جنوب غربی ملتان پاکستان است

۱۲ - به نقل دلشاد کلانچوی در سرائیکی اوراسکی نثر، ۱۹۸۲

۱۳ - ر.ک: مقاله نگارنده باعنوان : اسرار الاولیا و بابا فرید ، مجلهٔ تحقیقات فارسی ، بیاض سال چهارم، شماره ۲ ، ژوئیه - دسامبر، ۱۹۸۴ ، دهلی.

۱۴ - ر.ک: کتاب « زبان سرائیکی ، زبان مرکزی پاکستان «تألیف » سی شیکل، ص ۸ به بعد

۱۵ - مأخذ پیشین

۱۶ - ر.ک :سرائیکی اوراسکی نثر ، دلشاد کلانچوی ، ۱۹۸۲

۱۷ - ر.ک: مقاله نگارنده ، مذکور در پاورقی شمارهٔ (۱۳)

۱۸ - می گلفام ، مقدمه ، ص ۷۵

۱۹ - می گلفام ، ص ۷۶

۲۰ - از این نسخه با نام :« نسخه مملوکه سید نجیب اشرف ندوی » یاد شده است.

۲۱ - می گلفام ص ۷۶

۲۲ - می گلفام ، ص ۹۴

۲۳ - به نقل مترجم در آن هنگام آقای دکتر عبدالله مظاهری رایزن فرهنگی وقت در پاکستان بوده است.

۲۴ - البته محمد علی فروغی مصحح محترم رباعیات خیام چنین ادعایی نداشته است: او خود در مقدمهٔ رباعیاتی که به چاپ رسانیده می نویسد : باید تصریح کنم، این رباعیها که ما اختیار کرده و به نام خیام قلمداد می کنیم ، مدعی نیستیم که به طور یقین از خیام است یا اینکه رباعیات خیام منحصر به این است که ما فراهم آورده ایم ،به نظر ما اینها از نوع سخن حکیم نیشابور است و می تواند کلام او باشد(رباعیات حکیم خیام نیشابوری ، با مقدمه و حواشی جناب آقای محمد علی فروغی و آقای دکتر غنی ، ۱۳۲۰ ص ۸ - ۶۷)

۲۵ - نسخه های منتخب مترجم سرائیکی رباعیات خیام بنابر نقل او عبارت است از :الف : نسخهٔ سید سلیمان ندوی، ب:نسخهٔ ایرانی،ج :نسخهٔ نول کشور، د: نسخهٔ شیخ مبارک علی

۲۶ - رباعیات خیام چ قزوینی ص ۷۳

۲۷ - مأخذ پیشین ص ۸۰

۲۸ - مأخذ پیشین ص ۹۲

۲۹ - مأخذ پیشین ص ۹۳

۳۰ - Contraction

۳۱ - می گلفام ، ص ۹۳

۳۲ - می گلفام ص ۹۴

۳۳ - "DOHRA"

۳۴ - مأخذ پیشین ص ۷۰ - ۶۹

۳۵ - مدیر سابق رادیو پاکستان در شهر ملتان ، شاعر زبان فارسی که مجموعه اشعارش به نام : «شعر آشوب» به چاپ رسیده است.

۳۶ - می گلفام ، مقدمهٔ الیاس عشقی، ص ۷۱

۳۷ - مجلهٔ «سرائیکی ادب » ملتان ، اکتبر ۱۹۴۷ ص ۱۷ تا ۲۴ ، تحت عنوان : نگاهی به می گلفام.

۳۸ - مأخذ پیشین ، صفحه ۱۷

۳۹ - مأخذ پیشین ، صفحهٔ ۱۸

۴۰ - مأخذ و صفحهٔ پیشین .

۴۱ - مأخذ و صفحهٔ پیشین.

۴۲ - مأخذ پیشین ، ص ۱۹

۴۳ - مأخذ پیشین ، ص ۲۰

۴۴ - مأخذ پیشین ، ص ۲۱

۴۵ - مأخذ و صفحه پیشین.

۴۶ - مأخذ و صفحه پیشین ص ۲۳

۴۷ - نشتر غوری دانش آموخته دانشگاه پنجاب بود، نیاکان او در قرن دوازده میلادی به همراه سلطان شهاب الدین غوری از غور افغانستان به دهلی آمده بودند و ابتدا درتونک و از قرن گذشته در بهاولپور مستقر گردیده بودند (نقل از مقدمه انگلیسی کتاب شهکار)

۴۸ - نخستین چاپ ترجمه فیتزجرالد(Edward Fitzgeral) هم در اروپا که به سال ۱۸۵۹ انجام گرفت فقط شامل ۷۵ رباعی بود و این نزدیکی تعداد رباعیات محل تأمل است.

۴۹ - دکتر ایاز احمد طبیب سنتی و درحال حاضر مقیم صادق آباد از توابع بهاولپور پاکستان و از علاقه مندان به زبان فارسی است. به زبان سرائیکی شعر می سراید و می تواند اشعار اردو را به شعر سرائیکی به روانی ترجمه کند. در ملاقاتی که با او دست داد می گفت : دیوان خواجه فرید را خوانده و دیوان حافظ و رباعیات خیام را کم ولی خوب به زبان سرائیکی و منظوم ترجمه کرده است. او در سالهای ۹۰ تا ۹۲ دبیر آکادمی «انجمن ادبی سرائیکی» بوده است.

۵۰ - دهیر برساتان دی بعد ، منتخب کلام :فیض ، فراز ، عمر خیام ، منظوم سرائیکی ترجمه ، دکتر ایاز احمد ایاز

۵۱ - ر.ک: ص ۵۸ مأخذ پیشین.

* * * * *

دکتر نورالاسلام صدیقی[1]

دکتر ذاکر حسین شخصیت چند بعدی

شادروان دکتر ذاکر حسین یکی از دانایان و دانشمندان قرن بیستم میلادی در کشور هند بوده است. از ابتدای عهد جوانی تا پایان زندگانی خود خدمات کشوری و ملّی گونا گونی را انجام داد، و واقعاً دارای شخصیتی چند بعدی بود. خیلی ذهین و فطین و باهوش بود و در سراسر زندگیش هم یک غمخوار بنی آدم می‌بود. این شادروان از نظر علمی یک معلم و متفکر برجسته و از نظر مدیریت یک مدیر و یک خادم کشور و ملت بود. بهمین سبب بود که در دلهای هر که و مه جای و مقامی عالی می داشت.

دکتر ذاکر حسین در سال ۱۸۹۷ میلادی در شهر حیدرآباد چشم به جهان گشود و تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود پایان داد. بعد از تحصیلات دبیرستانی مستقیماً در دانشگاه اسلامی علیگره، ثبت نام کرد. آنجا در سال ۱۹۱۸ میلادی در دورهٔ لیسانس موفق شد و بعد ازان در مضمون اقتصاد فوق لیسانس خود را به اتمام رساند. در آخر در همان دانشگاه بحیث یک استادیار مأموریت یافت.

در آن زمان در حدود سال ۱۹۲۰ میلادی در محیط اجتماعی و سیاسی و علمی شبه قاره، هندیان از طرف انگلیسیان بسیار زیرفشار و رنجور و دل گرفته بودند. اینان در پنجهٔ جورو استبداد اهل فرنگ گرفتار بودند. بیشتر دبیرستانها و دانشکده ها و حوزه های علمیه تحت تاثیر اهل فرنگ بودند. گروهی از آزادیخواهان هند از جمله مهاتما گاندی، حکیم اجمل خان، مولانا ابوالکلام آزاد، دکتر مختار احمد انصاری و علی برادران و رهبران دیگر می‌خواستند که مردم را ازاین لعنت تسلّط نجات دهند. ایشان احساس کردند که تا آن وقت که غلبه و تسلط اهل فرنگ در هند تمام نشود ما نمی توانیم یک قدم در راه هدف‌مان پیشرفت کنیم. گاندی و همکارانش در «تحریک ترک موالات» یعنی عدم تعاون و اشتراک با دولت انگلیسیان مشغول بودند. چندین نفر از اعضای این گروه برای تعاون در نهضت ترک موالات، به دانشگاه اسلامی علیگره آمدند و هدف خویش را برای استادان و دانشجویان ارائه کردند. هدفشان این بود که دانشگاه خود را از اثر و نفوذ اهل فرنگ دور بدارد، تا فرهنگ قومی و ملی بر جای خود برقرار بماند.ولی متاسفانه دانشجویان و کارکنان دانشگاه علیگره دعوت ایشان را قبول نکردند.

در آخر شادروان دکتر ذاکرحسین سخنرانی کرد و طی آن اشاره کرد که

---

۱ - استاد یار بخش فارسی دانشگاه ملیه اسلامیه، دهلی نو.

چون شما بانظر ما موافق نیستید بنابراین من از استاد یاری خود از دانشگاه- علیگره استعفا می‌کنم. در نتیجه بسیاری از دانشجویان و استادان همگی طرفدار او شدند و خود را از دانشگاه اسلامی علیگره که با کمک و اعانهٔ مالی دولت انگلیس اداره می شد، جدا کردند. همزمان زعما و دانشمندان دریک مباحثه پیشنهاد تأسیس یک دانشگاه قومی به عنوان «جامعه‌ملیه اسلامیه» را تصویب کردند. شادروان دکتر ذاکر حسین در همهٔ این کارها در صف اول بود و درین باره باهمکارانش مانند حکیم اجمل خان و مولانا محمد علی جوهر و دکتر مختار احمد انصاری مشورت می‌کرد و بالاخره در یک اجلاسیهٔ مخصوصی در همان سال جامعه ملیه اسلامیه تأسیس یافت. دکتر ذاکر حسین با پایداری تمام تا دو سال در «جامعه ملیه اسلامیه» که در برابر دانشگاه- اسلامی علیگره به وجود آمده بود، از حیث یک استاد یار کارها را انجام داد. مولانا محمد علی جوهر را برای ریاست جامعه نامزد کردند و برای سمت امیری جامعه حکیم اجمل خان انتخاب شد.

دکتر ذاکر حسین بعد از دو سال برای تحصیل دوره دکترا به آلمان رهسپار شد و آنجا در علوم اقتصادی پایان نامه نوشته دکترا گرفت. سپس هنگامی که (در سال ۱۹۲۶ میلادی) به هند برگشت ، جامعه ملیه اسلامیه از علیگره به دهلی منتقل شده بود. زعما و دانشمندان جامعه ، دکتر ذاکر حسین را به ریاست جامعه ملیه اسلامیه انتخاب کردند، لذا از سال ۱۹۲۶ میلادی تا سال ۱۹۴۸ میلادی به عنوان رئیس جامعه خدمت می کرد.

جامعه ملیه اسلامیه ، اصلاً نشان و علامت آن فکر و اندیشه بود که تحت تاثیر آزادیخواهان هند با کلمات «تحریک ترک موالات » پیدا شده بود. چون در سال ۱۹۲۷ میلادی حکیم اجمل خان درگذشت؛ درآن زمان جامعه ملیه از لحاظ اقتصادی به منتهای مشکلات مالی رسیده بود ، ولی باوجود این سختی و مشکلات مالی، دکتر ذاکرحسین این وظیفهٔ علمی و ملی را از دست نداد بلکه با کاردانی خویش و با هوش وفراست خود جامعه راتوسعه و ترقی همه جانبه ای داد. او از تمامی کارمندان و مسئولان جامعه یک عهد و پیمان گرفت که ایشان تا بیست سال کار جامعه را از دست نخواهند گذاشت و خودش درمیان ایشان مانند یک محور ومرکز زندگی کرد. در طی این مدت همهٔ زحمتها و مشکلها که برای جامعه ملیه پیش آمد آنها را باهوش و زیرکی خویش از بن برانداخت . بدین سبب بود که جامعه در فعالیتهای خویش یکجا متوقف نماند بلکه روز بروز براه ترقی رفت. درین باره بسیاری قصه‌ها طی سالها ازو یادگار مانده است.

از جمله وقایع این است که یک بار موقع عید سعید جامعه دچار

مشکلات مالی شده بود و در عین حال لازم بود که حقوق استادان و کارمندان جامعه پرداخت بشود. در آخر چون شادروان دکتر ذاکرحسین راهی نیافت، یک روز، تمام زینت آلات همسرش را به گرو گذاشته حقوق استادان و کارمندان را تأدیه کرد.

همین طور یک بار دیگر درکارهای جامعه آن چنان مشغول بودند که از اعضای خانواده خود خبری نداشتند. خودش با تنگدستی و تهیدستی به سر می‌برد. دخترش بیمار بود و کمک پزشکی کاملاً فراهم نشد و جان عزیزش را از دست داد. چون برای گزارش مرگ دخترش به او رسیدند، شادروان در یک کنفرانس جامعه شرکت می‌کرد لذا بعد از تمام‌شدن کنفرانس او را از مرگ دخترش باخبر کردند.

یک بارکارمندان مطبخ به او شکایت کردند که بچه های خوابگاه جامعه هنگام غذاخوردن بسیاری از پاره های نان را تلف می کنند. شادروان برای مشاهده این کار به تالار غذا خوری رفتند و دیدند که بچه ها از وسط نان می‌خورند وکنارهٔ آن را رها می کنند. بعد از صرف غذا ایشان، خودش تمامی آن پاره های نان را در یک قاب جمع کرده میان ایشان نشسته خوردند.

شادروان دکتر ذاکر حسین یک بار برای بازدید دبیرستان جامعه رفتند و دیدند که درهای درسگاه و شیشهٔ پنجره های آن بسیار کثیف شده است. چون نظر به فرش کرد، دید که همه جاها تکه های کاغذ بر روی زمین افتاده است. شادروان بادستهایش این شیشهٔ پنجره‌ها و درهای درسگاه راپاک ونظیف کرد، و تکه‌هاو پاره‌های کاغذ رایکی‌یکی از روی زمین برداشته در جیبش انداخت. کارمندان جامعه ازین رفتار ایشان بسیار زیاد تحت تأثیر قرار گرفتند.

یکی از جالبترین خاطرات شادروان این ست که در زمانهای سختی و پریشانی، چون جامعه ملیه در مشکلات مالی بسیار زیاد گرفتار بود و از هیچ جایی راهی جهت کمک و اعانهٔ آن پیدا نبود ، ایشان از بقالی مسمی به «صبا» خواهش کرد که لطفاً برای مصارف مطبخ اشیای خوردنی مهیا بکنید. بقال «صبا» هر روز از دکانش برای مطبخ جامعه اشیای خوردنی می فرستاد، و هیچ گاه طلب پول نمی کرد. چون پول گاه بگاهی به دست شاد روان می رسید، تدریجاً حساب دکان را پرداخت می نمود، و این طور تا مدتی دراز مواد مصرفی آشپز خانهٔ غذا خوری تهیه می گشت.

از لحاظ تذکر این هم جالب است که چون شادروان به سمت رئیس جمهوری هند، انتخاب گردید بقال «صبا» را یک ماشین مخصوصی فرستاده طلب کرد و خودش برای استقبال او ازکاخ ریاست جمهوری هند بیرون آمد. حکام و عمال کاخ او را ازاین رفتار منع کردند، آنها گفتند که برای یک آدم

عامی این طور بیرون رفتن و آن را استقبال کردن از او خلاف مقررات سمت ریاست جمهوری هند است؛ شادروان در حال پاسخ داد که من با کرم و مهربانی آن آدم عادی امروز بر این کرسی ریاست جمهوری هند هستم.

به طوری که قبلاً گفته شد، شادروان دکتر ذاکر حسین از سال ۱۹۲۶ میلادی تا ۱۹۴۸ میلادی سمت ریاست جامعه ملیه را بر عهده داشت، ولی او نه فقط رئیس جامعه بود بلکه در عین حال معلم هم بود، و مانند معلمان دیگر درس هم می‌داد. در برنامهٔ درس او همهٔ کلاسها چه کلاسهای دورهٔ مقدماتی و چه دورهٔ لیسانس ، شامل بودند. او به هرطوری که می توانست ، در ترقی و فروغ جامعه هیچ دقیقه‌ای را فرو نمی گذاشت و در طی این مدت جامعه ملیه به ساختمان خود منتقل گردیده بود و بدین مناسبت محل ساختمان‌های جامعه بانام «جامعه نگر» معروف شده بود.

در سالهای بعد از خدمت در جامعه ملیه ، شادروان دکتر ذاکر حسین عهده دار ریاست دانشگاه اسلامی علیگره شد و از سال ۱۹۴۸ میلادی تا سال ۱۹۵۶م وظیفهٔ قومی و ملی خود را در آنجا انجام داد.آنجا هم اوضاع سیاسی دانشگاه خوب نبود ولی شادروان ذاکر حسین باکاردانی و زیرکی خود تمامی مشکلات و وضعیت نابسامانی را از بین برد . آنگاه ایشان از طرف دولت هند به سمت استانداری ایالت بیهار منصوب گردید .

دکتر ذاکر حسین در سال ۱۹۶۲م برای نیابت ریاست جمهوری هند انتخاب شد و در نتیجهٔ حسن کار و فعالیتش در سال ۱۹۶۴م برای ریاست جمهوری هند منتخب شد. شاد روان تا آخر عمرش براین سمت سرافراز بود. وی متاسفانه در سال ۱۹۶۹م چشم از دنیا بربست.

دکترذاکرحسین در میدان شعر و ادب و تصنیف وتالیف و در نوشته‌های دیگر هم بهره ها داشت. برای آموزش پند و اندرز بچه ها مقاله‌هایی بسیاری نوشته بود. درین زمینه کتابی به عنوان «ابوخان کی بکری» به زبان اردو خیلی معروف است. به زبان و ادب فارسی هم اشتیاق فراوان می داشت، و در این زمینه یک «بیاض» به عنوان «نگارمعنی» ترتیب داده بود. کلام حکیم اجمل خان را که در شعر «شیدا» تخلص می‌کرد، به عنوان «دیوان شیدا» تحشیه و انتخاب نموده به چاپ رسانید. کتاب معروف افلاطون بعنوان «دی استیت» (The State) را به زبان اردو ترجمه کرد، این کتاب به عنوان «جمهوریت» برلن به چاپ رسید.

مختصراً اینکه دکتر ذاکر حسین، علاوه بر یک متفکر و مدبر؛ معلمی سرشناس هم بوده است و همین طور بهره هایی هم در صحنه علم و ادب و شعر و سخن در سراسر زندگانی مثمر خود داشته است.

دکتر سید کمال حاج سید جوادی[1]

بایسنقر و میراث دورهٔ تیموریان

امیر تیمور (تولد ۷۳۶ هـ ق = ۱۳۳۵ م) وفات ۸۰۷ هـ ق = ۱۴۰۵م) حکومتی را در سال ۷۷۱ هـ ق / ۱۳۶۹م تشکیل داد که به قول حافظ ابرو:

ز شوراب چین تا به تلغ آب زنگ ز سرچشمهٔ نیل تا رود گنگ

پهنای وسعت آن بود و سمرقند پایتخت کشوری شد که از دهلی تا دمشق و از خوارزم تا خلیج فارس را به زیر سلطه داشت اما پس از مرگ این جهانگشای مقتدر دیری نپایید که ممالک وسیع آن تجزیه شد و فقط فرزندش شاهرخ توانست بخشی از آن سرزمین پهناور را برای خویش حفظ کند. او هرات را مرکز حکومتش کرد و پس از مرگ وی در سال ۸۵۰ / ۱۴۴۷م ممالکش به بخشهای کوچک تقسیم شده بعد از حدود پنجاه سال دورهٔ هرج و مرج تیموریان آغاز شد تا اینکه امرای شیبانی در ۹۰۶ هـ ق / ۱۵۰۰م این سلسله را در ماوراء النهر برانداختند.

در همان زمان بابر که فقط در پنج پشت به امیر تیمور می رسید به افغانستان آمد و کابل را در سال ۹۱۰ هـ ق / ۱۵۰۳م. و قندهار را در سال ۹۱۳ هـ ق / ۱۵۰۷م. مسخر کرد و عازم فتح هندوستان شد و توانست در سال ۹۳۲هـ ق ./ ۱۵۲۶م. در شهر «پانی پت» سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی را شکست دهد و دهلی را مسخر گرداند. پس از وی فرزندش همایون مدتی حکومت را در دست داشت تا ۱۲۴۶ هـ ق. / ۱۸۵۷م برچیده شد.اگر چه امپراتوران مغول هند هیچگونه رابطهٔ جز نژادی از طریق تیموریان نداشتند و پیوستگی فرهنگ آنان با سمرقند همان فرهنگ ایران اسلامی بود اما جمعاً تیمور و فرزندزادگانش حدود چهار صد و هفتاد و نه سال در گوشه‌هایی از جهان حکومت کردند.در روزگار آنان حوادث بسیاری روی داده است که از هر جهات قابل تحقیق است .به راستی در اجتماع آن روز تضادی عجیب حکمفرما بود در کنار جنگها، خرابی ها؛ عمران و آبادی. در برابر آن همه خونریزیها و کشتار؛ تکریم و تجلیل عالمان و دانشمندان و صوفیان و آن همه خشونت و تندی؛ روح لطیف هنرمندانه وتقویت نقاشان و خوشنویسان و

---

۱ - رایزن فرهنگی سابق جمهوری اسلامی ایران در پاکستان .

معماران . شاهزاده ای را می بینیم که جنگجویی رزمند است در عین حال دانشمندی ست به راستی عالم و هنرمندی ست به واقع چیره دست.

در آن روزگار علوم و فنون و هنرهای ظریفه و مستظرفه به اوج رسیدند و بحث و درس عالمان و متکلمان و فیلسوفان رونق گرفته است. عارفان و پیران به کار خویش مشغول می شدند و شعر و ادب و ذوق و احساس در جریان بود. هر روز ساختمانهای بسیار باشکوه و عظیم سر به آسمان کشیده خود را می نمایند و قصرها و مسجدها ، بازارها و شهرها و مزار و مقابر جدید عظیم ساخته می شد و در این میان دور مورخان نیز فرا رسید و آنان با عظمت و شوکت هرچه تمامتر به نقل و رخدادهای لحظه لحظهٔ گذر زمان مشغول گردیدند.

سرچشمه و آبشخور این میراث عظیم پنج قرن فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی است که در جای جای این سرزمین پهناور خود را نمایانده است اما شکوفایی وبالندگی آن مرهون تلاش انسانهایی بوده تلاشگر از نژادهای گوناگون .به راستی می توان گفت این همه ، میراث همه بشریت است و متعلق به همان مظلومانی است که در یورشهای سفاکان ازدم تیغ گذشته اند و از سر آنان مناره ها برپا داشته اند. بدون شک تاریخ، این میراث ماندگار را تقدیم به آنان کرده است و ما همواره با نالهٔ ستمدیدگان این دست آورد عظیم را یادوارهٔ همانان می دانیم . آثاری که هم اکنون از دست تصرف مصون و ازگزند حادثه محفوظ مانده است ، غیر از آثار ساختمان وابینه های مختلف، آثار مکتوب است که از هر جهت قابل مطالعه است و به زبانهای گوناگون فارسی، ترکی، اوزبکی،عربی و ... نوشته شده است و در کنار آن کتابهای گوناگونی نیز در طول تاریخ محققان فراهم آورده اند که بیش از هزار و پانصد عنوان کتاب است در موضوعاتی از قبیل: هنر ۱۱۰ عنوان ؛ ستاره شناسی ۱۰۰ عنوان ؛ ادبیات ۲۵۰ عنوان ؛ عرفان ۳۰۰ عنوان ؛ تاریخ ۶۰۰ عنوان .

این همه نشانگر عظمت و تمدنی است که ما اینک وامخواه آن هستیم . در اینجا ذکر این نکته را ضروری می دانم که باصرف سالها عمر برای تحقیق در این دوره، می بینیم که اطلاعات ما بسیار اندک و ناشناخته ها فراوان اند. از میان ستارگان قدر اول شاهزادگان تیموری هفت اختر فروزنده را سراغ داریم، بایسنقر، الغ بیک (دو فرزند شاهرخ)، بایقرا، اکبر، شاه جهان و دارا شکوه که در اینجا به بایسنقر اشاره می شود.

بایسنقر میرزا فرزند گوهر شاد آغا و شاهرخ تیموری است که در شب جمعه ۲۱ ذی الحجه سال ۷۹۹ هـ ق / ۱۳۹۶م. به دنیا آمد و در صبح شنبه ۷ جمادی الاول سال ۸۷۳ هـ ق از دنیا رفت. به دستور مادرش آرامگاهی در گنبد سبز در مسجد جامع شهر هرات برای وی ساخته شد. خودگوهر شاد بیگم نیز که درسال ۸۶۱ هـ ق به قتل رسید در کنار مزار فرزندش در همانجا به خاک سپرده شد.

سه فرزند شاهرخ : بایسنقر میرزا، ابراهیم سلطان و الغ بیگ از سرآمدان شاهزادگان تیموری محسوب می شوند، زیرا هر سه در ارتقاء هنر و علوم نقش بسیار مهمی داشتند. ابراهیم سلطان و بایسنقر به لحاظ توجه به هنرمندان و هنر خوشنویسی سرآمد روزگار بودند. اما الغ بیگ به جهت توجه به علوم ریاضی ونجوم و فعالیتهای تحقیقاتی شایسته در این زمینه که منجر به تدوین زیج الغ بیگ گردید، اهمیت دارد.

همچنین از هر سه برادر آثار معماری نیز باقی مانده است . اما مقام بایسنقر میرزا خصوصاً به جهت تاثیر در هنر نقاشی و خطاطی منحصر به فرد است.

بایسنقر میرزا پادشاهی خوش طبع، سخاوتمند و مجلس آرای بود. به جهت علاقه به علم و هنر تعداد زیادی از هنرمندان ، خطاطان ، نقاشان ، خوانندگان و مورخین را در اطراف خود جمع کرده بود به دستور او حافظ ابرو مورخ بزرگ کتاب آن عصر زبدة التواریخ را تألیف نمود و به همین لحاظ است که در اکثر کتب تاریخی وی را ستوده و شرح احوالش را ذکر کرده اند. به عنوان مثال در حبیب السیر آمده است:

«ذکر شمه ئی از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر و بیان رحلت آن جناب از عالم فانی در ایام شباب واوان جوانی»

نبودی شه چو سلطان بایسنقر به عقل و عدل و احسان و تهور

مدت حیات بایسنقر بسیار کوتاه بوده و سی و هفت سال و ۴ ماه عمر کرد و می‌گویند:« در روز مرگ بایسنقر جمیع امراء و وزراء و سادات وعلما و عامه و رعایا وکافه برایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنگدلی واندوه نمونهٔ فزع اکبر و صیحهٔ صبح محشر ظاهر می نمودند تا چهل روز، هر روز حفاظ آیات در ان مدرسه شریفهٔ مجتمع گشته به ختمات کلام ملک علام

می‌پرداختند و امراء عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات محظوظ و بهره ور می ساخت.»

کمال الدین جعفر تبریزی خطاط معروف هرات در مرگ بایسنقر مرثیه‌ای دارد:

شهریارا تا برفتی از سر اهل هنر
شد کتاب صبر ما ابتر ورق زیر و زبر

یافتی از لطف شه، هر کهنه خطی عمر نو
بشکند پشتش کنون چون رفت پشتیبان ز سر

از مرقع ناله ها آید بگوش جان مرا
صورت بیجان گر گشتند ازین غم باخبر

قطعه‌یی یاقوت دادی قطعه یاقوت را
صیرفی کو، تا شناسد لعل و یاقوت از حجر

داشتی صد برگ جلد نسخه‌یی از زرکنون
ای مذهب مشکلت از زرنگردد حل دگر

می‌نویسم جُنگ و دردم می‌شود تر ز آب چشم
کرده ام بعد از تو شاها! خط خود را خوبتر

آثار به جای مانده از بایسنقر را می توان به موارد ذیل تقسیم کرد:

۱ - شعر: او به فارسی و ترکی شعر می سرود و برخی از اشعار او در تذکره ها به جای مانده است:

ندیدم آن دو رخ اکنون دو ماهیست ولی مهرش بسی بر جان ماهیست
گدای کوی او شد بایسنقر گدای کوی خوبان پادشاهیست

۲ - خوشنویسی: وی خوش نویس اقلام سته و خط نستعلیق یعنی هفت قلم بوده است اما از آثار او فقط به خط ثلث و محقق ریحان باقی است.

از آثار خوشنویسی به جای مانده از بایسنقر می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف : کتیبهٔ معروف مسجد جامع گوهر شاد که به سال ۸۲۱ ه‍ ق / ۱۴۱۸م توسط وی به خط ثلث جلی نوشته شده است که خوشبختانه از تخریب مصون مانده و هم اکنون نیز خوانا می باشد. در آخر این کتیبه می خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحیم
قال الله تعالی انما یعمر مساجد الله ... و قال النبی علیه السلام من بنی الله مسجداً لیذکر الله فیه بنی الله بیتاً فی الجنة قال الله جل جلاله و عم نواله وقول النبی صلی الله علیه وآله ، قد انشأت هذا المسجد الجامع الاعظم و البیت المحرم فی ایام دولت السلطان المعظم و الخاقان الاعدل و الاکرم مولی ملوک العرب و العجم السلطان بن السلطان المعظم ابو المظفر شاهرخ بن تیمور گورکانی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه الحضرة العلیا و الجلیلة الکبراء شمس سماء العقة و السداد الموصوفة بالشرف و الغر و الرشاد گوهر شاد ابدت عظمتها و دامت عصمتها و کثرت برکاتها من الله باحسن القبول من عین مالها لحسن مآلها و اصلاح بالها یوم تجزی کل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله و طلباً لمرضاته شکراً علی الائه و حمداً علی نعمات فتقبلها ربها بقبول حسن و خیر بها باحسن اجر المحسنین و خصها باجمل ماعده بعباده الصالحین کتبه راجیاً الی الله بایسنغر بن شاهرخ بن تیمور گورکانی فی ۸۲۱.

ب : قرآن به خط بایسنقر میرزا
مانند برادرش سلطان قرآنی باخط خویش نوشت که به خط ثلث ، جلی و باتکیه برشیوه خط محقق و ریحان نگاشته شده است، که این امر نشانگر عظمت و قدرت هنری او در کتابت خط ثلث در شیوه هایی می باشد. متأسفانه چند صفحه ای بیشتر از این قرآن باقی نمانده است که در مکانهای مختلفی نگهداری می شود درکتابخانهٔ سلطنتی سابق چهار ورق، درکتابخانهٔ ملی، دوازده ورق در موزهٔ ملی ایران ، یک صفحه کامل و چند صفحه ای در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

خوشبختانه باتلاش سازمان میراث فرهنگی کشور چند صفحه از قرآن بایسنقر و قرآن ابراهیم سلطان در نمایشگاه هنر تیموریان به نمایش گذاشته شده که جای تشکر دارد. باعنایت به کتیبهٔ مسجد گوهر شاد و اوراق قرآنی به جای مانده از بایسنقر میرزا می توان او را در ردیف بزرگترین خوشنویسان خط ثلث در تمدن اسلامی به شمار آورد.

۳ - نقاشی

بزرگترین و عمده ترین کار بایسنقر در زمینه هنر نقاشی اعزام گروهی از نقاشان به سرپرستی خواجه غیاث الدین به کشور چین بود. وی به آنها دستور داد تا از مراکز هنری نقاشیهای چین بازدید به عمل آورند و اطلاعات هنری خود را در این زمینه تکمیل نمایند. خواجه غیاث الدین سرپرست گروه، روزنامه خاطرات خود را دقیقاً به رشته تحریر در آورده وچگونگی راه، عمارتها و آثار شهرها را ضبط کرده که در کتاب زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو درج گردیده است (در چاپ کتاب توسط اینجانب نکته های فراوان آن همواره با توضیحات در پاورقی ها دقیقاً مشخص شده است).

سفر این گروه به چین در سال ۸۲۲ هـ ق / ۱۴۱۹م. آغاز گردید و مدت بازدید آنها ۲ سال و ۱۰ ماه و ۵ روز به طول انجامید. پس از بازگشت از این سفر آثاری که این هنرمند آفرید مهمترین تأثیر را در شکل گیری هنر مینیاتور ایران یا نگارگری ایرانی به جای گذاشت یعنی نقاشیها استقلال خود را از هنر چین به دست آوردند. چرا که تا قبل از این، ارتباط بین هنرمندان ایرانی و هنر چینی بر اساس آثار هنریی بود که از چین می آمد. از همان ابتدا یعنی زمان مغولان که این ارتباط بین ایران و چین بیشتر شده بود و هم دورهٔ سلطنت تیمور و فرزندانش که این ارتباط به اوج خود رسید بازرگانان و تجار، آثار چینی را به ایران می آوردند و از این طریق هنرمندان با شیوهٔ نقاشی چینی آشنا شدند که بسیاری از نگاره ها و حیوانات اسطوره ای چینی وارد مینیاتور ایران شد اما بعد از مسافرت خواجه بدون شک تحولی در هنر نقاشی به وجود آمد که مبنی بر استقلال رای هنری در نگارگری بود. برای گسترش و توسعهٔ این شیوهٔ نوبایسنقر دستور داد هنرستانی و کتابخانه ای برایش ترتیب دهند. محل این کتابخانه کاخی بود که به نام باغ سفید در شهر هرات معروف بود و مسئولیت این کتابخانه به عهدهٔ مولانا جعفر بن علی تبریزی معروف به جعفر بایسنقری بود . وی از شاگردان میر علی تبریزی خلاق خط نستعلیق، محسوب می گردید و سلطان علی مشهدی نیز شاگرد او بود. عده ای هنرمند در این کتابخانه مشغول خطاطی و صفحه آرایی و نقاشی کتبی مانند شاهنامه ، گلستان، تاریخ طبری ، دیوان خواجو و ... بودند. خوشبختانه سندی در مورد این کتابخانه وجود دارد که گزارشی است از جعفر بایسنقری از وضعیت کارهای هنری سفارش شده به این کتابخانه، اسامی خوشنویسان و نقاشان که

در طی آن به نام ۲۴ استاد و ۷۵ دستیار اشاره می شود و در آن میان نام خواجه غیاث الدین نقاش به چشم می خورد. علاوه بر آن گزارشی از تزیین اشیاء و پیشرفت کارهای معماری هفت بنای در حال ساختمان و چادر بزرگ زیبایی که بنابوده دراین باغ نصب شود،ذکر شده.تاریخ این سند رمضان سال ۸۳۰هق / ۱۴۲۶م است. از مهمترین شاهکارهای خلق شده در این کتابخانه شاهنامه بایسنقری است که در سال ۱۳۵۰ ه ش . نسخه ای از آن در ایران چاپ شده است.

مشخصات این نسخه عبارت است از :« ۶۹۰ صفحه ۳۸ × ۲۶ سانتی‌متر دارای ۱۲ مماس نقاشی بسیار ظریف با رنگهای دلکش معدنی و ۲۲ صفحه تصاویر در هر صفحه ۹۳ بیت به خط متوسط نستعلیق عالی جعفر بایسنقری» و هنرمندانی که در آفرینش این کتاب گرانسنگ دست داشته اند عبارتند از : میرزا خلیل و جعفر بایسنقری و مولانا علی مصور وقوام الدین مجلد و خواجه غیاث الدین و احمد رومی و سیف الدین و معروف نقاش و پایندهٔ درویش وغیره . همچنین جلد این کتاب از عالی ترین جلدهای ساخته شده در تمدن اسلامی محسوب می گردد. در توصیف مجالس نقادی فراوانی توسط نقد نویسان هنری درج شده . آری، تصاویر و وقایع شناسنامه را آن چنان با قدرت و دقت تصویر کرده اند که می گویند:

اوج اتقان تصاویر و ابداع در تزیین و استادی در رسم حوادثست . به طوری که روحانیت مخصوصی دارد و در اجزای رسم و وحدت تألیف بین آنها، و تنوع در مناظر و خالی بودن از مکررات واستقلال هنری از مکتبهای تبریزی و شیراز، و مراعات کمال دقت در کشیدن اسبها و بوته ها و گلها و پرندگان و زینت لباسها و انواع فرش و قالی و غیره».

بدین ترتیب هنر مینیاتور ایران زیر نظر بایسنقر میرزا وارد مرحله اوج شکوفایی خود گردید و روز به روز با فرهنگ بومی و ذوق و سیلقه مردم ایران مطابقت بیشتری پیدا کرد و بدین ترتیب بود که ماندگار شد. در حقیقت این بایسنقر میرزا بود که کتاب زرین هنر ایران را به پایان برد. زیر نظر او شاهکارهایی هنری به وجود آمد و این جریان مناسبی شد برای پیدایی هنرمندان و نقاشان دوره های بعد از جملهٔ کمال الدین بهزاد.

اولاً مهمترین کار بایسنقر در زمینهٔ هنرنگارگری ایران ، استقلال بخشیدن به این هنر از نقاشی چینی بود. وی مینیاتور ایرانی رااز تقلید اشکال چینی که می رفت همه وجود نقاشی ایران را پر کند، استقلال بخشید. اعزام

خواجه غیاث الدین به کشور چین سرآغاز این تحول عظیم بود. به خواست وی خواجه پس از آشنایی کافی بانگارگری چینی طرحهای خود را بر مبنای فرهنگ و سنت هنر ایرانی اسلامی رسم نمود و با آگاهی کامل از هنر نقاشی و مینیاتور چینی ، نگارگری ایران را شیوه‌ای جدید بخشید. این توجه زیرکانه به هنر نگارگری که گوشه گوشهٔ آن فلسفه و اندیشه خاص خـود را دارد، هـنر نقاشی ایران را از تقلید کورکورانه نقاشی چینی نجات داد که در ایـن بـاب گفتگوهای فراوانی است و مجال آن در این مختصر نیست و فقط به ذکر چند نکته اشاره می شود:

۱ - حضور اشکال هندسی به صورت منظم در صفحه پردازی و با اندیشه وحدت در کثرت مسلط است؛

۲ - حضور اسلیمی و آراسیک که خـصوصیت ایـرانـی اسـلامی داشت بـه صورت همه جانبه وگسترده و در انواع آن؛

۳ - چهره پردازیهای مستقل در شکل و شمایل بایسنقر و اطرافیانش که به شکل چهره های مغول نیستند و بیشتر چهرهٔ خراسانیان است؛

۴ - کوه ها ، دره ها ، پرندگان ، درختان وگلها با عناصر زمینه و پس زمـینه مجالس آشنا هستند یعنی همان درختان وگلها در هرات و طوس ونیشابور و شیراز وجود دارند و همان پرداخت طبیعی با نازک کاری خیال و احساس شاعران پارسی گوی سبک خراسانی؛

۵ - لباسها، زره ها، خودها و نیزه ها تماماً آرایش زمان خود را نشان می‌دهند. برای اطلاع از رنگ و شکل و شیوه در نگارگری به کتاب شاهنامه که به کوشش اینجانب منتشر شده است،مراجعه شود .

علی رغم اینکه بایسنقر بزرگترین ثلث نویس زمانهٔ خودبود. اما تمام هم خود را صرف گسترش خط نستعلیق که تازه میر علی تبریزی ابداع کرده بود، نمود و این از ذکاوت وی سرچشمه می گرفت که این کشف وابتکار میر عـلی را مورد توجه قرار داد و شاگرد او جعفر بایسنقری را تشویق کرد تا مهمترین شاهکارهای کتابهای هنری عصر خویش را به خط نستعلیق بنویسد تا ایـن خط آرام آرام حوزهٔ نفوذ خود راگسترش دهد و خطی که با حال و هوای ذهن و ادب فارسی و روح ایرانی سازگار بود جایگزین خطوط دیگر شود و بدین ترتیب است که از این پس نوشتن کتابهای فارسی به خط نستعلیق رایج گردید.

* * * * *

دکتر عارف نوشاهی

تمثال اشیاء و ازهار الادویه [1]
دایرة المعارف گیاهان و پرندگان وحیوانات کشمیر

وادی کشمیر چنان سرشار از زیباییهای طبیعی ست که هر صاحب ذوقی که در آنجا قدم می گذارد، نمی تواند از زبان و تخیل خود جلوگیری کند، الا این که در وصف آن سخنی گفته باشد. امروزه گنجینهٔ عظیم ادبیات در ستایش باغها و راغها و گُلها وبَرها و کوهها و چشمه های کشمیر فراهم آمده است.(۱) در اینجا برای حسن افتتاح مقاله اشعاری در قالب مثنوی در وصف کشمیر از سرایندهٔ ناشناس انتخاب شده که در دیباچهٔ تمثال اشیاء و ازهار الادویه آمده است:

در این شهر سرور آور چو افلاک — بود هر خانه زیر سایهٔ تاک
بهر بامی زند بلبل ترانه — بپای خود رود گلخانه خانه
جُز آن گلها که مشهور جهانست — گل اینجا بوستان در بوستانست
کدورت را در اینجا نیست منزل — اگر خیزد غباری خیزد از دل
درینجا خشکی لب را گذر نیست — نشان عاشقان جز چشم تر نیست
نباشد کس دریـن گلزار بی خار — که دستش نیست اندر خط گلزار
تراش کلکِ یاقوتی به هر خس — سواد خط ریحانی به هر کس (۲)

به علت آب و خاک و هوای سازگار برای محیط زیست ، در وادی کشمیر هزاران نوع نباتات و حیوانات یافت می شود وکتاب تمثال اشیاء و ازهار الادویه در بیان برخی از آنهاست که در ۱۲۸۶ ه‍/ ۷-۱۸۶۹م به دستور مهاراجه رَنبیر سینگ (۱۸۵۷-۱۸۸۵م) در کشمیر تألیف شده است.

---

۱ - این مقاله به زبان انگلیسی در نخستین سمینار «تاریخ علم ایران» به اهتمام دانشگاه استراسبورگ، فرانسه ، ۸-۶ ژوئن ۱۹۹۵ قرائت شد و سپس در مجموعهٔ مقالات سیمنار *La Science Dans Le Monde Iranien* زیر نظر ژیوا وسل، حسین بیگ باغبان و برتراند تیرئی دوکروسل دپس، انتشارات انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران ، باهمکاری انتشارات معین، تهران ۱۳۷۷ ه‍ش / ۱۹۹۸م منتشر گردید. اینک ترجمهٔ آن را با اضافاتی چند و نصوص فارسی تهیه کرده ام.

مهاراجه رنبیرسینگ پسر سوم مهاراجه گلاب سینگ دوگرا بود و ۱۴ روز پس از مرگ پدرش، در سال ۱۹۱۴ بکرمی عنان فرمانروایی کشمیر را به دست گرفت. مورخان معاصر مخصوصاً از علاقهٔ رنبیرسینگ به امور طبی ذکر کرده اند. چنان که هرگوپال کول « خسته » می گوید که او برای بهبود مردم شفاخانه (بیمارستانها) های متعدد بنا کرده بود و در آنجا مطابق با روشهای فرنگی و یونانی و هندی معالجه می شد و بیماران داروها ومایحتاجهای مربوط را مجانی دریافت می کردند و طبیبان حاذق از نقاط دور دعوت می‌شدند و در ازای حقوق مکفی ، در آنجا کار می کردند. خودمهاراجه از صحبت و ملازمت طبیبان استفاده می نمود. کلاً برای امور طبی سازماندهی جداگانه وجود داشت و کتب پزشکی زبانهای شاستری و انگلیسی و هندی وعربی ترجمه می شد.(۳) مؤلف تمثال اشیاء و ازهار الادویه نیز تصویری از دوران معمور رنبیر سینگ کشیده است، آنجا که می گوید :« چندگاهی است که این سرزمین (کشمیر) را همای اقبال سایه انداخته و پر تو آفتاب عنایتش رشک فردوس برین ساخته، اعنی دار السلطنه مهاراجهٔ دادگستر... مهاراجه رنبیر سنگهه دام اقباله و عم نواله گردیده... راغهای بی آب را از جریانهای انهار گلزار بی خار فرموده وباغهای خراب را از ترمیم عمارات و ترتیب اشجار خلد آثار نموده. در هر طرفی داروکده های باسامان وقف کار بیماران پُر تیمار ساخته و در هر ناحیه دبستانهایی چون گلستان برای صرفِ اوقاتِ طفلان بیشمار ساخته و پرداخته .»(۴)

سبب تألیف

در دیباچهٔ تمثال اشیاء و ازهار الادویه چگونگی و سبب تألیف چنین بیان شده است :

«روزی در رای عالم آرای و ضمیر عالی رایش چنان رسید که این سرزمین پاک راکه از لطافت آب و هوا آبروی سر تا سر خطه پاک است باین مقدار اشجار و ازهار و اثمار و حیوانات و نباتات بی حکمتی بودن نباید و هر یک از آن بی خاصیتی نشاید... و زیر خاص... دیوان کرپارام جی را در حضور خاص خوانده شرح حال ما فی الضمیر را بر زبان مبارک رانده ارشاد صادر شد که هر چه درین سرزمین از اشجار گوناگون و اثمار رنگارنگ و ازهار بوقلمون و نباتات کوهی و بستانی و حیوانات بحری وبری پیدایش دارد یک

قلم تصویر هر یک از دست نقاش مانی قلم کشیده و اسمای هر یک به هر زبانی محقق کرده و با کتب حکما موافق دیده و خواص هر یک به تجربه آورده و به میزان الطب سنجیده درج کتابی ساخته و به کار پردازی طبیبی تجربه کار این کار پرداخته شود. لهذا [حسب ۱] لامر حکیم حذاقت پیشه صداقت کیش حکیم غلام علی را در پیشگاه خاص بار داده از حضور والا اشارت رفت که در انصرام این مرام چندانکه باید سعی بلیغ به کار برده [شود]... بناء علیه حکیم موصوف حکم واجب الاطاعت را همان ساعت کار فرما شده از سعی و کوشش بسیار در اندک زمانی اندازه کار این تمثال را حسب المدعا صورت بست.»

مؤلف

چنان که از عبارت سبب تألیف پیداست ، برای تدوین چنین کتابی طبیب دربار، حکیم غلام علی فراخونده شد. هیچ گونه شرح حالی از او در منابعی که در دسترس بود ، پیدا نکرده ام. در فهارس نسخه های خطی هند دو کتاب پزشکی از حکیم غلام علی دیده ام که شاید همان نویسندهٔ تمثال اشیاء و ازهارالادویه باشد.یکی جامع خلاصه (نسخه در انستیتو تاریخ طب و تحقیقات طبی، دهلی) و دیگری معمولات (نسخه درکالج طبی اجمل خان، علی گره) (۵) برخی قطعات شعری که در تمثال اشیاء و ازهار الادویه آمده ، نشان می دهد که حکیم غلام علی سرایندهٔ درجهٔ متوسط نیز بوده است.

تاریخ تألیف

حکیم غلام علی پس از صدور فرمان مهاراجه رنبیر سینگ ، در اندک زمانی طرح او را تحقق بخشید و در ۱۹۲۴ بکرمی یا ۱۹۲۵ بکرمی مطابق با ۱۲۸۶ هجری کتاب را به پایان رسانید.این موضوع در قطعهٔ شعری بازگو شده که نمونهٔ کلام مؤلف نیز است:

چونکه صادر گشت حکم والی از احسانیه — جمع کردن ادویه برّیه وبستانیه
شد بنا اثناء دار السلطنه دار الشفا — شد مروج آن شفا و قاعده و قانونیه
احقر خدام حکما بوده ام قدرم نزود — علی شد این علی از عزت سلطانیه
چون مرا مخصوص صادر گشت امر آن امیر — از خواست (کذا)درک کن وزتوت وجدانیه
کن مصور صورت اشجار و ازهار و نبات — شاخها و برگها ادویه یونانیه

[ق]

شد چو گلزار ارم این اوراق من (کذا) از نقوش زهره و ز اوراق این اشجاریه
ورد و نسرین و شکوفه بوستان و لاله زار رشک وغیرت می‌برد زین صورت‌ازهاریه
چون ز دل تاریخ اتمامش پرسیدم بگفت «بر شگفت اقسام گلها گلشن مهاراجیه»
۱۹۲۴

بحکم خاص مهاراجهٔ جهان داور کمینه بنده غلام علی بسعی نکو
درست کرد کتاب خواص ادویه را برای سال همی خواست مصرع دلجو
سروش غیب بر آورده سر ز گردون گفت «بطرح طرفه کتاب خواص اشیاکو»
۱۹۲۵

فهرست مطالب

قبل از دیباچهٔ کتاب سه نوع فهرست بدان ملحق شده است یکی فهرست الفبایی ۱۹۵ نوع گیاه که درکتاب مذکور افتاده ،دومی فهرست الفبایی ۲۵ پرنده و حیوان که در کتاب ذکرشان آمده، سومی فهرست داروهای گیاهی کشمیر که ربطی به کتاب ندارد. در اینجا فهرست مشروح نام گیاهان و پرندگان و حیوانات ارائه می شود. در جدول دست راست عنوان اصلی هر مورد و در جداول دست چپ معادل فارسی آن چنانکه مؤلف گفته آمده است.

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱	آذریون	گل‌آفتاب پرست	Sun flower
۲	ابرون	همیشه بهار	
۳	ادرک	آلوچهٔ سلطانی	Peach
۴	اذخر	گورگیاه/کاه مکه / کرنه دشتی	
۵	اسطو خودرس	جاروب دماغ	
۶	اسفنج	ابرمرده/ابرکهن /نشکر / کا زران	Sponge
۷ - ۸	اصابع الصفر	کف عائشه/کف مریم	
۹	ایدریان		
۱۰		امرود	Pear
۱۱	انجره	انجره	
۱۲	انجبار		
۱۳	ایرساء ابیض	سوسن سفید	Lily
۱۴	ایرسا	سوسن	Lily

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۵	بادام	بادام	Almond
۱۶	بادنجان	بادنگان	Egg-Plant
۱۷	بادنجان برّی		Egg-Plant
۱۸	بابونج	بابونه	
۱۹	بادرنجبویه	باد رنگبویه /بقلهٔ اترجیه /بالنگو	
		باد رنگ / برنجان	
۲۰	باقلای نبطی	باقلای نبطی	Kidney bean

۲۱ - بدرگون :« چون بعضی ادویهٔ مجربه در هیچ کتابی یافت نشد و نام و خواص آنها از تجربه کاران اطراف معلوم نموده و باز خود در تجربه آورده درج این کتاب شدند و مرقوم الصدر بایجاد حال گردیدند».

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۲۲	بردی	پیزر	
۲۳	برنجاسف	بودران	
۲۴	بطیخ	خربوزه	Water-melon
۲۵	بطیخ هندی	خربوزه هند	Melon
۲۶	بقلة البراری		
۲۸-۲۷	بقلة الحمقا	خرفه /تورک	
۲۹	بقله یمانیه	سفیدمزر	
۳۰	بندق	فندق	
۳۱	بنفشه	بنفشه	
۳۲	بنج	بنگ	
۳۳	تروتری(ایجاد مؤلف)		
۳۴	تشمیزج	چشمیزج / چشمک	Blue Seed
۳۶-۳۵	تفاح	سیب	Apple
۳۷	تنباکو	تنباکو	Tobacco
۳۸	توت سیاه	توت سیاه	Mulberry
۳۹	توت ترش	توت ترش / شاه توت	Black Mulberry

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۴۰	توت سفید	توت سفید	White Mulberry
۴۱	تین	انجیر	
۴۲	ثیل	بیدگیاه	
۴۳	جزر	گزر / زردک	Carrot
۴۴	جوز	گردکان / چهار مغز	
۴۵	جوز ماثل	تاتوله / گوز ماثل	
۴۷-۴۶	چورم (ایجاد مولف)		
۴۸	حب النیل	تخم نیلوفر	
۴۹	حرمل	اسپند	
۵۰	حرف المشرقی	مرچ سرخ	Long Pepper
۵۱	حسک	خار حسک	
۵۲	حضض	رسوت	
۵۳	حمضیض	حماض	
۵۴	حنظل	هندوانه ابوجهل/خربوزه روباه	
۵۵	خبه		
۵۶	خترق	مروه	
۵۷	خروع	بید انجیر	
۵۹-۵۸	خس (بستانی وبری)	کاهو	
۶۰	خشخاش		Poppy Plant
۶۱	خصی الثعلب		
۶۲	خطمی		
۶۳	خطمی هزاره	خطمی	
۶۴	خلاف البلخی	بید مشک	
۶۵	خلاف	بید ساده	
۶۶	خوخ	شفتالو	Peach
۷۰-۶۷	خیری	شب بوی	
۷۱	د دا (ایجاد مولف)		
۷۲	دُربه (ایجاد مؤلف)		
۷۳	دُلب	چنار	

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۷۴	دوقس	-	
۷۵	دواء الجنون		
۷۶	راز یانج	رازیانه / باد یانه	
۷۷	رمان	انار	
۷۸	ریحان سلیمانی		
۷۹	زرد(گل)،(ایجادمؤلف)		
۸۰	زرکش(ایجادمؤلف)		
۸۱	زعفران		
۸۲ - ۸۳	ژگُل (ایجاد مؤلف)		
۸۴	زینت الریاحین	بستان افروز / تاج خروس	
		گل حلوا	
۸۵	سرمق	سلمه / سرمک / سرمه	
۸۶	سرپانک(ایجاد مؤلف)		
۸۷	سفرجل بستانی	بهی	
۸۸	سلق	چغندر	
۸۹	سلطان الریاحین	شاه سپرم / سلطان الریاحین	
		نازبو	
۹۰	سماروغ	قارچ / شما	
۹۱	سمسم	کنجد	
۹۲	سنجد(ایجاد مؤلف)		
۹۳	سنبل	سنبل فارسی	
۹۴	سنکهارا	چهار نقطه	
۹۵	سوسن صحرائی کبود	سوسن بری	Lily
۹۶	سوسن سفید صحرائی	سوسن سفید صحرائی /سوسن آزاد	Lily
۹۷	سوسن صحرائی ابیض	سوسن سفید	
۹۸	سیسنبر	نمام / سه سنبل / سی سنبل	
۹۹-۱۰۰	شاهتره بستانی	شاهتره / شاهترج / سلطان البقول	
۱۰۱	شالی از قسم شاه گره	برنج	White Rice
۱۰۲ -	شالی از قسم ربن	برنج	White Rice

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۰۳	شبت	شوت / نشود	
۱۰۴	شعر الجبال		
۱۰۵	شقایق النعمان	لاله	
۱۰۶ - ۱۰۸	شقایق هزاره	لاله	
۱۰۹	شقاقل		
۱۱۰	شلجم بستانی	برشاد / شیلم	
۱۱۱	گل شلجم(ایجاد مؤلف)		
۱۱۲	شوکران	پنج تفت	
۱۱۳	شوکت البیضا	باد آورده/کنگر سفید	
۱۱۴	شیرمار(ایجاد مؤلف)		
۱۱۵	صعتر	ایش / واوش	
۱۱۶	طرخشقوق	کاسنی	
۱۱۷	طحلب	جغرابه / جامخواب	
۱۱۸	گل عباسی سفید	(ایجاد مؤلف)	
۱۱۹	گل عباسی نافرمانی	(ایجاد مؤلف)	
۱۲۰	گل عباسی اصفر	(ایجاد مؤلف)	
۱۲۱	عدس بری(ایجادمؤلف)		
۱۲۲	عصی الراعی	کسته / وهزار بندک	
۱۲۳	علیق	درو	
۱۲۴	عناب		
۱۲۵	عنب	انگور / تاک / رز	Grape
۱۲۶	عنب الثعلب	روباه تربک / روباه تورک	
		انگور روباه / شکر انگور روباه	
۱۲۷	عناب بستانی		
۱۲۸	عود القرح		
۱۲۹	فراسیون	گندنا	
۱۳۰	قثاء	خیارزه	
۱۳۱	قرع	کدو	
۱۳۲	قراصیا	آلو	

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۳۳	قصب	نی	
۱۳۴	قصب الزریره	نی نهاوندی / برکینه	
۱۳۵	قطن	پنبه	Cotton Plant
۱۳۶	قطف بری	سلمه / سرمک / سرمه	
۱۳۷	قنطوریون کبیر	بزر/ لوفا/ کریون	
۱۳۸	قنا بری	برند / نجند	
۱۳۹	قنب	کنب / بنگ	
۱۴۰	کاهزبان	گاو زبان	
۱۴۱	کبیکج سفید		
۱۴۲	کبیکج بنفشی		
۱۴۳	کبیکج شنگرفی		
۱۴۴	کبیکج زردمایل بسفیدی		
۱۴۵	کتان		
۱۴۶	کرسونجل(ایجاد مؤلف)		
۱۴۷	کریلا		
۱۴۸	کرسنه	کسنگ گاری /گاودانه	
۱۴۹	کشنیز	گشنیز	
۱۵۰	گلهار	گل کول	
۱۵۶-۱۵۱	گل مهندی	گل صد برگ (به زبان کشمیری)	
۱۵۷	کماة	سمالو / سماروغ / هوره	
۱۵۸	کما ذریوس	راندار وتی تلخ	
۱۵۹	کمون	زیره	
۱۶۰	کندش	بیخ گازران / کندشه	
۱۶۱	کهر (ایجاد مؤلف)		
۱۶۴-۱۶۲	لالهٔ سرنگون		
۱۶۵	لالهٔ نعمانی		
۱۶۶	لبلاب	عشفشه وحلبوب(به لهجه شیرازی)	
۱۶۷	لبلاب سفید	حبل المساکین (به شیرازی)	
۱۶۸	لبلاب نافرمانی		

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۶۹	گل لُدر(ایجاد مؤلف)		
۱۷۱-۱۷۰	لسان الحمل الصغیر	بارتنگ	
	و الکبیر		
۱۷۲	لعبت بربری	پیک بهار	
۱۷۳	ماش سبز	ماش	
۱۷۴	مارشیر(ایجاد مؤلف)		
۱۷۵	مرز نجوش	مرزنگوش	
۱۷۶	مرو	مرو رشک	
۱۷۷	مشک زمین	مشک زمین	
۱۷۸	مشکطرا مشیع		
۱۷۹	نان کلاغ	نان کلاغ / پیزک / خیرو	
۱۸۰	نرگس	نرگس	
۱۸۱	نسترن(ایجاد مؤلف)		
۱۸۲	نسرین	گل مشکین	
۱۸۳	نعنع بری	هزارپا / پودینه	
۱۸۴	نیلوفر	نیلوفر	
۱۸۵	وج	اگر / سوسن زرد	
۱۸۶	گلاب	گل سرخ	Rose
۱۸۷	گلاب سفید	نسترن سفید	White Rose
۱۸۸	ورد احمدبری		Red Rose
۱۸۹	هامک(ایجاد مؤلف)		
۱۹۰	هندبای بستانی	کاسنی	
۱۹۱	هند بای بری		
۱۹۲	یاسمین سفید		
۱۹۴-۱۹۳	یاسمین بنفشی		
۱۹۵	یقطین	کدو	Pumpkin

پرندگان و حیوانات

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۹۷-۱۹۶	بلبل	بلبل	
۱۹۹-۱۹۸	عندلیب	بلبل هزار داستان	
۲۰۱-۲۰۰	ببغا	طوطی	
۲۰۲	هدهد	مرغ سلیمانی	
۲۰۴-۲۰۳	عصفور	گنجشک / چغوک / پنجشک	
۲۰۵	ستره سیر		
۲۰۷-۲۰۶	قبج	کبک	
۲۰۸	غراب الابقع	کلاغ / غراب سفید	Crow
۲۰۹	غراب اسود	زاغ سیاه	Crow
۲۱۱-۲۱۰	حداة	غلیواج / کرکس	
۲۱۲	اوزقاز	مرغابی	
۲۱۳	بط	اردک	Duck
۲۱۴	دیک	مرغ / خروس	Cock
۲۱۶-۲۱۵	اسد	شیر	Lion
۲۱۷	دُب	خرس	Bear
۲۱۸	ایل	گوزن / گاو کوهی	
۲۱۹	ارنب بّری	خرگوش	
۲۲۰	غزال	آهو	Antelope

ویژگی کتاب

دربارهٔ هر گیاهی که در این کتاب مذکور شده طبق طرح و دستور العمل مهاراجه رنبیر سینگ روشی به ترتیب زیر اتخاذ شده است:

الف. ثبت نام مصطلح آن به عربی و فارسی؛

ب. نام آن به زبانهای ترکی، هندی ، کشمیری، شاستری و انگلیسی و گاهی به یونانی ، بنگالی ، رومی و سریانی وگاهی به گویشهای مصری، اصفهانی ، شیرازی، خراسانی، دیلمی، پنجابی وپهاری (لهجه‌ای از زبان کشمیری) و گاهی به اصطلاح حکما، مثلا بوعلی سینا چه نامی به کار برده شده است .

تمام نامها بجز نامهای شاستری زبان - که به رسم خط دیوناگری است و اوا نویسی فارسی نیز دارد به رسم خط فارسی نوشته شده است؛
ج . نقاشی رنگی هرگیاه بارنگهای اصلی برگ ها وگل ها و شاخه ها؛
د. بیان ویژگیهای طبیعی هر گیاه در حاشیهٔ کتاب ، همچون قد ، اندازه و رنگ برگها و گلها، طول بیخ ، اندازه ورنگ دانه ها .

نسخ خطی

نسخهٔ منحصر به فرد تمثال اشیاء و ازهار الادویـه در موزهٔ مـلی پاکستان ، کراچی ، شماره N.M.1959 - 908 در اندازهٔ رحلی محفوظ است. به خط نستعلیق جلی زیبا نگاشته شده و جمعاً ۲۲۰ نقاشی رنگی دارد. کتاب در ۲۳۸ برگ است. اگرچه نسخه ترقیمه ندارد اما از آرایش آن معلوم است که همان نسخهٔ اصلی است که برای مهاراجه رنبیر سینگ تهیه شده بود. در برگ اول مهر و یادداشت ابومحمد قلندر پانی پتی زبیری اسدی دیده می شود که خود را ملازم مهاراجه گفته و جملاتی چند در ستایش کتاب انشا کرده است. نسخهٔ موزه شایستگی و برازندگی آن را دارد که فاکسیمیله چاپ شود وبابی درگیاه شناسی کشمیر باز شود.

حواشی

۱ . بهترین شواهد اشعار فارسی را می توان در لا به لای چهار جـلد تـذکرهٔ شعرای کشمیر فراهم آوردهٔ سید حسام الدین راشدی ، چاپ اکـادمی اقبـال، کراچی ، ۱۹۶۸م (و تجدید طبع در لاهور) به دست آورد. مخصوصاً در جلد ۴ در صفحات ۱۸۲۳ - ۱۸۸۴ پیوستی به عنوان «کشمیر در شعر فارسی» تهیه شده است که ابیات متفرق موجود در دواوین را نیز در بر دارد.
۲. غلام علی، تمثال اشیاء و ازهار الادویه ، خطی ، موزهٔ ملی پاکستان ، کراچی، شماره N.M.1959-908 ، ص ۲۷.
۳ . تاریخ کشمیر یعنی گلدستهٔ کشمیر (اردو) لاهور، ۱۸۷۷م، ص ۲۱۲.
۴. غلام علی ، ص ۲۷ - ۳۰.
۵ - هندوستان کی کتابخانون مین مخطوطات طب فارسی و عربی، بدون مـؤلف ، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری ، پتنه ، ۱۹۸۸م ، ص ۲۴ + ۵۱.

دکتر انعام الحق کوثر[1]

نصایحی چند از

حضرت امام خمینی قدس الله سره

علامه اقبال لاهوری در همهٔ کشورهای اسلامی بویژه ایران جنبش و حرکت و شور و شوق را می خواست. اقبال، حرکت انقلابی و برپایی انقلاب را در ایران پیش بینی کرده بود. او در زبور عجم (ص ۱۲۵) می گوید:

حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل | آتشی در سینه دارم از نیاکان شما
می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند | دیده ام از روزن دیوار زندان شما

حضرت امام خمینی قدس‌الله‌سره نه تنها در قرآن مجید و حدیث و فقه مهارت تام داشت و رهبری انقلاب شکوهمند اسلامی و بنیانگذاری نظام جمهوری اسلامی ایران را بر عهده داشت، بلکه خطیب، ادیب و شاعر ماهر هم بوده است. جان وی از سوز عشق حقیقی، زبان وی از عذوبت افکار عرفانی مشحون است. عطر دل انگیز اشعار امام خمینی قدس‌الله‌سره به عون و تایید خداوند موجب تنویر اذهان و باعث تطهیر قلوب و وسیلهٔ تهذیب اخلاق نسل جوان است. آواز برخاسته از دل اوست که بر دل هر صاحبدلی می‌نشیند:

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است | در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی
آید آن روز که خاک سرکویش باشم | ترک جان کرده و آشفتهٔ رویش باشم
دل که آشفتهٔ روی تو نباشد دل نیست | آنکه دیوانهٔ خال تو نشد عاقل نیست
این خرقهٔ ملوث وسجادهٔ ریا | آیا شود که بر در میخانه بردرم
پیرم ولی بگوشهٔ چشمی جوان شوم | لطفی که از سراچهٔ آفاق بگذرم
دل درویش بدست آر که از سر الست | پرده برداشته آگاه ز تقدیرم کرد

---

[1] - استاد سابق دانشکده دولتی - کویته.

حضرت امام در وصیت نامه خود دربـاره انـقلاب اسـلامی تـفصیلاً توضیح داده تا آنجا که می‌نویسد : « انقلاب اسلامی ایران از هـمهٔ انـقلابها جداست، هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزهٔ انقلاب و قیام، و تردید نیست که این یک تحفهٔ الهی و هدیهٔ غیبی بوده که از جانب خداوند منان بر این ملت مظلوم غارت زده عنایت شده است.»(وصیت نامه ، ص ۷)

امام در همین وصیت نامه خود نیز به « تفرقه افگنیهای بـی حسـاب قلمداران و گویندگان در مطبوعات وسخنرانیهـا و مجـالس و محـافل ضـد اسلامی و ضد ملی و بذله گوییها و وارونه جلوه دادن حقایق به وسیله افراد غرب زده یا شرق زدهٔ صد در صد مخالف اسلام و فرهنگ اسـلامی اشـاره دارد، و این تبلیغات را درکنار سایر مراکز فساد و فحشا، برای انحراف نسل جوان و به «عزلت کشیدن روحانیون » و چپاول ثروت کشور به دست استعمار گران می‌داند.

امام راجع به استعمار ، استعمار سرخ وسیاه ، استعمار گران و استقلال چنین حرف می زنند:

استعمار : استعمار نمی گذارد جوانهای ما مستقل بار بیایند. نمی گذارد در دانشگاهها جوانهای ما درست رشد کنند. (دوم جمادی الاول - ۱۳۸۴ هجری قمری)
استعمار چپ و راست دست به دست هم داده برای نابودی مـلت اسـلام و کشورهای اسلامی کوشش می کنند و در راه سپر کردن هرچه بیشتر ملتهای مسلمان وغارت سرمایهٔ سرشار و منـابع طـبیعی آنـان بـایکدیگر سـازش کرده‌اند. (از پیام امام خمینی به دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا و کانادا ۲۸ جمادی الثانی - ۱۳۹۲ هجری قمری)

استعمار سرخ و سیاه: بیدار شوید و خفتگان را بیدار کنید! زنده شـوید و مردگان را حیات بخشید ، زیر پـرچـم تـوحید بـرای درهـم پـیچیدن دفـتر «استعمار سرخ و سیاه » و خود- فروختگان بی‌ارزش فداکاری کـنید. ایـن نفتخواران بی شرف و عمال بی حیثیت آنها را همـانند زبـاله از کشورهـای اسلامی بیرون بریزید.(از پیام امام خمینی به ملت ایران - ۱۹ صفر ۱۳۹۳ هجری قمری)

استعمار گران :استعمار گران که می خواهند همه چیز ها را به یغما ببرند نمی‌گذارند در دانشگاه دینی و علمی ما «آدم » تربیت شود، از « آدم» می ترسند. اگر یک «آدم » در کشوری پیدا شود مزاحم آنان می شود و منافع آنان را به خطر می‌اندازند.(از کتاب جهاد اکبر «مبارزه بانفس» صفحه ۸۹ از درسهای امام خمینی)

استقلال :تا غرب راه به اینجا دارد شما به استقلال خودتان نمی رسید و تا این غرب زده هایی که در همه جا موجودند از این مملکت نروند و یا اصلاح نشوند، شما به استقلال نخواهید رسید.(دیدار بادانشجویان دانشگاه مفید ۶ / ۸ / ۵۸)

آدم به نظر امام :یک آدم یک ملت را درست می کند . رسول اکرم (ص) یک آدم بود یک انسان کامل بود و یک عالم را تهذیب کرد ویک فاسد یک ملت را فاسد می‌کند. (مدرسه فیضیه قم - ۱۰ / ۱۲ / ۵۷)

اروپا رفته ها: حاکم اسلام باید فقیه ، امین و عالم به قوانین باشد و اینطور نیست که برای تشکیل حکومت اسلامی یک نفر آدم « اروپا رفته » و متخصص در رشته های مختلف علوم لازم باشد.(از کتاب حکومت اسلامی - درس ۱۱، ص ۲۳ ، از درسهای امام خمینی در نجف)

انسان :تمام کوشش انبیاء برای این بوده است که انسان رابسازند و انسان طبیعی را مبدل کنند به یک انسان الهی (۱۷ / ۴ / ۵۸)
در عالم هیچ موجودی به پایه «انسان» نمی رسد و هیچ مشکلی هم به پایه انسان سازی نمی رسد. (دیدار بافرهنگیان اصفهان - ۵۸/۳/۲ هجری شمسی)

ایدئولوژی اسلامی:پیروزی ملت مسلمان ایران بدون شک سرمشق خوبی برای سایر ملل ستم دیده جهان خصوصاً ملتهای خاورمیانه خواهد بود که چگونه یک ملتی باتکاء به ایدئولوژی انقلابی اسلامی بر قدرتهای عظیم فائق می‌آید.(از مصاحبه امام خمینی با روز نامه یونانی«تووسیما» ۱۵ آبانماه ۱۳۵۷ - ۶ نوامبر ۱۹۷۸)

ایمان : خداوند همیشه بامستضعفان است و حق همواره بر باطل غلبه کرده و ایمان همیشه فائق شده است.(۵۸/۲/۳) با اتکاء به ایمان و اسلام بود که ما پیروز شدیم به اتکاء به تعلیم عالیه اسلام و ایمان ما به مبادی بود که بادست خالی بر همه قوای شیطانی غلبه کردیم .(دیداربا گروهی از افراد نیروی هوایی ۵۸/۱۱/۲۷)

ایمان و اعتقاد اسلامی: رمز پیروزی ما مانند صدر اسلام ایمان واعتقاد اسلامی ملت بوده است. شما منتظر این نباشید که دولتهای شما برای شما کار بکنند. من دولتهای عربی را بیش از ۱۵ سال است که نصیحت کردم که باهم متحد بشوند و بیت المقدس را نجات بدهند، ولی در آنها اثری نکرد. برای اینکه در فکر این مسائل نیستند.(دیدار بارهبران سیاسی فلسطین ۵۸/۱/۱۸)

اتحاد : اگر اتحاد و یکپارچگی وجود داشت چطوری می توانستند فلسطین را از دست ما بگیرند و مسلمین نتوانند کاری بکنند، اگر توحید کلمه بود چطور هند می توانست به کشمیر عزیز دست درازی کند و از دست مسلمانها کاری برنیاید.(۲۰ رجب ۱۳۸۵ هجری قمری)

احکام خدا: دست اتحاد و برادری بهم دهید تا زنده بمانید ، تا احکام خدا پایدار بماند (از پیام امام خمینی به حوزه های علمیه - ۸ محرم ۱۳۸۷ هجری قمری)

آزادی : آزادی این نیست که قلم را بردارید و هرچه دلتان می خواهد بنویسید ولو به ضرر اسلام و قانون باشد(۵۸/۲/۲۳ هجری شمسی)

اسلام : اسلام از سیاست جدانیست - اسلام مثل مذاهب دیگر نیست، که ذکر و دعا باشد. اسلام سیاستش با سایر احکامش باهم هستند و من هم دخالت سیاسی می کنم. (۲۱ مهر ماه ۱۳۵۷) آنکه خیر خواه همه است «اسلام» است (۵۸/۶/۷)

اسلام با خون رشد کرد و دینهای بزرگ پیامبران سابق و دین بسیار بزرگ

اسلام در عین حالیکه یک دستشان به کتابهای آسمانی و برای هدایت مردم است دست دیگر شان به اسلحه ها بود (۵۸/۶/۲ - مدرسه فیضیه قم، عید فطر).
ما باید خودمان را برای « اسلام » فدا کنیم ، آمال و آرزوهایمان را باید برای «اسلام » فدا کنیم. (دوم ذیحجهٔ ۱۳۸۳ هجری قمری برابر ۱۳۴۲ هجری شمسی) این اسلام بود که شما را پیروز کرد. (دیدار باورزشکاران و کارمندان راه آهن ۵۸/۳/۹ هجری شمسی).

پاسداران انقلاب: شما پاسداران انقلاب هیچ سلاحی نداشتید، جز سلاح ایمان ، ایمان به خدا و باهمین سلاح بود که توانستید با همکاری اقشار مختلف، رژیم سابق را سرنگون کنید. (دیدار با پاسداران انقلاب اسلامی ارومیه - ۵۸/۲/۱).

پاسداران قرآن کریم : شما امروز فرزندان اسلام هستید. شما خدمت به دیانت اسلام می‌کنید. و در راه خدا قیام کردید و پاسداران قرآن کریم واسلام مقدس هستید. (دیدار با سپاه پاسداران قم).

تربیت اسلامی : من به همه اقشار انسانی و مسلمین و اقشار عرب توصیه می‌کنم برای پیروزی بر همه مشکلات باید تربیت اسلامی داشته باشند و روی نقشه اسلام حرکت کنند و قرآن هادی و امام آنها باشد. در این صورت است که غلبه خواهند کرد وگرنه هرچه بکنند بازهم دولتها و قدرتها بر آنها مسلط خواهند بود. (دیدار بارهبران سیاسی فلسطین ۵۸/۱/۱۸).

خدا : ما خدا را داریم و درب رحمت خدا بر روی ما باز است . ما برای خدای تبارک وتعالی قیام کردیم (دیدار با سپاه پاسداران - قم).

جوانان : شما می خواهید که ما آزاد بگذاریم تا جوانان ما فاسد بشوند و اربابان شما بهره ببرند ؟! (مدرسه فیضیهٔ قم - ۵۸/۶/۲).

تکبر (خود بزرگ بینی): خودتان راخدمتگزار بدانید و به بندگان خدا بزرگی نفروشید. خداوند دار آخرت را برای کسانی قرار داده است که نسبت به مردم نه علوی داشته باشند ، نه فساد بکنند. (۵۸/۷/۷).

بدبینی : مثلا ما طبیب داریم الی ما شاء الله ، چه شده است که وقتی یکی مریض می شود فوراً صحبت از این است که اروپا برود - و این به جهت این است که ما را به خودمان بد بین کردند (۵۸/۳/۲۰ هجری شمسی).

برنامه آمریکا و انگلیسها: اصلاً برنامه خود آمریکایی ها و انگلیسی ها این است که مردم را ، اشخاص صحیح را ، به اسم انگلیسی و به اسم آمریکایی ضایع کنند. چون می‌داند خودشان ضایع هستند.(۵۸/۷/۲۰).

اسرائیل : می بینید که یک دولت پوشالی اسرائیل در مقابل مسلمین ایستاده که اگر مسلمین مجتمع بودند هرکدام یک سطل آب به اسرائیل می ریختند او را سیل می برد. (خطاب به وزیر خارجه سوریه ۵۸/۵/۲۳).

اسرائیل وعمال اسرائیل : از اسرائیل و عمال اسرائیل ، دشمنان «قرآن مجید» و «اسلام» و کشور برائت جویند.(از اعلامیه امام خمینی - اولین سالگرد ۱۵ خرداد - محرم ۱۳۸۳ هجری قمری).

آمریکا: «امریکا» است که اسلام و قرآن مجید را بحال خود مضر می داند و می‌خواهد آنها را از جلو خود بردارد، آمریکا است که روحانیون را خار راه استعمار می داند و باید آنها را به حبس و زجر و اهانت بکشد (از اعلامیه تاریخی امام خمینی علیه احیای کاپیتولاسیون - ۱۳۴۲ هجری شمسی).

آمریکا و شوروی : اگر مسلمانها با هفتصد میلیون جمعیتی که دارند باهم بودند... «آمریکا»نمی‌توانست از این غلطهابکند،«شوروی»نمی‌توانست‌از این غلطهابکند (ازکتاب حکومت اسلامی - درس دوم - صفحه ۳۵، از درسهای امام خمینی درنجف).

دست خدا: بکوشید تا هر چه بیشتر نیرومند شوید در علم و عمل و بااتکال به خدای قادر ، مجهز شوید به سلاح وصلاح که خدای بزرگ با شماست که دست قدرتی که قدرتهای شیطانی را در هم شکست پشتیبان جـامعه الهـی است (۵۸/۱۲/۱).

کشاورزی: ما باید کشاورزی را رونق بدهیم که محتاج آمریکا برای گندم و برنج نباشیم (۱۳۵۸/۸/۶).

زنها: زنها می توانند درکارهای اجتماعی شرکت کنند ولی باحجاب اسلامی (مدرسه فیضیه قم - ۵۷/۱۲/۱۰) زنان در عصر مـا ثـابت کـردند کـه در مجـاهده همدوش مردان بلکه مقدم برآنانند (۵۸/۲/۲۸) زن مربی جامعه است ،از دامن زن انسانها پیدا می شود. (بمناسبت روز زن ۵۸/۲/۲۶) تمام ابعادی که برای زن و انسان متصور است، در فاطمه زهرا سلام الله علیها جلوه کرده است. او یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، تمام نسخه انسانیت. تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان است (به مناسبت روز زن و میلاد حضرت فاطمه (ع)، ۵۸/۲/۲۶

قیام برای خدا: کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام شکست نبود . چون قیام برای خدا بود و قیام برای خدا شکست ندارد (ملاقات باهیئت قائمیه ۵۸/۳/۸).

مسلمین : شکست در نهضتی که برای خدا باشد نیست. مسلمین صدر اسلام می‌گفتند: اگر بکشیم بهشت است و اگر کشته شویم بهشت است. شما هـم همینطور هستید. (دیدار با مردم یزد ۵۸/۲/۲۲).

مساجد : از صدر اسلام به بعد پیوسته هرگونه حرکتی از مسجد سرچشمه گرفته است. این مسجد بوده است که نیروی متحد ضد کفار و شرک را پدید آورد (ملاقات هیئتی از عربستان سعودی ۵۸/۲/۱).

مادر : سعادت بچه ها از دامن مادر شروع می شود و سعادت کشور بسته به بچه های خوب یک مملکت است (۵۸/۴/۱۱) توجه به سرنوشت اولاد ، به عهده پدران و مادران است اما مادرها بیشتر مسئولند. (دیدار با زنان شهرستان قم ۵۸/۳/۵ هجری شمسی).

معلم : تمام ملت باید معلم باشد. در اسلام تمام افراد معلم و متعلم هستند.
(ملاقات با معلمان و پاسداران تبریز و سراب ۵۸/۲/۷) .

وحدت کلمه : مسلمین باید بر ضد همه ستمگران « ید واحد » باشند و امیدوارم که باوحدت کلمه که بین ما و شما بحمدالله حاصل هست و باوحدت کلمه بین سایر قشرهای مسلم و خصوصاًاسلامی گرفتاریهای ما و گرفتاریهای شما و گرفتاریهای سایر مسلمین رفع بشود. (دیدار باهیئت فلسطینی ۵۸/۶/۲۴).
متذکره بالا نصایحی است چند که از سخنرانیها ، پیامها ونامه های حضرت امام خمینی اقتباس شده . اینها زیر بناء و تعمیر انقلاب اسلامی بوده - همین راه نماییها برای حال و آتیه هم خیلی مهم است. بقول امام : «حفظ یک پیروزی از اصل پیروزی مشکلتر است».

از : دکتر سلطان الطاف علی [1]

نگاهی به اشعار رهبر انقلاب و اتحاد مسلمین

رهبر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره الشریف نه تنها یک فقیه و محدث و رهبر عظیم بوده بلکه خطیب ، ادیب و شاعر بزرگ هم بوده است. در مورد انقلاب موفقانه این قدر اعتراف و اذعان کافی ست که اندیشهٔ و فکر وی بعد از طی بیست سال امروزه هم کاملاً جریان دارد. اصلاً این کامرانی فوق العادهٔ رهبر انقلاب است که نظام دولتی رابطور منسجم ترتیب داده و ریشهٔ فکرش در کمال اشاعه، فروغ همی یابد. ما به درگاه خداوندمتعال دعاگو هستیم که این انقلاب اسلامی مستحکم‌تر گردد و می‌بینیم که در سایر کشورهای اسلامی هم انتشار همی یابد؛ زیرا که این انقلاب اصلاً احیاء تعلیمات دین محمدی صلی‌الله علیه وآله وسلم بوده و اتحاد بین المسلمین راکمک کرده است.

حالا به منظور برکت یافتن این‌نوشته چندتا شعر عرفانی حضرت‌امام‌ره تقدیم می‌شود که جانشان از سوز عشق حقیقی معمور بود و زبان شیرین شان باالفکار عرفانی مملو بوده . اشعار شان حاوی اندیشه های لطیف معرفت و بیانگر اسرار و رموز حقیقت می باشد. اینک ببینید چطور جواهر عرفان اجرا می‌شود.

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است　　در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی

---

[1] - استاد سابق بخش فارسی دانشگاه بلوچستان - رئیس کمیته کتابهای درسی بلوچستان - کویته.

دل که آشفتهٔ روی تو نباشد دل نیست | آنکه دیوانهٔ خال تو نشد عاقل نیست
بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته ای | که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست

من بخال لبت ای دوست گرفتار شدم | چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم
فارغ از خود شدم و کوس اناالحق بزدم | همچو منصور خریدار سردار شدم
در میخانه گشایید بروریم شب و روز | که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم
جامهٔ زهد و ریا کندم وبرتن کردم | خرقهٔ پیر خراباتی و هوشیار شدم

عارف بزرگ ، سلطان الفقر حضرت سلطان باهو قدس سره العزیز در قرن یازدهم هجری در شبه قاره پاکستان وهند می سرایند:

آمد خیالی در دلم این خرقه را برهم زنم | تسبیح را ویران کنم سجاده را برهم زنم
چوب عصا برهم زنم دلق صفا پاره کنم | فارغ ز خود بینی شوم این خانه را برهم زنم

و در عصر حاضر رهبر انقلاب اسلامی ایران و شاعر باصفا همین طور می‌سرایند:

من خواستار جام می از دست دلبرم | این راز با که گویم واین غم کجا برم
جان باختم بحسرت دیدار روی دوست | پروانه دور شمعم و اسپند آذرم
این خرقهٔ ملوث وسجادهٔ ریا | آیا شود که بر در میخانه بردرم
گر از سبوی عشق دهد یار جرعه ای | مستانه جان زخرقه هستی در آورم
پیرم ولی بگوشهٔ چشمی جوان شدم | لطفی که از سراچهٔ آفاق بگذرم

آثار و کلام عارفانهٔ امام ذوق سلیم و وجدان عشق ، یکجهتی و اتحاد ملّی و ویگانگی اسلامی را ابلاغ می کند.

* * * * *

آقای محمد عظیمی

رمضان علی کفاش خراسانی
شاعر ناشناخته

رمضان علی کفاش خراسانی یکی از استعدادهای خود جوش از میان مردم کوچه و بازار است - شغل او کفشگری بوده است ، او درمیان نسل قرن گذشته تاحدی شهرت دارد ولی شهرتش به پای قدر شاعری او نمی‌رسد. کفاش با اینکه سواد چندانی ندارد ولی استعداد خدادادی او در شعر باعث شده است که نام آورترین شاعر کم سواد دربین اهل فن باشد. شعر امام رضای او زبانزد خاص و عام است که می‌توان گفت قسمت عمده شهرت او از همین شعر است:

ز بی حسابی اوباش یا امام رضا   شد آنچه بود مرا فاش یا امام رضا

ازکفاش چند دعا نامه و نفرین نامه باقی مانده که یک نفرین نامه او ترجیع‌بند بسیار زیبا و هنرمندانه ای است که حاصل تجربه شخصی کفاش می باشد و پیداست که معشوق سخت او را آزرده خاطر کرده چندانکه آرزوی بدبختی و حتی مرگ او را می کند :

چه دیدی از من ای سنگین دل بی اعتبار آخر
که گشتی یار اغیار و زمن کردی کنار آخر
مرا کردی میان عشق بازان خوار و زار آخر
الهی همچو من گردی پریشان روزگار آخر
به جانت آتشی افتد بسوزی ای نگار آخر

---

۱ - مشهد - ایران

الهی در جوانی نخل امیدت ز پا افتد
ز مرگت شیونی در قوم و خویش و اقربا افتد
رفیقان ترا در خانه ها فرش عزا افتد
بنالد مادرت از این مصیبت تا ز پا افتد
ز هجرت کور بنشیند پدر یعقوب وار آخر

در بند اول علاوه بر موسیقی خوش آهنگ بحر هزج، ردیف شعر، یعنی «آخر» در پایان هر مصرع تاکیدی بارنجش خاطر را در خوانندهٔ شعر القاء می کند و کلمات یار، اغیار در مصرع دوم بیت اول و خوار، زار در مصرع اول بیت دوم به کمک قافیهٔ شعر، موسیقی دلنشینی را به وجود آورده است.[1]
کفاش هر موضوعی راکه اراده می کرده است در قالب شعر می آورده و این امر تسلط او را می رساند. زمانی می خواسته است که خدمت ضیاء الحق نوهٔ حاج ملا هادی سبزواری که از افراد ثروتمند ومتشخص سبزوار بوده است، برسد رباعی زیر راکه قافیه بسیار سختی دارد بلا فاصله می سراید و برای او می‌فرستد :

در زیر همای چرخ تخم لقم — در جمع رسیدگان عالم کتّم[2]
با این تن خسته و لباس ناشور[3] — کی لایق دیدار ضیاء الحقم

گویا در جوانی به شاگردی نزد شخصی به نام استاد ولی که ازکفاشان مشهور آن زمان مشهد بوده است، می رود. بعد از مدتی رباعی زیر را می سراید و از خدمت او خارج می شود :

می گفت کسی دکان استاد ولی — در علم و عمل کندترقی مزدور
این بود گزافه چونکه رفتم دیدم — «بر عکس نهند نام زنگی کافور»

کفاش در انواع شعر طبع آزمایی کرده و بخوبی از عهده بر آمده است چند مرثیه ای که از او باقی مانده نشان می دهد که مردی بسیار معتقد و با اخلاص بوده است:

---

۱ - دلکش خوانندهٔ مشهور سالهای دهه ۳۰ تا ۴۰ نفرین نامه کفاش را با موسیقی بسیار دل انگیزی در مایه های کوچه باغی خوانده است.
۲ - کتّ = کال - نارس.
۳ - ناشور = کثیف.

تـاشه تشـنـه لبـان وارد مـحشر نشـود ‌‌ ‌ ز آب رحمت گلوی تشنه لبی تـر نشـود
حق نبندد به خـلایق در رحـمت آن روز ‌ ‌ کـه ضمین خـاطر فـرزند پیمبر نشـود
ور شــود دفـتر کفـاش قـبول شـه دیـن ‌ ‌ بـه یکـی مـصرعش آفاق بـرابـر نشـود

واقعه به توپ بستن گنبد منور امام رضا «ع» را توسط دولت روسیه تزاری به نظم کشیده و بعضی گوشه های تاریخی این واقعه مولم را روشن کرده است :

از آن روزی که یزدان ریخت طرح شادی وغم را
مهیـا کـرد بـهر خـلق عـالم ، عـیش و مـاتم را
کسـی نشـنیده در نـوروز اوضـاع مـحرم را
بـرو بـاد صبـا بـرگو مسلمـانان عـالم را
ازین ظلمی که در مشهد به ما مشتی مسلمان شد
چو از هجر حبیب حق، که دین از وی قوی آمد
هـزار و سیصد و سی شـد، ربیع ثـانوی آمـد
مـدار چـرخ را در تـوس، دور کـجروی آمـد
ز ظـلم روس، در مشـهد بـلای مـعنوی آمـد
ز یوسف[1] خان به پا این فتنه در ملک خراسان شد

کفاش در سرودن شعر به لهجه مشهدی نیز دستی داشته حال آنکه سرودن شعر به لهجه کار بسیار دشواری است خصوصاً «که مـضمون ایـن اشعـار سیاسی و اجتماعی باشد:

زُلفته [2] باشَنَه هروخ [3] که تو همسر مِکِنی [4] ‌ ‌ پلک چشم موره از خون دِلُم تَر مِکِنی

zolfeta bâ šana har vax ke to hamsar mekeni
peike ˆcašme mora az xune delom tar mekani

---

۱ - یوسف خان هراتی دست نشانده دولت روسیه تزاری (منتخب التواریخ،ص ۶۳۲).
۲ - زلفة = مویت را - زلفت را.
۳ - هروخ = هروقت - هر موقع .
۴ - مکنی = می کنی.

داش میتی[1] راس مِگی[2] امروز ماها عزت ندرم[3]
مو و تو پیش خلایق دیگه حرمت ندرم
دل ور گشتن ازی راه خسریت ندرم
تقصیر خود مایه از هیشکه[4] شکایت ندرم
مردم انسو نن و ماها ادمیت ندرم

این شعر بسیار طولانی است و در آن، اوضاع اجتماعی آن زمان را بخوبی تصویر کرده است و داش مشتیها و داش غلم ها و نوچه های آنان رابه باد انتقاد گرفته ونصیحت می کند که دوران سبیل تاب دادن و عربده کشی سپری شده بایستی تن به کار داد. سال تولد کفاش به درستی معلوم نیست ولیَ سال فوت اورا مرحوم علی اکبر گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان[5] ۱۳۱۴ هجری در مشهد ثبت کرده است.

همانطور که در آغاز سخن اشاره کردیم قصیده یا امام رضای کفاش سهم عمده ای در شهرت او دارد. این شعر تاکنون چندین بار چاپ شده و ما برای حسن ختام چند بیت منتخب را درج می کنیم:

زبی حسابی اوباش یا امام رضا — شد آنچه بود نهان فاش یا امام رضا
چه صحن و بارگه است این مگر که نقشه او — کشیده مانی نقاش یا امام رضا
رواق و روضه ات اندر صفا بود صد بار — زباغ خلدبرین باش یا امام رضا
نموده هر شب جمعه ملک به مردم چشم — به گنبد تو درر پاش یا امام رضا
چراغ برق تو و نور مه بود به مثل — حکایت خور و خفاش یا امام رضا
در آن دمی که زجور فلک شدی مسموم — زمین نگون شدی ای کاش یا امام رضا

بوقت نزع زکس وامگیر سایه خویش
خصوص از سرکفاش یا امام رضا

* * * * *

۱ - میتی = مهدی.
۲ - مگی = می گویی.
۳ - ندرم = نداریم.
۴ - هیشکه = هیچ کس.
۵ - صد سال شعر خراسان ، ص ۴۶۸.

فارسی شبه قارہ

دکتر یونس جعفری[۱]

امثال و حکم فارسی متداول در شبه قاره

پری رو تاب مستوری ندارد		در ار بندی سر از روزن برآرد

در اینجا لازم نیست این موضوع را تکرار کنیم که چگونه زبان فارسی حدود هشت قرن (از اواخر قرن چهارم هجری الی قرن سیزدهم) در سرتاسر شبه قاره جنوب آسیا زبان رسمی بوده و این زبان و همچنین فرهنگ اهالی فارس و ترکان ماوراء النهری با تمدن مردم این منطقهٔ آسیا چنان عجین شده و به گونه‌ای از تعمق و گستردگی برخوردار گردیده است که تفکیک و جدا سازی هر دو فرهنگ امری ناممکن به نظر می رسد.

درست است که در هند کنونی غیر از عده اندکی که در لداخ زندگی می‌کنند و نیز بعضی از اشخاصی که به قصد تجارت در شهرهای بزرگ مانند بمبئی ، مدراس ، دهلی، حیدرآباد، کلکته و مانند اینها ماندگار شده اند و یا به علل سیاسی و دینی در این دیار پناه گرفته اند، کسی فارسی صحبت نمی‌کند ولی صرف نظر از این امر، در زبان اردو بعضی از اصطلاحات فارسی و ضرب‌المثلها چنان نفوذ و رسوخ پیدا کرده که وقتی اردو زبانان باهم صحبت می‌کنند اصلا متوجه نمی شوند که این اصطلاح یا ضرب المثل فارسی است که به کار می برند . برای مثال وقتی که سردر برخی مساجد را ملاحظه نمایید امثال این بیت را می بینید:

روز محشر که جان گداز بود		اولین پرسش از نماز بود

روز جمعه وارد مسجد شوید و بعد از نماز پای منبر بنشینید ، واعظ مشغول پند و وعظ است و به زبان فصیح و بلیغ و شیرین و شیوا مزین به کلمات فارسی و عربی صحبت می کند،میان چند بیت اردو و فارسی این بیت مولانا را نیز به کار می برد:

رحمت حق « بها» نه می جوید		رحمت حق « بهانه» می جوید

خدای نکرده اگر روزی برای دفن جنازه ای به گورستان مسلمانان

---

۱ - استاد ادبیات فارسی دانشکده ذاکر حسین دانشگاه دهلی - دهلی نو.

بروید، مشاهده می کنید که مشایعت کنندگان جنازه با فرزندان و نوادگان خود به طرف قبور نیاکان می روند ، فاتحه می خوانند، اوصاف آنها رابه همراهان بیان می کنند و توضیح می دهند که درگذشتگان در دوران حیات چه آدمهای ثروتمند و پر قدرت بوده اند و حالا زیر تودهٔ خاک آسوده اند و تمام این گفتگو به این ضرب المثل تمام می شود : «الله بس ، باقی هوس» و یا قبر شکسته ای را می‌بینند ، آه سردی می کشند و بر زبان می آورند : « مرده به دست زنده » و همچنین جمله ها و ضرب المثلهای خاصی هستند که مواقع مراسم ازدواج ، تشکیل محافل ادبی و مشاعره و مانند آن به کار می‌برند. بعضی از آنها عبارتند از « این خانه همه آفتاب است ، این گل دیگر شگفت ، رسیده بود بلایی ولی بخیر گذشت ، زبان شیری (شیرین) ملک گیری، داشته آید به کار ، سگ باش و برادر خرد مباش ، پیش از مرگ واویلا، ارزان به علت، گران به حکمت، دامی درمی قدمی سخنی ، کس نمی پرسد برادر کیستی» و مانند اینها.

واقعیت امر این است که درغنی کردن زبان اردو، اصطلاحات و ضرب‌المثلها و کلمات قصار متون قدیم فارسی، که جزء برنامهٔ تحصیلی طلاب محسوب می شد و هم اکنون نیز اینچنین است ، سهم مهمی داشته اند. طلاب آنها را در مدارس علمیه می خواندند و وقتی که خود کتابی، رساله‌ای و مکتوبی می نوشتند یا شعری می سرودند ، بعضی از مصرعها ، ابیات و اقوال بزرگان را برای مدلل و مختصر کردن مطلب به کار می بردند.ما در اینجا از هر شاعری که مصرع ، بیت یا قول او بیشتر مورد استفاده قرار می گرفت و بعداً به صورت ضرب المثل در می آمد تنها به یک بیت ، مصرع و قول او بسنده می کنیم:

پی مصلحت مجلس آراستند «نشستند و گفتند و برخاستند»

«فردوسی»

«کند همجنس با همجنس پرواز» «کبوتر با کبوترباز با باز

«نظامی»

بط گفت که چون من و تو گشتیم کباب «عالم پس مرگ ما چه دریا چه سراب

«خیام»

«آفتاب آمد دلیل آفتاب » گر دلیلت باید از وی رو متاب «مولوی»

هر که زود بر آید دیر نپاید «سعدی»

راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی   «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»
«حافظ»

«چون گذارد خشت اول برزمین معمارکج»   «گر رساند بر فلک باشد همان دیوار کج»
«صائب»

در اینجا این نکته نیز قابل ذکر است، وقتی که اورنگ زیب پادشاه مغول بابری هند(۱۰۶۸-۱۱۱۸ه‍ ق)برتخت سلطنت نشست، بیشتر همت خود را برای کوبیدن سر سلاطینی که در جنوب هند فرمانروایی می کردند، به کار برد و این اقدام باعث شد که روابط هند با کشورهای آسیای میانه به حالت رکود گراید. پس از آن هندیها، فارسی را از این دیدگاه نمی نوشتند که زبان ایرانیان یا ترکان ماوراء النهری است و آنها بودند که فارسی را به این کشور آورده اند، بلکه این زبان برای آنها خودمانی بود و باعث شد که بسیاری از ضرب - المثلهای هندی به فارسی ترجمه شود که بعضی از آنها عبارتند از:

زر کند کار مرد لاف زند (فیضی سرهندی)

کرم با دانه درمیان میرد (باهمنشینی آدمهای بد، مردم خوش سیرت نیز دچار ضرر می شوند)

آسیا، دانه در دهان گیرد   کرم با دانه درمیان میرد ۱

شبنمی دیده کوزه بشکسته (به یک امید موهوم تکیه کردن و حتمی را از دست دادن)

کسی تو لب تشنه ای جگر خسته   شبنمی دیده کوزه بشکسته ۲

نام قریه کلان وده ویران (نام بلند و کلبه خراب)

حال ما اینچنین و نام چنان   نام قریه کلان و ده ویران ۳

ناگفته نماند که قبل از عاقل خان رازی نیز شاعرانی که هندی بودند و شعر به فارسی می سرودند یا از ایران به هند مهاجرت کردند، بعضی اصطلاحات هندی را در شعر خود می آوردند، چنانکه ملا مسیح پانی پت می گوید:

بفرما تا چه سازد جان رنجور   خداوندا زمین سخت آسمان دور ۴

در جامه نگنجیدن (بسیار خوشحال شدن)

در جامهٔ شادی شب هنگامه نگنجی   ما جامه نهادیم و تو در جامه نگنجی
«ملا نسبتی»۵

از شرم آب گردیدن (شاید این اصطلاح در زبان فارسی و هندی مشترک باشد)

اگرچه گوهرم، از شرم آب می گردم		دهند جوهریان خاک اگر به قیمت من

«صائب»

استخوان در لو زینه / استخوان در کباب [دغل کاری]

آن منم آن من دروغی نیست باور کن		گر کسی دید ست در لو زینه هرگز استخوان

«مولانا شریف» ۶

قابل ذکر است علاوه بر اینکه بعضی ابیات ومصاریع شعرا و سخنورانی همچون فردوسی ، رومی ، سعدی و حافظ به صورت ضرب المثل در آمده بلکه ضرب المثل هایی یافت شده است که از زبان شاعران وسخن- سرایان گمنام به ارث رسیده است. از جمله این اصطلاح از تذکرهٔ «حدیقهٔ عشرت»۷ است که ذکر زنان شاعر در آن آمده است که در این خصوص آورده است: «دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد»

این ضرب المثل را خانم آقایی در بیت زیر آورده است:

زهشیاران عالم هرکرا دیدم غمی دارد		دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

و یا این مصراع پادشاه خاتون :

نه هر سری ز کلاهی سزای سرداریست ۸

که در غزل زیر آورده است :

من آن زنم که همه کار من نکو کاریست		بزیر مقنعهٔ من نشئهٔ کله داریست

درون پردهٔ عصمت که جایگاه من است		مسافران صبا را گذر به دشواریست

جمال و سایهٔ خودرا دریغ می دارم		ز آفتاب که آن کوچه گردبازاریست

نه هر زنی به دو گز مقنعه است کدبانو

نه هر سری ز کلاهی سزای سرداریست

البته قابل یادآوری است که بعضی از شعرا ضرب المثل های مرسوم در جامعه را در قالب های شعری ریخته اند،مثلا ضرب المثلی است که می گوید:

اگر گویم سر زبانم سو زد		نگویم مغز استخوانم سو زد

آن را رضا اصفهانی ۹ به این صورت در قالب شعری آورده است:

گر گویم درد دل زبان می سوزد		پنهان چویدارم دل و جان می سوزد

در هر نفس آه ار نه برون اندازم		در دم همه مغز استخوان می سوزد

فرهنگ فارسی که دارای لطافت و گستردگی است ، فرهنگهای دیگر را نیز در قالب های مناسب به کار گرفته است ، مثلا انگلیسها می گویند: Set a thief to catch a thief معادل آن فارسی این مصرع صائب است : دزد چون شحنه شود امن کند عالم را ، یا: بیشه چون خالی بود روباه شیریها کند، که معادل انگلیسی‌اش این است While cat is away mice are at play

زبان فارسی چون زبانی شیرین، زنده و دارای آهنگ دلنوازی است، بنابر این باتوجه به نیازها و سلیقه‌های گوناگون به صورت جدیدی ارائه گردیده است که این قالب به صورت یک ویژگی از دوره های قبلی متمایز بوده است و ضرب المثل زیر به این مطلب اشاره دارد : « همه را برق می گیرد، ما را چراغ موشی» و حاکی از دوره ای است که برق مورد استفادهٔ مردم ایران قرار گرفت و همچنین اصطلاحاتی مانند : دو زاریش نمی افتد ، یا سیمهایش قاطی پاتی است و یا طبقه بالا را اجاره داده ، هر کدام ویژگی خاصی از یک دوره می‌باشد.

فرهنگ ضرب المثل در زبان فارسی آنچنان وسیع و غنی است که می توان کتابهایی در خصوص آن برشتهٔ تحریر در آورد و این موجز اشاره‌ای به غنای این فرهنگ عظیم در بین فارسی زبانان جهان دارد که تأثیراتی بر ملل و فرهنگهای دیگر نیز گذاشته است.

قبل از اینکه به فهرستی از ضرب المثلهایی که در « امثال و حکم دهخدا» نیامده است، اشاره گردد باید این نکته را بیان نمود که بعضی از ضرب‌المثلهایی که در این اثر با ارزش موجود است ولی در هند با تغییری مختصر به کار برده می شوند نیز قید گردیده است. این ضرب المثلهابه صورتی که در هند معروف است به ترتیب حروف الفبایی آمده و مقابل آن به همان نحوی که در امثال و حکم آمده است نوشته شده است. مثلاً در هند ضرب المثل زیر چنین معروف است :« از هرجا که سنگ آید بالای لنگ آید» و در امثال و حکم دهخدا به این صورت آمده است :« هرجا سنگه به پای احمد لنگه» برای نمونه دیگر ضرب المثل‌های مشترک میان اردو زبانان و ایرانیان نیز در زیر قید می گردد:

استخوان سوخته را سگ نبوسد (نبوید)   سگ استخوان سوخته را بوی نمی‌کند (امثال و حکم)

در آخر، بخشی از ابیات و داستانهای مربوط به ضرب المثلها نیز توضیح داده شده است.

آب آمد وتیمم برخاست
اگر اصل آمد احتیاج فرع نیست

آب از زور سر بالا می رود

آب از سر پریدن
آب از سر گذشتن

آب از غربال پخش می کند
کسی را منتظر انعام و بخشش داشتن و چیزی به اونبخشیدن.
نظیر: کج‌دار و مریز.

آب تا گلو بچه زیر پا
برای خود دیگری را در خطر انداختن وبرای حفظ منافع شخصی حتی جان دیگران را به مخاطره انداختن

آب تیز در خانه در آید به از آنکه دولت تیز برود
غرق شدن خانه به از آن است که ثروت از خانه بیرون رود

آب را نادیده موزه را از پا کشیده

آب روان از ایستادن سبز گردد

آب کن بیحاصلان یکسربه دریا می‌رود
زحمت بی‌نتیجه تلف می شود:
نظیر: بیچاره اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید

آبی دین ناری باشد
هر که از دین اباء کرد دوزخی شد

آتش پاره را خس پوش می سازد

آخر آبی به جوی ما خواهد رفت
آب رفته به جوی آمدن

آخر به خیال می رود عمر

آخر پیری وداع عمر است

آدم بیکار یا غر شود یا بیمار

آدم تنبل راکه کار گفتی نصیحت پدرانه می کند

آدم خوب حکم عنقا دارد

آدمک چوبی گوز برنجی
اسب پیر و افسار رنگین

آدمی را به چشم جان نگر

آدمی که شکم دیگران پر نکند حیوانی باشد
سگ شکم
آدمی مرغ بی بال است
آری طریق دولت چالاکی است ز چستی
آزاد مرد خداست

آزرده دل آزرده کند انجمنی را — افسرده دل افسرده کند انجمنی را

آزموده کار بازی نمی خورد

آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند «حافظ»

آسودگی حرفی است نه اینجا نه آنجا

آسوده دلان لذت آزار ندانند — راحت طلبان درد دل زار ندانند
این رسم قدیم است که مرغان چمن سیر — حال دل مرغان گرفتار ندانند

آسوده کسی که زن ندارد — آسوده کسی که خر ندارد
از کاه وجوش خبر ندارد

آسیا دانه در دهان گیرد — کرم با دانه درمیان میره
(نگاه کنید مقدمهٔ همین مقاله)

آشتی در راه است و گواهی درکار
آشنا را حال این است وای بر بیگانه ای
آشنا نساخت بیگانه کی سازد
آفتاب به دو انگشت پنهان نمی گردد

آفت همسایه به همسایه می رسد — دیده‌نابیناست بینی بارهینک‌می‌برد
همنشین مردم‌بدبخت هم‌درزحمت‌است

آمدم بر سر مطلب — حالا به اصل مطلب می رسم

آمد و آورد این هم گناه ماست

آمده ، ره روی نیست — آدم مزاحمی که دست از سر برنمی‌دارد

آمین برای اجابت دعاست
آن آتش فرو نشست و آن آب از آسیا افتاد
آن بلا نبود که از بالا بود

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند — آیا بود که گوشهٔ چشمی به ما کنند «حافظ»

آنچه آدم کند بو زینه هم | هرچه مردم می کند بو زینه هم «مولوی»
خلق را تقلید شان بر باد داد
ای دو صد لعنت براین تقلید باد

آنچه از اول در نصیب و قسمت باشد همان می شود
آنچه دانا کند، کند نادان لیک بعد از خرابی بسیار
آنچه در بغداد است گرد سر خلیفه

آنچه در طبع تو نیاید راست | چوبشنوی‌سخن‌اهل‌دل مگوکه خطاست
تو نفهمیده ای ، مگو که خطا است | سخن شناس نه ای دلبرا خطا اینجاست

«حافظ»

آنچه دیدی از دست رفت
آنچه عوض دارد گله ندارد | عوض گله ندارد
آنچه کنی به خود کنی | من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
گر همه نیک وبد کنی | هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت

آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست
آنچه ما کردیم با خودنابینا نکرد
آنچه می کنی به آن پایدار باش
آن دفتر راگاو خورد و گاو را قصاب برد:

(گویند روزی پادشاهی برای شکار رفت و از همراهانش دور افتاده و به محلی رسید که در آنجا غیر از چو پانی که گله گاوان را می چرانید کس دیگر نبود. چون پادشاه بسیار تشنه بود از وی آب خواست . اوگفت آب ندارم ، البته اگر مایل باشی برای تو شیر می توانم بدوشم.چون پادشاه از حال می رفت گفت : هرچه خواهی بکن ولی چیزی بده که رفع تشنگی کند. چوپان برایش شیر دوشید و پادشاه آن را تا ته‌کشید و چون به حال آمد به چوپان گفت کاغذی داری که برایت چیزی بنویسم؟ او گفت : ندارم . پادشاه گفت برگی از درخت بیار تا رویش نشانی بگذارم و پس از این هرکس برسد به او این برگ را نشان بده و این را مثل یک دفتر پیش خود نگاه دار تا به تو چیزی بدهم.

چوپان اصلا متوجه نشد که وی با پادشاه مملکت صحبت می‌کند. برگی که رویش نشانی زده بود به خانه آورد و از روی بی پروایی و بی‌توجهی در طاقچه گذاشت. اتفاقاً در خانه گاوی داشت که بدانجا رسید و آن برگ را خورد. پس از چند روز پیکهای پادشاه نزد وی آمدند و از وی برگی را

خواستندکه درباره اش پادشاه گفته بود که آن را مثل دفتر نگاه دارد. بعد از صحبت بسیار چوپان متوجه شد که او چند روز قبل با پادشاه مملکت برخورد کرده بود و برگ درخت سندی بود و حکم دفتر و قباله را داشت و چون آن برگ را از دست داده بود باکمال تأسف گفت: آن دفتر راگاو خورد و گاو را قصاب برد).

آن را که بدادند بدادند بدادند
و آن را که ندادند ندادند ندادند

آن را که عقل بیش غم روزگار بیش — هر چه سر بزرگتر، درد بزرگتر

آن را که عیان است چه حاجت به بیان است

آن سررشته از هم گسیخت — آن سبو بشکست و آن ساغر نماند

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

آن صبر که ما کردیم ایوب نکرد — صبری که ما.......

آن صید که تو دیدی به کمند تو نیاید — عنقا شکارکس نشده دام باز چین

آنکس که بداند و بداند که بداند — اسب طرب خویش به افلاک رساند
و آنکس که نداند و بداند که نداند — آن هم خرک لنگ به منزل برساند
و آن کس که نداند و نداند که نداند — در جهل مرکب ابدالدهر بماند

آن که در علم است کلید خیبر هم اوست

آن که لافیده نبافیده

آن گریه که ما کردیم یعقوب نکرد

آن هم گذشت این هم گذرد (نیز بگذرد).

آواز گدا رونق بازار کریم است .

آوازهٔ مرگ زود می رسد.

آهسته بگو دیوار هم گوش دارد — دیوار موش دارد، موش گوش دارد

آهسته خرام بلکه مخرام — زیر قدمت هزار جان است

آهسته لب بجنبان دیوار گوش دارد

آهن کهنه را به حلوا ده

آیینه عیب پوش سکندر نمی شود

ابر را بانگ سگ زیان (ضرر) نکند — آواز سگان کم نکند رزق گدا را

ابر می‌خواهند مستان خانه ویران گو شود — یاعلی غرقش کن من هم به جهنم

ابروی هلال به وسمهٔ آسمان سبز نشود — احمق دو بار تاوان می دهد

احمق ریش راست کند وعاقل محاسن
اختیار به دست مختار
ادب آبِ حیات آشنایی
ادب تاجی است از فضل الهی بنه بر سر برو هر جا که خواهی
ارباب حاجتیم و زبان سوال نیست
در حضرت کریم تقاضا چه حاجت است
ارّه باش تیشه مباش
از آدم هرزه گریزان باش
از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک
از ابر سیه باشد افزونی بارانها
از پایجهٔ شما هویدا است
از پسر ناخلف دختر بهتر
از جمع عثمان سمع ابو جهل را چه علم ؟
از چشمهٔ آفتاب جز تشنگی حاصل نشود
از حلوا شیرین تر، جنگ در خانهٔ دیگران
از خاشاک پل جیحون می سازد
از خاطر کاکاست (برادر بزرگ) که انگور تاکا (تاکها) ست
از خدا شرم دارد شرم
از خدا شرم دار وشرم مدار
از خرس مویی بس است از خرس مویی
از خیال پری و دی بگذر آدمی را به چشم حال نگر
از دوست سگش نیکوست
از زن جفا از سگ و فا
از شومی شوم بسوزد شهر روم
از شهر بد که برآیی از بخت بد کجا روی؟
از فلفل وزنجبیل سردی مطلب از مردم نادرست مردی مطلب
ازکجا این سر خر پیدا شد؟ زمین ترکید پیدا شد سرخر
ازکرامات شیخ ما چه عجب ، گر بشاشید و گفت باران است
ازکرامات شیخ ما چه عجب شیره را خورد وگفت شیرین است
ازکس کس ، از خار خس

از گره او چه می رود ؟

از کیسه اش چه می رود؟

از گریهٔ ماتم سوری نروید

از گفتن آتش دهن نسوزد

از گفتن حلوا دهان شیرین نمی شود یا: شیرین دهان بگفتن حلوا نمی شود

از گل نازکتر و از سنگ سخت تر

از لقلق سگ دریا مردار نمی شود.

از ما کشیدن از شما بخشیدن

از دست گرسنه چه خیر

و از پای پیاده چه سیر؟

از دوست نادان دشمن دانا بهتر

دشمن دانا بلندت می کند بر زمینت می زند نادان دوست

از معاطفهٔ (وزش) باد جز خاک برنخیزد

از من بگیر عبرت و کسب هنر مکن

با بخت خود عداوت هفت آسمان مخواه

از می دولت اگر مست نگردی مردی

از نمد کلاه چیزی داشتن

چون کسی به مال و جاه دنیا و کثرت فرزندان بنازد به او می گویند : ما هم از این نمد کلاهی داریم ، این همه ناز و تفاخر چرا می‌کنی ؟ یعنی آنچه ترا میسر شده ما هم از آن چیزی داریم .

از نو کیسه که قرض کردی در طاق بلند بگذر

از نوکیسه قرض مکن قرض که کردی خرج مکن

از هر جا که سنگ آید بالای لنگ آید

همیشه سنگ به در بسته می‌بارد

هر جا سنگه به پای احمد لنگه

از هزاران کعبه یکدل بهتر است

تاتوانی دلی به دست آور

دل شکستن هنر نمی باشد

از هندوستان کسی زر نبرده و از ترکستان سر

از یکدست صدا برنخیزد

یک دست صدا نداره (ندارد)

از یکدست صدا بر نمی آید

ازین سو رانده و از آن سو مانده

اسب بدویدن ، آخور یاد می کند

فیلش یاد هندوستان کرد

اسب خریدم اشتر بر آمد
اسب داروغه جو نمی خورد
استاد در سبق، طعام در طبق — هر چیز جای خویش نیکو ست
اسپ دو رکابه داماد بخشی
اسب من هم چندان خر (تر) نبود
اسب و فرزین می نهد
استخوان سوخته را سگ نبوسد (نبوید) — سگ استخوان سوخته را بوی نمی‌کند
اصالت تاب بیحرمتی ندارد.
اعرابی را گفتند شراب می‌خوری؟ گفت: چیزی خورم که عقل مرا بخورد؟
افتادی؟ بلی، افگار شدی ؟ نی
افزونی نور ماه برای سپری شدن است — فواره چون بلند شود سرنگون شود
اگرآب از سرپریده چه یک نیزه وچه صد — آب که از سرگذشت چه یک نی چه صدنی
اگر آمد غم، نیامد دم
اگر این بار جان برم ز غمت — دگرم عاشقی هوس نبود
اگر بر آسمان رفته از او این کار بر نمی آید
اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست — که زندگانی ما نیز جاودانی نیست
اگر پدر نتواند پسر تمام کند
اگر چاه از خودش بودم (آب) نداشته باشد هر چه کلنگ توی سرش بزنی فایده ندارد.
اگر خر از خر پس بماند گوش وبینی اش بریدنی است
اگر دریافتی بردانشت بوس — وگر غافل شدی افسوس افسوس
اگر دل خونابه باشد از دیده بتراود — زدلم دست بدارید که خون می ریزد
قطره قطره دلم از دیده برون می ریزد
اگر روزی به دانش برفزودی — زنادان تنگتر روزی نبودی«سعدی»
اگر ساقی تو باشی می توان خورد
اگر سوی خورشید تیز بینی چشم ترا زیان باشد، نه خورشید را
اگر شه روز را گوید شب است این — بباید گفت : اینک ماه و پروین«سعدی»
اگر فردوس بر روی زمین است — همین است و همین است و همین است
اگر فی المثل در نشاندن ندانی — همه حال در چیدن آخر توانی

اگر قاروره پاک است از طبیب چه باک است
آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است

اگر گویم سر زبانم سو زد نگویم مغزاستخوانم سوزد
مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان‌سوزد
و گر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد

اگر ماند شبی ماند، شبی دیگر نمی ماند
اگر من بیمار شوم می میرم
اگر مورچه بر سر سلیمان رود عیبش نگیرند
اگر مولی نظر سازد بهایی بی بها گردد
الخاموشی نیم رضا
سکوت علامت رضایت
جواب :« ای هان» خاموشی است

الفربه ، خواه مخواه آدمی
الهی آفتاب دولت واقبال همیشه درخشان و تابان باد
الهی در جهان باشی به اقبال
جوان بخت و جوان دولت ، جوان سال
الهی مرا بیامرز ، دیگران را تودانی
امانت را خاک خیانت می کند
امروزی داری بخور ، غم فردا مخور ، چو فردا شود فکر فردا کنیم
انتظار بدتر از مرگ
اندرون قعر دریا تخته بندم کرده ای
باز می گویی که : دامن ترمکن هشیار باش
انسان ازگل نازکتر و از سنگ سخت تر
انسان اگر وقت مرگ خود را بداند قبرش را خودش بکند
انسان هزار پیشه ای بی روزی؟!
انگشت اگر در گوش کنی به سرگین نمی رسد
انگشت به جای حلق است
انگشت عسل به دیوار می کشد
انگشت کاسب، کلید روزی است و دست بی هنر کفچهٔ گدایی
او به فکر عجب و من به خیال عجبی
او خویشتن گم است کرا رهبری کند
کوری عصا کش کور دگر (کی) شود؟
او سبق هرگز نگیرد آنکه بنیادش بداست
پرتو نیکان نگردد آنکه بنیادش بداست
تربیت‌ناأهل راچون گردکان برگنبد است
«سعدی»

اوقات شریف بین که چون می گذرد — وقت طلاست
اوقات مکن ضایع و تنها بنشین
اولا نداف بودم بعد از آن گشتم شیخ
اول به آخر نسبتی دارد
اول بها مشک بها
اول دم مطبخی را
ای آمدنت باعث آبادی ما
ایاز قدر خویش بشناس
ایاز حد خود بشناس — ای ایاز آن پوستین را یاد آر
ای باد صبا این همه آوردهٔ تست
ای تو مجموعهٔ خوبی ز کدامت گویم
ای خاک بر آن سر که در او مغز وفانیست — یا وفا خود نبود در عالم
یا کسی اندرین زمانه نکرد
کس نیاموخت علم تیر ازمن
که مرا عاقبت نشانه نکرد
ای در به تو می گویم دیوار تو هم بشنو — به در میگم یعنی دیوار تو شنو
ای ز فرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش
ای گل به تو خرسندم تو بوی کسی داری — این هم که جوابی نشنیدیم جواب است
اینجا حساب نگنجد و اینجا نسب نباشد
اینجا مقام دم زدن جبرئیل نیست
اینجا نسب نباشد
این خانه تمام آفتاب است
این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی — این دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
این خیال است و محال است و جنون
این دعا ازمن و از جمله جهان آمین باد
این رسم قدیم است که مرغان چمن سیر — شب تاریک و بیم موج وگردابی چنین هائل
حال دل مرغان گرفتار ندانند — کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها«حافظ»
این زر تلب به هرکس که دهی بازدهد(آید) — مال بد بیخ ریش صاحبش
این سعادت به زور بازو نیست — تا نبخشد خدای بخشنده (شیخ سعدی)
این عمارت بسر نبرد کسی — هرکه آمد عمارتی نوساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

این کار از تو آید و مردان چنین کنند
به کارهای گران مردکار دیده فرست
که شیر شرزه برآرد به زیر خم کمند

اینک به سر راه برو خوش به سلامت

این کشتی غرق بشود منهم به جهنم
یاعلی غرقش کن منهم به جهنم (منهم روش)

این گل دیگر شگفت

این ماتم سخت است که گویند جوان مرد

اینک من و تو هر آنچه توانی میکن

این هم بر سر علم

این هم غنیمت است

این همه ازپی آن است که زر می خواهد

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
آن را که خبر شد خبرش باز نیامد
کآن سوخته را جان شد و آواز نیامد

با ادب باش تابزرگ شوی

با ادب باش گر تو زاده ای ناس

با ادب با نصیب بی ادب بی نصیب

باخدا کار است ما را ناخدا درکار نیست

باد از دماغش بیرون رفت

بادنجان ارزان است لیکن خرجکی دارد
هرگرانی بی حکمت نیست
ارزان به علت گران به حکمت

باده نوشیدن و هوشیار نشستن سهل است
گر به دولت برسی مست نگردی مردی

بارها گفته ام و بار دیگر می گویم

باری به هیچ خاطر خود شاد می کنم

بازارش گرم است
کاروبارش سکه است
کاروبارش تخت است

بازار مصطفی، خریدار خدا

بازاری را نیازاری ، اگر آزاری چنان آزاری که بازآری

باز را بازدار بودن به ، جغد را جغد ساربودن به

بازو بریدن به از دست برانیدن

با سیهٔ دل چه سود گفتن وعظ — نرود میخ آهنین بر سنگ
باغ سبز می نماید — در باغ سبز نشان دادن
باقی داستان شب فردا — باقی داستان فردا شب
با کافر و مسلمان بنشین صلح کن
بالای باد می گردد
بالای خرسوار شدن یک عیب و پایین شدن عیب دیگر
بالباسهایت به چشمم در آیی
بامانشینی ما شوی، بادیگ نشینی سیاشوی — کمال همنشین درمن اثر کرد
باناداان هیچگاه طرح دوستی مریز
با همین مردمان بباید ساخت
بت پرست را در کعبه دیو می گیرد
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن — اجابت از در حق بهر استقبال می آید
بچه تا نگرید مادر شیر نمی دهد — تا نگرید ابر، کی خندد چمن
تا نگرید طفل کی نوشد لبن
تا نگرید طفلک حلوا فروش
دیگ بخشایش نمی آید به جوش
بخت داری برو به پشت بخواب
بخت که برگردد اسب تازی خر گردد، عروس در حجله نرگردد
بخت گریاری کنددندان زسندان بگذرد — بخت‌گریاری دهد دندانت زسندان بگذرد
بخت گرسستی کند دندان ز حلوا بشکند
بخشنده آب است که هر چه بیاید ترکند
بخیل اربود زاهد بحر و بر — بهشتی نباشد به حکم خبر
بد است مرگ ولی بد تر ازگمان تو نیست
بد روز هم روزی می خورد — ادیم زمین سفرهٔ عام اوست
برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
بدوزد طمع، دیدهٔ هوشمند
برادر با برادر، حسابش برابر — حساب حساب است کاکا برادر
بر اسب چوبین سوار است
برای خود چاه کندن
برای کوری ابلیس، سایه گرد رسول نگردد

برای ما سر خری بهم رسید — زمین ترکید و پیدا شد سرخر

بر این زیستم هم بر این بگذرم

بر این عقل و دانش بباید گریست — بر احوال آن مرد باید گریست
که دخلش بود نوزده خرج بیست

بر این مژده گر جان فشانم رواست — که این مژده آسایش جان ماست

بر حذر باش که سر می شکنند دیوارش

بر خیز و عزم جزم به کار صواب کن

برف بام خود را بربام دیگران انداختن

برق زده را کافور چه سود؟

بقال را بزن که گوزنداف برود

بر کریمان کارها دشوار نیست (مولوی) — تو مگو، ما را بدان شه بار نیست بر کریمان ...

برمزار ما غریبان نی چراغی نی گلی — نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی

بر من منگر بر کرم خویش نگر

برهمانیم که هستیم و همان خواهد بود (حافظ)

بز در جان کندن، قصاب در غم چربو (چربی)

بز را به جگی جگی فربه نمی توان کرد — این حرفها برای فاطی تنبان نمی شود

بزرگی طفل از ادب است

بز مرده و شاخ زرین — آدمک چوبی گوزبرنجی

بز یا بهای بز

بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبی است

بشنو صدای توپ را

بشنوی و یا نشنوی گفتگویی می‌کنم

بعد از سر من کن فیکون شد، شده باشد — دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب

بلا بود، برکتش نی

بکن مکرمت لیک منت منه

بلند پروازی می کند

بلی، خود کرده را درمان نباشد — خود کرده راتدبیر چیست؟

بلی، کی کارگر باشد سنان خار بر خارا؟

بلی، میوه ز میوه رنگ گیرد

بندگی کن ترا به حکم چه کار؟

بندهٔ درگاه تا به خانه همراه

بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی | کاندرین راه فلان ابن فلان چیزی نیست

بنشین که گدایی کنم و پیش تو آرم

بوزینه به نقل آدم انسان نشود

به اذان ملای غریب کس نماز نمی خواند

بهار، باغ دل آسوده را به کار آید

به این ریش وفش

به بام بلند دست بر آسمان نتوان رسانید

به برنج و عسل روزی خدا داد است

به بهانهٔ بچه مادر می‌خورد

به درد بیدرمان گرفتار است

به راه او چه دربازیم ،نی دینی نه دنیایی | دلی داریم و اندوهی،سری داریم و سودایی

به سر زلف سخن می گوید

به سفر رفتنت مبارکباد | به سلامت روی و باز آیی

به عوعوی سگ، دریا مردار نمی شود

به عیب خود بینا باش

به قدر مال باشد سرگرانی | هرکه بامش بیش، برفش بیشتر

به قدر هر سکون راحت بود، بنگر تفاوت را

به مطلب می رسد جو یای کام آهسته آهسته | زدریامی‌کشد صیاددام‌آهسته‌آهسته «صائب»

بـه نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد | زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ «سعدی»

به وقت تنگدستی آشنا بیگانه می گردد | صراحی‌چون شودخالی‌جداپیمانه‌می‌گردد

به هر زمین که رسیدیم آسمان پیداست

به هر نامش که خوانی سر برآرد | به هرچه گو یمت آنی، چو بنگرم به از آنی

به یک بینی و دو گوش

به یک سیلی دو روی افگار شدن | به یک گل بهار نمی شود

بی اجل مرگ نیست

بی ادب پامنه اینجا که عجب درگاه است | سجده‌گاه ملک و روضهٔ شاهنشاه است

بی بال و پر شده | کلک کسی کنده شدن

بیتاب عشق هر چه کند، حق به دست اوست

بیخش در آب است | تا ریشهٔ در آب است، امید ثمری هست

بی دف ونی می رقصد
بیدل نیم هنوز ببینم چه می شود
بی ریاضت نتوان شهرهٔ آفاق شدن
بیگانه سنگ دیوانه
بی گنه از درّهٔ عمر نباید ترسید
بی می مست است ، بی سرکه ترش
بی نان توان زیست و بی آب نتوان
پا به دست دگری دست به دست دگری
پاجی (آدم بد جنس) به طواف کعبه حاجی نشود
پاك باش و بی باک باش — آن راکه حساب پاک است
از محاسبه چه باک است
پای پیش آید دست و پس دیوار
پای چنار بست
پای کسی منتی
پای مرا (گدا) لنگ نیست ملک خدا تنگ نیست
پخته پنیر و نان خمیر
پدرم سلطان بود — گیرم پدر تو بود فاضل
از فضل پدر تراچه حاصل ؟
پراکنده روزی پراکنده دل (سعدی)
پرچشمی غربیل از پر دلی آسیاست

پر دستی چرخ به سبب نقشی دیگر است
پس خوردهٔ سگ ، سگ را باید — پس ماندهٔ سگ هم سگ را شاید
پس ماندهٔ سگ قابل طهارت نیست
پشت بام رندان و دزدی
پشت را نقره باشد لیکن نقره را پشت نباشد
پشقل سوار کشمیر بین
پوست کنده می گوید
پوستینش چهل من وزن دارد
پیچش مار ازکجروی اوست

پیر شو بیاموز
پیر من هرچه کند عین عنایت باشد
پیری که دم به عشق زند بس غنیمت است　　از شاخ کهنه میوهٔ نورس غنیمت است
پیش ازاین من هم در این باغ آشیانه داشتم
پیش از عید به مصلا می رود　　پیش از روضه خوانی گریه می کند
پیش از مردن کفن پاره کردن
پیش پا افتاده
پیشت نشینم ریشت بکنم
پیش زبان کوتلی نیست
پیش کسی روکه طلبکار تست　　ناز بر آن کن که خریدار تست
پشیمانی سودی ندارد
پیش مردان چه گندم چه جو
پیش ملا شاعر، پیش شاعر ملا ، پیش هیچ هر دو ، پیش هر دو هیچ
پیکان از جراحت به در آید وآزار دردل بماند　　پیکان ز درون برون شود بی مشکل
بیرون‌نشودحدیث‌ناخوب از دل «دهخدا»
پیمبر اول دعا برای خود کند
تا احمق در جهان است ، مفلس در نمی ماند
تابع قانون باش و از پادشاه مترس
تا تو آدم شده ای من خر شده ام　　برعکس: من خرشدم تا تو آدم شدی
تا تو به من می رسی من به خدا می رسم
تا جان به تن است جان بکن است
تاج محمد «ص» قرة العین آدمیان است
تا حال به دیگ می فرستادی از این به بعد به غربال بفرست
تا خدا ندهد سلیمان کی دهد
تا در نرسد وعدهٔ هرکار که هست　　سودی نکند یاری هر یار که هست
تار پیری و پود مرگ یک است
تاریکی و اشارهٔ ابرو
تا نسیم شمال نباشد برگهای درخت شور نمی‌خورد
تا نفس باقی است راه زندگی هموار نیست
تبدیل ذائقه مضایقه ندارد

تپانچه (طپانچهٔ) روزگار نخورده است — سیلی روزگار نخورده است

تختهٔ تخت یا تختهٔ تابوت ، یا :
تخت یا تخته — کار را یکسره به این امید کردن که اگر موفق شدیم به تخت سلطنت می‌رسیم و تخت پیروزی نیافتیم بر تختهٔ تابوت بخوابیم تخم تأثیر صحبت او فرزند آدم پست ، پستیها را نشان می دهد و هنچنین کسی که با بدان آشنایی دارد کارهای زشت را انجام می‌دهد

تدبیر کند بنده تقدیر کند خنده

ترا به آب می برم و تشنه می آرم — لب آب بردن و تشنه بر گرداندن

ترا دیده و یوسف را شنیده — شنیده کی بود مانند دیده

ترازو خسیس است که هر سو زیادت یافت سرفرود آرد

ترا زو هر دو سر قلب

ترا زوی زهرا ازگرانی ستارگان نشکند — شب پره گر وصل آفتاب نخواهد
رونق بازار آفتاب نکاهد

تصنیف را مصنف نیکو کند بیان

تقدیر کار خود را می کند

ترکی تمام شد

ترکی هنر است ، فارسی شکر است ، ارمنی گوزخر است

تعجیل کار شیطان است — عجله کار شیطان است
عجله نکن بگذار کار تمیز در آید

تعظیم صاحب‌خانه کردن پنبه از ریش حلاج برداشتن است

تعظیم کاریگران (کارگران) معاف

تکه و جنازه

تمام باغ راکه بخورد قدر یک دانه سیب را نمی داند

تنبل راکه کار گفت ؟ فالیز را ویران نمود

تنها که پیش قاضی روی راضی آیی — هر که تنها نزدقاضی رود راضی باز آید

تن همه داغ داغ شد پنبه کجا کجانهم؟

تو از چنگال گرگم در ربودی — چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی

تواضع دو سر دارد — تواضع مرافعت اند از است تکبر

به خاک انداز است هرگز نخورد
آب زمینی که بلنداست
تواضع کم کن و بر مبلغ افزا — از تعارف کم کن و بر مبلغ افزای
تو بدان و کارت — بقیه اش را تو بدانی و کارت
توبه برای شکستن است
توبه من که من با تو — با یکدیگر کمک کردن
تو جنگ یلان راکجا دیده ای — که زینگونه بر خویش بالیده ای ؟
تو چه دانی که درین گرد سواری باشد ؟
تو خود را برای چه، مگس هر دوغ می سازی ؟
توکار زمین را نیکو ساختی — که به آسمان نیز پرداختی (سعدی)
تو که اینقدر از خواب محظوظی چرا نمی میری؟
تو که قرآن بدین غلط خوانی، ببری رونق مسلمانی
تو مرا دل ده و دلیری بین — رو به خویش خوان و شیری بین
تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل — که خضرازآب‌حیوان‌تشنه‌می‌آردسکندر را
تیر آخر به جگر کافر
تیر اندازکاهل نباشد
تیر چرخ راکمان چرخ باید
تیشه گر مقبل است و رسن تاب مدبر
ثابت شدن به دست قاضی است
ثابت قدم به گفت کسی بد نمی شود
ثانی اثنین عوج بن عوق است
ثانی از اول هم بد
ثواب روزه بی عذاب آن روزی نشود
جهان باکی وفا کرد که باماکنند
چوب جنگ را دو سر است
چون عوض دارد گله ندارد
حیز باش وبزی دیر
خار پشت میگوید ، مخمل بچه ام
خاک فلان از خون بهمان بهتر است
خاک فلان بر خون بهمان شرف دارد

خداوند کفن کش سابق رابیامرزد
خموشی معنیی دارد که درگفتن نمی آید
خندهٔ گل گریهٔ گلاب بار آرد
خواب، آسایش جان است
خواب چهار پهلو می کند
خواب یک خواب است و باشد مختلف تعبیرها
خواجه داند بهای شاخ نبات
خوبی را خوبی ، بدی را بدی
خوب شد بیل نشد
خود خطا بود آنچه ما پنداشتیم
خودش رادر قلعه نمی‌گذارند، گوید اسبم را در خانه ملک ببند
موش به سوراخ نمی‌رفت جاروب بـه دم بست
خود غلط، معنی غلط، مضمون غلط،انشا غلط
خود فراموشی کند تهمت دهد استاد را
خود گویی وخود خندی، عجب مردهنرمندی
خود کوزه و خود کوزه گر و خودگل کوزه
خوردن ،دادن دارد
خورده ، نبرده ناحق دردگرده (قلوه)
خورده همان به که تنها خوری وای بر آن خورده که تنها خوری
خورشید روی همه سیاه کند و روی ماه سپید
خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست
خوش حال کسی که یاد از دیار کند
خوش عیش آنکه زن ندارد
خوشوقت کسی که خر ندارد
خوشی (خوشحالی) باکسی ندارد دوستی
خون فلانی سرخ تر از خون فلانی نیست
خینه ای (حنا) بعد از عید
قبای بعد از عید برای سرمنار خوب است
داد خدا و زرد آلوی پیوندی
دارم چرا نپوشم
داغ بالای داغ

داغ فرزندی کند فرزند دیگر را عزیزتر

دامن پاک را که با دامن آلوده بندند پاک هم پلید شود = نجس نجستر

دامن کشان حسن دلاویز را چه غم — کاشفتگان عشقی گریبان دریده اند

دامن کشان می رود

دامی ، درمی ، قدمی ، سخنی

داند آنکس که فصاحت به کلامی دارد — هر سخن موقع وهر نکته مقامی دارد

دانشمند را دست کوته به از دست دراز

دانهٔ گندم ازدانهٔ مروارید قیمتی تر است اگر وقت گرسنگی پیدا شود

دانی همه اوست ور ندانی همه اوست

دختر همسایه خملوك است

دختر همسایه می ترسم که از راهم برد

در آسمان ستاره ندارد، در زمین لحاف

در این چه شک

در باغ لاله روید ودر شوره بوم خس — باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

دربام بالا شدن و زینه (نردبان) را برداشتن

در بیابان فقیر گرسنه را شلغم پخته به ز نقرهٔ خام

دربیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم — سر زنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

در بیل ماست مایه کرده

در پای تو ریزم آنچه در دست من است

در پس آیینه طوطی صفتم داشته اند — آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم«حافظ»

در حمام در آیی و بدون عرقی بر آیی

در خانه آرد نی و در کوچه دو تنور

در خانهٔ خدا همیشه باز است

در خانهٔ بینوا چه پنج و چه شش — از فقیر چه یک نان بگیری و به او چه یک نان بدهی

درخت از تبر، نی ، از خود می نالد

درختی که از او بهی به کسی نرسد به بی آبی خشك به

درختی کـه اکـنون گرفته است پـای — بـه نـیروی مـردی بـر آیـد زجـای

در خمیر موپالیدن

درد بکش تا به دوایی برسی
درد خود پیش دردمند بگو
درد را خدا به دوستان خود می دهد
در درویش را دربان نباید
در دست دیگری است خزان وبهار ما
درد عشق نشود به زمداوای طبیب
دردم از خدا ، گله ام (شکایت) از همسایه
در ره منزل لیلی که خطرهاست به جان شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
در زیر کاسه نیم کاسه
در شهر کورها یک چشمی پادشاه است
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
در عین اختیار مرا اختیار نیست
در قصص انبیا مضاحک نگنجد
در کفر هم ثابت نه ای زنّار را رسوا مکن
درمان به کسی رسد که دردی دارد
در مقام تشنگی هزار مروارید به قطرهٔ آبی نیرزد
درمیان راز مشتاقان قلم نامحرم است
درمیان قعر دریا تخته بندم کرده ای باز می‌گویی که دامن ترمکن هوشیار باش
در میخ که می پری درمیخ‌که می‌جهی؟ یادر هوای‌کسی‌پریدن
در نیستی مردن به که حاجت پیش دونان بردن
درودگر تیشه برای خود می زند
دروغ راست برگردن راوی
دروغ گویم به روی تو
درودگر بی سرزنش کار نکند
درویشی زوال نبیند
در هشتاد سالگی مشق تنبور می کند سر پیری ، معرکه گیری
در یخ نوشتن و در آفتاب گذاشتن
در یک خانه دو مهمان نگنجند مهمان، مهمان را نمی‌بیند و صاحبخانه هیچ کدام را
دزدانه در او دیده که در دانه اسیر است

دزد جوانمرد به از بازرگان بخیل
دزد من با خانه می‌دزد دمتاع خانه را
دست از طلب ندارم تاکام من برآید — یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید
دست بر ترکش زده
دستش به آلو نمی رسد گوید آلو ترش است
دست به کار و دل به یار دل به یارو دست به کار
دست جوانمرد برای دادن خارد و کف بخیل برای ستدن
دست خود دهان خودگرنخوری زیان خود

دست خود راکس بساز منت خرکس مکش — مدیون آدم بی مایه مشو
دست، دست اول است ، یار یاراول است — زن، زن اول است
دستش درکیسهٔ خلیفه است — ازکیسهٔ خلیفه می بخشد
دست کوته وکله (زبان) دراز
دلا خوش باش نان ما در روغن افتاد
دل اگر بسوزد از چشم کور اشک می ریزد
دل به دست آر تاکسی باشی، اگر به هوا پری مگسی باشی ، به دریا روی خسی باشی
دل به دست آر و هرچه خواهی کن
دل به دست دگری دادن و حیران بودن
دل تاریک را جان روشن نباشد
دل دل را می خورد روده جگر را — (از شدت گرسنگی) روده بزرگ، رودهٔ کوچک را خورد
دلی دارم واندوهی سری دارم و سودایی
دم عیسی در زندگانی در نگیرد
دندان زدن شیر شغال را مبارک است و آهو را شوم
دنیا هیچ است وکار دنیا همه هیچ
دوای غضب خاموشی است
دو بامداد گر آید کسی به خدمت شاه — سوم هر آینه دوری کند به لطف نگاه
دو چیز در دو چیزگفتن نشاید : ذکر جوانی در پیری و ذکر توانگری در فقیری
دو حرف در سبق به یاده کتاب در دستار؟

دود از خانهٔ خویش از آتش خانهٔ دیگران بهتر است — منت آدم فرو مایه مکش
کهن جامهٔ خویش پیراستن
به از جامهٔ عاریت خواستن

دو رنگی سیب از سیه دلی اوست

دوستان را کجا کنی محروم — تو که با دشمنان نظر داری

دوستی بیخرد چون دشمنی است

دوستی مایهٔ نازاست نه که سرمایهٔ دولت

دوگونه رنج و عذاب است جان مجنون را — بلای صحبت لیلی وفرقت لیلی

دولت در آن سراست که از میهمان پر است

دو مرغ جنگ کنند فایده به تیر گردد

دونده بادست که دریا و کوه را سهل گیرد

دو نیم قرت باقی

دویدن خرگوش پسندیدیم لیکن از گوشش برمیدیم

ده (بده) در دنیا، ستان در آخرت

ده می بینی و فرسنگ می پرسی — راه می بینی و چرا فرسنگ می پرسی؟

ده کجا درختان کجا

دهن بی آب رابه انگشت باید درید ، چنانکه پسته را از ناخن

دهنت را به اندازهٔ لقمه ات باز کن — پا از گلیم خود درازتر مکن

ده ویران چراغ ندارد

دیدم همه را و آزمودم همه را

دید نه شنید به چه گواه شد

دیدهٔ سخت سخن سخت می شکند چنانکه بادام را سنگ

دیر گیر وسخت گیر

دیگدانش سیاه شد

دیگر به خود منازکه ترکی تمام شد — نگاه کنید : ترکی تمام شد

دیگر کسی چه خاک بر سر کند

دیگ کرمش به جوش آمد بخارش به ماهم رسید

دیوارش دوخته شد

ذکر مکان از ادب مکین

ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام نباشد — حیف است که ذوالفقار در نیام و زبان سعدی در کام باشد

ذوق چمن ز خاطر بلبل نمی رود

ذوق چمن ز خاطر صیاد می رود

راحت به دل رسان که همین مشرب است و بس

راز دل جزبه یار نتوان گفت

راست گویی در رزق خود خلل

راستی موجب رضای خداست

راه راست برو اگرچه دور است — زن بیوه مکن اگرچه حور است

راه حسن کوچه چپ زدم وصاف گذشتم

رشته ای برگردنم انکنده دوست — می کشد هر جا که خاطر خواه اوست

رضای مولی از همه اولی

رفت و چندین آرزو به خاک برد

رگ جوانی برجاست

رموز عاشقان عاشق بداند

رموز مصلحت ملک خسروان دانند

رندان را رندان می شناسند — ولی را ولی می شناسد

رنگرزی ماه قصب را زیان دارد

رنگ رو باخته رنگریزی می کند

رنگم ببین و حالم مپرس — رنگ زردم را ببین و احوال زارم را مپرس

روباه زیرک به دو حلقه بند است

رو به را گفتند پوستین پوشی؟ گفت : آنچه پوشیده ام به من بگذارید

روز بد خواهر و برادر ندارد

روز تنگی سیاه است

روز خوشی اش دندان دردی است

روز سیاهی در پیش است

رو شنبه به جهودان ارزانی

روزی ازکیسه اش می رود

روزی خود در سفرهٔ دیگر می خورد

روزی خود را یکجا خورده

روشنایی عرب از نور محمد «ص» بود نه از روشنایی بولهب

روغن از ریگ بیابان می‌کشد — آن قدر زرنگ است که از هوا روغن می‌گیرد

روغن از سنگ می کشد — روغن از ریگ می کشد

روغن باز مالیده روغن قاز می مالد

رونده کسی است که قدمی دارد

روی زیبا مرهم دلهای خسته است

روی مفلسی سیاه

ریاضت کش به بادام بسازد

ریش از من ورکش (اختیار) از دیگران

ریش بر آمد پاجی (پست فطرت) شد

ریش فرو شد متاع مردم را

ریگ صحرا به سبحه انگشت می شمارد

زانوی گفتار به گفتن کلوخ می بندد

زاهد به در مسجد و میخوار به دیر — هر یکی سوی مقام خود رود

هریکی بروفق نام خود رود (مولوی)

زبان زاغ را زاغ می داند — زبان لالان را مادر لالان می فهمد (داند)

زبان زیر زبان دارد — حرف او باد هواست

زبانش موبر آورد — بسیار حرف زد

زحل هندی از ترکی مریخ نترسد

زربفت پنبه کردن

زر به زردادن هنر مردان است

زرکند کار ، مردلاف زند — عیش بی زر نمی شود فیضی

هر که زر داد جام صاف زند

هیچ کاری نمی شود بی زر

زر کند کار، مرد لاف زند

زمانه آدم پرور است

ز مرگ خر بود سگ را عروسی

زمین جنبد ، آسمان جنبد، نجنبد گل محمد

زمین را به آسمان می دوزد

زن بیکار یا غر شود یا بیمار

زن دار را یک زن ، بی زن را صد زن

زندگی را عشق است

زن دهقان زاید یا نزاید مرا و خرمرا حا باید

زنده کسی است که دمی دارد

زنده کسی است که زن ندارد

زن مردوش به از زن پهش (پش) کلمهٔ هندی است به معنای تنبل و کسی که در بازی از همه عقب تر می ماند.

زور به خر نرسیده ده به پالانش

زور لب گور

زهی مراتب خوابی که به ز بیداری است

زیارت بزرگان کفاره گناه

زیبایی زنان از سرخرویی مردان است و زیبایی مردان از سرخی رو

زیر بارند درختان که تعلق دارند

زیر ریشش خر سوار تیر می کنند

زین گونه هرچه بهتر صادر گشت نیکو ست

ساعت تیری کردن خوش گذراندن

سال که گرم آمد ماکیان آذان می دهد

سالی که نیکو ست از بهارش پیداست

سال گذشت حال گذشت

سایهٔ هما برای دولت والا جویند نه بهر دفع گرما

سپرداری می کند

سخن بد آواز گنبد است

سخن مردان جان دارد

سخن یک است و دگرها عبارت آرایی است

سخیان ز اموال بر می خورند، بخیلان غم سیم و زر می خورند

سربد ، به بلای بد

سرسبزی تو از سرخرویی خیزد زانگونه که زنگار مسی می زاید

سر سلامت باشد کلاه بسیار است

شرفتیله را چپ باید کرد
سرگل می خارد
سرم از پودینه (نعنا) از پودینه بدم می آید
سرو از راستی آزاد باشد
سرو بستان پا دو هانیدن
سری که باکسی نکشد باری باشد بر گردن
سزای قروت آب جوش
سست قدم بد هضم
سعی بسیار کفش پاره کند
سفله چو جاه آمد و سیم و زرش سیلی خواهد به ضرورت سرش
سگ دنباله کش سگ هر سوار
سگ را طوق دائرهٔ دولت است
سگ قافله باش خورد قافله نه
سگ کوی لیلی است
سگ و فقیر هر جاکه فقیری است پارس سگ هم است
سلسله جنبان است
سنگ آمد و سخت آمد
سوزباید مرد راگر ساز بی آهنگ است
سوز دل نوح (ع) را طوفان تواند کشت
سو زن جاسوس است و تیغ زبان گیر سو زن
سو زنده آتش است هرگز سرد نشود
سوزن عیسی را جز رشتهٔ مریم در خور نباشد
ساقت عطارد از روزنامهٔ شمس روشن شود
سیب تا فرود آمدن ، هزار چرخ زند سیب را چون به هوا اندازی
سیبی که بالا می رود و پایین می آید تا بزمین هزار چرخ زند،چندین
هزار چرخ می خورد چرخ زند (امثال و حکم)
سیبی و سجودی
سیر باشیر اگرچه گنده است لیکن ایجاد بنده است
سیر نخورده ام که از بوی گندش ترسم
سیماب زر را سپید رو گردانه

سیه دلی دوات سر قلم را سیه کند
سیه رویی آهنگر سر خرویی آهن است
سیه رویی زحل به یک دلو شسته نشود
شاهان چه عجب گر بنوازند گدارا (مولوی)
شاهان ،کم التفات به حال گدا کنند
شب پرک پروانهٔ خورشید نشود
شب ماهم صبحی دارد
شبنمی دیده کوزه بشکسته
شپش هفت خروار بار دارد
شتر به دانگ است
شتر صالح به از مرد طالح
شتر نیستم که دو حا گردم بزنی
شرم عثمان برای ایمان است نه برای روزی
شعر فهمیدن به از گفتن بود
شعر فهمی عالم بالا معلوم شد
شعر مرا به مدرسه که برد.
شف شف نه شفتالو
شکل درویش صورت سیوال است
شلغم پخته به ز نقرهٔ خام
شمشیر به کمر بسته که :« من نوکر شاهم »
شمشیر مردان خالی نمی باشد
شمله به مقدار علم
شود، شود، نشود ،گو مشو، چه خواهد شد؟
شهد از رنگش پیداست
صابون اش هنوز در جانت کار نکرده
صاحب تعزیت آدم شمار است
صاحب خر را پس خر نمی توان دید
صاحب خیر داخل خیر است — صاحب الخیر داخلُ الخیر
صاحب زنده، مالش میراث
صاحب کرم همیشه مفلس است

صبر نماتاکه به جایی رسی — الصبر مفتاح الفرج
صحبت نیکان، بدان را سود نیست
صدا از هر دو دست بر می آید — یک دست صدا ندارد
صد بار توبه شکستی باز آ
صد شکر که چغندر نبود
صدق پیش آور که اینجا هرچه آرند آن برند
صدقه دادن ردبلاست
صد کشته چو من به که تو غمگین نفسی
صلاح کار کجا و من خراب کجا — ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا «حافظ»
صلا کردم بلا کردم — از ماست که بر ماست
صلا نشد بلا شد
صلای سمرقندی — تعارف شاه عبدالعظیمی
صلح اول به از جنگ آخر
صورت گرگ دیدن مبارک است و ندیدن هم مبارک
صوفیان صاف را اول به دوزخ می برند
ضامن به دست کیسه است
ضابطهٔ یاری دو سر دارد
ضامن بهشت و دوزخش نیستم — مرده را پاک باید بشویم
ضرب المثل روزگار است
ضرب دستی ندیدست
طفل به مکتب نمی رود ولی برندش
طفل دامن گیر آخر گریبان گیر شد
طفلی و داماں مادر خوش بهشتی بوده است
طفیل کدوکرم هم آب می یابد
طمع را سر ببر اگر مردی
طوطیان در شکرستان کامرانی می کنند
طوق لعنت بر گردنش — طوق لعنت به گردن ابلیس = آدم بد رامتهم به بدی می کنند
طینت بی معنی سفالی است شراب
ظالم به مرگ دست نمی دارد از ستم — آخر پر عقاب پر تیر می شود «صائب»

ظلم ظالم باعث ویرانی ملک اوست
ظالم مظلوم نماست
ظاهر ، عنوان باطن است
ظرفی که سگ لیسد قابل استعمال (استفاده) نیست
ظریف همیشه سرگردان است
عارف به خود غیر عارف است
عارف که برنجد تنک آب است هنوز
عاشق را شوی (شوهر) کردی، دیگ سیاه روی
عاشق مهربان تر از پدر است
عاشقم لیکن ناز معشوقی دارم
عاشقی بس مشکل است
عاشقی را زر می باید نه لاف
عاقلان پیروی نقط نکنند — یا نخوانند یا غلط نکنند
عالمی رابینم جو نخرم
عبارت از نظیر بی نظیر شود
عبدالعظیم چاشنی دگر دارد
عذر تقصیرات ما چندانکه تقصیرات ما
عروسی که روی خود پس غربیل پنهان کند ببختنش حاجت نیست
عزیز من ، جواب است این نه جنگ است
عشق آتشی است، پیر و جوان را خبر کنید
عشق است و ارادت ، عشق است و مفلسی
عشق بازی را ز مجنون یاد می باید گرفت
عصمت بی بی از بی چادری — شرم عروس از بی چادری است. بیرون نرفتن بی بی از خانه از بی چادری است ....

عطاردی باید که تاب نزدیکی آفتاب آرد
عقب آب رفتن و دانگ برداشتن
عقل چون آید به تو گوید که آن کن
عقل مدرسه چیز دیگر است — عقل چیز دگر و مدرسه چیزی دگر است

علم شیء به از جهل شیء
علم نجوم قیافهٔ روزگار است
علم و ادب به گدا ندهند
عمر همه به باد می رود
عوان عود سوزد و کندهٔ دوزخ شود
عوض نیکی بدی است
عیان را چه بیان؟ — آن را که عیان است چه حاجت به بیان است
عیش را در جهل خزان دادند
غرق شده را به فریاد چه سود؟
غریب نیستم بیمارم
غلام همت آنم که دل به کس ندهد
غله گر ارزان شود امسال سید شوم
غم مخور خدا مهربان است
غنچه از ترش رویی دلتنگ است
غواص در دریا چیزی دیده است که به غورش غوطه می زند
غول در بتخانه بندمی شود
فتراک جوانمردان دست آویز امید است
فراموشی یاران لازم افتاده است دولت را
فربه خواه مخواه مرد آدمی است
فرمانبردار در آیندهٔ روزن است
فریاد سگان کم نکند رزق گدا را
فریب صید باشد خواب صیاد
فعل بد کرده را سزا نیست
فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگر است
فکر هر کس به قدر همت اوست (حافظ)
فلان، کفش پیش پای فلان نمی تواند گذاشت
فوت فلان جان من برد
فیل اگرچه مرده است لیکن پوستش بار خراست
فیل مرده و زنده اش صد تومان

قاضی اربا مانشیندبرفشاند دست را   محتسب‌گرمی‌خورد معذور دارد مست را
قاضی به رشوت (رشوه) راضی
قاضی خودش می دهد دیگران را پند
قرآن را از لوح زر چه زیب؟
قرض بغداد است
قرض حیض مردان است
قرض نداری برو به پشت بخواب
قسم برای خوردن است
قصاب آشنا می پالد
قصاب که زیاد گردد، گاو مردار می گردد
قصه کوتاه
قضیهٔ زمین بر سرزمین
قطب از جا نمی جنبد
قطع نظر از کشف و کرامات دیگر، حضرت تاریخدان نیز هستند
قفا زدن، گردن کشان را گردن زدن است و سیلی خواران را باد والی خارش کردن
قفل بر در آسمان زده
قفل به دریا نمی تواند زد
قلم بخت من، شکسته سراست
قلم جوانمرد است
قلیه از مزه درگذشت
قمار و راه قمار
قهر درویش به جان درویش
قهر درویش زیان درویش
قیمت بی حکمت نیست
کار کبک ریگ خوردن است
کار ما نیست کار استاد است   کار حضرت فیل است
کاسهٔ ظالم سرنگون است
کاشتند و بخوردیم وکاشتیم و خوردند، چو نبگری همه برزیگران یکدیگریم
کاه درکاهدان نمی ماند

کاهکی بخور وراهکی برو
کت کت اینجا، تخم دادن در جای دیگر
کجا بنگاله کجا نور بابی (رقاصه)
کجا بودی؟ جایی نه . چه آوردی؟ چیزی نی.
کجا کفاف دهد این باده ها به مستی ما
کردی و مردی
کرم شب تاب در برابر آفتاب فروغ ندهد　　کرم شب تاب پیش چشمهٔ آفتاب چه تاب دارد
کرم نما و فرود آکه خانه، خانهٔ تست (حافظ)
کرمی که مصحف خورد از وبالش چه غم ؟
کس چه داند که پس پرده که خوب است و که بد؟
کس نیاید به خانهٔ درویش که خراج زمین و باغ بده (سعدی)
کسی داند که اشتر می چراند
کسی کجا ست که او دامنی نیالودست
کسی کو ندارد نشان از پدر　　تو بیگانه خوان و مخوانش پسر
«فردوسی در شاهنامه»
کسی که جامه ندارد دامن از کجا آرد
کسی که گوشت معاملهٔ خودش خورد منت قصاب نمی کشد
کعبتین فلک به دو شش مهره بر می چیند
کفچه زدی، کفچه زدی، حلوا کو؟
کفش‌دوز چرم آلوده خاید و لقمهٔ پاک خورد
کلاغ به هر دو پا به دام می افتد
کلامش مایهٔ سرگردانی است
کلاه احمد بر سر محمود گذاشتن　　کلاه تقی را سر نقی گذاشتن ،کلاه علی راسر ولی گذاشتن
کلفت شب به روز خواب پریشان آرد
کلند چاه کن را آب دادن حاجت نیست
کلوخ می ماند از آب می گذرد
کم بده و کم مزن
کمتر بخور و نوکری بگیر
کم خرج و بالا نشین

کم خور، جان من است

کم ما کرم شما — برگ سبز تحفهٔ درویش

کند هرچه خواهد بر او حکم نیست

کودکی کو به عقل پیر بود — نزد اهل خرد کبیر بود

کور احتیاج چراغ ندارد — کور به چراغ احتیاج ندارد

کور را به تماشای گلستان چه کار؟

کوری خود، بینایی مردم

کور یک بار عصای خود را گم می کند

کوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید — کرم شب تاب در برابر آفتاب فروغ ندهد

کوه هرچند بلند است راه بر سر خود دارد

که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد

که بار محنت خود به ز بار منت خلق

که تا دانه نیفشانی نروید

که حلوا چو یک بار خوردند بس

که خواجه خود روش بنده پروری داند — تو بندگی چو گدایان به شرط مزدمکن که...(حافظ)

که زر، زر کشد در جهان، گنج گنج

که کام بخشی او را بهانه بی سبب است

که گنبد هر چه گویی آیدت باز

که محرم به یک نقطه مجرم شود — که رحمت به یک نقطه زحمت شود

که مرد که نیندیشد از نشیب وفراز

که هرکجا شکرستان بود مگس باشد

که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

که هیچ کس نزند بر درخت بی بر سنگ

که یخنی بود هرچه ناخورده ای

کی آمدی و کی پیر شدی — غوره نشدی مویز شدی

کی میگه (می گوید) مرده نمی گوزد

گال راجل خورد دلت را بودنه

گاو تنها خور است

گاو شیری از هیکلش معلوم است

گذشته را صلوات، آینده را احتیاط

گربه برای خدا موش نمی گیرد — هیچ گربه‌ای محض رضای خداموش نگیرد

گر تو ابلیس نه ای چشم کور چرایی؟

گرد گله، توتیای چشم گرگ

گردن شتر، کمانی است که برای قربانی ساخته اند

گرسنه را پرسیدند دو، دو چند (تا) می شود؟ گفت چهار نان

گرگ باران دیده

گرگ را از یوسف (علیه السلام) جز سرخوربی دم دروغ حاصل نشود

گر گزندت رسد ز خلق مرنج — که نه راحت رسد ز خلق نه رنج

گرگ گرسنه خود را در دیدهٔ شیر می زند

گرگ گوسپندنما — گرگ در لباس میش، گندم نما جوفروش

گر ننویسی قلمی تراش

گره دست را به دندان باز نمودن

گریهٔ گوزن به از خندهٔ شیر

گزی به گوزی نمی ارزد

گستاخی به از نافرمانی

گفت گفته من شدم بسیار گو — از شما یک تن نشد اسرار جو

گفتن همین بس است که اسب من ابلق است

گل بی پوست

گل در ریسمان وگوهر در سلک

گناهی که به کفاره نزدیک است گناهش نتوان گفت

گنجشک پریده، روپیه را صد تا

گندم ز گندم روید جواز جو — ازمکافات عمل غافل مشو،گندم زگندم...

گور جدا، خانه جدا

گوز به ریش دروغگو

گوز زدن چهار زانو نشستن

گوساله به زور میخ می جهد

گوسالهٔ ما پیر شد و عقل نیافت

گوسپندی از پای خود آویزان است — هر کس گناه خود را خود به گردن دارد

د بزاز پای خود

گوسفندی مال بادی است
گوشت خر خورده
گوشت گنده گردن قصاب
گوشت خواهی رو به دکان قصاب
گوشت شتر خورده
گوشت هر چند لاغر است آبروی زبان است
گوش زده اثری دارد
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
گوهر درکان بیقدر است و در بازار بسی قیمت
لبریز جهالتند و فاضل لقبند — از چشم کور اسم نور علیشاه از سرکچل اسم زلف علیشاه
لذت تیشه از کوهکن باید پرسید
لست زیر درخت زرد آلو
لعنت به کار شیطان
لعنت به هیچ
لفظ را می بین و در معنی مبین
لفظ، لفظ عرب است، فارسی شکر است ، ترکی هنر است ، هندی نمک است
ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال، — کاری که خدا کرد فلک را چه مجال
مادیان گم کرده دنبال آخته می گردد
ما را عجب آید که از این کس پسر زاید
مار گزیده از ریسمان دراز می ترسد
مار به دست دیگری گرفتن — مار به دست دشمن باید گرفت (یا) به دست دیگران باید گرفت
مار در خانه راست است
ماری تو که هر کرابیینی بزنی — یا بوم که هرکجا نشینی بکنی
مال به کوری رفتن — به قیمت غاز بفروخت رفتن
مالت را هوش کن و همسایه ات را دزد مگیر
مال عرب پیش عرب
مال مسروقه را دزد نمی گیرد
مال نثار جان است و جان نثار آبرو

مال نیک روزبد

ماکه دزد شدیم آفتاب بر آمد

مبارک مرده ، آزاد کردن — مبارک مرده ، آزاد می کند(امثال و حکم)

مبر نام فرداکه فرداکه دید؟

متواضع خاک است که کف پای شاه تاگدا یکسان بوسد

مته بر خشخاش نهادن — مته به خشخاش گذاشتن (امثال وحکم)

مته بر ذرّهٔ نهادن

مثل معروف پیرایهٔ زبانها

محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای ایشان گیرند

محبت است که دل را نمی دهد آرام — و گرنه کیست که آسودگی نمی خواهد

محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) به معراج بلند است نه به عمامه

محنت بیفایده است وسمه بر ابروی کور

محنت قرب ز بعد افزون است

مرا بیامرز و دیگران را تو دانی

مرا دسخا با اعتدال است

مراگدای تو بودن ز سلطان بهتر

مرا همت بلنداست و دست کوتاه

مربی بیار و مربی (مربا) بخور

مرد به ماما (دایی) اسب به پدر — مرد به طایفهٔ دایی می رود و اسب به نسل خود

مردی بی سنگ را وزنی نباشد

مرد پا بر هوا نهد و نامرد پا در هوا

مرد گر خاک می دهد بستان

مردن ملا نفع نمی کند ، خوب است که بابا بمیرد

مرده به دست زنده

مرده هرگز نمی گوزد

مرغ آتشخواره کی لذت شناسد دانه را

مرغابی را تابندپا آب است

مروارید را جوهر است و انسان را آبرو

مزدور به آفتاب در جنگ است

مزدور خوشدل کار بیش می کند
مزدور نو آهو را گیرد به دو
مسجد جای گوز نیست
مسلمان در گور است و مسلمانی در کتاب
مشت بسته قفل بهشت است وانگشت گشاده کلید رحمت
مشت در محل خود از تیغ بالا تر است
مصلای زاهد اگر به شاهد رسد ، خود را پاک کند و مصلا را پلید
مصیبتی که اجر دارد مصیبتش نتوان گفت
مطلب سعدی دیگر است
معزول می شوند چه معقول می شوند
مفت کرم داشتن از کیسهٔ خلیفه بخشیدن
مفتی نوشت هرچه گفتی
مقامات ازکتاب همدانی توان یافت نه از عمامهٔ حریری
مقام عیش میسر نمی شود بیرنج
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که او چون تو بسیار پر ورد وکشت
مکن ، مکن که نکو گوهران چنین نکنند
مگر این انبان ملا قطب است ؟
ملازم نو تیز رو
ملا منم و برادرم می خواند
ملخ از چراغ نگارین تر است
من از چاه آمده ام ،گویند دهل (دلو) خالی بود
من پای تو بوسم و تو دست دیگری
منتی گر می کشید ، از مردمی می‌کشید
من چه پهشم (تنبلم) که برادر کلان من پهش (تنبل) است
من چه می گویم تنبورهٔ من چه می سراید
من سود کنم ترا زیانی نرسد
من کجا و دیوان حافظ کجا؟
من که بد نام جهانم چه صلاح اندیشم
من و مربی من هر دو آنچنان مفلوک که هر دو را دو مربی خوب می‌باید
مو بر زبان سبز شدن مو از زبانش بر آمدن (امثال و حکم)

مو در آسیا سفید کردن
موسی را سپیدی دست هنر است
موش را گفتند از بنیاد کندن توبه کن ،گفت بنیاد توبه را هم بکنم
مهربانی دشمن را اعتبار نشاید تا به تملقش چه رسد؟
مهمان بی وقت پهلوی خود می خورد
مهمان را بافضولی چه کار؟
مهمان غیب دشمن خادمان است
مهمان کمتر می کند تعظیم صاحب خانه را
مه نشیند به جای عقرب کور
میان دو خرمانده مانده
میان عاشق ومعشوق رمزی است — که جبریل امین را هم خبر نیست
می توان بخشید گر گناهی می شود
میخش قائم است
میراث خور را خواب می برد، آموخته خور را نی
می فروشد گنبد و خرج مناره می کند
می گوزد و واپس نگاه می کند
می گوزد و هر سو می بوید
نارگیل به دست بوزینه است — سفله چون به مرتبهٔ بالا می رسد کسی را فیض نمی رساند
ناسوده کجا رود که آسوده شود
ناکرده ارمان و کرده پشیمان — کسی که ازدواج کرده پشیمان است آنکه نکرده آن هم
ناکرده کار چون کار کند خود را رسوا نماید
ناکشته را قصاص نتوان کرد
نام آباد و ده ویران — نام آباد و شهر ویران ، نامش کلان و دهش ویران
نام رستم به از رستم
نام قریه کلان و ده ویران — نام بلند و کلبه خراب
نان پیاز، پیشانی باز
نان گربه به تیر می دوزد

نان گرسنه دیر پخته می شود
نانم انبان نمی خواهد
ناو دان کعبه می دزدد و باران رحمت طمع دارد
نخورده یخنی است
نداری کون کاری چرا ارزن می کاری — وقتی نتوانی کاری کرد ، چرا دست به آن می‌زنی
ندانم آن گل رعنا چه رنگ و بو دارد — که مرغ هرچمنی گفتگوی او دارد
نرم چوب را کرم می خورد
نرود میخ آهنی در سنگ
نزد کم حوصله کفش زر دوزی به از گوشواره پر زر
نزدیک آتش پرست دوزخ به از بهشت است
نزدیکان بی بصر دو رو دوران باخبر در حضور — دوران باخبر در حضورند و نزدیکان بی بصر دور
نزدیکان را بیش بود حیرانی
نشود نیک نهادی که ز میثاق بد است
نفس بر آمد و کار از تو بر نمی آید
نقل عیش به از عیش
نکند دوست زینهار از دوست
نگون شدن آسمان برای چیدن آدمیان است
نماز ستون دین است و قامت مرد ستون نماز
نماند ستمکار بد روزگار — بماند برو لعنت پایدار
نمرود از پر کرگس بر آسمان نتوان رفت مگر از لگدپشه بر زمین رود
نمک دست ما شور است
نمی دانیم سرما بر کدام بالین است
نمی روید از خار بن غیر خار — عبث رنج ضایع مکن گوبهار «قدسی مشهدی»
نوکر قاضی را خطره تعزیر نیست — نوکر حاکم است هرچه خواهد تواند کرد
نه از تو جو و نه از من نخود — نه‌از من جو نه‌از تو دی، بخور کاهی برو راهی
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها «حافظ»
نه در آسمان درخت نه در زمین بخت
نه روی ماندن نه راهی رفتن — نه راه گریز و نه دست ستیز

نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال
نه گل ماند ، نی کدو ، بلا بر سر هر دو
نه نان گندمی نه سخن مردمی
نه هرکه چهره بر افروخت دلبری داند (حافظ)
نی به دیوانه چیزی بده و نی چیزی بخواه
نی تاب صبر دارم نی طاقت جدایی
نی در نتخن کردن
نی سیر خوردیم ونی دهانم بوی سیر می دهد
نیک معامله را باز معامله، بد معامله را بس معامله
نیکی برباد، گنه لازم
نیکی کردن و در آب انداختن   نیکی بکن وبه رود انداز (امثال و حکم)
نیکی مایهٔ خوشبختی بود
نیم قدش زیر زمین است   بسیار فتنه انگیز است
نیم کاسه زیر کاسه داشتن
وای بر آن خورده که تنها خوری
وای گور تنها گور
وای نه یکبار که صد بار وای
ورثه چیز دیگر است
وظیفه گر طلبی رو هنر به دست آور
وفای عهد نکو باشد ار بیاموزی
وقت خوش چو از دست رفت باز به دست نیاید
وقت را بنده ساعت را سلطان
ولی را ولی می شناسد
هر آن مردی که گرد باده گردد   اگر رستم بود کون داده گردد
هر بهاری را خزان در پی است
هر جا که رنگ و بوی بود ، گفتگوی بود
هرجا که میوهٔ خوب است کلاغ می خورد
هر چند گفتم خالوی حسن نیستم گفت نه تو خالوی حسنی
هر چه از آسمان آمد زمین برداشت
هرچه استاد ازل گفت همان می گویم (حافظ)

هرچه این می زند آن می رقصد — هرچه این می نوازد آن می رقصد
هرچه این می زند (نوازد) آن می رقصد
هرچه بادآرد باد برد — باد آورده را باد می برد
هرچه بادا باد، دست ما و دامان شما
هرچه بادا باد، ماکشتی در آب انداختیم
هرچه به قامت کهتر به قیمت بهتر (سعدی)
هرچه دانا کند، کند نادان لیک بعد از خرابی بسیار
هرچه زن خواهد باد ، و هرچه مادر (شوهر) خواهد مباد
هر خر و بار دگر
هر روز گاو نخواهد مرد که گوشته ارزان شود — هر روز خر نمی‌میرد تا گوشته ارزان شود
هر شبنمی درین ره صد بحر آتشین است
هر شبی را روز در پی است
هر قدر آب زیاد باشد مرغابی را به جلك (قوز) است
هرکجا در جهان فلک زده ای است — کار او شاعری و رمّالی است
هر کرا آب دهن نیست لب خشک ماند
هر کرا اخلاص بیش اقبال بیش
هرکرا پنج روز نوبت اوست — هرکسی پنج روز نوبت اوست «حافظ»
هرکرا دل زنده است نفس تا زنده است
هر کرده را جزایی است
هرکس به خیال خویش خبطی دارد
هرکس را قرار در پیش است
هر کس هوشیار جان خود است
هرکه آب از دم شمشیر خورد، نوشش باد
هر که آتش مزاج باشد، بی آب زید
هرکه آمد به جهان برگ و بری پیدا کرد — سبز شد دانه چو با خاک سری پیدا کرد
هر که باد در سر دارد سر به باد دارد
هر که بر کژدم دست شفقت فرو آرد سزا بیند
هر که برگردد خر گردد
هر که خانهٔ مردم بکاود خاک بر سرش افتد
هرکه خود را بیند خدا رانبیند

مثل	توضیح
هرکه در جنگ پشت نماید رو نتواند نمود	
هر که درکان نمک رفت نمک شد	هر چه در بحر نمکدان افتد حکم نمک گیرد (سید محمد علی جمالزاده، مجله ارمغان، فروردین ماه ۱۳۵۳، ص ۱۰)
هر که زندگی ندارد مرده است	
هرکه سلطان مرید او باشد	گر همه بد کند نکو باشد
هرکه شیر گرم خورده تا آب پف نخورد	
هرکه کم خورده نور چشم ماست	
هر که نان از عمل خویش خورد	منت از حاتم طائی نبرد «سعدی»
هر گاه خر کباب شود شغال سبلت سیخ کند	
هر گل که می زنی به سر خویش می زنی	
هر مار مهره ندارد	
هزار جواب و یک خاموشی برابر است	
هزار عیش تصدق کنم به قطره ای غم	که عیش خواب و خیالست و غم همیشه رفیق
هزار همچو ترا او به نیم جو نخرد	
هفت پشت کسی را به سگ آبی رساندن	کسی را به تعریف غیر واقع به کمال اغراق و مبالغه ستودن
هم الاغ و هم سلاغ	
همت کارها دارد	
هم خانهٔ دشمن کوراست	
همراه اگر شتاب کند همره تو نیست	
همرای چوگدکنی خرنکی خورد	باجو اگر چیزی مخلوط کنی آن را خر هم نمی‌خورد
همرنگ ضرر ندارد	
هم مال به دست آید وهم یار نرنجد	نه سیخ سوزد نه کباب
همه اندرز من به تو این است	که تو طفلی و خانه رنگین است
همه چیزم آراسته ، کار کنندم بیدسته	
همه را مار می گزد ما رابقهٔ کور (قورباغه)	

همه را یک مار گزیده است

همیشه چاه کن از دست خویش در چاه است — همیشه چاه کن ته چاه است

همین که گرم رفتن شدم تا شیراز نمی‌رستم

هندی گور خر است

همین سنگ است و پشت بام قرشی

هنوز در نیم قرط باقی دارد

هیچ ما ، هیچ تو

یا به این شورا شوری یا به این بی نمکی

یا خانه جای رخت پور یا خیال دوست

یا در به هر دو دست خواجه در کنار

یا موج روی افکندش مرده بر کنار

یادش بخیر

یاد دل گر نبود ذکر زبانی سهل است

یار زنده و صحبت باقی

یار غاری باید که زخم ماری کشد

یار من نیکو ست لیکن رسم و آیینش بد است

یار نه ، بهتر یاوه

یخ بسیار آب شود تا این کار ساخته گردد

یخ بسیار آب کرد تا فلان چیز صورت گرفت

یک کشمش وچهل قلندر = یک انار و صد بیمار

یکی بود مجنون دگر سگ گزید — یکی می مرد ا زبینوایی یکی گفتش خانم زردک(هویج)می خواهی

یک بینی و دو گوش

یک توبه صد گناه راکافی است

یک حرف که گفتم از مستی در قنجفه بربستی

یک حمایت به صد شکایت

یک خطا ، دو خطا نه که هفتاد ودو خطا!

یک دانه محبت است و باقی همه کاه

یک زدن آهنگر ، صد زدن زرگر

یک سر هزار سودا — یک سراست وهزار سودا

یک طلعت زیبا به از هزار خلعت دیبا
یک عین عفو هفت کانون جهنم را کافی است
یک گاو ریخ می زند تمام پاده مردار
یکی گر رود دیگر به جایش — بیکارها در دنیا کم نیستند اگر یکی کم شود دیگری جایش می گیرد.
یک لقمه پگاهی به از مرغ و ماهی
یک نشد دو شد
یک نظری خوش گذری
یکی همی رود و دیگری همی آید

توضیحات بعضی از ضرب المثلها و اصطلاحات

از گره اوچه می رود

«لنگی (لنگ) یکی از البسهٔ متدوال هندیهاست . این لباس به صورت پارچه ای به طول تقریبا پنج متر می باشد . زنها آن را از شانه تا ساق پا و مردها از کمر تا نیمه ساق به دور خود می پیچند و نهایتاً آن را به گرد کمر گره زده و احیاناً اگر پولی همراه خود داشته باشند در وسط آن گره قرار می دهند و در صورت نیاز از آنجا برداشته خرج می کنند. اگر این خرج کردن به طور افراط و اسراف انجام گیرد و شخصی ناظر او را مورد انتقاد قرار دهد این ضرب المثل را به رخ او می کشد که :« از گره او چه می رود ؟»

اگـر فـردوس بـر روی زمـین است — همین‌است و همین است و همین است

در شهر دهلی بنای باشکوهی است که آن را قلعهٔ سرخ می نامند. در آن تالاری است که از بالا تا پایین از مرمر ساخته شده است و دارای دالانهای طاقدار می‌باشد. در زمان شاهجهان (۱۰۳۷ تا ۱۰۶۷) پنجمین فرمـانروای مـغول بابری هند، یکی از آنها به نام «ایوان خاص وعام » معروف بود و حالا به اسم «دیوان خاص» شناخته می شود. در آن ایوان بیت فوق روی الواح مرمر که بر بالای سردر طاقهایی که در چهار گوشهٔ آن نصب شد. با آب طلا به خط فارسی نستعلیق (به شیوهٔ خوارزمی) نوشته شده است و حاکی از زیبایی قلعهٔ مذکور است و آن را به امیر خسرو دهلوی منسوب کرده اند.

الله بس، باقی هوس : الله بس مابقی هوس

چـو دل شـد رهـا از هـوا وهـوس بـدانـد کـه اللـه بـاقی و بس

در اینجا معنای کلمه « بس» دائم و فنا ناپذیر است و « هوس » برای آرزوهای خام طفلانه به کار می رود. این اصطلاح معمولاً در پایان وقـایعی تـاریخی نوشته می شود که نتیجه ای پندآموز وعبرت انگیز دارد ومنظور نویسنده این است که خواننده از ظلم و تعدی دست بکشد. به طور مثال اینجا ذکر حالات اسکندر مقدونی را می توان آورد که او چطور به خاطر تاراج کردن تمام جهان مثل رعد و برق از یونان برخاست و چگونه دارا را کشت وتخت جمشید رابا خاک یکسان نمودو هزاران مرد و زن ایرانی را به هلاکت رساند و یا اِسیر و برده ساخت. سپس وارد کشور هند شد و می خواست که سر تا سر این کشور را تصرف کند ولی موفق نشد و چون خواست که به وطنش بازگردد، در راه مبتلا به مرضی شد که به فوت او منجر گردید. وقتی که او در حالت نزع بود مأیوسانه هر طرف نگاه می کرد، گویا با چشمان پژمرده بی روح به سـران لشکر التماس می کرد و می گفت مرا ازین درد هراسناک نجات بدهید ولی هیچ کس جز مرگ چارهٔ دردش را نمی دانست وقتی که جنازه اش را حمل می‌کردند هر دو دستش را که تهی بود بیرون از کفن گذاشته بودند. اللـه بس وباقی هوس.

انگشت عسل به دیوار می کشد

در اساطیر هندوها چنین آمده است: در مملکت آیودیا[2] مرتاضی بود موسوم به رشیه شرنگ [3] وی چنان کمرو بود که از آمیزش با مردم اجتنـاب می‌نموده به همین خاطر درکلبه ای که در جنگل ساخته بود زندگی می کرد.او در زندگی زنی را ندیده و غذایی غیر از برگ درخت نیم [4] که بسیار تلخ است نخورده بود. اتفاقاً آن مملکت یک مرتبه دچار خشکسالی گردید و قطره ای آب هم نبارید .کسی گفت اگر رشیه شرنگ بیاید و دعا کند حتما باران خواهد

---

۱ - ارمغان ادبی: مجموعهٔ انتشارات ادبی وتاریخی موقوفات دکتر محمود افشار شمـاره ۶۰، تـهران ۱۳۷۶ صفحه ، ۳۹۰ بیت ۴۲۷.

2 - Ayodhya.

3 - Rashyasharang.

4 - Margosa.

آمد. ولی آوردنش از جنگل به شهرکار ساده ای نبود. هرچه خواهش و تمنا نمودند فایده ای نبخشید. او دعوت کسی را نپذیرفت و از جایش نجنبید.چون چاره‌ای ندیدند، زنی طناز و عشوه‌گر راکه رقاص خوبی هم بود فرستادند که کاری بکند و از ناز وعشوه او را به طرف خود جلب نماید. این زن پس از رسیدن بدانجا پیش وی عشوه گری را آغاز نمود. ولی مرتاض به طرف او متوجه نشد و چون زنی را در سر تا سر زندگی خود ندیده بود چنان فکر کرد که او نیز مرتاض جوانی است که هنوز ریش وسبیلش در نیامده است. بالاخره وقتی که آن زن خسته شد و باوجود سعی و کوشش پشت سر هم نتوانست توجهش را به طرف خود جلب نماید مقداری عسل روی برگهای درختی مالیده آن مرتاض برای رفع جوع خود استفاده می کرد و چون وی در زندگی برای اولین بار لذت عسل را می چشید لذا از شیرینی و گرمی آن تمام بدنش چنان به هیجان آمد که ریاضت و عبادت را پشت پا زده با هزار جان و دل عاشق آن زن گردید و به دنبالش شتافت. زن به کام خود و آن مرتاض به مراد خود رسید. این موضوع را باقر کاشی در بیت زیر چنان بیان نموده است:

فتنه سازند به شیرین سخنی وه چه عجب   گر به دیوار کشد شیطان انگشت عسل

این هم بر سر علم

خیاطی برای گزاردن نماز جمعه به مسجد جامع شهر رفت . چند نفر پس از فریضهٔ نماز جمعه برای شنیدن وعظ و خطابهٔ واعظ شهر در مسجد نشستند و خیاط هم از جملهٔ آنان بود . واعظ ، پس از حمد و ثنای الهی گفت :اگر قصابی گوشت راکمتر از وزن اصلیش به مشتری داد و مقداری از آن را برای خود نگه داشت ، آن تکه های گوشت روز قیامت در میدان حشر به صورت انباری جمع شده به زبان حال خواهد گفت : من آن تکه های گوشتی هستم که قصاب برای خود کنار می گذاشت و اگر بزازی پارچه راکمتر از اندازهٔ اصلیش به مشتری فروخت آن تکه پارچه ها در روز قیامت یکجا جمع خواهد شد و همچنین اگر خیاطی از پارچهٔ مشتری تکه ای دزدید و برای خود نگه داشت آن تکه پارچه‌ها به شکل علم در میدان حشر به اهتزاز در خواهد آمد. خیاط که معمولاً تکه پارچه ها را چنین می کرد وقتی حرف واعظ را شنید از این کار توبه کرد و قسم خورد که در آینده به چنین کاری دست نزند. چند روزی گذشت مرد ثروتمندی چند طاقه از پارچه نفیس و گران قیمت به نزد او آورد

و خواست چند دست لباس گشاد برای او درست کند. از دیدن آن پارچهٔ گرانبها آب دهانش راه افتاد و اگرچه نگهداشتن به اندازهٔ یک پیراهن برای خودش کاری مشکل نبود ولی یادش آمد که توبه کرده است که در آینده دست به چنین کاری نزند، لذا به این فکر افتاد که چطور می تواند پارچه را برای خود نگه دارد. برای مدتی در بارهٔ این موضوع فکر کرد و بدین نتیجه رسید که تاکنون تکه پارچه هایی را که دزدیده است از آنها بروز حشر حتما علمی درست خواهد شد. این گفت و قیچی را در دست گرفته تکه ای از آن پارچه به اندازه دلخواه خود برید و آن را در صندوق گذاشته گفت : این هم بر سر علم .

بخت که برگردد، تازی خر گردد، بخت که برگردد، عروس در حجله نر گردد

در روزگار قدیم تاجری ترک، اسبهای تازی را از ترکستان آورده در هند می فروخت.در آنجا با بقالی هندو آشنایی داشت که بسیار حسود و پول دوست بود و می خواست خود به جای آن ترک تجارت اسبان را شروع کند. تاجر، معمولاً پول نقد خود را نزد بقال می گذاشت اتفاقاً یک مرتبه او در کار تجارت چنان ضرر کرد که همهٔ دارایی خود را از دست داد. او از بقال مقداری پول قرض خواست . بقال راضی شد به شرطی که تاجر سود و بهرهٔ آن پول را بپردازد و یا در تجارت او را شریک خود کند. تاجر آن را قبول کرد ولی باز دچار ضرر شد وروزگار چنان براو تنگ گردید که نوبت به گرسنگی و محنت رسید. بقال از آن وضع وخیم تاجر سوء استفاده نموده خود تجارت اسبان را شروع کرد. ولی چون در شناخت نسل اسبان تجربه ای نداشت، خسارت دید و به خاطر جبران کردن آن نقشه‌ای کشید که اگر تاجر پسرش را به عنوان داماد خود بپذیرد وبدین وسیله پیوندخویشاوندی ایجاد نماید، می‌تواند دوباره کار خود را با مشارکت او شروع کند.بنابر این به تاجر مذکور فشار آورد که یا هرچه زودتر پولی را که به عنوان قرض گرفته بود، بپردازد و یا دخترش را به تزویج پسر او در آورد. تاجر ترک نمی خواست که دختر نجیب وعفیف خود را به پسری بدهد که هم شأن او نیست. چون چاره ای ندید، قضیه ازدواج را نزد پسرش مطرح کرد. پسر گفت : بابا جان اناراحت مباش. من تمام کار را درست خواهم کرد. تو هر شرطی را که بقال می گذارد بپذیر. بالاخره تاجر برای ازدواج دخترش با پسر بقال راضی شد و به مناسبت جشن عروسی

سفرهٔ مفصلی مهیا گردید و در کنار خوردنیها و آشامیدنیها و شیرینیها شیرهٔ بنگ نیز قرار داده شد. خویشاوندان بقال سوار اسبان اصیل و دوستان تاجر روی الاغ و خر نشسته از منزل داماد به طرف خانهٔ عروس حرکت کردند . در خانهٔ عروس مهمانان بقال بیش از حد معمول از خوردنیها و آشامیدنیهای مذکور استفاده کردند و شیرهٔ بنگ هم حسابی کشیدند . پس از گذشت مدتی از استعمال بنگ دست وپای همه سست و بی رمق گردید. مراسم ازدواج به پا گردید ولی در حجلهٔ عروس پسر تاجر که هم قد وقوارهٔ خواهرش بود به جای خواهرش لباس عروسی به تن کرد. داماد به حجلهٔ عروسی رسید،چون به علت خوردن شیرهٔ بنگ دست و پایش از کار رفته بود پسر تاجر توانست وی را به زمین بزند. سپس تمام ترکان به خانه ریختند و همهٔ آنها راکه بنگ خورده بودند کتک حسابی زده تمام پول نقد و زیور آلات و مال و متاع را از صندوقها برداشته اسبان را نیز از طویله در آورده به جای آنها خرهای خود را گذاشته فرار نمودند.

روز دیگر وقتی که خویشاوندان بقال برای مراسم روی نمایی عروس آمدند، دیدند که در آنجا به جای جشن و سرور صف ماتم کشیده شده است. چون علتش را پرسیدند ، بقال آه سرد کشید و گفت : وقتی که بخت...

برمزار ما غریبان نی چراغی نی گلی

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی　　　　نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی

این بیت را (که در آن واژهٔ «غریب» به معنای مفلس و بینوا به کار رفته است) روی تخته مرمر پرچین شده جهان آرا بیگم (۱۰۲۲ تا ۱۰۹۲ه ق) ، دختر شاهجهان (۱۰۳۷ تا ۱۰۶۸ه ق) پنجمین فرمانروای هند از سلسلهٔ امیر تیمور گورکان (که درعهدش ، دولت مغول بابری هند از عظمت وسطوت و مکنت و قدرت و ثروت وشکوه و جلال به اوج رسیده بود) نصب نموده اند. قبرش (در شهر دهلی) در حظیره مشبکی می باشد که هر دو را از مرمر درست کرده‌اند و در محوطه ای به اسم آستانهٔ مقدس حضرت نظام الدین ملقب به اولیا واقع است. چون فرزند ارشد شاهجهان بود پدرش وی را بسیار گرامی و دوست می داشت و همین عطوفت پدرانه فوق العاده باعث حسادت خواهرش (روشن آرا ۱۰۲۶ تا ۱۰۸۰) و برادرش اورنگ زیب (۱۰۲۸ تا ۱۱۱۸) گردید و هر دو توطئه کرده وی را از اوج ثریا کشیده به تحت الثری

نشاندند. امروز کسانی که برای زیارت مرقد مبارک حضرت نظام‌الدین اولیاء می روند و در آنجا فاتحه می خوانند اصلا متوجه نمی شوند در محوطه‌ای نزدیک آنها به طرف پشت مرقد، آرامگاه خانمی است که در عهد فرمانروایی پدرش قدرتمند ترین شاهزاده در سرتاسر دورهٔ تیموریان هند بوده است : فاعتبروا یا اولی الابصار. حالا این بیت میان اردو زبانان جنبهٔ ضرب المثل پیدا کرده است.بر مزار....

برات عاشقان بر شاخ آهو

گویند مردی مفلس و قلاش و بی مایه عاشق دختر مردی صاحب ثروت و جاه شد. اگرچه دختر هم وی را به نظر استحسان می‌نگریست و گاهی از دیدار چهرهٔ تابناک و درخشان خود آن گدا را می نواخت ولی به هیچ وجه راضی برای این امر نمی شد که خود را باوی در رشتهٔ زناشویی پیوند دهد و پیمان ازدواج با وی بندد.

سرانجام این عاشق دلباخته به خاطر وصال دائم با معشوق خویش در خدمت پدر دختر حاضر شد و ماهها و سالها به عنوان مستخدم در ملازمت وی به سربرد و بسرعت در حلقهٔ مقربان وی در آمد. یک روز آن مرد ثروتمند را سرحال دیده غرض و مدعای این خدمت را درمیان نهاد. چون پدر دختر از حقیقت کار آگاهی یافت بسیار خشمناک گردید و وی را از درگاه خویش دور راند و دختر را با تهدید زیاد در گوشهٔ عزلت و انزوا نشاند.

چون این بیچاره از وصال یار و امید دیدار مأیوس و ناامید شد دیوانه‌وار چاک دریده و رنگ پریده در کوچه و بازار می گشت. اتفاقاً روزی گذر وی به ویرانه ای افتاد و آن خرابه چنان به نظرش خوش آمد که پای همت را شکسته رخت توطن و برگ بی برگی را در همانجا ریخت و رشتهٔ موانست را از تمام آشنایان گسیخته با حیوانات بی زبان بربست.

چندین شب و روز، وی گریه و زاری نمود. شبی که مهتابی بود آهویی را دید که باشاخهایش زمین را می کند ،پس از مدتی شاخ آن حیوان در زمین گیر کرد. آهو هر چه خواست که آن را بیرون کشد، نتواست. مرد عاشق را بر حال آهو رحم آمد، از جا برخاسته نزدیکش رفت وهر قدر زور و قدرت می داشت آن را به کار برده شاخ را بیرون کشید.در این کشاکش و زور آزمایی دو سنگ بزرگ که شاخ آهو میان آنها گیر کرده بود،کنده شد و چون عاشق خاک راکنار

گذاشته سنگ ها از جا برداشت، دیگی را پر از سکه های طلا در آنجا یافت.
کوتاه خیال خام عشق و عاشقی را فروگذاشته هر قدر پول در آنجا بود آن را گرد آورده به شهر آمد و کار بازرگانی را شروع نمود و خیلی سریع درمیان تجار نفوذ و اعتماد پیدا کرد و چون کارش رونق تمام گرفت پیغام خواستگاری برای معشوقه اش به نزد پدر او فرستاد. پیشنهادش فوری پذیرفته شد. چون او وارد حجلهٔ عروس شد عروس در اولین نظر شوهرش را شناخت و در حین گفتگو سؤال کرد که چطور این قدر پول به دست آوردی؟
آن مرد تمام داستان را برای همسرش بیان کرد و در آخر اضافه نمود:

برات عاشقان بر شاخ آهو

(یعنی اگر عاشق صادق باشد کمک از غیب برای وی می رسد).

ترکی تمام شد

در دورانی که ترکان (غوری، تغلق ،ایبک ومغول) در هند حکمفرمایی می کردند، اگرچه زبان رسمی دربارشان فارسی بود ولی آنها باهم ترکی صحبت می کردند.نوکران هندی آنها نیز در تقلید اربابان‌شان ، ترکی حرف می زدند و وقتی که می خواستندمیان هموطنان خود ،کسی را سرزنش کنند به زبان ترکی وی را تهدید می کردند تا وی مرعوب شود و تحت تاثیر قرار گیرد (چنانکه امروز هندیهایی که می خواهند که پیش کسی فضل فروشی کنند به زبان انگلیسی حرف می زنند).

روزی هندیی که ترکی بلد بود ، طبق روال آن روزها همشهری خود را به زبان ترکی تنبیه و توبیخ می کرد و این بیچارهٔ بدبخت چون چیزی سرش نمی‌شد به جای اینکه تحت نفوذ قرار بگیرد و مرعوب وی شود شروع به کتک زدن کرد و چنان خورد و خمیرش کرد که این هندی (ترکی زبان) زبان ترکی از یادش رفت و حرف زدن به زبان خود آغاز نمود. پس از مدتی در تمام شهر این خبر شایع گردید که فلان هندی زبان ، چنان هندی ترکی زبان قلدر راکتک زد که هرچه از ترکی یادش بود، فراموش کرد و ترکی وی تمام شد. این ضرب المثل را موقعی به کار می برند که می خواهند بگویند باد و بروت یارو فرو نشست.

خداکفن دزد سابق را بیامرزد

دربارهٔ گورکنی چنان معروف بود که هروقت جنازه ای را به خاک می‌سپرد و تشییع کنندگان از گورستان باز می گشتند او به وسیلهٔ چنگکی که در قبر گذاشته بود کفن مرده را در می آورد و آن را می فروخت. هر کس این را می‌شنید او را لعن و نفرین می کرد و می گفت: «ای بدبخت لعین گنهکار از خدابترس تو نیز از این جهان خواهی رفت، به خدا چه جواب خواهی داد؟ گورکن همه این حرفها را می شنید و همین قدر می گفت: روزی شما مردم مرا به نیکی یاد خواهید کرد.

پس از گذشت چهل و پنجاه سال گورکن فوت کرد و پسرش وارث او شد. در این مدت شهر بسیار توسعه پیدا کرد و چندین کارخانه و بنیاد و مؤسسه و موقوفات و دانشکده ها دایر گردید. اتفاقاً دانشکدهٔ پزشکی در جوار همان گورستان افتتاح شد. حالا دانشجویان رشتهٔ تشریح و کالبد شناسی برای آزمایش عمل تشریح نیاز به جسد داشتند و چون از سالمندان داستانهای گورکن قبلی را شنیده بودند، لذا به پسر او که گورکن بود، مراجعه کردند و به هر قیمتی از وی جسدهای تازه به خاک سپرده را خواستند. او هم پیشنهاد ایشان را پذیرفت و جسد مردگان را می دزدید و می فروخت. وقتی که این خبر به مردم رسید همه یک زبان گفتند خداکفن دزد سابق را بیامرزد! چه مرد خوبی بود او تنها کفن می دزدید و این پدر سوخته کفن و مرده را باهم می دزدد.

خوب شد بیل نشد

بیل (بر وزن سیل) میوهٔ درخت گرمسیری است که به شکل و اندازهٔ جمجمه مرد جوان سال است. در تابستان می رسد و وقتی که روی درخت کاملا رشد می کند تمام برگهایش می ریزد و آنچنان به نظر می‌آید که سرهای مو تراشیدهٔ آدمی روی درخت نصب شده است.

روزی یک نفر زیر درخت گردو نشسته در این فکر غرق بود که آخر علتش چیست که هندوانه و خربزه‌و کدو و بیل به این بزرگی و درشت به روی زمین رشد می‌کند ولی گردو با وجودی که این قدر کوچک است روی درخت به این بزرگی. در حین همین غور و فکر بود که از درخت، گردویی افتاد و به سرش خورد. ضربش چنان شدید بود که از درد ناگهان جیغی زد. چون مدتی

گذشت و او از درد ضربت آرام یافت ، گفت در همهٔ کارهای خدا مصلحتی است. جای شکر است که گردو بود ، بیل نبود وگرنه سرم خرد و خمیر می‌شد.

دعوت شیراز

میان اردو زبانان شبه قاره چنان معروف است: روزی شیخ سعدی شیرازی از شهر خود به شهری دیگر مسافرت نمود و در آنجا به خانهٔ دوستی وارد شد که با وی آشنایی کمی داشت. دوست وی از دیدن سعدی بسیار خوشحال شد و بادلگرمی تمام مهمان خود را پذیرایی نمود و باکمال تواضع و فروتنی به وقت ظهر سفره ای مفصل و رنگین پهن کرد. شیخ چون سر سفره نشست چندین مرتبه زیر لب تکرار نمود : «ای وای دعوت شیراز ، ای وای دعوت شیراز». دوستش چنان پنداشت که سفره اش شایستهٔ شان سعدی نیست و به خاطر همین وی به یاد دعوت شیراز افتاده است. وعده دیگر بیشتر پذیرایی کرد و غذاهای خیلی معطر و لذیذ و نوشابه های خوشرنگ گوناگون روی سفره نهاد. سعدی بازهم همین جمله را تکرار نمود. پس از صرف غذا ، سعدی رخت سفر خود را بربست و چون خواست با وی خداحافظی کند، گفت «اگرچه قصد داشتم در اینجا بیشتر بمانم ، ولی در حال حاضر این ممکن نیست و از شما تقاضا می کنم اگر وقتی گذرت به شیراز افتاد کلبهٔ بندهٔ را از حضور تان مزین بفرمایید». پس از مدتی چنان اتفاق افتاد، وی عازم شیراز گردید و به منزل شیخ سعدی رسید. شیخ ، چنانکه عادت شیرازیان و تمام ایرانیان است وی را باکمال محبت و دلگرمی پذیرفت و جویای حال فرزندان و خویشان شد. چون وقت ناهار رسید ، سعدی در خانه رفت وگرده ای از نان در سینی و خورشی در پیاله ای آورد، پیش مهمان گذاشت وگفت :« این است دعوت شیراز وقتی که شما سفرهٔ مفصل پهن کردید من به یاد همین نان و خورش افتادم و تعارفاتی که شما نمودید مراناگوار آمد. در اینجا هر روز همین گردهٔ نان وکاسه آش است و فراهم کردن آن برای من اصلا زحمتی ندارد و هر قدر دل تان بخواهد در اینجا تشریف داشته باشید.

وقتی که مهمانی سرزده به خانهٔ دوستی می رسد و صاحبخانه هرچه آماده داشته باشد پیش او بگذارد از روی تواضع چندین مرتبه این جمله را تکرار می نماید : این دعوت شیراز است و مترادف « نان و پنیر » ایرانیان است.

زمین سخت آسمان دور

کالیداس ادیب برومند وشاعر نامدار و توانای زبان سانسکریت نمایشنامه ای به نام «شکنتلا»[1] که میراث ارزنده ای است برای ما یادگار گذاشته است که یکی از شاهکارهای ادبیات هند به شمار می رود (مرحوم علی اصغر حکمت این نمایشنامه را تحت عنوان « انگشترگم گشته » به شعر فارسی ترجمه نموده است). خلاصهٔ آن چنین است :

در عهد باستان ،مرتاضی با دختر جوان خود در جنگلی زندگی می‌کرد. چنانکه میان مرتاضان هند مرسوم است پس از ۷۵ سالگی برای مدت طولانی در یکجا نمی مانند؛ بدین سبب وی برای ترویج کیش خود و زیارت مقامات مقدس مسافرت نمود. روزی در غیاب وی ، راجه‌ای به نام دوشیانت[2] دم در کلبهٔ مرتاض از اسب پیاده شد و صدا زد . چون دختر مرتاض آواز مرد غریبی را شنید از کلبه بیرون آمد و از لباس و قیافه اش فهمید که حتما فرمانروای سرزمینی است و مثل سایر شکارچیها برای شکار به این طرف آمده است و اکنون برای رفع تشنگی آب می‌خواهد.

دختر از راجه چنان گرم و صمیمانه پذیرایی نمود که وی تحت تاثیر نجابت و شرافتمندی او قرار گرفت و از او برای پیوند زناشویی خواستگاری کرد که همان لحظه پذیرفته شد. پس از دو سه روز وقتی که راجه از همسرش جدا شد ، انگشتر خود را در اختیارش گذاشت و گفت هر وقت به کاخ من بیایی و این را به من نشان بدهی تو را فوری خواهم شناخت. راجه رفت و دختر مرتاض در نگاه کردن انگشتر شوهرش چنان محو و غرق گردید که متوجه نشد که سائلی که او هم مرتاضی بود به دم در رسیده و از وی خوردنی و آشامیدنی می‌خواهد چون دختر از آمدن سائل خبردار نشد او نفرینش کرد و گفت کسی راکه تو این قدر دوست داری که به خاطر وی به سائل و درویش اعتنا نمی کنی، ترا فراموش خواهد کرد.

روزی، موقعی که دختر کنار آبگیری ظرف می‌شست، انگشتر از دستش خارج شد و ماهی ای آن را در پیش چشمانش در دهان فرو برد. چند روز بعد از این واقعه مرتاض از مسافرت بازگشت . دختر تمام جریان را به پدرش گفت و اضافه نمودکه حالا باردار است . پدر صلاح در این کار دید که دختر را فوراً

1 - Shakontola.

2 - Dushyant.

به خانهٔ شوهرش برساند. زمانی که دختر با پدر به کاخ رسید، راجه اصلا او را نشناخت . دختر یادآوری کرد که او انگشتری به عنوان نشانی در اختیارش گذاشته بود. راجه پرسید :پس آن انگشتر کجاست؟ چون انگشتر در دستش نبود، عذرش پذیرفته نشد. دختر بسیار پشیمان بود و پدرش هم او را نفرین کرد و متهم به بی عفتی و بی آبرویی نمود. در حالت بیچارگی و ناامیدی او روی زمین خوابید و التماس کرد که ای زمین باز شو و مرا در شکم خود فروببر تا من از این جهان رخت بربندم. ولی زمین شکافته نشد. او دستها را به طرف آسمان بلند کرد و فریاد بر آورد: ای آسمان مرا بردار. ولی اتفاقی نیفتاد. در حالت مأیوسی و حیرانی دختر گفت : چه کار کنم ، زمین سخت آسمان دور. چون صائب تبریزی در هند بوده و با فرهنگ محلّی آشنایی داشته است ، این ضرب‌المثل را در بیتی چنان به کار برده است :

چه کنم تن به عاجزی ندهم — که زمین سخت و آسمان دور است

گرگ باران دیده

گرگها زیر زمین دست جمعی زندگی می کنند. برای ساختن لانه، زمین را طوری می کنند که در وسط تپه ای بر می آید و دورا دور آن چند چاله نیم کره‌ای برای خوابیدن می سازند. چون این حیوان طبعاً بسیار زرنگ است، بدین جهت به خاطر رفت و برگشت در لانه، بیش از یک سوراخ آماده دارد تا اگر شکارچی یا درّنده ای از یک راه وارد بشود. او بتواند از سوراخ دیگری فرار کند. این حیوان از آب هم خیلی زیاد می ترسد.وقتی که فصل باران می‌آید و آب از سوراخها سرا زیر شده در چاله ها جا می گیرد، تمام گرگها روی تپه گرد می‌آیند ودر آنجا می ایستند. اگرچه در آن وضع و حالت باوجود اینکه از گرسنگی و تشنگی روز به روز خسته و لاغر می گردند، ولی بازهم بامواظبت چشمها را باز نگه می دارند ، زیراکه هر وقت یکی از آنها از نقاهت چشمانش را می بندد، همه رویش می ریزند و او را پاک می‌خورند. بدین ترتیب هر روز یک یا دوگرگ از بین می رود. موقعی که فصل باران به پایان می رسد و آب لانه هم خشک می گردد، بیش از دو سه گرگ زنده نمی مانند، و چون اینها از لانه بیرون می آیند بسیار مواظب هستند و از سایهٔ خود هم می گریزند و زرنگی بیش از پیش نشان می دهند و به همین دلیل مردان زرنگ و حقه باز و سرد و گرم روزگار چشیده راگرگ باران دیده می گویند .

بازی بازی با ریش بابا هم بازی

ضرب المثل معروفی است که فارسی زبانان با آن به‌خوبی آشنا هستند و در بیشتر کتب امثال و حکم و دیگر کتابهای ایران به آن اشاره شده است ولی هندیها در این مورد داستانی دارند که در زیر به آن می پردازیم:

گویند کشاورزی در پالیز مشغول کار بود. ناگهان ابر سیاه آسمان را از هر طرف فرا گرفت. کشاورز فهمید که خیلی زود باران تند و طولانی خواهد بارید. چون در نزدیک جایی نبود که در آنجا پناه ببرد و خیس نشود بنابر این لباسش را از تن در آورد و در خم گذاشته آن را در خاک پنهان کرد که هر وقت باران بند بیاید، آنها را بر تن کرده به خانه برود. اتفاقاً باران بسیار تند و شدید تا دیر وقت بارید و آب در آنجا این قدر زیاد جمع شد که یادش رفت که خم را کجا در زمین گذاشته بود.چون هوا گرگ و میش شد و به سردی گرایید. کشاورز چاره ای جز آن ندید که بوته های خیار را بکند و آنها را دور کمرش بپیچد . خیارها هنوز نرسیده بود و مثل زنگوله می مانست . چون به نزدیک خانه اش رسید بچه ها او را در آن وضع و قیافه دیدند و شروع کردند به چیدن و قاپیدن خیارها . در همین حین دست دخترش رسیده به ... بابا . کشاورز به او گفت : دختر جان با این کار نداشته باش، این برای تخم گذاری است. دخترش لجبازی در آورد و گفت : من همین یکی را می خواهم . کشاورز عصبانی شد و سیلی محکمی به صورتش زد و گفت : بازی بازی با ریش بابا هم بازی.

سنده را ورق می زند

در مقابل این اصطلاح در « فرهنگ عوام » گرد آوردهٔ امیر قلی امینی (صفحه ۳۶۱) علامت سؤالی گذاشته شده و توضیحی داده نشده است که در فرهنگ شبه قاره به شرح زیر قابل توضیح است:

زیر جلد بدن هر موجود زنده ای لایه‌ای پوست نازک (غشاء) سفید رنگ وجود دارد و میان تمام حیوانات، پوست آهو بهتر از پوست همهٔ حیوانات دیگر محسوب می شو د. این پوست را از گوشت و پوست اصلی جدا نموده روی چوبهای درشت پهن می کنند تا خشک گردد و پس از آن برای سفت نگاه داشتن و از بین بردن چربی از داروهای شیمیایی استفاده کرده همه تکه ها را بریده و صاف نموده مثل دفتر یا جزوه در می آورند و تمام آنها را در جزوه‌-دانی که آن هم ساخته شده از چرم می باشد، نگه می دارند و در وسط هر دو

برگ ورقهٔ نقره یا طلا را می گذارند و تمام دستگاه را روی سنگ خارهٔ صاف شده گذاشته چندین شبانه روز با چکش مخصوص آن را می کوبند که ورقه‌های نقره یا طلا بسیار نازک و پهن می گردد و تکه پهن شده را ورق می‌نامند. در قدیم اطبای یونانی معجون را در ورق پیچیده به مریضها می‌خورانیدند. در اصطلاح فوق مقصود از ورق همین ورقهٔ پهن شدهٔ نقره یا طلا است و وقتی کسی چیز زشت را بسیار زیبا و با ارزش جلوه گر می سازد میگویند فلانی سنده را......

پانویس

در اینجا به کتابهای معروف و نویسندگان و شاعران سرشناسی اشاره نگردیده ، صرفا بعضی از سخنوران و آثار شان که چندان اشتهاری ندارند، ذکر شده است :

۱ - « شمع و پروانه نامه» عاقل خان رازی. کتابخانهٔ دیوان هند (کتابخانهٔ بریتیش)، اته، شماره ۱۶۳۴ ، شماره برگ ۲۰ ، ۲ - ایضا شماره برگ ۲۶ ، ۳ - ایضاً ، شماره برگ ۵۴.

عاقل خان، رازی تخلص ، عسکری نام از سادات خواف بود. در ایام پادشاهزادگی بخشی سرکار عالمگیر پادشاه (۱۰۲۸ تا ۱۱۱۸) بود. مصدر اکثر کارهای نمایان گردیده آخر عمر به صوبه داری شاهجهان آباد (دهلی) قیام داشت، مردی اهل و بمذاق تصوف خیلی آشنا بود. مصطلحات ومسائل صوفیه را از اکابر این فن بسیار حل کرده مقام یافته بود. خود را یکی از اغواث و اقطاب می دانست . حضرت میرزا بیدل (م ۱۱۳۳ه ق) از صحبت وی این همه سامان استادی و تصوف به هم رسانید.... وی مرید جناب محرم راز الهی حضرت شیخ برهان شطاری برهانپوری بود. چنانچه ملفوظات شیخ بزرگوار خود نوشته ،در شعر طرز قدما بسیار درست کرده بود و خیلی جامعیت داشته، صاحب چندین تصانیف است،مثل مرقع در مثنوی مولوی روم ، ... زبان و رساله امواج خوبی و قصه راجه رتن سین با پدوماوت مسمی به شمع و پروانه ولیز قصه راجه نظم کرده بود. دیوانی یادگار گذاشته شعرش در کمال صافی و عذوبت واقع است. و در هزار و صدو هشت ... در دارالخلافه (دهلی) به رحمت حق پیوست. (سفینهٔ خوشگو تألیف بندر ابن داس خوشگو، مرتبه سید شاه محمد عطاء الرحمن عطا کاکوی ، پتنه ۱۹۵۹م / ۱۳۷۸ه ق ، صفحه ۱۳)

۴ - راماین مسیحی، مصنفهٔ ملا مسیح پانی پتی ، مطبع نامی منشی نول کشور، لکهنو، ۱۸۹۹ میلادی ، صفحه ۳.

شیخ سعد الله ، مولدش قصبهٔ کرانه در حوالی شهر پانی پت است. ازینجا به پانی پتی شهرت دارد. قصهٔ رام و سیتا که در زبان هندی خالص بود به زبان فارسی ، نظم نموده (تذکرهٔ

«روز روشن » تألیف سید محمد صدیق حسین چاپ مطبع شاهجهانی، بوپال، سال۱۲۹۷ه‍ ق، صفحه ۶۲۸).

۵ - نسبتی : شاه محمد صالح متوطن قصبهٔ تهانیسر، از سادات عالی درجات ، صوفی صافی مشرب ودرویش پاکیزه مذهب بود. طبعی با سوز وگداز داشت.... در عهد جهانگیر پادشاه (۱۰۰۴ تا ۱۰۳۷) از بطون به شهود رسیده و بعد سن شعور به فقر و درویشی میل نموده و از انواع لباس پوشش نمد برگزیده وتکیه (ای) به کناره تهانیسر با کمال نزهت و صفا ترتیب داده همانجا به طاعت و ریاضت مشغول می ماند و بحدی استغنا بر مزاجش مستولی بود که شاهزادهٔ دارا شکوه (۱۰۲۴ تا ۱۰۶۹) خلف شاهجهان (۱۰۳۷ تا ۱۰۶۷) هر چند طلب فرمودی انگشت اجابت بر دیدهٔ قبول نگذاشت و میرزا صائب زمان معاودت به وطن در منزل او رسیده و چند روز مهمانش بوده از صحبتش حظی وافر برداشته .... وفاتش در اوسط مائه حادی عشر واقع شده (تذکرهٔ «روز روشن » صفحه ۶۹۲).

۶ - خواجه شریف خان فارسی، فرزند خواجه عبدالصمد خان نقاش شیرازی از مقربان بارگاه اکبری(۹۶۳ تا ۱۰۱۴) بود و در فن مصوری دستی داشت که بر پارهٔ عاج مساوی برنجی نقش سواری شاهی با مردم همراهی تصویر کرد و بر پارهٔ کوچک ازآن تمام سورهٔ اخلاص نگاشت و به روز عید از نظر جهانگیر (۱۰۱۴ تا ۱۰۳۷) بادشاه گذرانید و به تربیت جهانگیری به رتبهٔ امیر الامرائی رسید و باندک فرصت به منصب وکالت مطلقه ترقی نمود(تذکرهٔ «روز روشن» صحفه ۳۴۵). ۷ - صفحه ۷، ۸ - ایضاً صفحه ۱۱، ۹ - میرزا رضا خلف شاه تقی میرزا از اجلهٔ سادات اصفهان بود و سخنوران نمک‌دان اصفهانش می خواندند....(روز روشن صفحه ۲۴۷).

فهرست منابع

کتاب « حدیقهٔ عشرت : تألیف درگا پرشاد ، چاپ دوم ، لکهنو، سال ۱۳۱۵ ه‍ ق / ۱۸۹۸م. خزینة الامثال تألیف عبادالرحمن شاکر ، چاپ مطبع منشی نولکشور ، سال ۱۲۸۹ ه‍ ق / ۱۸۷۲م. فرهنگ امثال : تألیف سید مسعود حسن رضوی ادیب، چاپ سوم ۱۹۵۸م، کتاب لنگر لکهنو، فیروز اللغات : تألیف الحاج مولوی فیروز الدین ، لاهور ۱۹۷۸م. محاورات هند : تألیف سبحان بخش ، چاپ دوم ۱۹۱۳م. مطبع مجتبائی دهلی، فرهنگ مصطلحات الشعر، تألیف سیالکوتی مل وارسته ، لکهنو سال ۱۲۷۰ ه‍ ق .

* * * *

دکتر محمد اختر چیمه

خدمات خلفای سهروردی (۱) در شبه قاره

اساس این گفتار و مقال ، برسخن شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد سهروردی بغدادی که «خلفائی فی الهند کثیره» (۲) قرار گرفته است. هرچند امر تبلیغ و شیوع دین و عرفان اسلامی در شبه قاره پاکستان و هند بارها در کتب و رسایل و مجلات و روزنامه ها به زبان های مختلف جهان بیان نموده اند، و ظاهراً نیازی به توضیح ندارد، اما در این مقالت قصد آنست که مقامات و خدمات دینی و عرفانی سایر خلفا و مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی ارائه شود.

مطابق برخی آثار و اسناد، از اواخر قرن دوم هجری بزرگانی از ائمه شریعت و پیران طریقت برای نشر دعوت اسلام ، همچنان مجاهدان و غازیان مسلمان، به سرحدات سرزمین پهناور شبه قاره به خصوص در مناطق غربی آن دیار قدم نهادند. مسلم آنست که مشایخ صوفیه و بزرگان عرفا در تبلیغ دین اسلام و اشاعت تعالیم عرفان سهمی زیاد و تأثیری عمیق داشته اند . و از قرن سوم و چهارم هجری ببعد متوالیاً طبقات عالیه و سافلۀ مردم را زیر نفوذ خود قرار داده اند. چنانکه علی اصغر حکمت در کتاب سرزمین هند به استناد از مقدمه الطواسین آورده است که حضرت حسین بن منصور حلاج بیضاوی (م.۳۰۹ ه‍ ق) از طریق دریا به نواحی هندوستان آمده و از راه خشکی، از راه پنجاب و آسیای مرکزی به عراق بازگشته است.(۳)

در قرن پنجم هجری سید علی بن عثمان هجویری معروف به داتا گنج بخش لاهوری (م. در حدود سال ۴۸۰ ه‍ ق) صاحب کشف المحجوب، اولین کتاب منثور فارسی در تصوف، از غزنی به لاهور مهاجرت کرد و در آنجا اقامت گزید و پیش آهنگ و مبلغ مذهب و تصوف اسلام در مناطق شمال غربی شبه قاره پاکستان و هند گردید. پس از این سلسلۀ تصوف و عرفان اسلامی ایرانی بلا انقطاع به هند راه پیدا کرده است.

در قرن ششم خواجه معین الدین بن حسن چشتی سجزی اجمیری (م.۶۳۳ ه‍ ق) سلسله چشتیه را در این سامان بوجود آورد. خواجه اجمیری چندی برسرمزار علی هجویری معتکف بود (۴) بعد به اجمیر رفت وسرگرم

---

۱ - رئیس بخش فارسی دانشکدۀ دولتی فیصل آباد.

گرد آوردن مریدان و معتقدان شد. خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی (م.۶۳۴ هـ ق) و شیخ حمید الدین صوفی سعیدی ناگوری (م. ۶۷۳ هـ ق) در حلقهٔ ارادتمندان وی در آمدند و سپس خواجه فرید الدین مسعود گنج شکر (م.۶۶۴ هـ ق) و خواجه نظام الدین اولیا دهلوی (م.۷۲۵ هـ ق) و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی (م.۷۵۷ هـ ق) و سید محمدگیسودراز (م.۸۲۵ هـ ق) به ترتیب ریاست سلسله طریقت چشتیه را بر عهده داشته و مشغول هدایت و ارشاد مردم بوده اند. امیر خسرو دهلوی (م.۷۲۵ هـ ق) و امیر حسن سجزی (م.۷۳۷ هـ ق) شاعران معروف فارسی گوی هند نیز به این سلسلهٔ انتساب داشته اند(۵). لکن خلفا و مریدان شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی در زمینهٔ نشر و اشاعت اسلام و توسعه و گسترش تصوف در شبه قاره پاکستان و هند خدمات ارزنده ای انجام داده اند. شیخ عبدالحق محدث دهلوی در تذکره اخبارالاخیار قول شیخ سهروردی را نگاشته است که «خلفائی فی الهند کثیره». شخصیت عرفانی شیخ سهروردی احتیاجی به تعریف و توصیف ندارد. وی بدون شک از اقطاب بسیار معروف تصوف اسلامی است. در قرن ششم و هفتم هجری در بغداد حوزهٔ درس و ارشاد به نام سهروردیه را که به دست عموی او شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی (م.۵۶۳ هـ ق) تشکیل شده بود - پیش می‌برد و سالکان و طالبان از کشورهای مختلف به خصوص ایران و شبه قاره پاکستان و هند و جهان عرب را تربیت می‌نمود. آنها پس از حصول خرقه و مرتبهٔ ارشاد در مناطق مختلف به هدایت مردم مشغول می شدند. تربیت یافتگان حضرت شیخ سهروردی که در شبه قاره به کار تبلیغ و اشاعت فرهنگ ایران ، و ترقی و پیشرفت تصوف اسلام خدمات بسزائی انجام داده اند ، در اینجا مورد بحث ما هستند.(۶)

ضمناً خلفا و مریدان ممتاز شیخ سهروردی راکه به‌کشورهای شبه قاره آمدند یا از این آب و خاک پدیدار شدند به دو دسته قسمت می توان‌کرد.

دسته اول : آنهایی که کم و بیش ترجمه حال وسال وفاتشان درکتب تواریخ و تذکره ها مذکور افتاده است مانند : سلطان سخی سرور ، سیدنورالدین مبارک غزنوی، شیخ جلال الدین تبریزی، قاضی حمید الدین محمد بن عطا ناگوری ، شیخ‌الاسلام بهاء الدین زکریا مولتانی و مولانا - شرف‌الدین عراقی.

دستهٔ دوم : آنهایی که از زمان حیات و سال وفاتشان اطلاعی دقیق در

دست نیست مثل شاه ترکمان بیابانی ، شیخ شهاب الدین پیر جگجوت، شیخ ضیاء الدین رومی، شیخ نوح بهکری و مولانا مجدالدین حاجی.

خلفای دسته اول

۱ - سلطان سخی سرور

حضرت سلطان سخی سرور را پس از سید علی هجویری در زمینهٔ انتشار دین و تصوف اسلامی در خطه پنجاب پاکستان ، شخصیت نام آور باید دانست ، اما چون اصحاب سیر و تواریخ راجع به وی کمال بی اعتنایی را روا داشتند، شرح زندگانیش هنوز دانسته نشده است. در اینجا با استفاده از کتاب آب کوثر تالیف شیخ محمد اکرام، ترجمه حال وکوشش در تبلیغ مذهب و مقامش در تصوف اسلامی به اختصار ضبط و تحریر می شود (۷).

اسمش «سید احمد» ملقب به «لک داتا» و مشتهر به «سلطان سخی - سرور» است. در قریه کرسی کوت از نواحی مولتان به دنیا آمد. در ابتدا علوم - ظاهری نزد مولوی محمد اسحاق لاهوری (۸) تحصیل کرد و علم تصوف را در خدمت پدر بزرگوار یاد گرفت. بعد به طرز سالکان و رهروان طریقت به مسافرت پرداخت و به بغداد رفت و از حضرت سید عبدالقادر جیلانی (م. ۵۶۱ ه ق) بنیان گذار سلسلهٔ قادریه (۹) و شیخ شهاب الدین سهروردی از سر آمدان تصوف اسلامی اکتساب فیض کرد. پس از آن به شبه قاره پاکستان و هند برگشت و در نواحی مختلف پنجاب به هدایت خلق مشغول شد.

حضرت سخی سرور میان مردم مختلف المذاهب مثل مسلمان و هندو مقبولیت فراوانی بدست آورد و حاکم مولتان نیز دختر خویش را به عقد او درآورد. از این خویشاوندی حاسدان و بد اندیشان به غضب آمده، وی را با خانواده‌اش به سال ۵۷۷ هجری به قتل رسانیدند. سخی سرور در پنجاب علاوه بر مسلمانان پیشوای هندوان هم محسوب می شده، و معتقدان و طرفداران وی به نام « سلطانی» خوانده می شوند. مهمترین و محبوب ترین رسم سلطانی ها اجتماع سالیانه بر مزار سخی سرور در ناحیه دیره غازیخان نزدیک به مولتان برگزار می شود. تا اواخر قرن سیزده هجری سلطانی هندو بر عقاید خودشان مستحکم بودند، اما بعداً کم کم از تعداد آنها کاسته شده است.

۲ - سید نور الدین مبارک غزنوی

شیخ امام نور الدین مبارک بن عبدالله بن شرف غزنوی از سادات حسینی و جامع میان شریعت و طریقت بود. در غزنی به دنیا آمد و در آغاز پیش دایی خویش شیخ عبدالواحد بن شهاب احمد غزنوی به تحصیل علم پرداخت. سپس در بغداد صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی را درک کرد. ازان به بعد از راه غزنی به هند رفت و در شهر دهلی رحل اقامت افگند.

در عهد سلطان شمس الدین التتمش (۶۰۷ - ۶۳۳ ه ق) (۱۰) عدهٔ زیادی از علما و فقها در دهلی گرد آمده بودند اما نام سید نورالدین مبارک غزنوی سرفهرست است و در باب وی شیخ عبدالحق محدث دهلوی نگاشته است:

«سید نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه خلیفه شیخ شهاب - الدین‌سهروردی است. مقتدا و «شیخ الاسلام» دهلی بود. در زمان سلطان - شمس الدین او را «امیر دهلی» می گفتند.» (۱۱) اما به روایت نزهة الخواطر سلطان شهاب الدین معزالدین محمدغوری (م.۶۰۲ ه ق) نیز از معتقدانش بود و پایهٔ «شیخ الاسلامی» و لقب «امیر» او عطا نموده بود(۱۲). به این طریق شهاب الدین غوری و شمس الدین التتمش هر دو به سیدمبارک غزنوی احترام زیادی قایل بودند و پیش از جهاد و قتال باکفار از وی طالب همت و دعا می‌شدند.

در تاریخ فیروزشاهی گفتار وعظ طویل از سید مبارک منقول است، از آن طرز فکر و جرأت و بیباکی سید هویداست . این وعظ روبروی سلطان شمس الدین التتمش در فرایض و وظایف پادشاهان مذکور افتاده است. سید در خطاب به سلطان مذکور به طور موعظت و نصیحت فرمود:روش خورد و نوش و لباس پوشیدن ، و طریقهٔ نشست و برخاست وسوار شدن و دستور سجده به خواص و عوام ملت به حضور شاهنشاهان در واقع احترام و تعظیم و تکریم مراسم اکاسرهٔ قدیم ایران میباشد، و اینهمه برعکس سنت دین مصطفوی و اشتراک در اوصاف خداوندی است. بنابر این راه نجات و رستگاری پادشاهان در آنست که به حمایت دین و شریعت اسلام کوشا باشند(۱۳).

سید مبارک پس از اشاعت تعلیمات سهروردیه در شبه قاره در سال

۶۳۲ هجری مصادف با سال وفات مرشد خویش رحلت فرمود و در دهلی مدفون گردید (۱۴).

۳ - شیخ جلال الدین تبریزی

شیخ امام زاهد مبلغ جلال الدین تبریزی از مشاهیر اولیا و اکمل مشایخ سلسلهٔ سهروردی است. در تبریز چشم بدید جهان گشود و به قول خواجه نظام الدین اولیا چشتی مرید شیخ بدرالدین ابو سعید تبریزی بود. چون مرشد وی فوت کرد، به حلقهٔ مریدان شیخ سهروردی در آمد و خدمتهایی انجام داد که از دست هیچ مریدی میسر نمی شود.

شیخ سهروردی هر سال از بغداد به سفر حج و زیارت حرمین شریفین می‌رفت، و به سبب پیری و ضعیفی توشه غذاکه برای وی بر می داشتند سرد شده موافق مزاج او نمی بود ، شیخ جلال الدین دیگی و دیگدانی فروزان برسر داشته راه می‌رفت تا هرگاه شیخ غذا بطلبد غذای گرم تعارف کند.(۱۵).

شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ زکریا مولتانی در خدمت مرشد و مراد خویش یکدیگر را دیدار کرده اند. مطابق اخبار الاخیار، شیخ جلال و زکریا - مولتانی باهم سیاحت داشته اند. وقتی به شهر نیشاپور رسیدند، شیخ زکریا به معمول خود به عبادت و ریاضت مشغول گشت و شیخ جلال به سیر شهر بیرون رفت. اتفاقاً شیخ فرید الدین عطار (م. ۶۱۸ ه) را زیارت کرد و محو انوار کمالات او شد. چون پیش شیخ زکریا آمد، به او گفت که امروز شاهبازی را دید و از خود رفت. شیخ زکریا فرمود که جمال با کمال پیر طریقت خودت یاد کردی؟ شیخ جلال پاسخ داد که جز شیخ عطار و مقامش از هیچ چیز یاد نیامد. ازان به بعد میان شیخ جلال و شیخ زکریا مفارقت افتاد ولی در فواید الفؤاد منقول است که وقتی شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ‌جلال‌الدین تبریزی و شیخ قطب الدین بختیار کاکی در مولتان بودند(۱۶)... بهر صورت شیخ جلال با شیخ زکریا و خواجه قطب الدین چشتی رشته دوستی و مودت داشته و ذکرش درکتب مشایخ چشتیه بسیار آمده است.(۱۷)

چون شیخ جلال به دهلی رسید ، شیخ نجم الدین صغری «شیخ - الاسلام» دهلی آن زمان با وی از در مخالفت در آمد (۱۸) . شیخ جلال از دهلی به بدایون رفت. و از آنجا راه بنگال در پیش گرفت. در بنگال، مردم، احترام زیادی به وی می گذاشتند و در خدمت وی رفت و آمد داشتند.

ارادتمندان بردست او بیعت کردند و مرید شدند . شیخ جلال در آنجا خانقاهی ساخت و مشغول به هدایت و ارشاد مخلوق خدا گردید. چنانکه شیخ جلال نخستین بزرگی است که به منظور اشاعت دین و تصوف اسلامی به بنگال رفت و سلسلهٔ طریقت سهروردیه را در آنجا گسترش داد (۱۹) .

از آثار علمی شیخ جلال جز یکی دو مکتوب بنام شیخ زکریا مولتانی که نکاتی در اخبار الاخیار و نزهة الخواطر مندرج است (۲۰) و ملفوظات منتشر منقول دربعضی کتب چشتیهٔ هند، چیزی در دست نیست. سال ارتحال ۶۴۲ هجری نوشته‌اند و قبرش در بنگال واقع است.

۴ - قاضی حمید الدین ناگوری

شیخ عالم عارف قاضی حمید الدین محمد بن عطا بخاری ناگوری از مشایخ معروف قرن هفتم هجری و جامع میان علم ظاهر و باطن بود. اصل و مولد وی بخاراست . از بخارا به دهلی مهاجرت کرد و مدت سه سال به منصب قضاء شهر ناگور نایل آمد و به لقب قاضی و نسبت ناگوری شهرت پیدا کرد. چون بر او جذبهٔ عشق و فقر و درویشی غلبه کرد، ترک تعلقات دنیا نمود، سفر به بغداد را در پیش گرفت و مرید و خلیفه شیخ سهروردی گردید که وی در ذکر خلفاء خویش در یکی از رسایل خود نوشته بود: «خلفایی فی الهند کثیر، منهم حمید الدین من اعظم خلفایی». (۲۱)

پس از اکتساب فیض از شیخ سهروردی قاضی حمیدالدین ناگوری به مدینه طیبه و مکه مبارکه روانه شد ، به زیارت روضهٔ مطهر و حج بیت الله مشرف گردیده به دهلی بازگشت. اگرچه وی را انتساب به سلسله سهروردی است ، با خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی چشتی مصاحبت و هم نشینی داشت و از دست خواجه کاکی نیز خرقه ارادت پوشید. (۲۲) قاضی حمید - الدین را با حضرت فرید الدین گنج شکر چشتی (رح) نیز مودت بسیار بو دکه با هم مکاتبه داشتند (۲۳). ازینرو مشایخ عظام او را از مشایخ خاندان چشت بشمار کرده اند. بر مشرب وی وجد و سماع و ذوق غالب بود. به روایتی «اگرچه بعضی از سهروردیان سماع بر سبیل ندرت بشنوند اما او را به واسطه صحبت حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوستی قدس سره در این کار استغراقی و غلوی تمام بود». (۲۴) همچنین در فواید الفؤاد منقول است که سکه سماع درین شهر قاضی حمید الدین ناگوری نشانده است رحمة الله

علیه و قاضی منهاج الدین (۲۵) چون او قاضی شد و صاحب سماع بود، این کار استقامت پذیرفت. قاضی حمید الدین باآنکه مدعیان با او منازعت کردند، او باوجود مخالفتهای علمای شریعت به گرفتن اجازه سماع از پادشاه وقت سلطان شمس الدین التتمش موفق شده بود.

در خزینة الاصفیا مرقوم است که قاضی حمیدالدین در تمام عمر سه کس را مرید گرفته و به کمال رسانیده است : یکی شیخ احمد نهروانی، دوم عین الدین قصاب، و سوم حسن رسن تاب که در بدایون سکونت می داشت (۲۶) . این هر سه نفر در تبلیغ دین اسلام و ترویج عرفان چشتیه سعی بلیغ فرموده اند.

از تصانیف قاضی طوالع الشموس ، رساله عشقیه یا خیالات عشاق، مصباح - العاشقین یا تحفة العاشقین، لوایح ، لوامع ،کنز الفواید ،کنز الملک و مکاتیب را می‌توان اسم برد. (۲۷) در طوالع الشموس شرح اسماء الله الحسنه به زبان طریقت و معرفت بیان شده است. رساله عشقیه مربوط به عشق الهی به نثر شاعرانه و عارفانه است. لوایح و لوامع را ضیاء الدین برنی در تاریخ فیروزشاهی مورد توصیف قرار - داده است. (۲۸) قاضی حمیدالدین با بجا گذاشتن اینچنین آثار دل انگیز و شورانگیز شبیه به حضرت فخر الدین - عراقی سهروردی شاعر متصوف فارسی شده است. سرانجام قاضی به سال ۶۴۳ یا ۶۷۸ ه‍ رخت از جهان فانی بربست و به موجب وصیت خویش در پایان مرقد خواجه قطب الدین بختیار کاکی در دهلی مدفون گردید.

۵ - شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا مولتانی (۲۹)

حضرت غوث العالمین، شیخ المسلمین، بهاء الحق والدین زکریای مولتانی مؤسس و مورث اعلای سلسلهٔ تصوف سهروردیه در شبه قاره پاکستان و هند است. نیاکان وی از مکه معظمه به خوارزم آمدند و بعد به نواحی مولتان هجرت کردند و سکنی گزیدند.

شیخ زکریا در ۲۷ ماه رمضان ۵۶۶ هجری در ناحیه کوت کرور چشم به جهان گشود. و «بعداز و نه مکید شیر از پستان مادر تا روز عید شد»(۳۰) چنانکه علایم بزرگی از زمان کودکی در وی هویدا بود. در هفت سالگی قرآن کریم را با انواع مختلف قرائت حفظ نمود.

پس از تحصیلات مقدماتی علوم ظاهری ، در جستجوی علم باطنی و

فیض روحانی از محضر علما و عرفای زمانه به مسافرت پرداخت . اول به خراسان رفت، بعد عازم بخارا شد، مدتی در مکه و مدینه بسر برد و سپس از بیت المقدس گذشته به خدمت شیخ سهروردی در بغداد رسید (۳۱). و بنا به گفتار خواجه نظام الدین اولیا چشتی ، شیخ الاسلام زکریا در هفده روز آن نعمتها یافت که یاران دیگر به سالها نیافته بودند، چنانکه بعضی یاران قدیم شیخ مزاج متغیر کردند که «ما چندین سال خدمت کردیم، ما را چندان نعمت نرسید، و یک هندوستانی بیامد و در مدت اندک شیخی یافت و نعمت فراوان». این خبر به سمع شیخ رساندند ، ایشان را جواب فرمود: «شما هیزم های تر آورده بودید و هیزم ترکی باید که آتش درگیرد، اما زکریا هیزم خیشک آورده بود، به یک نفخ آتش درگرفت »(۳۲) به این طریق شیخ زکریا (رح) فقط هفده روز در خدمت و ملازمت مرشد حقیقی ماند که خرقهٔ خلافت نصیب او گردیده و بنا به دستور مرشد خویش به شبه قاره پاکستان و هند برگشته و مولتان را برای کارهای تبلیغ دین و اشاعت تصوف سهروردیه برگزید و به هدایت مردم و تربیت مریدان مشغول شد. وی در مولتان خودش وعظ می گفت و به اطراف معتقدان و خلفای خود را می فرستاد. آورده اند که «تحت نفوذ و وعظ زکریا، هنود اهل سند و مولتان و لاهور به تعداد زیادی ، چه تاجران متمول و ثروتمند و چه فرمانروایان مناطق مختلف ، دین مبین اسلام را پذیرفتند و در حلقهٔ مریدان شیخ زکریا در آمدند»(۳۳) حتی علاوه بر سند و پنجاب ، زکریا در شمال غربی سرحد و بلوچستان و مکران هم تأثیر فراونی داشت و در افغانستان نیز مذهب اسلام به مساعی جمیله خلفا و مریدان شیخ زکریا انتشار یافت. پس از شیخ زکریا، پسرش شیخ صدرالدین عارف (م.۶۸۶ه‍ ق) و نوه اش شیخ رکن الدین عالم (م.۷۳۵ ه‍ ق) به نوبهٔ خود ریاست خانوادهٔ سهروردیه مولتان را به عهده گرفتند(۳۴) وکارهای تبلیغ و دعوت و ارشاد را ادامه دادند. همچنین از خلفای نامدار شیخ زکریا، شیخ عثمان مروندی معروف به لعل شهباز قلندر (م.۶۷۳ ه‍ ق) در نواحی سند ، شیخ فخر الدین عراقی همدانی (م ۶۸۸ ه‍) در ایران و عمان و عربستان و ترکیه و مصر و دمشق ، خواجه حسن افغان (م.۶۸۹ ه‍ ق) در افغانستان، سیدجلال الدین میر سرخ بخاری (م.۶۹۰ ه‍ ق) در اوچ پنجاب و سید امیر- حسینی (م.۷۱۸ ه‍ ق) در خراسان و افغانستان در توسعه و گسترش اسلام و مکتب تصوف سهروردیه جهد بلیغ نمودند(۳۵).

به قول مولانا عبدالرحمن جامی :« شیخ بهاء الدین زکریا... بعد از آنکه مدت پانزده سال به درس و افادهٔ علوم مشغول بوده، هر روز هفتاد تن از علما و فضلا از وی استفاده می‌کردند» (۳۶) از آثار شیخ زکریا دربارهٔ کتاب الاوراد، شروط اربعین فی جلوس معتکفین، رساله عرفانی و خلاصة العارفین (مجموعه ملفوظات) اطلاعی در دست است . سال وفاتش در حدود ۶۶۶ هجری و مزارش در مولتان مرجع عوام و خواص است (۳۷).

۶ - مولانا شرف الدین عراقی

عالم ممتاز ، برگزیده در صلاح و تقوی و از اقران و اولیای وقت بود . در طریقت از صحبت حضرت شهاب الدین سهروردی (رح) کسب فیض کرد. در عهد شاهان خلجی مدتی در دهلی ماند و بعد به حیدر آباد دکن رفت. در آنجا درون قلعه‌ای ویران اقامت فرمود. بیشمار مردم آن دیار بر دست حق پرست وی از بیعت مشرف شدند. تاریخ وفاتش ۱۹ شعبان ۶۸۷ هـ / ۱۲۸۸ م ضبط شده است (۳۸).

خلفای دسته دوم

۷ - شاه ترکمان بیابانی

به روایت اخبارالاخیار شیخ ترک بیابانی مشهور به شاه ترکمان بیابانی از مریدان شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است. در آب کوثر نوشته است که مصادف با زمان شیخ زکریا مولتانی ، شیخ الاسلام سید نورالدین مبارک غزنوی و شاه ترکمان بیابانی نیز از مشایخ سلسله سهروردیه بودند ، اما این سلسلهٔ طریقت به وسیلهٔ آنها در هندوستان پیشرفت نکرده است. قبر او نزدیک به قلعه دهلی جانب فیروزآباد است. (۳۹)

۸ - شیخ شهاب الدین پیر جگجوت

شیخ کبیر سید شهاب الدین معروف به پیر جگجوت فرزند محمد سهروردی کاشغری جتهلوی از علمای معتبر زمان بوده است. زهد و ورع و استقامت در ظاهر شریعت اسلامی داشت. از اصحاب و مریدان شیخ شهاب سهروردی بغدادی بود. پس از درک صحبت و کسب فیض از پیر بزرگوار به

شپه قاره رفت و در قریهٔ جتهلی در جوار پتنه اقامت گزید. شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری (م. ۷۸۲ ه) از اعاظم مشایخ قرن هشتم هجری در هند، نوادهٔ دختری شیخ شهاب الدین جگجوت است. قبر شیخ شهاب الدین جگجوت در جتهلی زیارتگاه مردم است.(۴۰).

۹ - شیخ ضیاء الدین رومی(رح)

شیخ صالح ضیاء الدین رومی (رح) از اکابر مشایخ اولیاء عصر خویش و خلیفهٔ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است. از وطن خویش به هند آمد و میان عوام و خواص مقبولیت یافت . سلطان قطب الدین مبارک شاه (۷۱۶ - ۷۲۰ ه ق) (۴۱) بن علاء الدین محمد خلجی از مریدان و خلفای وی بود. خواجه نظام الدین اولیا چشتی (رح) نیز اعتقاد و احترام به او داشت (۴۲) خواجه نظام الدین اولیا تعبیر کوتاه در مورد سماع از شیخ ضیاء - الدین رومی نقل کرده که عیناً در اینجا ضبط می‌شود. فرمود که :

«از شیخ ضیاء الدین رومی شنیده ام که مرا یاری بود ، او را در سماع حالی و ذوقی بود. بعد نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته است. فاما مغموم نشسته به او تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم : چرا مغموم نشسته ای گفت : این همه یافتم فاما لذتی و حالی که در سماع بود نمی‌یابم» (۴۳).

شیخ ضیاء الدین رومی به روزگار سلطان مبارک خلجی در دهلی از دنیا رخت سفر بست و نزد آرامگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی به خاک سپرده شد.(۴۴)

۱۰ - شیخ نوح بهکری

در آب کوثر ذیل مخدوم لعل شهباز قلندر نوشته است که قبل از رسیدن وی در منطقهٔ سند ، شیخ نوح بهکری مرید شیخ شهاب الدین سهروردی در آنجا موجود بود. شیخ نوح بزرگی پاک سیرت بود لکن سلسله ارشاد و هدایت به وسیله او توسعه نگرفت. بنابر این شیخ زکریا مولتانی به زودی متوجه این امر گردید و خلیفهٔ خویش حضرت شهباز قلندر را به کار نشر و اشاعت اسلام در نواحی سند مأمور ساخت (۴۵).

۱۱ - مولانا مجدالدین حاجی

دربارهٔ مولانا مجد الدین حاجی جز اخبارالاخیار و کلمات الصادقین مأخذ و مدرک دیگر به دست نیامد. عبارت کوتاه اخبار الاخیار عیناً در اینجا نقل می گردد:

«وی بزرگ بود، تعلق به سلسله سهروردی داشت ، مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است. دوازده حج گذارد و آخر به دهلی آمد سلطان شمس - الدین التتمش او را صدر ولایت خویش ساخت و او راضی نبود تا دو سال ضبط مهمات این منصب بروجه اتم نمود و نسقی بر بست و مضبوط ساخت و التماس نمود که دیگر فقیر را معذور دارند و بخشند. سلطان شمس الدین التماس او رامبذول داشت و از منصب صدارت او را خلاص کرد. در ایام تشریق که ایام اکل و شرب و ایام ضیافت الله است خلق این دیار از شهر به در روند و به مقام خواجه جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا مجد حاجی نام کنند». (۴۶)

این همه کسانی که در ذکر خلفا و مریدان و پیروان شیخ الشیوخ سهروردی مورد بررسی قرار دادیم ، بیعت بر دست مبارک شیخ کرده بودند و در ردیف اعاظم خلفای او به شمار می‌رفتند. اسامی آنها از حوادث زمان مصون ماندد. صورتیکه تعداد تمام خلفای شیخ در شبه قاره پاکستان و هند، بنا به گفتهٔ خود وی بیشتر از این است. شاید نامهای عده ای از خلفا و پیروان بی واسطهٔ سهروردی به مرور زمان از میان رفته باشند.

گذشته از این طایفهٔ علما و عرفاء مزبور ، بقول دولت شاه سمرقندی شیخ فخرالدین عراقی و سید امیر حسینی هروی هم از مریدان مستقیم سهروردی بوده اند (۴۷)، لکن این گفتار دولت شاه محل نظر است. شیخ - عراقی مرید و خلیفه شیخ زکریا بوده و امیر حسینی شامل مریدان رکن الدین مولتانی است. البته خواجه قطب‌الدین بختیار چشتی (۴۸) و شیخ حمید الدین حاکم قریشی (م. ۷۳۷ ه‍) (۴۹) از برکت انفاس شیخ سهروردی مستفید و مستفیض گشته اند. همچنین راجع به شیخ احمد دمشقی مروی است که مرید شیخ سهروردی یا شیخ زکریا مولتانی بوده (۵۰) و شیخ عبدالله شطاری از اولاد شیخ بزرگوار شهاب الدین سهروردی ، در هند می‌زیسته است. (۵۱)

چنانکه سلسله طریقت سهروردیه و چشتیه در توسیع و ترویج دین

اسلام در شبه قاره پاکستان و هند فعالیت‌های قابل ستایش نموده اند و از لحاظ زمان هر دوسلسله مقارن همدیگرند. اما کسانی که تاریک‌ترین گوشه‌های شبه قاره را با نور شمع اسلام و ایمان و عرفان منور کردند و پرده‌های ظلمات کفر را زدودند، مریدان و پیروان شیخ سهروردی بودند. تاریخ سلسله سهروردیه در شبه قاره هند با رسیدن خلفا و جانشینان سهروردی از بغداد به شبه قاره آغاز شد. اولین کسی از تربیت - یافتگان سهروردی که به این دیار قدوم میمنت گذاشته سلطان سخی سرور می‌باشد و شیخ نوح بهکری.آنها چون معتقدان و طرفداران زیادی نداشتند این سلسله رونق پیدا نکرد تا اینکه جلال الدین تبریزی (رح) و شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی به شبه قاره آمدند و با مساعی جمیله آنها طریقت سهروردیه در اینجا فروغ یافت.

«رویهمرفته چنانکه ملاحظه گردید مشایخ و بزرگان سلسله سهروردی در استانهای سند و پنجاب وبنگال و بیهار و حیدرآباد دکن فعالیت‌های زیادی به عمل آورده اند. اکثر خلفای سهروردی در دهلی که پایتخت سلطنت اسلامی آن زمان بود ، اقامت و سکونت داشتند و در توسعه و انتشار اسلام و تصوف مشغول بوده اند. لکن باید گفت که مرکز اصلی سهروردیه در شبه قاره پاکستان و هند، مولتان گردید و خدمات دینی و عرفانی شیخ زکریا مولتانی بدون تردید از دیگران نمایان تر بوده است، ولی خدمات دینی شیخ جلال الدین تبریزی هم کمتر نیست. او اولین بار طریقت سهروردیه را در بنگال توسعه بخشید و عدهٔ کثیری بردست حق پرست او اسلام قبول کردند، و با مرور زمان بوسیله معتقدان و مریدان این دو بزرگ، این سلسلهٔ تا سلهت و کشمیر و گجرات و افغانستان و خراسان نفوذ پیدا کرد. بیشتر جمعیت خطه جنت نظیر کشمیر به مساعی و کوششهای مشایخ سهروردیه به دین اسلام گرویدند. امیر کبیر سید علی همدانی (م.۷۸۶ هـ ق) که سلسلهٔ طریقت وی از راه شیخ نجم‌الدین کبری (م.۶۱۸ هـ ق) به شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی (م.۵۶۳ هـ ق) عموی شهاب الدین سهروردی و مؤسس اصلی سلسله سهروردیه بغداد می‌پیوندند، و سادات جلالیهٔ اوچ (۵۲) که از تربیت شدگان مکتب سهروردیهٔ مولتان هستند، خدمات گرانقدر در این زمینه انجام داده اند. ناگفته نماند علاوه بر مشایخ سلسلهٔ سهروردیه ، بزرگان طریقهٔ چشتیه نیز از کتاب عوارف المعارف سهروردی (۵۳) وتعلیمات او اکتساب

فیض می‌کردند، اصول تصوف و خانقاه را یاد می‌گرفتند و ازآن به مریدان و شاگردان درس می‌گفتند.

مصادر و مراجع

۱ - مراد شیخ شهاب الدین عمر سهروردی (م.۶۳۲ھ ق) سرسلسله طریقت سهروردیه است، و نه شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی معروف به شیخ اشراق (مقتول در ۵۸۷ ھ ق). و شیخ شهاب الدین پیر جگجوت از مشایخ هند در ذیل مریدان و خلفای شیخ شهاب الدین عمر مذکور می‌افتد.

۲ - محدث دهلوی، شیخ عبدالحق :اخبار الاخیار، دهلی ۱۳۰۹ ھ‌ق، ص ۳۶.

۳ - حکمت، علی اصغر: سرزمین هند، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۷ ش ، ص ۶۳ - ۶۴.

۴ - به گمان غالب در همان هنگام خواجه اجمیری بیت زیر را سروده است:

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا ناقصان را پیرکامل ، کاملان را راهنما

۵ - صفا ، ذبیح الله : تاریخ ادبیات در ایران ، ابن سینا ، تهران جلد سوم ۱ / ۱/ ۱۷۰.

۶ - محمداختر چیمه : پیوستگی های فرهنگی و عرفانی ایران با شبه قاره به وسیله مشایخ سهرورد، چاپ در مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۳۷۴ ش، ۱ / ۳۰۲ .

۷ - لاهور ، طبع هفتم ۱۹۶۸م ، ص ۸۲ - ۸۵؛ پروفسور حامد خان ، تذکره سخی سرور، اوقاف لاهور ۱۹۷۵ م.

۸ - رحمان علی ، مولوی : تذکره علمای هند ، مترجمه اردو محمد ایوب قادری کراچی ۱۹۶۱م، ص ۱۰۹ شرح مختصری مندرج است ، ولی سال وفاتش ۹۹۶ هجری مذکور افتاده که به احتمال قوی او غیر از استاد سلطان سخی سرور است.

۹ - جامی : نفحات الانس ، به تصحیح مهدی توحیدی پور ، تهران ۱۳۳۶ ش، ص ۵۰۷ - ۵۰۹؛ اخبار الاخیار ، ص ۹ - ۲۲ ؛ داراشکوه : سفینة الاولیا، نولکشور کانپور ، ص ۴۳ - ۵۸.

۱۰ - استانلی لین پول : طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه عباس اقبال ، تهران

۱۳۱۲ ش، ۱ / ۲۶۸؛ اکرام ، شیخ : آب کوثر ص ۲۱۵ « سلطان شمس - الدین التتمش طبع درویشانه داشت و به تعظیم و تکریم مشایخ صوفیه و بزرگان علما بسیار قایل بود».
۱۱ -اخبار الاخیار ، ص ۲۸.
۱۲ - عبدالحیی الحسنی ، علامه : حیدرآباد دکن ۱۳۶۶ هـ ق . ۱ / ۲۰۲.
۱۳ - برنی ، ضیاء الدین ، مترجمه اردو سید معین الحق ، بار اول لاهور ۱۹۶۹م، ص ۹۵ - ۹۹.
۱۴ - محدث دهلوی ، اخبار الاخیار ، ص ۲۹.
۱۵ - دهلوی ، امیر حسن : فواید الفؤاد ملفوظات نظام الدین اولیا، طبع-اول لاهور ۱۹۶۶م ، ص ۳۰۳ ؛ عبدالحیی الحسنی ، علامه : حیدرآباد دکن ۱۳۵۰ هـ ق ۲ / ۲۰ - ۲۱.
۱۶ - دهلوی ، امیر حسن ص ۱۸۵ .
۱۷ - محدث دهلوی ، اخبار الاخیار، ص ۴۳.
۱۸ - اکرام ، شیخ محمد ؛ آب کوثر ص ۲۹۸ - ۲۹۹ از آن ببعد سلطان - شمس الدین التتمش، شیخ نجم الدین صغری را از پایهٔ «شیخ الاسلامی» برطرف ساخت و شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی سهروردی را به این رتبه فایز کرد.
۱۹ - جمالی ، سیر العارفین ، مترجمه محمد ایوب قادری ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۲۴۹ - ۲۵۰؛ چشتی ، عبدالرحمن : مراة الاسرار ، ترجمه واحد بخش سیال لاهور ۱۹۸۲م ۲ / ص ۱۶۷ ؛ اکرام شیخ ، آب کوثر ، ص ۲۹۹.
۲۰ - محدث دهلوی ، عبدالحق ، ص ۴۴ ؛ عبدالحیی الحسنی ، ۲ / ۲۲ .
۲۱ - لاهوری ، مفتی غلام سرور : خزینة الاصفیا، مطبع ثمر هند لکهنو ۱/ ۳۱۰.
۲۲ - عبدالحیی الحسنی ، علامه : نزهة الخواطر، ۱ / ۲۱۸.
۲۳ - حبیب الله ، ذکر جمیع اولیای دهلی ، به تصحیح شریف حسین قاسمی ، دهلی ۸۸ - ۱۹۸۷م، ص ۱۲ به نقل از دکتر رشیده حسن ، احوال وآثار حمیدالدین ناگوری ، چاپ در فصلنامه دانش ۴۵، اسلام آباد، تابستان ۱۳۷۵، ص ۸۵.
۲۴ - جمالی، سیرالعارفین، ص ۲۱۲؛ اکرام، شیخ : آب کوثر، ص ۲۱۵-۲۱۶.
۲۵ - دهلوی ، امیر حسن ، ملفوظات نظام الدین اولیا، ص ۴۰۷ - ۴۰۹.

۲۶ - جمالی ، سیر العارفین ، ص ۲۱۵ - ۲۱۹ ؛ لاهوری ، مفتی غلام سرور، خزینة الاصفیا، ۱ / ۳۱۱.

۲۷ - دکتر رشیده حسن ، احوال و آثار حمید الدین ناگوری ، دانش ۴۵ ، ص ۸۷ - ۸۹.

۲۸ - مترجمه اردو سید معین الحق ، لاهور ۱۹۶۹م ،ص ۵۰۵ .

۲۹ - برای اطلاعات بیشتری ملاحظه شود :

الف - فریدی ، نور احمد خان ، تذکرۀ بهاء الدین زکریا (اردو) ملتان ۱۹۵۴م.

ب - زیدی ، بانو شمیم محمود : احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا و خلاصة العارفین ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ۱۳۵۳ ه ش.

۳۰ - فریدی، نور احمد خان : تذکره بهاء الدین زکریا، ص ۸۸.

۳۱ - عبدالحیی الحسنی، علامه : نزهة الخواطر، ۱ / ۱۵۷؛ بشیر حسین ناظم، اولیای ملتان (اردو)، سنگ میل پبلی کیتنز لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۱۴ - ۱۵.

۳۲ - دهلوی ، امیر حسن : فواید الفؤاد ص ۷۱ ؛ چشتی عبدالرحمن : مراة الاسرار ۲ / ۱۳۷.

۳۳ - اکرام ، شیخ : آب کوثر ، ص ۲۵۶ - ۲۵۷ .

۳۴ - زرین کوب ، ارزش میراث صوفیه ، تهران ۱۳۴۴ ش ، م ۱۰۰؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد ۳ ، ۱ / ۱۷۱

۳۵ - چیمه محمد اختر : مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۳۷۲ ش، ص ۱۸۱؛ پیوستگی های فرهنگی و عرفانی ایران با شبه قاره ، چاپ در مجموعه سخنرانیها، ۱ / ۳۰۴ - ۳۰۵ .

۳۶ - نفحات الانس، به تصحیح مهدی توحیدی پور، تهران ، ص ۵۰۴ .

۳۷ - شیخ عراقی داماد و مرید و خلیفۀ بنام شیخ زکریا علاوه بر قصاید متعدد، مرثیه ای عارفانۀ مفصل درشان پیر و مرشد معنوی خویش سروده است. نفیسی، کلیات عراقی ، کتابخانه سنایی تهران ۱۳۳۸ ش ، ص ۱۱۴ - ۱۱۸.

۳۸ - عبدالحیی الحسنی ، علامه : نزهة الخواطر ، مترجمه ابو یحیی امام، مقبول اکادمی لاهور ۱۹۸۵م، ۱ / ۲۰۴ .

۳۹ - محمد صادق دهلوی ، کلمات الصادقین ، تصحیح سلیم اختر ، اسلام آباد، ۱۹۸۸، ص ۲۴؛ محدث دهلوی ، اخبار الاخیار ، ص ۴۷ -۴۸؛ اکرام شیخ : آب کوثر ، ص ۲۵۷ .

۴۰ - عبدالحیی الحسنی ، غلامه: نزهة الخواطر ۱ / ۱۶۸؛ اکرام ، شیخ ، آب - کوثر ص ۲۵۷ و ۴۳۶.

۴۱ - درباب احوال سلطان شهیدقطب الدین مبارک شاه رجوع شود به ، برنی، ضیاءالدین : تاریخ فیروز شاهی ص ۵۴۹ - ۵۸۸.

۴۲ - همان، ص ۵۷۱ چنانکه در روز سوم از فوت شیخ ضیاء الدین رومی، خواجه‌نظام الدین اولیا به زیارت قبرش رفت و سلطان قطب الدین مبارک خلجی هم آنجا حاضر بود.

۴۳ - محدث دهلوی ، اخبار الاخیار ، ص ۷۲.

۴۴ - همان، ص ۷۲؛ عبدالحیی الحسنی ، علامه : نزهة الخوطر ۲ / ۶۵ .

۴۵ - اکرام، شیخ : آب کوثر ص ۲۹۳ و برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به : تذکره دلیل الذاکرین که نسخه خطی آن در کتابخانه شخصی پیر سید حسام‌الدین راشدی وجود دارد .

۴۶ - محدث دهلوی ، اخبار الاخیار ، ص ۴۹.

۴۷ - تذکرةالشعرا،به تصحیح محمد عباسی،تهران۱۳۳۷ش، ص ۲۳۸،۲۴۶.

۴۸ - داراشکوه، سفینة الاولیا ص ۹۵ «چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی دریافتند».

۴۹ - مفتی غلام سرور، خزینة الاصفیا ۲ / ۵۱ - ۵۲؛ فریدی، نوراحمد ، تذکره بهاء الدین زکریا ص ۱۷۶ شیخ حمید الدین حاکم در بغداد به خدمت شیخ سهروردی حاضر شد و از آنجا بشارت یافته به مولتان رفت.

۵۰ - اکرام ، شیخ : آب کوثر ، ص ۴۳۶ .

۵۱ - محدث دهلوی ، اخبار الاخیار، ص ۱۷۱ شیخ عبدالله شطاری (م. ۱۰۱۰ ه) در آغاز رساله شطاریه نسب خود تا به شیخ شهاب الدین سهروردی ضبط تحریر کرده است.

۵۲ - اکرام شیخ ، آب کوثر ص ۲۷۶ ، ۲۸۴ .

۵۳ - دهلوی ، امیر حسن : فواید الفؤاد، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

*****

دکتر گل حسن لغاری [1]

معرفی احوال و آثار شمس العلماء
میرزا قلیچ بیگ

میرزا قلیچ بیگ فرزند فریدون بیگ بود. خانوادهٔ میرزا قلیچ بیگ اصلاً از «جارجیا» یا «گرجستان» - که پایتخت آن تفلیس است - برخاسته است. پس از شورش علیه پادشاه روسیه پدرش فریدون بیگ باتفاق خسرو بیگ به ایران رسید. خسرو بیگ در تهران ماند و فریدون بیگ اول در تبریز اسکان گرفت و بعد به اصفهان منتقل شد. در زمان فرمانروایی میر کرم علی خان تالپر (متوفی در۱۲۴۴ هـ / ۱۸۲۸م) میرزا فریدون بیگ و میرزا خسرو بیگ به سند آمدند. در سال ۱۸۰۶م میر کرم علی خان تالپر که فرزند نداشت، خسرو بیگ را فرزند خود خوانده به تربیت او همت گماشت. میرزا خسرو بیگ در سال ۱۸۶۰م وفات یافت و پدر قلیچ بیگ در سال ۱۸۷۱م درگذشت.

---

۱ - عضو انجمن فارسی حیدرآباد - سند.

به علت نسبت به «گرجستان» و «جارجیا» این خانواده را «گرجی میرزا» می نامیدند. زبان عمومی این خانواده تا عصر حاضر فارسی است. تاریخ تولد میرزا قلیچ بیگ ۴ محرم ۱۲۷۰ ه / ۱۸۵۳م است. میرزا قلیچ بیگ تحصیلات ابتدایی را از دبستان سندی حیدرآباد سند آغاز کرد و دیپلم را در سال ۱۸۷۲م از دانشگاه بمبئی گرفت و در همان سال به عنوان معلم فارسی به دبیرستان دولتی حیدرآباد مأمور شد. بعد از آن وی در سال ۱۸۷۳م برای دوره لیسانس در دانشکدهٔ الفنستن بمبئی ثبت نام کرد ولی مادرش در سال ۱۲۹۳ ه وفات یافت و علاوه بر آن چون خود وی کسالت داشت و هوای بمبئی نیز برای او سازگار نبود. بنابر این بعد از دوسال (۱۸۷۸م) به حیدرآباد مراجعت کرد. در همین سال به کراچی رفت و معلم فارسی دبیرستان شد. وی زبانهای فارسی و عربی از پدر خود آموخته بود و حین اقامت در بمبئی زبانهای ترکی، گجراتی، سانسکرت و مراهتی را هم یاد گرفت.

وی در ۱۸۷۹ م در امتحان مختار کار و قاضی دادگاه موفق شد و از آن سال تا ۱۸۹۶م در استان سند در شهرها و شهرستان های مختلف به عنوان مختار کار و حاکم بخش مأموریت داشت. میرزا قلیچ بیگ گرفتاریهای زیادی داشت ولی از اوقات خودش هیچ دقیقه را ضایع نمی کرد. مرد عالی همت بود و به کارهای اجتماعی بیشتر توجه می داشت. در تربیت فرزندان خود سعی بسیار داشت و به آنها علوم اسلامی و روحانی یاد می‌داد.

وی ادیب و شاعر، مترجم و فیلسوف، منجم و داستان نویس، مورخ وعالم جغرافیه بود. وی نویسنده‌ای چیره دست و مبتکر شمرده می شود. درسال ۱۹۲۴ دولت بریتانیا برای قدردانی از خدمات شایسته او به ادبیات فارسی، سندی و انگلیسی به این مرد بزرگ نشان «شمس العلماء» اعطاء کرد.

میرزا قلیچ بیگ، شرح زندگی خود را به زبان سندی نوشته که در کتابی با «سائوپن یا کاروپنو» (برگ سبز و دفتر سیاه) چاپ شده است ودربارهٔ این شرح حال خود نوشت نیز قطعه زیر را نوشته است:

«قطعهٔ در وجه تسمیهٔ این کتاب»

هرچه دارد قلیچ آرد پیش ... برگ سبز است تحفهٔ درویش

سیهش گشت دفتر اعمال ... زان سیه رویی با سفیدی ریش

عجب احمق بدست خودبنوشت ... مدح و ذم نیک و بد سوانح خویش

خواهش دوستان شده عذرش ... خلق خوشدل ازان، خودش دلریش

قلیچ ، مردی خداشناس بوده است. وی در حیدرآباد ، در زمان حیاتش محلی برای قبر خود انتخاب کرده بود که شبهای جمعه بر سر آن رفته با خشوع وخضوع خدا را یاد می کرد. الحق این شیوهٔ عارفان و مردان خدا است که بدرگاه کبریا بافروتنی رجوع می کنند.

وی نزدیک منزلش به باغی می رفت که در آنجا روی درخت املتاس آشیانه‌ای باچوب ساخته بود و هر روز صبح در آن آشیانه می نشست و فکر می‌کرد که انسان در این جهان از آشیانه خودمانند مرغان کوچ می کند. وی در آن آشیانه کار خواندن و نوشتن را هم انجام می داد و می دانست که انسان مانند چراغی است و باید اطراف خود را روشن کند.

قلیچ شاعری بلند پرواز بود. وی در زبان فارسی، سندی، وانگلیسی سخن ور و سخن سنج بود. کتابخانهٔ قلیچ دیدنی است. انتخاب کتابهای نظم ونثر فارسی، انگلیسی و سایر زبانها در موضوع های مختلفی که در آن کتابخانه نگهداری می شود، درخور تقدیر است.

وی یک غزل هزل‌آمیز دربارهٔ ریش تراشیدن و ریش گذاشتن سروده که از لحاظ ظرافت و شوخی جالب است:

الا یا ایها الساقی بجامم ده حمایتها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد غایتها

چو اول می‌تراشیدم بدست خویش ریشم را
ندانستم که آید بر سرم چندین شکایتها

کسی می‌گفت گبرم ، کس یهودی خواند و نصرانی
ازینسان می شنیدم آه از هر سو حکایتها

کنون بگذاشتم تایکزمان دور و دراز افتد
دهد چون ریش قاضی هرکجا تفسیر آیتها

بباید باصفای دل صفای صورت آدم را
نداند کس مگر صوفی ازین راز و کنایتها

«قلیچ» ایام بی ریشی فراموشم نمی گردد
که می کردند خوبان بر دل ریشم عنایتها

«قلیچ » قطعه تاریخ ولادت خود را هم گفته است:

من چون زادم والد مرحوم من شد خوش یقین
شکر گفت الحمد هم لله رب العالمین
فال نیک از من گرفت و طالعم هم دید سعد
آن محرم ماه بد تاریخ بوده چارمین
بهر تاریخ ولادت «نیک منظر» ماده یافت
۱۲۷۰ه‍ق

«قلیچ» همیشه مرگ را یاد می کرد و مرگ را وصال یار می‌دانست. کتابچه ای داشت بنام «ذکر الموت» درین کتابچه در هر سال از عمرش قطعه‌ای برای تاریخ وفات خود می سروده و وصیت کرده بود که آخرین شعر ازین کتابچه را بر سر لوحهٔ قبرش درج نمایند.

در آخرین ورق این کتاب ، قطعه خودنوشت تاریخ وفاتش بدینقرار است:

عمرم به همین سال چو هفتاد شده هفت
آمد ملک الموت، ز درگاه حق آخر
گفتا که بسی زیستی در منزل دنیا
شو عازم عقبی، که ببینی رخ داور
از فرط مسرت زدم آهی و بمردم
در عالم ارواح رسیدم دم دیگر
تا ریخ وفاتم چو دلم خواسته از غیب
هاتف ز کرم کردندا «بخت موقر»
۱۳۴۸ه‍ق

قلیچ در سال ۱۳۴۸ ه / ۳ ژوئیه ۱۹۲۹م وفات یافت .

«قلیچ» ، مقالات و کتابهای زیادی از انگلیسی و فارسی و عربی بزبان سندی برگردانیده . وی بیش از چهارصد و پنجاه و هفت جلد کتاب و رساله تألیف کرده و این گنج گرانبها در ادب و فرهنگ بیادگار از او باقی مانده است.

فهرستی که وی از آثار خود ترتیب داده به اختصار به شرح زیر است:

سال ۱۸۷۰م شعرهای فارسی وسندی برای کودکان - حیدرآباد،
سال ۱۸۷۲م - جواهر اللسان، اشعار فارسی (ترجمه انگلیسی) ،
سال ۱۸۷۴م - دستور زبان فارسی و عروض فارسی به انگلیسی - بمبئی ،
سال ۱۸۷۷م پرشین ایتامالوجی یا زبانشناسی فارسی، به انگلیسی - بمبئی،
سال ۱۸۸۸م - علم اخلاق - تاریخ محمدی - رستم پهلوان (سندی) مفتاح القرآن فارسی - علامات القرآن ،
سال ۱۸۹۱م « مخزن القوافی» فارسی و اردو ،
سال ۱۹۰۰م احوال و آثار و مرثیه نویسی سید ثابت علی شاه قسمت اول

(سندی)، تاریخ زبان فارسی، فتح نامه سند عرف « چچ نـامه » (فـارسی) ترجمه انگلیسی،
سال ۱۹۰۱م - کیمیای سعادت امام غزالی (قسمت اول و دوم) تـرجـمه سندی،
سال ۱۹۰۲م - ایضاً (حصه سوم) ،
سال ۱۹۰۳م لطیفهٔ معرفت - کرامات الاولیا (سندی)
در سال ۱۹۰۴م - جواهر الاخلاق - تهذیب اخلاق - گلشن اخلاق - اخلاق القرآن و حدیث - اخلاق النساء - اخلاق صوفیه - فرائض انسانی - ضمان الفردوس (سندی)،
سال ۱۹۰۵م - حقائق الارواح - عالم خواب - حالات الاولیاء - مقـالات الاولیاء (سندی) رباعیات عمر خیام (سندی منظوم)،
رباعیات عمر خیام در زبان سندی و انگلیسی هر دو ترجمهٔ منظوم وی است و ترجمه انگلیسی وی از ترجمه فتز جیلارد کمتر نیست. اخیراً کتـابی در تهران چاپ شده است. به نام «رباعیات خیام» باترجمه به سی و دو زبان و این کتاب ترجمهٔ میرزا قلیچ بیگ را نیز شامل است.
۱۹۰۶م - ابکار الافکار عربی و فارسی و اردو، مرثیه های سیدثابت علی شاه قسمت دوم ،
سال ۱۹۰۷م نصیحت نامه امام غزالی - میراث المسلمین ، مجالس الشهداء - عالم ارواح (سندی) ،
سال ۱۹۰۹م - گرجی نامه (اشعار فارسی)، اشعار القرآن (سندی)،
سال ۱۹۱۱م حاجی بابا اصفهانی : از جیمس موریئرانگلیسی (تـرجـمه سندی) از انتشارات سندی ادبی بورد - حیدرآباد - سند.
پرشین جیمس یا جواهرفارسی در ۳ قسمت (ترجمه به شعر انگلیسی)،
سال ۱۹۲۰م - لطائف الطوائف (فارسی): از مولانا فخر الدین علی صفی بن مولانا حسین الکاشفی تألیف : سال ۹۳۹ هـ ق (ترجمه سندی) از انتشارات سندی ادبی بورد - حیدر آباد - سند ، گلشن راز : از شیخ محمود شبستری (فارسی) ترجمه سندی ،
سال ۱۹۲۳م - اصول مبنی بر خداشناسی (فارسی) تواریخ القرآن و الحدیث (سندی) ، سائوپن یا کارو پنو : برگ سبز و دفتر سیاه سوانح خودنوشت به سندی، احوال و آثار امام محمد غزالی - احوال وآثار حکیم ناصر خسرو

علوی (سندی)،
سال ۱۹۲۸م - دیوان قلیچ (سندی) باب و بابی (سندی) مولانا جلال الدین رومی (سندی)،
سال ۱۹۲۹م خزینه زرین فارسی - خزینه سیمین فارسی.
تعداد تألیفات وی که به زبانهای مختلف باقی مانده به شرح زیر است :
۱ - ادبیات سندی : ۳۸۵ جلد،
۲ - ادبیات انگلیسی : ۴۱ جلد،
۳ - ادبیات فارسی : ۲۲،
۴ - ادبیات عربی : ۳،
۵ - ادبیات اردو : ۵،
۶ - ادبیات بلوچی : ۱،
۷ - انتخاب نثر فارسی ۳ جلد (خطی)،
۸ - شعر فارسی ۳ جلد (خطی)،
خزینهٔ زرین فارسی (۱۹۲۸م) تاریخ شعرای فارسی است که مشتمل برسه دوره است: شعرای متقدمین - متوسطین - متأخرین و معاصرین
«خزینه سیمین فارسی» (۱۹۲۸م) این کتاب انتخاب است از کتب اخلاق و نصایح و سلوک و فلسفه، مانند:
- «گلستان» سعدی شیرازی - «پریشان» : میرزا حبیب قاآنی خواجه مجد الدین - «بهارستان «جامی» «عیار دانش» - شیخ ابوالفضل - «لوایح» جامی وغیره.
- از کتب تاریخ : تاریخ فرشته - تاریخ روضة الصفا - تاریخ جهانگشای نادری - تاریخ ایران : میرزا حیرت اصفهانی لباب الالباب محمد عوفی - چچ نامه : علی کوفی وغیره،
- از کتب تذکره :تذکره دولت شاهی : دولت شاه سمرقندی - تذکره آتشکده: حاجی لطف علی بیگ آذر - خزانه عامره : میر غلام علی آزاد بلگرامی - نفحات الانس : جامی - تذکرة الاولیاء :عطار وغیره - از کتب مقدس دینی :
- عهد عتیق : یعنی توریت : فاضل خان همدانی - عهد جدید : انجیل (ایضاً)
- تفسیر حسینی، تفسیر قرآن ملا حسین کاشفی - دبستان المذاهب : میرزا محسن فانی
- از سفرنامه ها : سفرنامه حکیم ناصر خسرو (رساله حکیم ناصر خسرو، در

احوال خود) - سفرنامه مظفر الدین (شاه ایران) - حاجی بابا اصفهانی: شیخ احمد کرمانی .

رساله‌ای مختصر به فارسی به نام «مفتاح القرآن» در تاریخ ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۰۴هـق نوشته که منتشر شده است. وی درباره این رساله می گوید:... «تلاوت آن کتاب عالی مآب ابتدا نهادم و هر کیفیت خاص سوره به سوره و آیه به آیه به نظر می‌رسید در بیاض خود درج می کردم تا که بعد مشقت تمام به انتهایش رسانیدم . من بعد جمله مضامین را به ترتیب حروف تهجی علیحده جمع آوردم. چنانچه قاعده لغات است و آن را مسمی به اسم مفتاح القرآن کردم».

میرزا قلیچ بیگ ، مجموعۀ فارسی (اشعار فارسی) ترتیب داد و نام «گرجی نامه » داد درین مجموعه اشعار طبعزاد قلیچ بیگ را مشاهده می‌کنیم و این نسخه قلمی غزلیات و هزلیات و معماها را نیز شامل است . نمونه غزلهای آن بدینقرار است:

غزلیات

یارب چه شد بویی ازو نامد دل ناشاد را بسته مگر گل در چمن پای برید باد را
جوش‌بهارآمد کنون نوروز و وقت‌نای ونوش بلبل کشید از سوز دل صدناله و فریاد را
صحرا پر از مشک ذفر صهبا همی جوشد بخم مطرب کجا شد کو زند ابریشم استاد را
ساقی بیا فرصت نگر باد لطیف و آب خوش باری نیابی در ارم این سایۀ شمشاد را
صحبت غنیمت دان‌کنون بردهردیگردم مزن کاین مادر خونین جگر در دم کشد اولاد را
مندیش کز شاخ مراد آخربر شیرین خوری دیدی‌که‌بارنج وتعب حاصل‌چه شدفرهاد را
از گفتۀ مردان ره رمز حقیقت را گزین تزویرکم بنیان برد تقلید بی بنیاد را
افتی قلیچ از کجروی همچون الف آزاد مشو
بگذار با دانشوران تکرار سین وصاد را

گذشت از عمر ایامی ندیدم روی یارم را دریده پردۀ بینش دو چشم انتظارم را
دلم چاک و جگر خون ز انقلاب روزگارم شد چه شد یارب که کس می ننگرد احوال زارم را
کنون بالله ندارم فکر اعجاز مسیحایی برای درد کآزارد دل و جان نگارم را
زبوی پیرهن شد یوسفستان عالم فانی عزیزان زاین خبر بدهید پیر اشکبارم را
اگرچه حسرت دنیا و مافیها ز سردادم خیال هستیم پیچد زمام اختیارم را
بنقد دل ستانم رختهای راحت روحم اگر صراف داند قدر قلب کم عیارم را

جهان از دور ترکان فلک در جنگ جنگ آمد　　الهی دار مامون در پناه خود دیارم را
گلی از باغ دورم باغبان در این زمینم زد　　خدایا تازه و شاداب دار آن شاخسارم را
قلیچ از روزها افتاد اندر راه چون موری
کجا از حالتش باشد خبر آن شهسوارم را
مستی بیهوده نیست نرگس جماش را　　از ستمش چاره نیست خاطر عیاش را
ضعف دلم سخت شد غیر لعاب لبش　　باز بگو ای طبیب باچه خورم آش را
باز به تشخیص کوش مرده ز بیخوابیم　　گرچه چشیدم بسی شیرهٔ خشخاش را
صورت جانان چوگشت مست برنگ خمار　　کلک ز انگشت رفت حضرت نقاش را
چون بفلک سرکشد طایر زرین جناح　　کور کند برزمین دیدهٔ خفاش را
گردش چشمش کشید خط صطرلاب عشق　　خانهٔ شیشم فتاد منزل قلاش را
ترک زبردست ما خیل قراول کشید　　سخت به یورش شکست قلب قزلباش را
می نکند آشتی تیز کند تیغ چشم　　گوش نه اصلا کند مجلس کنکاش را
گرچه زچشمش رسید جور بسی بر قلیچ
گاه خیالی نکرد کینه و پاداش را
دلا در پی جانان عجب مست و حیرانی　　شوی در وصال او بفکر بقا فانی
به تحریک ناسوتی چرا سخت می کوشی　　مگر می شوی غافل ازان جذب روحانی
ز شمع حقیقت بین منور همه محفل　　چه خوش جلوه می دارد به فانوس انسانی
چو در صورت و معنی به نقش خیال آمد　　به ارژنگ در ماند زرنگ رخش مانی
وقوف ضیا باشد کجا مرغ عیسی را　　پیام سبا بشنو ز مرغ سلیمانی
الا یا مرو بیرون ازین کشتی وحدت　　زباد دویی جوشد بسی بحر یزدانی
یقین پی برد آخر به الهام لاریبی　　کسی کو شود فارغ ز کفر و مسلمانی
چرا بر زبان آری قلیچ این همه حکمت
که گاهی نه پیمودی طریق سخندانی
این چه بیدادست کز تیغ نگاه انداختی
قتل در خمخانه و در خانقاه انداختی
عمرها در زهد چون صنعان قدم برداشتم
رخ نمودی حیف بازم در گناه انداختی
بازیم بر عرصهٔ رندی شده بی کشت مات
بیرق قلب مرا در پیش شاه انداختی

سیر میکردم باخوان صفا در مصر دل
یوسف عیشم ز بی مهری بچاه انداختی
کی ز نور ساده رویان در ابد گردد سفید
هر دلی کورا ز اول رو سیاه انداختی
محو چون با پرده بازی ساختی ناهید را
از تجلی پردهٔ بر مهر و ماه انداختی
هوش مغز آید کجا در مهر عذرای خیال
وامقی را کاندرین حال تباه انداختی
چون نباشد نعره زن بلبل به باغ معرفت
بر گل صد برگ خود را جلوه گاه انداختی
کی رسد تا باب هشتم از گلستانت قلیچ
کش سر دیباچه بر برگ گیاه انداختی

زمصحف رخ او دوش چون زدم فالی — زجیم زلف دوتایش پدید شد دالی
شده زمیم دهانش صفات سین برون — خط سیاه بر آمد ز نقطهٔ خالی
مگر کبوتر دل شد به شهر شهبازان — خبر رسید فتاده به قید چنگالی
نگشت شکل بیاضم خود از هبوط وصعود — هزار قرعه زدم گرچه زو بهر سالی
به رمزهاش تصور نمی توانم کرد — که نیست او نفسی استوار هر حالی
کند به چاه منیژه اسیر صد بیژن — دهد هزار تهمتن به پنجهٔ زالی
چو تیر شد مژه اش چون کمان شده ابروش — یقین شود هدف سینه ام چو غربالی
زیان و سود به بازار عشق گرچه یکی ست — بهای او نشنیدم ز هیچ دلالی
اگرچه عاشق او صد کنند لیک چومن — جفا و جور و را کمترست حمالی
اگر ز غمزه اش آسیمه شد قلیچ چه باک
دلش مگر شده پا بسته همچو پرکالی

نمونه ای از معماهای قلیچ بیگ در گرجی نامه

«برای اسم قلیچ»

بلای بو العجب دارم خلیط جسم خود دایم
سرو پایش بری صد سر سه پاپیدا کنند دیگر
نشانت می دهم گر می توانی فهم کن او را
خودش ترکی سرش عربی و پایش پارسی بنگر

«برای اسم موسی(ع)»

گر بر رخ لعل خود نهد یکسر مو　　　　والله نشان طور برخیزد ازو

«برای اسم یوسف　(ع)»

تا سف میخورم قطره از دیده فرو ریزم　　　　پدید از علتی آید همماندم علتی دیگر

فرزندان قلیچ شاعر و ادیب بودند.از آنها میرزانادر بیگ، همایون بیگ، اسد بیگ و اجمل بیگ صاحب دیوان بودند وشعر نغز در زبان فارسی و سندی سروده اند. زبان رایج درمیان این خانواده تا اکنون فارسی وسندی بوده است.کتابخانه میرزا قلیچ بیگ در حیدرآباد - سند شایان توجه اهل علم و ادب است.

منابع

۱ - سائوپن یا کارو پنو (برگ سبز و دفتر سیاه) سوانح خود نوشت میرزا قلیچ بیگ به سندی، سندی ادبی بورد ۱۹۸۸م.

۲ - مولانا دین محمد وفائی :«تذکره مشاهیر سند» ج اول، سندی ادبی بورد، ۱۹۸۵م ص ۲۳۶.

۳ - محمد صدیق میمن : « سندجی ادبی تاریخ»، به سندی، ج ۲ ، مسلم ادبی سوسائتی ۱۹۵۱م ، حیدرآباد.

۴ - مجله «وحید» : شماره دی ماه ۱۳۵۲ (ذی الحج ۱۳۹۳ ه / ژانویه ۱۹۷۴م) - تهران .

۵ - دکتر محمد حسین تسبیحی: فارسی پاکستان و مطالب پاکستان شناسی، ج ۲، ص ۳۴۰ تا ۳۴۳ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد.

۶ - گرجی نامه (نسخه خطی) اشعار فارسی از میرزایان گرجی ساکن در سند، ۱۹۰۹م.

۷ - مولائی شیدائی :« جنت السند » به سندی، سندی ادبی بورد ،ص ۶۳۳ تا ۶۳۵ ، حیدرآباد ۱۹۸۵م.

* * * * *

شعر فارسی امروز شبه قاره

از : رئیس احمد نعمانی (علیگره)

تاریخ وفات
مولانا سید ابوالحسن علی ندوی «رح»

بوالحسن، آن مفکر اسلام   چون که بیرون ز بزم یاران رفت
حیفها خورد قلبهای حزین   خواب از دیده های حیران رفت
خونها ریخت چشم پاکدلان   چون سرشان، ز پیش چشمان رفت
ناله سرداد جمع دانایان   چون که آن شاه ژرف بینان رفت
هم عرب، هم عجم گریست بر او   آنکه سوی بهشت خندان رفت
درو دیوار ندوه گفت که : آه   رونق بزم اهل ایمان رفت
واقف نکته های شرع نبی«ص»   کاشف رازهای عرفان رفت
آن امام مفکران زمان   سرور مجمع ادیبان رفت
رازدان زبان و فکر عرب   پاسدار علوم قرآن رفت
آنکه مثلش نبود در کشور   هم زباندان و هم سخنران رفت
آن نویسندهٔ شهیر جهان   آن حبیب کتاب خوانان رفت
حق پرستان و حق پژوهان را   داده درس حدیث و قرآن رفت [۱]
بنوشته ظواهر و اسرار   از عروج و زوال کیهان رفت [۲]
آنکه از فتنه های قوم و وطن   کرد تحذیر مصر و ایران رفت [۳]
چهره های عزیمت و دعوت   روی قرطاس کرده رخشان رفت [۴]
ازنبی«ص» و شهید«رح» وهم صدّیق «رض»   شرح داده به چند عنوان رفت [۵]
صحبت اهل دل خوشش آمد   کرده شرح حدیث پنهان رفت [۶]
صیت مرگش به ظرف ساعتی چند   تابه اقصای جمله کیهان رفت
خبرِ این فجیعه چون ناگاه   به رئیس رهین احزان رفت

با سر «آه» گفت تاریخش
«حیف آن پیشوای دوران رفت»
۱۴۱۹ + ۱ = ۱۴۲۰
۱۴۲۰ هـ

---

۱ - اشاره به تألیف ندوی «اصول و مبادی مطالعهٔ قرآن» .
۲ - اشاره به تألیف ندوی «تأثیر عروج و زوال مسلمان بردنیای انسانی» .
۳ - اشاره به تألیف ندوی «اسمعی یا مصر» و «سخنانی چند با برادران ایرانی»
۴ - اشاره به تألیف ندوی «تاریخ دعوت و عزیمت» (در چهار جلد)
۵ - اشاره به تألیف ندوی «نبی رحمت» ، «القصص النبیین» ، «سیرت رسول اکرم«ص»، «سیرت سید احمد شهید» ، «الرده و لا اباىکرلها» .
۶ - اشاره به تألیف ندوی «صحبتی با اهل دل» .

از:دکتر محمد ولی الحق انصاری (لکهنؤ)

تاریخ وفات خانم دکتر سیده هاجره ولی الحق

(۱)

دریغا ز بزم جهان همسرم رفت — سم مرگ از جام سرطان کشیده

گل عیش پژمرده در باغ طبعم — سموم الم بر دل من وزیده

جگر پاره پاره شد از ارتحالش — سر نشتر غم دلم را گزیده

روانش پریده به گلزار جنت — تنش اندرون لحد آرمیده

یکی قطره بود او ز ابر رسالت — که در شکل انسان به گیتی چکیده

چو بار دگر خواست خورشید رحمت — ز گل برگ عالم چوشبنم پریدة

چو تاریخ فوتش ولی خواستم من — چکان اشک خونین، گریبان دریده

شنیدم ز هاتف ، بباشید غمگین — مبارید خون جگر از دو دیده

گلی هاجره بود،از باغ زهرا — «گل باغ زهرا بجنت رسیده»

۲۰۰۰ م

(۲)

آه ز جور فلک واژگون — باد خزان در چمن من وزید

هاجره، آن بلبل گلزار من — از شجر زیست به طوبی پرید

مغز من آشفت ز درد فراق — نشتر اندوه به جانم خلید

لیک بطوری شده کز شاخ طبع — غنچهٔ تسکین و سکون بردمید

گوش دلم ، مژدهٔ جان بخش دوش — وقت سحر از لب هاتف شنید

بود چو از نسل نبی کریم«ص» — باد شفاعت به روانش وزید

ای ولی تفته جگر، غم مخور — «هاجره خاتون بجنت رسید»

۲۰۰۰ م

***

از: نصرت زیدی

سعدی

چه خوب حرف حرف گلستان نوشته ای — در وصف این جهان تو درمان نوشته ای

هر شعر بوستان ترا مژده حیات — شاید به زور کلک رگ جان نوشته ای

آید چو ذکر ماه رخان بر زبان تو — سرو و گلاب و سنبل و ریحان نوشته ای

بهر سکون قلب پریشان عاشقان — حال جبین وی رخی خندان نوشته ای

ناله کند اگر دل مظلوم و ناتوان — آیة به کار رحمت یزدان نوشته ای

حلقه به گوش شاه عرب نصرت ادب

حقا که در ادب گل بستان نوشته ای

از : سید منصور احمد خالد

گنج بخش فیض عالم «رح»

علی هجویری «رح» و «کشف حجابی»۱ — به بام وقت همچون آفتابی
بهار باغ «تاج الاولیایی» ۲ — نیاکانش نیاکان ولایی
شعاع مهر تابان محمد «ص» — گلی بود از گلستان محمد «ص»
امیری پادشاهی دستگیری — نظیر فقر و فقر کم نظیری
چو نورش بود از نور مبینی«ص» — خدا دادش جهان آرا نگینی
به قامت او قیامت را اشاره — فنا و هم بقا را استعاره
شهیدی از شهیدان محبت — امامی از امامان هدایت
چمن‌زار شریعت را بهاری — طریقت را علومش اعتباری
کریمی از کریمان زمانه — عطایش چون عطای خسروانه
دلش آیینهٔ صاحب صفایی — کلامش زندگانی را بهایی
برای قدسیان حیرت طرازی — روانش لامکان را شاهبازی
عیان بود از تجلای جبینش — ید بیضا ست اندر آستینش
به دنیای تصرف چون قضا بود — که فعلش همچو فعل انبیا بود
ز لطفش ختم شد روز جفا جو — مسلمان گشت «راجه رای راجو» ۳
چنان در خدمت اسلام کوشید — که همواره درش را خلق بوسید
چراغ راهگذر شد جوهر او — درخشید عالمی از گوهر او
کتابش دلبری بود و دلارا — به لاهور و سمرقند و بخارا
کمالش مصطفی«ص» را اقتدایی — جمالش همت مرد خدایی
درش کشف و کرامت را دلیلی — مزارش مقبلان را سلسبیلی
حریم فیض عالم را نشانست — که خاکش گنج بخش عارفانست
نه آنجا بند درهای اجابت — نه آنجا روز و شب دارد تفاوت
فراقش اهل فرقت را زلالی — وصالش وصل جویان را مثالی
شکرگنجی«رح» معینی«رح» میرمیران«رح» — همه در زلف مشکینش اسیران
زمینی بود رشک آسمان شد — که لاهور از دمش قطب زمان شد
چه گویم من ازان روشن ضمیری — شده هر دور دور آن فقیری

حضورش ذوق و شوق محرمانه
سرورش بود خالد جاودانه

---

۱ - کشف المحجوب مراد است .

۲ - حضرت تاج الاولیاء «رح» دایی علی هجویری«رح» و از اکابر اولیاء بود . مزار پر انوارش در غزنی مرجع خاص و عام است .

۳ - راجه رای راجو در آن زمان ناظم الامور لاهور بود که به دست حق پرست سید علی هجویری«رح» مشرف به اسلام شد، نام اسلامی او شیخ هندی «رح» بود.

از: فضل الرحمن عظیمی

انقلاب اسلامی ایران

یک بهار تازه آمد در گلستان شما ‌‌ لاله ها روئیده شد اندر خیابان شما
هان چه فرخ فال و خوش بختید ای اهل عجم ‌‌ انقلاب خوشگوار آمد به ایران شما
مرد حق از غیب آمد ، نعرهٔ هو حق بزد ‌‌ انقلابی کرد پیدا در جوانان شما
آمد آن مردی که زنجیر غلامان را شکست ‌‌ دیده ام از روزن دیوار زندان شما
او چو مهمیز خودی زد مرکب آواره را ‌‌ شد سبک رو در حضور هرگران جان شما
او به آهنگ حجازی نغمهٔ خوش کن سرود ‌‌ از سرودش پخته تر گشتند خامان شما
کوه کن چون ضرب تیشه زد به نیروی کمال ‌‌ گوهر تابنده ای بر آمد از کان شما
داده بود او کافر روسیه را پیغام حق ‌‌ ای خوشا مر پخته است این درجه ایمان شما
در جهان او تخم صلح و آشتی کاریده است ‌‌ لاله الفت بروید از بیابان شما
روز روشن شد هویدا ، محو شد تیره شبی ‌‌ ای خوشا دور طلوع صبح خندان شما
دور استبداد را برکنده ای از بیخ و بن ‌‌ ای خمینی این بر ایران است احسان شما
مومنان را دادی درس اتحاد باهمی ‌‌ قوم را شیرازه بندی کرد فرمان شما
ای خوشا قسمت که آئین وفا آموختم ‌‌ چون گرفتم درس الفت از دبستان شما
سینهٔ من گشت معمور نوای انقلاب ‌‌ در دلم هنگامه پیدا کرد ایران شما

در زبان فارسی این ارمغان آورده ام
چیده ام گلهای رنگین از خیابان شما

از : سرور انبالوی

انقلاب ملک ایران روشنی است

انقلاب ملک ایران روشنی است ‌‌ ملت اسلامیان را زندگی است
آن خمینی ، مرد مومن ، رهنما! ‌‌ داد ما را سوز و ساز مرتضی
مرد حق زنجیر محکومان شکست ‌‌ بیم جان از قلب مظلومان برفت
داد ما را سوز و ساز زندگی ‌‌ زندگی ، تابندگی ، رخشندگی
در گلستان طرح نو ایجاد کرد ‌‌ نو نهالان وطن را شاد کرد
زیر کردی سطوت صیاد را ‌‌ قطع کردی رسم استبداد را
چون چراغ لاله روشن فکر تو ‌‌ گرم گردد خون دل از ذکر تو
فکر تو سرمایهٔ اسلامیان ‌‌ سرفرازی یافت ملت درمیان

فاش می گویم سرور انبالوی
پیدا شد در سینه ام عزم نوی

از : دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»

دیدار

تو هستی دلبر شیرین زبانم / تو بردی با خودت قلب و توانم
شده هجر تو غم های دل من / همّاره اشکبار از دیدگانم
شب و روزم تویی ورد و دعایم / به راه تو همیشه گل نشانم
تویی شمع و منم پروانهٔ تو / بود از عشق تو آتش به جانم
نشان دوری تو نالهٔ من / همین است ناله و آه و فغانم
زنم بوسه به لب های تو از دور / گواه من بود صدق عیانم
شده یارم نوای نی نوازی / خروش نی بود نام و نشانم
به یاد نوش گفتارت دلم شاد / خیال قامتت سرو روانم
به نیش هجر تو سوزد وجودم / غم و هجر تو گشته داستانم

امیدت ای «رها» دیدار یار است
و لیک آن بود شک و گمانم

از: فائزه زهرا میرزا[1]

مهر و الفت

نقش مهر و الفت محبوب من بسیار شد / دیده ام در انتظارش ، جلوهٔ دیدار شد
هر امید و آرزو شیرین بود در اصل خود / چشم بینا، روح شادان ، دل سرای یار شد
من گدای درگهش ، او مظهر لطف و سخا / حاتم دوران خجل از دست گوهر بار شد
طوطی وطاووس و کبک و قمری ودراج و سار / وصف آن جانان جان ذکر دل و کردار شد
روح من از هجر آن سرو روان اندر حصار / چشم من از غیبت آن ماهرو دُربار شد
خوش بیان وخوش سخن ، در دهان و لعل لب / نقل تر ، خندان و خوش ، گویندهٔ اشعار شد
روضهٔ رضوان دل باشد تجلی گاه او / حوری و غلمان همّاره دلبر و دلدار شد
زمزم نوشان بیارو زنده کن این جان من / جان من نوشنده و دل گلشن و گلزار شد
آن که اندر وادی عشق بتان سر می دهد / در سرای عاشقی، هر عاشقی بردار شد
من زتاب جعد مشکین هر زمان در پیچ وتاب / گیسوی پیچان او بر پای من چون مار شد
با امید وصل او ، دل می طپد روز و شبان / در تخیل از نگاهش ، دیده ام دیدار شد
یوسف دل در وجودم ، چاه غم آورده است / گر برون آید ، دلم روشنگر شهوار شد

«فایزه» راه دراز عشق حق پیموده است
حامیش در دین و دنیا حیدر کرار«ع» شد

۱ - استادیار فارسی - دانشکده دولتی دخترانه مارگلا F-7/4 اسلام آباد.

از: مصطفی

پرواز خیال

شب ،

همه شب نالهٔ مرغ سحر خیز باز می آید به گوش

ساده،

لیک از قلب پرجوش و خروش

در کنار جنگلی دور از نظرها ناپدید

دیده شد ؟

نه صوت او را کس شنید

من که آن مرغ خیالم در فضا پرواز داشت

در کنار مرغ شب خیز

ناله و آواز داشت

از چه چیز آغاز داشت ؟

لیک صدایش چون صدای مرغ شب خیز بود تمام

راز می گفت هرچه می گفت

حرفهای ناتمام

با چه لسان؟

بالسان عاشقان

چنکه عشق را خود ز یاد دیگر است

هر چه هست

لیکن به دلها مضمر است

من نمودم کوششی معنی ز آن حرفها کشم

چونکه من خود عاشق آوازهای دلکشم

در خیال بیفشم

صورت لیلی به رنگهای خیالم می کشم

من شنیدم آخر شب ز پشت شاخهای درخت

آن خیالم نکته ای ز آن مرغ گفت

بود سخت :

هر که در راه حقیقت رفت دست

بعد از آن من در نماز عاشقان استاده ام

از دعایم اشکها ریز اندم

بعد آن نبود صدا چون

مرغ شب خیز رخت بست

زان شاخ لرزان درخت .

***

از: مقصود جعفری

غزل

زنجیر هر دو پای مرا باز کرده اند — گُنجشکِ تیره بخت را شهباز کرده اند

گفتند داستان محبت به پیش غیر — نا محرمانِ راز را همراز کرده اند

او بی نیاز بود و منم یک نیازمند — ناز و نیاز را همه آواز کرده اند

ساقی قدح بداد بدستم به صد نیاز — مجلس ببین روانِ مرا ناز کرده اند

خون هزار عاشق دل سُوخته بریخت — پیغامِ یار آشنا در ساز کرده اند

در گوشِ من نگر چه نوایی سروده است — گویا سخن به پیکرِ آواز کرده اند

آن طایران که زینت فردوس دل شدند

از شاخ طوبی جعفری پرواز کرده اند

***

از : دکتر محمد سرفراز ظفر[1]

دورهٔ دانش افزایی [2]

خوشا و مرحبا، ای دوستان دانش افزایی	شما دلدادگان و عاشقان دانش افزایی
چه پاکستانی و اعراب و ترک و ژاپنی، ارمن	گل و لاله و سرو گلستان دانش افزایی
دگراین چینی وسوری‌وازبک،روسی،اوکراین	شکوفه های خندان بوستان دانش افزایی
درین گهوارهٔ علم و زمین پاک ایران هم	محبت، مهر و الفت شد نشان دانش افزایی
زبان با زبانی بیشتر شد در زبانی ها	زبان شد بی زبانی، با زبان دانش افزایی
همه استاد دانشمند، بحر بیکران علم	ستاره های روشن آسمان دانش افزایی
خدایا،دوستان دست اندرکار خوش باشند	ندیدیم مشکلی ما طی دوران دانش افزایی
زهی مهمانی و مهمانسرای و کارمندانش	فضای پاک و جای خوش مکان دانش افزایی
همه چو مرغ بسمل می تپند در آخر دورش	چه زد تیری به صید خود کمان دانش افزایی

فقط از بحر پاک فارسی یک قطره ای ظفر

چشیدم و بزودی شد زمان دانش افزایی

* * * * *

۱ - استاد یار گروه زبان فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

۲ - این ابیات بخشی از شعری است که ایشان به مناسبت شرکت در بیست و هفتمین دورهٔ دانش افزایی زبان فارسی سروده اند که از جانب گروه اجرایی گسترش زبان فارسی در تهران (دانشگاه تربیت مدرس) در تیر ماه ۱۳۸۰ تشکیل شده بود.

گزارش
و
پژوهش

تهیه و تنظیم : دفتر دانش

دیدار جناب آقای دکتر محسن خلیجی از پاکستان

جناب آقای دکتر محسن خلیجی ، معاون محترم آموزشی و پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی از تاریخ ۲۵ - ۲۹ آبانماه ۱۳۷۹ هـ ش از پاکستان دیدن کردند. طی این دیدار جناب آقای دکتر محسن خلیجی از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد ، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، دانشگاه آزاد علامه اقبال، موزه مردم‌شناسی اسلام‌آباد در مجالس معارفه با استادان ، دانشمندان، نویسندگان و سخنوران فارسی، ایرانشناسان و فرهنگیان ممتاز پاکستانی دیدار کردند و همچنین در دانشگاه آزاد علامه اقبال در سمینار بزرگداشت علامه اقبال به مناسبت روز اقبال شرکت فرمودند. اینک مختصری از بازدیدهای علمی و فرهنگی از لحاظ خوانندگان ارجمند می گذرد:

دیدارهایی از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد در تاریخ ۲۸ آبان ماه ۱۳۷۹

بنا بدعوت آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مجلس معارفه و ضیافتی به افتخار آقای دکتر محسن خلیجی معاون محترم آموزشی و پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در محل رایزنی فرهنگی ترتیب داده شد که در آن دانشمندان و ایرانشناسان سرشناس پاکستانی مقیم راولپندی و اسلام آباد از جمله آقایان پرفسور دکتر احمد حسن دانی ، استاد ممتاز باستانشناسی پاکستان و رئیس مرکز مطالعات آسیای میانه ، دکتر محمد صدیق شبلی رئیس بخش اقبالشناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال ،پرفسور انور مسعود استاد بازنشسته فارسی دانشکدهٔ دولتی راولپندی و شاعر اردو و فارسی، سید مرتضی موسوی مدیر کل سابق مراکز ملی پاکستان و مدیر اسبق مجله های فارسی ، فصلنامه پاکستان ، و ماه نامه‌های هلال و پاکستان مصور ، دکتر مهر نور محمد

رئیس بخش فارسی دانشگاه زبانهای نوین ، دکتر غضنفر مهدی مدیر کل روابط عمومی سازمان راه های پاکستان و دبیر کل انجمن ادبی دایره ، دکتر محمد سلیم اختر محقق انستیتوپژوهشهای تاریخی و فرهنگی اسلام آباد، دکتر گوهر نوشاهی استاد دانشگاه و معاون سابق فرهنگستان زبان اردو و سایر ایران دوستان دانشمند حضور داشتند و در ضمن بیانات و اظهاراتی اهمیت و نقش زبان فارسی در صحنه های مختلف زندگی پاکستان را باز گو کردند.

از شخصیتهای ایرانی آقایان جلال کلانتری کاردار وقت سفارت جمهوری اسلامی ایران ، دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، دکتر محمد حسین تسبیحی کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، مجتبی نقوی و رضوی از صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران و دیانی و میرزایی از خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران و گروهی دیگر از کارمندان رایزنی فرهنگی و سفارت جمهوری اسلامی ایران دراین مجلس معارفه حضور داشتند.

در تاریخ ۲۶ آبان ماه نیز برای ملاقات با جناب آقای دکتر محسن خلیجی معاون محترم آموزشی و پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی شخصیتهای علمی و ادبی در محل رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی گردهم آمدند. در ضمن عرض خیر مقدم به جناب آقای دکتر خلیجی ، آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن محترم فرهنگی ، زبان فارسی را بهترین وسیلهٔ ارتباط فرهنگی و ادبی و تاریخی ایران و پاکستان قلمداد کردند و خاطر نشان ساختند که جناب آقای دکتر خلیجی شخصیتی است که در تایید و پشتیبانی مسائل فرهنگی و آموزشی و پژوهشی همواره همکاری و همگامی داشته‌اند.
از دانشمندان پاکستانی آقایان دکتر سید محمد اکرم (اکرام) رئیس گروه اقبالشناسی دانشگاه پنجاب ، دکتر سهیل عمر رئیس آکادمی اقبال ، دکتر سلیم مظهر استادیار گروه فارسی دانشگاه پنجاب ، غیور حسین دانشیار بخش فارسی دانشگاه پیشاور ، دکتر سید عارف نوشاهی فهرست نگار ممتاز و و دانشیار فارسی دانشکده گوردن راولپندی ، دکتر وحید عشرت معاون آکادمی اقبال لاهور و سایر ایران شناسان و ایران دوستان و تعدادی از دانشجویان ممتاز دانشگاه ها حضور داشتند. چندتن از استادان در ضمن سخنانی از حمایت و پشتیبانی مراکز تدریس و پژوهش زبان و ادبیات فارسی و

ایرانشناسی در پاکستان تقدیر و سپاسگزاری نموده، نیاز به تشویق و سرپرستی وسیعتر از استادان و مروجان فارسی د رموسسه های عالی آموزشی و دانشجویان و محققان فارسی در مقطع کارشناسی ارشد و دوره‌های پژوهشی را بازگو نمودند.

دیدار جناب آقای دکتر خلیجی از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

در ضمن دیدار از پاکستان جناب آقای دکتر محسن خلیجی معاون محترم آموزشی و پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد نیز دیدن کردند. آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان توضیحات جامعی دربارهٔ بخش‌های مختلف مرکز ارائه دادند، ازجمله نسخه های خطی موجود درکتابخانه گنج بخش که باشمارش مجموعه ها تعداد آنها به ۲۲۵۰۰ نسخه خطی و کتابهای چاپی و چاپ سنگی به ۳۸۰۰۰ جلد بالغ می شود. همچنین تاکنون بالغ بر ۱۰۱۰ حلقه میکروفیلم و ۱۵۰ عدد لوح فشرده (CD) از نسخه های خطی تهیه شده که یک نسخه از هرکدام برای معاونت پژوهشی و آموزشی (گروه اجرایی گسترش زبان فارسی) ارسال شده است. در زمینهٔ خدمات علمی و پژوهشی مرکز تحقیقات بالغ بر ۱۶۰ جلد کتاب در رشته‌های ادبیات، تاریخ، تذکره، علوم قرآنی، فقه، فلسفه، عرفان وحکمت، اقبالشناسی و فهارس نسخه های خطی و سایر رشته ها چاپ و منتشر ساخته که از طرف محافل علمی و دانشگاهی پاکستان، ایران و سایر کشورها مورد استقبال قرارگرفته است. همچنین ۵۵ شماره از فصلنامه علمی و ادبی «دانش» تاکنون منتشر گردیده است. مرکز تحقیقات با دانشگاه های سرتاسر پاکستان بویژه با گروه های آموزشی فارسی آن همکاریهای نزدیکی دارد. غالب مراجعان کتابخانهٔ مرکز شامل استادان و دانشجویان دانشگاه‌های اسلام آباد و راولپندی بویژه دانشگاه ملی زبانهای نوین، دانشگاه بین المللی اسلامی، دانشگاه قائد اعظم، دانشگاه آزاد علامه اقبال و سایر دانشگاه‌های سراسر پاکستان و گاه از سایر کشورهای شرقی و غربی می باشند.

دیدار از دانشگاه آزاد علامه اقبال

جناب آقای دکتر محسن خلیجی در حین دیدار سه روزه از اسلام آباد از چند مراکز علمی عالی دیگر از جمله دانشگاه آزاد علامه اقبال دیدن کردند. در ملاقات با آقای دکتر انوار حسین صدیقی رئیس (وقت) دانشگاه آزاد علامه اقبال ، آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ، آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،آقای دکتر جاوید اقبال سناتور سابق و قاضی بازنشسته دیوان عالی کشور (فرزند علامه اقبال)، آقای دکتر سید محمد اکرم رئیس بخش اقبالشناسی دانشگاه پنجاب و سخنور فارسی ، آقای دکتر محمد صدیق خان شبلی رئیس بخش اقبالشناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال حضور داشتند . دانشمندان نامبرده تاکید کردند که تأسیس بخش فارسی در دانشگاه آزاد علامه اقبال در پیشبرد اهداف و تحکیم مناسبات و همکاریهای فرهنگی و علمی میان ایران و پاکستان گام موثری محسوب خواهد شد. مقامات دانشگاه آزاد علامه اقبال نیز برای تاسیس بخش فارسی آمادگی خود را اعلام داشتند.

بازدید از موزهٔ مردم شناسی اسلام آباد

جناب آقای دکتر محسن خلیجی به هنگام دیدار از موزه مردم شناسی مطالعات ارزنده ای انجام دادند. خانم دکتر شمیم محمود زیدی مدیر محترم موزه در ضمن دیدار از بخشهای مختلف موزه دربارهٔ آنها توضیحات لازم را دادند. علاوه بر بخشهای مربوط به استانهای مختلف مملکت آقای دکتر خلیجی از کتابخانهٔ اختصاصی موزه که غیر از کتابهای مربوط به زبان ملی و زبانهای منطقه ای پاکستان از چندین زبان اسلامی از جمله فارسی و عربی نیز کتابهای ارزنده ای دارد باز دید به عمل آوردند. همچنین مشار الیه از بخشهای ادبیات عامه، آثار فرهنگی و موسیقی عامه دیدن کردند. در کلیهٔ بخشها از طرف آقای دکتر خلیجی پُرسشهایی مطرح شد که مبیّن عمق اشتیاق ایشان به مسائل اجتماعی و فرهنگی بود .

* * * * *

فائزه زهرا میرزا[1]

گزارش سمینارهای علمی و جلسات ادبی
انجمن فارسی - اسلام آباد

انجمن فارسی برای آشنایی بیش از پیش استادان، دانشجویان و دوستداران زبان و ادبیات فارسی در سومین هفتهٔ هر ماه روزهای یکشنبه در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بعد از ظهر، سمینارهای علمی و جلسات ادبی برگزار می کند. در طی ماه‌های اخیر از طرف انجمن فارسی چندین مجلس علمی و ادبی تشکیل یافت و استادان، دانشمندان و شاعران پاکستانی ، ایرانی، افغانی و تاجیکستانی را دور هم گرد آورد. چگونگی تشکیل مجالس علمی به شرح زیر بطور مختصر بیان می شود :

روز یکشنبه ۲۵دی ماه ۱۳۷۹ هش برابر با ۱۷ ژانویه ۲۰۰۱م ساعت ۳ بعد از ظهر به مناسبت فرارسیدن بیست و دومین سالگرد انقلاب اسلامی در اجلاسیهٔ انجمن فارسی پیرامون بازتاب انقلاب اسلامی در ادبیات معاصر فارسی و اردو مورد بررسی و بحث قرار گرفت. در این سمینار که به ریاست اقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و با حضور گروهی از علاقه مندان و صاحبنظران تشکیل شده بود ، آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن و پروفسور مقصود جعفری دبیر کل پیرامون موضوع جلسه مقاله ها ومطالبی ارزنده عرضه داشتند. آنگاه رئیس محترم جلسه ضمن ابراز خوشوقتی از گردهم‌آیی ادب دوستان و دوستداران فارسی در اسلام آباد و راولپندی به دعوت انجمن فارسی با ارائه

---

۱ - استاد یار فارسی دانشکده دولتی دخترانه مارگلا - اسلام آباد.

نمونه هایی از شعر معاصر نفوذ انقلاب را در اذهان متفکر و خلاق سخنوران معاصر باز گو فرمودند . ایشان خاطر نشان ساختند که چون اسلام با فطرت انسانها سروکار دارد بالطبع از این زاویه ادبیات انقلاب حتی در ادبیات معاصر اردو و سایر السنهٔ شرقی و غربی تأثیر گذاشته است و مبین عمق نفوذ فلسفهٔ انقلاب در جامعهٔ بشری است. در قسمت دوم برنامه شاعران حاضر در جلسه از جمله آقایان دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)، انجم خلیق ، پروفسور مقصود جعفری و سایرین منظومه هایی در باب نقش رهبری انقلاب اسلامی و ثمرات انقلاب عرضه داشتند. در پایان برنامه از طرف مرکز تحقیقات فارسی از شرکت کنندگان محترم پذیرایی گرمی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۷۹ هـ ش برابر با ۱۸ فوریه ۲۰۰۱م ساعت ۳ تا ۷ بعد از ظهر به مناسبت سالگرد میرزا اسد الله خان غالب مجلس بزرگداشت و یاد بود غالب باحضور عده کثیری از ادب دوستان تشکیل شد. در این مجلس که به دعوت آقای پروفسور مقصود جعفری دبیر کل انجمن فارسی اسلام آباد ، ترتیب یافت، آقای دکتر راوش ، رئیس دانشگاه ابن سینا به عنوان مهمان ویژه دعوت شده بود و مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ریاست جلسه را به عهده داشت ، آقایان سید مرتضی موسوی (سرپرست انجمن فارسی - اسلام‌آباد)، دکتر سرفراز ظفر استادیار دانشگاه زبانهای نوین ، مختار علی خان پرتوروهیله و جمعی از دانشمندان به مناسبت موضوع سخنرانی کردند. چندتن از شاعران مقیم راولپندی و اسلام آباد نیز سروده های خود را به فارسی و اردو قرائت کردند. در پایان جلسه از حضار گرامی پذیرایی گرمی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۲۸ اسفند ماه ۱۳۷۹ هـ ش برابر با ۱۸ مارس ۲۰۰۱م ساعت ۳ تا ۶ بعد از ظهر در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان استادان و دانشمندان به دعوت انجمن فارسی - اسلام آباد دربارهٔ تدریس زبان و ادبیات اردو و پاکستان شناسی در دانشگاه‌های ایران به بحث و تبادل نظر پرداختند. به دعوت انجمن فارسی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی

ایران و پاکستان ریاست جلسه را بعهده داشتند. ازسخنرانان این جلسه آقایان دکتر گوهر نوشاهی ، پروفسور مقصود جعفری ، پروفسور جان عالم و سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن فارسی بودند. آقای دکتر بیگدلی در خطابهٔ خود نیاز مبرم به ترویج و تدریس زبان فارسی در پاکستان و زبان اردو در ایران را جهت تحکیم مبانی فرهنگی میان دو ملت همسایه و همجوار مورد تاکید قرار دادند. در قسمت دوم برنامه سخنسرایان برجسته حاضر در اجلاسیه از جمله آقایان دکتر محمد حسین تسبیحی ، فضل الرحمن عظیمی ، انجم خلیق ، پروفسور احسان اکبر، پروفسور مقصود جعفری، منظومه های خود را عرضه داشتند . مجری برنامه نیز خانم نگهت زیدی بود. در پایان جلسه از حضار محترم پذیرایی گرمی به عمل آمد.

روزشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۸۰ هـش برابر با ۱۴ آوریل ۲۰۰۱م ساعت ۴ بعد از ظهر صاحبنظران و علاقه مندان به زبان و ادب فارسی، مجموعه اشعار جدید پروفسور مقصود جعفری به نام «جام وفا» را مورد بررسی و ارزیابی قرار دادند. در این مجلس ، وزیر فدرال دولت جمهوری اسلامی پاکستان، آقای محمود علی به عنوان ریاست جلسه دعوت شده بودند، دیگر اعضای هیأت رئیسه جلسه عبارت بودند از : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی ، خانم دکتر عالیه امام، آقای دکتر راوش رئیس دانشگاه ابن سینا،مستشار سفارت جمهوری اسلامی ایران آقای نادر شریفی و آقای سید مرتضی موسوی . ابتدا پس از شروع جلسه باقرائت آیاتی از کلام الله مجید خانمها : مسرت نیلم، فائزه میرزا و دکتر عالیه امام و آقایان دکتر راوش ، نادر شریفی ، سید مرتضی موسوی و دکتر سعید بزرگ بیگدلی مجموعهٔ اشعار جام وفا سرودهٔ آقای پروفسور مقصود جعفری را مورد نقد و بررسی قرار دادند و هر یک دربارهٔ کار و کوشش مشار الیه مطالبی ایراد کردند و جناب آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) نیز شعر خود را دربارهٔ کتاب جام وفا قرائت کردند. آنگاه جناب آقای محمود علی در خصوص زبان و ادب فارسی و نقش آن در روابط و پیوستگیهایی تاریخی و فرهنگی دو کشور مطالبی را بیان کردند. در پایان جلسه از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان پذیرایی گرمی از حاضران به عمل آمد.

روز یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ برابر با ۲۰مه ۲۰۰۱م ساعت ۴ بعد از ظهر در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجلسی دربارهٔ کتاب شیر خدا(The Lion of Allah) تألیف پروفسور افسر علی شاه برگزار شد. رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران به عنوان مهمان ویژه دعوت شده بودند و ریاست این جلسه را آقای پروفسور دکتر انیس احمد ، متخصص علوم قرآنی و تصوف اسلامی و مدیر کل آکادمی دعوة، دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام‌آباد بر عهده داشتند . فائزه زهرا میرزا، سرهنگ غلام سرور (نویسنده معروف پاکستانی) ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، آقای پروفسور مقصود جعفری ، آقای سید مرتضی موسوی ، آقای سید افسر علی شاه (صاحب کتاب شیر خدا The Lion of Allah) نیز دربارهٔ این اثر ارزشمند مطالبی عرضه داشتند. در این جلسه دانشمندان ، شاعران و سخنوران هر یک به مناسبت موضوع کتاب به نظم و نثر سخنانی ایراد کردند، و آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری نیز در بارهٔ تاریخچهٔ علی شناسی در شبه قاره هند و پاکستان به ایراد سخن پرداختند. در پایان مجلس از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۲۷ خرداد ماه ۱۳۸۰ هـ ش برابر با ۱۸ ژوئن ۲۰۰۱م ساعت ۴ بعد از ظهر اجلاسیه انجمن فارسی با حضور گروهی از صاحبنظران و علاقه‌مندان زبان و ادبیات فارسی در سالن اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تشکیل شد. بنابر دعوت انجمن، ریاست جلسه را مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به عهده داشتند. این جلسه به صورت یک سمینار ادبی و علمی پیرامون «انعکاس انقلاب اسلامی در ادبیات معاصر» برگزار شد. مبتکر و دعوت کنندهٔ این سمینار انجمن فارسی اسلام آباد بود که مسئولیت آن را آقای سید مرتضی موسوی به عهده دارد. در آغاز جلسه آقای سید صالح آیاتی چند از کلام الله مجید تلاوت کرد و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی اشعار منتخبی از مثنوی مولانا را همراه با آهنگ نی به طرزی دلنشین به سمع حضار رساندند. در این سمینار آقایان و خانمهای نامبرده در ذیل مقاله های علمی خود را ارائه کردند:

۱ - آقای دکتر مهر نور محمد خان رئیس محترم بخش فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین ۲ - خانم دکتر عالیه امام ۳ - آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۴ - آقای سید افسر علیشاه ، ۵ - خانم فائزه زهرا میرزا استاد یار فارسی در دانشکدۀ دولتی دخترانه مارگلا. مجری این سمینار خانم مسرت نیلم استاد یار زبان اردو در دانشکده دولتی دخترانه F-7/2 اسلام آباد بود که در قسمت قرائت اشعار، منظومۀ نغزی به اردو عرضه داشت. سپس دیگر شاعران حاضر در سمینار به ترتیب زیر شعرهای فارسی یا اردوی خود را قرائت کردند که مورد تحسین و تشویق حاضران قرار گرفت: دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) ، فائزه زهرا میرزا ، دکتر محمد سرفراز ظفر،پروفسور محمد جان عالم،آقای سید نصرت زیدی، آقای فضل الله عظیمی ، آقای شفیق ساحل ، آقای رشید نثار، آقای انجم خلیق، خانم کوثر ثمرین و آقای سرور انبالوی .

در پایان این جلسه کتاب تازه نشر یافته مرآت الاولیاء از آثار شیخ محمد شعیب که با تصحیح و مقدمه آقای دکتر غلام ناصر مروت از جانب مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر گردیده است به سخنرانان و شاعران اهداء شد. در این سمینار نمایندگان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران نیز حضور داشتند و از صحنه های مختلف آن فیلم برداری نمودند. در ساعت ۸ بعد از ظهر این سمینار ادبی و علمی پایان یافت و از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۲۴ تیر ماه ۱۳۸۰ هـ‌ش برابر با ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۱ ساعت ۴½ بعد از ظهر به دعوت انجمن فارسی علاقه مندان و صاحبنظران در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان حضور یافتند و دربارۀ ارزشهای اخلاقی و انسانی در ادبیات فارسی بویژه در آثار سعدی، مقاله های تحقیقی و مطالبی ارزنده را عرضه داشتند. ریاست این سمینار ادبی و علمی را آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی به عهده داشتند و آقای دکتر داود راوش رئیس دانشگاه ابن سینا به عنوان میهمان ویژه دعوت شده بود. در آغاز جلسه آقای محمود لطیفی دانشجوی دانشگاه بین المللی اسلامی، آیاتی چند از کلام الله مجید تلاوت

کرد و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ابیاتی منتخب از مثنوی معنوی مولوی را همراه بانوای نی و بالحن مخصوصی عرضه داشتند. در این سمینار ادبی آقایان و خانمهای نامبرده در ذیل مقاله هایی پژوهشی که نتیجهٔ تتبعات ایشان در باب موضوع جلسهٔ انجمن بوده است، عرضه داشتند. ۱ - آقای شبیر افضل دانشیار دانشکده دولتی ستلائت تاون راولپندی ، ۲ - پروفسور افسر علی شاه استاد علوم اسلامی دانشگاه کشاورزی راولپندی ، ۳ - خانم آی سلطان استادیار ادبیات فارسی دانشگاه ابن سینا ، ۴ - خانم زهرا مجیدی و ۵ - آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن فارسی.

آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی در ضمن خطابهٔ ریاست از سخنرانان جلسه برای تتبعات ایشان در زبان و ادبیات فارسی بویژه در باب موضوع اجلاسیه قدردانی و سپاسگزاری نموده ، خاطرنشان ساختند که اغلب سخنسرایان فارسی در مورد تربیت اخلاقی و ترویج اخلاق حسنه مضامین بکر و موثری را در آثار خود آورده اند که اهمیت اخلاق و ضرورت وجود آن را در جامعه بشری آشکار می سازد.

در قسمت دوم برنامه سخنوران حاضر در جلسه از جمله آقایان دکتر محمد حسین تسبیحی ، پروفسور مقصود جعفری ، دکتر سرفراز ظفر و سایرین، آثار منظوم خود را در تجلیل از نقش زبان فارسی در تهذیب تفکر اسلامی و علو مقام شیخ اجل، سعدی شیرازی عرضه داشتند. این سمینار ادبی که باحضور عده کثیری از استادان و محققان و علاقه مندان از جمله آقایان دکتر علی رضا نقوی ، دکتر سلیم اختر ، دکتر شیر زمان و خانم دکتر عالیه امام برگزار گردید، در ساعت ۷ بعد از ظهر پایان یافت و در پایان از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از حضار محترم پذیرایی گرمی به عمل آمد.

روزیکشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۸۰ هـ ش برابر با ۱۹ اوت ۲۰۰۱م ساعت ۴½ بعد از ظهر علاقه مندان و دوستداران زبان فارسی در سالن مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد به دعوت انجمن فارسی حضور یافته بودند. این جلسات علمی و ادبی، همه ماهه با شرکت استادان دانشگاه‌ها و

دانشکده ها ، نویسندگان و سخنوران مقیم راولپندی و اسلام‌آباد مرتبا تشکیل می شود.
در ابتدا آقای محمدانجم گلزار آیاتی چند از قرآن کریم را قرائت کردند و سپس برنامه مثنوی خوانی به همراه نی کسایی بود که آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آن را اجرا کردند
در این جلسه که ریاست آن را مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به عهده داشتند، دانشوران و سخنوران و اهل علم و ادب فارسی نظریات خود را راجع به موضوع جلسه «بازتاب استقلال پاکستان در ادبیات فارسی» عرضه داشتند.

از سخنرانان این جلسه آقایان سید مرتضی موسوی ، رئیس انجمن فارسی ، دکتر سعید بزرگ بیگدلی، رئیس جلسه و خانم فائزه زهرا میرزا استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشکده دولتی دخترانه مارگله اسلام آباد مطالبی مشروح دربارهٔ موضوع جلسه عنوان کردند که مورد توجه حاضران مجلس قرار گرفت.

بعد از بخش سخنرانی در قسمت دوم برنامه به قرائت اشعار اختصاص داشت که طی آن شعرای برجسته فارسی و اردو با اشعار خود محفل شعر را رونق بخشیدند. در این بخش آقایان پرتوروهیله ، پروفسور مقصود جعفری دکتر سرفراز ظفر، دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)، فضل الرحمن عظیمی ، و خانمها ثمرین کوثر، مولوده عابد زاده ، هما امیری ، و فائزه زهرا میرزا اشعار خود را ارائه کردند.

در پایان برنامه از حاضران پذیرایی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۸۰ هـ ش برابر با ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۱م ساعت ۴ بعد از ظهر صاحبنظران و علاقه مندان‌به زبان و ادب فارسی به دعوت انجمن فارسی در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد حضور به هم رسانیدند. موضوع سخنرانی این مجلس «سهم نویسندگان و سخنوران شبه قاره در ادبیات فارسی» بود.

ریاست این جلسه را رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران جناب آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری بر عهده داشتند. برنامه با قرائت آیاتی چند از قرآن کریم توسط سرکار خانم دکتر ساجده محمد حسین بت آغاز شد. بعد از قرائت قرآن، آقای ملک محمد صفدر به نعت خوانی پرداخت. سپس جناب آقای دکتر محمد حسین تسبیحی «رها» کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ابیاتی چند از مثنوی معنوی را باعنوان «محبت» همراه بانوای نی به سمع حضار رساندند. بعد از آن خانم فائزه زهرا میرزا مقالهٔ خود را تحت عنوان نثر فارسی در شبه‌قاره طی دورهٔ تیموریان متأخر قرائت و سپس آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن فارسی پیرامون موضوع فوق سخنرانی پرارزش و جامعی ایراد کردند. آنگاه از رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران برای سخنرانی دعوت شده. خطابهٔ ریاست ایشان مورد توجه حاضران مجلس قرار گرفت.

بعد از سخنرانی ها ، محفل شعر آغاز شد. از شعرای محفل ، آقایان پروفسور جان عالم ، آقای عابد زاده ، دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) و خانم فائزه زهرا میرزا اشعار خود را ارائه کردند. در پایان برنامه از حاضران پذیرایی به عمل آمد و این محفل با شکوه در ساعت ۷ بعد از ظهر پایان یافت.

*****

دل

دل به دست آور که حج اکبر است ❊ از هزاران کعبه یک دل بهتر است

کعبه بنیاد خلیل آذر است ❊ دل نظرگاه جلیل اکبر است

هر که دل دریافت او صاحب دل است ❊ هر چه جویی در دل ، او حاصل است

(درحاشیهٔ نسخهٔ خطی شماره ۲۱۵۵،ص ۹، منسوب به مولانا رومی)

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۵)

۶۳ - دو اثر در علوم قرآنی

۱ - المستخلص، ۲ - ناشناخته) عکسی از مجموعهٔ خطی شماره ۷۲۰ کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، نام مؤلف اثر اول «یک فرهنگ نامهٔ کهن عربی به فارسی در علوم قرآنی»، حافظ الدین محمد بخاری از علمای اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می باشد. وی لغات قرآن را به ترتیب سوره ها (از «الحمد» و «البقره» تا «الناس») آورده و ضمن توضیح معانی آنها، بسیاری از نکات ادبی و صرفی و نحوی مربوط را شرح داده است. متن این نسخهٔ عکسی (خطی) ۲۰۳ صفحه است. از خط و کتابت نسخه معلوم می شود که در حدود قرن ۸ هـ ق کتابت شده است. نام تألیف و مؤلف اثر دوم معلوم نشد. این اثر از صفحهٔ ۲۰۴ تا ۳۷۳ متن نسخه خطی را در بردارد و متن آن عربی است. مؤلف آن درباره عبارات قرآن از آغاز قرآن تا پایان از نظر دستوری بحث کرده و موقعیت هر کلمه را در آیه و جمله مشخص نموده است. این دو اثر در یک مجلد از طرف انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان در سال ۱۳۶۱ هـ ش (۱۴۰۲ هـ ق / ۱۹۸۷م) در چاپخانه ایس. تی. پرنترز در راولپندی به طبع رسیده است. تاریخ انتشار ۱۳۶۱ هـ ش شمارگان (=تعداد) ندارد. عنوان‌های کتاب، خوشنویسی آقای مولوی عبدالعزیز است. کاغذ ساده و جلد مقوایی، جمعاً در ۲۸۲ صفحه در اختیار قرآن شناسان و محققان علوم قرآنی است. بهای آن ۷۰ روپیه و در حال حاضر کمیاب است.

۶۴ - این شماره جایش خالی مانده و هنوز منتشر نشده است.

۶۵ - اخلاق آرا (اخلاق محسنی)

تألیف یا نگاشتهٔ شیخ محسن فانی کشمیری ، از شاعران وعارفان قرن ۱۱ هـ ق (در عصر شاهزاده محمد دارا شکوه) به تصحیح و پیشگفتار مرحومه خدیجه جاویدی همسر استاد احمد منزوی . این اثر مفید و سود مند یک نسخهٔ خطی منحصر به فرد است که به شمارهٔ ۶۹۹۰ در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ و مصون است. موضوع کتاب اخلاق اسلامی است وکتابت آن تقریباً مربوط به قرن ۱۱ هـ ق و ۴۲۸ صفحه و هر صفحه ۱۵ سطر دارد.

تقسیمات کتاب (بر حسب دیباچه فن) جمعاً « ۳ فن » و هر فن چند باب و چند فصل و یک خاتمه دارد. مؤلف، کتاب خود را در ۱۰۷۵ هـ ق آغاز کرده و در ۱۰۷۹ هـ ق به انجام رسانیده است و در پایان کتاب دو ماده تاریخ برای به انجام رسیدن کتاب آورده است :

قلم رقم زده تاریخ سال اتمامش که :« یاد می‌دهد اخلاق محسنی زکمال »ماده تاریخ دیگر : « تم کتاب الاداب بالهام الواحد الوهاب». این کتاب با سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۱ - ۸) آغاز شده و پیشگفتار تحقیقی مصحح در احوال و آثار مؤلف (ص ۹ - ۱۷) فهرست مطالب کتاب (ص ۱۸ - ۲۰). متن کتاب از صفحهٔ ۱-۲۳۲ فهرست‌ها(آیه‌ها،حدیث ها، نام کتاب ها ، نام کسان ، نام جای ها) از صفحهٔ ۲۳۳ تا ۲۵۱ آمده است. این کتاب در چاپخانه جدید اردو تایپ پریس (لاهور) درسال ۱۳۶۱ هـ ش (۱۴۰۲ هـ ق / ۱۹۸۲م) چاپ شده و از طرف انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد به شمارگان ۱۰۰۰ نسخه نشر یافته است. چاپ و کاغذ مناسب ، جلد مقوایی و پارچه ای ، بها(در هنگام چاپ) ۶۰ روپیه .

۶۶ - جامی (احوال وآثار جامی)

متن فارسی تألیف مرحوم علی اصغر حکمت (۱۳۱۰ - ۱۴۰۰ هـ ق) ترجمه اردو : سید عارف نوشاهی، این کتاب با ترجمه و تحشیه و تکملهٔ مترجم به طبع رسیده و به مناسبت پانصد و هشتاد و ششمین سال تولد عبد الرحمن بن احمد جامی (۸۱۷ - ۱۴۰۳ هـ ق) نشر یافته است. تقسیمات کتاب بدین شرح است : صفحهٔ عنوان ، مختصات کتاب ، تصویر جامی و شرح آن، فهرست مطالب (۱۴ - ۲۲)، فهرست عکس ها ، تقریظ

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی شاعر افغانی (مورخه ۱۳۹۱ هـ ق) (ص ۲۳ - ۳۰)، متن کتاب (ص ۳۱ - ۴۵۲) ، فهرست مآخذ و منابع (ص ۴۵۳ - ۴۷۲)، فهرست اعلام (اشاریه) از ص ۴۷۳ - ۵۱۰ و عنوان انگلیسی در آخر.
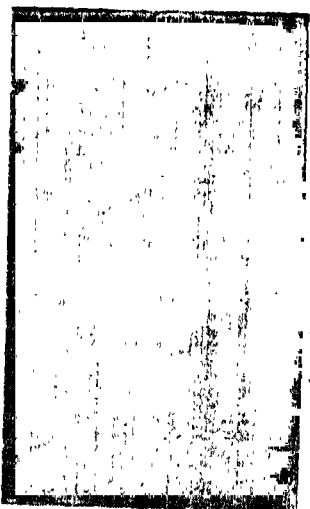
در انتشار این کتاب مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با رضا پبلی کیشنز لاهور همکاری داشته وکاتب آن مولانا عبدالعزیز خوشنویس ، است و تزیین و آرایش (صفحه آرایی) آن را آقای عبدالحفیظ برعهده داشته است. کتاب در ۵۱۲ صفحه و در چاپخانهٔ علمی لاهور (مطبعة المکتبة العلمیة) چاپ گردیده است. تاریخ نشر ۱۹۸۳م، بهای آن (در روز انتشار) ۴۵ روپیه بوده است. در حال حاضر این کتاب نایاب است.

۶۷ -کلمات الصادقین
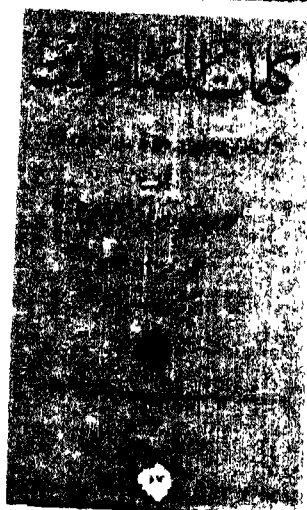
(تذکرهٔ صوفیان مدفون در دهلی تاسال۱۰۲۳هـ ق)، تألیف محمد صادق دهلوی کشمیری همدانی ، به تصحیح و تعلیق و مقدمهٔ انگلیسی دکتر محمد سلیم اختر ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، باهمکاری انتشارات القریش (لاهور مقدمهٔ مصحح به زبان انگلیسی ، تقریظ پرفسور. ای.ایل باشام ، استاد دانشگاه ملی استرالیا به زبان انگلیسی (ص ۷) ، پیشگفتار مصحح محترم (ص ۹ - ۱۶)، اختصارات منابع ، احوال و آثار مؤلف و ترجمه متن کلمات الصادقین به زبان انگلیسی همراه با تحقیق و ترجمه و شواهد اشعار و جملات عرفانی وترکیبات و اصطلاحات عارفانه (ص ۱ - ۲۰۴)،تصاویر و نقشهٔ سند وهند، متن فارسی: فهرست مطالب (ص الف - ز)، متن کتاب (ص ۱ - ۲۱۶)، اختلافات نسخه ها (ص۲۱۷-۲۶۱)، فهارس اعلام (ص ۲۶۲ - ۲۸۶). جمعاً ۵۳۲ صفحه، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، چاپ ۱۹۸۸م، بها(هنگام چاپ) ۲۰۰ روپیه خطاطی روی آقای مولانا سید نفیس رقم این کتاب با جلد آراسته و مقوایی و با گرد پوش زیبا ، کاغذ اعلا، چاپ ممتاز، در اختیار عاشقان عرفان و تصوف اسلامی قرار دارد.

۶۸ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)

تألیف : احمد منزوی مشتمل بر : سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۱ - ۹)، پیشگفتار مؤلف (ص ۱۱ - ۲۰) منابع و اختصارات (ص ۲۱ - ۳۲). متن این مجلد به ترتیب زیر است : بخش اول : تفسیر (ص ۱) ، بخش دوم : تجوید (ص۹۵) ، بخش سوم : دربارهٔ قرآن (ص ۱۴۱)فهرست مؤلفان علوم قرآنی (ص ۱۶۵)، بخش چهارم : ریاضی (ص ۱۷۵)، بخش پنجم : ستاره شناسی (ص ۲۲۳)، بخش ششم علوم غریبه (ص ۳۱۹) ، فهرست مؤلفان علوم ریاضی و غریبه (ص ۳۷۵)، بخش هفتم : طبیعیات (ص ۳۸۷)، بخش هفتم: پزشکی (ص ۴۷۳)، بخش نهم :کیمیا (ص ۷۶۹) ، بخش دهم : چنددانشی (ص ۸۰۱)، فهرست مؤلفان علوم تجربی و چند دانشی (ص ۸۴۵)، فهرست نام کتاب های جلد یکم (ص ۸۶۶) فهرست نام‌کسان جلد یکم (ص ۹۰۹) خوشنویسی عنوان : مولانا عبدالعزیز خوشنویس (راولپندی) ، چاپ جدید اردو تایپ پریس (لاهور)، تاریخ انتشار: ۱۳۶۲ ه ش (۱۴۰۳ ه ق / ۱۹۸۳م) ، شمارگان (تعداد) ۵۰۰ نسخه ، بها (در زمان انتشار) ۱۲۰ روپیه . جمعاً ۹۸۲ صفحه با کاغذ مناسب ، چاپ خوب ، جلد مقوایی و پارچه‌ای در اختیار خواستاران نسخه های خطی فارسی پاکستان و شبه قاره است. در حال حاضر این مجلد نایاب است.
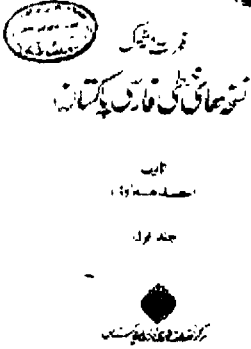
۶۹ - رسالهٔ انسیه (فارسی و اردو)

تألیف حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سرّه العزیز ، تصحیح و ترجمه و مقدمه از : محمد نذیر رانجها کتابت : مولوی عبدالعزیز خوشنویس ، تزیین و ترتیب (صفحه آرا) عبدالحفیظ ، چاپخانه : زاهد بشیر پرنتر (لاهور)، تاریخ چاپ ۱۴۰۴ه ق (۱۳۶۲ ه ش/۱۹۸۳م). این کتاب باهمکاری مکتبهٔ دایره ادبیات ، دیره اسماعیل خان و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر شده است. مطالب این کتاب بدین شرح است : سخن مدیر (ص ۵) متن فارسی ،فصل دربیان فضیلت دوام وضو (ص ۱۶)، فصل در

فضیلت ذکر خفیه به کیفیت مخصوصه (ص ۲۱)، فصل : ذکر ، دور شدن غفلت است (ص ۲۶)، فصل در نمازهای نافله (ص ۳۱)، خاتمه (ص ۳۷)، متن ترجمهٔ اردو : حرف آغاز (ص ۴۵) ، شرح احوال و آثار حضرت مولانا یعقوب چرخی (ص ۴۷) فصل ، همیشه باوضو رهنی کی فضیلت (ص ۶۶) فصل ، مخصوص کیفیت مین ذکر خفی کی فضیلت (ص ۷۲)، فصل ، نفل نمازون کا بیان (ص ۸۴)، فصل ، خواجه نقشبند اور خواجه علاء الدین کے فوائد (ص ۹۲)،تعلیقات (ص ۱۰۰) ، مآخذ و منابع (ص ۱۰۹)، جمعاً ۱۱۲ ص ، شمارگان ندارد، کاغذ مناسب و تجلید خوب (مقوایی و شمیز) بها (در هنگام چاپ) ۲۱ روپیه . این کتاب بر اساس عقاید عرفانی و دینی سلسله نقشبندیه است.

۷۰ - بررسی لغات اروپایی

تألیف دکتر مهر نور محمد خان ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپ (راولپندی) تاریخ چاپ: ۱۳۶۲هـ ش (۱۴۰۴هـ ق / ۱۹۸۳م). متن کتاب مشتمل است بر : عنوان کتاب ، شناسنامهٔ کتاب ، فهرست مندرجات ، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی (ص یک - چهار)، مقدمه ،(ص چهار - پانزده)، اختصارات و غلطنامه (ص شانزده - بیست) ، متن کتاب (ص ۱ - ۲۱۴)، فهرست مآخذ (ص ۲۱۵ - ۲۱۶) و عنوان انگلیسی و جمعاً در ۲۴۰ ص. این کتاب مجموعه ای است از آن تعداد لغات اروپایی که در طول یکی دو قرن اخیر در زبان فارسی وارد شده و گرد آوری آنها به همت آقای دکتر مهر نور محمد خان ، شایستهٔ تحسین است و لیکن طبعاً کم و کاستی هایی هم در آن وجود دارد که در چاپ های بعد لازم است تصحیح و تکمیل گردد. شمارگان کتاب ۱۰۰۰ نسخه ، باچاپ و تجلید و کاغذ مناسب بها (در هنگام چاپ) ۴۵ روپیه. این کتاب در حال حاضر نایاب است.

۷۱ - فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان

تألیف سید عارف نوشاهی ، چاپ مطبعة المکتبه العلمیه (لاهور)، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،اسلام آباد،تاریخ نشر۱۳۶۲هـ ش (۱۴۰۴هـ ق / ۱۹۸۳م. تقسیمات این فهرست بدین شرح است : سخن مدیر(ص۳)، مقدمهٔ مؤلف (ص۵)، تفسیر قرآن (ص ۱)، تجوید و قرائت قرآن (ص ۱۳)، علوم قرآنی (ص ۲۳)،

ریاضی (ص ۲۵)، ستاره شناسی و اختر بینی (ص ۳۷) طبیعیات (ص ۵۵)، کیمیا (ص ۶۶) ، پزشکی (ص ۷۲) ، چندانشی (ص ۱۲۶) منطق (ص ۱۴۶)، فلسفه (ص ۱۴۸)، عقاید (عقاید فرق ومذاهب اسلامی)، (ص ۱۵۸)، عرفان (ص ۱۹۴)، فلسفهٔ عملی (ص ۲۸۸)، اصول خط (ص ۳۲۴)، فرهنگ نامه (ص ۳۲۷)، دستور زبان (ص ۳۵۳)، مجموعهٔ نامه ها و دستور نامه نگاری (ص ۳۷۵)، نثرهای ادبی (ص ۴۲۵)، بلاغت (ص ۴۵۱)، موسیقی (ص ۴۵۷)، عروض و قافیه (ص ۴۵۹)،معما (ص ۴۶۶)، دیوان و شرح دیوان (ص ۴۷۰)، منظومه ها و شرح منظومه ها (ص ۵۳۹)، داستان (ص ۶۷۱)، سفرنامه (۶۹۱)، جغرافیا (ص ۶۶۳)، تاریخ (ص ۶۹۹)، تذکره و تذکره نگاری (ص ۷۵۳ - ۸۰۵)، سیر و شمایل حضرت محمد«ص» (۷۵۳)، زندگینامه بزرگان اسلام «اهل بیت (ع) ، ائمه (ع)، صوفیه ،...» (ص ۷۶۲)، تذکره های سرایندگان و نویسندگان حدیث (ص ۸۰۶)، فقه (ص ۸۱۱)، ادعیه و اوراد و تعویذات (مجموعهٔ کتب در اشغال واعمال مذهبی و عرفانی)(ص ۷۶۲)، علوم غریبه (شامل: تعبیر خواب ، جادو، جفر، رمل، تفّال،قیافه شناسی (ص ۸۸۸)، هندوشناسی : شامل متون فلسفی و عرفانی و اجتماعی و اخلاقی و داستان‌های هنود (ص ۹۰۶)، استدراکات و اضافات (ص ۹۳۵)، فهارس اعلام (فهرست کتابهای معرفی شده)، فهرست کتاب‌ها که ضمناً نام آنها در این فهرست یاد شده است، فهرست نام مؤلفان و مترجمان و شارحان ، فهرست نام کاتبان، فهرست نام جای ها، فهرست کتب بر حسب تاریخ و زمان تألیف، درست نامه، اختصارات و منابع . این کتاب فقط نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان در کراچی را در بردارد. این کتاب با شمارگان چاپ (تعداد) ۱۰۰۰ نسخه و با کاغذ خوب و جلد اعلا و (در هنگام چاپ) با بهای ۱۰۰ روپیه منتشر گردیده است که اکنون نایاب است .

۷۲ - به یاد شرافت نوشاهی (فارسی)

نگاشته سید عارف نوشاهی ، چاپ مطبعة المکتبة العلمیه (لاهور)، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری ادارهٔ معارف نوشاهیه (گجرات)، شمارگان ۵۰۰نسخه،تاریخ‌انتشار:۱۳۶۲ه ش(۱۴۰۴ه ش / ۱۹۸۴م) . نام تاریخی این کتاب « رساله ای در احوال سید شرافت نوشاهی » است که آقای دکتر سید خضر نوشاهی

خواهر زادهٔ سید شرافت نوشاهی ، آن را استخراج کرده است. این کتاب شامل تصویر مرحوم سید شریف احمد شرافت نوشاهی و آرامگاه حضرت حاجی محمد نوشه گنج بخش در ساهن پال شریف است. محتویات کتاب عبارت است از : سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی (ص یک)، شناسنامهٔ کتاب (ص۳ و۴)، فهرست مطالب به شرح زیر : روابط سید شرافت نوشاهی با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۱)، شرح احوال سید شرافت نوشاهی (ص ۴)، تولد (ص ۴)، تاریخچه ساهن پال (ص ۴)، همهٔ قبیلهٔ من عالمان دین بودند : نسب نامه (ص ۶) ، این سلسله سرمشق سیه مستان است : سلسلهٔنوشاهیه (ص ۷)، سواد آموزی (ص ۷) ، اکتساب هنر خوشنویسی (ص ۸)، بیعت طریقت(ص ۹)، دو بعد شخصیت (ص ۱۰) تشکیل خانواده (ص ۱۰)، روزهای واپسین (ص ۱۰)، تأثرات مردم: نامه ها، قطعات تاریخ وفات ،ماه های تاریخ و وفات (ص ۱۱)، چیده ای از خصایل و فضایل (ص ۱۵)، علاقه به تصنیف و تألیف و روش کار (ص ۱۵) ، مهارت در خواندن خطوط (ص ۱۸)، حافظه قوی (ص ۱۹)، عشق و علاقه به کتاب و کتابخانه (ص ۲۰) ، خوش طبعی (ص ۲۲)، روش تحقیق (ص ۲۲) ،خدمت به سلسلهٔ نوشاهیه (ص ۲۳)، وصایای شرافت (ص ۲۵)، شریف التواریخ : مزایای شریف التواریخ ، موضوع کتاب و تقسیم بندی آن (ص ۲۷) فهرست آثار شرافت : تألیفات وتراجم ،کتاب هایی که گرد آوری کرده است (ص ۳۲). این کتاب از طرف مؤلف و ناشر به رایگان توزیع شده است.

به یاد

شرافت نوشاهی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

ادارهٔ معارف نوشاهیه

۷۳ - فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)

نگاشتهٔ سید عارف نوشاهی ، تهیه و تنظیم فهارس اعلام : سید خضر عباسی نوشاهی ، چاپ منزا پرنتینگ پریس (راولپندی)، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری ادارهٔ معارف نوشاهیه (ساهن پال شریف)، تاریخ نشر ۱۳۶۳ هش (۱۴۰۴ هق / ۱۹۸۴م)، جمعاً ۳۰۴ ص ، شمارگان ۵۰۰ ، (بها در هنگام چاپ) ۵۰ روپیه .
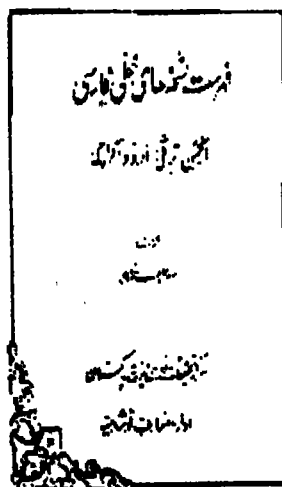
محتویات این فهرست بدین ترتیب است : به یاد بابای اردو مولوی عبدالحق (۱۸۶۹-۱۹۶۱م)(ص۱-۲) عنوان کتاب و مختصات کتاب (ص ۳ - ۶)، فهرست مندرجات (ص۷ - ۸) ، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان (ص ۹ - ۱۰)، مقدمهٔ مؤلف (ص ۱۱ - ۲۴)، متن کتاب :تفسیر (ص ۱ - ۲)، تجوید و قرائت (ص ۳ - ۴)، ریاضی (ص ۵ - ۷) ستاره شناسی (ص ۸) ، طبیعیات (ص۱۳)، پزشکی (ص ۱۴)، آشپزی (ص ۲۴) ،کیمیا (ص۲۶) ، چنددانشی (ص ۲۷)، فلسفه (ص ۲۷)، عرفان (ص۳۶)، فلسفه عملی : آداب اخلاق (ص ۶۳) اصول خط و خطاطی (ص ۷۰) ، فرهنگنامه ها (ص ۷۲)، دستور زبان (ص ۸۰)، مجموعهٔ نامه ها ودستور نامه‌نگاری (ص۸۷)، نثرهای ادبی (ص ۱۰۸)، نقدهای ادبی (ص ۱۱۴)، بلاغت (ص ۱۱۹)، موسیقی (ص ۱۲۲)، عروض و قافیه (ص۲۳)، معما (ص ۱۲۶)، دواوین و کلیات (ص۱۲۷)، منظومه ها وشرح منظومه ها (ص۱۴۳)، داستان ها به نثر (ص ۱۷۹)، جغرافیا و سفرنامه (ص ۱۷۹)، تاریخ (ص۱۸۰) تذکره : ۱ - سیر وشمایل حضرت محمد «ص» (ص ۱۱۹)، ۲ - شرح احوال و مناقب بزرگان اسلام: اهل بیت (ع)، ائمه (ع)، اولیاء الله ، علماء،(ص ۲۰۰)، ۳ - شرح احوال شاعران (ص ۲۰۵)، شرح احوال ومحامد اعیان و امراء، (ص ۲۱۲)، حدیث (ص۲۱۵)، عقاید و کلام و ملل و نحل (ص۲۱۷)، فقه (ص ۲۲۲)، ادعیه و اوراد مجموعهٔ کتب در اعمال و اشغال عرفانی (ص۲۳۲)، علوم غریبه : تعبیر خواب ، جفر، رمل ، شعبده بازی (ص ۲۳۷)، هندوشناسی (ص ۲۴۱)، فهرست ها : ۱ - نام‌کتاب ها (ص ۲۴۹)، ۲ - نام مؤلفان (ص ۲۶۷)، درست نامه (ص ۲۸۰) این کتاب در حال حاضر کمیاب است.

۷۴ - تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان (اردو)

تألیف سید حسین عارف نقوی ، ناشر : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،چاپخانه : ایس. تی. پرنترز (راولپندی)، تاریخ انتشار ۱۳۶۳ ه‍ ش (۱۴۰۴ ه‍ ق/ ۱۹۸۴م). شمارگان ۷۵۰ نسخه، ۶۶۴ ص ، کاتب : مولانا عبدالعزیز خوشنویس (راولپندی). بها(در هنگام چاپ) ۸۵ روپیه .محتویات کتاب . بدین ترتیب است: شناسنامه کتاب (ص ۱ - ۴)، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۵ - ۶)، مقدمه مؤلف (ص ۷ - ۲۰)، مآخذ و منابع مقدمهٔ (ص ۲۱ - ۲۲)، فهرست اشخاص معرفی شده : جمعاً ۴۴۱ تن (ص ۲۳ - ۴۶)، مآخذ متن کتاب (ص ۴۷۹)، فهرست اعلام (اشاریه) (رجال ، (ص ۴۹۳)، اماکن (ص ۵۲۴) مدارس و دانشگاه ها جامعات (ص ۵۴۹)،مذاهب و فرقه ها و مسلک ها (ص ۵۵۷) فهرست اشعار به ترتیب مصرع های

اول اشعار (ص ۵۶۰)، فهرست کتاب ها (ص ۵۶۴) فهرست جراید و رسائل:روزنامه ها و مجله ها(ص ۵۹۴)، این کتاب به صورت زیبا و باجلداعلا و کاغذ سفید خوب و چاپ ممتاز در اختیار همگان قرار گرفته است. این کتاب علمای شیعهٔ اثنی عشری و بزرگان و راهنمایان این گروه در پاکستان و شرح احوال و آثار و تصنیفات و اشعار و سخنان آنان پرداخته است و نخستین بار ناشری پاکستانی آن را طبع و نشر کرده بود که همراه با تصاویر علماء و بزرگان و شاعران شیعی بود. این چاپ بااضافات و تصحیحات و توضیحات بیشتر همراه است و لیکن تصاویر علماء را در بر ندارد. البته در حال حاضر این کتاب کمیاب است.

۷۵ - سه رسالهٔ شیخ اشراق (فارسی وعربی)

۱ - الالواح العمادیه، ۲ - کلمة التصوف، ۳ - اللمحات: تصنیف: شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی معروف به شیخ اشراق (ولادت ۵۴۹ ه ق / ۱۱۵۴م). وفات ۵۸۷ه ق / ۱۱۹۱م). به تصحیح وتحقیق و مقدمهٔ: نجفقلی حبیبی، چاپخانهٔ محمود ریاض پرنترز (لاهور)، تاریخ چاپ و نشر بر مبنای چاپ قدیم (۱۳۹۷ ه ق / ۱۹۷۷م) چاپ جدید ۱۴۰۴ه ق / ۱۳۶۳ ه ش / ۱۹۸۴م) ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد و مؤسسهٔ انتشارات اسلامی، لاهور، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۲۹۴ ص. بها (در هنگام چاپ) ۳۶ روپیه.

محتویات کتاب بدین ترتیب است: عنوان و شناسنامهٔ کتاب (ص ۱ - ۴)، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۵ - ۷)، فهرست مطالب: مقدمهٔ مصحح، زندگی شیخ اشراق، آثار و تألیفات، تحلیل رسائل حاضر و مقایسهٔ آنها باسایر آثار شیخ به خصوص حکمةالاشراق (ص نه - دوازده). تلفیق آراء و تأویل آیات (سیزده)، اندیشه های دینی - فلسفی ایرانی (شانزده)، هورخش (هفده)، فر و فر کیانی (نوزده)، مقولات (بیست)، عناصر اربعه (بیست و یک)، قوای باطنی (بیست و یک)، حدوث نفسی (بیست و دو)، قاعدهٔ امکان اشرف (بیست و دو)، اثبات واجب (بیست و سه)، علم واجب الوجود (بیست وسه)، عقول مجرد (بیست و چهار)، افلاک (بیست و پنج)، عوالم سه گانه (بیست و پنج)، بقاء نفس (بیست و شش)، لذت و الم وکمال نفس انسانی (بیست و شش)، سعادت وشقاوت لذت و الم اخروی (ص بیست و هفت)، کیفیت اطلاع

بر امور غیبی (ص بیست و هفت)، الالواح العمادیه (ص بیست و هشت)، کلمة التصوف (ص سی و چهار)، اللمحات (ص سی و شش)، ۱ - الالواح العمادیه مشتمل بر چهار «لوح » و هر لـوح دارای چـند « قـاعده » است (ص ۱ - ۷۱). ۲-کلمة التصوف مشتمل بر «۲۳ فصل » وهر فـصل دارای تـعریف هـا ومفـاهیم فـلسفی ودیـنی و عرفـانی است و مخصوصاً فصل ۲۳ که دربـارهٔ اصطلاحـات صـوفیه و شـرح تـوضیح آنهـا است. ۳ - اللمحات مشتمل بر « شش مورد» و هر « مورد » شامل چند «لمحه» است و در هر « لمحه» مباحث فلسفی و مطالب عرفانی بسیار دقیق مطرح شده و مورد اثبات قرار گرفته است. فهارس آیات و اعلام اشخاص و جای ها و کتاب ها در آخر آمده است. مقدمهٔ و عنوان انگلیسی نیز دارد. این کتاب اکنون کمیاب است.

۷۶ - گلستان سعدی (انگلیسی وفارسی)

مصنف : شیخ اجل مصلح الدین سعدی، مترجم : میجر آر.بی . آندرسون ، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپخانهٔ ایس تی پرنترز (راولپندی) ، تاریخ انتشار ۱۳۶۲ ه ش (۱۴۰۴ه ق / ۱۹۸۴م) ، ناشر : مرکز تحقیقات فـارسی ایـران و پـاکستـان ، ۶۲۰ ص ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، محتویات این کتاب مشتمل است بر : تصویر آرامگـاه سـعدی در آغـاز وتمثـال سـعدی در انجام، صفحهٔ اهدایی یا منـاسبت چـاپ (بـه منـاسبت هشتصدمین سالگرد تولد سعدی (ربیع الاول ۱۴۰۵ ه ق / آذر ماه ۱۳۶۳ ه ش / نوامبر ۱۹۸۴م) با این بیت :

به چـه کـار آیـدت ز گـل طبقی
از گلستـــان مـــن بـــبرورقی

عنوان کتاب (ص ۳)، شناسنامهٔ کتاب (ص ۴)، سخن مدیر (ص ۵ - ۸) متن کتاب فارسی و انگلیسی (۱۰ + ۵۹۴ص). در سخن مدیر اینگونه آمده است : « کتاب حاضر که به مناسبت هشتصدمین سالگرد تولد شیخ اجل سعدی تجدید چاپ می شود ، ترجمه ای از گلستان به زبان انگلیسی است که نخستین بار در سال ۱۸۶۱م به طبع رسیده همراه متن فارسی گلستان . مترجم : میجر آر.پی. اندرسون ، کار ترجمه را اینگونه بـاز می‌گوید که : همهٔ مقدمهٔ گلستان را باجملات و اشعار عربی متن کتاب حذف کرده است البته در توضیح وتفسیر به انگلیسی از جملات و اشعار مزبور یاد می کند. علاوه بر ابواب

هشتگانه گلستان ، همهٔ حکایات هر باب ۱ جداگانه شمار گذاری کرده است، بدین شرح باب اول : ۴۱ حکایت در سیر ملوک (ص ۲) باب دوم : ۴۹ حکایت در اخلاق درویشان (ص۱۳۹)، باب سوم ۲۹ حکایت در فضیلت قناعت (ص ۲۳۵)، باب چهارم ۱۴ حکایت : در فواید خاموشی (ص ۳۲۵)، باب پنجم ۲۱ حکایت : در عشق و جوانی (ص۳۴۲)، باب ششم : ۹ حکایت: در ضعف و پیری(ص ۴۱۶)،باب هفتم ۲۰ حکایت: در تأثیر تربیت(ص ۴۳۶)، باب هشتم ۱۰۵ حکایت وحکمت و مثل : در آداب صحبت (ص ۵۰۵). این کتاب در ترویج زبان فارسی و آداب و رسوم و اخلاق و پندو اندرز و مثل و ضرب المثل و حکمت اسلامی از زبان سعدی و ترجمهٔ اندرسون بسیار نقش ارزنده و زنده و تابنده داشته است. کتاب در حال حاضر گوهر نایاب است.

۷۷ – خزاین الاسرار (اردو) به ضمیمهٔ چهاربهار (فارسی)

ملفوظات شیخ الاسلام حضرت نوشه گنج بخش قادری (۹۵۹ - ۱۶۰۴ ه‍ ق / م) موسوم به «چهار بهار» با ترجمهٔ اردو موسوم به « خزاین الاسرار» به اهتمام: سید عارف نوشاهی ،از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، باهمکاری ادارهٔ معارف نوشاهیه ، ساهن پال شریف (گجرات) چاپخانهٔ مطبعهٔ مکتبهٔ علمیه، لاهور، تاریخ طبع : ۱۳۶۳ه‍ ش (۱۴۰۴ه‍ ق / ۱۹۸۴م). محتویات کتاب چهار بهار بدین شرح است : صفحهٔ آغاز: سرحلقهٔ مردان حق آگه نوشه...(ص ۱)، عنوان کتاب (ص۲)، مختصات کتاب (ص ۴)،سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۵ – ۸)، فهرست پیشگفتار : دربارهٔ چهار بهار (ص ۱۰)، صاحب ملفوظات شیخ الاسلام حضرت حاجی محمد نوشه گنج بخش قادری (ص ۱۳) ، مخاطب ملفوظات : شیخ پیر محمد سچیار نوشهروی (ص۱۵)،گرد آورندهٔ ملفوظات شیخ محمد هاشم تهرپالوی (ص ۱۷)،کاتب و مترجم چهار بهار: سید شریف احمد شرافت نوشاهی (ص ۳۲)، فهرست مطالب چهار بهار (ص ۲۷). دربارهٔ مدح و ثنای حق تعالی و مناجات ونعت ومنقبت وسبب تألیف کتاب (ص ۱ – ۲۰) ، بهار اول : در شریعت (ص ۲۱ – ۳۷)، بهار دوم : در طریقت (ص ۳۷ – ۷۶)، بهار سوم :(در حقیقت (ص ۳۰ – ۱۱۷)، بهار چهارم : در معرفت (ص ۱۱۹ – ۱۴۴)، ضمیمه : نبذی (مختصری) از فواید کلام حضرت نوشه (ص ۴۵)، تفسیر سورهٔ نازعات (ص ۱۴۵)،

مثنوی رباعیه (ص ۱۴۶)، فهرست اعلام (در پایان کتاب) متن کتاب خزائن الاسرار (ترجمهٔ اردو چهار بهار): سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی (ص ۱ - ۳)، فهرست مضامین مقدمه : تعارف چهار بهار (ص ۴)، حضرت نوشه گنج بخش صاحب ملفوظات (ص ۱۴) ، شیخ محمد سچیار نوشهروی مخاطب ملفوظات (ص۱۶)، شیخ هاشم شاه تهرپالوی جامع ملفوظات (ص ۲۸)، سید شریف احمد شرافت نوشاهی ، مترجم ملفوظات (ص ۵۸) فهرست خزائن الاسرار یا همان فهرست چهار بهار که به اردواست (ص ۱ - ۱۱)، متن ترجمهٔ اردوی خزائن الاسرار(ص ۱۲ - ۱۷۷). همهٔ متن خزائن- الاسرار و چهار بهار به خط مرحوم سید شریف احمد شرافت نوشاهی است و در آخر اینگونه آمده است :« و مترجمه خادم آل محمد «ص» فقیر سید ابو الظفر شریف احمد شرافت ابن حضرت مولانا سید غلام مصطفی نوشاهی برخورداری ساهنپالی به دستخط مترجم به روز پنجشنبه به تاریخ دهم صفر سنه ۱۳۷۷ ه‍ ق نوشته شد فلله الحمد » این کتاب اکنون نایاب است.

۷۸ - دیوان حافظ شیرازی : فارسی و اردو

(چاپ عکسی): متن فارسی غزلیات با ترجمهٔ اردو از : قاضی سجاد حسین صدر، مدرّس مدرسهٔ عالیه فتحپوری دهلی، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات اسلامی ، لاهور ، چاپخانه : آر، زید پکچز (لاهور)، تاریخ چاپ و انتشار ۱۳۶۳ ه‍ ش (۱۴۰۵ه‍ ق / ۱۹۸۴م)، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۵۷۲ ص ،بها (در هنگام چاپ) ۷۵ روپیه . محل توزیع : المعارف ،گنج بخش رود ، لاهور . محتویات این کتاب بدین ترتیب است : عکس آرامگاه حافظ در شیراز (آغاز)، صفحهٔ عنوان ، شناسنامهٔ کتاب (ص ۳)، ترتیب یا فهرست (ص ۴) سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص‌الف - ز) ،پیوست حافظ شناسی در شبه قاره (ص ح) نمونه ای از چاپ های دیوان حافظ و منتخبات آن در شبه قاره (ص ط -کد)، چاپ هایی که تاریخ آن دانسته‌نشد (ص ک -کو) ،نمونه ای از شروح و ترجمه ها و حواشی و فرهنگنامه های دیوان حافظ در شبه قاره به ترتیب نام صاحبان آثار (ص کز - نج)، مآخذ (ص ند - پلز). پیشگفتار به قلم دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام) استاد بخش فارسی و رئیس اقبال‌شناسی دانشگاه پنجاب (ص ۱ - ۳۰) ، حافظ اورکلام حافظ به قلم قاضی سجاد

حسین (ص ۱ - ۲۸)، متن دیوان فارسی و زیر نویس اردو با حواشی ویاد داشت ها) (ص۲۹ - ۳۸۸)، ۴ صفحهٔ انجام انگلیسی با صفحهٔ عنوان . این کتاب با کاغذ اعلا و جدولهای شنگرف و تزیین مناسب و جلد زرکوب وچاپ ممتاز در اختیار عاشقان زبان و ادب فارسی و یاران حافظ و حافظ شناسان است. در حال حاضر این کتاب نایاب است.

۷۹ - صیدیه (فارسی)

تألیف : سعد الدین هروی به تصحیح محمد سرفراز ظفر، و بخش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه، تألیف :محقق حلی، انتخاب شده از :انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپخانه منزا ، راولپندی تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۶۳ ه ش (۱۴۰۴ه ق / ۱۹۸۴م) ، ۲۵۶ص شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، کاغذ و چاپ و تجلید خوب و ممتاز ، بها (در هنگام چاپ) ۵۰ روپیه . محتویات این کتاب بدین ترتیب است : صفحهٔ عنوان شناسنامهٔ کتاب (ص ۱ - ۴) ، فهرست مطالب کتاب (ص ۵ - ۷)، سخن مدیر(۹ -۱۰)،پیشگفتار مصحح (چهار - یازده)، متن کتاب صیدیه (ص ۱ - ۱۰۶) که جمعاً ۱۲ فصل و یک خاتمه دارد، فصل اول : دربیان دلایل بر جواز صید (ص ۳)، فصل دوم در شرایط صید کردن (ص ۴ - ۵)،فصل سوم : صید باز و چرغ و مانند آن (ص ۶)، فصل چهارم صید با سگ و یوز و مانند آن (ص ۷ - ۱۲)، فصل پنجم : در مسائل تیر انداختن (ص ۱۳ - ۱۷)، فصل ششم : در مسایل صید ماهی (ص ۱۸ - ۱۹)، فصل هفتم : شکاری که ملک کسی می گردد و احکام آن (ص ۲۰ - ۲۲)، فصل هشتم : دربیان ذبح کردن و کشتن (ص۲۳ - ۲۵)، فصل نهم : در بیان آنچه حلال است و حرام است از جانوران (ص ۲۶ - ۲۸)، فصل دهم مذهب امام شافعی در شکار با جانوران و مرغان (ص ۲۹ - ۳۰)، فصل یازدهم : دربیان باز ماندهٔ طعام و آب (ص ۳۱ - ۳۳)، فصل دوازدهم : دربیان بول و افکندهٔ جانوران و مرغان (ص ۳۴)، خاتمه در بیان نام ها و حکم‌ها و خاصیت های جانوران و غرایب حکایات ایشان بر اساس حروف الفبایی (ص۳۴ - ۱۰۶)، ضمیمه: شرایع الاسلام (ص ۱۰۷)، کتاب صید و ذباحه (ص ۱۰۹ - ۱۵۵)، کتاب اطعمه و اشربه (ص ۱۵۶ - ۲۰۵)، البته شرح فارسی شرایع الاسلام در اصل عربی است نوشتهٔ محقق علی ترجمه و شرح فارسی از ابو القاسم بن احمد یزدی، فهرست اعلام : آیات قرآنی و

احادیث نبوی «ص» اوراد و عبارات ، اسامی اشخاص ، اماکن، اسامی کتاب ها ، اسامی پرندگان ، اسامی جانوران : اسامی جانوران و پرندگان آبی، اسامی آب شکار ، اسامی ملل و نحل ، امراض ، فهرست منابع و مآخذ (ص ۲۰۷ - ۲۴۷). این کتاب در حال حاضر نایاب است.

۸۰ - جهاد نامه

(تألیف در قرن هفتم هجری) به ضمیمهٔ رساله ای دیگر در جهاد اکبر (فارسی) به اهتمام :سید عاف نوشاهی ، جهاد اکبر را ظاهراً ظلم نامهٔ اکبر نامیده اند که ترجمه فارسی آن منسوب به غزالی است (؟)، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپ مطبعه:المکتبة العلمیه، لاهور، تاریخ انتشار و چاپ: تیر ماه ۱۳۶۳ هش (۱۴۰۴هق / ۱۹۸۴م). شمارگان ندارد ، جمعاً (۱۶ + ۴۲ + ۱۶ = ۷۴ صفحه) نمونه های نسخه‌های خطی. محتویات این دو رساله بدین ترتیب است : صفحهٔ عنوان و شناسنامهٔ کتاب (ص ۱ - ۵)، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۶ - ۸)، فهرست مطالب (ص ۹)، مقدمهٔ ۵ سید عارف نوشاهی (ص ۱۱ - ۱۳)،متن جهاد نامه از مؤلفی مجهول قرن هفتم هجری قمری (ص ۱ - ۲۴)، متن ظلم نامهٔ اکبر :ترجمهٔ جهاد الاکبر منسوب به غزالی (ص ۲۵ - ۳۲)، فهرست احادیث و توضیحات آنها (ص ۳۳ - ۳۶)، فهرست اقوال عربی از مشایخ و اولیاء الله و عبارات مشهور عربی(ص ۳۷ - ۳۸)، فهرست اشعار فارسی (ص ۳۹ - ۴۰)، فهرست اعلام اشخاص و فرشتگان (ص ۴۱ - ۴۲)، نمونه های عکسی نسخه های خطی (کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ،کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان ،کراچی) . این کتاب از لحاظ عقاید روحانی و عرفانی به زبان فارسی باوجود ندرت آن ، اهمیت ویژه دارد.

جهاد نامه

رساله ای دیگر در جهاد اکبر

به اهتمام

سید عارف نوشاهی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۸۱ - منشور فریدون بیگ گرجی (فارسی)

بامقدمه و تصحیح و توضیحات دکتر سید مهدی غروی ، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپخانهٔ منزا راولپندی ، تاریخ انتشار و چاپ : ۱۳۶۳ هش (۱۴۰۵هق / ۱۹۸۴م)، (۸ + ۴۰ = ۴۸ صفحه. شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها (باکاغذ خوب و جلد شمیز رنگین در تاریخ چاپ) ۱۵ روپیه .محتویات این کتاب بدین ترتیب

است : صفحهٔ عنوان و شناسنامهٔ کتاب (ص ۱ - ۴)، فهرست مطالب (ص ۵) ، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص یک - دو)، متن کتاب (ص ۱ - ۴۰): مقدمه مصحح (ص ۱ - ۳)، اصول مهمه مطروحه د راین منشور (ص ۴ - ۵)، بررسی و تحلیل منشور فریدون بیگ (ص ۵ - ۱۰)، بررسی نام‌های یاد شده د رمنشور (ص ۱۱ - ۱۳) متن اصلی کتاب (ص ۱۴ - ۲۰)، واقعهٔ فوت (ص ۲۰ - ۲۵) (ص ۳۷ - ۳۹)، در مقدمهٔ منشور صفحهٔ ۴ اینگونه آمده است :« آن چه که ازین سند در باب شرح حال فریدون بیگ می‌توان استنباط کرد این است که وی اصالةگرجی یا گرجستانی بوده و مسلمان متمایل به شیعی بوده است و در سال ۱۸۷۱م به عمر ۵۷ سالگی درگذشته است » منشور فریدون بیگ : ۱ - تشکیل شورای خانوادگی (ص ۵) ۲ - امور مالی (ص ۶)، ۳ - مسائل اجتماعی و آداب و رسوم (ص ۷) ، ۴ - احترام بزرگان یا پیران (ص ۸)، ۵ - توجه به تعلیم و تربیت و ورزش بدنی و فرهنگ به طور کلی (ص ۸ - ۹) ، تأسیس نماز خانه در محل برای برگزاری نماز جمعه و جمع شدن اهل خانه و قبیله (ص ۱۰). این کتاب در حال حاضر نایاب است.

۸۲ - لمحات من نفحات القدس (فارسی)

نگاشته : شیخ محمد عالم صدیقی علوی (متن عکسی)، به کوشش و پیشگفتار و فهارس : محمد نذیر رانجها ، چاپ مکتبة العلمیة ، لاهور ، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات اسلامی، لاهور، تاریخ چاپ وانتشار:۱۳۶۵ه‍ ش (۱۴۰۶ه‍ ق / ۱۹۸۶م). شمارگان (= تعداد) ۱۰۰۰ نسخه، ۴۴ + ۴۹۴ + ۱۵۸ = ۶۶۶ ص ، بها(باکاغذ اعلا و جلد زرکوب مطلا و مقوایی و چاپ مناسب در هنگام چاپ) ۱۰۰ روپیه . محتویات کتاب بدین ترتیب است : صفحهٔ عنوان و شناسنامهٔ کتاب و انتشارات (ص ۱ - ۴)، فهرست مطالب لمحات من نفحات القدس (ص ۵ - ۱۰)، پیشگفتار مصحح (ص ۱۱ - ۴۴)، متن کتاب لمحات (ص ۴۵ - ۴۶۶)، فهارس : حدیث ها، اقوال مشایخ و عارفان واولیاء الله و...، اشعار فارسی و عربی و ترکی نام کسان،

نام کتاب ها، نام جای ها، مآخذ و منابع و اختصارات (ص ۴۹۷ - ۶۲۱). مؤلف کتاب *لمحات من نفحات القدس* که شیخ محمد عالم صدیقی نام دارد در سال ۱۰۳۳ هـ ق کتاب خود را تألیف کرده و احوال خودش بسیار روشن نیست و ظاهراً خواجه احمد العلوی الیسوی به تألیف این‌کتاب دست یا زیده است و به طور کلی همهٔ کتاب در مورد ذکر جهر، شرح احوال و کرامات و اشتغالات و روابط بزرگان و عارفان سلسلهٔ زکیه جهریهٔ سمرقند و بخارا و منطقهٔ ترکستان است و صوفیه زکیه و سلسلهٔ شریفهٔ علیه زکیه بسیار معروف بوده‌اند. این کتاب در حال حاضر نایاب است.

مناجات شرفی

مجموعهٔ نسخهٔ خطی ۴۶۷۴ مشتمل بر: ۵ رساله و منتخب از کتابهای گلستان و مفتاح الخیرات است. نخستین رساله، یک مناجات است که گوینده یا نویسندهٔ آن خودرا «شرفی» نامیده است. خواندن آن تسکین دل و جان می‌دهد، اگرچه افتادگی دارد، و لیکن باز هم مغتنم است:

تلخ است زندگانی، زهرم شده جوانی — تدبیر ها تودانی، فریاد رس الّهی
هستم شکسته خاطر، در بندگیت حاضر — هستی تو جمله ناصر، فریاد رس الّهی
سلطان بی وزیری، خلاّق بی نظیری — رزّاق دستگیری، فریاد رس الّهی
هم عالم الغیوبی، هم ساترّ العیوبی — هم غافر الذّنوبی، فریاد رس الّهی
معبود بی زوالی، دانا و بی خیالی — موجود لایزالی، فریاد رس الّهی
ترسنده از جنابم، لرزنده از عذابم — بیرون کنم عتابم، فریاد رس الّهی
یارب به حقّ احمد(ص)، از درگهت مکن رَدّ — بنمای لطف بی حدّ، فریاد رس الّهی
چرخ است و شد معلّق، فرمان تُست مُطلق — هستی خدای برحقّ، فریاد رس الّهی
صدرّه گناه کردم، نامه سیاه کردم — عُمرم تباه کردم، فریاد رس الّهی
کردم بسی خطاها، بر نفس خود جفاها — دیدم بسی بلاها، فریاد رس الّهی
هر درد را دوایی، هر رنج را شفایی — از تو کنم گدایی، فریاد رس الّهی
دردِ مَرا دوا کن، ایمان به من عطا کن — زحمت زمن جدا کن، فریاد رس الّهی
چون رحمت تو آید، زحمت ز تن بر آید — صحّت شفا نُماید، فریاد رس الّهی
من بندهٔ فضولم، در لطف کُن قبولم — از اُمّت رسولم، فریاد رس الّهی
بیچاره [من] بمیرم، در دست غم اسیرم — پیوسته من حقیرم، فریاد رس الّهی
«شَرفی» که نام دارم، شَرَفی بده هزارم — ایمان به تو سپارم، فریاد رس الّهی

«تمّت کلمة رّبک»

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی
کتابها و نشریات تازه

۱ - محمد خاتمی (Islam, Dialogue and Civil Society)

Muhammad Khatemi

زبان کتاب انگلیسی است ولی تحت عنوان «اسلام و گفت و گوی تمدن ها» به زبان فارسی و دیگر زبان ها نیز نشر شده است و مورد پسند جوامع علمی، سیاسی، فرهنگی و ادبی جهانی واقع شده است. این کتاب در اصل از طرف کتابخانهٔ ملی استرالیا در سال ۲۰۰۰ م طبع و نشر یافته است ولی باهمکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کراچی و The Foundation for the Revival of Islamic Heritage Karachi تجدید چاپ شده است. دارای ۱۲۰ ص، کاغذ خوب و جلد شمیز رنگین، مطالب ارزنده و قابل مطالعه برای همه گونه عقیده و فکر.

۲ - لوامع الاعلام لسواطع الالهام (فرهنگ الفاظ بی نقطه)

تألیف مولوی محمد اعظم قادری نوشاهی، ناشر: ادارهٔ معارف نوشاهیهٔ اعظمیه، چاپ لاهور، مرکز نشر شیخوپوره، سال چاپ ۲۰۰۰ م، ۳۵۲ ص، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۱۵۰ روپیه، کاغذ خوب و جلد شمیز. کتابی است ارزنده و مفید در لغت شناسی زبان فارسی.

۳ - معین الطریقت شیخ اکبر امام محیی الدین ابن عربی

ترجمه از عربی به اردو از: معین نظامی (دانشیار دانشگاه پنجاب بخش فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور)، ۷۲ ص، سال چاپ ۲۰۰۰ م، لاهور، کاغذ خوب و جلد شمیز، بها ۵۰ روپیه.

۴ - بهارت مین چار هفتــ: سفرنامه (اردو)

تألیف : سید علی اکبر رضوی، کتابی است ارزنده باتصاویر زیبا، ۲۶۲ ص، چاپ کراچی ، سال چاپ ۲۰۰۰ م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۳۰۰ روپیه .
این کتاب یک سفرنامهٔ زیبا از شهر ها و مناظر و درگاه ها و دربار های عرفانی و ادبی و هنری و دانشگاهی هندوستان است .

۵ - قاعده (الفباء عربی)

تألیف استاد قاضی عبدالرشید، این کتاب برای استفادهٔ دانش آموزان قرائت قرآن و دوستداران زبان عربی ، بسیار مفید است . ۲۴ ص ، چاپ راولپندی ، بها ۲۰ روپیه .

۶ - امام خمینی اور احیاء تفکر اسلامی

مجموعهٔ مقالات سمینار امام خمینی «رح» و احیاء تفکر اسلامی ، ۱۱ فوریه ۲۰۰۰ م ، سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد . این کتاب به زبان اردو و عربی و فارسی و انگلیسی همراه باتصاویر گوناگون رنگین و کاغذ اعلا و جلد زیبا و چاپ ممتاز از طرف مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی«رح» در کراچی و اسلام آباد با نظارت سفارت جمهوری اسلامی ایران و سرپرستی جناب آقای سید سراج الدین موسوی سفیر محترم ج.ا.ایران طبع و نشر شده و در اختیار دوستداران وحدت تفکر اسلامی قرار گرفته است . ۱۷۸ ص + تصاویر + ۲۶ ص .

۷ - روزن (مجموعهٔ اشعار اردو و فارسی)

سرودهٔ : خانم طاهره سیمین نگار ، چاپ «عبارات»، لاهور، سالِ چاپ ۲۰۰۰ م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۱۵۲ ص ،بها ۱۲۰ روپیه. خانم طاهره نگار به دو زبان فارسی و اردو ، شعر می گوید و ذوق لطیف و طبع ظریف دارد، ازوست :

ندانم روزگار وصل چون است　　　دلم از هجر دلدارم بخون است

۸ - برنوک زبان،کتاب بیت بازی به اردو و انگلیسی ، جلد اول

سرودهٔ : پروفسور ماجد صدیقی، ادیب و سخنور اردو و پنجابی. این کتاب اشعار مناسب بیت بازی (مشاعره) را از «الف تای» ترتیب داده و به طرزی زیبا کتاب خود را آراسته است . ۱۷۲ + ۳۲ ص .چاپ راولپندی ، تصاویر و نقاشی از «فرزانه ماجد» است .

۹ - گُم سمندر (تضمین، شعر نو، اردو)

سرودهٔ : آفتاب اقبال عظیم، چاپ اسلام آباد ، ۲۰۰۰ م ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، ۱۶۸ ص ، جلد زیبا و چاپ کاغذ خوب ، بها ۱۵۰ روپیه .

۱۰ دایرة المعارف اسلامی (ترکی ج ۲۲)

(Turkiye Diynet Vakfi Islam - Ansiklopedisi

Ihvan - i - Safa : Iskit . اخوان صفا - اسکیت)

چاپ استانبول ، سال ۲۰۰۰ م ، ۶۰۰ ص. از این دایرة المعارف ترکی تاکنون ۲۲ مجلد چاپ شده ، مستند با تصاویر رنگین و سیاه و سفید وکاغذ اعلا و جلد زیبا و چاپ ممتاز، جمعاً ۱۳۲۰۰ صفحه در ۲۲ مجلّد چاپ شده است، احتمالاً دورهٔ آن به ۱۰۰ مجلد برسد.

۱۱ - فهرست مخطوطات (عربی، فارسی، اردو و هندی)

مدیر : دکتر محمد شفیق مرادآبادی، ناشر : نصرت ناهید، کتابخانه دهلی، نسخه های خطی که در این مجموعه معرفی شده متعلق به کتابخانهٔ امیر الدوله لکهنؤ (هند) است ، سال چاپ ۲۰۰۰ م ، تعداد (شمارگان) ۵۰۰ نسخه ، کاغذ اعلا و جلد شمیز رنگین و تصاویر گوناگون ملون ، ۱۰۰ ص ، بها ۱۰۰ روپیه .

۱۲ - جرنل (خدا بخش لائبریری جرنل)

شماره ۱۲۲ ، سردبیر حبیب الرحمن چغانی، چاپ ۲۰۰۰ م ، این شماره در موضوع : تذکرهٔ علماء،تاریخ اجتماعی‌اسلام (اسلامی معاشرتی تاریخ)، شاعری (مثنوی بوستان خیال)، تمدن هندوستان (اردو ادب مین هندی تهذیب کــــ نقوش ، موسیقی ، ادب عربی ، ادب فارسی، شاعران مشهور فارسی در عهد اورنگ زیب)، نامه نگاری (مراسلات) ، سازمان حکومت صفوی (انگلیسی)، آموزش و پرورش (تعلیمات) باهمکاری : ضیاءالدین اصلاحی، دکتر وفا راشدی ، دکتر محمد یسین مظهر صدیقی، شفقت رضوی ، پروفسور خورشید نعمانی ، پروفسور شکیل الرحمن ، دکتر مقصود احمد ، دکتر نورالاسلام صدیقی ، شفیع مشهدی ، پروفسور فیاض الدین رحمان ، پروفسور شمشاد حسین .

۱۳ - المنهج الاسلامی فی التربیة و التعلیم (عربی)

تألیف : محمد تاج عبدالرحمن العروسی ، چاپ اسلام آباد ، ۲۵۴ ص ، جلد شمیز و کاغذ خوب .

۱۴ - سپاه خدا از نگاه فرهنگ (بخش اول، فارسی)

متن عربی از : استاد سعید حوی، ترجمه به فارسی : ابو احسان الله صافی، تاریخ چاپ ۱۳۷۱ ه ش ، شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه، ناشر : الهدی، چاپ پیشاور ، (مکتبۀ تطهیر افکار) ، ۲۶۶ ص ، جلد شمیز و کاغذ خوب .

۱۵ - اخلاق سپاه خدا(بخش دوم ،فارسی)

متن عربی از : سعدی حوی، ترجمه : ابو احسان الله صافی ، ۱۳۷۱ هجری شمسی ، تعداد (شمارگان) ۵۰۰۰ نسخه، ناشر : الهدی ، چاپ پیشاور (مکتبه تطهیر انکار) ۵۴۰ ص ، و جلد شمیز رنگین و کاغذ خوب.

۱۶ - دل لخت لخت (اردو ، کشمیری ،پنجابی کلام)

سرودۀ تحسین جعفری ، ۱۲۴ ص ، چاپ ۲۰۰۰ م ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، کاغذ و جلد خوب، بها ۱۵۰ روپیه .

۱۷ - قوت العاشقین (سندی)

از : مخدوم محمد هاشم تتوی (عربی)، مترجم سندی : دکتر میمن عبدالمجید سندی، چاپ ۲۰۰۰ م ، حیدر آباد ، (سند) ، ۱۵۷ ص ، جلد و کاغذ خوب ، بها ۵۶ روپیه .

۱۸ - قرآنی نصیحتون (عربی و سندی)

از : مولانا محمد اویس صاحب ندوی، به اهتمام : مولوی سلیم الله سومرو، چاپ نوشهرو فیروز (سند)، سال چاپ ۲۰۰۰ م، (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه ، ۱۷۶ ص ، جلد و کاغذ خوب، بها ۳۰ روپیه .

۱۹ - فهرست نسخه های خطی عربی به زبان فرانسه

(Manual de Cadicologie des Manuscripts en ectriture arabe)

باهمکاری مؤسسهٔ ماکس وان برچم (ژنوا)
چاپ فرانسه، سال چاپ ۲۰۰۰ م، تصاویر رنگین و نمونه های نسخه های خطی ،کاغذ اعلا و جلد شمیز، ۴۱۴ ص ، این کتاب از طرف کتابخانهٔ ملی فرانسه به طبع رسیده است .

۲۰ - رسالهٔ حشر (فارسی)

از : علامه بدیع الزمان سعید نورسی (ترکی: Risalesi Hasher)، مترجم : مولوی فیض محمد عثمانی در موضوع پند و نصیحت اسلامی و مسایل عقیدتی ، چاپ ۲۰۰۰م/ ۱۴۲۱ هـ ق ، ۱۱۸ ص ، چاپ کابل ، کاغذ خوب و جلد رنگین .

۲۱ - باغ دو در مین شامل غالب کے فارسی خطوط کا اردو ترجمه

ترتیب و ترجمه از : مختار علی خان پرتوروهیله، چاپ راولپندی ، سال ۲۰۰۰ م. شمارگان ندارد ، ۲۴۰ ص ، کاغذ اعلا و جلد ممتاز و گرد پوش زیبا و رنگین ، متن کتاب مشتمل برنامه های فارسی میرزا اسدالله غالب شاعر بزرگ فارسی و اردو می باشد .

۲۲ - اسم طلسم (منظومهٔ اردو)

نوشتهٔ : دکتر رشید نثار ، چاپ فیض الاسلام، راولپندی ، شمارگان (تعداد) : ۵۰۰ نسخه ، سال ۲۰۰۰ م ، کاغذ خوب و جلد شمیز ، ۹۶ ص ، بها ۸۰ روپیه .

۲۳ - چرا از قافله باز مانده ایم ؟ (علل عقب ماندگی مسلمانان و علاج آن)

از: علامه بدیع الزمان سعید نورسی (ترکی Hutbe - i - Samije) مترجم : مولوی فیض محمد عثمانی ، چاپ ۲۰۰۰ م / ۱۴۲۱ هـ ق ، ۵۴ ص، چاپ کابل .

۲۴ - گفتار بیست و سوم (فارسی)

از : علامه بدیع الزمان سعید نورسی (ترکی: 23 SOZ) ، مترجم : دکتر محمد امین هایل ، در موضوع محاسن ایمان و سعادت و شقاوت انسان، چاپ ۲۰۰۰ م / ۱۴۲۱ هـ ق، ۳۶ ص ، چاپ کابل .

۲۵ - همدرد صحت (ماهنامهٔ طب وحکمت)

کراچی، اکتوبر، نومبر ۱۹۹۹م، ۸۰ - ۱۰۰ص ، مصور ، مطالب طب قدیم (طب یونانی و طب سنتی) را مطرح می کند . این مجله مدیر اعلی : سعدیه راشد دختر مرحوم (شهید) حکیم محمد سعید ، مدیر منتظم : مسعود احمد برکاتی ، معاونان مدیر : احمد خان

خلیلی، سید رشید الدین احمد . این ماهنامه در کراچی از طرف بنیاد ملی همدرد (کراچی) طبع و نشر می شود. و در سر تا سر پاکستان و دیگر کشورها پخش می شود مطالب آن تخصصی است یعنی طب مخصوصاً طب سنتی وبسیار خواننده دارد.

۲۶ - فهرست مطبوعات خدابخش اورینتل پبلک لائبریری ، پتنه (هندوستان)

اکتوبر ۲۰۰۰م (اردو و انگلیسی وهندی). این فهرست کلیه انتشارات کتابخانهٔ عمومی شرق شناسی خدابخش را در بردارد و برای انتخاب کتاب های ادبی و دینی وتاریخی وعرفانی و هندشناسی بسیار سودمند است.

۲۷ - پیغام آشنا (اردو و فارسی) (شماره ۱و ۲و۳و۴ و شماره مشترک ۵ و ۶)

از :انتشارات رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ، مدیر مسئول :دکتر سیدرضا مصطفوی سبزواری، رایزن فرهنگی ، سردبیر : دکتر محمد سلیم اختر ، مدیر داخلی :پروفسور مقصود جعفری ، نظارت فنی ومطبعی : جاوید اقبال قزلباش، چاپ اسلام آباد. پیغام آشنا ، مجله‌ای است ادبی و فرهنگی و دینی که دربارهٔ روابط فرهنگی ایران و پاکستان مطالبی را طبع و نشر می‌کند و تاکنون ۶ شماره از آن نشر یافته است. این فصلنامه به جای مجلّهٔ وحدت اسلامی با تصاویر رنگین و سیاه و سفید از مجالس ادبی و محافل فرهنگی ، همراه با اشعار و قصاید و غزلیات وقطعات در هر شماره برای علاقه مندان در سرتاسر ارسال می گردد. شمارگان : ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نسخه، تعداد صفحات ۲۰۰ تا ۳۰۰ توزیع رایگان.

۲۸ - انوار ختم نبوت ش ۳ و ۴

ماهنامه اردو، (۱۴۲۱ هـق / ۱۹۹۹م ش)، ۶۰ ص ، مصور، چاپ لندن (یکی از مطبوعات بین المللی نهضت ختم نبوت لندن) ، مقالات آن عبارتند از : سیرت محمدی «ص» اور امت محمدیه ، سیرت محمدی «ص) کا تاریخی پهلو،آثار حیات النبی «ص»، ختم نبوت در روشنی عقل ونقل، اسلام: مذهب امن و سلامتی ،نظر اجمالی بر سیرت سرکار دو عالم «ص».

۲۹ - العارف

ماهنامهٔ اردو: چاپ لاهور ، ۱۹۹۸م ، ۴۸ ص ، مصور ، مطالب دینی و عقیدتی و فرهنگی در این ماهنامه مطرح می شود. مدیر منتظم : سید فخر شیرازی ، مدیر اعلی : تسلیم رضا خان ، مدیر: سیدمدثر حسن کرمانی ،معاون مدیر : ابرار حسین خان ، خانم مدیر : دکتر طاهره بتول حیدر، باهمکاری نویسندگان و شاعران.

۳۰ - تحریر وتصویر

ماهنامه اردو: ج ۷ ش ۶ ، مه وژوئن ۱۹۹۸م، ۴۲ ص ، چاپ حیدر آباد سند،کراچی ، مدیر اعلی : ظهیر احمد ، همکاران : شاهد کامرانی ، محمود صدیقی ، شرافت عباس، مسعود جاوید، .مقالات حزبی و سیاسی و فرهنگی و جنایی ،مصور .

۳۱ - مارگله (اخبار مارگله)

ماهنامهٔ اردو: ج ۳ ، شماره ۱۱ ، ۳۴ ص ، مدیر : ا.ایس . عادل ، معاون مدیر: م.ش آفریدی، مدیر داخلی : ظفر اقبال اعوان ، سردبیر (سندھ) هما وحید ، چاپ اسلام آباد، نوامبر ۲۰۰۰م، مصور، اخبار و مطالب سیاسی و ادبی و آموزشی .

۳۲ - تعمیر ملت (ماهنامهٔ اردو و انگلیسی)

مدیر : دکتر ظهیر احمد ، سردبیر : سجاول خان رانجها، باهمکاری نویسندگان . چاپ اسلام آباد ، ج ۱ ، ش ۵ ، نوامبر ۲۰۰۰م ، مقالات هنری و سیاسی وتاریخی و فرهنگی و ادبی و اخبار داخلی و بین المللی ، مصور، ۱۸ ص (اردو) + ۱۸ ص (انگلیسی).

۳۳ - شفا ماهنامهٔ اخبار شفا : شفا نیوز انتریشنل

ج ۱ ، شماره ۶ ، ۲۶ ص (اردو) + ۲۶ ص (انگلیسی)،مصور ، نوامبر ۲۰۰۰م چاپ اسلام‌آباد، اخبار و مقالات این ماهنامه ، همگی دربارهٔ بهداشت عمومی و پیشگیری‌های همگانی ، بعضی اشعار جدید و گزارش‌های ادبی و فرهنگی نیز در این ماهنامه ملاحظه می شود.

۳۴ - مهر منیر (ماهنامهٔ اردو)

تحت سرپرستی : پیر سید غلام معین الحق گیلانی ، ایوان مهر علی شاه «رح» گولره شریف (اسلام آباد)، زیر نظر : پیر سید غلام قطب الحق گیلانی ، سید مهر فرید الحق گیلانی ، سید مهر محیی الدین گیلانی ، باهمکاری نویسندگان و شاعران و ادیبان وسخنوران بسیار. این ماهنامه بر اساس افکار عرفانی سید پیر مهر علی شاه گیلانی ، دارای مقالات عرفانی و مطالب روحانی و اندیشه های اسلامی تهیه و تنظیم یافته است، ج ۲ ، ذیقعده ۱۴۲۱ هـ ق / فوریه ۲۰۰۰م ، ۴۸ ص (اردو)، ۲ صفحه انگلیسی ، مصور.

۳۵ - خبرنامه همدرد (ماهنامه اردو)

ج ۳۹ ، ش ۱۱ ، ج ۴۰ ، ش ۱۰ ، ج ۴۱ ، ش ۲ ، ۳، ۴، ۵ ، زیر نظر هیئت تحریریه ،به

سرپرستی سعدیه راشد ، بنیان‌گذار این ماهنامهٔ ارزنده (طبی و ادبی و آموزشی و پرورشی) ، حکیم محمد سعید طبیب طب سنتی (یونانی) بود. اکنون باگروه همکاران : دکتر نوید الظفر (صدر)، محمد فاضل علیٰ ، جمیل احمد صدیقی (رکن)، سید رحمان علی (مدیر منتظم)، راز توفیق احمد (مدیر) ، سید مسعود علی ، سید قمر عباس (تزیین)، عبدالقدوس (کمپوزینگ)، افضل حسین و طلعت حسین (عکاسی)هر ماهه به طور مرتب نشر می یابد و بابهای ارزان (۳ روپیه) در اختیار همگان قرار می‌گیرد.

۳۶ - شمس الاسلام (ماهنامه اردو)

مدیر اعلی : صاحبزاده ابرار احمد بگوی ، مدیر : صاحبزاده لمعات احمدبگوی، زیر نظر هیئت تحریریه ، ج ۷۴ ، ش ۱۲ ، ۳۲ ص ، دسامبر ۲۰۰۰ / رمضان المبارک ۱۴۲۱ ه‍ ق . چاپ سرگودها، باهمکاری مجلس مرکزی حزب الانصار (بهیره سرگودها) گفتار ها و مطالب این ماهنامه ، دینی و ادبی و عقیدتی است.

۳۷ - فکر ونظر

فصلنامه علمی و دینی به اردو، ج ۳۳، ۱۳۸ ص ، ۱۴۱۶ه‍ ق / ۱۹۹۵م (ژوئیه - سپتامبر ۱۹۹۵م)، شماره ۱ ، ج ۳۸، ۱۴۲۱ ه‍ ق / ۲۰۰۰م (ژوئیه - سپتامبر) شماره ۱، ۱۲۴ص. زیر نظر اداره تحقیقات اسلامی ، دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد، دکتر ظفر اسحق انصاری (صدر مجلس)، باهمکاری و همفکری : دکتر انوار حسین صدیقی ، دکتر محمود احمد غازی ، دکتر محمدخالد مسعود ، دکتر محمد طفیل ، دکتر محمد میان صدیقی ، دکتر ایم.اس.ناز ، دکتر عبدالرحیم اشرف بلوچ، دکتر صاحبزاده ساجد الرحمن (مدیر). این ماهنامه با مقالات خود کلیه مسائل تاریخی و اسلامی و فقهی و به عبارت دیگر همهٔ علوم اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار می دهد و عموماً مقالات آن برای اهل تحقیق از مأخذ و منابع به شمار می رود.

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره

در مدتی که چاپ و نشر فصلنامه دانش ۵۷-۵۶ بتعویق افتاده بود، نامه‌های دلگرم کننده و تشویق آمیز از خوانندگان علاقه مند از شهرهای مختلف شبه قاره، ایران و سایر کشورها دریافت گردید. از اینکه شماره مزبور دانش در تیر ماه ۸۰ / ژوئیه ۲۰۰۱ بوسیله پست به کلیهٔ علاقه مندان ارسال گردیده، اطمینان داریم که از ملاحظهٔ فصلنامه دانش رضایت شما خوانندگان عزیز را جلب کرده باشیم. همچنین از نویسندگان و سخنوران ارجمندی که طی ماههای اخیر مقاله ها و شعرهایی را جهت نشر و چاپ در فصلنامه ارسال داشته بودند، نامه های متعددی در دست داریم. ضمن پوزش از تاخیر در نشر مطالب ارسالی به‌یکایک عزیزان اطمینان می دهیم که ان شاءالله در شماره‌های مختلف بتدریج از مقالات دریافتی استفاده خواهیم کرد.

اینک اقتباساتی چند از نامه های الطاف آمیز دانشمندان و پاسخ مختصری به هر یک از آنها:

آقای دکتر سید احسن الظفر مدتی قبل از لکهنؤ (هند) بدینگونه ابراز لطف کردند «نامه جنابعالی مورخ ۲۲ فوریه ۲۰۰۰ همراه بامجله دانش ۵۵،۵۴ واصل است، موجب امتنان گردید:

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

خیلی خوشحالم که جنابعالی بنده را هیچ گاه از یاد نمی‌برند و با ارسال ارزنده ترین مجله خود همواره نوازشها و لطف های بی پایان می کنند.... آرزومند هرچه بیشتر بالا بردن سطح ادبی مجله مزبور هستم:

ما را که نه آرایش برگی نه نوائیست — سرمایه اگر هست همین دست دعایئست»

ارزیابی و نقد مطالب مجله از طرف خوانندگان دانشمند و علاقه مند در افزایش کیفیت و پیشرفت کار مجله تأثیری بسزا دارد. از جنابعالی و کلیهٔ خوانندگان دانش پژوه انتظار دریافت نظریات اصلاحی دربارهٔ مندرجات شماره های مختلف فصلنامه را استدعا می نماییم.

آقای محمدعظیمی از مشهد (ایران) مرقوم فرمودند:

«باعرض سلام و ادای احترام در شماره ۲۳ فصلنامه دانش مقاله ای در مورد مرحوم غلامرضا قدسی شاعر غزلسرای معاصر به قلم فرزند آن مرحوم خواندم که بسیار خوب بود و مرا به یاد بیت زیبایی از آن عزیز انداخت که

به جز غم کس نمی گیرد سراغ خانه ما را   به زحمت جغد پیدا میکند ویرانهٔ ما را

.... من چند صفحه مطلب درباب کفاش خراسانی ارسال داشتم نظر خودتان را اعلام فرمائید».

مقالهٔ شما در مورد کفاش خراسانی را در همین شماره چاپ و منتشر کردیم. چنانکه از دانشمندان و نویسندگان ایرانی و سایر کشورها مکرر تقاضای ارسال مطالب علمی و پژوهشی نموده ایم از جنابعالی هم تداوم لطف و همکاری را انتظار داریم.

دریافت نامه های متعدد مهرآمیز استادان دانشمند از نقاط مختلف پس از انتشار شماره ۵۷-۵۶ در ادامهٔ این خدمت ادبی و فرهنگی دلگرم کننده بوده است. آقای دکتر سید محمد اکرم اکرام رئیس محترم بخش اقبالشناسی دانشگاه پنجاب لاهور مرقوم فرمودند :« دانش شماره ۵۷-۵۶ فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بعد از مدتی دوباره روشنی بخش مجالس دانشگاهی شده و حکایت مهر و وفا را در محافل ادبی از نو بیان کرده است تأخیر آن هم حتماً علتی داشت به قول مولانا

مدتی این مثنوی تأخیر شد   مهلتی بایست تاخون شیر شد

مقالات ادبی و عرفانی به قلم محققان ادیب و ادیبان محقق از کشورهای دور دست بر اهمیت این مجلهٔ شریفه می افزاید . این نشریهٔ زیبا معرف و نماینده زبان و ادبیات فارسی این منطقه پهناور است و باید هرچه بیشتر منتشر شود».

استاد محترم تشویق آنجناب در عین دلگرمی دست اندرکاران دانش باعث بذل توجه بیشتر به مندرجات فصلنامه هم می باشد به این مناسبت در اینجا ضروری است از همه استادان و پژوهشگران محترم دانشگاه‌های سراسر منطقه دعوت نماییم باهمکاری و همگامی بیشتر ما را در نیل به اهداف والای مجله یاری فرمایند. ما منتظر دریافت مقاله های فارسی منتشر نشده در زمینه‌های علمی و ادبی موردنظر فصلنامه می باشیم.

آقای دکتر محمد ظفر خان از شهر جهنگ طی نامهٔ محبت آمیزی دریافت شماره اخیر مجله را اینگونه توصیف کرده اند :« از عنایت جنابعالی مجله شریفه دانش بعد از مدت مدید و انتظار شدید دیروز بدستم رسید. آن جناب از راه بنده پروری مقاله این هیچ مدان را در مجلهٔ جلیله چاپ نموده منت برگردن این احقر العباد نهادند. این عنایت بی غایت تکمیل مراتب نوازشات

است و بهر این احسان عظیم هدیهٔ تشکر و امتنان تقدیم میکنم

مرا که لطف توام گرفته است از خاک | امیدم آن که دگر بر زمین نیفتم من

بنده از درگاه باری تعالی بصمیم قلب

دعا می کنم من که تا زنده ای | شود خنگ دوران در زیر ران
شود مهربان بر تو رب رحیم | بباشی سعید و بزرگ جهان
خدا یار باشد و هم یاورت | بمانی تو در دو جهان کامران

ضمناً مقالهٔ جنابعالی با عنوان «مثنوی باد مخالف غالب» در شماره ۵۷-۵۶ فصلنامه دانش منتشر گردیده است. همانطوری که در سخن دانش از نویسندگان ارجمند دعوت به ارسال نتیجه پژوهشهای علمی و ادبی منتشر نشده ایشان کرده ایم، از جنابعالی هم انتظار یاری داریم.

آقای دکتر آفتاب اصغر محقق ارجمند و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه پنجاب لاهور طی نامه محبت آمیزی مرقوم فرمودند:
«باعث خوشحالی مفرط اینجانب است که «دانش» دوره فترت را پشت سر گذاشته و بدوره تازه ای پرداخته است. بدون کوچک ترین شائبه تردید می توان گفت این مجله وزین در وابستن و هم پیوستن قلوب و اذهان مردم هم فرهنگ آسیای جنوبغربی و میانه نقش بسیار مهم و موثری دارد. رجای واثق دارم که تحت نظارت و زیر ادارت نویسنده ارجمندی مثل جناب سید مرتضی موسوی سنن درخشانش راکما فی السابق ادامه میدهد».
ازاظهار لطف جنابعالی بینهایت سپاسگزاریم، مقاله ای که به ارسال آن اشاره فرموده بودید، دریافت داشتیم و انشاء الله در شمارهٔ بعدی مورد استفاده قرار خواهد گرفت در آینده نیز منتظر دریافت نتایج تحقیق و تتبع آنجناب خواهیم‌بود.

آقای دکتر محمد اختر چیمه استادگروه فارسی دانشکده دولتی فیصل آباد ابراز عنایت فرموده طی نامه تشویق آمیز نوشتند: «الحمد لله دانش فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آبادوباره اجرا و مقالات محققانه و پر مغز در شماره ۵۷-۵۶ چاپ گردیده است. امید است حسب سابق این فصلنامه در مورد ادب و عرفان اسلامی و فرهنگ ایرانی خدماتی ارزنده انجام خواهد داد و در تقویت روابط علمی و فرهنگی مابین کشورهای عزیز ایران وپاکستان سامانی را فراهم خواهدساخت». باعرض سپاس ادامهٔ همکاری جنابعالی رادر تداوم انتشار دانش آرزومندیم.

*****
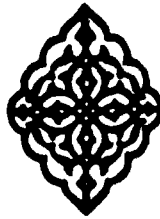
شمارهٔ ۱

شمارهٔ ۲

۱ و ۲ - نسخه خطی شماره ۶۷۹: گلدستهٔ معنی ونکات اشعار

(ادب وداستان فارسی به نظم : جُنگ اشعار مصور)

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مذهب و منقّش و شنگرف و جدول و خطّ و گل وبوته‌نگاری، نسخ و نستعلیق (ص ۶۲۴ و ص ۶۶۷)

کتابت ۱۲۲۳ هـ ق ، ۹۴۴ ص و ۲۸ تصویر، گردآورنده و کاتب . محی الدین کشمیری - ظاهراً در کشمیر کتابت شده است .
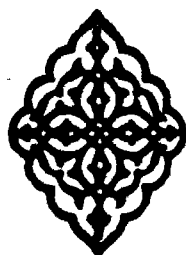
DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN 1999

WINTER 2000

(SERIAL No. 58-59)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)